

تصوير ابو عبد الرحمن الكردي



كشف الاسرار وعده الابرار

معروف بتفسير خواجه عبد الله انصاري

جلد ہفتم

تفسير سورة الفرقان الى آخر سورة السجدة

تأليف: ابو الفضل رشيد الدين الميمني

بسمي واهتمام: علي اصغر عكمت

كشف الاسرار و عدة الابرار

(جلد هفتم)

معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری

تفسیر سورة الفرقان الى آخر سورة السجدة

تالیف: ابو الفضل رشید الدین المیبدی

به سعی و اهتمام: علی اصغر حکمت



مؤسسة انتشارات امیر کبیر

تهران، ۱۳۸۲

میبدی، احمدین احمد، قرن ۶ ق.
کشف الاسرار و عده الاسرار: معروف به تفسیر خواجه عبدالله انصاری / تألیف ابوالفضل رشیدالدین
المیبدی؛ به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. — تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱.

ISBN 964-00-0342-5 (ج. ۱) — ISBN 964-00-0341-7 (دوره ۱۰ جلدی)
ISBN 964-00-0343-3 (ج. ۲) — ISBN 964-00-0344-1 (ج. ۳) — ISBN 964-00-0345-X (ج. ۴)
ISBN 964-00-0346-8 (ج. ۵) — ISBN 964-00-0347-6 (ج. ۶) — ISBN 964-00-0348-4 (ج. ۷)
ISBN 964-00-0349-2 (ج. ۸) — ISBN 964-00-0350-6 (ج. ۹) — ISBN 964-00-0351-4 (ج. ۱۰)
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

مندرجات: ج. ۱. تفسیر سوره الفاتحه و سوره البقره — ج. ۲. تفسیر سوره آل عمران و سوره نسا. — ج. ۳.
تفسیر سوره المائده تا آخر سوره الاحراف. — ج. ۴. تفسیر سوره الانفال الی آخر سوره هود. — ج. ۵. تفسیر سوره
یوسف الی آخر سوره الکهف — ج. ۶. تفسیر سوره مریم الی آخر سوره النور — ج. ۷. تفسیر سوره الفرقان الی آخر
السجد — ج. ۸. تفسیر سوره الاحزاب الی آخر سوره فصلت — ج. ۹. تفسیر سوره الشوری الی آخر سوره الحديد.
— ج. ۱۰. تفسیر سوره المجادله الی آخر سوره الناس. —
چاپ هفتم: ۱۳۸۲.

۱. تفاسیر عرفانی — قرن ۶ ق. ۲. تفاسیر اهل سنت — قرن ۶ ق. ۳. نثر فارسی — قرن ۶ ق. الف. انصاری، عبدالله
بن محمد، ۳۹۶ - ۴۸۱ ق. تفسیر قرآن. ب. حکمت، علی اصغر، ۱۲۷۱ - ۱۳۵۹، مصحح. ج. عنوان. د. عنوان: تفسیر
خواجه عبدالله انصاری. ه. عنوان: تفسیر قرآن.

۲۹۷/۱۷۸

BP ۱۰۰ / م ۹
۱۳۷۱

۷۷۹ - ۷۷۲ م

کتابخانه ملی ایران



کشف الاسرار و عده الاسرار (جلد هفتم)

تألیف: ابوالفضل رشیدالدین المیبدی

به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت

چاپ ششم: ۱۳۷۶

چاپ هفتم: ۱۳۸۲

چاپ و صحافی: چاپخانه سپهر، تهران

شمارگان: ۱۵۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است.

ISBN: 964 - 00-0341-7 (10 Vol.Set)

ISBN: 964 - 00-0348-4 (Vol.7)

شابک ۷-۰۳۴۱-۰۰۰-۹۶۴ (دوره ۱۰ جلدی)

شابک ۴-۰۳۴۸-۰۰۰-۹۶۴ (جلد هفتم)

مؤسسه انتشارات امیرکبیر تهران، میدان استقلال

WWW.AMIR-KABIR.COM

« تبارک الَّذی نَزَلَ الْفَرْقَانِ عَلٰی عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا » (۱)
 پرورد گاری ستایش کنیم که کتاب خود را از آسمان عزّ و اوج کمال بر
 بندگان در گام عبودیت فرو فرستاد و سخن خود را راهنمای گمشدگان وادی حیرت
 قرار داد از رخساره حقیقت پرده مجاز بر گرفت تا کشف اسرار شد و نعمت آزادی را
 نصیب احرار ساخت تا عادت ابرار شد.

« قُلْ اِنَّهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ » (۲)

خداوندی را ستایش آریم که ما را بر بسط و نشر کلمات طیبات فرقانی و
 درس و فصیح آیات بیّنات ربانی توفیق داد و از خزائن بی پایان رحمت خود دُرّ
 علم و کهر دانش بر مفارق خلائق نثار فرمود و بندگان رهی و سرگشتگان وادی
 کمرهی را یاری کرد تا ناقل قول صواب و قائل کلام صدق او باشند.

« رَبِّ اَوْزِعْنِيْ اَنْ اَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِيْ اَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَاَنْ اَعْمَلَ
 صَالِحًا تَرْضَاهُ وَاَدْخُلْنِيْ بِرَحْمَتِكَ فِىْ عِبَادِكَ الصّٰلِحِيْنَ » (۳)

داداری را سپاس کوئیم که مراتب سبع سماوات طباقاً را خلق فرمود و این
 بندگان مستمند را به نشر پاره هفتم از اجزاء ده گانه کتاب مستطاب کشف الاسرار
 توفیق داد که اینک چون رخشنده کیوان از ایوان سابع ظاهر و نمایان و چون درّ ثمین
 از بحر هفتمین متلاّلی و درخشان گردیده است.

« ولوان ما في الارض من شجرة اقلام والبحر يمده من بعده سبعة ابحر
ما نفدت كلمات الله » (۱)

هفت دریا اندر او يك قطره‌ای جمله هستی‌ها ز موجش چکره‌ای
باغ و بیشه گر شود یکسر قلم زین سخن هر گز نگردد هیچ کم
آنهمه حبر و قلم فانی شود وین حدیث بی‌عدد باقی بود
این مجلد را بر دیگر اجزاء رجحانی است که اضافه بر استنساخ و مقابله
دو نسخه متن قدیم با دو نسخه دست نوشت دیگر که در نزد این عبد ضعیف موجود
بود زائداً علی ما سبق مقابله و تطبیق افتاد .

نسخه اول محتوی قسمتی از سورة المؤمنون تا سورة الاحزاب و بتاریخ ۷۳۲
کتابت شده .

نسخه دوم عکس منقول از نسخه خطی موجوده در مزار کثیر الانوار گازر گاه هرات
شامل سورة الشعر تا سورة السجده، و آن بتاریخ الثانی عشر شعبان سنه ۸۳۱ تحریر شده .

نسخه ثالث اهدائی آقای دکتر حسین مفتاح مشتمل بر اواخر سورة البقره
تا واسط آل عمران .

در دو نسخه ذکر نام و نسب مؤلف بتفصیل مذکور است و در اول و آخر
آن اینچنین مسطور :

نسخه اولی :- الشيخ الامام العبد الرشید فخر الاسلام... ابي الفضل احمد بن ابي سعد
ابن احمد بن مهر یزد المیبدی .

نسخه ثالثه :- رشید الدین فخر الاسلام معین السنة تاج الائمة عز الشریعة رکن
الطائفة کھف الطریقة ابو الفضل احمد بن ابي سعد بن محمد بن احمد مهر یزد
هر چند که با وجود استقصا و تفحص بسیار هنوز به ترجمه احوال رشید الدین

ظفر نیاخته‌ایم ولی امیدواریم که این نسب‌نامه طالبان را هادی طریق و دلیل تحقیق کرده و بعون الهی بر تاریخ زندگانی مؤلف فاضل اطلاع و بصیرت کامل حاصل سازند.

در تصحیح اوراق و تطبیق رونوشت با متن در این مجلد دو تن از جوانان فرزانه یعنی دکتر سیف الدین نجم آبادی و علی توانگر دست یاری کردند و در حصول مقصود و زحمت مراجعه بمطبعه و استکتاب سطور و استخراج دقائق یا فشاری فرمودند تا بحمد الله تعالی عاقبت دیده دل از مشاهده جمال کلمات الهی روشن شد و کام جان از چاشنی سخنان حق شیرین گردید، «والذین جاهدوا فینا لنهدينهم سبلنا وان الله لمع المحسنين» (۱) مصداق حال کشت.

هم‌چنان شایسته است که از الطاف کامله و عنایات شامله مخادیم و بزرگان دانشکده علوم معقول - دانشگاه طهران شکر گزاری کنیم که ما را بر این خدمت بزرگ و عبادت حق و کار ثواب و عمل صالح و وظیفه مسلمانی و تکلیف ایمانی یاری کردند و در مصاعب و مشکلات دلداری دادند و از خیل هموم و سیل غموم که از گردش ایام فرا می‌رسید غم‌گساری نمودند.

امید که مدلول کریمه: «و الذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفرن عنهم سیئاتهم ولنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون» (۲) شامل حال ما و ایشان گردد. حقتعالی همه ما را قدم ثابت و ایمان راسخ و صبر بی کران و روح شادان عنایت فرماید. و این گفته حق و کلمه صدق را قده همه اهل ایمان سازد: «فاصبر ان وعد الله حق ولا یستخفنک الذین لایوقنون» (۳)

از آراستگان صاحب دلو و ارستگان از کدورت آب و کل مسئلت آن است که بشکرانه این نعمت از مؤلف و ناشر و کاتب و طابع و مصحح به نیکی یاد فرمایند و برای ایشان طلب

مفشرت و دعای خیر کنند لا سیما کاتب الحروف اضعف الخلیقة و لا شیء فی
 الحقیقة علی اصغر المدعو بالحکمة
 و كان ذلك فی يوم الجمعة الواحد والعشرون من شهر جمادی الاولی
 سنه ۱۳۸۰ فی بلدة طهران

كشف الاسرار و عدة الابرار



بسم الله الرحمن الرحيم

۲۵ - سورة الفرقان - مکیه

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى: « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
«تبارک» بابرکت است [وبا بزرگواری]، «الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ» آن [خداوند]
که فرو فرستاد این نامه جداکننده [میان راستی و کثری]، «عَلَى عَبْدِهِ» بر بنده
خویش، «لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا»^(۱)، تا جهانیانرا آگاه کننده ای بود بیم نمای.
«الَّذِي لَهُ مَلِكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ» آن خداوندی که او راست پادشاهی
[هفت] آسمان و [هفت] زمین، «وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا» و هیچ فرزندی نگیرد،
«وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمَلِكِ» و او را هرگز در پادشاهی انباز نبود، «وَخَلَقَ
كُلَّ شَيْءٍ» و بیافرید هر چیز را، «فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا»^(۲)، آنرا اندازه ای نهاد و هنگام.
«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ آلِهَةٍ» و خدایان گرفتند فرود ازو، «لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ
يَخْلُقُونَ» خدایانی که هیچ چیز نیافرینند و ایشان خود آفریده اند، «وَلَا يَمْلِكُونَ
لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا» و بدست ایشان نیست گزند و سودی، «وَلَا يَمْلِكُونَ
مَوْتًا وَلَا حَيَوةً» و بدست ایشان نیست مرگی و زنده گانی [که بمیرانند یا زنده کنند]
«وَلَا نُورًا»^(۳)، و نه بازانگیختن پس از مرگی.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» ناگرویدگان گفتند: «أَنْ هَذَا إِلَّا أَفْكٌ مُفْتَرٍ»
این [سخن که محمد آورد] نیست مگردروغی که او نهاده [و از خود ساخته]

« و اعانه عليه قوم آخرون » و یاری داده اورا بران گروهی دیگران ، « فقد جاؤا ظلماً و زوراً » (۴) ناگفتنی [است که گفتند] و دروغ است که آوردند .

« وقالوا اساطير الاولين » و گفتند این افسانه‌های پیشینیان است ، « اکتبها » که [محمد(ص)] نوشتن آن خواست ، « فهي تملی عليه بكرة واصيلاً » (۵) تا آنرا بر وی خوانند [و میدهند] بامداد و شبانگاه .

« قل انزل به » گوی فرو فرستاد این نامه را ، « الذي يعلم السرفی السموات والارض » [اوست] آنکس که نهان داند در آسمانها و زمینها ، « انه كان غفوراً رحیماً » (۶) و اوست که همیشه آمرزگار بود و بخشاینده .

« وقالوا ما هذا الرسول » و گفتند [مشرکان مکه] چیست این فرستاده را ، « یا اکل الطعام » که خورش میخورد ، « و یمشی فی الاسواق » و در بازارها می‌رود ، « لولا انزل الیه ملک » چرا فریشتۀ [آشکارا] با او فرستاده نیست ، « فیکون معه نذیراً » (۷) تا باوی هم آگاه کننده بود و ترساننده .

« او یلقی الیه کنز » ، یا گنجی باو افکندندی ، « او تكون له جنة یا کل منها » یا او را رزی بودی (۱) که از آن می‌خوردید ، « وقال الظالمون » و گفتند [ناگرویدگان] آن ستمگاران [بر خویشان فرا مومنان] : « ان تبغون الا رجلاً مسحوراً » (۸) پی نمی‌برید ۲ بمردی جادوئی کرده باوی .

« انظر کیف ضربوا لك الامثال » این شکفت نگر که چون ترا مثلها زدند ، « فضلوا » که [خود در آن] درماندند . فلا يستطيعون سبیلاً (۹) و راه نیافتند [که از آن بیرون آمدند] .

« تبارک الذي أنشاء » با برکت آن خدای که اگر خواهد ، « جعل لك خيراً من ذلك » ترا بدهد و کند [از آنچه ایشان می‌درخواهند از تو] « جنات تجري

من تحتها الانهار « بهشتهائی که میرود زیر [درختان] آن جویها » **و يجعل لك قصورا^(۱۰)** « و ترا کوشکها [دهد و] کند .

« بل کذبوا بالساعة » [نه چنانست که ایشان میگویند] که ایشان خبر رستخیز می دروغ شمرند ، « واعتدنا لمن كذب بالساعة سعيرا^(۱۱) » و ساختیم ما آنکس را که دروغ شمرده خبر رستخیز آتشی سوزان .

« اذا رأتهم من مكان بعيد » [آتشی] که آنکه که ایشانرا بیند از جایی دور ، « سمعوا لها تغيظاً وزفيراً^(۱۲) » ، آواز [جوش] آن شنوند و بانگ وزفیر .
« واذا القوا منها مكاناً ضيقاً » و چون ایشانرا در دوزخ افکنند (۱) در آن جایگاه تنگ ، « مقرنين » [هریکی با دیوهم] گردن بسته ، « دعوا هنا لك ثبورا^(۱۳) » بر خویشتن از آن جای بزارند [و هلاك خوانند] .

« لاتدعوا اليوم ثبورا واحداً » [فریشتگان گویند :] امروز بر خویشتن هلاك نه یکبار خوانید ، « و ادعوا ثبورا كثيرا^(۱۴) » که هلاك فراوان خوانید .

« قل اذ لك خير » پیغامبر من گوی آن [منزل] به ، « أم جنة الخلد » یا آن بهشت جاویدی ، « ائني وعد المتقون » آن [بهشت] که وعده دادند پرهیز گارانرا ؟ .
« كانت لهم جزاء ومصيرا^(۱۵) » این ایشانرا پاداش است و جایگاه .

« لهم فيها ما يشاؤون خالدين » ، ایشانراست در آن هر چه میخواهند جاویدان ،
« كان على ربك وعداً مستولاً^(۱۶) » این وعده ایست [که راست کردن آن رهی را بر الله است و] از الله در خواستنی است و باز خواستنی .

« ويوم نحشهم وما يعبدون من دون الله » روز رستخیز بینگیزیم ایشانرا و آنچه می پرستند فرود از الله از مردمان و فریشتگان ، « فيقول اانتم اضللتهم عبادي هؤلاء » گوید [الله عیسی (ع) و عزیر (ع) و فریشتگان را] آن شما بودید که بی راه کردید بند گان من ؟ « ام هم ضلوا السبيل^(۱۷) » یا ایشان خود از راه بیفتادند ؟

« قالوا سبحانه » [جواب دهند فریشتگان و پیغامبران و] گویند پاکی و بی‌عیبی‌تر! « ما كان ينبغي لنا ان نتخذ من دونك من اولياء » سزا نبود ما را که ما را بخدایی گرفتند فرود از تو « ولكن متعتهم وآباءهم » لکن برخوردار کردی [و زندگانی‌دادی] ایشانرا و پدران ایشانرا، « حتى نموا الذكر » تا یاد [تو] فراموش کردند، « و كانوا قوماً بوراً »^(۱۸) و قومی بودند نیست شده.

« فقد كذبوكم بما تقولون » [کافرانرا جواب دهدخدای که اکنون] پس [این پیغامبران و فریشتگان] دروغ‌زن کردند شما را در آنچه‌شما می‌گفتید [که ایشان خدایان‌اند]، « فما يستطيعون صرفاً » نتوانند که [عذاب] از خویشان باز گردانند. « ولا نصراً » و نتوانند که یکدیگر را به کار آیند « ومن يظلم منكم » و هر که کافر شود از شما، « نذقه عذاباً كبيراً »^(۱۹) بچشانیم او را عذابی بزرگ.

النوبة الثانية

این سوره الفرقان مکی است مگر سه آیت که بمدینه فرو آمد بقول ابن عباس و قتاده: « والذين لا يدعون مع الله الهاً آخر » تا آخر سه آیت. و این سوره سه هزار و هفتصد و سی و سه حرف است، و هشتصد و نود و دو کلمه و هفتاد و هفت آیت. و درین سوره دو آیت منسوخ است بآیت سیف بقول بعضی از مفسران؛ یکی: « و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً ». دیگر آنست: « و اذا مروا باللغو مروا كراماً ». و در فضیلت این سوره ابی‌کعب روایت کند از مصطفی (ص) قال: « من قرأ سورة الفرقان بعث يوم القيمة وهو مومن، ان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في القبور و دخل الجنة بغير حساب ».

قوله: « تبارك » ای - تعالی و ارتفع و تكبر، قال الحسن: « هو الذي تجيء البركة من قبله، والبركة هي الكثرة في كل خير. وقيل معناه - دام وثبت - من لم يزل ولا يزال،

والبروك - الثبوت - ومنه البركة لدوام الماء فيها وبقائه . معنى آنستكه بزرگ است و بزرگوار، همیشه بود و هست و خواهد بود ، لم ينزل ولا يزال . تبارك لفظی است كه جز الله را نگویند و جز بلفظ ماضی استعمال نکنند . اذ لم یرد التوقیف .

« الذى نزل الفرقان على عبده » الفرقان هاهنا القرآن الفارق بين الحق والباطل والحلال والحرام والهدى والضلال والخطأ والثواب ، وهذا الاسم لا يختص بالقرآن فيجوز إطلاقه على جميع كتب الله وقد سمي الله التوراة فرقاناً في قوله : « ولقد آتينا موسى وهرون الفرقان » ، وكل شيء فرّق بين شيئين فهو فرقان . مصدر جعل اسماً ، ويوم الفرقان هو يوم بدر فرق السيف فيه بين الحق والباطل . وقوله : « ويجعل لكم فرقاناً » معناه - يبين لكم سبيلاً وينصر كم نصراً ويؤتكم فتحاً يفرّق بين الحق والباطل .

مفسّران گفتند - عبد - اینجا مصطفی (ص) است و فرقان قرآن و عالمین جن و انس كه مصطفی (ص) بایشان مبعوث است . ليكون - ضمير عبد است ، میگوید : بزرگوار است و بابرکت و با عظمت آن خداوندی كه قرآن فرو فرستاد بر بنده خویش محمد (ص) ، جن و انس را آگاه كند از بعثت و نشور و عاقبت كار دنیا ، و قيل : - النذير والمنذر - المخبر بوقوع مكروه . و گفته اند ليكون ضمير الله است ای ليكون الذى نزل الفرقان على عبده ، وهو الله سبحانه للخلق كلّها منذراً . و در وصف الله منذر رواست كه خود میگوید جل جلاله : « انا كنا منذرين » . جای دیگر گفت : « انا انذرناكم عذاباً قريباً » ، و باین تأویل بلفظ عبد جنس بندگان خواهد یعنی جمله رسولهای وی ، و بفرقان جمله کتابهای او خواهد .

« الذى له ملك السموات والارض » ، لانه الذى اوجدهما و خلقهما و اخرج منافعهما ، « ولم يتخذ ولداً » ، كما زعم النصارى ، « ولم يكن له شريك فى الملك » ، كما قال المشركون و الثنوية . و قيل - معنى « لم يتخذ ولداً » لم ينزل احداً منزلة الولد ، لانّ ما لا يجوز على الله على الحقيقة لا يجوز عليه على التشبيه . « وخلق كل شيء » ای -

كل شيء يجوز وصفه بالخلق . وقيل - اللفظ عام والمعنى ليس بعام ، كقوله : « واوتيت من كل شئ » . فقدّره تقديراً « على مقتضى الحكمة وتناسب بعضه الى بعض على اعتدال . وقيل - خلق ما خلق على مقدار يعرفه ولم يخلق شيئاً على سبيل سهو وغفلة . وقيل - بين مدة بقاءه ومنتهى اجله . وقيل - كتبه في اللوح المحفوظ لطفًا بالملائكة و ذلك انهم ينظرون فيه فيصرفون فيما وكلوا به على حسب ما يجدونه فيه .

« واتخذوا من دونه » - الواو ضمير الكفار وهم مندرجون في قوله للعالمين . « آلهة لا يخلقون شيئاً وهم يخلقون » ، لانها موات وجمادات منحوتة مصنوعة « ولا يملكون لانفسهم ضرراً ولا نفعاً » اى دفع ضرر ولا جرم منفعة ، « ولا يملكون موتاً » امانة « ولا حيوة » اى احياء « ولا نشوراً » احياء بعد الموت والمعنى - كيف تركوا عبادة الله الذى يملك هذه الاشياء واشتغلوا بعبادة من لا يملك شيئاً منها .

« وقال الذين كفروا » يعنى **النضر بن الحارث** : « ان هذا الافاك افتره » ، اى ماهذا القرآن الا كذب اختلقه محمد (ص) ، « واعانه عليه قوم آخرون » يعنى اليهود اى هم يلقون اخبار الامم اليه وهو يكسوها عبارته . وقيل هم جبر ويسار وعداس عبيد كانوا بمكة من اهل الكتاب ، فزعم المشركون ان محمداً (ص) ياخذ منهم . قال الله تعالى « فقد جاؤا » يعنى قائلى هذه المقالة « ظلماً و زوراً » اى بظلم و زور ، فلما حذف الباء انتصب وقيل فقد جاؤا بهذا القول ظلماً و زوراً اى ظلموا فيما قالوا و زوروا ، فالتزوير - الكذب فى الشهادة و الحديث - وقيل المزور من الكتاب ما زيد فيه ونقص .

« وقالوا اساطير الاولين » يعنى - **النضر بن الحارث** كان يقول ان هذا القرآن ليس من الله وانما هو مما سطره الاولون مثل حديث رستم واسفنديار ، « اكتبها » يعنى - انتسخها محمد (ص) من جبر ويسار وعداس ، ومعنى اكتب - استكتب - اى طلب ان يكتب له لانه كان (ص) لا يكتب . و روى عن **الشعبي** قال : « مامات النبى (ص) حتى كتب «ولاتخطه بيمينك » اراد به قبل الوحى والصحيح انه لم يكن يكتب قبل الوحى ولا بعد الوحى . وقيل اكتبها يعنى جمعها من قولهم : كتبت الشئ اى جمعته ، « ففى تملى عليه » اى تقرأ

عليه « بكرةً واصيلاً » يعنون انه يختلف الى من يعلمه بالغداة والعشي ، قال الله عز وجل ردّاعليهم .

« قل انزله » يعنى القرآن « الذى يعلم السر » اى الغيب « فى السموات والارض » ، يعلم بواطن الامور . فقد انزله يعنى القرآن على ما يقتضيه علمه بباطن الامور ، « انه كان غفوراً » لمن تاب « رحيماً » بمن آمن .

« وقالوا مال هذا الرسول » يعنون محمداً (ص) « يأكل الطعام » كما نأكل نحن ، « ويمشى فى الاسواق » ، يلتبس المعاش كما نمشى ، فلا يجوز ان يمتاز عنّا بالنبوة ، وكانوا يقولون له : لست انت بملك ولا ملك : لست بملك لانك تأكل والملك لا يأكل ، ولست بملك لان الملك لا يتسوّق وانت تتسوّق وتتبدّل . وما قالوه فاسد ، لان اكله الطعام لكونه آدمياً ومشيه فى الاسواق لتواضعه وكان ذلك صفة له وشيء من ذلك لا ينافي النبوة . « لولا انزل اليه ملك » يصدّقه « فيكون معه نذيراً » داعياً .

« اولقى اليه كنز » من السماء ينفقه فلا يحتاج الى التصرف فى طلب المعاش . قال الحسن : « والله ما زواها عن نبية الاختيار ولا بسطها لغيره الا اغتراراً . » وتكون له جنة « اى بستان « يا كل منها » . قرأ حمزه و الكسائي نا كل بالنون اى نا كل نحن منها لتكون له علينا فضيلة بان نا كل من جنة .

وقيل - تظهر له جنة فى مكة ثمرة نا كل من ثمرها فنكون يا كلنا منها ابعد من الريب . وقرأ الباقون يا كل منها بالياء . والوجه ان الضمير فيه يعود الى النبي (ص) ، اى يا كل منها ، فهو يختص باكله منها ، فيكون له تميز فى المأكل . « وقال الظالمون » يعنى كفار قريش ، وقيل عبد الله بن زهري : « ان تتبعون » اى ما تطيعون « الأرجل مسحوراً » سحر فجّن ، وقيل مسحوراً - مخدوعاً مصرّوفاً عن الحق . - وقيل - المسحور ههنا هو المسحرّ والمسحرّ هو المعلّل بالطعام والشراب . وقيل مسحوراً يعنى بشراً له سحر اى رئة (١) يعنى بشراً مثلكم .

قوله : « انظر كيف ضربوا لك الامثال » اى - وصفوك بغير وصفك ، « فضلوا » الهدى ، « فلا يستطيعون سبيلاً » الى الرشاد . وقيل - فضلوا اى اخطاؤا فى التشبيه حيث ناقضوا ،

فمرة يقولون هو بليغ فصيح يتقول القرآن من نفسه و يفتریه و مرة يقولون مجنون ،
ومرة ساحر ، و مرة مسحور ، « فلا يستطيعون سبيلاً » اى - لاجحة و برهان على ما يقولون .
فاخبر الله سبحانه انهم متمسكون بالجهل والضلال ، عادلون عن الرشد والصواب ، وهم
مع ذلك كانوا مكلفين بقبول الحق . فثبت ان الاستطاعة التى يحصل بها الضلال غير -
الاستطاعة التى يحصل بها الهدى والايمان .

قوله تعالى « تبارك الذى ان شاء جعل لك خيراً من ذلك » الذى قالوا و افضل من الكنز
و البستان الذى ذكروا . و قيل خيراً من المشى فى الاسواق و طلب المعاش . ثم بين ذلك
الخير فقال : « جنّات تجرى من تحتها الانهار و يجعل لك قصوراً » .

روى انها الف قصر من لؤلؤ على شط الكوثر و كل بناء مطول من الحجارة
عند العرب - قصر - كائناً ما كان . قرأ ابن كثير و ابن عامر و ابوبكر و يجعل برفع اللام
على الاستيناف و القطع عما قبله ، ولا يمتنع ان يكون ما يعطف على جواب الشرط جملة
مستأنفة ، لان الجمل التى تكون من الابتداء والخبر تقع فى جواب الشرط نحو قوله
تعالى : « من يضل الله فلا هادى له » و قوله : « وان تخفوها وتؤتوها الفقراء فهو خير لكم » ،
و قرأ الباقر و « يجعل » بجزم اللام ، والوجه انه عطف على موضع جعل و هو جواب
قوله : « ان شاء » ، و موضع جواب الشرط جزم ، فجزم المعطوف عليه حملاً على الموضع ،
كانه قال - ان يشاء يجعل لك خيراً من ذلك و يجعل لك قصوراً . و قيل - ان شاء هاهنا واجب
كقوله فى سورة الفتح « لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله » و قيل - ان شاء بمعنى قد شاء ،
وهو جل جلاله فاعله فتكون الجنات والقصور فى الجنة على ما وصفناه .

ابن عباس گفت : چون کافران گفتند : « ما لهذا الرسول يا كل الطعام »
الاية ، رضوان خازن بهشت از آسمان فرو آمد بفرمان الله و باوى سقوى بودى از
نور ، گفت : يا محمد (ص) الله ميگويد اينك كليد خزائن دنيا بتوفرتادم با رضوان ،
اگر خواهى اختيار كن و آنچه تراست به نزديك من و ترا ساخته ام از نعيم بهشت

بدان که در آن نقصان نیارم باندازهٔ پر پشه‌ای . مصطفی (ص) گفت با رضوان : مرا بخزاین دنیا و زینت دنیا حاجت نیست ، «الفقر احب الی و ان اكون عبداً شکوراً صابراً . فقال رضوان : « اصبت اصاب الله بك » . خيثة بن عبد الرحمن گفت : چون کافران از بهر وی کنز و قصر خواستند ، مصطفی گفت : « اللهم اعطنيها في الآخرة » ، بارخدايا اين کنزها و قصرها در بهشت خواهم . پس اين آيت بر وفق سؤال وی فرو آمد . وعن ابي امامة عن النبي قال : « عرض على ربي لي جعل لي بطحاء مكة ذهباً فقلت - لا يارب ولكن اشبع يوماً و اجوع يوماً ، فاذا جعت تضرعت اليك و ذكرتك و اذا شبعت حمدتك و شكرتك . وعن عائشة قالت قال رسول الله (ص) : « لو شئت لسارت معي جبال الذهب جاءني ملك فقال ان ربك يقرئك السلام ويقول : ان شئت نبياً عبداً و ان نبياً ملكاً فنظرت الى جبرئيل فاشار الي ان ضع نفسك . قلت نبياً عبداً » . قالت فكان رسول الله (ص) بعد ذلك لا يأكل متكئاً يقول : « أأكل كما يأكل العبد و اجلس كما يجلس العبد » . « بل كذبوا بالساعة » اي ما يمنهم من الايمان بك ما ذكروه من فقرك و مشيك في السوق ، انما يمنهم تكذيبهم بالقيامة و البعث و النشور . ثم اوعدهم فقال : « واعتدنا » اي هياتنا « لمن كذب بالساعة » بالبعث و النشور و الثواب و العقاب « سعيراً » ناراً موقدة ، فعيل بمعنى مفعول .

« اذا رأيتم من مكان بعيد » ، قال الكلبي و السدي من مسيرة عام . وقيل من مسيرة مائة سنة . روى عن رسول الله انه قال : « من كذب على متعمداً فليتبوء بين عيني جهنم مقعده . فشق ذلك على اصحابه فقالوا : « يا رسول الله نحدث عنك الحديث تريد و ننقص » : قال : « ليس ذا اعنى انما اعنى الذى يكذب على متجسراً يطلب به شين الاسلام » . قالوا : « يا رسول الله انك قلت بين عيني جهنم و هل لها من عين » ؟ قال : « نعم ألم تسمعوا قال الله تعالى : « اذا رأيتم من مكان بعيد » . وقيل - اذا رأيتم زبانيته سمعوا لها تغيظاً

غلياناً ، كالغضبان اذا غلى صدره من الغضب ، وقيل - معناه سمعوا لها زفيراً ورأوا لها تغيطاً
كقول الشاعر :

و رأيت زوجك في الوغى متقلداً سيفاً ورمحاً

اي حاملاً رمحاً . وقيل سمعوا صوت لهدبها و اشتعالها . وفي الحديث : « ان جهنم
لتزفر زفرة لا ينفي ملك ولا نبى الا يخرترعد فرائصه ، حتى ان ابراهيم (ع) ليجتو على
ركبته ، ويقول يارب ، لا اسألك اليوم الا نفسي » . و الزفير - حسيس النار - وهو صوتها .
وقيل الزفير صوت يسمع من جوف المتغيظ كصوت الحمار اذا هم بالنهيق .

« واذا القوامنها » . اي من النار « مكاناً ضيقاً » يعنى من مكان ضيق . قال ابن عباس :

يضيق عليهم كما يضيق الزج في الرمح ، وسئل رسول (ص) عن هذه الآية فقال : « والذي
نفسى بيده انهم يستكروهون في النار كما يستكره الود في الحايط » . وعن ابن عباس
اذا القوا في باب من ابواب جهنم تضايق عليهم كتضايق الزج في الرمح . فالاسفلون يرفعهم
اللهب ، والاعلون يخفضهم اللهب . فيزدحمون في تلك الابواب الضيقة . قرأ ابن كثير
ضيقة ساكنة الياء ، والوجه انه مخفف من ضيق بالثقل كهيئتين ولين اذا خففا من هتين
ولين ولهما لغتان . و قرأ الباقر ضيقاً مشددة الياء وهو فيعمل من الضيق وهو وصف
للمكان وهو الاصل الذي خفف منه ضيق . « مقرنين » يعنى مصفدين ، قد قرنت ايديهم
انى اعتاقهم في الاغلال . وقيل مقرنين مع الشياطين الذين اضلوهم ليكونوا قرنائهم
في العذاب كما كانوا قرناءهم في الكفر . « دعوا هنالك ثبوراً » الثبور - المصدر - اي يقولون
ثبرنا ثبوراً . وقيل هودعا وهم بالندم : يا ثبورا ! يا ويلتاه ! والثبور - الهلاك - كأنهم قالوا يا
هلاكا . وفي الحديث : « اول من يكسى من اهل النار ابليس ثوباً من نار يوضع على حاجبيه
فيقدم حزبه وهو يقول و اثبورا و يجيؤونه و اثبورهم فتقول لهم الملائكة : « لاتدعوا
اليوم ثبوراً واحداً و ادعوا ثبوراً كثيراً » ، اي هلاككم اكثر من ان تدعوا مرة واحدة .

فادعوا ادعية كثيرة .

« قل اُذْلك خير » ای الذی ذکر ت من صفة النار و اهلها خیر ؟ « ام جنة الخلد التی وعد المتقون كانت لهم جزاء » ثواباً « ومصيراً » مرجعاً .

« لهم فيها ما يشاؤون » من النعيم « خالدين كان على ربك وعداً مسؤولاً » ای مسئولاً انجازه و ذلك ان المومنين سألوا ربهم فی الدنيا حين قالوا : « آتانا ما وعدتنا على رسلك » ، كان اعطاه الله المؤمنين جنة الخلد ، وعداً وعدهم على طاعتهم اياه فی الدنيا و مسئلتهم اياه . و قيل - وعداً مسؤولاً ای - تسأله الملائكة لهم ، لان الملائكة قالوا : « ربنا فادخلهم جنات عدن التی وعدتهم » . و قيل مسئولوا واجبالاً ان الكريم اذا سئل يرى الاجابة واجبة . قال ابن عباس :- وعدهم الجزاء فسالوه الوفاء و كل واجب مسئول وان لم يسئل .

« ويوم نحشهم » ای اذ کريوم نحشهم . قرأ ابن كثير و ابو جعفر و يعقوب و حفص يحشهم بالياء و الباقون بالنون . « وما يعبدون من دون الله » . يعنى عزيراً و المسيح و الملائكة . و قيل - يعنى الاصنام . « فيقول » قرأ ابن عامر فنقول بالنون ، و الاخرون بالياء . « ءانتم اضللتهم عبادى هؤلاء ام هم ضلوا السبيل ؟ » اخطأوا الطريق ، و هذا الاستفهام توبيخ للعابدين كقوله لهيسى (ع) « ءانت قلت للناس ؟ » .

« قالوا سبحانك » تنزيهاً لك عن ان يعبد ملك غيرك ، وفيه قولان : احدهما ان هذا كلام الاصنام ، ينطقها الله كما ينطق الاعضاء فيقولون : « ما كان ينبغي لنا ان نتخذ من دونك من اولياء » . مفسران را در معنى اين آيت دو قول است : يك قول آنستكه اين خطاب برستخير با اصنام بود كه معبود مشركان اند . رب العزة ايشان را زنده گرداند و در ايشان نطق آفريند بقدرت خویش ، تا بى آلت كلام سخن گویند ، همچنانكه در اعضاى آدمى نطق آفريند تا بى آلت كلام گوياشوند . با ايشان گوید : « ءانتم اضللتهم عبادى هؤلاء » و معنى اين سؤال توبيخ عابدان است و مشركان ، تا چون معبودان خویش را بينند كه از ايشان

بیزاری جویند، و تبری نمایند و بریشان لعنت کنند، حسرت ایشان بیشتر باشد و عذاب ایشان سخت تر. چون رب العزة با ایشان این خطاب کند ایشان گویند: «سبحانك» یا کی و بی عیبی ترا. «ماكان ينبغى لنا ان نتخذ من دونك من اولياء» ای ماكان لنا كلام فكيف امرناهم بطاعتنا. وقيل- ماكان ينبغى لنا ان نعبد غيرك لانا تحت قبضك، فكيف ندعوا غيرنا الى عبادتنا. سزا نبود ما را که پرستگاران داشتیمی و ما معبود بودیمی فرود از تو. ما جماد بودیم- بی زبان و بی سخن بودیم، چون توانستیمی کسی را بر طاعت و عبادت خویش داشتن؟ قول دیگر آنست که این خطاب با عزیر و مسیح و فریشتگان رود: الله میگوید ایشانرا: «انتم اضللتهم عبادى هؤلاء ام هم ضلوا السبيل». ایشان گویند: «سبحانك ما كان ينبغى لنا» یعنی للملائكة و عبدة الملائكة والانبیاء و عبدة الانبیاء، ولا لاحد من الخلق ان يتخذ من دون الله ولياً. هذا كما يقول لك الرجل:- شتمنى اخوك فتقول- ليس لنا ان نشتمك، فيدخل البرى على الجانى. معنى آنست که سزا نبود ما را و نه فریشتگان و نه عبده ایشان نه پیغامبران و نه عبده ایشان و نه هیچکس از عالمیان که فرود از الله خداوندی ویاری گیرند. و روا باشد که - اولیاء - اینجا عبده باشند، یعنی «ماكان ينبغى لنا ان نتخذ» عباداً یعبدوننا «من دونك» او نرضی هذا. سزا نبود ما را که پرستگاران گیریم و داریم فرود از تو، یا خود را پسندیم که معبود ایشان باشیم. و قرأ ابو جعفر ان تتخذ بضم النون و فتح الخاء على ما لم یسم فاعله، فيكون من الثانى صلة، یعنی- ان تتخذ من دونك اولیاء و العرب تدخل من على المفعول الاول ولا تدخل على المفعول الثانى، يقال- ما اتخذت من احد و لیاً، ولا يقال- ما اتخذت احداً من ولیّ. «ولكن متعتهم و آباءهم» فی الدنيا بطول العمر و الصحة و النعمة، «حتى نسوا الذكر» ای تركوا الموعظة و الايمان و القرآن. وقيل- ابطرتهم نعمتك فنسوا بها ذكرك. و التمتع- دوام اللذة بالشئ- «و كانوا اقوماً بوراً» هلكی، غلب علیهم،

الشقاوة والخذلان ، يقال رجل بائر و قوم بور واصله من البوار وهو الكساد و الفساد ومنه - بوار السلعة - وهو كسادها ، ومنه قول النبي (ص) «نعوذ بالله من بوار الأيام» . وقيل هو اسم مصدر كالزور يستوى فيه الواحد والاثنان والجمع والمذكر والمؤنث .

«فقد كذبوكم» ، هذا خطاب مع المشركين العابدين الاوثان ، اى - كذبكم المعبودون « بما تقولون » انهم آلهة . وقيل كذبوكم فيما تدعون من قولكم ربنا هولاء اضلونا . قرأ قبيل عن ابن كثير بما يقولون فما يستطيعون بالياء فيهما ، والوجه ان الفعل للشركاء ، والمعنى - كذبكم شركاؤكم الذين كنتم تعبدونهم بما يقولون ، اى بقولهم ، وما مصدرية ، وقولهم هو الذى اجابوا به الكفار وهوما كنتم ايانا تعبدون . وقوله : « فما يستطيعون » اى فما يستطيع الشركاء المعبودون « صرفاً » لعذاب الله عنكم « ولا نصراً » لكم ، وقرأ الباقون و ابو بكر عن عاصم بما تقولون بالياء فما يستطيعون بالياء ، اى كذبوكم بقولكم اى فى قولكم انهم شركاء وانهم آلهة . وقيل - فى قولكم ربنا هولاء اضلونا وقوله - فما يستطيعون - اخبار عن المعبودين على ما سبق . قول اينجا مضمست يعنى كه الله كويد مشركانرا كه بت پرستيدند اكنون شما را دروغ زن كردند بآنچه گفتيد كه اينان خدايان اند و ايشان ما را گمراه كردند ، « فما يستطيعون صرفاً ولا نصراً » اكنون آن معبودان نتوانند كه عذاب از شما بگردانند و نه شما را بكار آيند . وقرأ حفص عن عاصم : بما تقولون فما تستطيعون - بالياء فيهما يعنى فما تستطيعون ايها المشركون ان تصرفوا عن انفسكم ما يحل بكم من العذاب ، ولا ان تنصروا انفسكم بمنعه عنها . وقال بعض المفسرين فى قوله : « فقد كذبوا » هذا خطاب للنبي و المؤمنين اى الكفار كذبوكم بما تقولون من التوحيد و نبوة محمد و ساير الانبياء فما يستطيعون ، اى - هولاء الكفار يا محمد « صرفاً » لك عن الحق الذى انت عليه « ولا نصراً » لانفسهم من البلاء الذى استوجبوه بتكذيبهم اياك . « قه : ا » - ومن يظلم ، اى من يشرك « منكم

نذقه عذاباً کبیراً « ای نعدّ به عذاباً شدیداً .

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله الخالق الباری المصور، بسم الله الواحد الفاطر المدبّر، بسم الله القادر القاهر المقتدر؛ السلام المؤمن المهيمن العزيز الجبار المتكبر. فسبحان من ردد العبد في هذه الآية بين صحو و محو، كاشفه بنعت الالهية فاشهده جلاله، ثم كاشفه بنعت الرحمة فاشهده جماله . نام خداوندی مقتدر و مقتدر، فاطر و مدبّر، خالق و مصور، اولست و آخر، باطن است و ظاهر، نه باول عاجز و نه بآخر، از كيف باطن است و بقدرت ظاهر . خداوندی که دلها بپاسود بسماع نام او، سرها بی فروخت بیافت نشان او، جانها آرام گرفت بشهود جلال او و جمال او . خداوندی که هر که با او پیوست از دیگران ببرد، هر که قرب او طلبید چه گویم که از محنتها و بلیتها چه دید . شعر :

فوحشى الطبيعة مستهام	نفور القلب تأباه الديار
جبالى التألف ذوانفراد	غريب الله مأويه القفار

ای جلالی، که هر که بحضرت تو روی نهاد عالمیان خاک قدم او توتیای حدقه حقیقت خود ساختند . ای عزیزى، که هر که بدرگاه عزت تو باز آمد همه آفریدگان خود را علاقه فتراک حضرت او گردانیدند . غلام آن مشتاقم که بر سر کوی حقیقت آتشی بی فروزد ! حبذا روزی که خورشید جلال تو بما نظر کند ! عزیزا وقتی که مشتاقی از مشاهده جمال تو خبری دهد، جان طعمه سازم بازی را که درفضای طلب تو پروازی کند . دل نثار کنم محبى را که بر سر کوی تو آوازی دهد . غالیه کردیم مر عارضی را که از شراب شوق تو رنگی گیرد ! رشك بریم بر چشمی که از درد نایافت

تو اشکی بیارد. غلام آن لافیم که هر وقتی مفلسان بی سرمایه زنند - نه آن مفلسان میگویم که تو دانی. جوانمردانی را میگویم که ایشان را در بدو ارادت مجاهدت عظیم بود، خواستی گرم و ریاضتی تمام، سری صافی و دلی بی خصومت و سینه‌ای بی معصیت، این سرمایه‌ها بدست آورده، آنکه همه بر کف صدق نهاده و بیاد بی نیازی بر داده، و مفلس وار درپس زانوی حسرت نشسته و بزبان شکستگی میگوید:

پر آب دو دیده و پر آتش جگر

پر باد دو دستم و پر از خاک سرم

«تبارک» مفسران تفسیر این کلمه بر سه وجه کرده‌اند چنانکه در نوبت دوم شرح دادیم و وجوه ثنا برحق جل جلاله بر آن سه وجه منحصرست: اگر گوئیم - تبارک ای - دام و ثبت من لم یزل ولا یزال، ثنایی است بذکر ذات او و حق او جل جلاله. و اگر گوئیم - تعالی و ارتفع و تکبر، ثنایی است بذکر وصف او و عز او. و اگر گوئیم - هو الذی یجیی البرکة من قبله، ثنایی است بذکر احسان او و فضل او با بندگان او: اول اشارت است بوجود احدی و کون صمدی، دوم اشارت است بصفات سرمدی و عزت ازلی، سوم اشارت است بکار سازی و بنده نوازی و مهربانی. و شرط بنده آنست که چون ثناء حق جل جلاله آغاز کند و زبان خویش بستایش او بگشاید مجرد و منفرد گردد، نه بر دل غباری، نه بر پشت باری، نه در سینه آزاری، نه با کس شماری. تخته خود از غبار اغیار سترده، نهاد خود را زهر قهر چشانیده و هم خود از ذروه عرش گذرانیده. گوی طرب در میدان طلب انداخته، تیغ قهر از نیام رجولیت آخته، خان و مان بشریت بجملمگی و اپرداخته، بر نطع عشق مهر دل باخته، جامه جفا چاک کرده، لباس وفا دوخته، از دو کون رمیده و با دوست آرمیده.

پیر طریقت گفت: دانی که دل کی خوش شود؟ که حق ناظر بود. دانی که کی خوش بود؟ که حق حاضر بود.

الدار خالية، و الروح صافية، والنفس صادية، والوصل مامول.

الذى «نزل الفرقان على عبده» اى - عبده الاخلاص ونبیّه الاخص وحبیبه الادنى وصفیّه الاولى، «ليكون للعالمين نذيراً» اى ليكون للخلق سراجاً ونوراً يهتدون به الى احكام القرآن، ويستدلّون به على طريق الحق ومنهاج الصدق. چه زیان دارد مصطفی عربی را بعد از آن که خورشید فلك سعادت بود و ماه آسمان سیادت، مشتری عالم علم، در صدف شرف، طراز کسوت وجود، مفتاح در رشاد، مصباح سرای سداد اگر آن مدبران صنایع قریش از سر سبکباری و سبکساری و طیش خود گویند: «أن هذا الا فاك افتريه» و منادی عزّت اینك ندا میگوید که: «نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيراً». سیدی که منشور تقدّم کونین در کمر کمال داشت، و خال اقبال بر خسار جمال داشت، صد هزار و بیست و اند هزار نقطه نبوت در پیش براق عزّ او «طرقوا طرقوا» میزدند و خود از غایت تواضع در عالم بندگی بر خر کی مختصر نشستید، و ر غلامی سیاه او را بدعوت خواندید اجابت کردید. گهی مرکب وی براق انور، و گهی مرکب وی حماری مختصر، افسار وی از لیف و پالان وی از لیف. آری مرکب مختلف بود اما در هر دو حالت را کب يك صفت و يك همت و يك ارادت بود، اگر بر براق بود در سرش نخوت نبود، و اگر بر حمار بود بر رخسار عزّ نبوتش غار و مذلت نبود، کسی که بر منشور سعادت وی این طغرای سیادت و عزّت کشیده باشند که: «والله العزة ولرسوله»، غبار مذلت بر اساریر جبین او کی نشیند؟ در صفات اوصولات الله علیه می آید که: «كان طلق الوجه بساماً من غير ضحك»، محزوناً من غير عبوسة، متواضعاً من غير مذلة. در بندگی افکندگی داشت و خلائق

اولین و آخرین کیمیای کمال عزّت از آستانهٔ مجد او فراز می‌رفتند .

دَنُوت تواضعاً و علوت مجداً فُشاً نَاك انحدار و ارتفاع
كذلك الشمس تبعدان تسامی و يدنو الضوء منها والشعاع

آفتاب که خسرو ستارگان و شاه ستارگان است چون از برج شرف خویش سر برزند ، اگر اهل عالم دامن هم درهم بندند . تا ذره‌ای از عین انوار او بدست آرند نتوانند ، لکن او خود بحکم کرم و تواضع چنانکه در کوشک سلطان و سرای خواجگان بتابد ، در کلبهٔ ادبار گدایان و زاویهٔ اندوه درویشان هم بتابد . و از کمال تواضع او بود صلوات الله علیه که مشرکان مکه بتعبیر گفتند : « ما لهذا الرسول يأكل الطعام ويمشي في الأسواق ؟ » چیست این پیغامبر را که طعام میخورد و در بازارها میرود و بدست خویش طعام باخانه می‌برد و با درویشان و گدایان می‌نشیند ؟ و کذا كان السَّيِّدُ صلوات الله علیه كان يعلف البعير ويقم البيت و يخصف النعل و يرفع الثوب و يحلب الشاة و يأكل مع الخادم و يطحن معه اذا اعى ، و كان لا يمنعه الحياء ان يحمل بضاعته من السوق الى اهله . و كان يصافح الغنى و الفقير و يسلم مبتدئاً و لا يحقر ما دعى اليه ولو الى حشف التمر ، و كان يعود المريض و يشيع الجنازة و يركب الحمار و يجيب دعوة العبيد ، و كان يوم قريظة و النضير على حمار مخطوم بحبل من ليف عليه اكاف من ليف . مشرکان او را باین خصال پسندیده و اخلاق ستوده می‌عیب کردند و طعن زدند از آنکه دیده های ایشان خیره شده انکار بود ، بر مص کفر آلوده ، هرگز توتیاء صدق نیافته لاجرم جمال نبوت و عزّت رسالت از دیده های نامحرم ایشان در پردهٔ غیرت شد ، تا هرگز او را به ندیدند و چنانکه سید بود صلوات الله علیه به نشناختند .

« و تربهم ينظرون اليك وهم لا يبصرون » . جمال نبوت را دیده‌ای باید چون

دیدۀ صدیق اکبر زدودۀ استغفار، دیدہ ای چون دیدۀ عمر روشن کردۀ صبح قبول ازل، دیدہ ای چون دیدۀ عثمان باز کردۀ اقبال غیب، دیدہ ای چون دیدۀ علی سرمه کشیدۀ حکم حق تا ایشان را بخود بار دهد و جلال عزّت نبوت بحکم لطف ازل برایشان مکشوف گردد، و سید (ص) ایشانرا از روی تعطف و تلطّف گوید: « انا انا لکم مثل الوالد لولده ».

۲ - الذوبة الاولى

قوله تعالى: « وما ارسلنا قبلك من المرسلين » - و نه فرستادیم پیش از تو فرستادگان [هیچ کس] « الا انهم لياكلون الطعام » مگر ایشان خورش میخوردند، « و يمشون في الأسواق » و در بازارها می رفتند، « وجعلنا بعضهم لبعض فتنة » و شما را یکدیگر را فتنه و آزمایش کردیم، « اتصبرون » شکیبا باشید! « و كان ربك بصيرا » (۴۰) و خداوند تو بینا [و دانا] بود [بهرچه کرد].

الجزء التاسع عشر

« و قال الذين لا يرجون لقاءنا » و گفتند ایشان که [از آمدن بما و] از دیدار ما نمی ترسیدند و آنرا نمی بیوسیدند * « لولا انزل علينا الملائكة » چرا بر ما فریشتگان فرو نفرستیدند به پیغام، « او نرى ربنا » یا ما خدای خود چرا نه بینیم [تا با ما سخن گوید]، « لقد استكبروا في انفسهم » در خویشتن بزرگ منشی آوردند و کردن کشی، « وعتوا عتوا كبيرا » (۴۱) و از اندازه برگزشتند بشوخی بزرگ.

« یوم یرون الملائكة » آن روز که فریشتگان را بینند ، « لا بشری یومئذ للمجرمین » هیچ بشارت نیست آن روز کافران را ، « و یقولون » و میگویند فریشتگان ایشان را : « حجر آمحجوراً . »^(۲۲) بهشت بر شما بسته‌ای است از شما باز داشته .

« وقدمنا الی ماعملوا من عمل » و بسر کردار ایشان آئیم از هر گونه که کردند ، « فجعلناه هباءً منثوراً »^(۲۳) و آنرا گردی کنیم پراکنده .
« اصحاب الجنة یومئذ » بهشتیان آن روز ، « خیر مستقرّاً » با به آرامگاهی‌اند « واحسن مقیلاً . »^(۲۴) و با نیکوتر فرو آمدن گاهی .

« و یوم تشقق السماء بالغمام » و آن روز که باز شکافد آسمان از ابر [سپید] « ونزل الملائكة تنزیلاً . »^(۲۵) و فرو فرستند فریشتگان فرو فرستادنی .

« الملك یومئذ الحق للرحمن » پادشاهی براستی آن روز رحمن راست ، « و كان یوماً علی الكافرین عسیراً . »^(۲۶) و آن روزی است بر کافران دشخوار .

« و یوم یعضّ الظالم علی یدیه » و آن روز کافر دو دست خود می‌خاید ، « یقول یالیتی » میگوید ای کاشک ، « اتخذت مع الرسول سبیلاً »^(۲۷) با رسول راهی بر گرفتمی .

« یا ویلتی » نفرینا بر من ، « لیتی لم اتخذ فلاناً خلیلاً . »^(۲۸) کاشک من بهمان کس بدوست نگرفتمی .

« لقد اضلّنی عن الذکر » که مرا از توحید باز گردانید و بگمراهی برد ، « بعد اذ جانی » پس آنکه آمده بود بمن ، « و كان الشیطان للانسان خذولاً . »^(۲۹) و دیو مردم را [فرو گذارست و] خوار کننده .

« وقال الرسول یاربّ » رسول گفت : خداوند من ! « انّ قومی اتخذوا هذا

القرآن مهجوراً. (۴۰)، این قوم من این قرآن را [بیکبارگی] فرو گذاشتند [و در آن نابکار و ژاژ گفتند].

«و كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمَجْرَمِينَ» همچنان هر پیغامبری را [فرعونی و] دشمنی کردیم از بدان، «و كَفَىٰ بِرَبِّكَ هَادِيًّا وَنَصِيرًا». (۴۱)، و بسنده است خداوند تو براه‌نمایی و کارسازی و بیاری.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا» ناگرویدگان گفتند: «لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً» چرا قرآن نه بیکبار فرو فرستادید؟ «كَذَلِكَ لَنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ» آنرا پراکنده فرستادیم تا دل ترا بآن نیرومیدهم. «وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا». (۴۲)، و آنرا گشاده بتو رسانیدیم و بر تو خواندیم.

«وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ» هیچ مثلی نیارند بتو [تباه کردن سخن ترا و عیب جستن آنرا] «الْأَجْنَاسُ بِالْحَقِّ» مگر جواب آریم از آن ترا براستی، «وَاحْسَنُ تَفْسِيرًا» (۴۳)، و جواب آریم نیکو تفسیر ترا [زانکه آفریده پندارند].

«الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ» ایشان که می‌روانند و باهم می‌آرند روز رستخیز روان بر رویها بدوزخ، «أُولَٰئِكَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضَلُّ سَبِيلًا». (۴۴)، ایشان به بتر جایگاهی‌اند و گمراه‌تر راهی.

«وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ» و دادیم موسی را نامه، «وَجَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا». (۴۵)، و هرون با او را دستور کردیم و کارساز و یار.

«فَلَمَّا أَذْهَبَا» گفتیم که هر دو روید! «إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا» بایشان که دروغ شمردند سخنان ما، «فَدَمَّرْنَا هُم تَدْمِيرًا» (۴۶)، به نیست بدادیم ایشانرا به نیست دادنی.

«وَقَوْمُ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرِّسْلَ أَغْرَقْنَاهُمْ» و قوم نوح را آنکه که رسولان را دروغ زن گرفتند بآب بکشتیم ایشانرا، «وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً» و ایشان

مردمان را نشانی [و داستانی کردیم] تا عبرت گیرند، « واعتدنا للظالمین عذاباً الیما. » (۳۷) و نیز آن ستمکاران را عذابی ساختیم دردناک.

« وعاداً واثموداً واصحاب الرّس » و عاد و ثمود را و اصحاب رس را هم عبرت کردیم مردم را، « وقرّونا ین ذلک کثیراً » (۳۸)، و گمراهان فراوان میان [قوم نوح و عاد و میان عاد و ثمود و میان ثمود و اصحاب رس]

« وکلاً ضربنا له الامثال » و همه را مثلها زدیم و بداستانها [و سرگذشت پیشینیان پند دادیم]، « وکلاتبرنا تنبیراً. » (۳۹) و همه را تباه کردیم و فرو بردیم فرو بردنی.

« ولقد اتوا علی القرية » و بر گذشتند بر آن شهر، « التي امطرت مطر السوء » که بر آن باران بد باریدند، « اقلّم یکنونوا یرونها » نمی دیدند آنرا [نگویند]؟ « بل کانوا لایر جون نشورا. » (۴۰) بلکه نمی ترسند از برانگیخت [پس مړ].

« واذراؤک » و آنکه که ترا بینند [کفار قریش] « ان یتخذونک الاله و » ترا جز با فسوس نمی گیرند، « اهذا الذی بعث الله رسولا ؟ » (۴۱) [میگویند] اینست آن کسی که الله به پیغامبری فرستاد ؟

« ان کاد لیضلنا عن آلهتنا » نه کامستید مگر که ما را بی راه کردید و دور او کنید ما را از خدایان ما، « لولا ان صبرنا علیها » اگر نه آن بودی که ما شکیبایی کردیم بر آن، « وسوف یعلمون حین یرون العذاب » آری آگاه شوند (۱) و بدانند آنکه که عذاب بینند، « من اضلّ سیلاً. » (۴۲) آن کیست [بی سامان تر و] بی راه تر.

« ارایت من اتخذ الهه هویة ؟ » دیدی آن مرد [چگویی در آن مرد] که « خوش آمد خویش] خوشتن را بخدایی گرفت ؟ « افانت تکن علیه وکیلاً ؟ » (۴۳) تو بر سر او کوشنده نگاه داری ؟

«أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ؟» یا می‌پنداری که بیشتر ایشان [از بهر آن که گوش دارند حق] بشنوند؟ «أَوْ يَعْقِلُونَ» یا [از بهر آن که تمیز دارند و هوش] حق دریابند؟ «أَنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ» نیستند ایشان مگر چون ستوران، [ستور گوش دارد نشنود]، «بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»^(۴۴) بلکه ایشان [از ستوران بی‌راه ترند] و بی‌سامان تر.

النوبة الثانية

فوله تعالى: «وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» یا محمد «إِلَّا أَنَّهُمْ، يَعْنِي الْأَهْمُ بِأَكْلُونِ الطَّعَامَ» و انّ ههنا زيادة «وَيَمْشُونَ فِي الْأَسْوَاقِ» ای - لطلب المعاش. ابن عباس گفت: مشرکان قریش رسول خدا را تغییر کردند و گفتند: «ما لهذا الرسول يا كل الطعام و يمشى في الأسواق»، این آیت بجواب ایشان آمد یعنی: - ما انا الا رسول وما كنت بدعاً من الرسل وهم كانوا بشراً يا كلون الطعام و يمشون في الأسواق. ای - كل من خلا من الرسل كان بهذه الصفة. معنی آنستکه یا محمد ایشان ترا عیب میکنند بآن که خورش خوری و بازارها روی بطلب معاش خویش، و باین سبب بتو ایمان می‌نیارند؛ و ایشان نیک میدانند که پیغامبران گذشته همه برین صفت بودند، در نبوت ایشان اقرار میدهند و هیچکس این صفات منافی نبوت و رسالت نشمرد و نه عذری بترك ایمان آوردن بایشان، نیست این سخن ایشان جز مکابره محض و عناد ظاهر، «وَجَعَلْنَا بَعْضَكُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً» و الفتنة - البلية، ای - ابتلى الشریف بالوضع، یعنی - اذا رأى الشريف الوضع قد اسلم قبله ان يسلم. مقاتل گفت در شأن بوجهل فرو آمد. و العاص بن وائل و النضر بن الحارث و الوليد بن عتبة، که درویشان صحابه را دیدند چون: بوذر و ابن مسعود و عمار و بلال و صهيب و عامر بن فهيره و مهجع و غیر ایشان که در اسلام آمدند، ایشان

از اسلام نذك داشتند ، حميت و انفه جاهليت ايشان را بر آن داشت كه گفتند : ما مسلمان شويم ! تا پس چون اين گدايان و درويشان باشيم ؟ كه همه زيردستان و چاكران ما اند ؟؟ پس ربّ العزّه خطاب كرد با مؤمنان كه : « اتصبرون » استقام است بمعنى امر يعنى - اصبروا على هذه الحالة من الفقر والشدة والاذى . وقيل معناه اتصبرون على هذا فتكون لكم الجنة . « وكان ربك بصيراً » بمن صبرو بمن جزع . وقيل وجعلنا بعضكم لبعض فتنة ، هوان جعل الانبياء فقراء وصبّ عليهم البلاء واعداهم ينظرون اليهم من رأس السرف والترف والتعماء . وقيل كان الفقير يقول لم اجعل بمنزلة الغنى ؟ ويقول ذو البلاء نحو الاعمى والزمن لم لم اجعل بمنزلة المعافى - وقيل جعلنا بعضكم لبعض فتنة ، اى - امتحاناً وابتلاء للفقراء والفقراء ابتلاء للاغنياء ، « اتصبرون » ايها الفقراء قلاتجعلون الفقر سبباً لمعصيتنا . « وكان ربك بصيراً » يعنى - كان عليماً بالاغنياء والفقراء فاغنى من اوجب الحكمة اغناء وافقر من اوجب الحكمة افتقاره .

روى انس بن مالك عن النبى (ص) عن جبرئيل عن ربّه جل جلاله قال : « انّ من عبادى المؤمنين من لا يصلح ايمانه الا الغنى ولو افقرته لافسده ذلك ؛ وانّ من المومنين من لا يصلح ايمانه الا الفقر ولو اغنيته لافسده ذلك ؛ وانّ من عبادى من لا يصلح ايمانه الا الصحة ولو اسقمته لافسده ذلك ؛ وانّ من عبادى من لا يصلح ايمانه الا السقم ولو اصححته لافسده ذلك ، انى ادبر عبادى بعلمى بقلوبهم انى بهم عليم خبير . » وروى ابو هريرة قال : قال رسول الله (ص) : « اذا نظر احدكم الى من فضّل عليه فى المال والجسم فلينظر الى من دونه فى المال والجسم » .

قوله : « وقال الذين لا يرجون لقاءنا ، اى - لا يخافون البعث . رجاء ، اينجا بمعنى خوف است ، لغة اهل تهامة - چنانكه جاى ديگر گفت : « مالكم لانرجون الله وقاراً » ، اى - لانخافون الله عظمة . « لولا انزل علينا الملائكة » فتخبرنا انّ محمداً صادق « او نرى ربنا » فيخبرنا بذلك . هذا كقوله : « او تأتى بالله والملائكة قبيلاً » . « لقد استكبروا »

ای - تعظّموا فی انفسهم بهذه المقالة . « وعتوا عتواً کبیراً » ای - افرطوا فی الفساد والعتو- اشدّ الکفر و افحش الظلم . قال مقاتل : عتواً ای - غلوا فی القول، حیث ارادوا لانفسهم الرسل من الملائكة رؤية الربّ عزّ وجلّ .

«یوم یرون الملائكة»، ای - از کریوم یرون الملائكة وهو یوم الموت ؛ وقیل یوم البعث. این جواب ایشان است که دیدار فریشته خواستند، یعنی که ایشان فریشته روز مرگ بینند یا روز قیامت، باندای «لابشری» و عذاب سخت . «لابشری یومئذ للمجرمین» - یعنی للكافرين . آن روز فریشتگان مومنان را بشارت دهند به بهشت و کافران را بشارت ندهند و ایشانرا گویند : «حجراً محجوراً» . فیه قولان : احدهما انّ الملائكة «یقولون» ، للكفّار «حجراً محجوراً» ای الجنة حرام محرم علیکم . فریشتگان گویند فرا کافران که بهشت بر شما حرام است ، بسته از شما باز داشته ؛ قول دیگر آنست که این سخن کافران گویند فرا فریشتگان و از ایشان باین سخن زینهار خواهند، گویند: «حجراً محجوراً» ، ما از شما زینهار میخواستیم کوشیده. و این بر عادت عرب است که چون از کسی ترسند گویند : «حجراً محجوراً» . ای - عوداً معاذاً . یعنی - يستعیدون منه . قال الشاعر .

حتى دعونا بارحام لنا سلفت وقال قائلهم اننى لحاجور .

الحاجور - المنعة والامان - يقال: احتجر فلان اذا امتنع ومنه سميت الحجرة . «وقدمننا»، یعنی - قصدنا «الى ما عملوا من عمل»، ممّا كانوا يقصدون به التّقرّب الى الله تعالى ويعتقدونه طاعة «فجعلناه هباءً منثوراً» باطلاً، لا ثواب له ، لانهم عملوه للشيطان . والهباء - دقاق التراب، والمنثور - المتفرّق . قال علی بن ابي طالب (ع): «الهباء، ما تراه وسط شعاع الكوّة كالغبار فلا يمسّ بالایدى ولا یرى فی الظلّ . وقال مقاتل هو ما یسطح من حوافر الدّواب عند المسیر . ویقال هبا التراب یهبوا و هبته اهباً . اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقراً واحسن مقیلاً » . این جواب کفره فریش است که

كفتند: «أى الفريقين خير مقاماً واحسن ندياً»، المستقرّ - المصدر و المكان ايضاً، و المقيّل - القيلولة و مكان القيلولة ايضاً، و المقيّل - المنزل ايضاً. تقول العرب: قلنا بمكان كذا اى نزلنا. و المعنى - انّ اهل الجنّة لا يمرّ بهم يوم القيمة الا قدر النهار من اوّله الى وقت الفائلة حتّى يسكنوا مساكنهم فى الجنّة. قال ابن مسعود- لا ينتصف النهار يوم القيمة حتّى يقيل اهل الجنّة فى الجنّة و اهل النار فى النار. قال الازهرى:- القيلولة و المقيّل الاستراحة نصف النهار، وان لم يكن مع ذلك نوم، لانّ الله تعالى قال: «واحسن مقيلاً»، و الجنّة لا نوم فيها. و يروى انّ يوم القيمة يقصر على المؤمنين حتّى يكون كما بين العصر الى غروب الشمس. وعن انس عن النبىّ (ص) قال: «يخرج الله رجلاً من اهل النار ورجلاً من اهل الجنّة، فيقول للرجل من الجنّة كيف وجدت مقيلاً؟ فيقول يا رب خير مقيّل و خير مصير صار اليه العباد! فيقول الله- إرجع إلى منزلك فانّ لك عندى الزيادة من الكرامة. و يسأل الله الذى اخرج من النار فيقول كيف وجدت مقيلاً؟ فيقول يا رب شرّ مقيّل و شرّ مصير صار اليه العباد! ثمّ يصيح هنا لك يا رب لا ترجعنى اليها! فيقول له ربّه ما تجعل لى ان انا اخرجتك منها؟ قال يقول له- اعطيك ما سألتنى، قال يقول له فاننى اسألك ما لا الارض ذهباً، فيقول له يا رب، نعم ان قدرت عليها. قال يقول له كذبت وعزّيتى وعظمتى لقد سألتك ما هو اهن من هذا فلم تعطنى. سألتك ان تدعونى فاستجيب لك، و تسألنى فاعطيك، و تستغفرننى فاغفر لك، فلم تفعل، إرجع الى مقيلك فانّ لك عندى الزيادة من الهوان».

و قال بعض المفسّرين:- «خير مستقرّاً واحسن مقيلاً» معناه خير من مستقرّهم و مقيّلهم فى الدنيا. و قيل خير من مستقرّ الكفّار و منازلهم فى الدنيا. و قيل- خير مستقرّاً واحسن مقيلاً مقن فى مستقرّه و مقيله خير.

قوله... «و يوم تشقق السّماء بالغمام»، اى- عن الغمام. و- الباء- وعن- يتعاقبان كما

يقال رميت عن القوس وبالقوس. قرأ أهل الكوفة و ابو عمرو تشقق بتخفيف الشين ههنا وفي سورة ق، والأصل تشقق فحذفت التاء الثانية. وقرأ الآخرون بتشديد الشين في السورتين ادغموا هذه التاء اعنى التاء الثانية في الشين والصيغتان كلتاها للخطبة، والحذف اخف من الادغام، فلهذا كان الحذف في مثل هذه الكلمة اكثر من الادغام. « بالغمام » - وهو غمام ابيض يأتي الله عز وجل في ظلل منه .

قال ابن عباس : مع الكروبيين لهم قرون لها كعوب ككعوب القنا ، ما بين اخص احدهم و كعبه مسيرة خمس مائة عام . قال ابن عمر : يهبط الله سبحانه حين يهبط و بينه و بين خلقه سبعون الف حجاب منها النور و الظلمة و الماء ، فيصوت الله في تلك الظلمة صوتاً قد خلع له القلوب . « و نزل الملائكة تنزيلاً » - قرأ ابن كثير وحده و نزل بنونين و تخفيف الزاي و رفع اللام و نصب الملائكة ، و الوجه انه مضارع انزلنا ، و الملائكة مفعول. والمعنى - نزل نحن « الملائكة تنزيلاً » . والتنزيل - مصدر نزل بالتشديد و ليس بمصدر انزل بالالف ، و لكن لما كان نزل و انزل بمعنى واحد وضع مصدر احدهما موضع مصدر الآخر . و قرأ الآخرون نزل الملائكة بنون واحد و تشديد الزاي وفتح اللام و رفع الملائكة. والوجه - ان نزل فعل ماض مبني للمفعول مسند الى الملائكة و « تنزيلاً » ينتصب به انتصاب المصادر ، و في المصحف يكتب بنون واحد ؛ و المعنى - اذا انشقت السماء نزل منها الملائكة اكثر من الجن و الانس ، وهو يوم التلاق يلتقى اهل السماء و اهل الارض و هو قوله تعالى : « و جاء ربك و الملك صفاً صفاً » . قال ابن عباس : تنشق السماء و الدنيا فينزل اهلها و هم اكثر ممن في الارض من الجن و الانس ؛ ثم تنشق السماء الثانية فينزل اهلها و هم اكثر ممن في السماء الدنيا و من الجن و الانس ، ثم كذلك ، حتى تنشق السماء السابعة و اهل كل سماء يريدون على اهل السماء التي قبلها . ثم ينزل الكروبيون ثم حملة العرش و في الحديث طول ذكرناه في سورة البقرة .

« الملك يومئذ الحق للرحمن » الآية... ای - الملك الذى هو الملك حقاً ملك الله جلّ و عزّ فى يوم القيمة كما قال تعالى : « لمن الملك اليوم » لأنّ الملك الزائل كانّه ليس بملك . و قال ابن عباس : يريد أنّ يوم القيمة لا ملك يقضى غيره . « و كان يوماً » ای - كان ذلك اليوم يوماً ، « على الكافرين عسيراً » شديداً كقوله : « فذلك يومئذ يوم عسير على الكافرين غير يسير » . فهذا الخطاب يدلّ على أنّه لا يكون على المؤمنين عسيراً . و فى هذا الحديث - أنّه يهتّون يوم القيمة على المؤمنين حتّى يكون اخفّ عليه من صلاة مكتوبة صلاتها فى الدنيا .

قوله : « و يوم يعرض الظالم على يديه » - هذا كقوله : « عتّوا عليكم الانامل من الغيظ » . اين ظالم **عقبه بن ابى معيط القرشى** است؛ مجالست رسول خدا و سماع كلام او دوست داشتى و با وى بسيار نشستى و رسول خدا (ص) اسلام وى اميد ميداشت . اين **عقبه** از سفرى بپيامده بود و دعوتى ساخته، اشراف قوم خویش را و رسول خدا را نیز در آن دعوت حاضر کرد . چون طعام بنهادند رسول خدا طعام نخورد و گفت : « انا لا آكل من طعام المشركين الا ان تشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله » . گفت من طعام مشرکان نخورم مگر که ايمان آرى و کلمه شهادت بگوئى . **عقبه** کلمه شهادت بگفت و رسول طعام وى بخورد . **اميه بن خلف** دوست **عقبه** بود، خبر بوى رسيد که **عقبه** مسلمان شد، برخاست و پيش **عقبه** گفت : « صبوت » - صابى شدى ! و از دين خویشتن برگشتى ! اين چه بود که تو کردى ؟ **عقبه** گفت : بس کارى نيافته است مردى بر طعام من نشست و نمى خورد کلمه اى بگفتم نه ازل و اعتقاد تا طعام بخورد، اکنون من هم بر آن دينم که بودم . **اميه** گفت : آنکه از تو راضى شوم که خيو بر روى محمد افکنى و او را دروغ زن دارى . **عقبه** رفت و همان کرد که **اميه** فرمود . صعب آمد و دشوار آن حال بر رسول خدا، تا **جبرئيل** آمد و در شأن ايشان اين آيات فرو آورد . قال الضحاک : لما برق عقبه فى النبى (ص) عاد بزاغه فى وجهه و انشعب

شعبتين فاحرق خدييه وكان أثر ذلك فيه حتى الموت . روز بدر عقبه با جمع کافران بود ؛ او را بگرفتند و پیش رسول خدا آوردند . رسول علی (ع) را فرمود تا او را هلاک کند . چون عقبه میدانست که کشتنی است گفت : منّ للصبية يا محمد ! قال : انت والصبية الى النار ! « يوم يعرض الظالم على يديه » ، قال عطاء : يا كل يديه حتى يبلغ مرقفيه ثم تنبتان ، ثم يأكل هكذا كلما نبتت يدها أكلها تحسراً على ما فعل ، و يقول : « يا ليتني اتخذت » في الدنيا « مع الرسول سبيلا » ، ليتني اتبعت محمداً واتخذت معه سبيلا الى الهدى . قرأ أبو عمرو يا ليتني اتخذت بفتح الياء و الاخرون باسكانها .

« يا ويلتي ! - يا حسرتي يا اسفى ، ليتنى » لم اتخذ فلاناً خليلاً ، الفلان ههنا امية ابن خلف الجمحي اخو ابى بن خلف عليهما لعنة الله .

« لقد اضلّنى عن الذكر » - اى - عن الايمان و القرآن « بعد از جاءنى » يعنى : الذكر مع الرسول « و كان الشيطان » و هو متمرد عات من الانس و الجنّ و كلّ من صدّ عن سبيل الله فهو شيطان « للانسان خذولا » ، اى - تاركاً يتركه و يتبرّء منه عند نزول البلاء و العذاب . و حكم هذه الايات عامّ فى كلّ متحابين اجتماعاً على معصية الله . و منه قول النبىّ (ص) : « مثل جليس الصالح و السوء كحامل المسك و نافخ الكير فحامل المسك اما ان يحذيك و اما ان يتباع منه و اما ان تجد منه ريحاً طيبة و نافخ الكير اما ان يحرق ثيابك و اما ان تجد ريحاً خبيثة » . و عن ابى سعيد قال : قال النبىّ (ص) « لاتصاحب الا مومناً و لا يأكل طعامك الا تقى » . و عن ابى هريرة : قال : قال النبىّ (ص) . « المرء على دين خليله فلينظر احدكم من يخالك » . و فى بعض التفاسير : انّ عقبه لما برق فى وجه النبىّ (ص) قال النبىّ : « لئن وجدتّك خارجاً من جبال مكة لاضربنّ عنقك ، صبراً » . فقال عقبه و الله لا اخرج من جبال مكة ابداً . فما كان يبرح و اذا خرج اصحابه أبى ان يخرج خوفاً

من رسول الله (ص). فقالوا لك جمل احمر يطير بك ان كانت هزيمة؛ فخرج معهم فلما هزم المشركون زل به جملة في اخدود من الارض فاخذته رسول الله (ص) اسيراً فقتله.

« وقال الرسول « الآية.... يعنى - ويقول الرسول في ذلك اليوم: «يا رب ان قومي اتخذوا هذا القرآن مهجوراً» اى - متروكاً ، فاعرضوا عنه و هجروه ولم يؤمنوا به ولم يعملوا بما فيه. و ان شئت جعلته من الهجر اى - هجروا فى القرآن فقالوا هو كذب و سحر و اساطير و مفترى . روى ان النبى (ص) قال : « من تعلم القرآن و علّق مصحفه لم يتعهده و لم ينظر فيه جاء يوم القيمة متعلّقاً به يقول - يا رب عبدك هذا اتخذنى مهجوراً افض بينى و بينه » . و قيل قال الرسول يعنى فى الدنيا شكى قومه الى الله فقال : يا رب ان قومي اتخذوا هذا القرآن مهجوراً فعزاه الله فقال :

« و كذلك جعلنا » اى - كما جعلنا لك اعداء من مشركى قومك كذلك جعلنا « لكل نبى عدوّاً من المجرمين » . اى - المشركين. قال مقاتل يقول لا يكبرنّ عليك فانّ الانبياء قبلك قد لقيت هذا من قومهم ، فاصبر لامرى كما صبروا فاننى ناصرک و هاديك ، « و كفى بربك هادياً و نصيراً » يكفيك معرفة من يعاديك و يهديك الى الرشاد و ينصرك على اعدائك نصراً عزيزاً. « هادياً و نصيراً » نصب على الحال و قيل على التمييز . و الآية ، نزلت فى ابى جهل ، و قيل فى بنى امية و بنى المغيرة و هم اعدى قريش لرسول الله (ض) .

« و قال الذين كفروا » و هم كفار قريش و قيل هم اليهود قالوا : « لولا نزل » هلا نزل « عليه القرآن جملة واحدة » دفعة واحدة كالتورية على موسى و الانجيل على عيسى و الزبور على داود فقال تعالى : « كذلك » اى - كذلك فعلت « لنثبت به فؤادك » اى انزلناه مفرقاً لنقوى به قلبك اى - نشجع به قلبك فى اذى قومك بما نقص عليك من تحمل الانبياء و هم يكتبون و يقرؤن . و انزل القرآن على محمد و هو نبى امى لا يكتب و لا يقرأ . و قيل فرق لانّ فى الله آن ناسخاً

و منسوخاً، و ذلك لا يجتمعان لأنّ احدهما يوجب العمل بشيء و الآخر يوجب ترك العمل به، و لأنّ في القرآن اجوبة للسائلين و الجواب لا يتقدّم السؤال . قال بعض المفسرين- كذلك متصل بما قبله من قول المشرّكين وهو الوقف على تقدير جملة واحدة. كذلك اى كساير كتب الله ثمّ تبدى « لنثبت به فؤادك » ، اى - انزلناه متفرّقاً به فؤادك « و رتلناه ترتيلاً » . قال ابن عباس بيّناه بياناً بعضه فى اثر بعض . والترتيل- التبيين فى ترسل و تثبت ، و قيل رتلناه ترتيلاً ، جعلنا بين انزاله فرجاً شيئاً بعد شيء زماناً ليس بالكثير، من قولهم، نغرر تل، اذا كان بينها فرجة و « رتل القرآن ترتيلاً » على هذا القول معناه لا تعجل فى قراءته بل تثبت فيها .

« ولا يأتونك بمثل » ... حسن گفت اين آيت متصل است بايت پيش، تقديره : رتلناه ترتيلاً لكيلا يأتوك بمثل اى - شبهة فى ابطال امرك . « آلا ، اجبنا عنك « وجئناك بالحق » الذى يدحض شبهة اهل الجهل و يبطل كلام اهل الزيغ « واحسن تفسيراً » من مثلهم . - ميگويد قرآن كه بترتيل و ترسيل فرو فرستاديم بمدّت بيست سال پرا كنده نه بيك دفعه ، آنرا بود تا ايشان هيچ شبهت در ابطال كار تو و جستن عيب تو نيارند، كه نه ما آنرا جوابى آريم براستى و بسزا ؛ جوابى كه خصم را فروشكند و شبهت وى تباه كند و باطل وى پيدا كند . « و احسن تفسيراً » يعنى - ممّا يلتمسه و يبيغيه الخصم، فاختصر لدلالة الكلام عليه . جوابى نيكو تفسير تر از آن كه تو خود در خواهى ، يا خصم مى در خواهد . و اگر ما قرآن بيك دفعه فرو فرستاديم^۱ اين معنى حاصل نيامدى . و شبهت ايشان آن بود كه گفتند : لو كان القرآن حقّاً انزل عليه جملة واحدة كما انزلت التوراة على موسى جملة واحدة . فبين الله تعالى انّ ذلك ليس بشبهة ولكن « لنثبت به فؤادك و رتلناه ترتيلاً » . « ولا يأتونك بمثل » ، هذا كقوله : « انظر كيف ضربوا لك الامثال » ، و ضرب الامثال هو طلب الاشباه لصد

نقض الشيء . و سَمَّى الله تعالى ما يوردون من الشَّبه مثلاً و سَمَّى ما يدفع به الشَّبه حقاً ،
والتفسير هو- تبين التأويل ، و الفسر في اللغة- الكشف ، معنى تفسير از طريق لغت ايضاح
است و تبين ، يُقال فسرت الحديث اى اوضحته و بيَّنته . و اشتقاق آن از- تفسر- است ،
و هى نظر الطَّبيب فى البول لاستخراج الدَّاء و العلة ، فكذلك المفسر ينظر فى الاية
لاستخراج الحكم والمعانى ؛ و اين قول ضعيف است از بهر آنكه تفسره لفظى رومى
است و تفسير لفظى عربى است ، و لفظ عربى از لفظ رومى مشتق نباشد . و قول درست
آنست كه تفسير در اصل تفسير بوده و فا بر سين مقدم كردند ، چنانكه در لغت گويند
جذب جذب ، عميق معيق ، صاعقة صافعه و آنچه بدین ماند .

« الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ » - يحتمل ان يكون معناه يسحبون
على وجوههم كقوله : « يوم تسحبون فى النار على وجوههم » ، و يحتمل ان يكون
معناه يمشون على وجوههم كما روى فى الحديث عن رسول الله (ص) : « انَّ النَّاسَ
يُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ ثَلَاثَةَ أَثْلَاثٍ : رُكْبَانًا ، وَ مَشَاةً وَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ . قال انس : قيل
يا رسول الله ! كيف يحشرون على وجوههم ؟ - قال : « الَّذِي امشاهم على ارجلهم قادر
على ان يمشيهم على وجوههم » . - اولئك شرّ مكاناً ، اى - كلّ مكان شرّ ؛ فمكان
اولئك شرّ منه و ليس معناه ان مكانهم شرّ من مكان اهل الجنة ، لانّ مكان اهل الجنة
خير كلّّه . و قيل شرّ مكاناً ، اى - من المؤمنين فى الدنيا . قال الزجاج « الَّذِينَ » رفع
بالابتداء و « اولئك » رفع لانه ابتداء ثان ، « و شرّ » خبر « اولئك » ، و « اولئك »
مع « شر » خبر « الَّذِينَ » ، و « المكان » و « السَّبِيل » منصوبان على التمييز ، و هذا
جواب عن قولهم : « اىّ الفريقين خير مقاماً و احسن نديّاً » .

« و لقد آتينا موسى الكتاب و جعلنا معه اخاه هرون وزيراً » . اى معينا
ظهيراً . الوزير فى اللغة - الذى يرجع اليه و يتحصن برأيه ، و الوزر - ما يلتجأ اليه

و يعتصم به ، و منه قوله : « كلاً لا وزر » اى - لا ملجأ يوم القيمة و لا منجاء الا من رحم الله .

« فقلنا اذهبوا الى القوم الذين كذبوا بآياتنا » ، - يعنى القبط ؛ « فدمرناهم » ههنا اضرار اى - فكذبوهما فدمرناهم « تدميراً » اهلكناهم اشد الهلاك ، والدمار - استيصال بالهلاك و الدّمور - الدخول بالمكره .

« وقوم نوح لعا كذبوا الرّسل » ... يعنى - كذبوا نوحاً ، وانما ذكر بلفظ الجمع لانّ من كذب نبياً واحداً فقد كذب جميع الرّسل . و يحتمل انّهم كذبوا نوحاً و من قبله من الرّسل ، و قيل الرّسل نوح و الملائكة الذين كانوا يأتونه بالوحى . و قيل اخبرهم نوح بمجىء الرّسل و انكروا بعث الرّسل اصلاً . « اغرقناهم » اى اهلكناهم بالماء « و جعلناهم للناس آية » و عبرة يتعظّون بها « و اعتدنا للظالمين » فى الاخرة « عذاباً اليماً » . سوى ما حلّ بهم من عاجل العذاب .

« و عاداً و ثموداً » و اهلكنا عاداً و ثموداً يعنى هود و قوم صالح « و اصحاب الرّس » . اختلفوا فيهم : قال وهب بن منبه : كانوا اهل بئر قعوداً عليها و اصحاب مواش ، يعبدون الاصنام ، فوجّه الله اليهم شعبياً يدعوهم الى الاسلام . فتمادوا فى طغيانهم و فى اذى شعيب (ع) ، فبيناهم حول البئر فى منازلهم انهارت البئر ، فخسف بهم و بديارهم و رباعهم ، فهلكوا جميعاً . و الرّس - البئر ، و كلّ ركبة لم تطو بالحجارة والآجر فهو رس . و قيل هم اصحاب الاخدود . و الرّس - هو الاخدود الذى حفره . و قال كعب و مقاتل و السدى : الرّس - البئر بانطاكية ، قتلوا فيها حبساً النجار ؛ و هم الذين ذكرهم الله فى سورة يس . و قيل هم بقية ثمود قوم صالح و هم اصحاب البئر الذين ذكرهم الله تعالى فى قوله : « و بئر معطلّة و قصر مشيد » . و قيل الرّس - قرية باليمامة يقال لها فلج . و كانوا قوماً اصحاب آبار قتلوا نبياً أتاهم . و قيل كانوا قوماً بين المدينة و وادى القرى رسّوا نبيّهم فى بئر اى

رسوه فيها . والرّس مصدر فَنَسَبُوا الى فعلهم بنبيهم ؛ و نبيهم هو حنظلة بن صفوان ، يقال : وَجَدَ حَنْظَلَةً فى بئر بعد دهر طويل يده على شجته فرفعت يده فسالت دماً فتركت يده فعادت على الشجرة . و قيل اصحاب الرّس قوم نساؤهم ساحقات . ذكر ان الدلهات ابنة ابليس اتتهن فشبّهت الى النساء ذلك وعلمتهن ، فسلب الله عليهم صاعقة من اّول الليل و خسفاً فى آخره و صيحة مع الشمس ؛ فلم يبق منهم احد . وفى الخبر : « ان من اشراط الساعة ان يستكفى الرجال بالرجال والنساء بالنساء ، وذلك السّحق » . وقال سعيد بن جبير : كان بارضهم جبل عظيم يقال له دمع و كان عليه من الطير ما شاء الله ، ثم ظهرت طير كأعظم ما يكون من الطير و فيها من كلّ لون و سقوها عنقاء لطول عنقها ؛ وكانت تنقض على الطير تأكلها ، فجاءت يوماً فاعوزته الطير فانقضت على صبي فذهبت به ، فسميت عنقاء مغرب لانها اغربت بما اخذته فطارت به ؛ فشكوا الى نبيهم ، فقال : اللهم خذها و اقطع نسلها ! فاصابتها صاعقة فاحرقتها ولم ير لها اثر ، فضربتها العرب مثلاً فى اشعارهم . ثم انهم قتلوا نبيهم ، فاهلكهم الله . و قيل هم قوم كذبوا نبياً اتاهم ، فحبسوه فى بئر ضيقة القعر ، و وضعوا على رأس البئر صخرة عظيمة لا يقدر على حملها الا جماعة من الناس ؛ و قد كان آمن به من بين الجميع عبد اسود ، و كان العبد يأتى الجبل فيحتطب على ظهره و يبيع الحزمة و يشتري بثمنها طعاماً ثم يأتى البئر فيلقى اليه الطعام من خروق الصخرة ؛ فكان على ذلك سنين . ثم ان الله تعالى اهلك القوم و ارسل ملكاً رفع الحجر و اخرج النبى من البئر . و قيل بل الاسود عالج الصخرة فقواه الله برفعها فرفعها ولقى حبلا اليه واستخرجه من البئر ، فادّعى الله الى ذلك النبى انه يكون رفيقه فى الجنّة . و روى عن النبى (ص) انه قال : « انّ اول الناس دخولا الجنّة لعبد اسود ، يريد هذا العبد » .

على بن الحسين بن على ، زين العابدين (ع) روايت كند از پسر خویش الحسين بن على (ع) گفتا: مردى آمد از بنى تميم پيش امير المؤمنين على (ع) و گفت:

یا امیرالمؤمنین، خبرده ما را از اصحاب رس در کدام عصر بودند و چه قوم بودند؟ دیار و مسکن ایشان کجا بود؟ پادشاه ایشان که بود؟ ربّ العزّه پیغامبر بایشان فرستاد یا نفرستاد؟ و ایشان را بچه هلاک کرد؟ مادر قرآن ذکر ایشان میخوانیم که: «و اصحاب الرس» نه قصّه ایشان بیان کرده نه احوال ایشان گفته. **امیر المؤمنین (ع)** گفت: یا **اخا تمیم**، سؤالی کردی که پیش از تو هیچکس از من این سؤال نکرده و بعد از من قصّه ایشان از هیچکس نشنوی: ایشان قومی بودند در عصر **بنی اسرائیل** - پیش از **سلیمان بن داود** - درخت صنوبر می پرستیدند، آن درخت که **یافت بن نوح** کشته بود بر سفیر چشمه ای معروف. و بیرون از آن چشمه نهری بود روان، و ایشان را دوازده باره شهر بود بر شطّ آن نهر، و نام آن نهر **رس** بود در بلاد مشرق. و در آن روزگار هیچ نهر عظیم تر و بزرگتر از آن نهر نبود و نه هیچ شهر آبادان تر از آن شهرهای ایشان. و مهینه آن شهرها مدینه ای بود نام آن **اسفند آباد** و پادشاه ایشان از نژاد **نمرود بن کنعان** بود، و در آن مدینه مسکن داشت، و آن درخت صنوبر در آن مدینه بود، و ایشان تخم آن درخت بردند بآن دوازده باره شهر تا در هر شهری درختی صنوبر بر آمد و ببالید، و اهل آن شهر آنرا معبود خود ساختند و آن چشمه که در زیر صنوبر اصل بود. هیچکس را دستوری نبود که از آن آب خوردی یا بر گرتی، که می گفتند: **هی حیوة آلہتنا فلا ینبغی لاحد ان ینقص من حیوتہا**. پس مردمان و چهار پایان آب که میخوردند از آن نهر **رس** می خوردند؛ و رسم و آئین ایشان بود در هر ماهی اهل هر شهری گرد آن درخت صنوبر خویش بر آمدن، و آنرا بزور و جامه های الوان بیاراستن، و قربانها کردن، و آتشی عظیم افروختن، و آن قربانی بر آن آتش نهادن، تا دخان و قنار آن بالا گرفتگی چندان که در آن تاریکی دود دیده های ایشان از آسمان محبوب بگشتید. ایشان آن ساعت بسجود در افتادند؛ و تصرّع و زاری فرا درخت کردند تا از میان آن درخت شیطان آواز دادی که:

انّی قد رضیت عنکم فطیبوا نفساً و قرّوا عیناً . ایشان چون آواز شیطان بگوش
 ایشان رسیدی سر برداشتندی شادان و نازان، و یک شبانروز بطرب و نشاط و خمر
 خوردن بسر آوردندید، یعنی که معبودما از ما راضی است. برین صفت روزگار دراز
 بسر آوردند، تا کفر و شرک ایشان بغایت رسید و تمرّد و طغیان ایشان بالا گرفت .
 ربّ العالمین با ایشان پیغامبری فرستاد از بنی اسرائیل از نژاد یهودا بن یعقوب،
 روزگار دراز ایشان را دعوت کرد و توحید بر ایشان عرضه کرد و از عذاب الله بیم
 داد، ایشان هیچ بنگرویدند و در شرک و کفر بیفزودند، تا پیغامبر در الله زارید
 و بر ایشان دعاء بد کرد، گفت : یا ربّ انّ عبادک ابوا الا تکذیبی و الکفر بک،
 یعبدون شجرة لا تضرّ ولا تنفع، فأرهم قدرتك وسلطانک . چون پیغامبر این دعا کرد،
 درختهای ایشان همه خشک گشت . ایشان گفتند این همه از شومی این مرد است که
 دعوی پیغامبری میکند و عیب خدایان ما می جوید او را بگرفتند و در چاهی عظیم
 کردند . آورده اند در قفه که انبوبها بساختند فراخ و آنرا بقعر آب فرو بردند،
 و آب از آن انبوبها بر میکشیدند تا بخشک رسید آنکه از آنجا در چاهی دور فرو
 بردند و او را در آن چاه کردند و سنگی عظیم بر سر آن چاه استوار نهادند، انبوبها
 از قعر آب برداشتند گفتند اکنون دانییم خدایان ما از ما خشنود شوند که عیبجوی
 ایشانرا هلاک کردیم . پیغامبر در آن وحشت چاه به الله نالید گفت : « سیدی و مولای،
 قد تری ضیق مکانی و شدّة کربی، فأرحم ضعف رکنی و قلّة حیلتي و عجل قبض روحی
 ولا تؤخّر اجابة دعوتی ؛ حتی مات . فقال الله تعالی فجبرئیل : « انّ عبادی هؤلاء غرهم
 حلمی و امنوا مکرری و عبدوا غیری و قتلوا رسولی فانّا المنتقم منّ عصائی ولم یخش
 عقابی و انّی حلفت لاجعلنّهم عبرة و نکالا للعالمین » . پس ربّ العالمین باد عاصف
 کرم بایشان فرو گشاد تا همه بیکدیگر شدند و فراهم پیوستند . آنکه زمین در زیر
 ایشان همچون سنگ کبریت گشت، و از بالا ابری سیاه برآمد و آتش فرو بارید

و ايشان چنانكه ارزير در آتش فرو گدازد ، فرو گداختند .- نعوذ بالله من غضبه و درك نعمته .

و قوله تعالى : « و قروناً بين ذلك كثيراً » . هذا كقوله : « لا يعلمهم الا الله » و لذلك قالوا « كذب التّسابون » . والقرن - اربعون سنة ، ويقال مائة وعشرون سنة فيكمل القرن الاول من هذه الامة عند هلاك يزيد بن معاوية ؛ و المعنى - و اهلكنا امما بين هذه الامم كثيراً لا يعلمها الا الله ، ارسل اليهم الرّسل فكذبوهم فاهلكوا .

« و كلاًّ ضربنا له الامثال » ، كلاًّ منصوب بفعل مضمر ، يعنى - و انذرنا كلاًّ . و قيل - الهاء - ضمير النّبيّ (ص) ؛ اى - و كلاًّ ضربنا امثالا للنّبيّ لينذر بهم قومه . و قيل معناه : و كلاًّ قد احذر الله تعالى اليهم و وعظهم بقصص من كان قبلهم لينزجروا و يتّعظوا ، فلمّا لم ينفعهم ذلك و لجّوا فى الاصرار انتقم منهم بان « تّبرهم تّبيراً » . فذلك قوله : « و كلاًّ تّبرنا تّبيراً » . و التّبير - التّكسير و التّقطيع و لهذا قيل لمكسر الزّجاج التّبر ؛ و كذلك تبر الذّهب .

« و لقد اتوا » يعنى مشركى مكة « على القرية » و هى قريّات قوم لوط ، و كانت خمس قرى ، و اهلك الله اربعاً منها و نجت واحدة . و هى صغير كان اهلها لا يعملون العمل الخبيث ، « الّتى امطرت مطر السّوء » يعنى رميهم بالسّجيل . و قيل امطرت كبريتاً و ناراً . و مطر السّوء - البلاء . و مطر يستعمل فى الخير و امطر فى الشّر . و قيل هما لغتان . « افلم يَكُونُوا يَرُونَهَا » اذا مرّوا بها فى اسفارهم فيعتبروا و يتذكّروا لانّ مدائن قوم لوط على طريقهم عند ممّرتهم الى الشام ، هذا كقوله « و انّها لبسبيل مقيم و انّهما لبالامام مبين » . « بل كانوا لا يرجون نشوراً » اى - حملهم على الكفر و المعاصى ، انكارهم البعث و التّشور ، يعنى - انّهم لم يتّعظوا و لم ينزجروا لانّهم لا يخافون عذاب الآخرة و لا يرجون ثوابها .

قوله : « و اذا رَأَوْكَ » - يعنى - و اذا ابصروك يا محمد « ان يتخذونك » اى - ما يتخذونك ،

«ألا هزوا»، ای - هُزَاةٌ، وهو الَّذی يُهزؤُمنه كالسَّخرة لما يسخرُمنه، و الصَّحكة لما يضحك منه؛ «أهذا الَّذی بعث الله رسولا»، این آیات در شأن بوجهل فرو آمد که رسول را و یاران را دید و گفت بر طریق استهزاء از روی انکار و استحقار: «أهذا الَّذی یزعم انه بعثه الله الهنا رسولا».

«ان کاد لیضلُّنا»، ای - قد قارب ان یصدِّنا عن عبادة آلِهتنا لولا «ان صبرنا علیها»، یعنی - لو لم نصبر علیها لصرفنا عنها بسحره و طلاوة کلامه. فاجابهم الله و قال: «و سوف یعلمون»، فی القیمة «حین یرون العذاب»، ای - عند رؤیة العذاب «من اضلَّ سبیلاً»، من اخطاء طریقاً. و وصف السَّبیل بالضلال مجازاً و المراد سالکوها.

«أرایت من اتَّخذ الهه هویه»، قومی بودند از عرب که سنگ می پرستیدند، هر که که ایشانرا سنگی نیکو بچشم آمدی و دل ایشان آن خواستی آنرا سجود بردندید و آنچه داشتندی بیفکندندید. حارث بن قیس ازیشان بود، کاروانی میرفت و آن سنگ که داشتند از شتر بیفتان، آواز در قافله افتاد که: سنگ معبود از شتر بیفتاد. توقف کنید، تا بجویم؛ ساعتی جستند و نیافتند. گوینده‌ای از ایشان آواز داد که: وجدت حجراً احسن منه فسیروا. یکی سنگ از آن بهتر یافتم کاروان برانید و رفتن را باشید. و میگویند در روم قومی هستند که هر چه ایشانرا نیکو بچشم آید آنرا سجود برند. این آیت در شأن ایشان فرو آمد که برپی دل خواست و هوا و خویش رفتند، هر چه دل ایشان خواست آنرا معبود ساختند. ولهذا قال الحسن فی تفسیر الایه: «لایهوی شیئاً الا اتَّبعه». «أفانت تكون علیه و کیلا»، ای - حفیظاً تمنعه من ذلك و ترده الی الایمان. و قیل کفیلا یهدیه مع اتِّباعه هویه. و لیس هذا نهیاً عن دعائه اِیَّاهم بل اعلام بانه قد قضی ما علیه من الالذار و الاعذار. و قال بعض المفسرین: هذه منسوخة بآیة السیف.

«أَمْ تحسب انَّ اکثرهم یسمعون؟» سماع تفهّم، «او یعقلون؟» بقلوبهم ما تقول

لهم ؛ وانما قال « اکثرهم » لانّ فيهم من آمن . « ان هم » يعنى - ما هم « الا كالانعام » فى جهل الايات و ترك الانتفاع بما يسمعون « بل هم اضلّ سبيلا » . لانّ البهائم ان لم تعتقد صحّة التوحيد لم تعتقد بطلانه وهم يعتقدون بطلانه و لانّ البهائم تسجد وتسبح وهم يجحدون و يشركون ، و لانّ البهائم تهتدى لمراعيها و تنقاد لاربابها وهم لا يهتدون لمنافعهم و لا يطيعون ربّهم ، و لانّ البهائم لا تخاطب و هم يخاطبون و لا يعذرون ؛ و نظير الاية قوله : « فهى كالحجارة او اشدّ قسوة » .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و ما ارسلنا قبلك من المرسلين » الآية ، قال جعفر بن محمد (ع) فى هذه الاية : « انّ الله تعالى و تقدّس لم يبعث رسولا الا اباح ظاهره للخلق يأكل معهم على شروط البشريّة و منع سرّه عن ملاحظاتهم و الاشتغال بهم ، لانّ اسرار الانبياء فى روح المشاهدة لا يفارقها بحال » . آفتابى است ، اى جوانمرد ، كه آنرا آفتاب عنايت گویند ؛ از مشرق ازل بر آید ، بر هر سینه‌اى كه تابد در سعادت و كرامت برو گشاید . سر او معدن راز پادشاه گردد ، بهر حالى كه بود و بهر كويى كه رود مقصدش در گاه الله بود . دست تصرّفش از كونين کوتاه بود ، پاى عشقش همیشه در راه بود ، بر پيشانينش نشان اقبال بود ، در دیده يقينش نور اعتبار افعال ذوالجلال بود ، بر رخسارش گل نوال بود ، در مشامش روايح نفحات روضه وصال بود . بر سرش تاج وقار ، در برش حله اقتدار . بر ظاهرش كسوت عبوديت ، در باطنش نظر ربوبيّت . اينست صفت پيغامبران و رسولان كه خيار خلق اند و صفوت بشراند ، اعلام اسلام اند و امان جهان اند ، بر سر كوى شريعت داعيان اند و بر لب چشمه حقيقت ساقيان اند .

از روی اشارت مفهوم آیه آنست که در ظاهر با خلق اند بحکم بشریت، در خورد و خواب؛ و در باطن با حقّ اند بنعمت مشاهدت در انس و صالبی حجاب **مصطفی** (ص) چون فا بشریت (۱) خود نگرست خود را چون ایشان دید، گفت: «انما انا بشر مثلكم»، چون فا خصوصیت نبوت و عزّ رسالت نگرست گفت: «لست کا حدکم» و چنانکه بر عالمیان فضل داشت بر پیغامبران و رسولان هم فضل داشت، نه دیگر پیغامبران چون وی بودند نه برهان نبوت ایشان چون برهان نبوت وی بود. برهان نبوت انبیا از راه دیده ها در آمد و برهان نبوت محمد عربی از راه لہار آمد. برهان نبوت **ابراہیم** و معجزه وی آتش اعدا بود، معجزه **موسی** ید بیضا بود، معجزه **عیسی** احیاء موتی بود. این همه ظاهر و آشکارا بود و محلّ اطلاع دیده ها بود. اما معجزه **مصطفی** بوستان دوستان بود، مستان شربت محبت را گلستان بود. يقول الله تعالی: «بل هو آیات بّیّنات فی صدور الّذین اوتوا العلم». بلی **مصطفی** را معجزات بسیار بود که محلّ اطلاع دیده ها بود، چون انشقاق قمر و تسبیح حجر و کلام ذنب و اسلام ضبّ و غیر آن، لکن مقصود آنست که **موسی** تحدّی بعصا کرد و **عیسی** تحدّی بدم خود کرد و **مصطفی** تحدّی به کلام حقّ کرد که: «فأتوا بسورة من مثله». ای محمد تو چون باقت روی دمی و عصایی با خود مبر که دم نصیب بیماران بود، عصا راندن خران را شاید. تو صفت قدم ما بشحنگی با خود ببر تا معجزت توصفت ما بود نه صفت تو، تا چنانکه پیغامبران چون تو نه اند معجزت ایشان نیز چون معجزت تو نباشد.

«یوم یرون الملائكة لا بشری یؤمنذ للمجرمین» آن مُد بران و بدبختان بحکم آن که زخم خورد کان عدل ازل بودند، بر رسول خدا اقتراح آیات کردند، دو چیز خواستند: یکی رؤیت ملائکه، دیگر رؤیت حقّ جلّ جلاله. و ذلك فی قوله: «لولا انزل علينا الملائكة او نری ربنا». ایشان را جواب دادند که یکی فریشتگان را بینید روز مرگ و روز قیامت با عذاب و عقاب، و گفت: «لا بشری» یعنی نه

فریشتگان رحمت، آنکه گفت: «و يقولون، حجراً محجوراً، ای - حراماً محرماً یعنی - رؤیة الله تعالی علیکم. دیدار حق جلّ جلاله که خواستند، ایشانرا جواب دهند که آن بر شما حرام است، که دیدار الله بصفه رضا نه سزای کافر است، چه کافران را يك دیدار است بصفه غضب در عرصه قیامت در وقت تجلی عام پیش از آن که مؤمنان در بهشت شوند. همانست که جای دیگر گفت: «كَلَّا انهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون». یعنی عن رؤیة الرضا، لانّ لهم رؤیة السخط والغضب. این آیت دلیلی ظاهر است که مؤمنان را حجاب نیست و حساب با ایشان بجز عتاب نیست.

ای جوانمرد! هر که از دوست محجوب است در عین بلیت است و رچه کلید خزاین ملک در آستین دارد، و هر که بلطف دوست مجذوب است در عین عطیت است و رچه نان شبانگاه ندارد. **سری سقطی** گفت: اللهم مهماعدّبتنی فلا تعدّبتنی بذلّ الحجاب! بار خدایا بهر چه عذابم کنی فرمان تراست اما بحجاب عذابم مکن که طاقت حجاب تو ندارم.

«و قدمنا الی ما عملوا من عمل» الآیه ... یکی از پیران طریقت این آیت میخواند گفت: مرا در همه قرآن این آیت خوش آید که ربّ العزّة میگوید: «و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً منثوراً». چون این اعمال آلوده ما بیاد بی نیازی بردهد معاملات با ما جز بمحض فضل خود نکند، و آنچه بفضل خود کند سزای کرم او بود و سزای کرم او ما را به از سزای اعمال ما؛ آنکه گفت: او را جلّ جلاله بر ما حقها است از طاعت و عبادت، لکن ما خود در نهاد خود مفلسیم و او جلّ جلاله بافلاس ما حکم کرده و حاکم چون بافلاس کسی حکم کند خصم را از وی چیزی نیاید، «وان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة»، هر که مفلس است واجب است که ویرا مهلت دهند تا آنکه که سرمایه بدست آرد، و ما سرمایه جز بآن جهان بدست نخواهیم آورد که گنج فضل او بر سر ما نثار کند. ما بهستی خویش توانگر نیستیم، بصفه وی توانگریم، از ما و عمل ما چیزی نیاید، کاری که گشاید از فضل وی گشاید و ما را

که پذیرفت نه بصورت معاملات پذیرفت ، بآن تعبیه گاهی پذیرفت که منظور نظر علم ازل است . هر چه در عالم چیز است تبع آن تعبیه است . باش تا فردا که آن تعبیه آشکارا کند و در خزانه ها باز نهد ، خزانه رحمت بعاصیان دهد خزینه فضل بمفلسان دهد . تا هم از خزینه وی حق وی بگذارد ، زیرا که بندگان از آن خود حق وی نتوانند گزارد .

پیر طریقت گفت : الهی هر چه می نشان شمردم پرده بود و هر چه می مایه دانستم بیهده بود . الهی یکبار این پرده من از من بردار و عیب هستی من از من وادار! و مرا در دست کوشش بمگذار! الهی کردم! کردم! مادر میار ، وزیران ما زما وادار! ای کردگار نیکوکار آنچه بی ما ساختی بی ما راست دار! و آنچه تو بر تاوی بما مسپار (۱)!

۳- النوبة الاولى

قوله تعالى : « اَلَمْ تَرَ اِلٰى رَبِّكَ ، نَمِي بَيْنِي [ننگری] بَخْدَاوْنِدْ خَوْشِ ، كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ ؟ » که چون سایه کشید [از بامداد تا بر آمدن آفتاب] ؟ « و لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا » و اگر خواستی آن [سایه همیشه پاینده] کردی (۲) ایستاده آرמידه « ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ دَلِيلًا . (۳) » آنکه آفتاب را بران سایه نشان نمای کردیم و بر پی او روند .

« ثُمَّ قَبَضْنَاهُ اِلَيْنَا قَبْضًا سِيرًا . (۴) » آنکه ما خود می گیریم آن سایه را باز گرفتنی آسان [خوارنهان] .

« وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ اللَّيْلَ لِبَاسًا » او آن کس است که شب در شما پوشید و آنرا پوشش شما کرد ، « وَالنَّوْمُ سُبَاتًا » و خواب شمارا آسایش کرد ، « وَجَعَلَ النَّهَارَ

نشوراً (۴۷) « و بامداد روز مانده رستخیز کرد، [که اینجا از خواب خیزند و آنجا از گور] .

« و هو الذی ارسل الريح بُشراً یبن یدی رحمته » او آنست که بادهای گشاد در هوا پیش [باران] ببخشایش خویش ؛ « و انزلنا من السماء ماءً طهوراً (۴۸) » و فرو فرستادیم از آسمان آبی پاک [پاک کننده] .

« لنحییَ به بلدةً میتاً » تا زنده کنیم آن شهری مرده، « و نُسقیه » بیاشامانیم آنرا، « مما خلقنا انعاماً » از آنچه آفریدیم چهارپایان [فراوان] را، « و اناسیَ کثیراً (۴۹) » و مردمان فراوان را .

« و لقد صرفناه ینهم » میگردانیم [بارانرا] میان ایشان [از جای بجای]
 « لیدّکروا » تا [توانائی و تدبیر حکمت ما دریابند و] پند ما پذیرند، « فأبی اکثر الناس الا کفورا (۵۰) » پس سر باز زد بیشتر مردمان که نه مگر ناسپاسی .
 « و لو شئنا » و اگر ما خواستید، « لبعثنا فی کل قریة نذیراً (۵۱) » ما فرستادید در هر شهری [جداجدا پیغامبری] آگاه کننده .

« فلا تطع الکافرین » نگر تا فرمان کافران نبری، « و جاهدہم به » و باز کوش با ایشان [بیاری او] « جهاداً کبیراً (۵۲) » باز کوشیدنی بزرگ [بشمشیر] .
 « و هو الذی مرج البحرین » او آنست که فراهم گذاشت دو شاخ آب در دریا:
 « هذا عذب فرات » این [یک شاخ] آبی سخت خوش « و هذا ملح اجاج » و این [شاخ] شورابی [زبان گر] سخت تلخ « و جعل ینهما برزخاً » و میان آن دو دریا جدائی ساخته [بتوانائی خویش]، « و حجراً محجوراً (۵۳) » بسته ای [از یکدیگر] بازداشته .

« و هو الذی خلق من الماء بشراً » او آنست که از آب مردم آفرید .

«فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا»، آنرا نژاد کرد و خویش و پیوند «و كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا (٥٤)»
و خداوند تو توانای است همیشه.

«وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ»، و می پرستند فرود از الله «مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا
يُضُرُّهُمْ»، چیزی که نه سود کند ایشان را و نه زیان، «و كَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ
ظَهِيرًا (٥٥)»، کافر همیشه دیو را هم پشت است و بر الله یاور و پشت برو گردانیده.
«وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا (٥٦)»، و نفرستادیم ترا مگر بشارت دهی
بیم نمائی، [فرمان بردار را شاد کننده و نافرمان را ترساننده].

«قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»، گوی نمی خواهم از شما برین پیغام هیچ مزدی
«إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَيَّ رِبًّا سَبِيلًا (٥٧)»، [نمی رسانم این پیغام] مگر آنرا تا
هر که خواهد بخداوند خویش راه جوید.

«وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ»، کار بسیار و پشت باز کن بآن زنده
که هرگز نمیرد، «وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ»، و بستای او را بپاکی او «وَكُفَىٰ بِهِ بَذْنُوبٍ
عِبَادَةَ خَيْرًا (٥٨)»، و آگاه و بسنده دان او را و دانا بکناه بندگان او.
«الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ»، او که بیافرید آسمانها را و زمینها را
«وَمَا بَيْنَهُمَا»، و آنچه در میان آنست «فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ»، در شش روز، «ثُمَّ اسْتَوَىٰ
عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنِ»، آنکه مستوی شد بر عرش رحمن، «فَصَلِّ بِهِ خَيْرًا (٥٩)»،
خبر او ازو پرس که او آگاه ازو.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ»، و آنکه که ایشانرا گویند که سجود
کنید رحمن را، «قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ؟»، گویند چه چیز است رحمن؟ «إِنْ سَجَدْنَا
لِأَمْرِنَا»، باش تا سجود کنیم ما از بهر آنکه میفرمائی، ما را؟ «وَزَادَهُمْ ثَقُورًا (٦٠)»،
[و فرمان و پند] ایشانرا رمیدن میفزاید.

النوبة الثانية

قوله تعالى : « الم تر الى ربك؟..الآية هذا من رؤية القلب وهى العلم، والمعنى -الم تعلم ان الله هو الذى مد الظل؟ ويجوز ان يكون من رؤية العين فتكون الرؤية بمعنى النظر ولذلك قال: «الى ربك» والمعنى -الم تنظر الى صنع ربك « كيف مد الظل؟ فيه قولان: احدهما ان الظل ما بين طلوع الفجر وطلوع الشمس مثل ظل الجنة ظل ممدود لاشمس فيه ولا ظلمة. و القول الثانى، هو الليل لانه ظل الارض، ويعم الدنيا كلها؛ «ولو شاء لجعله ساكناً» اى - دائماً ثابتاً لا يزول كما فى الجنة . « ثم جعلنا الشمس عليه » اى - على الظل « دليلاً » لان بالشمس يعرف الظل ، لولا الشمس ما عرف الظل . و قيل « جعلنا الشمس عليه دليلاً » - اى - تبعاً يتبعه فينسخه . قال ابو عبيدة : الظل ما نسخته الشمس و هو بالغداة ، والفىء ما نسخ الشمس وهو بعد الزوال، سقى فيئاً لانه فاء من جانب المغرب الى جانب المشرق. وقيل معناه - جعلنا الشمس مع الظل دليلاً على وحدانية الله عز وجل و كمال قدرته . و قيل جعلناهما دليلاً على اوقات الصلاة وذلك ان الله عز وجل علق اوقات الصلاة بالشمس و الظل .

« ثم قبضناه الينا قبضاً يسيراً » - اى - قبضنا الظل الى الموضع الذى حكمنا بكون الظل فيه بالشمس التى تاتى عليه « قبضاً يسيراً » يعنى غير عسير . و قيل قبضاً يسيراً خفياً لا يستدرك بالمشاهدة . و المعنى ان الظل يعم جميع العرض قبل طلوع الشمس. فاذا طلعت الشمس قبض الله الظل جزءً فجزءً «قبضاً يسيراً» خفياً . وقيل معنى الآية - الم تر الى ربك كيف اتى بالليل ثم لم يجعله دائماً سرمداً ثم اتى بالشمس و هو النهار «فجعله دليلاً» على الليل اذ بضدها تتبين الاشياء ولم يجعل النهار سرمداً

بل قبضه واتى بالليل ثانياً، ونظيره قوله تعالى : « قل أرايتم ان جعل الله عليكم الليل سرمداً »؟ الى آخر الايتين .

« وهو الذى جعل لكم الليل لباساً ، انما سقى الليل لباساً لانه يستر جميع الاشياء بالظلام كما سقى اللباس لباساً لانه يعم البدن بالستر ، « والنوم سباتاً » - اى - راحة لابدانكم، والسبت - الاستراحة، ومنه يوم السبت، لان اليهود كانوا يستريحون فيه. وقيل سباتا اى - قطعاً لاعمالكم والسبت - القطع، ومنه يوم السبت لان اليهود يقطعون فيه العمل و لا يقطع الايام عنده . وقيل سباتاً اى - مسبوتاً فيه. يقال سبت المريض فهو مسبوت اذا غشى عليه، فكذلك الثائم فى نومه كالمغشى عليه لزوال عقله و تمييزه . « وجعل النهار نشوراً » لقا سقى النوم وفاة فى قوله : « الله يتوفى الانفس حين موتها و التى لم تمت فى منامها » سقى اليقظة نشوراً مصدر، نشر الميت اذا عاها حياً، وقيل لانتشار الناس للمعاش سماء نشوراً - اى ذان شور .

« وهو الذى ارسل الرياح » قرأ ابن كثير وحده ارسل الرياح ، على الوحده ، و قرأ الباقر الرياح على الجمع، من جمع فلانها اربع، ومن وحد فلان الالف و اللام فيها للجنس، « بشراً » بالباء و ضمتها وسكون الشين قرأها عاصم وحده من البشارة، كقوله : « و من آياته ان يرسل الرياح مبشرات »، و قرأ حمزه و الكسائي بالنون و فتحها وسكون الشين ، و قرأ ابن عامر بضم النون وسكون الشين ، و قرأ الباقر بضم النون و الشين جميعاً، اى - تهب من كل صوب ، من قوله : « والناشرات نشرأ »، وقيل لها نشر - اى - رائحة طيبة. وقيل من النشر الذى هو ضد الطى اى - تنشر السحاب بين يدي رحمته امام المطر وقدامه، لانه ريح ثم سحاب ثم مطر . وقيل نشرأ جمع نشور كرسول ورسول ، و يخفف الشين فيقال : نشر ، و النشور - الذى يجمع السحاب فيمطر .

« وهو الذى ارسل الرياح »، ارسل اي نجا بمعنى كشادن است ، چنانكه كويى :

ارسلت الطائر، ارسلت الكلب المعلم، و فی القرآن: «لنرسل عليهم حجارة»،
 «یرسل علیکم شواظ» - «یرسل السماء علیکم مدراراً». میگوید: او آن خداوند
 است که فرو گشاید بادهای بشارت دهنده خلق را بباران فراهم آورنده میغ. همانست
 که جای دیگر گفت: «و ننشی السحاب الثقال» فراهم آرد میغهای گران بار: یکی
 از آب، یکی از برف، یکی از تگرگ، میراند آنجا که خواهد تا می بارد بفرمان
 چنانکه وی خواهد، و اگر نفرماید که بارد هم چنان بر هوا گران بارش میدارد.
 و ذلك فی قوله: «فالحاملات وقرأ»، آن همه آثار رحمت اوست و دلالات قدرت او،
 چنانکه گفت: «فانظر الی آثار رحمة الله» بنگر بنشانهای رحمت او و مهربانی
 او در جهان که چون کرد و آنچه کرد چون نیکو کرد. باران آسمانرا رحمت نام
 کرد، از آنکه بر رحمت می فرستد. اینست که گفت جلّ جلاله: «بین یدی رحمته»،
 ای - امام المطر و قدّامه. «وانزلنا من السماء ماءً طهوراً». طهور آن آبست که بنفس
 خود پاک است و غیر خود را پاک کننده، فهو اسم لما یطهّر به، کالسحور اسم لما یتسحّر
 به و الفطور اسم لما یفطر به. و دلیل بر آن که طهور مطهر است خبر درست از
مصطفی (ص) قال فی البحر: «هو الطهور ماؤه الحَلّ میتته» و اراد به المطهر لانه
 قال ذلك فی جواب السائل الذی سأله عن تطهیر ماء البحر لاعن طهارته، و الماء مطهر
 لانه یطهّر الانسان من الحدث و النجاسة، كما قال فی آیه اخرى: «و ینزل علیکم
 من السماء ماءً لیطهّرکم به». معلوم شد که تطهیر خاصیت آب است و چیزی دیگر
 از مایعات باین معنی مشارک وی نیست، لانّ الله تعالی منّ علینا بانزال الماء للتطهیر،
 فلو کان غیره یشار که فی التطهیر لبطلت فایدة الامتنان. و مذهب اصحاب رای آنست
 که طهور طاهر است، فجوّزوا ازالة النجاسات بالمایعات الطاهرة، مثل الخل و ماء
 الورد و غیرهما، ونحن نقول لو جاز ازالة النجاسة بها لجاز ازالة الحدث بها. و مذهب
مالک آنست که طهور آن بود که تطهیر ازو متکرّر بود کالصّبور اسم لمن یتکرّر

منه الصبر ، والشكور ، اسم لمن يتكرر منه التشكر . فجوز الوضوء بالماء المستعمل الذي توضع به مرة .

« لنحيى به ، اى - بالمطر » بلدة ميتاً ، ولم يقل ميتة لانه اراد البلدة ، والمعنى - انزلناه لننبت به ارضاً لانبات فيها فذاك حيوتها وموتها . وقيل لقامت فيها ما فيه حياة الحيوان جعل ذلك حياة لها ، « ونسقيه » الاسقاء و السقى واحد عند عامر بن صعصعة وقبائل من العرب « مما خلقنا انعاماً و اناسى كثيراً » ، اى - ونسقى الماء البهائم و الناس . وقيل مكنتهم من ان يشربوه ويسقوا منه انعامهم ، وقال « واناسى كثيراً » ولم يقل مطلقاً لانه ليس كل الناس يعيش بماء المطر . و اناسى - جمع انسى مثل : كرسى و كراسى . ويجوز ان يكون جمع انسان و اصله اناسين مثل : بستان و بساتين ، فجعل الياء عوضاً عن النون .

« ولقد صرفناه بينهم » الهاء راجعة الى المطر المستقى رحمه فى الآية المتقدمة . والمعنى - صرفنا المطر بينهم مرة ببلدة ومرة ببلدة اخرى . قال ابن عباس : ما عام بالمطر من عام ولكن الله يصرفه فى الارض . و قرأ هذه الآية - وهذا كما روى - مرفوعاً ما من ساعة من ليل و لانهار الا السماء تمطر فيها يصرفه الله حيث يشاء . و روى عن ابن مسعود يرفعه قال : ليس من سنة بالمطر من اخرى ولكن الله قسم هذه الارزاق فجعلها فى السماء الدنيا فى هذه القطر ، ينزل منه كل سنة بكيل معلوم و وزن معلوم ، و اذا عمل قوم بالمعاصى حوّل الله ذلك الى غيرهم ، فاذا عصوا جميعاً صرف ذلك الى الفياضى والبحار . وقيل المراد من تصريف المطر تصريفه و ابلا وطلا و رذاذاً و نحوها . وقيل التصريف راجع الى الريح ، وقيل الى القرآن . « ليدكروا » اى - ليتذكروا و يتفكروا فى قدرة الله تعالى . « فابى اكثر الناس الا كفوراً » جحوداً ، و كفرانهم هوانهم اذا مطروا قالوا مطرنا بنوء كذا اى - لسقوط كوكب كذا ، كما يقول المنجمون ، فجعلهم الله بذلك كافرين . وعن زيد بن خالد الجهني قال : صلى رسول الله (ص) صلاة الصبح بالحدية

فى اثر سماء كانت من الليل ، فلما انصرف اقبل على الناس ، فقال : هل تدرون ماذا قال ربكم؟ قالوا : الله ورسوله اعلم . قال : اصبح من عبادى مؤمن بى وكافر ، فاما من قال مطرنا بفضل الله ورحمته فذلك مؤمن بى كافر بالكوكب ، واما من قال مطرنا بنوء كذا وكذا فذلك كافر بى مؤمن بالكوكب .

« ولوشئنا لبعثنا فى كل قرية » اى - فى كل مصر ومدينة نبياً ينذرهم فيخف عنك اعباء النبوة ولكن لم يفعل ذلك ليعظم شأنك ويكثر اجرک . وقيل معناه ولوشئنا لانزلنا الايات المقترحة ولبعثنا فى كل قرية « نذيراً » زيادة على ما يقترحون و لكننا نعلم انهم يسألون عناداً و تعتناً ونعلم انهم لا يؤمنون وهونظير قوله : « اولم يكفهم اننا انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم » .

« فلا تطع الكافرين » فيما يسئلونك « وجاهدكم به » اى - بالقرآن . وقيل بالاسلام وقيل بالسيف ، « جهاداً كبيراً » لا يخالطه فتور . قال الحسن معناه - اقتلهم او يسلموا . « وهو الذى مرج البحرين » معنى مرج البحرين - خلى بينهما . يقال مرجت الدابة وامرجهتا اذا خيلتها ترعى ، والمرج من هذا سقى ، ويقال مرجت عهودهم واماناتهم اذا اختلطت ، ومنه قوله تعالى : « فى امر مريج » اى - مختلط . وقال النبى (ص) لعبد الله بن عمر : « وكيف بك يا عبد الله اذا كنت فى حثالة من الناس قد مرجت عهودهم واماناتهم و صاروا هكذا » ، وشبك بين اصابعه . « هذا عذب فرات » فرات صفة للعذب و الفرات اشد العذوبة يعنى - هذا عذب اشد العذوبة ، « وهذا ملح اجاج » ، الاجاج صفة للملح وهو اشد الملوحة ، يعنى - وهذا ملح اشد الملوحة ، « وجعل بينهما برزخا » اى - حاجزاً من قدرته يلتقيان لا يختلطان . قيل الماء العذب والماء الملح يجتمعان فى البحر فيكون العذب اسفل والملح اعلى ، لا يغلب احدهما على الاخر ، وهو معنى قوله : « وحجراً محجوراً » قال الفراء اى - حراماً محرماً ان يغلب احدهما على صاحبه . وقيل العذب جيحان وسيحان ودجلة و الفرات و النيل ، والملح ساير البحار ، والبرزخ بينهما البلاد والقفار فلا يختلطان ، فاذا كان يوم القيمة اختلطا بزوال الحاجز ، كقوله : « واذا البحار فجرت » .

«وهو الذى خلق من الماء بشراً»، يعنى - من النطفة بشراً، اى - انساناً، «فجعلله»
 - الهاء - يعود الى الماء. وقيل الى البشر، «نسباً و صهرأ» يعنى - جعله
 ذا نسب و ذا صهر. قال على (ع): «النسب ما لا يحل نكاحه، والصهر ما يحل نكاحه،
 فالنسب ما يوجب الحرمة والصهر ما لا يوجبها»، وقيل النسب من القرابة والصهر الخلطة
 التى تشبه القرابة وهو السبب المحرم للنكاح. قال ابن عباس: حرّم الله تعالى سبعة نسباً
 و سبعة صهرأ: اما النسب فقوله تعالى: «حرّمت عليكم امهاتكم» الى قوله: «و بنات
 الاخت»، و اما الصهر فقوله: «وامهاتكم اللاّتى ارضعنكم» الى قوله: «وان تجمعوا
 بين الاختين» و تمام السبع قوله: «ولا تنكحوا ما نكح آباؤكم من النساء»، وقيل النسب -
 البنون والصهر - البنات، لانّ من قبلهنّ تكون الاصهار، والصهر - المتزوج بابنة الرجل. قال
 ابن سيرين: «نزلت هذه الاية فى النبىؐ (ص) وعلى (ع)، زوج فاطمة علياً - وهو ابن عمّه - و
 زوج ابنته فكان نسباً وصهرأ» * ابن سيرين كفت: اين آيت در شأن مصطفى (ص) و على (ع)،
 فرود آمد كه مصطفى دختر خویش را - فاطمه - بزنى بهلى داد. على پسر عمّ وى بود
 و شوهر دخترش، هم نسب بود و هم صهر. و ققه تزويج فاطمه آنست كه مصطفى عليه
 السلام روزى در مسجد آمد شاخى ريحان بدست گرفته سلمان را كفت: يا سلمان درو
 على را بخوان. رفت و كفت: يا على! اجب رسول الله. على كفت: يا سلمان رسول
 خدا را اين ساعت چون دیدى و چون او را گذاشتى؟ كفت: يا على سخت شادمسان
 و خندان چون ماه تابان و شمع رخشان. على آمد بنزدك مصطفى و مصطفى
 آن شاخ ريحان فرادست على داد، عظيم خوش بوى بود. كفت: يا رسول الله اين چه بويست
 بدین خوشى؟ كفت: يا على از آن نثارها است كه حوريان بهشت كرده اند بر تزويج دخترم
 - فاطمه - كفت: با كه يا رسول الله؟ كفت: با تو يا على، در مسجد نشسته بودم فرشته اى

* اين حديث در تفسير مجمع البيان (جلد ٤ من ١٧٥ طبع صيدا) بهمين مضمون و

عبارت آمده است.

در آمد بر صفتی که هر گز چنان ندیده بودم ، گفت نام من **محمود** است و مقام من در آسمان دنیا ، در مقام معلوم خودم بودم ثلثی از شب گذشته که ندائی شنیدم از طبقات آسمان که: ای فریشتگان مقربان و روحانیان و کروبیان همه جمع شوید در آسمان چهارم . همه جمع شدند و همچنین سکان مقعد صدق و اهل فرادیس اعلی در **جنات عدن** حاضر گشتند . فرمان آمد که ای مقربان در گاه وای خاصگیان پادشاه ! **سوره: «هل اتي على الانسان»** بر خوانید . ایشان همه با آواز دلربای والحن طرب افزای **سوره هل اتي** خواندن گرفتند. آنکه درخت **طوبی** را فرمان آمد که تو نثار کن بر بهشتها بر تزویج **فاطمه زهرا** با **علی مرتضی** . و درخت **طوبی** در بهشت همچون آفتاب است در دنیا ، چون آفتاب در دنیا بالا گرفت هیچ خانه نماند که از وی شعاع در آن نیفتد ، همچنین در بهشت هیچ قصر و غرفه و درجه ای نیست که از درخت **طوبی** در آنجا شاخی نیست . پس **طوبی** بر خود بلرزید و در بهشت گوهر و مروارید و حله‌ها باریدن گرفت ، پس فرمان آمد تا منبری از يك دانه مروارید سپید در زیر درخت **طوبی** بنهادند ، فرشته‌ای که نام وی **راحیل** است و در هفت طبقه آسمان فرشته ازوفصیح تر و گویاتر نیست بآن منبر بر آمد و خدای را جل جلاله ثنا گفت و بر پیغامبران درود داده آنکه جبار کائنات خداوند ذوالجلال قادر بر کمال بی واسطه ندا کرد که: ای **جبرئیل** وای **میکائیل** شما هاد و گواه معرفت **فاطمه** باشید و من که خداوندم ولی **فاطمه** ام ، وای کروبیان وای روحانیان آسمان شما همه گواه باشید که من **فاطمه زهرا** را بزنی **بهلی مرتضی** دادم . آن ساعت که رب العزة این ندا کرد ابری بر آمد زبر **جنات عدن** ، ابری روشن خوش که در آن تیرگی و گرفتگی نه - و بوی خوش و جواهر نثار کرد و **رضوان** و ولدان و حوران بهشت برین نمط نثار کردند . پس رب العزة مرا بدین بشارت بتو فرستاد یا **محمد** و گفت : حبیب مرا بشارت ده و با وی بگو که ما این عقد در آسمان بستیم تونیز در زمین ببند . پس **مصطفی (ص)** مهاجر و انصار را

حاضر کرد ، آنکه روی فرا علی کرد گفت : یا علی چنین حکمی در آسمان رفت ، اکنون من فاطمه دختر را بچهارصد درم کاوین بزنی بتو دادم پذیرفتی؟ علی گفت : یا رسول الله من پذیرفتم نکاح وی ، رسول گفت : باریک الله فیكما .

قوله : « و یعبدون من دون الله » یعنی - هؤلاء المشرکین « ما لا ینفعهم » ان عبدوه « و لا یضرهم » ان ترکوه ، « و کان الکافر علی ربّه ظهیراً » ، ای - معیناً للشیطان علی ربّه بالمعاصی . قال الزجاج : ای یعاون الشیطان علی معصیة الله لانّ عبادتهم الاصنام معاونة الشیطان . وقیل معناه « و کان الکافر علی ربّه ظهیراً » ای - هتیناً ذلیلاً . من قول العرب جعلنی بظهر ای جعلنی هتیناً . ویقال ظهر به اذا جعله خلف ظهره فلم یلتفت الیه . قال ابن عباس : نزلت الایه فی ابی جهل فصار عاماً فی الکفار .

« و ما ارسلناک » یا محمد (ص) ، « الا مبشراً » للمؤمنین بالثواب « و نذیراً » للکافرین بالعقاب . « قل ما اسألكم علیه » ، ای - علی تبلیغ الرسالة « من اجر » ، ای رزق و جعل فیقولوا انما یطلب محمد اموالنا بما یدعوننا الیه فلا نتبعه « الا من شاء ان یتخذ الی ربّه سبیلاً » ، هذا الاستثناء منقطع عند الجمهور ، ای - لکن « من شاء ان یتخذ الی ربّه سبیلاً » بانفاق ماله فی سبيله ، فلیفعل . وقیل الاستثناء متصل و تقدیره : - لا اسألكم علی ما ادعوکم الیه اجراً الا اتخاذ المدعو سبیلاً الی ربّه بطاعته ، فذلك اجری لانّ الله یأجرنی علیه .

« و توکل علی الحی الذی لا یموت » ای : - قوض امرک الیه وثق به ، فانه حیّ لا یموت و سینتقم منهم و لو بعد حین ، « و سبح بحمده » ، نزهه عما لا یلیق به و باوصافه ، و قیل صلّ له شکراً علی نعمه . وقیل قل سبحان الله و الحمد لله « و کفی به » ای - کفی بالله « خیراً » عالماً « بذنوب عباده » فیجازیهم بها .

« الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ايام » ، ای - انه مع قدرته

على خلقها في اسرع من لمحة خلقها في ستة ايام لتعلموا انّ التّائى مستحبّ في الامور.
 « ثم استوى على العرش » مضى تفسيره الرّحمن اى هو الرّحمن، ويجوز ان يكون «الذى»
 مبتدأ «و» الرّحمن خبره. ويجوز ان يكون وصفاً له و قوله « فسئل به » خبره ويجوز
 ان يقف على ايام و يرتفع الرّحمن بقوله استوى وقوله « فسئل به خبيراً ». وقيل: الهاء
 عائد الى الخلق و ذلك انّ اليهود وصفوا خلق السموات و الارضين على خلاف ما
 خلق الله والتقدير: - فسئل الرّحمن خبيراً به فانه خالقه ومكوّنه. و قيل فسئل به يعود
 الى الله، و قيل الى الاستواء فيمن جعل الرّحمن رفعاً به، و قيل الباء بمعنى عن، اى -
 فسئل عنه خبيراً وهو الله عزّ وجلّ، وقيل جبرئيل (ع). وقيل الخطاب للرسول والمراد
 منه غيره لانه كان مصدّقاً به والمعنى: - ايها الانسان لا ترجع في طلب العلم بهذا الى
 غيرى .

« واذا قيل لهم ، لكفار مكمّة » اسجدوا للرّحمن ، قالو « ما الرّحمن » مانعرف
 الرّحمن الا رّحمن اليمامة ، يعنون مسيلمة الكذاب كانوا يستّمونه رّحمن اليمامة ،
 « انسجد لما تأمرنا » قرأ حمزة و الكسائي يأمرنا بالياء ، اى لما يأمرنا محمد (ص)
 بالسجود له ، و قرأ الاخرون بالتاء ، اى لما تأمرنا انت يا محمد « وزادهم » قول
 القائل لهم: « اسجدوا للرّحمن » ، « نفوراً » عن الدين والايان، وهو نظير قوله: « فلم يزد هم
 دعائى الا فراراً » ، « ولا يزيد الظالمين الا خساراً » ، وكان سفيان الثوري اذا قرأ
 هذه الآية ، رفع راسه الى السماء وقال : الهى زادنى خضوعاً ما زاد اعداك « نفوراً » .

النوبة الثالثة

قوله : « الم تر الى ربّك » ، - اين آيت از روى ظاهر بيان معجزه مصطفى (ص)
 است و بر معنى فهم اهل حقايق ، اشارت بتخصيص قربت و تضاعيف كرامت او .

اما بيان معجزه آنست که رسول خدا عليه السلام در بعضی سفرها وقت قیلوله زیر درختی فرود آمد. یاران جمله با وی و سایه درخت اندک بود، رب العزة جلّ جلاله بقدرت خویش اظهار معجزه **مصطفی** (ص) را سایه آن درخت بکشید چندانکه همه لشکر اسلام را در سایه آن درخت جای بود. در آن حال رب العزة این آیت فرو فرستاد و این معجزه ظاهر گشت. اما بیان تخصیص قربت وزلفت آنست که: «الم تر الى ربك» خطاب با حاضرانست و تشریف مقربانست. **موسی** (ع) بر مقام مناجات طمع در دیدار حق کرد گفت: «ارنی انظر اليك» جلال عزّت احدیت میل قهر در دیده قدس او کشید که: «لن ترانی» و با **مصطفی** گفت: «الم تر الى ربك؟» ای محمد نه مرا می بینی و در من نگری؟ دیگر چه خواهی؟

ای جوانمرد! گمان مبر که آنکس که بمشاهدت عزّت ذوالجلال رسد ذره ای از عشق و شوق او کم گردد. در جگر ماهی تپشی است که اگر همه بحار عالم را جمع کنی ذره ای از آن تپش بننشاند. دلی که آن دلست امروز در کار است و فردا هم در کار، امروز در عین شوق و فردا در عین ذوق، يك سر از اسرار «الم تر الى ربك» آنست که بشر اگر چه مخصوص بود بتخصیص قربت، او را هر گز نرسد که تقاضای دیدار عزّت ذی الجلال کند مگر که هم دیدار، خود بتقاضای جمال آید. بیان این رمز در آن خبر است که **مصطفی** گفت: «اذا دخل اهل الجنة الجنة نودوا يا اهل الجنة ان لكم عند الله موعداً يريد ان ينجزكموه» الحديث الى آخره؛ این خود درجه عاقمه مؤمنان است که بدرجات و منازل خویش آیند، و با اتباع و قهرمانان و خدم و اهل مملکت خویش الف گیرند، آنکه بتقاضای عزّت بمشاهده احدیت رسند. باز قومی که خداوندان عین اند از صفات خویش مجرّد گشته و بعین فطرت خویش رسیده. پیش از آن که بمراقی دولت بهشت پیوندند، جمال ربوبیت راه ایشان بگیرد و ردا کبریا را کشف کند، فیشهدهم بجماله و يتجلّى لهم بجلاله قبل وصولهم الى المنازل والدرجات، فذلك قوله عزّ وجل:

« اِنَّ رَبَّكَ لَبَالْمُرْصَادِ » ، و يقال : « الم تر الى ربك كيف مدّ الظل » ای - مدّ ظل - العصمه قبل ان ارسلک الى الخلق .

« و لو شاء لجعله ساکناً » ای - جعلک مهملاً و لم يفعل ، بل جعل الشمس التي طلعت من صدرك « علیه دليلاً » .

« ثم قبضناه الينا قبضاً يسيراً » هذا خطاب من اسقط عنه الرسوم والوسائط .
 قوله : « وهو الذي ارسل الرياح بشاراً بين يدي رحمته » اشارت است ببادرعايت
 که از مهتّب عنایت وزد بردلہای مؤمنان تا ہر چہ خاشاک مخالفت بود وانواع کدورت
 از آن دلہا پاک بروبد و شایستہ قبول کرامات و ارادات حق گردانند . بندہ چون نسیم
 روح آن ریاہ بسینئہ وی رسد زوائد موارد طلبد و روائج آن سعادت و عنایت جوید ،
 ربّ العزّة بمہربانی و لطف خویش چہار در بر وی گشاید : در احسان و در نعمت
 و در طاعت و در محبت ، بندہ بحکم بشریت ازراہ کنودی خویش درآید کہ : « اِنَّ -
 الانسان لربه لکنود » و آن در احسان بر خود بہ بندد ؛ حق جل جلالہ رسول کرامت
 فرستد با کلید تجاوز و عفو کہ : انا استراسائتک برحمتی فانی سید لطیف و انت عبد
 ضعیف ، فذلک قوله : « وهو الذي يقبل التوبة عن عباده و يعفو عن السيئات » . همچنین
 ربّ العزّة در نعمت بر بندہ گشاید ، بندہ بکفران پیش آید کہ : « اِنَّ الانسان لکفور
 مبين » ، و آن در بر خود بہ بندد بتقصیر در شکر . حق جل جلالہ رسول فضل فرستد
 با کلید منت و گوید : « ان قصرت انت فی شکری فلا اقصر انا فی برّی » ، فذلک قوله :
 « قل بفضل الله و رحمته » ؛ سوم در طاعت است کہ بر بندہ گشاید الله و بندہ بمعصیت
 آن در بر خود ببندد . حق تعالی رسول مغفرت فرستد با کلید توبت کہ : « ان اذ نبت
 ذنباً فانا اغفرک ولا ابالی » فذلک قوله : « اِنَّ الله یغفر الذنوب جميعاً » ؛ چہارم در محبت
 است کہ الله بلطف خود بر بندہ گشاید بندہ بجفا پیش آید ، بدلیری و بد عہدی آن در
 بر خود بہ بندد ، ربّ العزّة رسول حلم فرستد با کلید ستر کہ : عبدی ! ان اجترأت علی

سوء المعاملة تجاوز عنك لاني حبيبيك وانا الذى قلت: « يحبهم و يحبونه » .

قوله: « و انزلنا من السماء ماءً طهوراً » قال **النصر ابادى**: هو الرّش الذى يرش من مياه المحبة على قلوب العارفين فتحياه نفوسهم باماتة الطبع فيها ثم يجعل قلبه اماماً للخلق يفيض بركاته عليهم فتصيب بركات نور قلبه كل شىء من ذوات الارواح . قال الله تعالى: « و نسقيه ماءً خلقتنا انعاماً و اناسى كثيراً » .

« ولو شئنا لبعثنا فى كلّ قرية نذيراً » . اين همچنانست كه جائى ديگر گفت: « ولئن شئنا لنذهبنّ بالذى اوحينا اليك » ، و مقصود آنست كه رب العزة مى خواهد تا دوستان و خواص بندگان خود را پيوسته معصوم دارد از آنكه ايشان را با خود التفتاى بود يا با روش خویش نظرى كنند . **موسى كليم** (ع) وقتى ضجرتى نمود و متبرّم گشت از بنى اسرائيل از آنكه سؤال بسيار ميكردند از وى . رب العزة تأديب ويرا آن شب بهزار نبى و وحى فرستاد از انبياء بنى اسرائيل . بامدادان همه رسولان بودند ، وحى گران و پيغام رسانان ، خلق همه روى بايشان نهادند و **موسى** را تنها بگذاشتند ، **موسى** در خود افتاد تنگدل و غمگين ، در الله زاريد و تضرّع كرد ، گفت : بار خدايا ! طاقتم نماند فرياد من رس و بر من ببخشاي . رب العزة مراعات دل **موسى** را هم در آن روز قبض ارواح آن رسولان كرد و **موسى** بسر وقت خویش باز گشت .

« و هو الذى مرج البحرين » ، هو يك حرف است فرد است اشارت فرا خداوند فرد . نه نام است و نه صفت اما اشارت است فرا خداوندى كه او را نام است و صفت ، و آن يك حرف ، ها است و واو قرارگاه نفس است . نه بينى كه چون تشنيه كنى هما گوئى نه هوما ؟ تا بدانى كه آن خود يك حرف است تنها دليل بر خداوند يكنا ، همه اسامى و صفات كه گوئى ، از سر زبان گوئى ، مگر هو كه از ميان جان بر آيد از صميم سينه و قعر دل رود . زبان و لب را با وى كارى نيست مردان راه دين و خداوندان عين اليقين كه دلهاى صافى دارند و همتهائى عالى و سينه هاى خالى ، چون از قعر سينه

ایشان این کلمه سر برزند مقصود و مفهوم ایشان جز حق جل جلاله نبود، و تا چنین جوانمردی نبود خود حقیقت هویت بر وی مکشوف نگردد.

آن عزیزی در راهی میرفت درویشی پیش وی باز آمد، گفت: از کجا می آئی؟
گفت: هو، گفت: کجا می روی؟ گفت: هو، گفت: مقصودت چیست؟ گفت: هو، از هر چه
سؤال میکرد وی میگفت هو. این چنانست که گفته اند:

از بس که دو دیده در خیالت دارم

در هر چه نگه کنم توئی پندارم

«مرج البحرین هذا عذب فرات وهذا ملح اجاج»، البحر الملح لا عذوبة فيه
و العذب لاملوحة فيه و هما فی الجوهریة واحد و لکنه سبحانه بقدرته غایر بینهما
فی الصفة، كذلك خالق القلوب بعضها معدن اليقين والعرفان وبعضها محل الشك والكفران.
«عذب فرات» اشارت است فرادل دوستان که بنور هدی روشن است، بزبور ایمان آراسته
و شعاع آفتاب توحید درو تافته، «و ملح اجاج» اشارت است فرادل بیگانگان که
بظلمات کفر و کدورات شک تاریک گشته و در حیرت جهل بمانده. آن یکی را خلعت
رفت پوشیده بلامیل و آن یکی را قید مذلت و اهانت بر پای نهاده بلا جور. آری
چون رب العزة خواهد که بنده ای را تاج اعزاز بر سر نهد بر بساط راز او را راه دهد
و راه ایمان بر وی روشن دارد، و چون خواهد که داغ خسار بر رخسارش نهد، بسوط
انتقام از مقام قربش براند. «و من لم يجعل الله له نوراً فما له من نور و توکل علی الحي
الذی لا يموت».

سأل رجل ابن سالم: أنحن مستعبدون بالكسب أو بالتوكل؟ فقال
ابن سالم: التوكل حال رسول الله والكسب سنة رسول الله (ص). و انما استن لهم الكسب
لضعفهم حين اسقطوا عن درجة التوكل الذی هو حاله. فلما سقطوا عنه لم يسقطهم عن
درجة طلب المعاش بالمكسب الذی هو سنته و لولا ذلك لهلكوا.

وعن محمد بن عبدالله الفرغانی يقول: سمعت ابا جعفر الحداد يقول: مكثت تسع عشر سنة اعتقد التوكل و انا اعمل في السوق فأخذ كل يوم اجرتي و لاستريح منها الى شربة ماء و لا الى دخلة حتام فانتظف بها، و كنت اגיע بأجرتي الى الفقراء فأواسيهم بها في الشونيزية (١) و غيرها و اكون انا على حالي. و يقال عوام المتوكلين: اذا أعطوا شكروا و اذا منعوا صبروا، و خواصهم اذا أعطوا آثروا و اذا منعوا شكروا، و يقال: الحق يوجد على الاولياء اذا تولكوا بتيسير السبب من حيث يحتسبون و لا يحتسبون، و يوجد على الاصفياء بسقوط الادب و اذا لم يكن ادب، فمتى يكون طلب؟ و يقال التوكل ان يكون مثل الطفل لا يعرف شيئاً يأوى اليه الا لئدى اقمه. كذلك المتوكلون يجب ان لا يرى لنفسه مأوى الا الله عز وجل.

٤ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «تبارك الذي جعل في السماء بروجا» با برکت آن خدای که در آسمان برجها کرد «و جعل فيها سراجا» و در آن چراغی نهاد [روز را]، «و قمر آمنیرا» (٦١)، و ماهی تابنده [شب را].

«وهو الذي جعل الليل والنهار خلفه» او آنست که شب و روز را روان پیاپی کرد گذرنده پس یکدیگر، «لمن اراد ان يذكّر» آنرا تا هر که خواهد. [آنکه در شب فائت شد بروز با جای آرد و آنچه در روز فائت شد بشب با جای آرد]،

(١) شونیزیه، مقبره ایست ببغداد در جانب غربی آن، و گروه بسیار از صالحان بدانجا مدفونند از جمله آنان: جنید و جعفر خلدی و رویم و سمنون محب، و در آنجا خانقاهی است صوفیان را.

(برهان قاطع بتصحیح دکتر محمد مهین ذیل کلمه شونیزیه)

« اوأراد شكورا (۶۲) » یا سپاس خواهد داشت [از کردگار] دارد .

« وعباد الرحمن » و بندگان رحمن [که ستوده‌اند] ، « الذین یمشون علی الارض هونا » آند که میروند در زمین بکم آزاری ، « واذا خاطبهم الجاهلون » و چون نادانان در روی ایشان نادانی گویند ، « قالوا سلاماً (۶۳) » گویند ما از سخن نادانان بیزاریم .

« والذین یبیتون لربهم » ، و ایشان که در شبها خداوند خویش را « سجداً و قیاماً . (۶۴) » بسجود باشند و بپای .

« والذین یقولون ربنا » و ایشان که گویند خداوند ما « اصرف عنا عذاب جهنم » بگردان از ما عذاب دوزخ ، « ان عذابها کان غراماً (۶۵) » که عذاب آن کافر را ستوهی نمای است جاوید .

« انھن ساءت مستقراً ومقاماً (۶۶) » و آن بد آرامگاهی است و بودنی جای .
« والذین اذا انفقوا » و ایشان که آنکه که نفقه می کنند [و خورند] ،
« لم یسرفوا و لم یقتروا » نه کزاف کنند و نه به تنگی زنند ، « وکان بین ذلک قواماً . (۶۷) » و میان این و آن راست باز ایستند .

« والذین لا یدعون مع اللہ الہاً آخر » و اینان که بالله خدایی دیگر نخوانند ،
« ولا یقتلون النفس التي حرم الله الا بالحق » و نکشند تنی که الله خون آن حرام کرد مگر بحق [قصاص یا رجم محصن] ، « ولا یزنون » و زنا نکنند ، « ومن یفعل ذلک » و هر که از این افعال چیزی کند ، « یلق اثمًا . (۶۸) » پاداش بزه کاری خویش بیند .

« یضاعف له العذاب یوم القیمة » توی بر توی کند او را عذاب روز رستخیز ،
« و یخلد فیہ مهاناً . (۶۹) » ، و در آن عذاب جاوید ماند خوار کرده بنومیدی .

«الّا من تاب وآمن، مگراو که باز گردد و بگردد، » و عمل عملاً صالحاً، و کردار نیک کند، « فَاُولَئِكَ يَدُلُّهُمُ اللَّهُ سُبُلَ الْحَسَنَاتِ » ایشان اند که الله تعالی ایشانرا بجای بدیهای [کرده] ایشان نیکبها [ی نا کرده] دهد، « وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۷۰) » و الله امرزگار است مهربان همیشی .

«ومن تاب وعمل صالحاً، و هر که باز گردد با خداوند خویش و کردار نیک کند، » فَاتَهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مُتَابًا (۷۱) ، او را به نزدیک خداوند خویش باز گشتن گاه است هر که باز گردد .

«وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ، و ایشان که گواهی دروغ ندهند [و مساعدة اهل باطل نکنند] ، « وَاِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ، و هر گه که بناپسند و سخن بیهوده بگذرند، « مَرُّوا كَرَامًا (۷۲) آزاده و نیکو بر گذرند .

«وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ، و ایشان که چون پند دهند ایشانرا بسختان خداوند ایشان، « لَمْ يَخْرَوْا عَلَيْهَا صِمًّا وَعَمِيَانًا. (۷۳) » بر وی نیفتد چون کر [بشب] و نابینا [بروز] .

«وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا، و ایشان که میگویند خداوند ما « هَبْ لَنَا مِنْ اَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا » بخش ما را از جفتان ما و فرزندان ما « قُرَّةَ اَعْيُنٍ » روشنائی چشمها « وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ اِمَامًا. (۷۴) » و ما را پیشوایان پرهیز گاران کن .

«أُولَئِكَ يَجْزُونَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا، ایشانند که پاداش دهند ایشانرا بهشت، بشکیبائی که میکردند. « وَيَلْقَوْنَ فِيهَا حُجَّةً وَسَلَامًا. (۷۵) » و ایشانرا بروی می آرند و می نمایند، در بهشت نواخت و درود .

« خَالِدِينَ فِيهَا » جاوید ایشان در آن، « حَسَنَتٌ مُسْتَقَرًّا و مُقَامًا. (۷۶) » چون نیکو سرای آرامش را و بنگاه بودن را .

« قل ، بگوى اى محمد (ص) [کافرانرا] « ما يعبؤ بكم ربى » چه سازه
 [چه کار دارد] بشما [وعذاب کردن شما را] خداوند من ، « لولا دعاؤکم ، اگر
 نه از بهر آنید که شما [خداوند خویش را می فرزند] گوئید [و انباز] « فقد کذبتم »
 اکنون پس که پیغام بدروغ فرا داشتید [و پیغام رسان را دروغ زن خواندید] ،
 « فسوف یکون لزاماً . (۷) » با هم بر آویختنئى بود تا از آن چه بینید .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « تبارک الذى جعل فى السماء بروجاً » قال الحسن ومجاهد وقتادة:
 البروج هى النجوم الکبار مثل الزهرة وسهيل و المشتري و السمک و العیوق و
 اشباهاها ، سمیت بروجاً لاستنارتها و حسنھا وضوءھا ، والابرج - الواسع ما بین الحاجبین ،
 وقال عطية بن العوفى بروجاً اى قصوراً فى السماء فیها الحرس من الملائكة ، دليله قوله:
 « ولو كنتم فى بروج مشيدة » . وقيل المراد بها قصور الجنة وقال ابن عباس هى البروج
 المعروفة التى هى منازل الکواکب السبعة السیارة وهى اثنا عشر بروجاً : الحمل
 و الثور و الجوزاء و السرطان و الاسد و السنبلة و المیزان و العقرب و القوس
 و الجدى و الدلو و الحوت . فالحمل و العقرب بیتا المریخ ، و الثور و المیزان
 بیتا الزهرة ، و الجوزاء و السنبلة بیتا عطارد ، و السرطان بیت القمر و الاسد بیت -
 الشمس ، و القوس و الحوت بیتا المشتري و الجدى و الدلو بیتا زحل ، و هذه البروج
 مقسومة على الطبایع الاربع ، فیکون نصیب کل واحد منها ثلثة بروج تسمى المثلثات:
 فالحمل و الاسد و القوس مثلثة نارية ، و الثور و السنبلة و الجدى مثلثة ارضیة ،
 و الجوزاء و المیزان و الدلو مثلثة هوائیة ، و السرطان و العقرب و الحوت مثلثة مائیة ،
 « و جعل فیها سراجاً » ، یعنی - الشمس كما قال : « و جعل الشمس سراجاً » ، وقرأ

حمزة والكسائي سرجاً بالجمع يعنى النجوم العظام « وقمرأ منيراً » ، القمر قد دخل فى السرج على قراءة من قرأ بالجمع ، غير انه خصه بالذكر لنوع فضيلة ، كما قال : « فيهما فاكهة ونخل ورمان » ، خص النخل والرمان بالذكر مع دخولهما فى الفا كهة ، والهلال بعد ثلث قمر لا بيضاء الارض به ولا قمر الابيض .

« وهو الذى جعل الليل والنهار خلفه » ، الخلفة مصدر بمعنى الاختلاف ، اى - مختلفين الى الخلق ، يجىء هذا حيناً وهذا حيناً ؛ وقيل خلفه اى - مختلفين فى اللون احدهما ابيض والآخر اسود . وقال ابن عباس والحسن وقتادة : يعنى - خلفاً و عوضاً يقوم احدهما مقام صاحبه ، فمن فاتته عمله فى احدهما قضاء فى الآخر فيكون فيه توسعة على العباد فى نوافل العبادات والطاعات .

قال شقيق بن سلمة : جاء رجل الى عمر بن الخطاب وقال : فاتتنى الصلاة الليلة . قال : ادرك ما فاتك من ليلتك فى نهارك ، فان الله عز وجل « جعل الليل والنهار خلفه » ، لمن اراد ان يدكر . وقال ابن زيد : يعنى - يخلف احدهما صاحبه ، اذا ذهب احدهما جاء الآخر ، فهما يتعاقبان فى الضياء والظلام والزيادة والنقصان ، يدل عليه قول زهير :

بها العين والآرام يمشين خلفه واطلاؤها ينهضن من كل مجثم .

« لمن اراد ان يدكر » ، قرأ حمزة يذكر باسكان الذال وتخفيف الكاف وضمتها من الذكر يعنى - لمن اراد ان يذكر الله بصلاة وتسبيح وقراءة ، وقرأ الآخرون يدكر بتشديد الذال والكاف ، اى يتذكر ويتعظ « او اراد شكوراً » . يعنى - يشكر الله عز وجل على تراخى المستدرك . وقيل يشكر نعم الله المذكورة فى الآية .

« وعباد الرحمن » نسبهم اليه للتخصيص والتفضيل - وان كان الخلق كلهم عبادهم - كقول القائل : هذا البار ابني لا هذا العاق . وقيل : اضافهم الى اسمه الخاص لانهم اهل الخصوص ، والمعنى - وخواص « عباد الرحمن الذين يمشون » ، وقيل : العباد هاهنا جمع

عابد كصاحب وصحاب وتاجر وتجار وراجل ورجال، اى - الذين يعبدونه حق عبادته، هم «الذين يمشون»، هذا على قول من جعل خبر المبتداء: «الذين يمشون»، ومن جعل خبر المبتداء: «اولئك يجزون الغرفة»، جعل «الذين يمشون» وما بعده وصفاً لعباد الرحمن. وقوله: «يمشون على الارض هوناً» اى - بالسكينة والوقار والتواضع غير اشرين ولا مرحين، كقوله: «ولاتمش فى الارض مرحاً». والهون - الرفق واللين وهو مصدر يقوم مقام الحال، اى - هينين لينين، كما وصف النبي (ص) المؤمنين، فقال: «المؤمنون هينون لينون كالجمال الانف ان قيد انقاده وان انيخ على صخرة استناخ». قال بعضهم: هينون لينون بالتخفيف يستعمل فى المدح لا غير، وبالتشديد قد يستعمل فى غير المدح. «واذا خاطبهم الجاهلون»، اى - اذا كلمهم السفهاء بما يكرهون فى القول، «قالوا سلاماً»، اى - اجابوهم بالحسن وصانوا انفسهم عن مسافهتهم (١) و مشاتمهم. ومعنى سلاماً - سداداً، وتقديره: قالوا قولاً سلاماً يسلمون من عقابه ويسلمون فيه من الاثم. وقال بعضهم يقولون لولاندعوا الى السلم وهو الصلح. وقيل معناه - يقولون سلام عليكم، دليله قوله عز وجل: «واذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه وقالوا لنا اعمالنا ولكم اعمالكم سلام عليكم»، قال الكلبي و ابو العالية هذا قبل ان يوعمر بالقتال، ثم نسختها آية القتال. «والذين يبيتون لربهم سجداً وقياماً»، كان الحسن البصري اذا قرأ الآية الاولى قال: هذا وصف نهارهم، واذا قرأ هذه قال: هذا وصف ليلهم. وروى عن الحسن ايضا انه قال: «نهارهم فى خشوع وليلهم فى خضوع» يقال لمن ادرك الليل بات، نام اولم ينم. يقال بات فلان قلماً، والمعنى يبيتون لربهم بالليل فى الصلاة سجداً على وجوههم وقياماً على اقدامهم. قال ابن عباس: من صلى بعد العشاء الآخرة ركعتين او اكثر فقد بات لله ساجداً وقائماً. وعن عثمان بن عفان قال: قال رسول الله صلى الله عليه وسلم: «من صلى العشاء فى جماعة كان كقيام نصف ليله ومن صلى الفجر فى جماعة

كان كقيام ليلة». و قوله: «قياماً» يجوز ان يكون مصدراً و يجوز ان يكون جمع قائم كصاحب و صاحب، و قوله: «سجداً»، جمع ساجد، و قدّم السجود و آخر القيام لرؤى الآية، وليعلم ان القيام في الصلاة.

خلافت میان علما که در نماز طول القيام فاضل تر یا کثرت رکوع و سجود؛ قومی گفتند: کثرت رکوع و سجود فاضل تر، که الله تعالی گفت: «واسجد و اقرب»، بنده هر بار که سجود کند در نماز بحق نزدیک گردد. **مصطفی (ص)** گفت: «اقرب ما يكون العبد من ربه وهو ساجد فاكثروا الدعاء». **ابن عمر** یکی را دید که در نماز قیام دراز داشت، گفت: اگر من او را شناختمی (۱) من او را بکثرت رکوع و سجود فرمودمی (۲)، که از رسول خدا شنیدم علیه السلام که گفت: «ان العبد اذا قام يصلي، اتى بذنوبه فجعلت على رأسه و عاتقيه، فكلما ركع ارسجد تساقطت عنه». و قال **معدان بن طلحة**: لقيت **ثوبان** مولى رسول الله (ص) فقلت: اخبرني بعمل يدخلني الله به الجنة. فقال: سألت عن ذلك رسول الله فقال: «عليك بكثرة السجود لله فانك لاتسجد لله سجدة الا رفعك الله بها درجة وحط عنك بها خطيئة». و قال **ربيعه بن كعب الاسلمي**: كنت ابيت مع رسول الله فأتيته بوضوءه و حاجته، فقال لى: «سل!» فقلت: أسألك مرافقتك في الجنة. قال: «او غير ذلك». قلت: هي حاجتي يا رسول الله. قال: «فاعتنى على نفسك بكثرة السجود». قومی گفتند طول القيام فاضل تر؛ که، خبر درست است که از رسول خدا پرسیدند: ای الصلاة افضل؟ قال: «طول القنوت». و قال **اسحق**: اما بالنهار فكثرة الركوع والسجود، و اما بالليل فطول القيام. قال **ابو عيسى**: و انما قال اسحق هذا لانه وصف صلاة النبي بالليل و وصف طول القيام، و اما بالنهار فلم يوصف من طول القيام ما وصف بالليل..

(۱) نسخه الف: شناختید.

(۲) نسخه الف: فرمودید.

« وَالَّذِينَ يَقُولُونَ » بعد الفراغ من الصلاة : « رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا » ، اى - ملحاً دائماً لازماً غير مفارق من عَذَابٍ به من الكفار ، ومنه سقى الغريم لطلبه حقه و الحاحه على صاحبه و ملازمته آياه ، و فلان مغرم بفلان اذا كان مولعاً به لا يصبر عنه و لا يفارقه . وقال الحسن : قد علموا ان كَلَّ غريم يفارق غريمه الا غريم جهنم . و قيل الغرام ، اشد العذاب و هو مصدر غرم غرمًا و غرامًا . قال محمد بن كعب : ان الله تعالى سأل الكفار ثمن نعمته فلم يؤدوه اليه فاغر مهم فادخلهم النار .

« انہاسات » يعنى - ان جهنم ساءت « مستقرًا ومقامًا » ، اى - بُسَّت موضع قرار و اقامة ، منصوبان على التمييز .

« وَالَّذِينَ إِذَا انْفَقُوا لَمْ يَسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا » ، قيل : الاسراف - مجاوزة الحد الذى اباحه الله تعالى لعباده الى ما فوقه ، والاقتار - القصور عما امر الله به ، والقوام بين الامرين ، والمصرف مذموم وكذلك المقتر . روى عن معاذ انه قال : لما نزلت هذه الآية سألت رسول الله (ص) عن النفقة فى السرف والاقتار ما هو؟ فقال : « من منع من حق فقد قتر ، ومن اعطى فى غير حق فقد اسرف » . وقيل : الاسراف - الانفاق فى معصية الله ، والاقتار - منع حق الله ، والقوام - الاقتصاد وهو مصدر وقيل : القوام - العدل و هما واحد والكسر فيه لغة و هو منصوب بخبر « كان » ، اى - وكان الانفاق قوامًا . وقال الزجاج : تفسير هذه الآية على الحقيقة ما اَرَبَ الله سبحانه به نبيّه فقال : « و لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها كَالْبَسْطِ فتنقعد ملوماً محسوراً » . قرأ ابن كثير و اهل البصرة - يقتروا - بفتح الياء و كسر التاء و قرأ نافع و ابن عامر - يقتروا - بضم الياء و كسر التاء من اقتر يقتّر ، و قرأ الباقر - يقتروا - بفتح الياء و ضمّ التاء و كلّها لغات صحيحة . يقال : اقتر و قتر بالتشديد و قتر يقتّر و يقتّر ، قال يزيد بن حبيب فى هذه الآية : اولئك اصحاب محمد (ص) كانوا لا يأكلون طعاماً للتّنعّم واللّذة ولا يلبسون

ثياباً للجمال و لكن كانوا يريدون من الطعام ما يسدّ عنهم الجوع و يقوّمهم على عبادة ربّهم و من الثياب ما يستر عوراتهم و يكتّهم من الحرّ و القرّ . قال النبي (ص) : « ليس لابن آدم حقّ فيما سوى هذه الخصال : بيت يكتّ به و ثوب يوارى عورته و جرف الخبز و الماء . يعني - كسر الخبز و احدثها جرفة . و قال عمر : كفى سرفاً ان لا يشتهي الرجل شيئاً الا اشتراه فأكله .

« و الذين لا يدعون مع الله الهاً آخر » قال عبد الله بن مسعود : سألت رسول (ص) : ايّ الذنب اعظم ؟ قال : ان تجعل لله ندّاً و هو خلقك . قال قلت : ثم ايّ ؟ قال : ان تقتل ولدك مخافة ان يطعم معك » قال قلت : ثم ايّ ؟ قال : « ان تزني بحليلة جارك » فانزل الله تعالى تصديقها : « و الذين لا يدعون مع الله الهاً آخر » ، اي - لا يعبدون الصنم و لا يجعلون لله شريكاً و لا يقتلون النفس التي حرّم الله قتلها و هي نفس المؤمن و المتعاهد الا بالحق ، يعني - بحق يبيح قتلها ، و هو الشرك و الزنا ، و قتل النفس بغير حق ، و السعي في الارض بالفساد . « و من يفعل ذلك » ، اي - شيئاً من هذه الافعال « يلق اثماً » . يعني - عقوبة . تقول اثم الرجل بالكسر اذنب و ائمهجازاه . قال الشاعر :

و هل يا ثمّنى الله في ان ذكرتها و عللت اصحابى بها ليلة التفرّ
و قيل اثمّاً اثمّاً و قال ابن عباس يريد جزاء الأثم و يروى في الحديث : « ان الغي و الاثم بئران يسيل فيهما صديد اهل النار » ، و قيل الاثم واد في جهنم فيه الزناة .

« يضاعف له العذاب يوم القيمة » وقتاً بعد وقت ، يعذب بالوان العذاب « و يخلد فيه » ، اي - في العذاب « مهاناً » ذليلاً صاغراً مستخفّاً به لا يغاث . قرأ ابن عامر و ابو بكر : « يضاعف » و « يخلد » برفع الفاء و الدال . على ابتداء ؛ و شدد ابن عامر : يضعّف . و قرأ الآخرون بعزم الفاء و الدال على جواب الشرط .

ثم قال : « الا من تاب » من الشرك و الذنوب « و آمن » بالله و نبيّه محمد (ص)

« و عمل عملاً صالحاً » فى ايمانه . قال ابن عباس: قرأناها على عهد النبى (ص) سنتين: «والذين يدعون مع الله الهاً آخر» الآية، ثم نزلت: «الا من تاب» ؛ فما رأيت النبى (ص) فرح بشيء قط، فرح بهها وفرحه به : « انا فتحنا لك فتحاً مبيناً » الآية . و قيل نزلت هذه الآية فى الوحى فاتل حمزة : روى عطاء عن ابن عباس ، قال : اتى وحى النبى (ص) فقال : أتيتك مستجيراً ، فاجرنى حتى اسمع كلام الله . فقال رسول (ص) : « قد كنت احب ان اراك على غير جوار فاما اذا اتيتنى مستجيراً فانت فى جوارى . حتى تسمع كلام الله » . قال : فانى اشركت و قتلت النفس التى حرم الله و زنيته فهل يقبل الله منى توبة ؟ فصمت رسول الله (ص) حتى انزلت : « والذين لا يدعون مع الله الهاً آخر » الآية ، فتلاها عليه ، فقال : ارى شرطاً فلعلى لا اعمل صالحاً ، انا فى جوارك حتى اسمع كلام الله . فنزلت : « ان الله لا يغفر ان يشرك به و يغفر ما دون ذلك لمن يشاء » ، فدعاه فتلى عليه . فقال : و لعلى ممن لا يشاء انا فى جوارك حتى اسمع كلام الله . فنزلت : « يا عبادى الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله يغفر الذنوب جميعاً » . فقال نعم الآن لا ارى شرطاً ، فاسلم . و هذه الآية نزلت بالمدينة و هى ناسخة لما فى النساء فى قوله : « و من يقتل مؤمناً متعمداً فجزاؤه جهنم » . و قيل هذه منسوخة بها . و قيل هذه فى الشرك ؛ والصحيح ان هذه هى الناسخة بدليل قوله : « و اننى لغفار لمن تاب و آمن » ، و هذا محكم بالاجماع .

« فاولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات » - ذهب جماعة الى ان هذا التبديل فى الدنيا . قال ابن عباس و سعيد بن جبير و الحسن و مجاهد و السدى و الضحاك : « يبدلهم الله » بقبايح اعمالهم فى الشرك محاسن الاعمال فى الاسلام فيبدلهم بالشرك ايماناً ، و يقتل المؤمنين قتل المشركين ، و بالزنا عقبة و احصاناً . و قال قوم يبدل الله سيئاتهم التى عملوها فى - الاسلام، حسنات يوم القيمة و هو قول سعيد بن المسيب و مكحول ، يبدل عليه ما روى ابوذر قال : رسول الله (ص) : « اننى لاعلم آخر رجل يخرج من النار يؤتى بالرجل

يوم القيامة، فيقال : اعرضوا عليه صغار ذنوبه و يخبئ عنه كبارها، فيقال له : عملت يوم كذا كذا - و هو مقر لا ينكر - وهو مشفق من كبارها ، فيقال : اعطوه مكان كل سيئة حسنة فيقول : انّ لى ذنوباً ما اريها ههنا ، قال ابوذر : فلقد رأيت رسول الله (ص) ضحك حتى بدت نواجذه . و قال بعضهم : انّ الله يمحو بالندم جميع السيئات ثم يثبت مكان كلّ سيئة حسنة . قال الزجاج : ليس انّ السيئة بعينها تصير حسنة و لكنّ التأويل انّ السيئة تُمحي بالتوبة و تكتب الحسنة مع التوبة و الكافر يحبط الله عمله و يثبت له السيئات . و قيل : « الا من تاب وآمن وعمل صالحاً » هذه الثلث بحذاء تلك الثلاث : اما من دعى مع الله الهاً آخر، فأمن ؛ و اما من زنى ، فتاب ؛ و اما من قتل ، فعمل عملاً صالحاً . اجاب الى القصص او الدية ، « فاولئك يبذل الله سيئاتهم حسنات وكان الله غفوراً » لما تقدم قبل التوبة « رحيماً » لما بعدها .

« و من تاب و عمل صالحاً » قال بعض اهل العلم : هذا فى التوبة من غير ما سبق ذكره فى الآية الاولى من القتل والزنا ، يعنى - من تاب من الشرك و عمل صالحاً ، يعنى - ادى الفرائض ممن لم يقتل و لم يزن ، « فانه يتوب الى الله متاباً » ، اى - يعود اليه بعد الموت متاباً حسناً ، يفضل على غيره ممن قتل و زنى ، فالتوبة الاولى و هى قوله : « و من تاب » ، رجوع عن الشرك و الثانيه رجوع الى الله للجزاء و المكافات . و المعنى - من تاب ورجع من الشرك و عمل بطاعته ، فانّ ذلك يرجع الى الله . و مثله قوله : « و ما تفعلوا من خير يعلمه الله » ، اى - يجازى عليه اذا علمه . و قال بعضهم : هذه الآية ايضاً فى التوبة عن جميع السيئات و معناه - من اراد التوبة و عزم عليها فليبادر اليها و يوجه بها الى الله . و قيل معناه - من تاب فليتب لله لا لغيره . فقوله : « يتوب الى الله خبر بمعنى الامر ، و قيل معناه فليعلم انّ توبته و مصيره الى الله ، و قيل من تاب من ذنوبه فانه يتوب الى من يقبل التوبة عن عباده و يعفو عن السيئات ، فلا تهتم لذنوبك اذا تبت عنها الى الله . ثم قيده بالمصدر فقال : « متاباً » تأكيداً ، اى - يتوب الى الله حقاً .

« والذين لا يشهدون الزور » يعنى - الشرك و تعظيم الانداد، قاله اكثر المفسرين .

وقال علي بن ابي طلحة، يعني- شهادة الزور؛ و كان عمر بن الخطاب يجلد شاهد الزور اربعين جلدة ويسحم وجهه ويطوف به في السوق. و قال مجاهد يعني اعيادالمشركين من المجوس و النصارى . و قال قتادة معناه - لايساعدون اهل الباطل على باطلهم. و قيل معناه - لا يشهدون مجلس الزور ، فيدخل فيه اللّهو و اللّعب والكذب و النّوح و الغناء بالباطل . روى عن محمد بن المنكدر قال : بلغنى انّ الله عز و جل يقوم يوم القيمة اين الذين كانوا ينزهون انفسهم و اسماعهم عن اللّهو و من مز امير الشيطان ادخلوهم رياض المسك . ثم يقول للملائكة: اسمعوا عبادى تحميدى و ثنائى و تمجيدى و اخبروهم « الا خوف عليهم و لا هم يحزنون » . و اصل الزور تمويه الباطل بما يوهم انه حق « و اذا مرّوا باللغو » ، يعني - مرّوا بجميع ما ينبغى ان يلغى و يطرح ، « مروا كراماً » . اى عرضوا عنه مسرعين كقوله : « و اذا سمعوا اللغو عرضوا عنه » . و يقال تكرم فلان عما يشينه اذا تنزه و اكرم نفسه عنها . قال الحسن و الكلبي : اللغو - المعاصى كلّها ، يعني - اذا مروا بمجالس اللّهو و الباطل مرّوا كراماً و قال مقاتل : اذا سمعوا من الكفار الشتم و الاذى ، عرضوا و صفحوا . و قال السدي : هى منسوخة بآية القتال . و قيل اذا ارادوا ذكر النكاح و ذكر الفروج كنوا عنه ، فالكرم ههنا هو الكناية و التعريض وقوله عز و جلّ : « كانا يأكلان الطعام » كناية عن البول و الخلاء ، و قد كنى الله عز و جل في القران عن الجماع بلفظ الغشيان و التلبس و النكاح و السر و الاتيان و الافضاء و اللمس و المس و الدخول و المباشرة و المقاربة في قوله : « ولا تقربوهنّ » و الطمّث في قوله : « لم يطمّثن » و هذا باب واسع في العريّة . و قيل نزلت هذه الآية في قوم مرّوا لما دخلوا مكة بابواب بيوتهم التى عبدوا فيها الصنم ، مرّوا متكرمين لم يلاحظوها و لم يلتفتوا اليها ، فشكرهم الله ذلك .

« و الذين اذا ذكروا بآيات ربّهم » ، اى - اذا قرئ عليهم القرآن او وعظوا بالقرآن و خوفوا بما فيه لم يتغافلوا عنها كأنهم صمّ لم يسمعوها و عمى كأنهم لم يروها

اي لم يكونوا على حالهم الاولى كان لم يسمعوا بل خروا سجداً و بكيا سامعين مبصرين لما امروا به ونهوا عنه، كقوله: « اذا تتلى عليهم آيات الرحمن خروا سجداً وبكياً ».

« والذين يقولون ربنا هب لنا من ازواجنا وذرياتنا » قرأ ابو عمرو و حمزة

والكسائي و ابوبكر ذريتنا بغير الف، على الوحدة، وقرأ الباقون ذرياتنا بالالف على الجمع، و الذرية اسم للجمع كقوم ورهط، ومن جمع فكأنه يجمع القوم اقواماً، وفي معناه قولان: احدهما اجعل لنا ازواج خير و اولاد خير، و الثاني هب لنا من الازواج اولاداً، يعنى - اولاد الصلب؛ و من ذريتنا اولاداً، يعنى - اولاد الاولاد والاعقاب، لتقر أعيننا برؤيتنا آياهم على طاعة الله وطاعة رسوله. سألوا الله عز و جل ان يريهم ازواجهم وذرياتهم فى طاعته. و قال الزجاج: سألوا ان يلحق الله عز و جل بهم ذريتهم فى الجنة، وقال القرطبي ليس شياً اقر لعين المؤمن من ان يرى زوجته واولاده مطيعين لله عز و جل، و قوله: « قرأ عين » مصدر فلهذا لم يجمع. و قرئ فى الشواذ « قرأت عين » و اشتقاقه من القرّ و هو البرد لأنّ دمة السرور باردة، و ضده « سخنة العين ».

و قيل من الفرار اى يقر البصر به فلا ينظر الى غيره. « و اجعلنا للمتقين اماماً »، اى - ائمة يقتدون فى الخير بنا. ووحد اماماً لأنه مصدر، كالصيام و القيام، يقال: امّ اماماً كما يقال صام صياماً و قام قياماً. و قيل هو جمع آمّ كراع و رعاء و تاجر و تجار. و قيل معناه - اجعل كلّ واحد منّا اماماً. و قيل واحد اراد به الجمع، كقوله: « ثم يخرجكم طفلاً »، اى - اطفالاً؛ « فانهم عدو لى »، اى - اعداء. و يقال اميرنا هؤلاء، اى - امرؤنا. و قال الحسن اجعلنا نفتدى بالمتقين و يقتدى بنا المتقون و قال ابن عباس: اجعلنا ائمة هداية كما قال: « و جعلناهم ائمة يهدون بامرنا »، ولا تجعلنا ائمة ضلالة، كما قال: « و جعلناهم ائمة يدعون الى النار ». قال القفال و جماعة من المفسرين: هذه الآية دليل على ان طلب الرئاسة فى الدين واجب. جابر بن عبد الله كفت: يش امير المؤمنين على (ع) حاضر بودم كه مردى آمد به نزدك وى و پرسيد كه

یا امیر المؤمنین : « وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً » نزول این آیت در شأن کیست ؟ وایشان چه قومند که رب العالمین ایشانرا باخلاق پسندیده وخصال ستوده یاد کرد، وآنکه بخصائص قربت و لطایف کرامت مخصوص کرد و طرف و غرف درجنات النعیم ایشانرا نامزد کرد ؟ جابر گفت آن ساعت علی روی وامن کرد و گفت : « یا جابر ! تدری من هولاء ؟ هیچ دانی که ایشان که اند و این آیت کجا فرود آمد ؟ گفتیم : یا امیر المؤمنین : نزلت بالمدینه ، بمدینه فرو آمد این آیت . گفت : « نه یا جابر که این آیت بمکه فرو آمد . یا جابر ! « الذین یمشون علی الارض هوناً » بوبکر بوقحافه است او را حلیم قریش می گفتند در بدو کار که رب العزه او را بعز اسلام گرامی کرد ، او را دیدم در مسجد مکه از هوش برفته از بس که کفار بنی مخزوم و بنی امیه او را زده بودند ، و بنو تیم از بهر او خصومت کردند با بنی مخزوم ، او را بخانه بردند همچنان از هوش برفته . چون با هوش آمد مادر خود را دید بر بالین وی نشسته ، گفت : « یا امه این محمد (ص) ؟ ای مادر محمد کجاست و کار وی بچه رسید ؟ پدرش بوقحافه گفت : و ما سؤالک عنه و لقد اصابک من اجله ما لا یصیب احداً لاجل احد ؟ ای پسر چه جای آنست که تو از حال محمد پرسی و دل بوی چنین مشغول داری ؟ نه بینی که بر تو چه میرود از بهر وی ؟ ای پسر نمی بینی بنو تیم که بتعصب تو برخاسته و میگویند اگر تو از دین محمد باز گردی و بدین پدران خویش باز آئی ما ثار تو از بنی مخزوم طلب کنیم و ایشانرا به پیچانیم و کم آریم تا تشقی تو پدید کنیم . ابوبکر سخت حلیم بود و بردبار و متواضع سر برداشت و گفت : اللهم اهد بنی مخزوم لا یعلمون ، یا مرونی بالرجوع من الحق الی الباطل . رب العزه او را بستود در آن حلم و وقار و سخنان آزادوار و در حق وی گفت : « الذین یمشون علی الارض هوناً » و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً . یا جابر ! « و الذین یبیتون لربهم سجداً و قیاماً ، سالم است مولی بوحذیفه

که همه شب در قیام بودی متعبد و متعبد؛ «و الذین یقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم» الایه ابوذر غفاری است که پیوسته با بکا و حزن بودی از بیم دوزخ و از آتش قطیعت تا رسول خدا او را گفت: «یا باذر! هذا جبرئیل یخبرنی ان الله تعالی اجارك من النار»؛ «والذین اذا انفقوا لم یسرفوا» الایه ابو عبیده جراح است، انفق ماله علی نفسه و علی اقربائه، فرضی الله فعله؛ «والذین لایدعون مع الله الهاً آخر» الایه علی بن ایطالب است که هرگز بت نپرستید و شرک نیاورد و هرگز زنا نکرد و قتل بناحق نکرد، «والذین لایشهدون الزور» سعید بن زید بن عمرو بن نفیل است: خطاب بن نفیل درعی بفروخت پس پشیمان شد سعید را گفت: تو دعوی کن که آن درع جدّ مرا بود عمرو بن نفیل و خطاب را در آن حقّ نه تا ترا رشوتی دهم سعید گفت: مرا برشوت تو حاجتی نیست و دروغ گفتن کار من نیست. فرضی الله فعله؛ «والذین اذا ذکروا بآیات ربهم» الایه سعد بن ابی وقاص است؛ «والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا» الایه عمر خطاب است. ایشانرا جمله باین صفات ستوده و اخلاق پسندیده که نتایج اخلاق مصطفی (ص) است، یاد کرد.

آنکه گفت: «اولئك»، یعنی - اولئك الذین استجمعوا هذه الخصال، «یجزون الغرفة بما صبروا»، یعنی - یتأبون الدرجة الرفیعة فی الجنة. والغرفة - کلّ بناء مرتفع عال.

قال عطاء یرید غرف الدّرّ و الزبرجد والیاقوت فی الجنة «بما صبروا» علی امر الله و طاعته و علی الفقر و الفاقة. و قیل بما صبروا علی اذى المشرکین. و قیل بصبرهم عن الشهوات. و عن الحسن قال: قال النبی (ص): «انّ فی الجنة لغرفاً مبنیة فی الهواء لاعلاقة من فوقها ولا عماد لها من تحتها لآیاتئها اهلها الا شبه الطیر لاینالها الا اهل البلاء». «و یلقون فیها» قرأ حمزه و الکسائی و ابوبکر یلقون بفتح الیاء و اسکان اللام و تحفیف القاف كما قال: «فسوف یلقون غیّاً»، و قرأ الآخرون یلقون

بضم الیاء و فتح اللام و تشدید القاف ، كما قال : « و لقیهم نضرة و سروراً » و قوله : « تحية » ، ای - ملكاً . و قيل بقاء دائماً . و قوله : « سلاماً » ، قال الكلبي : یتحیی بعضهم بعضاً بالسلام و یرسل الرب الیهم بالسلام ، و قيل : التحية - البشارة لهم بالخلود فی الجنان ، و السلام - السلامة فیها من الآفات .

« خالدين فیها » ، ای - فی الجنة لا یموتون ولا یخرجون منها « حسنت مستقراً و مقاماً » . هذه فی مقابلة قوله : « ساءت مستقراً و مقاماً » .

« قل ما یعبوء بكم ربی » ، ای - ما یبالی بكم و ما یكثرث و ما یصنع « لولا دعاؤكم ، لله ولداً و شریكاً ، یدلك علی صحة هذا التأویل قوله : « فقد كذبتم » ، میگوید چه كار دارد بشما و عذاب كردن شما خداوند من اگر نه آنید كه شما خداوند خویش را می فرزند و انباز گوئید . هذا كقوله : « ما یفعل الله بعذابكم ان شكرتم و آمنتم » . قال ابن عباس : معناه - قل ما یعبوء بخلقكم ربی لولا عبادتكم و طاعتكم آیاه . یعنی - انه خلقكم لعبادته ، چه كار داشت خداوند من بآفریدن شما اگر نه طاعت و عبادت ویرا بودی ؟ اوجل جلاله خلق را كه آفرید عبادت و معرفت خود را آفرید . همانست كه گفت : « و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون » . و قيل معناه - ای وزن یكون لكم عنده لولا توحیدكم آیاه : چه وزن بودی و چه قدر شما را بنزدك او اگر نه عبادت شما و توحید شما بودی ؟ وزنی و قدری كه هست توحید راست و اهل توحید را ، آنكه خطاب با كفار مكه گردانید ، گفت : « فقد كذبتم آیها الكافرون » ، یعنی - ان الله دعاكم بالرسول الی توحیده و عبادته ، « فقد كذبتم » الرسول و لم تعجبهوه . ای كافران مكه الله شما را به پیغام و رسول خویش با توحید خواند ، شما پیغامبر را ، روغن گرفتید و پیغام او دروغ شمردید ، « فسوف یكون لزاماً » ، ای - عذاباً دائماً . زماً و هلاكاً مفنیاً یلحق بعضكم ببعض . اکنون كه تكذیب كردید گوش دارید عذابی دائم لازم كه شما را نیست گرداند و بیخ برآرد . قال عبد الله بن معبود :

هو يوم بدر قتل منهم سبعون و اسر سبعون ثم اتصل به عذاب الآخرة لازماً لهم . قال ابن مسعود : خمس قد مضيق : الدخان و القمر و الروم و البطشة و اللزام ، قال : و الدخان هو ان صبّ على قريش جذب سبع كسبع يوسف حتى اكلوا القدّو العظم و نبشوا عن الموتى و رأى الناس مثل الدخان فى الهواء من الجوع . قال الزجاج : معناه فسوف يكون تكذيبكم لازماً يلزمكم فلا تعطون التوبة و تلتزمكم فيه العقوبة فيدخل فى هذا يوم بدر وغيره مما يلزمهم من العذاب . وقيل هذا اللزام هو الاختصاص المذكور فى سورة الحج فى قوله : « هذان خصمان اختصموا فى ربهم » . ذاك الاختصاص هو هذا الالتزام .

النوبة الثالثة

قوله : « تبارك الذى جعل فى السماء بروجاً ، الآيه ، پا كست و بزر گوار و با بر كت خداوندی كه آسمان بر بالای سر ما بقدرت معلق بداشت و مراثر ا به بروج و ستار كان پیادداشت و بنگاشت . سمكى كه در جر مش فطور نه و در دورش فتور نه و در گردش قصور نه ، سمكى عظیم بآن كشیفی بداشته بر هوای باین لطیفی ، سمكى محروس ، سقفی محفوظ در قبته قدرت محبوس ، يقول تعالى : « وجعلنا السماء سقفاً محفوظاً ، سمكى نهاده طبق بر طبق ، آفریده و ساخته خداوند حق ، برده از همه مقدّران م مهندسان سبق ، يقول تعالى : « خلق سبع سموات طباقاً ، آفریده بر این سقف شمسی و قمری ، بهر منزل ایشان را گذری ، در هر خانه ایشانرا اثری ، بهر روزن ایشانرا نظری ، بر میان قمر از سیاهی شرری ، نیست او را از آن سیاهی ضرری ، راست بخالی ماند بر روی نیکو پسری ، و ازو بگوی : يا قمر من دورك ومن تورك؟

و صَوْرَك و علی البروج كَوْرَك ؟ ای ماه ترا که ماه کرد و این رنگ که داد و این خط که کشید ؟ طرازت که بست ؟ زلفت که گشاد ؟ شب چارده نور که تمام کرد ؟ باؤل که فرود ؟ باخر که کاست ؟ این صنع که نمود و این قدرت که خواست ؟ ای شمس در ذات بعیدی در نور قریبی، چون سر بر آری عالم را چراغی، چون گرم گردی داغی، چون راست گردی میزانی، نه افزایی نه در نقصانی، چون فرو شوی مبشر روزم دارانی، کرامت سلیمانی معجزه سید پیغامبرانی. ای زحل گران رو در فلك هفتمی هر روز نیم دقیقه روی، برجی بسی ماه گذاری، فلك بسی سال بری، « و علامات و بالنجم هم یهتدون ».

ای جوانمرد! نظاره کن اندر آن قبه‌ای که بالای وی بروشنائی اجرام آبگینه‌ها روشن کنند. روا ندارد عقل که از آن یکی بی‌صانعی اندر محل خویش آرام گیرد. پس این مواكب کواكب و این اختران ثواقب اندر مراتب فلك کی روا بود بی‌صنع قادری و بی جبر قاهری ؟

« تبارك الذی جعل فی السماء بروجاً ». گفته‌اند مراد از این آسمان، آسمان قرآن است که جمله اهل ایمان در ظل بیان وی‌اند و اندر حمایت دولت وی. روزگار دین میگذرانند، هر سورتی چون برجی هر آیتی چون درجی، هر کلمه‌ای چون دقیقه‌ای، هر حرفی بر مثال ثوانی اندر آسمان مثانی، آنجا در عالم صور سبع مبنای است و اینجا در عالم سور سبع مثانی. چنانکه در شب هر که چشم بر ستاره دارد راه زمین وی گم نشود، هر که اندر شب فتنه از بیم شك و شبهت چشم دل بر ستاره آیت قرآن دارد، راه دینش گم نشود. آن آسمان صورت بچشم سر همین بین تا راه قدم بر خاک گم نشود و این آسمان سورت بچشم سرّ همی بین تا راه هم بحضرت پاك گم نشود. « و هو الذی جعل اللیل والنهار خلقه »، او آن خداوندست که فلك آفرید و مدت دور وی دو قسم گردانید: يك قسم از آن شب دیجور نهاد که اندر آن وقت،

روی زمین بسان قیر شود ، و قسم دیگر روز با نور نهاده که روی زمین بسان کافور شود ، و هوای عالم مانند شعله‌های نور شود . آن شب تاریک را بامه متور کرد ، و این روز روشن را بچراغ خورشید مطهر و معطر کرد . شب تاریک مثال روزگار محنت است و این روز روشن نشان عهد دولت است . از روی اشارت میگوید : « ای کسانی که اندر روشنائی روز دولت آرام دارید ایمن مباشید که تاریکی شب محنت بر اثر است ، و ای کسانی که اندر تاریکی شب محنت بی آرام بوده‌اید نومید مباشید که روشنائی روز دولت بر اثر است .

و گفته‌اند که تاریکی شب نشان روز حشر و نشر است که احوال و احوال آن روز عالم قیامت سیاه کرده . شرق و غرب دود دوزخ گرفته . رخسار ستارگان مانند رویهای مؤمنان در آن ظلمت قیامت می‌تابد ، مجره‌اندروا بر مثال نهر کوثر روان و شتابان . پس ظلمت شب نشان قیامت‌دان و ستارگان نشان رخسار مؤمنان و مجره نشان نهر کوثر و جمال ماه نشان رخسار محمد رسول الله ، چنانکه در شب تاریک چون ماه رخسار بنماید عالم روشن شود و فلک گلشن گردد . خلق قیامت در ظلمت و زحمت باشند چون جمال آن مهتر عالم (ص) پیدا گردد اهل ایمانرا سعادت و امان پدید آید .

قوله تعالى : « و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هوناً » - روی ابو برزة الاسلمی قال : قال رسول الله (ص) : « رأيت قوماً من امتی ما خلقوا بعد و سيكونون فيما بعد اليوم ، احبهم و يحبوننی يتناصحون و يتبادلون و يمشون بنور الله فی الناس رویداً فی خفّیة و تقیة ، یسلمون من الناس و یسلم الناس منهم بصبرهم و حلمهم ، قلوبهم بذکر الله تطمئنّ و مساجدهم بصلاتهم یعمرون ، یرحمون صغیرهم و یجلّون کبیرهم و یتواسون بینهم یعود غنّیهم علی فقیرهم و قویّهم علی ضعیفهم ، یعودون مرضاهم و یتبعون جنازتهم » ؛ فقال رجل من القوم فی ذلك یرفقون بر فیقهم ، فالتفت

الیه رسول الله (ص) فقال : « کلاً انه لا رفیق لهم ، هم خدام انفسهم ، هم اکرم علی الله من ان یوسّع علیهم لهوان الدنیا عند ربهم ؛ ثم تلی رسول الله (ص) : « و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً » . پارسى خبر آنست که مصطفی علیه السلام گفت : قومی را دیدم از امت خویش ، یعنی - در مکاشفات و منازلات خویش یا در خواب ، قومی که اشخاص و اشباح ایشان هنوز در بند خلقت نیامده بود ، پرگار قدرت در دایره وجود ایشان هنوز بنگردیده ، امروز وقت ظهور ایشان نیست تا روز گاری دیگر و زمانی دیگر که ارادت در رسد و مقادیر در مواقیت پیوندند ، قومی که من ایشان را دوست دارم و ایشان مرادوست دارند یود احدهم لور آنچه باهله و مالیه ، جوانمردانی اند که پیوسته یکدیگر را نیکی خواهند و آنچه دارند اگر مال بود و اگر جاه از یکدیگر دریغ ندارند و حق و حظ خود بگذارند و حقوق برادران فرا پیش دارند ، راهبرانند بحق که بنور الله میروند ، بچراغ هدی و شمع ایمان و نور یقین راه دین را گذاره میکنند ، نرم نرم و آسان بی آزار میان خلق میروند ، دلهاشان بذكر الله آرام گرفته مسجد هاشان بنماز و عبادت آبادان داشته با پیران بحرمت و اجلالزیند ، با کودکان برحمت و رأفت با همگان بمواسات و مراعات ، توانگرشان ننگ ندارد بعیادت درویش شود ، ضعیفانرا بازجویند و بیمارانرا واپرسند و بتشییع جنازه های بیرون شوند . مردی گفت : یا رسول الله ایشان که برین صفت و سیرت باشند مگر که بربردگان و درم خریدگان خویش رفیق کنند و آزرده دارند . رسول خدا گفت : کلاً نه چنانست که تو گفتی ، که ایشان خود بردگان و درم خریدگان ندارند ، و جز خویشتن کس را بر خدمت خویش ندارند ، و نه پسندند ، ایشان بر خدای عز و جل گرامی تر از آنند که ایشان را فرا دنیای دنی خسیس دهد . آنکه رسول (ص) این آیت بر خواند : « و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هوناً » ، خواص بندگان و رهبران رحمان ایشان اند که خار اختیار در مجاری اقدار از قدم گاه خویش بر کنند و سر نفس

نصیب طلب بصمصام تواضع بیفکنند . لاجرم بمقام عبودیت رسیدند . بندگان او بحقیقت ایشانند که پیوسته در گزارد فرمانند . از نصیب پاک و از اختیار دور و از خواست خود بیزار . در این عالم صد هزار عبدالرحمن و عبدالرزاق و عبدالوهاب بینی که یکی عبدالله را نبینی ، بلی بنام بینی بمعنی کم بینی ، بندگی ایشان بنصیب آمیخته و بحظ خود آلوده ، او که حق را جل جلاله بنصیب طلبد یا پرستد بنده نصیب است نه بنده او .

پیر بوعلی سیاه قدس الله روحه گفت : اگر ترا گویند بهشت خواهی یا دو رکعت نماز ، تو بهشت اختیار مکن نماز اختیار کن زیرا که بهشت نصیب تو است و نماز خدمت او .

موسی عمران (ع) که مکلم حق بود و مکرم حضرت عزت بود چون بنزدیک خضر آمد دو بار بر وی اعتراض کرد : یکی از بهر آن غلام کشتن ، دیگر از بهر آن کشتی شکستن . چون نصیب در میان نبود خضر صبر همی کرد باز چون موسی بنصیب بجنید و گفت : « لو شئت لا تخذت علیه اجرا » خضر گفت : « هذا فراق بینی و بینک » ، اکنون که بنصیب خود باز دید آمدی ما را با تو روی صحبت نیست ، زیرا که در صحبت مزد شرط نیست .

پیر طریقت گفت : خداوند صحبت نه مزدور است . و مزدور بحقیقت مغرور است . تا مرد مزدور است از صحبت دور است ، و تا مدعی است ممکور است ، و تا امر را معظم است و نهی را محترم غرقه نور است . « و عباد الرحمن » بندگان رحمن بحقیقت ایشانند که بر ظاهر ایشان بند فرمانست در باطن ایشان نثار لطف رحمن است . بند فرمان بر ظاهر نشان خائفان است و نثار لطف رحمن در باطن نشان مقرّبان است .

آورده اند که عیسی (ع) پسه کس بر گذشت ایشان را دید ضعیف و نحیف گشته :

ذبولی و نحولی بر ایشان ظاهر شده، ایشانرا پرسید که سبب این نحول و نحافت شما چیست؟ گفتند: الخوف من النار. روح الله گفت: حق علی الله ان یؤمن الخائف. چون از ایشان در گذشت سه کس دیگر را دید از ایشان نحیف تر و ضعیف تر رویهایشان چون آیینها از نور. گفت: چه چیز شما را باین حال آورد و چنین ضعیف کرد؟ گفتند: حبّ الله عزوجل. روح الله گفت: انتم المقربون، حال شما دیگرست و عشق شما دیگر، شما مقربان و دوستانید، گزیدگان و نزدیکانید. در اخبار وارد است که: «یا داود ذکرى للذاکرین و جنتی للمطیعین و زیارتی للشاکرین و انا خاصة للمحبین». در پرده دوستی کارها رود که آن همه بیرون از پرده دوستی تاوان بود، چنانستی که الله گفتی ما ایشانرا چون در وجود آوردیم و دانستیم که از ایشان عشرات و زلات بود نخست بساط محبت بگسترانیدیم و این نداء کرامت دادیم که: «یحبههم و یحبونه» تا آنچه ایشان کنند بحکم محبت از ایشان مرفوع و مدفوع بود. آن روز که جمال صفوت آدم (ع) از عالم غیب سر بر آورد قدی الفی، شکلی راست، نهادی مستقیم، ظاهر و باطن بهم پیوسته، اواصر عناصر او را بید قدرت بهم در بسته، دیده های فریشتگان از ظاهر جرم جسم وی اندر نگذشت و ندانستند که اندر قعر بحر سینه وی چه صدف است و در آن صدف چه در است. بحکم اختصار نظر در ظاهر وی کردند، گفتند: «اتجعل فیها من یفسد فیها؟»، تا نداء غیب در آمد که شما ظاهر و صورت بینید و ما نهایت کار دانیم، شما را نظر بر ظاهر معصیت است و حکم ما بر موجب باطن معرفت است؛ اگر ظاهر این خلیفه بزلتی گردی پذیرد یا فرزندان وی در دام کام گامی نهند، باطن آراسته ایشان و زبان پیراسته ایشان بحکم اعتذار و استغفار عذر آن جرم بخواهد و ما بشفاعت دلی مخلص بایمان، و زبانی مخلص بذکر رحمن، آن ظاهر ایشان از آن زلت فرو شویم.

و اذا الحبيب اتى بذنب واحد جاءت محاسنه بالف شفيع

و قال بعضهم فى صفة - عباد الرحمن : العباد حليتهم والفقر كرامتهم وطاعة الله حالوتهم و حب الله لذتهم والى الله حاجتهم والتقوى زادهم والهدى مركبهم والقرآن حديثهم والذكر زينتهم والقناعة مالهم والعبادة كسبهم والشيطان عدوهم والحق حارسهم (١) والنهار عبرتهم والليل فكرتهم والحيوة مرحلتهم والموت منزلتهم والقبر حصنهم والفردوس مسكنهم والنظر الى رب العالمين منيتهم، هو خواص عباده- الذين قال الله تعالى : « و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض هوناً » .

قوله : « اولئك يجزون الغرفة بما صبروا » ، يعطى الكثير من عطائه و يعده قليلا و يقبل اليسير من طاعة العبد فيعده كثيراً عظيماً يعطيهم فى الجنة القصور و ما فيها من الحور، ثم يقول : « اولئك يجزون الغرفة بما صبروا » و يقبل اليسير من العبد فقال: «فجاء بعجل سمين». «ويلقون فيها تحية وسلاماً». ودر آثار منقول است كه مؤمنان چون حق را جل جلاله بينند ابتدا حق برايشان سلام كند، دو دوست بعد از فرقت دراز چون بر هم رسند ابتدا آن يكى سلام كند كه شوقش زيادت بود و الحق جل جلاله يقول : الاطال شوق الابرار الى لقائى و انا الى لقائهم لاشد شوقاً .

الا لاف لا يصبر عن الفه	اكثر من طريفة العين
وقد صبرنا عنكم مدة	ما هكذا فعل محبين

۴۶ - سورة الشعرا = مکه

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » ، بنام خداوند فراخ بخشایش
مهربان .

« طسم (۱) » - « تلك آيات الكتاب المبين (۲) » ، این طسم آیتهای نامه روشن
پیداست .

« لعلك باخع نفسك » تو مگر خویشتن تباه خواهی کرد و بخواهی کشت ،
« الا يكونوا مؤمنين (۳) » ، از [اندوه] آنکه [قریش] به نمی گروند .

« ان نشأ » اگر ما خواهیم ، « نازل عليهم » فرو فرستیم بر ایشان ، « من
السماء آية » از آسمان يك آیت ، « فظلت اعناقهم لها خاضعين (۴) » ، تا همه
[گروههای] ایشان آنرا نرم شوند و کردن نهاده .

« و ما يأتيهم من ذكر » نیاید بایشان هیچ سخنی و یادی ، « من الرحمن » از
خداوند رحمن نام ، « محدث » بنو فرستاده بایشان ، « الا كانوا عنه معرضين (۵) » ،
مگر از آن روی گردانیده می باشند .

« فقد كذبوا » اکنون که بدروغ فرا داشتند آنرا « فسیأتيهم » آری بایشان
رسد و آید ، « انباء ما كانوا به يستهزؤن (۶) » خبرهای آن افسوس که میکردند .
« أولم يروا الى الارض » نمی نگرند در زمین ؟ « كم ابتنا فيها » که چند

رویانیدیم در آن ، « من کل زوج کریم (۷) » ، از هر نوعی آزاده ای، نیکو از هر گونه ای .

« ان فی ذلک » در آن [چه می شنوایم و می نماییم از صنعت و از پیغام] ،
« لآیه » نشانی است [بس نیکو و پندی سخت پیدا] ، « و ما کان اکثرهم مؤمنین (۸) »
و بیشتر ایشان ناگرویدگانند .

« و ان ربک لہو العزیز الرحیم » خداوند توبراستی که او تواناست و مهربان ،
[با همه می تاود (۱) اما می بخشاید] .

« واذ نادى ربک موسى » یاد کن آنکه که خواند خداوند تو موسی را ،
« ان انت القوم الظالمین (۱۰) » . که بآن گروه ستم کاران شو .

« قوم فرعون » گروه فرعون [و کسان او] . « الا یتقون (۱۱) » ، بترسند
و بنپرهیزند ؟

« قال رب » موسی گفت : خداوند من ، « انی اخاف ان یکذبون (۱۲) » .
می ترسم که دروغ زن گیرند مرا .

« ویضیق صدری » ، و آنکه دل من تنگ گردد ، « و لا ینطق لسانی »
و زبان من بنگشاید ، « فارسل الی هرون (۱۳) » . به هارون پیغام فرست تا با
من بیاید .

« ولهم علی ذنب » و ایشان را بمن دعوی است بگناهی ، « فاخاف ان
یقتلون (۱۴) » می ترسم که بکشند مرا .

« قال کلا » خداوند گفت جای ترس نیست شما را ، « فاذهبا بآیاتنا » روید
به پیغامهای ما ، « اننا معکم مستمعون (۱۵) » ، ما با شما هستیم شنوا (۲) .

(۱) نسخه ج : با همه بر می آید .

(۲) نسخه الف : ما با شما نیوشا .

« فَأْتِيا فرعون ، آييد بر فرعون ، « فقولوا انا رسول رب العالمين (۱۶) »
 کوئيد ما فرستاده خداوند جهانيانيم .

« ان ارسل معنابني اسرائيل (۱۷) » كه بني اسرائيل را بگشاي و با ما
 گسيل كن .

« قال لهم نربك فينا وليدا » فرعون گفت نه ما ترا پرورديم در ميان خویش
 آن وقت كه ترازادند؟ « و لبث فينا » و درميان ما مي بودی؟ « من عمر ك سنين (۱۸) »
 از روزگار خویش سالها ؟

« وفعلت فعلتك التي فعلت » و كردی کرده خویش كه كردی ، « و انت من
 الكافرين (۱۹) » . و اکنون تو بنعمت من و نيكو داشت من از نسيپاسانی .

« قال فعلتها اذا وانا من الضالين (۲۰) » . گفت كردم من آنچه ميگوئی و
 [بودن من درميان شما و كشتن آن كشته از آن بود كه مردی] بودم از نا آگاهان .
 « ففررت منكم لما خفتكم » تا كاريختم از شما آنكه كه ترسيدم از شما ،
 « فوهب لي ربي حكما » خداوند من مرا دانش بخشيد و پيغام ، « و جعلني من -
 المرسلين (۲۱) » و مرا از پيغامبران كرد [و فرستاد بتو] .

النوبة الثانية

این سورة الشعراء بيست و هفت آيت است و هزار و دويست و نود
 و هفت كلمه و پنج هزار و پانصد و بيست و دو حرف . جمله به مكه فرو آمد مگر
 سه آيت در آخر سورة كه به مدينه فرو آمد ، و ذلك قوله : « والشعراء يتبعهم
 الغاؤون » الى آخر السورة و در اين سورة ناسخ و منسوخ نيست مگر يك آيت :

« و الشعراء يتبعهم الغاؤون » که سیاق آن بر عموم است ، پس رب العالمین شعرای مؤمنان از آن مستثنی کرد: **حسان بن ثابت و کعب بن مالک و عبد الله بن رواحه**، گفت: « **الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و ذكروا الله كثيراً** » ، ذکر اینجا انشاد شعر است در طاعت حق ، پس این استثنا ناسخ آن آیت گشت . و در بیان فضیلت جمله **طواسین** مصطفی گفت بروایت **ابن عباس** : قال (ص) « **اعطيت السورة التي تذكّر فيها البقرة من الذكر الاول ، و اعطيت طه و الطواسين من الواح موسى (ع)** ، و اعطيت فواتح القرآن و خواتيم السورة التي تذكّر فيها البقرة من تحت العرش ، و اعطيت المفصل نافلة » . و بروایت **انس مصطفی** (ص) گفت : « **ان الله اعطاني السبع و اعطاني الطواسيم مكان الزبور و قتلني بالحواميم والمفصل** ، ما قرأه نبي قبلي » . و بروایت **ابی بن کعب** رسول گفت : « **من قرأ سورة الشعراء كان له من الاجر عشر حسنات** بعدد من صدق بنوح و كذب به و هو دوشعيب و صالح و ابراهيم و بعدد من كذب بعيسى و صدق بمحمد عليهم السلام » .

« **طسم** » حمزه و كسائي و عاصم ببعضی روایات - طا - بكسر خوانند بر اماله و اهل مدینه میان كسر و فتح ، و باقی قراء بفتح خوانند بر تفتحیم و گفته اند این هر سه حرف کنایتند از جمله حروف تهجی و معنی آنست كه : هذه الحروف هي اصل آيات الكتاب المبين . این حروف بیست و نه اصل آيات كتاب خدا است ، كما تقول للغلام فيم اخذت في الكتاب ، فيقول : في الف با تا ، والمراد - الحروف كلها - و قيل : معناه - هذه تلك الايات التي وعدنا انزالها عليك في الكتب على السنة الرسل . **ابن عباس** گفت : **طسم** نامی است از نامهای حق جل جلاله و سو گند بدان یاد کرده ، **ابوروق** گفت : قسم یاد میکند بطول و سنا و ملك خویش جل جلاله و عظم شأنه . **قتاده** گفت : نام قرآن است . **مجاهد** گفت : نام سورة است . روایت کنند از **علی مرتضی (ع)** كه گفت آنكه كه **طسم** از آسمان فرو آمد رسول خدا گفت : **طا طور سينا** است ،

و سین اسکندریه ، و میم مکه ؛ معنی آنست که رب العزة سو گند یاه کرد باین بقاع شریف ، چنانکه : « لاقسم بهذا البلد » . جعفر گفت : الطاء طوی ، وال سین سدرۃ المنتهی ، والمیم محمد المصطفی (ص) .

« تلك آیات الكتاب المبين » ، ای - هذه الآيات آیات الكتاب المبين ، ا بان هم لازم است و هم متعدی : اگر لازم است معناه - انه الكتاب الواضح الظاهر فی نفسه باعجازه - انه كلام الله ووحیه ؛ و اگر متعدی است یعنی - بین ما فيه من امره و نهيهِ و حلاله و حرامه .

« لعلك باخع نفسك » ، - الباخع - المهلك القاتل - ای لعلك یا محمد قاتل نفسك حزناً ، « الا يكونوا مؤمنين » ، مصدقین بآن القرآن من الله عز وجل ، یا محمد خویشتن را بخواهی کشت از اندوه که بر خود نهاده ای بآن که ولید و بوجهل و امیه بنمی گروند بر سالت تو و قرآن که کلام ماست دروغ می شمروند ، همانست که در سورة الكهف گفت : « فلعلك باخع نفسك على آثارهم » الآية ..

آنکه گفت : « ان نشأ ننزل عليهم من السماء آية فظلت اعناقهم لها خاضعين » ، ای - لو شاء الله لا نزل ملائكة يذلون لها فينقادوا للحق لا يلوى احد منهم عنقه الى معصية الله عز وجل . این تسلیت مصطفی (ص) است بآن اندوه که میکشید و بخاطر وی میکذشت که : ترك ایمان ایشان مگر از قصوری است در بیان ما یا تقصیری در دعوت و تبلیغ رسالت ما تا رب العزه این اندیشه از خاطر وی برداشت ، یعنی - که این نه از تقصیر تو است در دعوت که از تو تقصیر نیست ، این از نا خواست ماست که اگر ما خواستیمی ما بنمودیمی ایشانرا آیتی که ایشان آنرا گردن نهادندی و با معصیت الله نگشتندی . قال ابن جریج : لو شاء لا راهم امراً من امره لا يعمل احد منهم بعده معصية .

آورده اند از ابن عباس که گفت : نزلت هذه الآية فينا و في بني امیه ، قال :

ستكون لنا عليهم الدولة فيذل لنا اعناقهم بعد صعوبة و هو ان بعد عزة .

قوله : « خاضعين » ذكره بجمع السلامة ، لأنّ الاصحاب فيها مضمر ، اى - اصحاب الاعناق . وقيل : اعناقهم ، اى - رؤساؤهم و كبراؤهم . وقيل : فرقهم ، يقال : جاء القوم عنقاً ، اى - طوائف و عصباً . وقيل : انما قال خاضعين لرؤس الآى ليكون على نسق واحد . ظلّ در قرآن بر دو معنى است : يكى بمعنى مال ، چنانكه درين موضع گفت : « فظلت اعناقهم » ، اى - فمالت ، و در سورة الحجر گفت : « و لو فتننا عليهم باباً من السماء فظلوا فيه يعرجون » ، اى - فما لوا فيه يعرجون ، وجه ديگر ظلّ بمعنى اقام چنانكه در سورة طه گفت : « وانظر الى الهك الذى ظلت عليه » ، اى - اقمته عليه عاكفاً . و در سورة الواقعة گفت : « فظلمت تفكهمون » ، اى - اقمتم تعجبون و در سورة النحل گفت : « ظل وجهه مسوداً » ، اى - اقام و در سورة الشعراء گفت : « نعبد اصناماً فنظل لها عاكفين » ، اى - نقيم لها عابدين .

« و ما يأتيتهم من ذكر من الرحمن محدث » ذكر اينجا قرآن است چنانكه جاى ديگر گفت : وهذا ذكر مبارك انزلنا ، يعنى - القرآن . و قال تعالى : « افنضرب عنكم الذكر صفحاً » يعنى - القرآن و قال فى سورة الانبياء : « ما يأتيتهم من ذكر من ربهم محدث » ، اى - هو قديم من رب العزة محدث تنزيله الى الارض « الا كانوا عنه معرضين » ، اى - احدثوا اعراضاً ، لانهم كانوا فى علم الله معرضين .

« فقد كذبوا » . اينجا وقف است فعام ، پس بر سبيل تهديد گفت ، و وعيد بر آن تكذيب : « فسيأتيتهم انباء ما كانوا به يستهزؤن » . يعنى - فسيأتيتهم خبر نتيجة فعالهم ، و ذلك عند الموت ، و قيل يوم بدر ، اين چنان است كه گفته اند : يابن آدم عند الموت يأتيتك الخير ، بوقت مرگه بخبر آيى و بدانى كه كار بر چه جملت است . ثم وعظهم ليعتبروا فقال : « اولم يروا الى الارض » اذا كانت الرؤية لا يراى بها الادراك بالحاسة بالبصر فى الحقيقة « بله مراد بها التعجب من شىء عديته « بالى » ،

و المعنى - الا تتفكرون فى الاشياء الدالة على الله سبحانه و تعالى حتى انتهت بكم الرؤية الى الارض و انواع نباتها ، فتعلموا فيها من العجائب ! ثم بين النبات ، فقال : « من كل زوج كريم » ، اى - نوع محمود و صنف حسن من النبات مما يأكل الناس و الانعام . و قيل نوع يكرم على اهله . قال الشعبي : الناس من نبات الارض فمن دخل الجنة فهو كريم و من دخل النار فهو لئيم . در همه قرآن لفظ كريم برشش وجه آيد : اول نام خداوند است جل جلاله كقوله : « ما غرك بربك الكريم » ، و قال تعالى : « انّ ربى غنى كريم » . اى - يعفو و يصفح ؛ دوم كريم است بمعنى متكرم ، كقوله : « ذق انك انت العزيز الكريم » ، اى المتكرم ؛ سوم كريم بمعنى آن كه منزلت وى گران و بزرگ بود به نزديك الله ، چنانكه گفت در صفت جبرئيل : « انه لقول رسول كريم » و فى معناه « انّ اكرمكم عند الله اتقيكم » ، يعنى - فى المنزلة ؛ چهارم كريم است بمعنى مسلم ، كقوله : « و انّ عليكم لحافظين » - « كراماً كاتبين » . اى - مسلمين ، و كقوله : « بايدى سفرة ، كرام » ، اى - مسلمين ؛ پنجم بمعنى فضيلت كقوله : « هذا الذى كرّمت على » ، اى - فضلت على « كرّمنا بنى آدم » ، اى - « فضّلنا » - « فاكرمه و نعمه » ، اى - فضله . ششم كريم است بمعنى حسن كقوله : « من كل زوج كريم » ، اى - حسن .

« انّ فى ذلك لآية » ، اى - انّ فى انبائه الازواج الكريمة من الارض البينة لدلالة ظاهرة على ربوبيته و انه واحد لاشريك له « وما كان اكثرهم مؤمنين » اى - و مع كثرة الآيات لم يؤمن اكثرهم لكن ربك عزيز لا يضره ترك ايمان الاكثر ، و دخول « كان » على معنى : كان ذلك فى علم الله السابق .

« و انّ ربك لهُو العزيز الرحيم » . اتصال الرحيم بالعزيز هاهنا ترحم بالمؤمنين الذين هم الاقل بعد الاكثر .

« و اذ نادى ربك موسى » ، اى - و اذ ذكر لقومك ايها الرسول قصة موسى اذ

کلمه ربك، ای محمد (ص) قوم خود را خبر کن و ایشانرا آگاهی ده از قصه موسی و سخن گفتن با وی **لیلة النار** آن شب که آتش دید و خداوند تو با وی گفت: «**اِنَّ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ**، لانفسهم بالكفر والمعصية و لبني اسرائيل باستعبادهم و سومهم سوء العذاب؛ قوم **فرعون** بدل من القوم الظالمين. «**الا يتقون**، الاتخصيص على الفعل، ای- الا يخافون الله سبحانه فيؤمنوا به. و درشواذ خوانده اند: «**الاتقون**، بالتاء، والمعنى- قل لهم **الا تتقون** الا تعبدون الله و توحّدونه.

فرمان آمد که **یا موسی**! تو رسول منی **بفرعون** و قوم وی که بر خود ستم کردند بکفر و معصیت و بر بنی اسرائیل ستم کردند باستعباد و انواع عذاب، پیغام ما برسان و ایشان را بر توحید خوان و بگویی: «**الا تتقون**» بنپرهیزند از خشم و عذاب خدای؟

موسی گفت: «**رب انی اخاف ان یکذبون و یضیق صدري و لا ینطلق لسانی**». سخن تا اینجا پیوسته است. **موسی** گفت: خداوند من! می ترسم که مرا دروغ زن گیرند و دل من تنگ گردد، و زبان من بنگشاید، و روا باشد که در «**یکذبون**» سخن بریده شود «و یضیق صدري» مستأنف بود. و قرأ **یعقوب** «و یضیق صدري و لا ینطلق» بفتح القافین علی معنی: و ان یضیق و لا ینطلق، ای- یضیق صدري فی تکذیبهم ایای «و لا ینطلق لسانی» للعقده التي فيه. «**فارسل الی هرون**»، ای- ارسلنی الیه لآمره منك بان یذهب معی الی **فرعون** و قيل ارسل جبرئیل الیه، ای- اوح الیه ان یكون معی عوناً لی. و قيل: الی- بمعنی مع، ای- ارسل معی **هرون** کقوله: «**من انصاری الی الله**»، ای- مع الله. **موسی** گفت: خداوند من می ترسم که اداء رسالت و بیان حجت بشرط خویش نتوانم کرد ازین لثغه و عقده که بر زبان دارم و آنکه دشمن مرا دروغ زن گیرد. **هرون** از من گویاتر و فصیح تر است او را با من بفرست

تا بفصاحت خویش مرا در اداء رسالت و ابانت حجت یاری دهد، همانست که جای دیگر گفت: « فارسله معی ردءاً یصدقنی » .

قوله: « ولهم علی ذنب » ای- عندی ذنب وقیل: لهم علی دعوی ذنب، « فاخاف ان یقتلون » هو قتل القبطی الذی وکزه واسمه قایشون و کان خباز فرعون .

« قال » الله سبحانه « کلا »، ای- لن یقتلوك، این سخن بر سیل ردع و زجر گفت، ای - ارتدع عن الاقامة علی هذا الظن و توکل علی الله « فاذهباً بآياتنا » و هی العلامات الدالة علی صدقهما و هی: العصاء و الید البیضاء . « انّا معکم مستمعون » ما تقول لهم و یقال لك . و اتی به علی لفظ الجمع لانّهما کانا یسمعان و الله تعالی یسمع و قال انّا معکم و هما اثنان لانّ الاثنین جمع کقوله: « فان کان له اخوة » . و یحتمل ان یشیر الی موسی و هرون و من ارسل الیه .

« فأتیا فرعون » ، قیل: انّ اسم فرعون مغیث و کنیته ابومرّة، و قیل: اسمه الولید بن مصعب و کنیته ابو العباس ، و عاش اربعمائة و ستین سنة . « فقولاً انّا رسول رب العالمین » و لم یقل رسولاً ، لانّ الرسول هاهنا بمعنی الرسالة ، ای- انّا ذو رسالة رب العالمین کقول کثیر .

لقد کذب الواشون ما بحت عندهم بسرّ و لا ارسلتهم برسول ای - برسالته ، و قیل الرسول یقع علی الواحد و الجمع المذکر و المؤنث ، کالصديق و العدو .

قال الله تعالی: « فانهم عدوّ لی » . و قیل تقدیره: « انّا » کل واحد منّا « رسول رب العالمین » .

« ان ارسل » ، یعنی- بان ارسل معنا بنی اسرائیل الی فلسطين و لاستعبدهم . الارسال هاهنا - التخلیه و الاطلاق- كما تقول ارسلت الکلاب للصيد ، و المعنی - خلّ

بنی اسرائیل من انواع العذاب التي تعذبهم بها .

در آن وقت که این رسالت از حق جل جلاله بموسی (ع) پیوست، بنی اسرائیل ششصد و سی هزار کس بودند در مصر ، بدست فرعون گرفتار شده، چهارصد سال، و ایشانرا ببردگی گرفته و انواع عذاب بایشان رسانیده . موسی بفرمان الله بمصر رفت و هارون را خبر کرد از پیغام الله ، و هر دو بیکدیگر رفتند بدرگاه فرعون ، يك سال ترده همی کردند و بار همی خواستند و فرعون بار می نداد . تا آخر روزی دربان فرعون گفت : مردی را همی بینم که پیوسته بدرگاه می آید و میگوید : من پیغامبر خدای جهانیاںم . فرعون گفت : در آ او را تا خود کیست و چه میگوید . موسی و هارون هر دو در شدند و رسالت حق بگزاردند . فرعون بشناخت موسی را ، که خود او را پرورده بود ، و در خانه وی برآمده بود .

گفت: «الم نربك فينا وليداً» ، ای - صبیّتاً «و لبثت فينا من عمرك سنين» ، ای - ثلاثين سنة ، والعمر - مصدر عمر - ای عاش . و قيل : اقام فيهم ثلاثين سنة واقام بمدین عشر سنيناً و بعثه الله وهو ابن اربعين سنة و دعا فرعون الى الله ثلاثين سنة ، و عاش بعد غرق فرعون خمسين سنة ، فقبض و هو ابن مائة وعشرين سنة .

«وفعلت فعلتك التي فعلت» ، یعنی بالفعللة قتل القبطي «و انت من الكافرين» ، ای - کفرت نعمتی حين قتلته بغير اذنی نازلت حشمتی و قدحت فی سیاستی . فرعون موسی را عتاب کرد که تو حق تربیت و احسان ما بجای نیاوردی و شکر نعمت ما نگراردی و حرمت و حشمت ما برداشتی و قبطی را کشتی بی دستوری من ، تا در سیاست و ملک من قدح آوردی و نیز امروز آمده ای و ربوبیت ما را می ججود آری . موسی گفت : «فعلتها اذاً» ، یعنی - قتل القبطي - «و انا من القالين» ، فيه تقديم وتأخير ، ای - فعلتها و انا اذاً من القالين ای - الجاهلين ، بانّ و كزی اياه يؤدى الى القتل . يقال ضلّ فلان الطريق ای اخطأ .

« ففررت منكم لما خفتكم » الى عديدين ، « فوهب لي ربي حكماً » ، اى - فهماً و علماً بالثبوتية ، كقوله : « وآتيناه الحكم صبيّاً » ، يعنى - الفهم والعلم ، و كقوله فى سورة الانعام : « اولئك الذين آتيناهم الكتاب والحكم » ، يعنى - العلم والفهم ، و كقوله فى سورة لقمان : « ولقد آتينا لقمان الحكمة » ، يعنى - العلم والفهم ، فالحكم والحكمة واحد و هو مقتضى العقل والحلم والرأى ، و هو علم ما يدعو الى الحق . و قيل : الحكم هاهنا - النبوة كقوله فى ص : « وآتيناه الحكمة وفصل الخطاب » ، يعنى - النبوة مع الكتاب . وقال تعالى : « وآتاه الملك والحكمة » ، يعنى - النبوة ، و فى سورة النساء : « فقد آتينا آل ابراهيم الكتاب والحكمة » ، يعنى - النبوة ، و معنى الآية - اصطفاى ربي برسالته و كلامه ، و وهب لي حكمة و جعلني من المرسلين .

النبوة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » ، اسم من قرئت به العيون ، و تحققت به الظنون ، له من العرش الى النون ، و « اذا اراد شيئاً ان يقول له كن فيكون » اسم لمن لم يزل ولا يزال ، موصوفاً بوصف الجلال و نعت الجمال ، سبحانه هو الله الكبير المتعال . نام خداوند ذو الجلال ، قادر بر كمال ، مفضل بانوال ، موصوف بوصف جلال ، معنوت بنعت جمال . خداوندی كه بى وجود او وجود نه ، بى فضل او شهود نه ، بى لطف او سجود نه ، بى خدمت او تن را نظام نه ، بى نعت او جان را قوام نه ، بى نظر او دل را زندگى نه ، بى توفيق او تن را بندگى نه . خداوندی كه تاريخ ازل و ابد كم از بدايت اقبال او ، و نعمت هر دو سراى كم از يك ذره شعاع آفتاب افضال او . انوار سعادت در بوستان بهشت يك قطره از دريای نوال او و آثار شقاوت در زندان جحيم يك شرر از آتش جلال او .

ای جوانمرد! اگر تو پنداری که هر کس را مسلم است که به بستاخ (۱) قدم در سراپرده عزت بسم الله نهد، پنداشتت خطاست. بجلال قدر بار خدا که صدق همه صدیقان و اخلاص همه مخلصان و معرفت همه عارفان بر درگاه نقطه باء بسم الله بحیرت ایستاده و چون حلقه بر در بمانده، که تا مگر اشراف دهند ایشانرا بر انوار اسرار این نام، و هر کردند و دست رد بسینه ایشان باز نهند، که:

الذات و التعت و الاسماء و الکلم

جلّت عن الفهم و الادراك لو علموا

طسم، الطاء - اشاره الى طهارة عزه و تقدس علوه، و السين - دلالة على سناء جبروته، و الميم - دلالة على مجد جلاله في آزاله. طا - اشارت است بطهارت عزاو، و سین - اشارتست بسناء جبروت او، و ميم - اشارت است بمجد جلال او، خداوندی که روح دلها مهر او، آیین زمانها ذکر او، سور گوشها گفتار او، عید چشمها دیدار او، میعاد نواختها ضمان او، آسایش جانها عیان او، منزل جوانمردان کوی او، مقصود عارفان گفت و گوی او، نسیم وصل دمان از سوی او، همه ازو و همه باو، و خود همه او. «قل الله ثم ذرهم».

قوله: «لعلک باخع نفسک»، - ای سیّد! این مشتی بیگانگان که مقهور سطوت و سیاست ما اند و مطرود درگاه عزت ما اند تو دل خویش چرا بایشان مشغول داری و از ناگرویدن ایشان بر خود چرا رنج نمی؟ ایشانرا بحکم ما تسلیم کن و دل خویش و مهر و صحبت ما پرداز، هر آن دل که با مهر و صحبت ما آرام گرفت نیز غیری را در آن دل جای نبود. از سهل علی مروزی پرسیدند که از کرامات که الله با بنده کند کدام مه است، گفت: آن که دل او از غیر خود خالی دارد. جنید را پرسیدند که دل کی خوش بود؟ گفت: آن وقت که او در دل بود.

شیخ الاسلام گفت: او نه بذات در دل بود بلکه در دل یاد او بود و در سر مهر

او بود و در جان نظاره او بود . اول مشاهده است دیدار دل ، پس آن قرب دل ، پس آن وجود دل ، پس آن معاینه دل ، پس آن استیلاء قرب بر دل ، پس آن استهلاك دل در عیان و از وراء آن عبارت نتوان .

ركبت بحار الحب جهلا بقدرها

و تلك بحار ليس يطفو غريقها

« ما يأتهم من ذكر من الرحمن محدث » ، ما يجدد لهم شرعاً و ما يرسل اليهم رسولا الا اعرضوا عن تأمل برهانه و قابلوه بالتكذيب و لو انهم امعنوا النظر فى آياتهم لاتضح لهم صدقهم ، و لكن المقسوم لهم من الخذلان فى سابق الحكم ، يمنعهم من الايمان والتصديق . اگر کافران نظر کردند درین آیات ، و درایات قدرت و دلائل نبوت و لطائف حکمت که رب العزة در آسمان و زمین پیدا کرده و پیغامبران را بدان فرستاده ، صدق انبیا بر ایشان ظاهر گشتی و از راه خلاف و گمان برخاستندی ، لکن چه سود که حکم ازلی و نبایست الهی راه نظر بایشان فرو بست تا بیکبارگی اعراض کردند و پیغام رسانان را دروغ زن گرفتند و پیغام بدروغ داشتند ، از آن که سزای درگاه نبودند و شایستگی وصال نداشتند .

پیر طریقت گفت : « در روی زمین نبایسته تر از اونیست که پندارد که بایسته است و ناپاک تر از او نیست که پندارد که شسته است . دو چیز می در باید : نیازی از تو و یاری از تو . نیازمند را رد نیست و در پس دیوار نیاز مگر نیست . عزیز اوست که بداغ اوست ، و بر راه اوست که با چراغ اوست .

« اولم یروا الى الارض کم انبتنا فیها من کل زوج کریم » چند که ما رویانیدیم درین زمین از انواع نبات و فنون ریاحین ، گل نسرين و بنفشه و یاسمین ، میوه های الوان با طعمهای مختلف شکوفه های رنگارنگ و بلکهای گوناگون آن همه نشان

قدرت اوست و آثار رحمت او و بیان حکمت او . آنکه گفت : « اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لآيَةً » ،
ای - فی ذلک آیات لمن استبصرو نظر و فکر - همانست که جای دیگر گفت :
« تبصرة و ذکرى لكل عبد منیب » .

« واذ نادى ربك موسى (ع) » تا آخر ورد قصه موسی است و فرستادن بفرعون .
موسی دانست که فرعون مردی است مغرور ، ناپاک ، سخت خصومت ، و می ترسید
که با وی کاری از پیش نشود ، بهانه ای در پیش می آورد و در سخن می آویخت ، مانند
کسی که از کاری استعفا جوید و استقالت خواهد ، همی گفت : « رب انی اخاف
ان یکذبون و یضیق صدری و لا ینطلق لسانی » . خداوند من می ترسم که مراد روغن
گیرند ، آنکه دل من بتنگ آید و زبانم بسخن نرود . آنکه گفت : بارخدا یا اکنون
که ناچارست رفتن و حکمی است محتوم برادرم هارون شریک من ساز درین
رسالت تا اگر اندوهی باید کشید بیکدیگر می کشیم و اندوه و شادی خود بایکدیگر
میگوئیم . بار خدا یا و در حکم فرعون او را بر من خونی است و ترسم که مرا
بکشند ، اینست که گفت : « فاخاف ان یقتلون » . برین نسق بهانه های آورد و ترس و بیم
خویش اظهار میکرد تا رب العزة او را ایمن کرد ، و از معونت و نصرت خود او را خبر
داد و دل ویرانید و نصرت قوت داد . گفت : « کلاّ فاذهبأ یا انا انّا معکم مستمعون » ،
ای - انی معکم بالنصرة والقوة و الکفاية و الرحمة ، والید تكون لکم و السلطان
لکم دون غیر کم و انا اسمع ما تقولون و ما یقال لکم و ابصر ما یبصرون و ما
تبصرون انتم .

۲- النوبة الاولى

فوله تعالى : « وتلك نعمة تمنها عليّ » و این انیز دستی است ترا بر من که سپاس نهی بآن بر من « ان عبدت بنی اسرائیل (۲۲) » که [پدر و مادر و] قوم مرا به بندگی گرفتگی تا من در میان شما بالیدم و در دست تو بر آمدم .

« قال فرعون و ما رب العالمین (۲۳) » فرعون گفت : خدای جهانیان خود چه چیزست [او خود کیست] ؟

« قال رب السموات والارض وما بينهما » [موسی] (ع) گفت : خداوند آسمانها و زمینها و هر چه در میان آن ، « ان کنتم موقنین (۲۴) » . اگر این سخن را بی گمان خواهید بود .

« قال لمن حوله الا تستمعون (۲۵) » ، ایشانرا گفت که کرد او بودند : نمی نیوشید ؟

« قال ربکم و رب آبائکم الاولین (۲۶) » [موسی] گفت : خداوند شما و خداوند پدران پیشینیان شما .

« قال ان رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون (۲۷) » [فرعون] گفت : این رسول شما که بشما فرستادند برستی که دیوانه است .

« قال رب المشرق والمغرب وما بينهما » [موسی] گفت : خداوند دو نیمه جهان، جای بر آمد روز و فرو شدن آن و آنچه میان آن ، « ان کنتم تعقلون (۲۸) » اگر می دریابید .

« قال لئن اتخذت الهاً غيري » [فرعون] گفت : اگر خدایی گیری جز
 زمن ، « لاجعلنك من المسجونين » (٢٩) « چنان كنم كه از زندانيان باشی .
 « قال او لو جئت بك بشيء مبين » (٣٠) « موسى] گفت : [چه گویی] و اگر
 چیزی آرم بتو [نشانی استواری خود را] چیزی پیدا آشکارا .
 « قال فأت به ان كنت من الصادقين » (٣١) « [فرعون] گفت : پس بيار آنرا
 اگر از راست گویانی .
 « قالقي عصاه » عصای خویش را بپو کند « فاذا هي ثعبان مبين » (٣٢) « چون
 بنگریست آن هاری بود بزرگ آشکارا .
 « ونزع يده » و دست راست خویش [را از زیر بازوی چپ خویش] بیرون
 کشید « فاذا هي يضاء للناظرين » (٣٣) « آن دست او را دید سپید روشن تاوانده
 نگرندگانرا .
 « قال للملاء حوله » [فرعون] گفت : مهبانان ايشانرا كه گرد بر گرد
 او بودند : « ان هذا ساحر عليم » (٣٤) « آن مرد براستی جادویی است استاد دانا .
 « يريد ان يخرجكم من ارضكم بسحره » میخواهد كه بیرون كند شما را از
 زمین شما بجادویی خویش « فما ذا تأمرون » (٣٥) « . چه فرمائید شما دركار او .
 « قالوا ارجه واخاه » گفتند با پس كن او را و برادر او را [و سخن گفتن
 با او بگذار] . « وابعث في المدائن حاشرين » (٣٦) « ودرشاستان های خویش فراهم
 آورندگان فرست .
 « يا توك بكل ساحر عليم » (٣٧) « تا بتو آرند هر جادویی دانا كه هست .
 « فجمع السحرة » فراهم آوردند جادوان ، « لميقات يوم معلوم » (٣٨) « هنگام
 روزی را دانسته و نامزد کرده .

« و قیل للناس ، و مردمان را گفتند « هل انتم مجتمعون (۳۹) ، هستید شما آنرا که فراهم آئید ؟

« ذلما تتبع السحرة » تا ما از آن سوی باشیم که جادوان از آن سویند ،
« ان كانوا هم الغالبين (۴۰) » اگر ایشان به آیند .

« فلما جاء السحرة » چون جادوان آمدند « قالوا لفرعون ، فرعون را گفتند :
« أننّ لنا لاجر آن کما نحن الغالبين (۴۱) » ما را مزدی هست اگر ما به آییم ؟
« قال نعم و انکم اذا لمن المقرين (۴۲) » [فرعون] گفت : آری [هست]
و اینکه شما برستی که از نزدیک کرد کان باشید [از من] .

« قال لهم موسی القواما انتم ملقون (۴۳) » موسی گفت : ایشانرا بیفکنید
آنچه بخواهید افکند .

« قالوا احبا لهم و عصيهم » بیفکندند رسنها و چوبهای خویش ، « و قالوا
بعزة فرعون انا لنحن الغالبون (۴۴) » و گفتند [بنورد جستن و اختر زدن و یاد
گرفتن و پستی داشتن] بخدائی فرعون که ما به آییم .

« فالتقى موسی عصاه » بیو کند موسی عصای خویش ، فاذا هی تلفف ما
یا فکون (۴۵) » تا که می فروبرد تیز آنچه ایشان ساختند [از پر دیو] .

« فالتقى السحرة ساجدين (۴۶) » جادوان را بیفکندند [الله را] بر روی
سجده بران .

« قالوا آمنا رب العالمين (۴۷) » .

« رب موسی و هرون (۴۸) » . گفتند بگرویدیم بخداوند جهانیان خداوند
موسى و هارون .

« قال آمنتم له قبل ان آذن لکم » [فرعون] گفت ایمان آوردید او را

پیش از آن که دستوری دادم شما را ۹۱، «انه لكبير كم الذي علمكم السحر» جززان نیست که مهتر و استادتر شما آمد و جادویی آموخت شما را، «فلسوف تعلمون». [آری آگاه باشید] که زود باشد که بدانید. «لا قطعاً ايدىكم وارجلكم من خلاف» دستها و پاهاى شما را ببرم چپ و راست. «ولا صلبنكم اجمعين» (۹۹) و شما را بیاویزم همگان.

«قالوا لاضرير» گفتند. کردند نیست، باك نیست. «انا الى ربنا منقلبون» (۱۰۰) ما با خداوند خویش گشتیم.

«انا نطمع ان يغفر لنا ربنا خطايانا» ما امیدواریم که بپارمزدمار خداوند ما گناهان ما. «ان كنا اول المؤمنين» (۱۰۱)، آنکه که ما اول گرویدگان باشیم [بموسى].

«واوحينا الى موسى» وپیغام کردیم بموسى، «ان اسر بعبادى» که شب بربندگان مرا [بسوى دریا]. «انكم متبعون» (۱۰۲)، تا ایشان از پس شما بیایند [که بخواهند آمد].

«فارسل فرعون فى المدائن حاشرين» (۱۰۳)، فرعون در شارستانها مردم انگیزندگان فرستاد.

«ان هولا لشزيمة قليلون» (۱۰۴)، گفت: اینان تنى چندند سخت اندك، «وانهم لنا لغائظون» (۱۰۵) و ایشان ما را بدرد خشم آورده اند.

«وانا لجمع حازرون» (۱۰۶) و ما انبوهیم هام پشت بهم ساخته [وجنگ را بر خاسته].

«فاخر جناهم من جنات وعيون، وكنوز» (۱۰۷)، بیرون آوردیم ایشانرا از بهشتها و گنجها و چشمه‌های روان «ومقام كريم» (۱۰۸)، «كذلك» و جایگاههای بنار چنان.

«واورثناها بني اسرائيل» (۱۰۹) و فرا بنی اسرائیل دادیم از کشته بازمانده.

« فاتبعوهم مشرقین (۶۰) » در پی ایشان نشستند تا برآمد آفتاب .

« فلما تراء الجمعان » چون هام دیدار شد هر دو گروه با یکدیگر ، « قال اصحاب موسی انا لمدركون (۶۱) » یاران موسی گفتند در ما رسیدند .

« قال [موسی] كلا » گفت موسی نه نه چنین نرسند ، « انّ معی ربی سیهدين (۶۲) » خداوند من با من مرا راه می نماید .

« فاوحینا الی موسی ان اضرب بعصاك البحر » پیغام دادیم به موسی وفرمان که بعضای خویش دریا بزن ! « فانلق » بشکافت دریا ، « فكان کل فرق کالطود العظیم (۶۳) » تا هر پاره ای ازو چون کوهی بگشت بزرگ .

« وازلنا ثم الآخین (۶۴) » و تنگ در آوردیم آنجا دیگران را .
« وانجینا موسی ومن معه اجمعین (۶۵) » و رها نیدیم موسی را و هر که با وی بود همگان .

« ثم اغرقنا الآخین (۶۶) » پس بآب بکشتیم دیگران را .
« ان فی ذلک لآیه » در آن [کرد و درین گفت] عبرتی است [سخت بزرگ و پندی سخت نیکو و پیدا] ، « و ما کان اکثرهم مؤمنین (۶۷) » و بیشتر مردمان گرونده نیستند .

« وان ربك لهنو العزیز الرحیم (۶۸) » و خداوند تو توانای است مهربان [با همه می تاود اما می بخشاید] .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « وتلك نعمة تمنّٰها علىّ ان عبّدت بنى اسرائيل » - اين آيت رادو تاويل گفته اند :

يکى آنست که در نوبت اول رفت که موسى (ع) بر وجه تهکم و انکار با فرعون گفت : و ايّّة نعمة لك علىّ فى ان عبّدت بنى اسرائيل و قتلّت اولادهم ظلماً و استعبدت ابوى حتى نشأت فيکم و لو لم تستعبدهم و لم تقتلهم کان لى من اهلى من یرببى و لم یلقونى فى الیم ، فای نعمة لك علىّ ؟ باين قول « وتلك نعمة » بر طريق استفهام است ، يعنى - او تلك نعمة ، فحذف الف الاستفهام ، كقوله : « فهم الخالدون » . يعنى - افهم الخالدون .

و قال الشاعر :

لم انس يوم الرّحيل و قفتها و طرفها فى دموعها غرق
و قولها و الرّكاب واقفة تتركنى هكذا و تنطلق
يعنى - اتركنى ؟ و قيل معناه - تمنّٰ علىّ بالتربية ، و قد استعبدت قومى
و من اھين قومہ ذلّ . فتعبیدك بنى اسرائيل قد احبط احسانك الىّ .

تاويل ديگر آنست که موسى نعمت شناخت از فرعون برخود و منت پذيرفت و اقرار کرد ، گفت : لعمرى هى نعمة ان عبّدت بنى اسرائيل و رببى و لم تستعبدى كاستعبادهم ، لعمرى که اين نعمتى است و ترا بر من منت است که بنى اسرائيل را بردگان گرفتى و مرا برده نگرفتى . وجهى ديگر گفته اند که اين نعمت است و ترا بر من منت است که بنى اسرائيل را بردگان گرفتى تا من گريختم و باين روز دولت

و نبوت افتادم. فیهت فرعون و انقطع و اخذ فی کلام آخر.

« فقال : و ما رب العالمین؟ » ای - ما صفته الرب ، هو المالك المدبر ، و اذا اطلق یقتضی مالک الخلق اجمع ؛ و العالمون اسم لما سوى الله ، و قيل اسم یقع علی ذوی العلم من المخلوقین دون الجمادات . فرعون گفت : این خدای جهانیان که تو میگوئی من رسول اویم ، صفت وی بگو تا خود چیست و از چه جنس است ؟

موسی گفت : « رب السموات و الارض و ما بینهما ان کنتم موقنین » ، بانّ - السموات و الارض اجسام مصنوعة لا بدّلها من رب ، و الذی ادعوکم الیه ذلک الرب . موسی در بیان جنسیت نشد ، دانست که الله تعالی نه جنسی است از اجناس ، بلکه در بیان ربوبیت و صفات الاهیت شد ، گفت : آن خداوند که من شما را بر توحید او میخوانم خداوند هفت آسمان و هفت زمین است ، و هر چه در آن . اگر یقین میدانید که آنرا ناچار کرد گاری می باید آن کردگار اوست جل جلاله .

« قال فرعون لمن حوله » من اشراف قومه و هم خمس مائة رجل اصحاب الاسورة : « الاتستمعون؟ » ، فرعون با اشراف قوم خود نگرست ، گفت : نمی نیوشید؟ تعجب نمی کنید از این محال که موسی میگوید؟ و گفته اند که : « و ما رب العالمین » ، این « ما » بمعنی « من » است ، کقوله : « و السماء و ما بناها » ، ای - و من بناها ، معنی همچنانست که جای دیگر گفت : « فمن ربکما یا موسی » فرعون بر طریق استخفاف گفت : این خدای شما خود کیست تا نام او برند . جواب وی در سورة الدخان آمد بر قرائت بوجعفر : « من فرعون انه کان عالیا من المسرفین » فرعون خود کیست؟ ازین ناپاکی ، گزاف گویی ، گزاف کاری از جمله گزاف کاران . پس موسی در بیان حجّت بیفزود ، گفت : « ربکم و رب آبائکم الاولین » فرعون را گفت : تو که دعوی ربوبیت میکنی و اینان که ترا می پرستند همه آنید که گرفتار بلیات و آفاتید ، و بر شما سمات حدوث است ، چنانکه بر پدران شما بود ،

و آنکه ایشان دعوی ربوبیت نکردند ، دانستند که آنکس که در معرض آفات و بلیات بود و بروی سمات حدوث بود ، او خدایی را نشاید ؛ تو از کجا دعوی ربوبیت میکنی و همچون ایشانی و ازیشانی ؟ نه که خداوند شما و خداوندان پدران شما یکی است جل جلاله و عظم شأنه ؟ و قيل انّ فرعون کان يدعی الربوبیة علی اهل عصره و زمانه فلم يدع ذلك علی من قبله ، فبین بهذه الآیة انّ المستحقّ للربوبیة من هو رب اهل کّل عصر و زمان .

پس فرعون از جواب درماند ، روی با قوم خود کرد ، گفت : « انّ رسولکم الذی ارسل الیکم لمجنون » این رسول که بشما فرستادند دیوانه است سخنی میگوید بی حاصل ، از عقل دور .

موسی در بیان عظمت حق بیفزود ، گفت : « رب المشرق و المغرب و ما بینهما ان کنتم تعقلون » اگر شما عقل دارید و می دریابید بدانید که این آفتاب که از مشرق بر می آید و بمغرب فرو شود آنرا صانعی باید و کردگاری ، آن صانع رب العالمین است ، که شما صفت وی از من می پرسید .

فرعون چون حجّت بر خود لازم دید در آن مناظره از عجز خود بترسید ، سخن با تهدید گردانید ، گفت : « لئن اتخذت الهاّ غیری لاجعلنک من المسجونین » و کان سجنه اشد من قتله ، لانه کان یعذب المسجونین (۱) بانواع التعذیب .

موسی چون تهدّد فرعون دید او را برفق با انصاف و بیان حجّت خواند ، گفت : « او لو جئتک بشیء مبین » ، یعنی - او تفعل ذلك ، و ان اتیتک علی ما اقول بحجة بّیّنة ، و اگر من حجتی روشن آرم بر درستی قول خویش و معجزتی آشکارا نمایم که بر عقلها غلبه کند مرا هم محبوس کنی ؟

فرعون گفت: «فأت به ان كنت من الصادقين» بآنک رسول رب العالمین الینا. و فی ید موسی عصاً من شجر الآس من الجنة. قال ابن عباس: کان آدم جاء بالعصا من الجنة فلما مات آدم قبضها جبرئیل و دفعها الی موسی باللیل حین توجه الی مدین.

قال موسی لفرعون: «ما هذه بيدي» قال فرعون: «هذه عصاً»، «فألقاها» موسی من یده «فاذا هی ثعبان مبین»، یعنی - حیة - ذکرأ اصفرأ شعر العنق عظیمأ، ملاً الدار، قائماً علی ذنبه، يتلمظ علی فرعون و قومه یرعبهم. يقال الثعبان العظیم الطویل و هو اعظم الحيات. و قال فی موضع آخر: «کانها جان»، و الجان الصغیر من الحیات و لا تناقض فيه، لأن خلقها خلق الثعبان العظیم و اهتزازها و حرکتها و خفتها کاهتزاز الجان. و قوله «مبین»، ای - بّین ظاهر انه ثعبان لا لبس فيه و یحتمل ان یكون مبیّناً صحة دعواه.

فرعون چون دید که عصا مار گشت و قصد آن دارد که فرعون را فروبرد، موسی ذنب وی گرفت و در دست وی عصا گشت؛ همچنانکه بود. فرعون گفت: هل من آية غیرها بیرون ازین دیگر آیت داری؟ موسی دست راست خویش بیرون کرد و فرا فرعون نمود. گفت: این چیست؟ گفت: دست. آنکه زیر بازوی چپ خویش کرد و باز بیرون آورد روشن و سپید آنرا شعاع بود همچون آفتاب رخشان و درفشان (۱).

فرعون با اشراف قوم خود نگرست. گفت: «انّ هذا لساحر عليم». اینست جادوی استاد دانا. الساحر - المحتال بما یوهم الاعجاز - اینجا گفت: «قال للملاء حوله»، یعنی فرعون با اشراف قوم گفت: «انّ هذا لساحر عليم» و در سورة الاعراف گفت: «قال الملاء من قوم فرعون»، یعنی اشراف قوم فرعون گفتند: «انّ هذا

لساحر عليم، وجه جمع آنست که نخست فرعون گفت: با ایشان که حاضر بودند در مجلس وی، و ایشان همان باز گفتند با قومی که غائب بودند.

«یریدان یخرجکم من ارضکم بسحره»، ای - یریدان یوقع العداوة والفرقة بینکم حتی یحارب بعضکم بعضاً، و حتی یخرجکم من دیار کم و یتغلب علیکم. و قیل لم یرد اخراج القبط انما اراد اخراج بنی اسرائیل، الاتراء یقول: «ان ارسل معنا بنی اسرائیل» و تقدیره: یخرج خدمکم و مهّانکم من بنی اسرائیل من ارض مصر الی ارض الشام، و اذا اخرجهم فکانما اخرجکم. «فما ذا تأمرون»، هذا من المؤامرة لا من الامر، ای - ما ذا تشیرون به علی. فرعون در کار موسی بامهینان قوم خویش مشاورت کرد و ندانست آن بدبخت که آنکس که دعوی ربوبیت کند از مشاورت دیگران مستغنی باید، که ربوبیت و مشاورت بهم راست نیایند.

ایشان جواب دادند که: «ارجه اخاه»، ای - اخرهما و لا تقتلهما حتی تنظر ما امرهما: «و ابعث فی المدائن حاشرین»، یعنی - فرق الشرط فی الاعصار و البلدان و اقطار مملکتک، فیجمعوا لك السحرة و العلماء منهم، فیعارضوه بمثل سحره و یتّضح للعامة کذبه. فرعون قصد آن داشت که موسی را بکشد، اشراف قوم وی گفتند: او را مکش تا آنکه که مردمان را معلوم گردد که او دروغ زن است، جادوان را گرد کن تا همچون سحر وی سحر آرند و بر وی غلبه کنند و دروغ و سحر وی پیدا گردد و آنکه تو معذور باشی در قتل وی؛ در آن زمان جادوان سخت فراح بود که فرعون در ممالك خویش در هر شهری جادوان داشت ایشان را ساخته از بهر کارهای معظم که در پیش آید.

«فجمع السحرة لمیقات یوم معلوم»، و هو یوم الزینة. قال ابن عباس: وافق ذلك یوم السبت فی اوّل یوم من السنة، و هذا یوم النیروز و قال ابن زید: اجتماعهم للمیقات بالاسکندریة و اختلاف الروایات فی عدد السحرة و بیان هذه القصة سبق فی

سورة طه و الاعراف . وقيل للناس، يعنى - للعامة والدهما والرعاع من اهل مملكته .
 « هل انتم مجتمعون لتنظروا » الى ما يفعل الفريقان و لمن يكون الغلبة لموسى
 او للسحرة لعلنا نتبع السحرة ، اى - اذا غلبناه و اطلع الناس على سحره و ظهرت
 فضيحته حينئذ نتبع السحرة ، و تقتل موسى و فرعون و هكذا غالب ظننا . آنگه
 كه سحره حاضر شدند و فريقتين بر هم رسيدند فرعون رعايا خود همه جمع كرد
 و ظنّ وى چنان بود كه موسى مغلوب خواهد گشت، يعنى - كه تا مردم او را بينند
 و سحر و دروغ وى معلوم گردد و آنگه بر ديدار مردم ، موسى و برادر را بكشد،
 چنانكه جادوان گفتند و حكم كردند .

« فلما جاء السحرة » فرعون للموعد « قالوا » له : « ائث لنا ، العطاء عندك
 و الجزاء على اعمالنا بالخيران كذا نحن الغالبين لموسى ؟
 « قال : نعم » ، ان غلبتم اعطيناكم الاجر الذى سألتموه و نريدكم ما لم تسألوه
 ان تكونوا من المختصين الذين يقربون من مجالسنا ، و كان ذلك عنده من
 اعظم المراتب .

« قال لهم موسى القوا ما انتم ملقون » ، تريدون ان تلقوا ، ظاهر الكلام امر
 و معناه - التهاون فى الامر و ترك المبالاة بهم و بافعالهم - .

« فألقوا حبالهم و عصيهم » . قيل كان مع كل واحد منهم حبل و عصاً ملطخة
 بالزريق ، فجعلت ترتش و تتحرك حتى خيل الى موسى من سحرهم انها تسعى .
 « و قالوا » مقسمين « بعزة فرعون » ، اى - بعظمة فرعون . هذا كقوله تعالى : « وما
 انت علينا بعزير » ، اى - بعظيم . « انا لنحن الغالبون » لموسى . ايشان عصاها و رسنها
 بران صفت بيو كندند، بچشم موسى و ديگران چنان مى نمود كه آن همه مارا نند
 و بموسى نهيى مى بردند . موسى در خويشتن بترسيد از آن سحر ايشان و انما
 خاف خوف طباع فنسى الوحى فذكره جبرئيل (ع) ، و هو على يمينه تلك الساعة ،

جبرئيل او را گفت : يا موسى چه ترسى ؟ الق ما فى يمينك تلقف ما صنعوا . عصاى خویش بیفکن تا آن همه سازو کید ایشان که ساخته اند فرو برد .

« فالتقى موسى عصاه فاذاهى تلقف ما يأفكون » التلقف - تناول الشيء بالفم بسرعة ، « ما يأفكون » اى - ما يوهمون به الانقلاب زوراً و بطلائاً .

« فالتقى السحرة ساجدين » ، اى - فالتقى الذين كانوا سحرة قبل سجدوهم ساجدين ، والسجود - الخضوع بالقاء الوجه على الارض - القاهم عرفان الحق .

« قالوا آمنا برب العالمين ، رب موسى وهرون » ، « قال : آمنتم له قبل ان آذن لكم انه لكبير كم الذى علمكم السحر فلسوف تعلمون » . مضى تفسيره - قوله « فلسوف تعلمون » ، هذه اللام التى فى سوف لام التوكيد و القسم التى يدخل على الفعل ، مثل قوله : « ان ربك ليحكم » و يدل على قسم مضمر ، و انما دخلت على سوف لان سوف لقا لزمت الفعل صار دخول اللام عليها كانه على الفعل ، و يقال : ان اللام مع - التوكيد تفيد الحال و سوف للاستقبال فكيف جمعت بينهما ؟ فالجواب : لتقريب هذه - المستقبل حتى كانه فى الحال ، و انما قال : « لا قطعن » بلفظ التفعيل لكثرة الايدى و الارجل ، كما تقول : فتحت الباب و فتحت الابواب ، و قطع الخلاف ان يقطع اليد اليمنى والرجل اليسرى ، و ذلك زمانة من جانبى البدن ، « و لا صلبنكم اجمعين » . قال المفسرون : علقهم عن جذوع النخل حتى ماتوا . قال هاهنا وفى طه : « ولاصلبنكم » على معنى اجمع عليكم التقطيع و التصليب . و قال فى الاعراف : « ثم لاصلبنكم » فوقت و اوقع المهلة ليكون هذا التصليب لعذابهم اشد .

« قالوا لاضير انّا الى ربنا منقلبون » ، لاضير مصدر ضاره يضيره ضيراً . اذا ضرّه ، اى - لا يضرّنا ما صنعت بنا « انّا الى ربّنا » راجعون يجازينا بصبرنا على عقوبتك ايّانا و ثباتنا على التوحيد . وفى الآية دلالة على ان الانسان ان يظهر الحق وان خاف القتل .

« انا نطمع »، ای - نرجو « ان یغفر لنا ربنا خطایانا » السالفة « ان کنا اول المؤمنین »، ای - لاجل ان کنا اول المؤمنین من القبط قومک . و قيل اول المؤمنین فی هذه الحالة عند ظهور الآیة .

« و اوحینا الی موسی ان اسر بعبادی »، - ابن جریج گفت حق تعالی جبرئیل را فرستاد بموسی که بنی اسرائیل را جمع کن و ایشان را فرمای تا هر چهار خاندان بایک خانه شوند و آنکه بر در آن خانه نشانی کنند از خون جدایا که فریشتگان از آسمان خواهند آمد باهل مصر تا ابکار ایشانرا بکشند، و هر خانه ای که بر در وی این علامت خون باشد در آنجا نشوند، و حق جل جلاله این قتل بآن فرمود تا دیگر روز قبطیان بدفن ایشان مشغول شوند و بنی اسرائیل که از مقام برخاسته اند در پیش افتند، و نیز فرمود: اخبروا خبزاً فطیراً فانه اسرع لکم، نان که پزید از بهر زاد راه فطیر پزید تازودتر بر آید و واپس نمایند؛ بنی اسرائیل بفرمان الله آن شب برفتند سوی بحر، و عدد ایشان ششصد هزار و هفتاد هزار بود، هرون بر مقدمه لشکر و موسی بر ساقه ایشان، بامداد روز یکشنبه قبطیان بدفن ابکار مشغول شدند، و فرعون آن روز فرمود تا خیل وحشم وی همه جمع آمدند و دیگر روز روز دوشنبه فرا پی بنی اسرائیل نشستند . هامان بر مقدمه لشکر با دوهزار بار هزار سوار و فرعون در کوکبه خویش با پنج هزار بار هزار سوار، اینست که رب العالمین گفت: « انکم متبعون » شما آئید که ایشان از پس شما بخواهند آمد :

« فارسل فرعون فی المدائن حاشرین »، ای - بعث فرعون فی بلاد مملکتہ نقباء یحشرون العساکر ویجمعون الجیوش لطلب موسی (ع) و من معه من بنی اسرائیل؛ فلما حضروا قال: انّ هؤلاء، یعنی - بنی اسرائیل، لشرذمة، ای - طائفة قلیلون و هم ستمائة الف و سبعون الفا و جمع قلیل کما یجمع الواحد فیقال هؤلاء الواحدون.

«وانهم لنا لغائظون»، اى - مغضوبون بمخالفتهم ديننا وقتلهم اباكارنا و ذهابهم باموالنا التى استعاروها و خروجهم من ارضنا(١) بغير اذن منا .

« و انا لجميع حاذرون » ، بالالف كوفي و شامى من بقى حذرون بغير الف، و هما لغتان ، يقال رجل حاذر و حذر ، وقيل الحذر - المتيقظ المتحفظ الذى لا يترك الحزم ، و الحاذر - المستعد ذو اداة و قوة و سلاح ؛ والمعنى - نحن جميع اذا اتبعناهم و ثقنا بغلبيتهم .

« فأخرجناهم » من مصر « من جنات » ، اى - ارض ذات بساتين و انهار جارية .

« و كنوز » ، يعنى - الاموال الظاهرة من الذهب و الفضة ، انما سمي كنزاً لانه لم يعط حق الله منه و كل مال لا يعطى حق الله منه فهو كنز، و ان كان ظاهراً ، «ومقام كريم» ، يعنى - المساكن الحسان والمجالس الرفيعة من مجالس الملوك . « كذلك » ، يعنى - كذلك حالهم ، « واورثنا » ارضهم و ديارهم « بنى اسرائيل » - فانهم رجعوا بعد غرق العدو الى مصر و سكنوا ديارهم و اخذوا اموالهم .

قوله : « فأتبعوهم مشرقين » ، راجع الى قوله : « انكم متبعون » ، يعنى - اتبعهم ولحقهم فرعون و قومه وقت شروق الشمس ، يقال اتبعه و تبعه اذا خرج خلفه مقتضاً اثره و اتبعه اذا جعله قدوة « مشرقين » ، اى - داخلين فى وقت شروق الشمس و شروقها طلوعها ، و اشراقها - اضاءتها وقت الضحا - ، يقال : اشرق و اصبح و امسى و اظهر - اذا حصل فى الشروق و الصباح و المساء و الظهيرة .

قوله : « فلما تراء الجمعان » ، اى - لما صار احدهما مرأى من الآخر فوقعت الاعين على الاعين ، يعنى - بنى اسرائيل و القبط . « قال » بنو اسرائيل : « انا

لمدرکون، هذا فرعون و جنوده قد لحقونا من ورائنا و هذا البحر امامنا لا منفذ لنا فيه .

« قال ، موسی « کلا » ، یعنی - ارتدعوا و انزجروا عن هذه المقالة فانهم لا یدرکونا « انّ معی ربی ، ناصری و حافظی و منجینی من فرعون و قومه « سید دینی » الی طریق النجاة منهم . موسی این سخن از یهر آن گفت که از جبرئیل شنیده بود آنکه که از مصر بیرون آمد ، گفت : موعد مایینی و بینک البحر ، وعده گاه ما شط بحر نیل است . دانست که رب العزه مخرج وی آنجا پدید کند . روی عن عبد الله بن سلام انّ موسی لما انتهى الی البحر قال : « یا من کان قبل کل شیء و المکون لکل شیء و الکائن بعد کل شیء اجعل لنا مخرجا .

فاوحی الله الیه : « ان اضرب بعصاک البحر » . و عن عبد الله بن مسعود قال : قال رسول الله (ص) : « الا اعلمک الکلمات الّتی قالهن موسی حین انفلق البحر » قلت بلی قال : « قل اللهم لك الحمد والیک المَشْتكى وبك المَسْتَغاث وانت المَسْتَعان ولا حول ولا قوة الا بالله » . قال ابن مسعود : فما ترکتهن منذ سمعتهن من النبی (ص) .

ابن جریج گفت : چون موسی بشط بحر رسید بادی عظیم برخاست و موج در دریا افتاد چندان که کوه کوه یوشع گفت : یا مکلم الله این امرت ؟ ای آنکس که حق جل جلاله با تو سخن گفته تا کجا خواهی رفت و کجات فرموده اند که باشی ؟ گفت : تا اینجا . یوشع گفت : اینک دریا در پیش و دشمن از پس ، کار ما چون خواهد بود ؟ موسی گفت : آری بگشاید کار ما گشاینده کار ، و یوشع آن ساعت اسب خویش در آب راند و سنب اسب تر نشد اما دیگری در آب راند و بآب فروشد . موسی آن ساعت درماند ، جبرئیل آمد و گفت : « اضرب بعصاک البحر » دریا بزن بعصای خویش . موسی عصا بزد و دریا شکفته شد . و دوازده راه در میان دریا پیدا شد ، هر راهی دو فرسنگ طول آن و دو فرسنگ عرض آن ؛ اینست که رب العالمین گفت : « فانفلق

فكان كل فرق، ای - كل مفروق من الماء كالجبل العظيم. از راست و چپ آن راهها آب ایستاده بود همچون کوههای عظیم، و در میان آن روزنها گشاده تا همه یکدیگر را میدیدند. موسی ایشانرا گفت: «ادخلوا البحر فی هذه الطرق» دروید در دریا باین راهها. ایشان گفتند راهها تر است ترسیم که پایهای ما بگل فرو شود، رب العالمین باد صبا فرو گشاد تا آن راهها خشک کردند، فذلك قوله: «فاضرب لهم طريقاً فی البحر یساً». پس چون موسی و بنی اسرائیل همه از دریا بیرون آمدند موسی میخواست که دریابحال خود باز شود از بیم آنکه فرعون و قبطیان بآن راهها در آیند و بایشان در رسند، فرمان آمد که: یا موسی اترك البحر رهواً صفوفاً ساکنه فان فرعون و قومه جند مغرقون. گفته اند که فرعون چون آن راهها دید در میان دریا خواست که در شود دلیل وی گفت: مرو که این راه پر خطر است و ما هرگز در دریا این راه ندیده ایم اگر در خشک زمین برویم راه سه روزه است و هم بایشان رسید. فرعون گفت: الاترون هذا الدلیل ما یقول؟ و ان البحر انما یبس فرقاً منی «و انا ربکم الاعلی». نمی بینید که این دلیل چه میگوید مگر نمیدانید که این دریا خود از بیم من چنین شکافته شد و خشک گشت، و این کلمه آن روز میگفت که: «انا ربکم الاعلی»، دلیل همان سخن دیگر بار باز گفت و او را بترسانید. فرعون همت کرد که باز گردد. جبرئیل بر اسب هادیان در پیش ایستاد و در دریا راند و اسب فرعون سربکشید و قبطیان همچنان در شدند و میکائیل از پس ایشان همی راند ایشان را تا همه در دریا شدند و دریا بفرمان حق بهم باز افتاد.

اینست که رب العالمین گفت: «و ازلفنا ثم الاخرین»، معنی ازلفنا-جمعنا. و منه «لیلة المزدلفة» ای الجمع. و قیل ازلفنا، ای - قربناهم الی الهلاك و قدّمناهم الی البحر.

«و انجینا موسی و من معه اجمعین ثم اغرقنا الاخرین». آورده اند که آن

روز که موسی نجات یافت و دشمن وی غرق گشت روز دوشنبه بود دهم ماه محرم (۱) و موسی آن روز روزه داشت شکران نعمت را .

« اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ لَاٰیةٍ » ، اِی - اِنَّ فِیْمَا فَعَلَ اللّٰهُ بِمُوسٰی وَ قَوْمِهٖ وَ اَنْجَاثِهٖ اَیَّاهُمْ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهٖ وَ فِیْ اَنْفِرَاقِ الْبَحْرِ لَهُمْ وَ اَمْسَاكِ الْمَآءِ فِی الْهَوَاءِ وَ تَغْرِیْقِهٖ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهٖ « لَاٰیةٍ » بَیْنَهُ عَلٰی تَوْحِیْدِ اللّٰهِ وَ قُدْرَتِهٖ عَلٰی مَا یَشَآءُ . « وَ مَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِیْنَ » ، اِی النَّاسَ مَعَ هٰذَا الْبَرْهَانِ الظَّاهِرِ وَ السُّلْطَانِ الْقَاطِرِ وَ الْاَمْرِ الْمَعْجَزِ مَا اَمَّنَ اَكْثَرُهُمْ . وَ قِیْلَ فِیْ سَابِقِ عِلْمِیْ لَمْ یَكُنْ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِیْنَ . قَالَ مُّقَاتِلٌ : لَمْ یُؤْمِنْ مِنْ اَهْلِ مِصْرَ غَیْرِ اَسَیَةِ اَمْرَاةٍ فِرْعَوْنَ وَ جَزِیْل (۲) الْمُؤْمِنِ وَ مَرْیَمَ بِنْتَ نَامُوشَا الَّتِی دَلَّتْ عَلٰی عِظَامِ یُوسُفَ .

« وَ اِنَّ رَبَّكَ لَهٗوَ الْعَزِیْزُ » لَا یَمْتَنِعُ عَلَیْهِ مَنْ اَرَادَ الْاِنْتِقَامَ مِنْهُ ، « الرَّحِیْمُ » لِمَنْ تَابَ اِلَیْهِ اِنْ یُعَاقِبُهُ عَلٰی مَا سَلَفَ قَبْلَ تَوْبَتِهِ . رَوٰی عَنْ مُّقَاتِلِ بْنِ سَلِیْمَانَ قَالَ كَانَ مُوسٰی (ع) فِیْ مِصْرَ ثَلَاثِیْنَ سَنَةً فَلَمَّا قَتَلَ النَّفْسَ خَرَجَ اِلٰی مَدِیْنٍ هَارِبًا عَلٰی رَجُلِیْهِ فِی الصَّیْفِ بِغَیْرِ زَادٍ ، فَكَانَ رَاعِیًّا فِیْ مَدِیْنٍ عَشْرَ سَنَیْنِ ، ثُمَّ بَعَثَهُ اللّٰهُ رَسُوْلًا وَ هُوَ ابْنُ اَرْبَعِیْنَ سَنَةً ، ثُمَّ دَعَا قَوْمَهُ ثَلَاثِیْنَ سَنَةً ، ثُمَّ قَطَعَ الْبَحْرَ فَعَاشَ خَمْسِیْنَ سَنَةً ، فَمَاتَ وَ هُوَ ابْنُ عَشْرِیْنَ وَ مِائَةِ سَنَةٍ .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : وتلك نعمة تمنها على الایة ... ، موسی (ع) چون بفرعون رسید و او را بر توحید دعوت کرد و لختی آیات و معجزات برو ظاهر کرد فرعون سروازد

(۱) نسخه ج : ماه محرم دهم روز .

(۲) نسخه ج : خزئیل .

از توحید و آنکه بر موسی سپاس و منت نهاد که: ترا نه من پروردم و از کودکی بزرگی رسانیدم؟ موسی از روی انکار جواب داد که بر من سپاس چه نهی بآنکه بنی اسرائیل را بندگان گرفتی - و خود کرا رسد که بنده گیرد و خداوندی کند مگر خدای عالمیان کرد کار جهان و جهانیان. فرعون گفت: «وما رب العالمین» این خدای عالمیان چیست و کیست؟ فرعون این سؤال بی ادب وار کرد و موسی در تعظیم شد، گفت: «رب السموات و الارض و ما بینهما» ای فرعون اگر تو نمیدانی و بتوحید وی راه نمی‌بری هفت آسمان و هفت زمین، و هر چه در میان آن، نشانست و گواه برخداوندی و یگانگی او؛ کائنات و محدثات همه آیات و ریای قدرت او.

و فی کل شیء له آیه تدل علی انه واحد

تاریخ ازل و ابد کم از لحظتی در بدایت اقبال او، نعمت هر دو سرای کم از ذره‌ای در شعاع آفتاب افضال او، ساختگان خدمتند سوختگان محبت او، خستگان محنتند عزیزان حضرت او؛ خداوندی که همه ثناها را سزاوارست، در ذات بی نظیر و در صفات بی یارست، در کامرانی با اختیار و در کارسازی بی اختیارت، عاصیان را آمرزگار و با مفلسان نیکوکار است، آرنده ظلمات و برارنده انوار است، بیننده احوال و داننده اسرار است.

با رنگ رخ تو لاله بی مقدارست

با بوی سر زلف تو عنبر خوارست

بدانکه حق جل جلاله و تقدست اسمائه در این آیات چهار جایگاه خود را بخلق اضافت کرد، گفت: «رب العالمین»، «رب السموات و الارض و ما بینهما»، «ربکم و رب آبائکم الاولین»، «رب المشرق و المغرب و ما بینهما»: و این اضافت، اعنی ذات الباری جل جلاله الی خلقه در قرآن بر دو وجه بود: یکی اضافت جزوی،

دیگر اضافه کَلِّی . اما اضافه جزوی تشریف مضاف الیه ، چنانکه **مصطفی** (ص) گفت : « وَاذْكُرْ رَبَّكَ » ، « وَاَعْبُدْ رَبَّكَ » ، « وَاِذْ قَالَ رَبُّكَ » ، « وَلَرَبُّكَ فَاصْبِرْ » ، و رَبِّكَ فَكْبِرْ ، « و رَبِّكَ يَخْلُقْ » ، ازین نمط در قرآن بسیارست و همه تشریف و تکریم **مصطفی** (ص) است و حق جل جلاله خداوند همه مخلوقات و محدثات است . اما **مصطفی** (ص) را بذکر مخصوص کرد بزرگ گردانیدن او را بر دل بندگان ، همچنانکه همه بقعتها را پادشاهست و خداوند جل جلاله آنکه **مکه** و **کعبه** را بذکر مخصوص کرد ، گفت : « انما امرت ان اعبد رب هذه البلدة » ، فليعبدوا رب هذا البيت ، بزرگ گردانیدن آنرا بر دل خلق . اما اضافه کَلِّی آنست که درین آیات گفت ، و امثال این در قرآن فراوانست ، و مقصود بیان قدرتست و اظهار هیبت و عزت کریم است . و بزرگوار آن خداوند را که در هر جایی صنعی خبی دارد و در هر امری لطفی خفی مینماید . بزرگ که صنع خبی با **فرعون** دشمن چه کرد و لطف خفی **موسی** کلیم را چه ساخت . **موسی** از دشمن بشب بگریخته و روی سوی دریا نهاده و **فرعون** با خیل وحشم بر پی وی ایستاده . بنی اسرائیل گفتند : یا **موسی** البحر امامنا والعدو خلفنا ، فما الحيلة ؟ یا **موسی** از پیش دریا و از پس دشمن حیل چیست و راه گریز کجا ؟ « انالمدركون » ما را دریافتند اینک بما رسیدند . **موسی** گفت : « کلا ، ان معی ربی سیهدين » ، نوید مباشد که لطف خفی ما را رهبرست و صنع خبی **فرعون** را بر گذرست .

قوله : « ان معی ربی سیهدين » **موسی** (ع) خود را درین حکم مفرد کرد ، گفت : « معی ربی » و نکفت : معنا ربنا زیرا که در سابقه حکم رفته بود که قومی از بنی اسرائیل بعد از هلاک **فرعون** و **قبطیان** گوساله پرست خواهند شد ، از این جهت خود را در این حکم مفرد کرد . باز **مصطفی** (ص) چون در غار بود ، با صدیق اکبر از احوال صدیق آن حقائق معانی شناخت که او را با نفس خود قرین کرد و در حکم معیت آورد ، گفت : « ان الله معنا » .

لطيفة : موسى (ع) «معی» فرایش داشت که از خود بحق نگریست ، باز مصطفی (ص) «الله» فرایش داشت گفت: «ان الله معنا» که از حق بخود نگریست . هذا كقوله تعالى. «الم ترالى: ربك كيف مده الظل» ولم يقل: «الى الظل كيف مده الرب». آن حال مریدست و این حال مراد، آن راهروند گانست و این صفت ربود گان . گفته اند که فرعون چون بکنار دریا رسید، و دریا دید شکافته و راهها پیدا گشته، باقوم خویش گفت: «این دریا از بیم من شکافته گشت و «انار بکم الاعلى» آن روز گفت: جبرئیل خواست که او را عذاب کند پر خویش بگسترانید تا او را بزمین فروبرد فرمان آمد از جبار عالم که : مَهْ يا جبرئيل فانما يعجل بالعقوبة من يخاف الموت . و گفته اند موسى خود را گفت: «ان معى ربي سيهدين» رب العزة امت احمد را گفت: «ان الله مع الذين اتقوا» . موسى آنچه خود را گفت الله بر و رد نکرد، او را راه نجات نمود و کید دشمن از پیش برداشت. چه گویی آنچه حق جل جلاله بخودی خود امت احمد را گفت، و وعده که داد اولیتر که وفا کند ، از غم گناه برهاند و برحمت و مغفرت خود رساند.

۳ - النوبة الاولى

فوله تعالى : «واتل عليهم نبا ابراهيم (۶۹)» . بر خوان بر ایشان خبر ابراهيم .
 «اذ قال لايه وقومه ، آنگاه که گفت پدر خویش را «ما تعبدون (۷۰)» چیست که می پرستید ؟
 « قالوا نعبد اصناما » گفتند بتان می پرستیم « فنظّل لها عاكفين (۷۱) » همیشه بآن باز نشسته ایم .
 « قال هل يسمعونكم اذ تدعون (۷۲) » [ابراهيم] گفت هیچ بشما نیوشند چون خوانید .

« او یضعونکم او یضربون (۷۳) » ، یا بکار آیند شما را یا گزایند .
 « قالوا بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون (۷۴) » گفتند نه آنست که ما پدران
 خویش را چنان یافتیم که می کردند می تراشیدند و می پرستیدند .
 « قال » [ابراهیم] گفت « افرأیتما کتبتما بعدون (۷۵) » بینید آنچه می پرستید .
 « انتم و آباؤکم الا قدمون (۷۶) » شما و پدران شما .
 « فانهم عدو لى الارب العالمین (۷۷) » ایشان دشمن منند و هر پرستنده ای
 مگر خداوند جهانیان .

« الذی خلقنی فهو یهدین (۷۸) » آن خداوند که او آفرید مرا و راه مینماید
 [و در صواب می راند مرا] .

« والذی هو یطعمنی ویسقین (۷۹) » و او که می خوراند و می آشاماند مرا .
 « و اذا مرضت فهو یشفین (۸۰) » و چون بیمار شوم آسان میرهاند مرا .
 « والذی یمیتنی ثم یحیین (۸۱) » و اوست که می میراند مرا و باز زنده کند مرا .
 « والذی اطعم ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین (۸۲) » و اوست که می ببوسم
 که بیمارزد مرا گناه من روز پاداش و شمار و داوری .
 « رب هب لی حکما » خداوند من مرا دانش و نامه ای بخش و دینی که درآموزم
 و بآن کاررانم « والحقنی بالصالحین (۸۳) » و مرا بنیکان در رسان .
 « واجعل لی لسان صدق فی الآخِرین (۸۴) » و مرا نام نیکو و ستایش راست ده
 در پسینان .

« واجعلنی من ورثة جنة النعیم (۸۵) » و مرا از میراث بران بهشت باناز کن .
 « واغفر لای » و بیامرزد پدر مرا « انه کان من الصالحین (۸۶) » که از کمشدگان
 و بی راهان بود .

« ولا تخزنی یوم یبعثون (۸۷) » و مرا شرم زده مکن آن روز که [دشمنان]

برانگیزانند .

« یوم لا ینفع مال ولا بنون (۸۸) » آن روز که کار نیاید نه مال و نه پسران .
 « الامن اتی الله بقلب سلیم (۸۹) » مگر که او بالله آید یا دلی رسته از شرک .
 « وازلقت الجنة للمتقین (۹۰) » آن روز که نزدیک آرند بهشت پرهیزکارانرا .
 « وبرزت الجحیم للغاوین (۹۱) » و آن روز که بیرون آرند آشکارا آتش
 بیراهان را و نافرمان برداران را .

« وقیل لهم » وایشانرا گویند « این ما کنتم تعبدون (۹۲) » « من دون الله » کجا اند
 آنچه می پرستیدید فرود از الله « هل ینصرونکم » شمارا امروز بکار آیند ، یاری دهنده
 « او ینتصرون (۹۳) » یا خود با ما تازید .

« فکبکوا فیها » نگوئسار در افکنند در آتش « هم والغاوون (۹۴) » آن
 پرستیدگانرا و آن بیراهان که ایشانرا می پرستیدند .

« و جنود ابلیس اجمعون (۹۵) » و سپاه ابلیس همگان .
 « قالوا وهم فیها یختصمون (۹۶) » و گویند یکدیگر را در آتش بچنگوگری .
 « تالله ان کتافی ضلال مبین (۹۷) » بخدا که نبودیم مامگردر گمراهی آشکارا .
 « اذنویکم رب العالمین (۹۸) » که شما را که بتانید می همسان داشتیم با
 خداوند جهانیان .

« وما اضلنا الا المجرمون (۹۹) » و بی راه نکرد ما را مگر بدان پدران
 و مهتران .

« فما لنا من شافعیین (۱۰۰) » نه ما را از شفیعیان کسی .
 « ولا صدیق حمیم (۱۰۱) » و نه دوستی باما گرم .
 « فلو اننا کره » چه بودی ما را اگر مارا باز گشت بودی بادنیا .
 « فنکون من المؤمنین (۱۰۲) » ما از گرویدگان بودیمی .

« انّ فی ذلک لآیة » [دران کرد و] درین [گفت] عبرتی پیداست و پندی آشکارا .

« و ما کان اکثرهم مؤمنین (۱۰۳) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند .
 « و ان ربّک لهو العزیز الرحیم (۱۰۴) » و خداوند تو تواناست مهربان [با همه می تاود اقامی بخشاید] .

النوبة الثانية

قوله تعالى: « و اتل علیهم » یعنی - اتل یا محمد علی اهل مکّه ، خبر ابراهیم
 « از قال لابیّه وقومه ماتعبدون » و ای شیء تعبدون ؟
 « قالوا نعبد » هذه الاصنام التي ترانا مقيمين علی عبادتها و هی اثنان و سبعون صنماً
 من ذهب و فضة و حديد و نحاس و خشب و انما قال « فنظّل » لانهم كانوا يعبدونها
 بالنهار دون الليل .
 « قال » لهم ابراهيم : « هل يسمعونکم » ای - هل يسمعون دعائکم و هل
 يجیبکم از تدعونها .

« او » هل « ينفعونکم » فی شیء از عبدتموها او یضرونکم بشیء از لم تعبدونها .
 « قالوا بل وجدنا آباءنا كذلك يفعلون » يعبدون الاصنام فاتبعناهم ، انما کنی
 عنهم بکنایة العقلاء لانه کان فی جملة المعبودین من یعقل کالملائكة و شياطين
 الانس و الجن .

« قال » ابراهيم منکراً علی آبائهم فی عبادتها « افرايتم ما کنتم تعبدون » .
 « انتم و آباؤکم الا قدمون فانهم عدولی » و انما منهم بریء ، یرید بالعدو الاصنام و عبادها
 لتصح العدواة ، فان العدواة لاتصح من الجماد . و قيل انهم عدولی . یرید الاصنام ، و المعنی

انّهم عدوّلى لوعبدتهم فى القيامة كما قال تعالى : « كلا سينكفرون بعبادتهم ويكونون عليهم ضدّاً ». قال الفرّاء : هذا من المقلوب والمعنى - انّى عدوّلهم اعادىهم ولاعبدهم لانّ من عادينه عاداك ووحد عدوّاً لانّ فعولاً صنعت للمبالغة والكثرة فقام مقام الجمع . وقيل معناه كلّ معبود لكم عدوّلى الاربّ العالمين يجوز ان يكون الاستثناء منقطعاً بمعنى لكن ، فيتّم الكلام عند قوله فانّهم عدوّلى ثم قال لكن رب العالمين ليس بعدوّ لى كقوله : « الا ان يكون تجارة عن تراض ، منكم فكلوا . قال الزجاج الاستثناء صحيح متصل لانّهم وان انكروا العبادة المعروفة لم ينكروا انه خالقهم ورازقهم ولهذا قال تعالى : « ولئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله فكانوا بهذا عابدين » فصح الاستثناء . وقيل من كان جاحداً لله عابد له من حيث انّ اثر العبودية فيه ظاهر ، فالاستثناء صحيح . وقيل الابعنى دون كقوله : « لا يدوقون فيها الموت الا الموتة الاولى » .

ثم ذكر ابراهيم رب العالمين فقال « الذى خلقنى » فى الدنيا على فطرته « فهو يهدين » فى الآخرة الى جنته . وقيل « الذى خلقنى » ولم اك شيئاً « فهو يهدينى » الى الرشاد اذ عبده ولم اشرك به شيئاً .

« والذى هو يطعمنى ويسقبنى » يرزقنى ويربّبنى ، يطعمنى اى طعام شاء ويسقبنى اى شراب شاء . ودخل « هو » فى هذه الكلمات للتخصيص كما يقول : زيد هو الضارب عمرو اذا كان هناك من يدعى انّ غير زيد ضربه .

« و اذا مرضت فهو يشفينى » يبرؤنى من المرض اضاف ابراهيم المرض الى نفسه وان كان من الله سبحانه لانّ قومه كانوا يعدّونه عيباً ، فاستعمل حسن الادب كقول الخضر : « فاردت ان اعيبها » وقال : « فاراد ربك ان يبلغا اشدّهما » . وقيل يشبه هذا ان يكون شاكياً لله عزّ وجلّ لواضاف المرض اليه ، فلذلك اضاف الى نفسه . وقال جعفر الصادق (ع) اذا مرضت بالذنوب شفانى بالتوبة .

« والذى يميتنى » اذا شاء « ثم يحيينى » اذا اراد بعد الممات . ادخل « ثم »

لأنّ بينهما تراخياً ، وإنما اراد بذلك الاحتجاج عليهم لأنّ الالهية لاتصلح الالمن
يقدر على هذه الاشياء .

« والذى اطمع ان يغفرلى خطيئتي يوم الدين » ، اى الذى ارجو ان يسترلى
خطيئتي يوم الحساب ، والمجازاة . اين آيت ذليليست كه برانبيا صغار زلات رود
اگرچه از کبائر معصوم باشند . وزلت ابراهيم سه کلمه بود يکى آنست كه گفت :
« انى سقيم » ديگر : « بل فعله كبيرهم » سوم : ساره راگفت : « هذه اختى » . قال
مقاتل : ان ابراهيم كذب ثلاث كذيات واخطأ ثلاث خطيات وابتلى ثلاث واسقط سقطة .
اما الكذب فحين قال : « هذه اختى » وحين قال : « انى سقيم » وحين قال : « بل فعله
كبيرهم » ، واما الخطيات الثلاث قوله للزهرة : « هذا ربى » وللقمر : « هذا ربى »
وللشمس : « هذا ربى » ؛ واما البليات فحين قذف فى النار والختان وذبح ابنه ؛ واسقط
سقطة حين قال : « اغفر لى انه كان من الضالين » . و گفته اند « ان يغفرلى خطيئتي »
کناهان امت ميخواهد كقوله تعالى : « ليغفر لك الله ما تقدم من ذنبك وما تأخر » .
وقيل تعبد ابراهيم بان يدعو بهذا الدعاء كما تعبد بقوله : « ولا تخزنى يوم يبعثون » .
ومعلوم قطعاً انه لا يخزى لکنه دعا الله بهذه الادعية اظهاراً للعبودية وليقتدى به
غيره . قال اهل التوحيد ان ابراهيم حکم بهذه الاشياء حتى اذا انتهى الى المغفرة لم
يحکم عليها فقال « والذى اطمع » ليعلم ان العبد ليس له ان يـعـکم لنفسه بالامان
ويكون بين الخوف والرجاء . روى عن عائشة انها قالت : يا رسول الله انّ عبد الله بن
جدعان كان يقرى الضيف ويصل الرحم ويفكّ العانى ، وهل ينفعه ذلك ؟ قال لا ، لانه
لم يقل يوماً قط : « اغفرلى خطيئتي يوم الدين » .

« رب هب لى حکما » اى - نبوة ، وقيل فهماً وعلماً واصابة فى القول « والحقنى
بالصالحين » اى - وفقنى للذى يؤدى الى الاجتماع مع الصالحين يعنى النبيين فى الثواب .
قال الحسن : لامدح ابلغ من الصلاح ولاحالة اشرف عند الله من الصلاح . وقيل « هب

لى حكما ، فى الدنيا « والحقنى بالمالحين » فى العقبى .

« واجعل لى لسان صدق فى الاخرين » اكثر المفسرين على انه الثناء الحسن الجيد ، وبسمى لساناً لانه به يكون يعنى - اجعل لى ثناء جميلاً ودعاء حسناً على لسان الخلق الى يوم القيامة ، فاستجاب الله دعائه حتى يتولاه اهل الاديان كلها فيقرون برسالته ويؤمنون به .

وقيل اراد ان لا ينقطع النبوة من نسله . وقيل اراد ان يجعل من ولده من يقوم بالحق فى آخر الزمان ، فاستجاب الله دعائه وجعله شجرة الانبياء وبعث محمداً عليه السلام فى آخر الزمان من ذريته . « واجعلنى من ورثة جنة النعيم » ، اى - امتنى على الحالة التى استوجب بها منك ان تدخلنى جنة النعيم . وجاء لفظ الورثة فى القرآن فى غير موضع لان المؤمنين يرثون منازل الكفار . وقيل لان الورثة اقوى سبب يقع به الملك . وقيل لانها تقع من غير كسب .

قوله : « واغفر لى انّه كان من القالين » . قال الحسين بن الفضل : يعنى - على شريطة الاسلام ، وكذلك قال فى قوم لوط : « هولاء بناتى هن اطهر لكم » ، على شريطة الاسلام يؤيده قوله . وما كان استغفار ابراهيم لابيّه الا عن موعدة وعدها اياه ، وقيل انما دعى له وفاء بعهده ووعده الذى وعده اياه من قوله : « ساستغفر لك ربى » . وجاز ان يدعو لابيّه فى حال حياته - وان كان كافراً - لانه لا يعلم انه يموت على كفره ولم يكن منهياً عنه ، فلما تبين له انه عدو لله تبرأ منه . روى سمرة بن جندب قال : قال رسوالله (ص) : « من توءأ فاسبغ الوضوء ثم خرج من بيته يريد المسجد فقال حين يخرج : « بسم الله الذى خلقنى فهو يهدين » الا هداه لصواب الاعمال ، « والذى هو يطعمنى ويسقيني » الا اطعمه الله من طعام الجنة وسقاه من شرا بها « واذا مرضت فهو يشفينى » الا شفاه الله ، « والذى يمينتى ثم يحيينى » الا احياه الله حيوة الشهداء واماته ميتة الشهداء ، « والذى اطمع ان يغفر لى خطيئتى يوم الدين » الا غفر الله خطاياى

ولو كانت أكثر من زبد البحر، «ربّ هب لي حكماً والحقني بالصالحين»، ألا وهب الله له حكماً والحقه بصالح من مضى وصالح من بقى «واجعل لي لسان صدق في الآخرين»، ألا كتب عند الله صديقاً، «واجعلني من ورثة جنة النعيم»، ألا جعل الله له القصور والمنازل في الجنة، قال سمرة «لقد سمعته من رسول الله (ص) غير مرة ولا مرتين ولا ثلاثاً حتى عدّ عشرأً وكان الحسن يزيد فيه «واغفر لوالدي كما ربّيتاني صغيراً».

قوله تعالى: «ولا تخزني يوم يبعثون»، أي - لا تفضحني ولا تهتك سترى يوم القيامة وإنما قال ذلك مع علمه بأنّه لا يخزيه حقّاً لغيره على الاقتداء به وقيل لا تخزني، أي - لا تدخلني النار يدلّ عليه قوله ربّنا: «ربّنا أنك من تدخل النار فقد أخزيت»، ثمّ فسر يوم البعث وصفه بأنّه «يوم لا ينفع فيه مال ولا بنون، يعني - لا ينفع ذمال ماله الذي كان له في الدنيا ولا ينفعه بنوه بمواساة شيء من طاعتهم ولا بحمل شيء من معاصيه».

«ألا من أتى الله بقلب سليم»، أي - ألا امرء صار إلى الله وله قلب سليم لا شرك فيه ولا كفر، والمعنى - بنفس سليم عن الكفر والمعاصي وإنما أضافه إلى القلب لأنّ الجوارح تابعة للقلب فتسلم بسلامته وتفسد بفساده. وفي الخبر: «إنّ في جسد ابن آدم لمضغة إذا صلحت صلح لها سائر الجسد وإذا فسدت فسد لها سائر الجسد»، ألا وهي القلب. قال المبرد: الاستثناء هاهنا منقطع لأنّ القلوب السليمة ليست من المال والبنين، وقيل هو متصل، والمعنى - ألا من سلم قلبه - فأنّه ينفعه ماله الذي انفق في طاعة الله وينفعه بنوه لأنهم يشفعون فيه. وقيل ينفعونه بسروره بهم. قال ابن عباس: سلامة القلب شهادة أن لا إله إلا الله. وقال ابن المسيب: القلب السليم - هو الصحيح ضد المريض - وهو قلب المؤمن لأنّ قلب الكافر والمنافق مريض. قال الله سبحانه تعالى: «في قلوبهم مرض» وقيل القلب السليم الخالي من البدعة والمطئن على السنّة. وقيل سليم من آفة المال والبنين. وقيل السليم في اللّغة - اللديغ فمعناه اللديغ من خوف الله سبحانه.

« وازلفت الجنة للمتقين ، اى ادنيت الجنة من الذين ينفون الشرك ويتقون عقاب الله بطاعتهم لينظروا اليها ويدخلوا آمنين .

« وبرزت الجحيم للغاوين » ، اى اظهرت جهنم للكفار الضالين عن الهدى لينظروا اليها والى ما ما اعد الله لهم من العذاب فيها فيزدادوا بذلك حسرة الى حسرة .

« وقيل لهم » - يعنى - للكافرين - فى ذلك الوقت تقريباً وتبكيئاً : « اين ما كنتم تعبدون - من دون الله » من الاصنام وترغمون انها تشفق لكم وتقربكم الى الله زلفى .

« هل ينصرونكم » فتدفع عنكم « او ينتصرون لانفسهم فهى فى النار معكم . النصر - المعونة - على دفع الشرّ والسوء عن غيره والانتصار ان يدفع عن نفسه . وانما قال : « او ينتصرون » بعد قوله : « هل ينصرونكم » . لان رتبة النصر بعد رتبة الانتصار ، لان من نصر غيره فلا شك فى انتصاه وقد ينتصر من لا يقدر على نصر غيره :

« فكبكبو فيها هم والغاوين » ، اى - قذفوا فيها وطرح بعضهم على بعض - منكوسين على رؤسهم واصله كبوا ثم ضعف كرر للمبالغة ومثله . قولهم كففت وكفكفت . وقوله : « هم » يعنى - الاصنام - وذكروا حملا على اللفظ ويعنى بالغاوين الكفار . وقيل الشياطين والغاوى - العامل بما يوجب الخيبة من الخير .

« وجنود ابليس اجمعون » ، اى متبعوه من ولده وولد آدم .

« قالوا » اى - العابدون غير الله والاتباع والمتبعون ، مفعول « قالوا تالله »

الى آخر القصة « وهم فيها يختصمون » حال عرضت بين الفاعل والمفعول ومعنى يختصمون : انّ الاتباع يقولون للمتبعين غزرتموننا وكذبتمونا واهلكتمونا . ويقول المتبعون : بل ضللتكم باختياركم وكنتم عاقلين فهالانظرتكم لانفسكم فما ارينا لانفسنا ، يقال اختصم القوم وتخاصموا بمعنى واحد . وبظير الآية قوله : « انّ ذلك لحق تخاصم

اهل النار . وقوله : « اذ تبرأ الذين اتبعوا من الذين اتبعوا » .

وقوله : « تالله ان كنا لفي ضلال مبين » ، هذا من كلام التابعين واكتدوا قولهم بالقسم ، اى - تالله ما كنا الا في ذهاب عن الصواب بين ادسونا بينكم وبين رب العالمين في العبادة والتسمية . يقال سويت الشيء بالشيء اى جعلته يساويه عملاً وحكماً وتسمية . « وما اضلنا الا المجرمون » . اى كبر اؤنا الذين دعونا الى الضلال وامرونا به . وقيل المجرمون - ابليس وجنده - وقيل ابن آدم القاتل لانه اول من سن القتل وانواع المعاصى .

« فمالنا من شافعين » شافع من الاباعد « ولاصديق حميم » من الافارب ، ينفعنا ويشفع لنا . روى فى بعض الاخبار : « انه يحى يوم القيامة عبد يحاسب فيستوى حسنة وسيئة ويحتاج الى حسنة واحدة ترضى عنه خصومه . فيقول الله : عبدى بقيت لك حسنة ان كانت ادخلتك الجنة انظر واطلب من الناس لعل واحداً يهب منك حسنة واحدة ، فياتى ويدخل فى الصقيين من ابيه وامه ثم من اصحابه . فيقول لكل واحد فى بابه فلا يجيبه احد ، وكل يقول له : انا اليوم فقير الى حسنة واحدة فيرجع الى مكانه . فيسأله الحق ، سبحانه ويقول : ماذا جئت به ؟ فيقول ، يا رب لم يعطنى احد حسنة من حسناته . فيقول الله : عبدى لم يكن لك صديق فى . فيذكر العبد ويقول : فلان كان صديقاً لى . فيدله الحق عليه فياتيه فيكلمه فى بابه ، فيقول : بلى ، لى عبادات كثيرة قبلها اليوم عنى فقد وهبتها منك ، فيسر هذا العبد ويحى الى موضعه ويخبر بذلك ربه فيقول الله . قد قبلتها منه ولم انقص من حقه شيئاً وقد غفرت لك وله . وهذا معنى قوله : « فمالنا من شافعين ولاصديق حميم » . والحميم - القريب من قولهم حتم الشيء اى - قرب . وقيل سمى الصديق حميماً لانه يحميه ويدفع عنه . كافران اين سخن آنكه گویند كه فریشتگان را و پیغامبران و مؤمنان را بینند كه اهل توحید را شفاعت میکنند و ایشان خود را شفیعى نبینند و نه هیچ فریادرس . و در خبرست كه بهشتی

گوید: ربّ ما فعل صديقي فلان وصديقه في الجحيم. بار خدا یا کار آن دوست من بچه رسید چه حالت اورا وجه کردند باوی؟ و آن دوست وی بدوزخ باشد - ربّ العزّة اکرام آن بهشتی را گوید: اخرجوا له صديقه الى الجنة آن دوست ویرا ازدوزخ بیرون آرید که اورا بآن بهشتی بخشیدیم. کافران در دوزخ چون آن حال بینند و مؤمنان که شفاعت از بهر یکدیگر میکنند گویند: «فما لنا من شافعين ولا صديق حميم». وقال الحسن: ما اجتمع ملاء على ذكر الله عزّ وجلّ فيهم عبد من اهل الجنة الا شفعه الله فيهم، وانّ اهل الايمان شفعاء بعضهم لبعض وهم عند الله شافعون مشفعون. وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله (ص): «انّ الناس يمرون يوم القيامة على الصراط والصراط وحض مرّلة يتكفأ باهله والنار تاخذ منهم وانّ جهنّم لتنطف عليهم اى تمطر عليهم مثل الثلج اذا وقع لها زفير وشهيق فبيناهم كذلك اذ جاءهم نداء من الرحمن: عبادى من كنتم تعبدون في دار الدنيا؟ فيقولون ربّ انت تعلم انّا اياك كنّا نعبد فيجيبهم بصوت لم يسمع الخلاق مثله قطّ: عبادى حقّ علىّ ان لا اكلکم اليوم الى احد غيرى فقد غفرت لکم ورضيت عنکم، فتقوم الملائكة عند ذلك بالشفاعة فنجوا من ذلك المكان. فيقول الذين تحتهم في النار: «فما لنا من شافعين ولا صديق حميم».

قوله: «فلو انّ لنا کرّة» اى رجعة وعودة الى الدنيا لامّنا بالله وصدقنا رسوله. وقال الله سبحانه: «ولورّدوا العادوا المانها عنه»، وانتصاب «فنكون» لانه جواب التمتنى. اندر همه قرآن حميم بر دو وجه است: یکى بمعنی قريب چنانکه درین موضع گفت: «ولا صديق حميم» اى قريب، ديگر گفت: «ولا یسئل حميم حميماً» اى - قريب قريباً من الکفار، وقال تعالى «كانه ولىّ حميم» اى - قريب. وجه ديگر حميم آب گرم است کفوله تعالى: «فسقوا ماء حميماً»، اى حارّاً یصبّ من فوق رؤسهم الحميم. وقال تعالى: «ثمّ انّ لهم عليها لشویاً من حميم» - «یطوفون بينها وبين حميم آن» اى - ماء حارّ -

قوله : « اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لآٰيَةً اَيُّ - اِنَّ فِيْ اٰخِبَارِنَا بِاِخْتِصَامِ اَهْلِ النَّارِ - وَتَبَرُّؤِ بَعْضِهِمْ عَنِ الْبَعْضِ لِعِظَةِ وَعِبَرَةٍ لِلْعُقَلَاءِ ، « وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِيْنَ » ، مع وضوح الْحِجَّةِ وَانْتِفَاءِ الشُّبْهَةِ .

« وَاِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيْزُ » ، الْمُقْتَدِرُ عَلَى اَعْدَائِهِ بِالْاِتِّقَامِ مِنْهُمْ ، الْمُنْعَمُ عَلَى اَوْلِيَائِهِ بِالْاِحْسَانِ اليِهِمْ .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « وَاَتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ اِبْرَاهِيْمَ » الْآيَةُ ، عَاتَبَ اِبْنَاهُ وَقَوْمَهُ وَطَالِبَهُمْ بِالْحِجَّةِ عَلَى مَا عَابَهُمْ بِهِ وَقَالَ : لَمْ تَعْبُدُوْنَ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يَبْصُرُ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يَضُرُّ وَلَا يَحْسُ وَلَا يَشْعُرُ . اِبْرَاهِيْمَ (ع) پند خود را و قوم خود را دید که بت می پرستیدند ، ایشان را به پرستش بتان عتاب کرد و عیب بتان برایشان پیدا کرد و آنکه حجت و بیتیّت بر آن عبادت از ایشان درخواست کرد ، گفت : باری بدانید که معبود شنوا و بینا و دانا باید تا عابد را نفع و ضرر بکار آید (۱). بچه می پرستید شما این بتان را که نمی شنوند نمی بینند و نمی دانند و نه بهیچ وقت هیچکس را بکار آیند ؟ سزای معبودی الله است که شنوا و بینا و دانا است و از همه کارها آگاه است . او را چه بانگ بلند چه سر دل ، چه روز روشن چه شب سیاه است . بت پرستان چون از ابراهیم این سخن شنیدند از جواب درماندند دست در تقلید پدران زدند گفتند : ما میدانیم که درین بتان نفع و ضرر نیست اما پدران خود را و اسلاف خود را دیدیم که پرستیدند ما نیز پرستیدیم و بر پی ایشان رفتیم . ربّ العالمین بجواب ایشان گفت : « قلْ اَوَلَوْ جِئْتُكُمْ بِاَهْدٰی مِّمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ اٰبَاءَكُمْ ، يٰ مُّحَمَّدُ اِيشَانِ رَا بَكُوٰی بَاشْ » و اگر من بشما آوردم راست تر از آن چیز

که پدران خویش بر آن یافتید شما هم بر پی پدران خواهید رفت و آورده من نخواهید پذیرفت؟ ابراهیم چون حجت خود بر ایشان ثابت دید و عجز ایشان در جواب ظاهر گشت از ذکر ایشان و معبود ایشان اعراض کرد و مدح مولی آغاز کرد و در وصف او جلّ جلاله اطناب کرد، گفت: «فانهم عدوّ لی الارب العالمین، الذی خلقنی فهو یهدین». نشان محبت آنست که محبت چون در وصف محبوب آید دل از دیگران واپردازد (۱)، همه ذکر محبوب کند، همه ثنای محبوب گوید، از ذکر و ثناء و شکر اوسیر نشود و خاموشی نتواند، چنانکه خلیل (ع) چون در ذکر و مدح الله آمد، بنگر که چون در ذکر و ثناء فراوان آویخت و دعا و خواهش بسیار کرد. بسا فرقا که میان دو قوم است یکی ارباب حوایج دیگر اصحاب حقایق ارباب حوایج جهد کنند و طاعت آرند و اوراد شمرند و آنکه حاجتهای خود بر پی آن عرضه کند و دل در پاداش بسته و الحاح در دعا و حاجت خواست کرده. و فی الخبر: «ان الله عزّوجلّ یحبّ الملحّین فی الدعاء». این مقام ارباب شریعت است، و موسی (ع) برین مقام بود آنکه که میگفت «ربّ اشرح لی صدری و یسر لی امری» الی آخر الایة. و برتر ازین مقام اصحاب حقایق است که از ذکر و ثناء محبوب و حاجت خواست نه پزدازند. گهی زبان در ثناء آویخته گهی دل در مشاهده آمیخته و سرّ بمواصلت رسیده در خود فانی گشته و بحق باقی شده، اینست حال خلیل آنکه که میگفت: الذی خلقنی فهو یهدین، ای - یهدینی منی الیه - فانی محو فی وجودی لاهتدی فی نفسی الی معبودی.

پیر طریقت ازینجا گفت: الهی راهم نمای بخود و باز رهان مرا از بندخود، ای رساننده! بخود برسانم که کس نرسید بخود، الهی یاد تو عیش است و مهر تو سور است، شناخت تو ملک است و یافت تو سرور، صحبت تو روح است و قرب تو نور، جوینده تو کشته با جانست و یافت تو رستخیز بی صور.

«وَالَّذِي هُوَ يُطْعَمُنِي وَيُسْقِينِي». خلیل از طعامهای لذیذ با راحت و شرابهای روشن مرقوق نفور گشت. گفتند چرا ازو نخواهی و نخوری جواب داد که: الاله الخلق و الامر. این صورت ما فرموده خلق اوست و این تن ما فرمان امر اوست. ما دامن بدامن ارادت ازان وابستیم و خود را در طویلۀ تطوّل وی کشیدیم تا ما را بی قوت نگذارد. هنوز پرکار قدرت در دایره وجود نگشته بود که هر کسی را آنچه سزای وی بود داده و ازان پرداخته. فرغ الله من الخلق و الخلق و الاجل و الرزق. یکی در بند قوت نفس است یکی در آرزوی قوت دل. قوت نفس طعام و شراب است و قوت دل معرفت و محبت. یکی زنده بنفس، زندگی وی بقوت است و بباد، یکی زنده بحق، زندگی وی بمهر است و بیاد. ذوالنون مصری هر که که این آیت خواندی گفتی: «يطعمني» طعام المعرفة «و يسقيني» شراب المحبة ثم انشأ يقول:

شراب المحبة خير الشراب و كلّ شراب سواه شراب.

قال ابو بكر الوراق: «يطعمني» بلا طعام و «يسقيني» بلا شراب، مجازها يشبعني و يرويني من غير علاقة. يدل عليه حديث السقا في عهد رسول الله (ص) حين تبع النبي عليه السلام ثلاثة ايام يقرأ: «و ما من دابة في الارض الا على الله رزقها» فرمى بقربته فاتاه آت في منامه بقدرح من شراب الجنة فسقاه. قال انس فعاش بعد ذلك نيفاً و عشرين سنة لم يأكل ولم يشرب على شهوة.

«و اذا مرضت فهو يشفيني» خلیل گفت: اگر روزی بیمار شوم شفاء درد خود هم ازو جویم که درد داد. ما علاج از طبیبی خواهیم که در مغز افعی داروخانه زهر اوساخت. خلیل (ع) اضافت مرض با (۱) خود کرد، گفت: مرضت و نگفت امرضی. هر چند که همه ازوست لکن خواست که ادب خطاب در آن حضرت بجای آورد، و این نه مرضی معلوم بود در آن وقت بلکه نوعی بود از تمارض کما «یتمارض الاحباب

طمعاً في العيادة كما قال الشاعر شعر :

یوّد بان یمسی سقیماً لعلها اذا سمعت منه سلیمی یراسله

و قال بعضهم :

وان كان يمنعك الوشاة زیارتی فادخل الی بعلة العواد

آن شفاء دل خلیل که بوی اشارت میکند آنست که جبرئیل گاه گاه آمدی
بفرمان حق جلّ وعلی و گفتمی : یقول مولا که کیف کنت البارحة ؟ وزبان حال خلیل
بجواب میگوید :

خرسند شدم بدانکه گویی یکبار ای خسته روزگار دوشست چون بود

و«الذی یمیتنی ثمّ یحییّنی» اضاف الموت الیه و هو فوق المرض لان الموت لهم
غنیمة و نعمة لانهم یصلون الیه بارواحهم . و فی الخبر : « تحفة المؤمن الموت » . و قیل
معناه - یمیتنی باعراضه عنی وقت تعزّزه و یحییّنی باقباله علیّ حین تفقّله - و قیل
یمیتنی عنی . و یحییّنی به .

هر کوه باو باقی است بحقیقت فانی است هر که نه باو زنده او مرده جاودانی است
الهی نه جز از شناخت توشادی است نه جز از یافت تو زندگانی ، زندگانی
بی تو مردگی است و زنده بتو هم زنده و هم زندگانی است .

پیر طریقت گفت : کسی که او زندگانی وی بود ازو لحظتی و حرکتی بسر

نیاید مگر که همه درو مستغرق بود .

غم کی خورد آنکه شادمانیش تویی یا کی مرد او که زندگانش تویی

در نسیه آن جهان کجا دل بندد آنکس که بنقد این جهانیش تویی

این حال کسی بود که اورا دلی سلیم بود چنانکه الله گفت : « الا من اتی الله

بقلب سلیم » سلم من الضلالة ثمّ من البدعة ثمّ من الغفلة ثمّ من الغیبة ثمّ من الحجبة ثمّ
من المساكنة ثمّ من الملاحظة . هذه کلّها آفات والا کابر سلموا منها والا صابر امتحنوا

بها . و يقال القلب السليم الذى سلم من ارادة سلامة نفسه .

پیری را گفتند که قلب سلیم کدام است ؟ گفت : سلیم در لغت عرب لدیغ باشد ، مار گزیده و در خود بی قرار گشته ، و بی آرام بوده ، چنانکه ذوالنون مصری کان یصبح لیلۃ الی الصباح فیقول : المستغاث ایها المسلمون المستغاث ، فلما أصبح قال له جیرانه ما اصابك البارحة ؟ قال کیف لا یستغیث من لا یجد القرار ولا الفرار ؟ فریاد باو که نه ازو بسر می شود و نه با او کار فراسر شود . اگر بروم گویند این بیگانگی چیست و اگر بیایم گویند این دیوانه بما کیست ؟ این درویش را میان آب و آتش میباید زیست ، اگر مقام کند بسوزد و کربگر یزد غرق شود . بر زبر سرش ابر آتش بیز ، زیر قدم دریا موج انگیز ، پیش روی تیغ خون ریز ، پس پشت تیر جان آویز ، نه روی پرهیز نه توان گریز .

امامی سیوف و خلفی سهام و فوقی شرار و تحتی بحار

فلالی الیک بوجه قرار و لالی منک بحال فرار

جریر بغدادی گوید : دلها سه قسم است : قلب منیب ، قلب شهید و قلب سلیم .

قلب منیب آنست که گفت : « من خشی الرحمن بالغیب و جاء بقلب منیب » ، هر بنده ای که او ترسید و عیب خود دید و با مولای خود گردید دل وی منیب است ، و قلب شهید آنست که گفت : « انّ فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید » . میگوید این پیغام که دادم و این در که گشادم یادگار اوست که دلی دارد زنده و گوشتی گشاده و آن دل مرا حاضر گشته ، و قلب سلیم آنست که گفت : « الا من اتی الله بقلب سلیم » . طوبی اورا که دلی دارد سلیم از شک شسته و بامولی پیوسته و از دنیا و خلق آسوده و از غیر او رسته . و گفته اند : دل سلیم با سلامت بود هر چه بدو دهند قبول کند و بآن قانع شود ، اما دل منیب معدن درد است ، نه هیچ چیز قبول کند و نه بهیچ خلعت قانع شود ؛ دل سلیم در مقام لطف دارند ولی منیب در قید

دل منیب در دزدگان ولایت طریقتند، ایشانند که بقعر بحر فقر رسیده‌اند، و هیچ خبر باز نداده‌اند. اگر بهره‌چهر در کونین خلعت است این دل بیارایند هر لحظه که برآید بهره‌تر بود، و اگر کلّ کونین مائده‌ای سازند و پیش دل منیب نهند اورا از آن نزل چاشنی نیاید، در امتلاء آن لقمه طالب فقر وفاق گردد که: «اجوع یوماً و اشبع یوماً»، نوشش باد، بویزید بسطامی که هر دو کون لقمه‌ای ساختند و بر حوصله دل پر درد وی نهادند هنوز روی سیری نمی‌دید فریاد میداشت که: «هل من مزید». قال ابو یزید: قطعت المفاوز حتى بلغت البوادی وقطعت البوادی حتى وصلت الى الملكوت وقطعت الملكوت حتى بلغت الى الملك فقلت: الجائزة. قال: قد وهبت لك جميع ما رأيت، قلت: انك تعلم اننى لم ار شيئاً من ذلك. قال: فما تريد؟ قلت: اريد ان لا اريد. قال: قد اعطيناك.

۴- النوبة الاولى

قوله تعالى: «كذبت قوم نوح المرسلين (۱۰۵)» دروغ زن شمرد قوم نوح فرستادگانرا [بایشان]. «أذ قال لهم اخوهم نوح، آنکه که فرا ایشان گفت مرد ایشان نوح «الأتقون (۱۰۶)». بنپرهیزید؟

«انى لكم رسول امين (۱۰۷)» من شما را فرستاده‌ای استوارم.

«فاتقوا الله و اطيعون (۱۰۸)» بپرهیزید از عذاب خدای و مرا فرمان برید.

«وما اسئلكم عليه من اجر» نمیخواهم از شما هیچ مزدی، «ان اجرى الاغلى

رب العالمين (۱۰۹)»، نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان:

«فاتقوا الله و اطيعون (۱۱۰)» بپرهیزید از [عذاب] خدای و مرا فرمان برید.

« قالوا انؤمن لك » گفتند: بگرویم بتو ایمان آریم ترا؟ « و اتبعك الارذلون (۱۱۱) »

پس روان تو که نبوده تر از مردمانند .

« قال وما علمي بما كانوا يعملون (۱۱۲) » گفت: من چه دانم؟ [چه دانش مرا]

بآنچه ایشان میکنند؟ [که بآن پسندیده می آیند] .

« ان حسابهم » نیست شمار ایشان [و جزای شایستگی ایشان] ، « الاعلى

ربي لو تشعرون (۱۱۳) » مگر بر خداوند من اگر میدانید .

« وما انا بطارد المؤمنين (۱۱۴) » و من راننده گرویدگان نیستم .

« ان انا الا نذير مبين (۱۱۵) » نیستم من مگر ترساننده ای آشکارا .

« قالوا لئن لم تنته يا نوح » گفتند ای نوح اگر باز نه ایستی ازین سخن ،

« لتكونن من المرجومين (۱۱۶) » ناچار از رانندگان باشی و کشتگان بسنگ .

« قال رب » گفت خداوند من ، « ان قومي كذبون (۱۱۷) » . این قوم مرا

دروغزن گرفتند .

« فافتح يني و بينهم فتحاً » بر گشای میان من و میان ایشان [کار] بر گشادنی

« و نجني و من معي من المؤمنين (۱۱۸) » و باز رهان مرا و ایشان که با منند از

گرویدگان .

« فانجيناه و من معه » برهانیدیم او را و هر که با او بود ، « في الفلك المشحون (۱۱۹) »

در آن کشتی گران بار کرده پر .

« ثم اغرقنا بعد الباقيين (۱۲۰) » آنکه بآب بکشتیم پس همه بازماندگان را

از کشتی .

« ان في ذلك لاية » [در آن کرده و] درین [گفت] نشانی [و عبرتی پیداست

و پندی آشکار] است .

« و ما كان اكثر هم المؤمنين (۱۲۱) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند .

«وان ربك لهو العزيز الرحيم (۱۲۲) و خداوند تو است آن توانای مهربان
[با همه تاود اما می بخشاید] .

«كذبت عاد المرسلين (۱۲۳) « دروغ زن گرفتند عاد فرستادگان ما را .
« اذ قال لهم اخوهم هود « آنکه که ایشانرا گفت مرد ایشان هود «الا
تتقون (۱۲۴) « بترسید از [عذاب] خدای ؟

« اني لكم رسول امين (۱۲۵) « من شما رارسولی استوارم .
« فاتقوا الله واطيعون (۱۲۶) « بپرهیزید از [عذاب] خدای و مرا فرمان برید .
« وما اسئلكم عليه من اجر « و نمی خواهم از شما برین [پیغام رسانی] هیچ
مزدی . « ان اجرى الا على رب العالمين (۱۲۷) « نیست مزد من مگر بر خداوند
جهانیان .

« اتبنون بكل ريع « می سازید و بر می آرید بر هر بالایی ، « آية كبوتر خانه ای ؟ (۱)
« تعبثون (۱۲۸) « : بازی میکنید و کبوتر داری .

« و تتخذون مصانع « و می کنید کارگاهها [و بازی گاهها از سنگ خاره]
« لعلکم تخلصون (۱۲۹) « تا مگر جاوید مانید .

« واذا بطشتم « و چون بر میکوبید ، « بطشتم جبارین (۱۳۰) نا بخشاینده
بر میکوبید .

« فاتقوا الله واطيعون (۱۳۱) « بپرهیزید از [عذاب] خدای و مرا فرمان برید .
« واتقوا الذی امدکم بما تعلمون (۱۳۲) « . بترسید از آن [خدای] که شما
را در هم پیوست ، اینچه میدانید . « امدکم بانعام و بنین (۱۳۳) « شما را پیوسته داد
ستوران و پسران .

« و جنات و عيون (۱۳۴) « و رزان و چشمه ها [ی روان] .

« اِنِّیْ اَخَافُ عَلَیْکُمْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ (۱۴۵) » که من می ترسم بر شما از عذاب روزی بزرگ .

« قَالُوا سَوَاءٌ عَلَیْنَا » گفتند یکسانست [در خواری و سستی] بر ما .

« اَوْعِظْتَ اَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِیْنَ (۱۴۶) » که پند دهی یا از پند دهندگان نباشی .

« اِنْ هَذَا اِلَّا خُلُقُ الْاَوَّلِیْنَ (۱۴۷) » نیست این [که تو آوردی] مگر دروغ ساختن پیشینان .

« وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِیْنَ (۱۴۸) » و هرگز ما را عذاب نخواهند کرد .

« فَكَذَّبُوهُ فَاهْلُکُنَاهُمْ » دروغ زن گرفتند او را و هلاک کردیم ایشان را .

« اِنْ فِیْ ذٰلِكَ لَآیَۃٌ » [در آن کرد و] درین گفت نشانی و عبرتی پیداست و پندی آشکارا ، « وَ مَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِیْنَ (۱۴۹) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند .

« وَ اِنْ رَبِّکَ لَھُو الْعَزِیْزُ الرَّحِیْمُ (۱۵۰) » و خداوند تو آن توانای مهربان [با همه تاود اما می بخشاید] .

« کَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُرْسَلِیْنَ (۱۵۱) » دروغ زن گرفت ثمود پیغامبرانرا .

« اِذْ قَالَ لَهُمْ اِخُوهُمْ صَالِحٌ » آنکه که ایشانرا گفت مرد ایشان صالح :

« اَلَا تَتَّقُوْنَ (۱۵۲) » که از [عذاب] خدای بنهرهیزید ؟

« اِنِّیْ لَکُمْ رَسُوْلٌ اٰمِیْنٌ (۱۵۳) » من شما را فرستاده استوارم . « فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَ

اطیعون (۱۵۴) » بپرهیزید از [عذاب] خدای و مرا فرمان برید . « وَ مَا اسْتَلْکُمْ عَلَیْهِ

مِنْ اِجْرٍ » و نمی خواهم از شما برین [پیغام رسانیدن] هیچ مزدی ، « اِنْ اِجْرِیْ اِلَّا

عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ (۱۵۵) » نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان .

« اَتُرْکُوْنَ » شما را می خواهند گذاشت « فِیْمَا هُمْ » در اینجه اندرست درین

جهان ، « آمْنِیْنَ (۱۵۶) » [جاوید] بی بیم .

« فِیْ جَنّٰتٍ وَ عِیْنٍ (۱۵۷) وزروع » در رزان و چشمه ها و کشت زارها ،

« وَنَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِيمٌ (۱۴۸) » و خرما بنان خوشه آن نرم و پخته .

« وَتَحْتُونُ مِنَ الْجِبَالِ » و می تراشید از کوهها و سنك خارِه « يَوْتًا »
 خانه‌هایی « فارهين (۱۴۹) » استادان و تیزکاران .

« فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ (۱۵۰) » پیرهيزيد از [عذاب] خدای و فرمان بریدمرا
 « وَلَا تَطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ (۱۵۱) » و فرمان بردار مباشید (۱) گزاف کارانرا
 « الَّذِينَ يَفْسُدُونَ فِي الْأَرْضِ » ایشان که بزمین به تباه کاری میروند « وَلَا
 يَصْلَحُونَ (۱۵۲) » و کار و کرد خویش نيك نمی‌دارند .

« قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمَسْحُورِينَ (۱۵۳) » گفتند چه ای تو مگر یکی از خوردگان
 کرده (۲) و از آشامندگان .

« مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا » نیستی مگر مردمی همچون ما « فَاتَّبِعْ بَأْيَةَ إِنْ
 كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ (۱۵۴) » بپار نشانی اگر [از] راست گویانی .

« قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ » [صالح] گفت اینك آن (۲) ماده شتر [آن نشانی که
 می خواستید] . « لَهَا شَرِبٌ » اورا آبشخور [روزی] و لکم شرب يوم معلوم (۱۵۵)
 و شما را آبشخور روزی [هر دو نوبت] دانسته .

« وَ لَا تَمْسُوهَا بِسُوءٍ » و هیچ بد مرسانید با و « فَيَأْخُذْكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (۱۵۶) »
 که بگیرد شما را عذابی روزی بزرگ .

« فَعَقَرُوْهَا » پی زدند اورا و بکشتند « فَاصْبِرُوا نَادِمِينَ (۱۵۷) » پس بامداد
 کردند پشیمانان .

« فَآخُذْهُمْ الْعَذَابِ » فرا گرفت ایشانرا عذاب [بانگی کشته] ، « إِنْ فِي
 ذَلِكَ لَآيَةٌ » [در آن کرد و] درین [گفت] نشانی [و عبرتی پیدا] ست [و پندی
 اشکارا] « وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ (۱۵۸) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند .

« و ان ربك لهو العزيز الرحيم (۱۵۹) » و خداوند تو توانا است مهربان [با همه می تاود اما می بخشاید] .

« کذبت قوم لوط المرسلین (۱۶۰) » دروغ زن گرفتند قوم لوط پیغامبرانرا .
 « از قال لهم اخوهم لوط ، آنکه که گفت ایشانرا (۱) مرد ایشان لوط
 « الا تتقون (۱۶۱) » بنهریزید از [عذاب] خدای ؟ « انی لکم رسول امین (۱۶۲) » من
 شما را پیغامبری استوارم . « فاتقوا الله و اطیعون (۱۶۳) » بپرهیزید از [عذاب] خدای و
 مرا فرمان برید .

« وما استلکم علیه من اجر » و نمی خواهم برین [پیغام رسانیدن] هیچ مزدی
 « ان اجری الا علی رب العالمین (۱۶۴) » نیست مزد من مگر بر خداوند جهانیان .
 « اتاتون الذکر ان من العالمین (۱۶۵) » گرد می آید بانران از مردمان
 « و تذرون » و میگذارید « ما خلق لکم ربکم من ازواجکم » آنچه آفرید خداوند
 شما از جفتان شما ؟ « بل انتم قوم عادون (۱۶۶) » نیستید شما مگر قومی از اندازه در
 گذارند کان .

« قالوا لئن لم تنته یا لوط ، گفتند ای لوط اگر باز نشوی و باز نه ایستی (۲)
 ازین سخن « لتکونن من المخرجین (۱۶۷) » ناچاره که از بیرون کرد گان باشی (۳) ،
 « قال انی لعملکم من القالین (۱۶۸) » لوط گفت : من کرد شما را از زشت دارانم ،
 « رب نجنی و اهلی مما یعملون (۱۶۹) » خداوند من باز رهان مرا و کسان مرا
 از آنچه ایشان میکنند .

« فنجیناه و اهله اجمعین (۱۷۰) » باز رهانیدیم او را و کسان او را همگان .
 « الا عجوز آفی الغابین (۱۷۱) » مگر پیرزنی از بازماند گان در شارستان [پس]

۱ - نسخه الف : ایشانرا گفت

۲ - نسخه الف : اگر باز نشی و با نه ایستی

۳ - نسخه الف .

بیرون شدن لوط و کسان او از آن] .

« ثم دمرنا الاخرین (۱۷۲) » آنکه دمار بر آوردیم و نیست کردیم دیگرانرا .

« و امطرنا علیهم مطراً » بر ایشان ببارانیدیم بارانی ، « فساء مطر المنذرین (۱۷۳) »

چون بد بارانی ترسانید گان و تهدید نیوشند گانرا .

« ان فی ذلك لآیه » [در آن کرد و] و درین [گفت] نشانی [و عبرتی

پیدا] ست [و پندی آشکارا] ، « وما کان اکثرهم مؤمنین (۱۷۴) » و بیشتر ایشان گرویده نبودند .

« و ان ربك لهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ (۱۷۵) » خداوند تو تواناست مهربان [با همه

تاود اما می بخشاید] .

« کذب اصحاب الایکة المرسلین (۱۷۶) » دروغ زن گرفت مردمان ایکه

پیغامبران را « اذ قال لهم شعیب » آنکه که شعیب گفت ایشانرا « الا تتقون (۱۷۷) »

بنپرهیزید از عذاب خدای « انی لکم رسول امین (۱۷۸) » من شمارا رسولی استوارم « فاتقوا

الله و اطیعون (۱۷۹) » پرهیزید از عذاب خدای و فرمان برید مرا .

« وما اسئلكم علیه من اجر » و نمی خواهم برین [پیغام رسانیدن] از شما هیچ

مزدی ، « ان اجری الاعلی رب العالمین (۱۸۰) » نیست مزد من مگر بر خداوند

جهانیان .

« اوفوا الکیل » تمام پیمایید [بر مردمان] « ولا تکنوا من المخرین (۱۸۱) »

و از کاهندگان و زیان نمایندگان مباشید (۱) « وزنوا بالقسطاس المستقیم (۱۸۲) »

و بقیان راست سنجید .

« و لاتبغسوا الناس اشیاء هم » و چیزهای مردمان مکاهید ، « و لاتعتوا فی

الارض مفسدین (۱۸۳) » و به تباه کاری در زمین مروید دلیروار .

« و اتقوا الذی خلقکم » و پرهیزید از عذاب آن خدای که شمارا بیافرید،
 « و الجبلۃ الاولین (۱۸۴) » و کروهان پیشینیان [آفرید] .
 « قالوا انما انت من المسحرین (۱۸۵) » گفتند تو نیستی مگر آفریده‌ای
 خوردن و آشامیدن را « ما انت الا بشر مثلنا » و نیستی مگر مردمی همچون ما
 « و ان نظنک لمن الکاذبین (۱۸۶) » و نمی‌پنداریم ترا مگر از دروغ زنان .
 « فاسقط علینا » فروافکن بر ما « کسفامن السماء » پاره‌ای از آسمان، چنانکه
 برستخیز خواهد بود، « ان کنت من الصادقین (۱۸۷) » اگر از راست گویانی .
 « قال ربی اعلم بما تعملون » گفت خداوند من به داند آنچه شما می‌کنید
 از [افسوس] .
 « فکذبوه » دروغ‌زن گرفتند او را « فاخذهم عذاب یوم الظلة » فرا گرفت
 ایشان را عذاب روز ظله (۱) [میانۀ آن میغ که ایشان را بکشت از تف] .
 « ان فی ذلک لآیة » [در آن کرد] و دین [گفت] نشانی [و عبرتی] بود [بیدا
 و پندی آشکارا] « و ما کان اکثرهم موعنین (۱۹۰) » و بیشتر آنانند که گرویده نبودند .
 « و ان ربک لہو العزیز الرحیم » و خداوند تواناست [آن توانای] مهربان [با
 همه می‌تاود اما می‌بخشاید] .

النوبة الثانية

قوله : « کذبت قوم نوح المرسلین » ، - ای کذبت جماعه قوم نوح ، فانث
 للجماعه کقوله : « قالت الاعراب » ، و قال المبرد انث لان القوم و القبيلة واحد ،

۱ - اینجا بقیه این آیه : « انه کان عذاب یوم عظیم (۱۸۹) » از هر دو نسخه افتاده است .

فترك اللفظ و اعمل المعنى و عنى بالمرسلين نوحاً وحده ، نظيره : « يا ايها الرّسل » .
 حسن بصرى را پرسيدند : چونست اين كه ربّ العالمين ميگويد : « كذّبت
 قوم نوح المرسلين » ، « كذّبت عاد » ، كذّبت ثمود المرسلين » و رسول بايشان
 زيادت از يكي نبود ؟ گفت : پيغامبر كه بايشان آمد ، و نفى شرك و تصديق رسل
 چون اورا دروغ زن گرفتند چنانست كه همه را دروغ زن گرفته اند ، كه همه را باين
 معنى فرستادند . و قيل : كذبوا آدم و ادريس و نوحاً . و انما قال « اخوهم » لانه
 كان على لسانهم و من جنسهم لامن طريق الدين . حق تعالى هر پيغامبر كه بقومى
 فرستاد هم از عشيره و قبيله ايشان فرستاد و بر زبان و لغت ايشان ، از بهر آنكه چون
 بوى معرفت دارند و صدق و امانت وى شناسند آن بقبول نزديكتر باشد و سخن او به
 در كيرد . « الا تتقون » يعنى - افلا تتقون عقاب الله بعد وضوح الحجّة وانتفاء الشبهة ؟
 « اننى رسول امين » اننى رسول الله اليكم و قد يضاف الرّسول الى المرسل اليه
 و الى المرسل كقوله : « محمد رسول الله » و قوله : « انّ رسولكم الذى ارسل اليكم
 لمجنون » و قوله « امين » يعنى - على الوحي والرسالة لانكم عرفتمونى قبل هذا فيما
 بينكم بالصدق والامانة . معنى آنست كه مرا پيش از اين در ميان قوم خويش بصدق
 و امانت شناخته ايد چون با شما در كار شما راست گويم پس بدانيد كه بر وحي و
 رسالت حق هم راست گويم .

« فاتّقوا الله و اطيعون » فيما آمركم به فاننى لا اخونكم و لا اريد بكم سوء
 و ما اسألكم ، على ما ادعوكم اليه « اجراً » و ثواباً « ان اجرى الاعلى ربّ
 العالمين » ، و ذلك اريده .

« فاتّقوا الله و اطيعون » كرّر لانّ الاوّل متصل بقوله « امين » والثانى بقوله « ما اسألكم
 عليه من اجر » فهما سببان . و قيل كرّر لانه فى الانذار ابلغ .

« قالوا انؤمن لك و اتبعك الارذلون » الاقلّون مالا و جاهاً : الرّذيلة - هى الخصلة

الذميمة التي يمتنع عنه العقل والشرع - ؛ وضده الخصلة الحميدة التي يدعو اليها العقل والشرع . قرأ يعقوب و « اتبعك الارذلون » اي - لانؤمن لك و من اتبعك الارذلون ؛ اي - وهذه حالك كما تقول : لانصحبك و اصحابك السفلة ، اي - و السفلة اصحابك ؛ و قرأ الباقر و اتبعك على الفعل الماضي ، اي - لانؤمن لك - و قد اتبعك الارذلون ؛ اي و هذه حالك كما تقول : لانصحبك و صاحبك السفلة . والاتباع جمع تبع والتبع جمع تابع مثل طالب و طلب و حارس و حرس ، و يجوز ان يكون جمع تابع كصاحب و اصحاب . ارذلون بقول مفسران پيشه ورانند : كفشگر و جولاه و حجام و امثال ايشان ؛ معنى آنست که بتو چون ايمان آريم و پسروان تو اهل صناعت و پيشه ورانند نه خواجگان و محتشمان ، و اين سخن از روى جهل و حماقت گفتند از بهر آنکه صناعت و حرفت چون مباح باشد در باب ديانات پسنديده است و قدحى در مردم نيارد ؛ و گفته اند ارذلون سفله اند اهل خساست و مکاسب دنى .

نوح گفت : « و ما علمى بما كانوا يعملون » انمالي منهم ظاهر امرهم و على ان ادعوه و ليس على من خساسة احوالهم و دنائة مكاسبهم شى و لم اكلف ذلك انما كلفت ان ادعوه . معنى آنست که از خساست احوال و دنائة مكاسب ايشان بمن چه باز مى گردد و مرا چه مى بايد دانست که نه دانش آن مرا تکليف کرده اند ، مرا تکليف آن کرده اند که ايشان را دعوت کنم بتوحيد و مردم که بريسکديگر تفاضل دارند بايمان و توحيد و طاعت دارند نه بآنچه شما ميگوئيد . پس خواستند که نوح را بر اتباع خود بيرون آرند و اغراء کنند ، گفتند : انهم يضررون الکفر و يظهرون لك الايمان . ايشان منافقاند ، در دل بيرون از آن دارند که بزبان ميگويند ، بزبان ايمان مى آرند و بدل کافر مى شوند (۱) .

نوح جواب داد که : « ان حسابهم الا على ربى لو تشعرون » يعنى - الى

ظاهرهم والله يحاسبهم على ما فى قلوبهم- بر من ليست که دل ایشان بازجویم و بدانم
بر من آنست که ظاهر ایشان قبول کنیم والله تعالى خود مطلع است بر دلهاى ایشان
و خود حساب باطن و اسرار ایشان کند. همانست که **مصطفی** (ص) گفت در آن خبر
معروف: « فاذا شهدوا ان لا اله الا الله عصموا منى دماءهم و اموالهم الا بحقها و
حسابهم على الله عز و جل . وقال **سفيان الثوري** : لانحاسب الا حياء و نحكم على الاموات.
» و ما انا بطارد المؤمنين « يعنى - لا اطردهم بقولكم - انهم يضمرون الكفر
» ان انا الا نذير مبين « اى ما انا الا لعلم بمواضع المخافة لتحذروها و لم
اكلف ما فى الصماير .

« قالوا لن لم تنته يا **نوح** » عن هذه المقالة لتكونن من المرجومين . يعنى -
المشتومين و قيل من المقتولين بالحجارة .

« قال رب ان قومى كذّبون » تكذيباً لا يرجى معه ايمانهم و لا اجابتهم .
« فافتح بينى و بينهم فتحاً » اى - اقض بينى و بينهم قضاء تنجينى به منهم و
« نجنى و من معى » من العذاب الذى تهلكهم به .
« فانجيناه و من معه » اى - خلّصناه مع المؤمنين « فى الفلك المشحون » المملو
من الانس و الجنّ و السباع و الطيور من كلّ صنف ذكر و انثى .

« ثم اغرقنا » بعد انجاء نوح و من معه « الباقين » من قومه . وفى الآية تنبيه
على انّ **نوحاً** (ع) كان مبعوثاً الى من على وجه الارض. الا ترى انه قال فى قصة **موسى**
و **فرعون** : « ثم اغرقنا الآخرين » و قال ههنا : « ثم اغرقنا بعد الباقين » و كذلك
تبين فى دعائه حيث قال : « رب لا تذر على الارض من الكافرين دياراً » و قال سبحانه :
« و جعلنا ذريته هم الباقين » .

« ان فى ذلك » اى - فى الذى فعل بقوم نوح لعبرة لمن بعد هم من هذه الامة ،
فيحذرون مثل عقوبتهم و ما كان اكثر قومك مصدّقين .

« و انّ ربّك لهو العزيز ، فى انتقام من كفر به « الرّحيم » بعباده المؤمنين . و قيل « و ما كان اكثرهم مؤمنين » يعنى قوم نوح يقول كان اكثرهم كافرين بالتّوحيد و لو كان اكثر هم مؤمنين لم يعذبوا فى الدّنيا .

« قوله : « كذّبت عاد المرسلين » عاد اسم قبيلة ، و لهذا اتّ و هو فى الاصل اسم رجل هو ابو القبيلة .

« اذ قال لهم اخوهم ، يعنى - فى التّسب لا فى الدّين - « الا تتقون » عقاب الله على كذبكم به .

« انّى لكم رسول امين » على وحى الله و رسالاته .

« فاتّقوا الله » بطاعته والانتهاى الى ما يأمركم به و ينهاكم عنه « و اطيعون » فيما آمركم به من تقوى الله و الحذر من سطوته .

« و ما اسألكم عليه من اجر » اى - اطلب منكم - على امرى اياكم بتقوى الله جزاء و ثوابا . فان جزائى و ثوابى على ربّ العالمين . لانه هو الذى ارسلنى فكان اجرى عليه . و قيل انما قال ذلك لانّ المستحقّ على تبليغ الرسالة ثواب دائم و لم يكن ذلك اليهم .

« اتبنون بكلّ ريع آية تعبثون » الرّيع - المرتفع من الارض و جمعه ارباع ، و الرّيع بالفتح فيه لغة و اصله فى اللغة الزيادة - و قيل هو الطريق المرتفع عن الارض سلك ام لم يسلك . و قيل هو الطريق الذى يكون بين الجبلين ، « آية » يعنى بناء متميزاً عن ساير الابنية و قيل آية اى علامة يجتمعون اليها للعبث بمن يمرّ فى الطريق و قيل هو برج الحمام ، « تعبثون » يعنى عابثين وهذا كقول القائل : خرج فلان من البلد يقول كذا يعنى قائلاً كذا . خلافت ميان علما كه از بهرچه ايشانرا عابث خواند بدان بناها كه مى كردند ؟ قومى گفتند اسراف ميكردند در آن فوق الحاجة قصرهاى عظيم و منظرهاى بلند ، و هرچه اسراف باشد و فوق الحاجة همه عبث بود . قومى گفتند

غرض ایشان در آن تفاخر و تکاثر بود و تفاخر در ابنیه عبث باشد که آنرا محصولی نبود. قومی گفتند که قصد ایشان در آن بناها آن بود که تا از مکاره زمان و نوائب روزگار ایمن باشند و این عبث باشد، قومی گفتند که کبوترخانه بود که می کردند و کبوترداری و این خود بازی کودکان باشد، و قیل کانوا یبنون بناء من یطمع الخلود و ذلك عبث. **مقاتل** گفت ایشان سفر میکردند و بستارگان راه می بردند پس خواستند که راه بردن بر خود آسان کنند و بر راهها قصرهای عظیم و بناهای بلند بساختند تا علمی باشد ایشانرا و نشانی در راه بردن و آنگه بآن تفاخر میکردند که هذا منزل فلان و هذا منزل بنی فلان، اینست که رب العالمین گفت: «آیه تعبثون و تتخذون مصانع، ای - حصوناً و کلاً بناء مصنعة و قیل المصنعة البناء علی الماء و لعلکم تخلدون ای کان هذه الابنية تخلصکم فی الدنيا و انتصب آیه علی انه مفعول له، و مفعول «تبنون» غیر مذکور لدلالة الکلام علیه، فدل «تبنون» علی البناء و دلت آیه علی عظم البناء. «و اذا بطشتم بطشتم جبّارین» ای - اذا انتقمتم انتقمتم انتقام الجبّارین بلا رأفة و لابقاء. و قیل معناه «اذا بطشتم» بمن دونکم «بطشتم» متکبرین قتلاً بالسیف و ضرباً بالسوط و الجبّار الذی یقتل و یضرب علی الغضب، و اصل الجبّار ممتنع، مشتق من جبّار النخل، هو الذی قد ارتفع عن ان تناله ید. و قیل الجبّار هو الغالی بالقدرة و هو مدح لله عزّوجلّ لانه حقیقه فيه و ذمّ لغيره لانه کذب.

«فاتقوا الله، بترك هذه الاشياء» و اطیعون، فیما ادعوکم الیه.

«واتقوا الذی امدکم» ای اعطاکم ما تعلمون. و الامداد - اتباع الثانی بما قبله شیاً بعد شیء علی انتظام. - ثم فسّر فقال: «امدکم بانعام و بنین و جنّات و عیون. انّی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم» فی الدنيا و قیل فی الآخرة باصرار کم علی ما انتم علیه.

«قالوا سواء علینا او عظمت ام لم تکن من الواعظین» ای - لانقبل کلامک و دعوتک

و عظمت ام سکت .

« ان هذا آلا خلق الاولين ، بفتح خا و سکون لام قرائة ابن كثير و نافع و ابو عمرو و يعقوب و على ، معنى آنست که ما هذا الذى جئنا به الا کذب الاولين الذين ادّعوا النبوة و لم يكونوا انبياء ؛ و باين قول خلق بمعنی اختلاق است - و هو الکذب . همانست که جای دیگر گفت : « ان هذا آلا اختلاق » ، « ان هذا آلا اساطير الاولين » ، و روا باشد که خلق بمعنی آفرینش بود و وجه اين قرائت آنست که خلقنا کما خلق من كان قبلنا نحى کما حيوا و نموت کما ما توا و لانبعث ، کما قالوا : « ان هى الا حيوتنا الدنيا نموت و نحيا » ، « و ما نحن بمبعوثين » ، باقى قراء : « ان هذا آلا خلق الاولين » ، بضمّتين خوانند : ضمّ خا و ضمّ لام و آن قرائة رادو وجه است : یکى آنست که نیست اين که تو آوردی مکر خوى و عادت پيشينان که میگفتند که ما پیغمبرانیم و دروغ میگفتند ، و وجه دیگر آنست که ما هذا الذى نحن فيه الا عادة الاولين من تشييد البناء و البطش على وجه التكبر فلا نترك هذه العادة بقولك . « و ما نحن بمعذبين » على ما نحن عليه من الاقوال و الافعال « فكذبوه و اهلكناهم » ، « بريح صرصر عاتيه » ، ان فى ذلك لآية ، اى - فى اهلا کنا اياهم مع شدة قوتهم و شو کتھم باضعف الاشياء و هو الريح لدلالة على وحدانيتها و صدق نبوته ، و ما کان اکثرهم مؤمنين ، « و ان ربك لهُو العزيز الرحيم » . کذبت ثمود المرسلين ، . مقاتل گفت : عاد و ثمود ابن عم یکدیگر بودند ، عاد قوم هود بودند و ثمود قوم صالح و میان مهلك عاد و مهلك ثمود پانصد سال بود . قومی گفتند از اهل تاریخ که عاد و ثمود دو برادر بودند از فرزندان ارم بن سام بن نوح و سام بن نوح را پنج پسر بود ارم و ارفخشذ و عالم و الیفر و الاسود ، و ارم مہینة فرزندان بود و اورا هفت پسر بود : عاد و ثمود و صحار و طسم و جدیس و جاسم و و باز . مسکن عاد و فرزندان وی یمن بود و مسکن ثمود و فرزندان وی حجاز و شام بود و

مسكن طسم ، عمان و بحرین و مسكن جديس زمين يمامه و مسكن صحار ما بين الطائف الى جبال طيء و مسكن جاسم ما بين الحرم الى سفوان و مسكن وبار زمينى است كه آنرا وبار گویند ، بناموى باز خوانند اينان همه زبان ولغت عربى داشتند ، وقد انقرضوا عن آخرهم فلم يبق لهم نسل .

« اذ قال لهم اخوهم صالح الا تتقون ، الى قوله : « الا على رب العالمين . »
« أتتركون ، يعنى - اتظنون ان ربكم يترككم فى هذه الدنيا آمنين من الموت والحدثان ؟ تأكلون و تشربون و تتمتعون لاتخافون شيئاً ثم تموتون ولا تبعثون .

« فى جنات و عيون . » « و زروع و نخل ، كانوا يسكنون الحجر و هى ذات نخل و زرع و مياه « طلعا هضيم » ، اختلفوا فيه قال ابن عباس : هضيم اى - لطيف فى جسمه مادام فى كفرآه و منه هضيم الكشح و الحشا ، اى - ضامر لطيف و منه هضم الطعام اذا لطف و استحال الى مشاكلة البدن . قال المبرد : الطلع مادام فى كفرآه هضيم ، لان الهضيم اللاصق بعضه ببعض . فاذا خرج منها فليس بهضيم اى - نضيج مدرك يانع . و قال مقاتل : هضيم ، اى - متراكم حتى هضم بعضه بعضاً واصله الكسر ، و قيل هضيم رطب لين ليس فيه نواة .

و « تنحتون من الجبال بيوتاً » و مى تراشيد از كوههاى سنگ خاره خانه ها . گفته اند كه در وادى حجر دوهزار بارهزار سراى و هفتصد سراى تراشيدند از سنگ سخت در ميان كوهها ، رب العالمين ايشانرا در آن كار باستادى و تيزكارى وصف كرد گفت « فارهين » تيزكارانند و استادان . فرهين ، چستكاران و زيباكاران . فارهين ، بالف قرائت كوفى است و شامى و فرهين بى الف قرائت باقى و همالغتان ، مثل حاذر و حذر . و قيل : الفاره - الحاذق العالم ، و الفره الاشر البطر . و قيل الفره - القوى .

« فاتقوا الله ، اى - احذروا عقابه « و اطيعون ، فى نصحى .

« ولا تطيعوا امر المسرفين ، على انفسهم فى تماديهم فى معصية الله و اجترائهم

على سخطه وهم الرّهط التسعة «الذين كانوا يفسدون في الارض ولا يصلحون» .
 « قالوا انما انت من المسحّرين » اى انت من المعلّلين بالطعام و الشراب فلا
 تؤمن بك اخذ من السحر و هو الرّثة و المعنى - انت بشر مثلنا ولست من الملائكة .
 و قيل انت من المسحّرين اى - ممّن سحر مرّة بعد اخرى حتّى اختلّ عقله واضطرب
 رأيه، و يقول العرب هو مسحور و مجنون و مطبّوب . و قيل من المسحّرين اى - من
 المخدوعين يعنى تخدع من السّحر .

« ما انت الا بشر مثلنا » سوقه لافضل لك علينا « فأت باية ان كنت » صادقا
 فى قولك اننى مرسل ، فأتنا بدلالة و حجة على ذلك .

و در تفسیر آورده اند که ایشان از صالح درخواستند که هر پیغامبر که آمد
 بقوم خویش با وی معجزتی بود که دلالت کرد بر صدق وی و ما از تو می خواهیم
 که ازین سنگ معروف - و اشارت بآن سنگ کردند - بیرون آری ماده شتری
 آبتن . صالح ایشانرا نزدیک آن سنگ جمع کرد و دعا کرد ، و ربّ العزّة دعای وی
 اجابت کرد . لیجعل تلك الناقة فتنة لهم . ایشان در آن سنگ نظر می کردند که همچون
 زن آبتن شکم باز کرد زه خاست و ناقة از آن بیرون آمد بر آن صفت که ایشان
 میخواستند ، حمراء دعجاء عشاء . از سه روی معجزه بود : یکی آنکه ناقة از سنگ
 بیرون آمد - و این معتاد نیست ، دیگر آن که بی فحل آبتن گشت ، سوم آنکه
 ناقة بر آن صفت که ایشان میخواستند بیرون آمد . يقال كان عاد الاول مرّ بتلك
 الصخرة يوماً راكباً فسمع من جوف الصخرة : جزی فانی هلاك خلق من ولدك .
 پس آن ناقة را نیز درد زه خاست و بچه آورد .

صالح آنکه ایشانرا گفت : « هذه ناقة » لکم آية باننى رسول الله « لها شرب
 يوم و لکم شرب يوم » - اى - نصیب يوم معلوم . فكان للناقة يوم و لهم يوم . فاذا كان يوم

شرب النّاقة من الماء كانوا فى لبن ما شاءوا و ليس لهم ماء و اذا كان يومهم لم يكن للنّاقة ماء . قال ابن عباس : اذا كان يوم وردّها اعطتهم من اللّبن ما شاءوا .

« و لاتمتسوها بسوء » اى - قال لهم صالح : لاتعقروها و لاتتعرّضوا لها بمكروه و لاتمنعوها من الماء والرّعى فيحلّ بكم « عذاب يوم عظيم » فى الدنيا . « فعقروها » يريد به المسرفين الذين سبق ذكرهم فى قوله : « و لاتطيعوا امر المسرفين » . وقيل العاقر قدار بن سالف و نسب الفعل الى جماعتهم لانّهم رضوا بذ لك ، وكان قدار رجلا زرق اشقر الى القصر ما هو . ثم رجع اليها هو وصاحب له بالسيف فقتلها . و يقال عقروها يوم الاربعاء .

فماتت « فاصبحوا نادمين » على عقروهم ايّاها بعد ظهور العذاب لانّهم لوندموا قبل ذلك لتنفّعهم ذلك .

« فأخذهم العذاب » يوم السبت من صيحة جبرئيل . فماتوا اجمعين ، واصل العقور - ضرب الساق بالسيف و ما يجرى مجراه . و قيل العقور - النّجرح .
« انّ فى ذلك » اى - فى اخراج النّاقة من الصخرة على تلك الصفة و فى اهلاكهم ،
لعبرة لمن بعدهم من هذه الامة . « و ما كان اكثرهم مؤمنين » .

« و انّ ربّك لهُو العزيز الرحيم » . و قيل اتاهاهم صالح بالمعجزات فآمنوا به فلما مات ارتدّوا فبعثه ثانياً اليهم فكذبوه فاتاهم بالنّاقة .

« كذّبت قوم لوط المرسلين » الى قوله « الا على ربّ العالمين » . « أتأتون الذّكران من العالمين ؟ » يعنى - اتصيبون الذكور من الناس حراماً « و تذرون ما خلق لكم ربّكم من ازواجكم » حلالاً ؟ بين الله انّه لا عنذر لهم فيه . « بل انتم قوم عادون » متجاوزون عن الحدّ فى الظلم باختيار الحرام على الحلال . وقيل من العالمين اى - من الغرباء .

« و تذرون ما خلق لكم ربّكم من ازواجكم » يعنى و تذرون فروج ازواجكم

و كانوا يأتون اديار النساء . ايضاً و فى الخبر : « انّ من اتى امرأة فى دبرها فهو برى »
مما انزل على محمد (ص) و لا ينظر الله اليه . و قال بعض الصحابة : قد كفر ، و قال
بعضهم هل يفعله الا الكافر ؟

« قالوا لئن لم تمته يا لوط » عن دعواك النبوة و الانكار علينا وعن تهبيح فعلنا
« لتكوننّ من المخرجين » من بلدنا .

« قال اتى لعملكم » اللواط « من القالين » المبغضين ، والقالى - التارك للشئ
بغضاً له . « ربّ نجنى و اهلى مما يعملون » اى - من عذاب عملهم ، و قيل اخرجنى
من بينهم حتى لا اراهم ولا ارى عملهم و نجنى من مقاساة مخالطتهم .
« فنجيناه و اهله » يعنى بناته و من آمن معه .

« الا عجوزاً فى الغابرين » هى امرأة لوط غبرت فلم تخرج مع لوط . و قيل
غبرت فلم تهلك مع قومها ثم اصحابها الحجر بعدما خرجت من القرية . و انما اهلكت
لانها تدلّ المشركين على اضيافه .

« ثم دمرنا الآخرين » الدمار - الهلاك على وجه هائل عجيب . و اختلفوا فى
سبب اهلاكهم : فقال بعضهم انّ الله تعالى خسف بهم الارض ، وقال بعضهم انّ جبرئيل
رفعهم ببلادهم على قوادمه . و قيل على ريشة واحدة حملهم بامر الله الى السماء حتى
سمع اهل السماء صوت الطير و نباح الكلاب . ثم نكسهم على رؤسهم كما قال :
« فجعلنا عاليها سافلها » .

« و امطرنا عليهم مطراً » يعنى على الغائبين منهم فى البلاد . مطراً ، يريد به
مطر الحجارة كما يتّين فى قوله : « و امطرنا عليهم حجارة » . قال وهب « و امطرنا
عليهم مطراً ، اى - كبريتاً و ناراً » فساء مطر المنذرين « اى - بش مطر الكافرين
الذين كذبوا نبيّهم .

« انّ فى ذلك لآية » اى - فى اهلاكنا اياهم لدلالة لمن بعدهم مزجرهم عن

قبيح فعلهم « و ما كان اكثرهم مؤمنين » ولو كانوا مؤمنين لم يعدّوا في الدنيا .
 « و انّ ربّك لهو العزيز » في نعمته من اعدائه « الرّحيم » بالمؤمنين من عباده .
 « كذب اصحاب الايكة المرسلين » الايكة - غيضة ، تنبت ناعم الشجر كالسدر والاراك . وقال الزّجاج : الايكة - الشجر الملتفّ يقال ايكة و ايك كما يقال اجمة و اجم . وكان اصحاب الايكة اصحاب شجر ملتقّة ، و شجرهم الدّوم و هو المقلّ ، و قرأ حرميّ و شاميّ « ايكة » بفتح اللام و هو اسم علم لتلك المدينة والبقعة .

« اذ قال لهم شعيب » . اينجا اخوهم نكفت از بهر آنكه شعيب نه از نسب اصحاب ايكة بود بلكه از نسب مدين بود و لهذا قال تعالى : « و الى مدين اخاهم شعيباً . مدين پسر ابراهيم خليل بود . ابراهيم بعد از ساره زنى بخواست از كنعانيان ، و مدين ازوى بود و مدين جدّ شعيب بود ، هو شعيب بن نويب بن مدين بن ابراهيم (ع) . روايت كردند از ابن عباس كه گفت : اصحاب ايكة و اصحاب مدين هر دو يكي اند ، اما جمهور مفسران بر آنند كه اصحاب ايكة ديگرند و اصحاب مدين ديگر ؛ و حقّ جلّ جلاله شعيب را بهر دو قوم فرستاد به پيغامبرى . قال ابن زيد : بعث الله عزّ وجل شعيبا الى قومه اهل مدين والى البادية وهم اصحاب الايكة .

« اذ قال لهم شعيب الا تتقون » الى قوله : « ربّ العالمين » انما كانت دعوة هؤلاء و الانبياء كلّهم فيما حكى الله عنهم عن صيغة واحدة للاخبار ، بانّ الحقّ الذّى يدعون اليه واحد و انّهم متفقون على الامر بالتقوى والطّاعة و الاخلاص فى العبادة و الامتناع من اخذ الاجر على الدّعوة و تبليغ الرّسالة .

قوله : « او فوا الكيل » ، اى - اتموه و لا تكونوا من المخسرين ، حقوق الناس ، تقول خسر حقّه و اخسره .

« وزنوا بالقسطاس المستقيم » القسطاس - اقوم الموازين ، و هو الشّاهين ، و قيل القبان ، و قيل المعيار ، و قيل الميزان . و قيل هورومىّ ، و قيل هو عربىّ واصله من

القسط . قال الميرد : اراد بالقسطاس العدل و الوفاء ، مكيلاً كان او موزوناً ، صغيراً او كبيراً .

«ولا تتبعوا الناس اشياءهم» حقوقهم، وذكرباعهم الالفاظ يخاطب به القافة والوزان والنقاس والمحصى والصيرفي ، «ولا تتعوا في الارض مفسدين» العثى - اسراع الفساد ، اى - لا تفسدوا في معاملتكم بينكم و بين الناس فتكونوا في الارض مفسدين بذلك ، و قيل اراد لا تتغيروا على ما حولكم نهياً و قتلاً .

«واتقوا الذى خلقكم والجبل الاولين» . اى - اتقوا عقاب ربكم الذى خلقكم و خلق الجبل الاولين ، وفي الجبل للعرب لغتان : كسر الجيم والباء و تشديد اللام، و كذلك ضم الجيم والباء و تشديد اللام، فاذا نزع الهماء من آخرها كان الضم في الباء و الجيم كما قال تعالى : «ولقد اضل منكم جبلاً كثيراً» . و ربما سكنوا الباء من الجبل ، و قيل الجبل - الخلق المتجسد الغليظ - مأخوذ من الجبل . ومعنى ذكر الجبل اُنذارهم ما اوقع الله بهم من العقوبات ، اى - خلقكم و خلق الاولين و قد رأيتم وقايه بهم - روى عن ابن عباس انه قال : الجبل عشرة الاف .

«قالوا انما انت من المسخرين» . «و ما انت الا بشر مثلنا و ان نظنك لمن الكاذبين» . اى - ما نظنك الا كاذباً .

«فاسقط علينا كسفاً» بفتح سين قرائت حفص است ، و الكسف - القطع . يقال كسفة و كسف ، نظيره قوله : «او تسقط السماء كما زعمت علينا كسفاً» . و يقال كسفت له كسفة من المال اى - قطعة . باقى قراء كسفاً بسكون سين خوانند، و الكسف - الجانب اى - اسقط علينا جانباً من السماء . اين سخن بر سبيل استهزاء گفتند و تكذيب، همچنانكه جاى ديگر گفت : «فامطر علينا حجارة من السماء او اثنتا بعداى اليم» . شيعب ايشانرا جواب داد كه : «ربى اعلم بما تعملون» ، اى - ربى اعلم بعملكم و ما تستحقون من العذاب و بوقت الاستحقاق : فينزل بكم العذاب على ما يوجه الحكمة . «فكذبوه» ، اى - كذبوا شيعباً بعد و صرح الحجة وانتفاء الشبهة ، فاخذهم

عذاب يوم الظلّة ، اصابهم فى بيوتهم غمّ وحرّ فخرجوا الى الصحراء يتنقّسون فلبجأوا الى حضيض جبل يستظلّون بسحابة عرضت به . فلما دخلوا تحتها انضجتهم ، و قيل سلّط الله عليهم الحرّ سبعة ايام و لياليها حتى غلت انهارهم ثم رفع لهم جبل من بعيد تحته ماء بارد فاستظلّوا به فسقط عليهم . قال قتادة : بعث الله شعبياً الى امتين : اصحاب الايكة و اهل مدين ، واما اصحاب الايكة فاهلكوا بالظلّة ، واما اهل مدين فاخذتهم القيحة صاح بهم جبرئيل فهلكوا . و عن ابن عباس قال : من حدّثك ما عذاب يوم الضلّة فكذب به ، لعنّه اراد لم ينج منهم احد فيخبر به . « انه كان عذاب يوم عظيم » ، انما عظم الله ذلك اليوم لعظم العذاب فيه .

« انّ فى ذلك لآية و ما كان اكثر هم مؤمنين و ان ربك لهو العزيز الرحيم » .

النوبة الثالثة

قوله : « كذّبت قوم نوح المرسلين » ، - « از قال لقومه الا تتقون » . مضمون اين آيت بيان كيفيت دعوت است و بيان صفت داعى . هر آنكس كه دعوت كند و ديگرى را بر الله خواند راه وى آنست كه نخست او را بتقوى فرمايد چنانكه رب العزة گفت حكايه از پيغامبران كه گفتند كه : « الا تتقون » . آنكه سخن كه گويد بغايت تلطف گويد تا سخن در ايشان گيرد و بقبول نزديكتر بود . نه بينى كه رب العزة موسى و هرون را كه بر فرعون فرستاد ايشان را بتلطف فرمود ، گفت : « قولا له قولا لينا لعلّه يتذكّر او يخشى » . و مصطفى (ص) هم چنين فرمود كه : « قل انما اعظكم بواحدة ... » الآية ، و پيغامبران درين قصه ها كه با امت خویش بلطف گفتند كه « الا تتقون » نگفتند : اتقوا الله و اتقوا عقابه ، كه در آن نوعى خشونت است و

دل‌های قومی از آن نفرت گیرد. این چنان است که گوید فراد دیگری که : افعَل
 کذا ! فرمانی است جزم از رفیق و لطف خالی، چون گوید : الا تفعل کذا همان فرمانست
 اما بلطف و رفیق آمیخته و در دل شنونده آویخته (۱). « الا تتقون » فرمانست بتقوی،
 و تقوی اصل همه هنرهاست و مایه همه طاعتها، خداوندان یقین را میعاد معاد را جز
 از تقوی زاد نیست، « و تزودوا فان خیر الزاد التقوی » و عورت پوش قیامت را جز
 لباس تقوی لباسی نیست، « و لباس التقوی ذلک خیر ». لباسها انواع است، آن
 لباس که خود در توان پوشید و خود بیرون توان کرد سهل است، کار لباس تقوی
 دارد که حق تعالی در کسی پوشد : یکی را بلباس اسلام پوشند، که افتان بود و که
 خیزان، آخر بعاقبت رسته شود، یکی را لباس ایمان دهند (۲) هم افتد و هم خیزد،
 اما کم افتد و بیش خیزد و زود رسته شود، یکی را لباس تقوی پوشند شاد زیدوشاد
 میرد و شاد خیزد، یکی را لباس مهر پوشند بی قرار زید مشتاق میرد و مست خیزد.
 و بدان که وجوه تقوی در قرآن بسیار است و مرجع آن با پنج معنی است : اول تقوی
 است بتوحید از شرک، چنانکه الله گفت با موسی کلیم : « فساکتها للذین یتقون »
 فساوحيها یعنی - الرحمة فی الآخرة للذین یتقون الشرک ؛ دیگری تقوی است باخلاص
 از نفاق چنانکه گفت : « یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله » ای شما که ایمان آوردید
 پرهیزید از آن که بر آزار من خیزد، یا اخلاص در کردار خویش بنفاق و شک
 بیامیزید، از آزار من گریزید، قدر خویش بدانید و از راه غرور بر خیزید تا
 بآتش قطیعت بنسوزید « و کونوا مع الصادقین » با راستان و راستگویان باشید،
 سدیگر تقوی است بصدق از ریا چنانکه رب العزة گفت در قصه هابیل : « انما یتقبل
 الله من المتقین ». آری کار از شایستگان شایسته است و از شستگان شسته. چه
 پسندیده آید از مجتهدی که او را نخواهند؟! کجا رسد او که پای او به بند نبایست

(۱) نسخه ج : و او یخته . (۲) نسخه ج : یکی را بلباس ایمان بیارایند .

ببندند؟! نه مشك بوى خريده و نه غسل حلاوت جسته . حنظل و خرما در يك تربت و بيك آب رسته ، پس كار در عنايت بسته ، نه در طاعت بسته ، آن كند كه خود خواهد و آنچه خواست نه فزايد و نه كاهد ، ارادت ارادت اوست و مشيَّت مشيَّت او : « يفعل الله ما يشاء و يحكم ما يريد » ؛ چهارم تقوى است بسنّت از بدعت ، چنانكه ربّ العزّة گفت : « امتحن الله قلوبهم للتقوى » ، خالص كرد وياك الله دلهاى ستّيان پرهيزگارى را ، دلهايى از بدعت زدوده و بسنّت آراسته ، بخشيت دباغت داده ، بشرم زنده كرده ، باخلاص روشن كرده از بهر صحبت خويش را ؛ پنجم تقوى است باجتناب از معاصى چنانكه در قصّه يوسف گفت : « انه من يتق ويصبر » . اين تقوى اشارت است بروز خلوت راعيل و اين صبر اشارت است بر روز در چاه افكندن يوسف ، هر كه از معاصى بپرهيزد و بر محنت صبر كند ، « فان الله لا يضيع اجر المحسنين » الله ضايع نمكند مزد نيكو كاران .

قوله : « انّى لكم رسول امين » در قصّه پيغامبران گفت كه ايشان صفت امانت و استوارى خويش بر امت اظهار كردند هريكى از ايشان گفت با قوم خويش : « انّى لكم رسول امين » ، زيرا كه شرط داعى آنستكه در ميان قوم خويش با امانت و ديانت معروف باشد تا دلها بوى گرايد و آن راستى و استوارى وى ايشانرا بر قبول پيغام دارد . نه بينى مصطفى (ص) پيش از مبعث وى اورا محمد الامين ميخواندند ؟ از آن كه اورا با امانت و ديانت شناخته بودند و براستى و استوارى معروف گشته امانتها بنزد يك وى مى نهادند و درهمه كارها اعتماد بر كرد و گفت وى داشتند . بلى بعد از مبعث قومى كه زخم خورده عدل ازل بودند ازو بر گشتند نه از آنكه در راستى و استوارى وى بشك افتادند كه ربّ العزّة ميگويد : « يعرفونه كما يعرفون ابناءهم » . لكن من اسقطته السوابق لم تمنعه اللّواحق . هر كه در وهده « نبايست » افتاد طاعت او همه هبا بود و دل وى همه هوا بود . يقول الله تعالى : « و افئدتهم هوا »

«و ما اسألكم عليه من اجر ان اجرى الا على الله»، - خبر عن كَلِّ واحدمن الانبياء: انه قال: «لا اسألكم عليه من اجر» ليعلم الكافّة انّ من عمل لله فلا ينبغي ان يطلب الاجر من غير الله، هر كه در راه خدا روزی قدمی بردارد مبادا كه اگر طمع ثواب دارد بغیر او دارد یا حاجت خود بغیر او بردارد. بموسی وحی آمد كه: یا موسی حاجت خود بمن بردار و هر چه خواهی از من خواه حتی ملح عجینك و علف شاتك. این خود درجه مزدورانست كه عمل كنند و كوش پیاداش دارند، باز عارفانرا حال دیگرست و كار دیگر. ایشان عمل كه كنند نه از بهر پیاداش كنند و پاداش بر روی عمل تاش دانند.

پیر طریقت گفت: شمار علی كَلِّ حال با مزدوران است با عارف چه شمارست؟ عارف خود مهمان است. مزد مزدور و نزل مهمان در خور، همیز و انست. مایه مزدور حیرت و مایه عارف عیانست. جان عارف در سر مهر او تاوانست جان او همه چشم و سر او همه زبان است، آن چشم و زبان در نور عیان ناتوانست؛ مزدور را نور امید در دل تاود و عارف را نور عیان در جان، مزدور در میان نعمت گردان و از عارف خود عبارت نتوان. نفس عارف را قیمت پیدا نیست، دانی چرا؟، كه آن نفس از حضرت جدا نیست. قالب چون صدف است و نفس چون جوهر، مبدأ ان از حضرت است و مرجع آن با حضرت، گر آن نفس ازینجا بودی نفسانی بودی، و اگر نفسانی بودی حجاب تفرّق بسوختی. آنچه نفس عارف سوزد آتش دوزخ نسوزد از بهر آن كه آن آتشی است كه دوستی آنرا می افروزد.

فقی فواد المحبّ نار هوی احمرّ نار الجحیم ابردها.

عارف کی بود؟ او، كه از آواز صور آگاه شود یا هول رستخیز اورا مشغول دارد، یا دود دوزخ بدو رسد یا نعیم بهشت برو آویزد امروز همه جهان در شغلند و ایشان با یکی، و فردا همه خلق در نعیم غرق و ایشان هم با آن یکی.

تسبیح رهی وصف جمال تو بسست وز هشت بهشتان وصال تو بسست
 اندر دل هر کسی جدا مقصود است مقصود دل رهی خیال تو بسست

۳ - النوبة الاولى

قوله : « و آتته لتنزیل رب العالمین (۱۹۲) » این نامه فرو فرستاده خداوند
 جهانیانست .

« نزل به » فرود آورد آنرا « الروح الامین (۱۹۳) » آن روح استوار [جبرئیل] .
 « علی قلبك » بر دل تو « لتكون من المنذرين (۱۹۴) » آنرا تا تو از آگاه
 کنندگان باشی (۱) و از ترسانندگان .

« بلسان عربی مبین (۱۹۵) » بزبان تازی [روشن گشاده] پیدا .
 « و آتته لفی زبر الاولين (۱۹۶) » و این [احکام قران و معانی] در کتابهای
 پیشینیان است [از پیغامبران] .

« اولم یکن لهم آیه » [قریش را] این نشان روشن نبود « ان یعلمه علماء
 بنی اسرائیل (۱۹۷) » ، که دانایان بنی اسرائیل می شناسند [محمد را بجز توریة که از
 پیغامبر است] .

« و لو نزلناه علی بعض الاعجمین (۱۹۸) » و اگر ما این [قرآن] بر کسی
 فرستادیمی نه تازی زبان ،

« فقرأه علیهم » و آنکس آنرا بر قریش خواندی [بزبان عجم] ، « ما کانوا
 به مؤمنین (۱۹۹) » ، بنگر ویدندی بآن ، « كذلك سلکناه » چنان نهادیم و کردیم این

[پیغام خویش] «فی قلوب المجرمین» (۲۰۰)، در دلهای کافران.

«لا یؤمنون به» بنپذیرند و بنگروند بآن. «حتی یروا العذاب الالیم» (۲۰۱)
تا آنکه که بینند عذاب درد نمائی.

«فیأتیهم بغتة وهم لا یشرعون» (۲۰۲)، که بایشان آید ناگاه و ایشان نادان
و نا آگاه.

«فیقولوا هل نحن منظر» (۲۰۳)، و گویند [آنکه که عذاب بینند] ما
را هیچ درنگ دهند؟

«افبعذابنا یستعجلون» (۲۰۴)، بعذاب ما می شتابند؟

«افرایت ان متعناهم سنین» (۲۰۵)، چه بینی اگر ما ایشانرا بر خوردار کنیم [در
جهان] سالها.

«ثم جاءهم ما كانوا یوعدون» (۲۰۶)، پس بایشان آید آنچه ایشان را وعده
می دهند.

«ما اغنی عنهم» چه بکار آید ایشانرا و چه سود دارد ایشانرا؟ «ما كانوا
یتمعون» (۲۰۷)، آن بر خورداری که می دادند ایشانرا.

«وما اهلکننا من قرية» و هلاک نکردیم ما هیچ شهر را [هرگز بعذاب]
«الا لها منذرون» (۲۰۸)، مگر آنرا آگاه کنندگان و بیم نمایان بود [از پیش].

«ذکری» بیاد کردن و در یاد دادن «وما کنا ظالمین» (۲۰۹)، و ما هرگز
ستمکار نبودیم «وما تنزلت به الشیاطین» (۲۱۰)، و هرگز دیوان این فرو نیاوردند.

«وما ینفی لهم» و خود نسزد ایشانرا «وما یتطیعون» (۲۱۱)، و خود
نتوانند.

«انهم عن السمع لمعزولون» (۲۱۲)، که ایشان را از نیوشیدن و سخن شنیدن
[بدر آسمان] دور کرده اند.

«فلاتدع مع الله الها آخر» بالله خدایی دیگر مخوان «فتكون من المعذبین» (۲۱۳)،
که از عذاب کردگان باشی.

« و انذر عشيرتک الاقرین (۲۱۴) ، و بیم نمای و آگاه کن خاندان نزدیک تران خویش را .

« و اخفض جناحک ، و پر خویش فرو دار [بفروتنی و مهربانی] « لمن اتبعک من المؤمنین (۲۱۵) ، ایشانرا که بر پی تو روند از مؤمنان .

« فان عصوكم ، اگر سر کشند از تو « فقل انی بری ، مما تعملون (۲۱۶) کوی می بیزارم از آن که شما میکنید .

« و توکل علی العزیز الرحیم (۲۱۷) ، و پشت باز کن و کار خود بسپار و پشتی دار بآن توانای مهربان .

« لذی یراک حین تقوم (۲۱۸) ، او که می بیند ترا که بر نماز خیزی [و نماز کنی بتنها] .

« و تقلبک فی الساجدین (۲۱۹) ، و می بیند گشتن ترا در رکوع و سجود [و نشست و قیام در نماز بجماعت با نماز گران] .

« انه هو السميع العليم (۲۲۰) ، که الله شنواست دانا .

« هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین (۲۲۱) ، شما را خبر کنم که دیوان بوحی خویش بر که فرود آیند ؟

« تنزل علی کل افاک اثیم (۲۲۲) ، فرود آیند بر هر کثر سخنی دروغ زنی بزهمندی .

« یلقون السمع ، که گوش فرا [دیو] دارند « و اکثرهم کاذبون (۲۲۳) ، و بیشتر ایشان دروغ زنانند .

« و الشعراء يتبعهم الغاؤون (۲۲۴) ، و شاعران آنانند که در پی ایشانست بی راهان و [ناپاکان] .

« الم تر انهم فی کل وادی یهيمون (۲۲۵) ، نمی بینی که ایشان در هر

رود کدهای و هامونی بکمراهی [و چنانکه آید] میروند.

«و انهم يقولون ما لا يفعلون» (۲۳۶)، و آنچه نمیکنند میگویند [از نیک و بد]:
 «الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات، مكر ايشان كه بگرویدند و کارهای
 نیک کردند [و اسلام و رسول خدا ستودند] و ذکر و الله كثير آ، و بر خداوند
 خویش ستایش فراوان کردند، و اتصروا من بعد ما ظلموا، و [از مشرکان]
 بزیان کین کشیدند [و هجاهای ایشان جواب دهند] پس آنکه بر ایشان ستم کردند،
 و سيعلم الذين ظلموا، و آری بدانند ایشان که [بزیان خویش] ستمها کردند
 «ای منقلب یقلبون» (۲۳۷)، که با کدام گشتگان کردند [و بکدام روز افتند و چه
 پاداش بینند].

النوبة الثانية

قوله: «و انه لتنزيل رب العالمين»، - الهاء - راجعة الى الكتاب المذكور
 فى اَوَّل السورة، و التنزيل - اسم للقرآن. و قيل تنزيل - مصدر - اقيم مقام المفعول
 كما يقال! هذا الدينار ضرب الامير اى - مضروبه: ثم يبين كيف نزل، اى - انزل مرة
 بعد اخرى شيئاً فشيئاً مع جبرئيل و هو الروح الامين «على قلبك» يا محمد. سقى
 جبرئيل روحاً لان جسمه روح لطيف روحانى و كذا الملائكة روحانيون خلقوا من
 الرِّيح، و قيل خلقوا من الروح و هو الهواء. و قيل سقى روحاً لان حيوة الاديان و بقاؤها
 به و بما ينزل به كما بالروح حيوة الابدان و بقاؤها، و قيل لان الحيوة اغلب عليه كانه
 روح كله. و قيل الروح اسم علم له لا صفة و سماء اميناً لان الله تعالى ائتمنه على ما

يؤديه عنه الى عباده و لم يخن قط فيما امر الله به، يدل عليه قوله : «مطاع ثم امين» .
 «على قلبك، يعنى - عليك، و خص القلب بالذكر لانه محل السوى والتثبیت .
 قرائت حجازيان و ابو عمرو و «نزل به، بتخفيف است» و الروح الامين، برفع، ومعنى آنتست
 كه : فرو آورد آنرا جبرئیل بر دل تو و نزل به بتشديد و الروح الامين بنصب قرائت
 باقى است ، ومعنى آنتست كه : فرو فرستاد الله جبرئیل را بفرمان بر دل تو. همانست
 كه جای دیگر گفت : « ان علينا جمعه و قرآنه » يعنى لك علينا ان نجمعه فى قلبك،
 « لتكون من المنذرين، اى - لتكون رسولى به الى الخلق اجمعين . تخوفهم به عذاب النار
 ان لم يؤحدونى و هذا من الجنس الذى - يذكّر فيه احد طرفى الشئ ، و يحذف الطرف
 الآخر لدلالة المذكور على المحذوف و ذلك انه انزل له ليكون من المبشرين و المنذرين .
 « بلسان عربى » مبین ، اى - بلغة العرب و كلامهم البين ، قيل يعنى لغة قريش
 و جرهم وفيه تشريف لغة العرب على غيرها لانه سبحانه سماء مبیناً و لذلك اختار
 هذه اللغة لاهل الجنة و اختار لغة المعجم لاهل النار .

« و انه لفي زبر الاولين » اى - ذكر انزال الله تعالى القرآن على محمد و ارساله
 الى كافة الخلق ، « فى زبر الاولين » اى - فى كتاب الله المنزلة على الاولين و صحائفهم
 كالتوراة و الانجيل و صحف ابراهيم و زبور داود . و قال الزجاج : اى - ذكر
 محمد و نعتة كما يجدونه مكتوباً عندهم فى التوراة و الانجيل . نعى گوید عین
 قرآن در کتب پیشینیان است، كه این خاصیت محمد مرسل است و معجزه وی، و اگر
 در کتب پیشینان عین قرآن بودی این تخصیص باطل گشتی . پس معنی آنتست كه
 رب العزة در کتب پیشینان خبر داد كه : انه سيبعث فى آخر الزمان نبياً نعتة كذا و
 وصفته كذا، و سينزل عليه كتاباً صفته كذا و هو القرآن . نظيره : « ان هذا لفي
 الصحف الاولى ، صحف ابراهيم و موسى » يعنى مذکور فى الصحف الاولى . ان الناس
 فى الغالب يؤثرون الدنيا على الآخرة و « ان الآخرة خير و ابقى » .

«اولم یکن لهم آیه» عاقه قراء بیرون از ابن عامر - یکن بیاخوانند آیه منصوب، والمعنی - اولم یکن علم علماء بنی اسرائیل بوجود نعت محمد، و ذکر القرآن فی التوریه علامه للعرب فی صدق محمد و نبوته . باین قرائت «ان یعلمه» در موضع رفع است لانه اسم «یکن»، و «آیه» نصب لانه خبر «یکن»، و ابن عامر تنها «تکن» بقاء تأنیث خوانده و «آیه» مرفوع، و باین قرائت «آیه» اسم «تکن» است و «ان یعلمه» بجای خبر در موضع نصب، و التقدير - اولم تکن لهم آیه بان یعلم علماء بنی اسرائیل ان النبی حق، و علماء بنی اسرائیل، عبد الله بن سلام و اصحابه الذین آمنوا بمحمد (ص). روی عن ابن عباس انه قال: بعث اهل مكة الى اليهود و هم بالمدينة و سألوهم عن محمد فقال: ان هذا لزمانه و اننا نجد فی التوریه نعت و صفته، فكان ذلك آیه لهم علی صدقه .

«و لو نزلناه علی بعض الاعجمین» الاعجم - الذی فی لسانه عجمة و ان کان عربیاً، والدواب کلها عجم لانها لا تتکلم، و صلوة النهار عجماء لانها لا یجهر فیها، تقول رجل اعجم و اعجمی كما یقال: فلان احمر و احمری منسوب الی نفسه، یشدد الاعجمی و ینخفض فیقول رجل اعجم و اعجمی و قوله: «و لو جعلناه قرآناً اعجمیاً» ای - غیر عربی، و اما العجمی فهو الذی لیس من العرب و ان کان فصیحاً بالعربیة، فالعجمی منسوب الی جنسه و الاعجمی منسوب الی نفسه . و «لو نزلناه علی بعض الاعجمین»، «فقرأ علیهم ما کانوا به مؤمنین» اهل تفسیر این آیت راجحار معنی گفته اند: یکی آنست که لو نزلناه القرآن بلغة العجم علی رجل اعجمی فقرأ علی العرب لم یؤمنوا به و اعتلوا بانهم لا یفهمون منه و لا یفقهون. میگوید اگر ما این قرآن فرو فرستادیم بر مردی اعجمی بر لغت عجم تا بر عرب خواندی، ایشان بنگرویدندی و گفتندی ما لغت عجم از مرد اعجمی در نمی یابیم (۱) و نمیدانیم، همانست که جای دیگر گفت:

«ولو جعلناه قرآناً أعجمياً لقالوا لولا فصلت آياته»؛ وجه دوم «ولو نزلنا القرآن» كما هو الآن على رجل أعجمي فقرأه على العرب لم يؤمنوا استنكافاً من اتباع من لم يكن منهم. اگر این قرآن بلغه عرب چنان که هست ما بر مردی اعجمی فرو فرستادیم تا عرب خواندی هم بنگرویدندی و گفتندی مارا ننگ بود، که اتباع کسی کنیم که نه عرب بود و نه از جنس ما، ازینجاست که رب العالمین منت بر ایشان نهاد که رسول شما هم از نفس شما و جنس شما فرستادیم، و ذلك فی قوله: «لقد جاءكم رسول من انفسكم»؛ وجه سوم آنست که لو نزلناه على بعض الاعجمين یعنی على البهائم و انطقناها، فقرأت عليهم ما آمنوا به، اگر ما این قرآن فرو فرستادیم بر بهائم و ما آنرا گویا کردیم تا بزبان فصیح بریشان خواندی، و این خود اعجوبه دیگر بودی، ایشان هم بنگرویدی. همانست که رب العالمین گفت: «ولو اننا نزلنا اليهم الملائكة» الآية. ابن مسعود بر ناقه ای بود که اورا از تفسیر این آیت پرسیدند، اشارت بناقه کرد و گفت: هذه من الاعجمين، و باین قول اعجمين که بجمع سلامت گفت از بهر آن گفت که وصفه بالقراءة و هی فعل العقلاء؛ وجه چهارم آنست که: لو انزلنا القرآن «على بعض الاعجمين» من البهائم فقراء عليهم محمد (ص) لم يؤمن البهائم، كذلك هؤلاء لانهم «كالانعام بل هم اضل سبيلا».

«كذلك سلكناه» كذلك اشارتست بكفر و شرك، «سلكناه» این ها - ضمیر با تکذیب میشود و ترك ايمان، ای - كما ادخلنا الكفر فی قلوبهم كذلك ادخلنا التكذیب فيها. این آیات از روی معنی متصل است، میگوید: اگر این قرآن بعضی اعجمین بریشان خواندیم ایشان ايمان نیاوردندی از بهر آنکه ما تکذیب و ترك ايمان در دل ایشان چنان نهادیم که کفر و شرك نهادیم.

آنکه براستیناف گفت: «لا يؤمنون به حتی يروا العذاب اليم» فی الدنيا كما رأَت الامم المتقدمة. وقيل فی القيامة - وقيل معناه - سلكنوا الكفر «فی قلوب المجرمين

« لا يؤمنون به » یعنی - کی لا یؤمنوا به، و لئلا یؤمنوا به، و روا باشد که «سلکناه» این - ها - با قرآن شود و معنی آنست که - ادخلنا القرآن فی قلوب المجرمین فعرفوا معانیه و عرفوا عجزهم عن اتیان مثله فلم یؤمنوا به «حتی یروا العذاب الالیم» فیلجئهم ذلك العذاب الی الایمان، اما وقت البأس او قبله.

« فیأتیهم بغتة » ای - یأتیهم عذاب یوم القیامة فجأة وهم لا یعلمون بقیامها . « فیقولوا هل نحن منظر » . یعنی - اذا رأوا العذاب یقولون: هل نحن موعزون الی وقت آخر فنراجع عقولنا و نؤمن، ایشان چون عذاب بینند که ناگاه بایشان آید گویند هیچ روی آن هست که مارا درنگ دهند روز کاری دیگر تا ایمان آریم؟ رب العالمین گفت: « ابعذابنا یستعجلون » یعنی کیف یستعجلون بعذاب لو أتاهم طلبوا الانظار و لم یظروا . چرا استعجال میکنند بعذابی که چون آید بایشان آن عذاب درنگ خواهند، وایشانرا درنگ ندهد، و تهدید را بلفظ استفهام گفت . مقاتل گفت چون این آیت فرود آمد: « فیأتیهم بغتة » مشرکان قریش گفتند: الی متى توعدنا بالعذاب، تا کی ما را بعذاب ترسانی و تا کی ما را بقیامت بیم نمایی؟ آخر کی خواهد بود این عذاب و این قیامت؟ همانست که جای دیگر گفت: « اثنا بما تعدنا »، « اثنا بعذاب الیم »، « ایان یوم الدین؟ »، « متى هذا الوعد؟ »، رب العزه بجواب ایشان گفت: « ابعذابنا یستعجلون ».

« افرأیت ان متعناهم سنین » یعنی سنی عمر الدنیا .

« ثم جاءهم ما كانوا یوعدون » یعنی العذاب .

« ما اغنی عنهم » لم یدفع عنهم « ما كانوا یمتعون » ای - تمتعهم . یقول لامعنی لاستعجالهم العذاب . فانه اذا جاءهم العذاب ولو بعد العمر الكثير لم یغن عنهم تمتعهم بالدنیا قبل ذلك، لان العذاب یأتیهم و لو بعد حین .

« وما اهلكنا من قرية الا لهما منذرون » ، « ذكرى » معنی این آیت بر دو وجه است : یکی آنست که ما هلاك نكرديم اهل هيچ شهر ازین شهرها که قصه ایشان درین سورت با تو گفتم مگر که پیش از عذاب بایشان رسولان فرستادیم ، بیم نمایان و ترسانندگان ، بیاد کردن بریشان و در یاد دادن ایشان ، باین معنی « ذکرى » بموضع نصب است بر مصدر ، یعنی : الا لهما مذکرون ذکرى ، لاق الانذار تذکیر ؛ کانه قال : یدکرون ذکرى ، ای - تذکیراً ، معنی دیگر هلاك نكرديم هيچ اهل شهرى را مگر که پیشتر بایشان رسول فرستادیم تا ایشانرا آگاه کردند و از عذاب مابترسانیدند . آنکه گفت : « ذکرى » آن که با ایشان کردیم پندی است شما را تا یاد کنید و یاد دارید ، و باین معنی « ذکرى » در موضع رفع است خبر ابتداء محذوف ، یعنی - انذارنا ذکرى . و قيل ما قصصناه ذکرى ، و جمع « منذرين » لاق المراد بهم النبى و اتباعه المظاهرون له .

« وما كنّا ظالمين » ، فنعذبهم من غير اعلام و لارسول ولا ذکر ، و نظیر هذه الاية قوله : و ما كنّا معذبين حتى نبعث رسولا .

« وما تنزلت به الشياطين » ، مقاتل گفت : مشركان قریش گفتند محمد كاهن است و با وی رتبی است از جنّ که این قرآن ، که دعوی میکند که كلام خداست ، آن رتبی است بزبان وی می افکند ، همچنان که بزبان كاهن افکند . و این از آنجا گفتند که در جاهلیت پیش از مبعث رسول (ص) با هر کاهنی رتبی بود از جنّ که استراق سمع کردی بدر آسمان و خبرهای دروغ و راست بزبان كاهن افکندی ، مشركان پنداشتند که وحی قرآن هم از آن جنس است تا رب العالمين ایشانرا دروغ زن کرد ، گفت : « ما تنزلت به الشياطين » ، « بل نزل به الروح الامين » ، هرگز شياطين این قرآن فرو نیاوردند و نسزد ایشانرا آن و خوء نتوانند و طلب آن نکنند که ایشانرا میسر نشود و قدرت و استطاعت نبود .

آنکه گفت: «انهم عن السمع لمعزلون»، ای - انهم بعد مبعث الرسول (ص) عن استراق السمع و عن الاستماع الى كلام الملائكة لمعزلون و بالشهب مرجومون. و قيل: «انهم عن السمع لمعزلون» يريد به الكفار، ای - لا يستمعون القرآن سماع من ينتفع به.

«فلا تدع مع الله ألها آخر فتكون من المعدبين». الخطاب للرسول والمراد به سيره وهكذا قوله: «ولا تجعل مع الله ألها آخر» و قوله: «لئن اشركت ليحبطن عملك»، و انما يضرب المثل بالخيار. و هكذا قوله: «فان كنت في شك مما انزلنا اليك»... الآية.

قوله: «وانذر عشيرتك الاقربين»، - آن روز که این آیت فرو آمد رسول خدا بر کوه صفا بود و باواز بلند گفت، «یا صباحاه»، قریش چون آواز رسول شنیدند همه جمع آمدند و آنکس که خود نتوانست آمد بجای خود دیگری فرستاد. آنکه رسول خدا گفت - بتعمیم و هم بتخصیص: «یا بنی عبدالمطلب یا بنی هاشم یا

☆ و فی الخبر المانور عن البراء بن عازب انه قال: «لما نزلت هذه الآية جمع رسول الله (ص) بنی عبدالمطلب و هم يومئذ اربعون رجلا، الرجل منهم يأكل السنة و يشرب العس، فامر عليا (ع) برجل شاة فادمها ثم قال: ادنوا بسم الله فدنا القوم عشرة عشرة فاكلوا حتى صدروا، ثم دعا بقعب من لبن فجرع منه جرعة ثم قال لهم: «اشربوا بسم الله»، فشرבו حتى رووا، فبدرهم ابولهب فقال هذا ما سحركم به الرجل، فسكت (ص) يومئذ و لم يتكلم، ثم دعاهم من الغد على مثل ذلك من الطعام و الشراب ثم اندرهم رسول الله (ص)، فقال: «یا بنی عبدالمطلب! انی انا النذیر اليکم من الله عزوجل و البشير، فاسلموا و اطيعوني تهتدوا». ثم قال: «من يؤاخذني و يؤاخذني و يكون ولي و وصي بعدی و خليفتي فی اهلي و يقضى ديني؟» فسكت القوم. فاعادها ثلاثا كل ذلك يسكت القوم و يقول علي (ع): «انا». فقال فی المرة الثالثة: «انت». فقام القوم و هم يقولون لابی طالب: اطع ابنك فقد أمر عليك. اورده الثعلبي فی تفسيره.

(از تفسیر مجمع البیان چاپ صیدا ج ۴ ص ۲۶۰)

بنی عبدمناف یا بنی فھر یا معشر قریش یا عباس بن عبدالمطلب یا فاطمة بنت محمد
یا صفیة عمة رسول الله یا عایشة بنت ابی بکر یا حفصة بنت عمر یا أم سلمة «همچنین
یکان یکان را می خواند و میگفت: «اشترُوا انفسکم من النار، اشترُوا انفسکم من الله»
خویشتن را باز خرید از عذاب الله «و اسعوا فی فکاک رقابکم فاننی لا اغنی عنکم من الله
شیئاً، ان عصیتم لا اغنی عنکم يوم القيامة من الله مسیئاً، لی عملی ولکم عملکم» اگر عصیان
آرید و فرمان نبرید روز قیامت شما را بکار نیایم هیچ چیز، کردمن مر است و کرد شما
را «الا لا یأتین الناس يوم القيامة تحملون الآخرة وانتم تحملون الدنيا» مبادا که روز قیامت
مردمانی می آیند آخرت برداشته و کار دین راست کرده و شما می آئید دنیا برداشته و
کار دنیا راست کرده. چون شب در آمد رسول خدا همچنان ندا میکرد تا ندا بسمعها
زودتر رسد. قریش بامداد چون برخاستند گفتند: لقد بات محمد یهوت اللیل ای
یهنّی. و در خبر است که عایشة صدیقه بگریست، گفت: یا رسول الله وروز قیامت
روزی است که تو ما را به کار نیایی؟ گفت بلی یا عایشة فی ثلاثة مواطن، بسه جایگه
شما را بکار نیایم: یقول الله تعالی: «و نضع الموازين القسط» لیوم القيامة فعند ذلك لا اغنی
عنکم من الله شیئاً و لا املک من الله شیئاً و عند النور من شاء الله انتم له نوره و من شاء
اکبّه فی الظلمات فلا املک لکم من الله شیئاً و لا اغنی عنکم من الله شیئاً و عند الصراط
من شاء الله سلّمه و من شاء اجازه و من شاء اکبّه فی النار و ممّا صنع رسول الله (ص)
حين نزلت الآية ان صنع طعاماً و جمع علیه عشیرته خاصة و هم يؤمّنون رجلاً.
چون این آیت فرود آمد رسول خدا طعامی بساخت و بنی عبدالمطلب آن روز چهل
مرد بودند هر یکی از ایشان چون طعام خوردند یك گوسپند بخوردیدی - و طعام
رسول آن روز سخت اندک بود - صفحه ای دیدند در آن پاره ای گوشت و لختی مرقه.
رسول خدا گفت: «ادنوا بسم الله و کلوا» بنام خدا فراز آئید و خورید، ایشان فراز
آمدند ده کس، و می خوردند تا همه سیر گشتند، بعاقبت در صفحه نگرفتند و
اندکی از آن کاسته. ابو لهب در میان ایشان بود گفت: هذا ما سحرکم به الرجل

و در بعضی اخبارست که رسول خدا گفت : لو اخبرتکم انّ خيلاً يسفح هذا الجبل يريد ان يغير عليكم اُ كنتم مصدّقي؟ قالوا نعم ما جرّبنا عليك كذباً، قال فأنّى نذير لكم بين يدي عذاب شديد فقال **ابولهب** : تبألك سائر اليوم ما دعوتنا الا لهذا . فما نزل تعالى : « تبتّ يدا ابي لهب » . و روى انهم قالوا : ما لنا عندك ان نحن اتبعناك؟ فقال : لكم ما للمسلمين و عليكم ما على المسلمين و انما تتفاضلون بالدين و انّى قد جئتكم بخير الدنيا و الآخرة و لا اعلم شاباً من العرب جاء قومه بافضل ما جئتكم به ، ادعوكم الى شهادة ان لا اله الا الله و كتابه ، فنفروا و تفرّقوا ، اكر كسى كويد **مصطفى** را (ص) كه فرستادند بهالميان فرستادند چنانكه الله گفت : « و ما ارسلناك الا كافة للناس بشيراً و نذيراً » تخصيص عشيرت و خاصه خویش در اين آيت سبب چيست؟ جواب آنست انما خصهم بالذكر تنبيها على غيرهم و ذلك انه اذا كان مأموراً بانذار الاقربين من عشيرته فلان يكون مأموراً بانذار غيرهم اولی . و قيل لانهم اسرع اجتماعاً . وقال بعضهم . انما قال ذلك كى لايركنوا اليه و الى شفاعته فيتركوا الطاعة و يرتكبوا المعصية اكالا على الشفاعة و قيل انما خصهم بالذكر لانهم اقرب اليه فالاولى فى الانذار البداية بهم ، كما ان الاولی فى البرّ و الصلة و غيرهما البداية بهم ، وهو نظير قوله تعالى : « يا ايها الذين آمنوا قاتلوا الذين يلونكم من الكفار » و كانوا مامورين بقتال جميع الكفار و لكنهم لما كانوا اقرب اليهم امروا بالبداية بهم فى القتال كذلك هاهنا .

« و اخفض جناحك لمن اتبعك من المؤمنين » هذا مفسّر فى سورة بنى اسرائيل و مكرّر فى سورة الحجر ، اى - ان لهم جانبك و تواضع لهم ولا تتكبّر عليهم ، و هو نظير قوله : « و لو كنت فظاً غليظ القلب لانفضوا من حولك » و جناحا العسكر - جانباه .

« فان عصوك » يعنى - ان عصاك الكفار و قيل ان عصاك الاقربون من عشيرتك

فقل اننى برىء مما تعملون من عبادة الاصنام . وقيل برىء من اعمالكم لاؤاخذ بها ولا احاسب عليها وقيل لا املك لكم فيها شفاعه عند الله ولا دفعا لعقوبة لو جازاكم بها. وقيل هي منسوخة بآية السيف .

«وتوكل على العزيز الرحيم» قرأ مدنى و شامى : «فتوكل» بالفاء، وكذا هو فى مصاحفهم، اى - قوض امرى الى «العزيز» فى الانتقام من الاعداء ، «الرحيم» بالاولياء ليكفيك كيد اعدائك الذين عصوك فيما امرتهم به وقيل : قوض امرى الى الذى يمنع جاره و ينصر وليه .

«الذى يراك حين تقوم» الى الصلاة مفردا .

«و تقلبك فى الساجدين» مع المصلين جماعة وقيل تقلب نظرك فى الساجدين . كان رسول الله (ص) يرى من خلفه فى الصلوة مثل ما يرى امامه . قال رسول الله (ص) اتقوا الركوع والسجود فوالله اننى اراكم من بعد ظهري اذ ار كعتم و سجدتم . وقيل «و تقلبك فى الساجدين» يعنى - تقلبك نطفة فى اصلاب الساجدين نوح و ابرهيم و اسمعيل قال ابن عباس ما زال رسول الله (ص) يتقلب فى اصلاب الانبياء حتى ولدته امه و انشد بعضهم فى مدح النبى (ص) .

من قبلها طبت فى الظلال و فى	مستودع حيث يخصف الورق
ثم هبطت البلاد لا بشر	انت و لا مضغة و لا علق
بل نطفة تركب السفين و قد	الجم نسراً و اهله الفرق
تنقل من صاحب الى رحم	اذا مضى عالم بهذا طبق
حتى احتوى بيتك المهيمن من	خندق علياء تحتها النطق
و انت لقا ولدت اشرفت	- الارض وضأت بنورك الافق
فنحن فى ذلك القيء و فى	- النور و سبل الرشاد تحترق

و قال الحسن «و تقلبك» يعنى - ذهابك ومجيئك وترددك فى اصحابك المؤمنين

و المعنى ، فى الجملة - انه تعالى يرى دقيق اعمالك و جليلها .

« انه هو السميع ، لقراءتك ، « العليم » ، بعملك .

« هل انبئكم على من تنزل الشياطين » هذامعطوف على قوله : « و ما تنزلت به الشياطين » ، مشركان گفتند آنچه محمد میگوید شیاطین فرو می آرند از استراق سمع و فرا زبان وی می افکنند . رب العالمین گفت یا محمد گوی : « هل أنبئكم ، شمارا خبر دهم که شیاطین بر که توانند که فرود آیند؟

« تنزل على كل أفكائهم » فرود آیند بر هر کاهنی اختر کوئی دروغ زنی

کثر سخنی چون مسيلمه و طليحه .

« يلقون السمع » يعنى يستمعون من الملائكة مسترقين ، فيلقون الى الكهنة « و

اکثرهم کاذبون » ، لأنهم يخلطون به كذباً كثيراً ، وهذا كان قبل ان حججوا عن -

السماء فانهم الآن محبوبون « و الحمد لله رب العالمين » و انما قال اكثر هم استثنى

بذكر الكثرة منهم سطوحاً و شقاء و سواد بن قارب الذين كانوا يلهجون بذكر رسول

الله (ص) و تصديقه و يشهدون له بالتبوة و يدعون الناس اليه . و روى محمد بن كعب

القرظي قال : بينما عمر بن الخطاب جالس فى مسجد المدينة و معه ناس از مر به

رجل فى ناحية المسجد ، فقال له رجل من القوم : يا امير المؤمنين اتعرف هذا المار؟

قال : لافمن هو ؟ قال : هذا رجل من اهل اليمن له فيهم شرف و موضع يقال له سواد بن

قارب و هو الذى اتاه رثته بظهور رسول الله (ص) قال عمر على به . فدعى الرجل فقال له

عمر : انت سواد بن قارب ؟ قال : نعم يا امير المؤمنين . قال : انت الذى اتاك رثتك بظهور

رسول الله (ص) ؟ قال : نعم . قال : فانت على ما كنت عليه من كهانتك . قال : فغضب الرجل

غضباً شديداً و قال : يا امير المؤمنين ما استقبلنى احد بهذا منذ اسلمت . فقال عمر يا

سبحان الله ما كنا عليه من الشرك اعظم مما كنت عليه من كهانتك ، اخبرنى باتيانك

رثتك بظهور رسول الله (ص) قال : نعم يا امير المؤمنين ، بينما انا ذات ليلة بين النائم و

اليقظان اذ اتانى رثتى فضربنى برجله و قال: قم يا سواد بن قارب فافهم واعقل ان كنت تعقل انه قد بعث رسول من لوى بن غالب يدعو الى الله الى عبادته، ثم انشأ الجنى يقول :

عجبت للجنّ و تجسّاسها و شدّها العيس باجلاسها
تهوى الى مكة تبغى الهدى ما خيرو الجنّ كانجاسها
فارحل الى الصفوة من هاشم و اسم بعينيك الى رأسها

قال: فلم ارفع بقوله رأساً و قلت دعنى اتم فائى امسيت ناعساً . فلما كان فى الليلة الثانية اتانى فضربنى برجله و قال: قم يا سواد بن قارب فافهم واعقل ان كنت تعقل انه قد بعث رسول من لوى بن غالب يدعو الى الله و الى عبادته ثم انشأ الجنى يقول :

عجبت للجنّ و اخبارها و شدّها العيس باكوارها
تهوى الى مكة تبغى الهدى ما مؤمنوا الجنّ ككفارها
فارحل الى الصفوة من هاشم بين رواسيها و اججارها

قال: فلم ارفع بقوله رأساً فلما كانت الليلة الثالثة اتانى فضربنى برجله و قال: قم يا سواد بن قارب فافهم واعقل ان كنت تعقل، انه قد بعث رسول من لوى بن غالب يدعو الى الله و الى عبادته ثم انشأ الجنى يقول :

عجبت للجنّ و تطلابها و شدّها العيس باقتابها
تهوى الى مكة تبغى الهدى ما صادفوا الجنّ ككذابها
فارحل الى الصفوة من هاشم ليس قدامها كاذنابها

قال: فوقع فى نفسى حب الاسلام و رغبته فيه فلما أصبحت شددت على راحلتى رحلها و انطلقت موجّهاً الى مكة . فلما كنت ببعض الطريق أخبرني أنّ النبی (ص) قد هاجر الى المدينة ، فقدمت المدينة فسألت عن النبی (ص) فقل هو فى المسجد، فأنتهيت

الى المسجد فعقلت ناقتى و دخلت المسجد فاذا رسول الله (ص) والناس حوله، فقلت،
اسمع مقالتي يا رسول الله فقال: اذن فلم يزل يدنيني حتى صرت بين يديه فقال هات .
فقلت :

اتانى بجنى بعد هدأ و رقدة	و لم يك فيما قد بلوت بكاذب
ثلاث ليال قوله كل ليلة :	اتاك رسول من لوى بن غالب
فشعرت من ذيلى الازار و وسطت	بى الذعلب الوجناء بين السباب
فاشهد ان الله لاشئ غيره	و انتك مامون على كل غائب
و انتك ادنى المرسلين و سيلة	الى الله يا بن الاكرمين الاطائب
فمرنا بما ياتيك ياخير من مشى	و ان كان فيما جاء شيب الذوائب
و كن لى شفيعاً يوم لا ذو شفاعة	سواك بمغن عن سواد بن قارب

قال: ففرح رسول الله (ص) و اصحابه بمقالتي فرحاً شديداً حتى رؤى الفرح فى
وجوههم . قال: فوثب اليه عمر فالزمه و قال : لقد كنت احب ان اسمع هذا الحديث منك
فاخبرنى عن رئتك هل يأتيك اليوم، فقال: اقامذ قرأت كتاب الله فلا و نعم العوض كتاب
الله من الجن . قوله :

« والشعراء يتبعهم الغاؤون »، اى - ليس القرآن بشعرو ولا محمد (ص) بشاعر كما زعموا،
لان « الشعراء يتبعهم الغاؤون »، يعنى الشياطين والسفهاء والذين اتبعوا محمداً را كعون
ساجدون « رحماء بينهم » و اراد بالشعراء - الهجاة الذين يهجون رسول الله و اصحابه
و يعيبون الاسلام من المشركين مثل عبد الله بن الزبعرى ، ثم تاب و اسلم، و مثل
عبد الله بن اخطل جاء يوم فتح مكة فتعلق باستار الكعبة يستأمن. فامر رسول الله (ص)
فضرب عنقه ، و مثل ابي مسافع الاشعري و امية ابن ابي الصلت و غير هم كانوا يصنعون
القصائد على الاسلام والمسلمين و يقومون بانشادها و يحتوشهم السفهاء يستمعونه و
و يضحكون وهم الغنأؤون . روى عن النبى (ص) انه قال : « من احدث هجاء فى الاسلام

فاقطعوا لسانه ، و عن ابن عباس قال : لقا فتح التبي (ص) يعنى مكة رنّ ابليس رنة فاجتمعت اليه ذريته، فقال ائيسوا ان يرتدّ محمد على الشرك بعد يومكم هذا ولكن افشوا فيها - يعنى مكة - الشعرو النوح .

«الم تر انهم فى كلّ واد ، من اودية الكلام « يهيمون ، و عن طريق الحق والرشد جائرون . هذا كقول القائل : انا فى واد و انت فى واد .

« و انهم يقولون ما لا يفعلون ، وصفهم بالكذب فى القول و الخلف فى الوعد ، والهائم - الذاهب على وجهه - وقيل هو المخالف للقصـد . قال ابن عباس : « يهيمون ، اى - فى كلّ لغو يخوضون ، يمدحون قوماً بباطل ، يشتمون قوماً بباطل . و فى الخبر : « لان يمتلى جوف احدكم فيحاً خير له من ان يمتلى شعراً » .

ثم استثنى شعراء المؤمنين فقال : « الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات ، يعنى - مدحوا رسول الله (ص) كحسان بن ثابت و عبد الله بن رواحة و كعب بن زهير و كعب بن مالك ، « و ذكروا الله كثيراً ، فى شعرهم و كلامهم ، « وانتصروا من بعد ما ظلموا ، اى - ردّوا على المشركين ما كانوا يهجون به المؤمنين . قال الحسن : انتصروا من بعد ما ظلموا بما يجوز الانتصار به فى الشريعة و هو نظير قوله : « لا يحب الله الجهر بالسوء من القول الا من ظلم » .

روى أنّ كعب بن مالك اتى النبى (ص) فقال : يا رسول الله ! ما ترى فى الشعر ، قد انزل الله فيه ما انزل . فقال : انّ المؤمن يجاهد بسيفه و لسانه ، والذى نفسى بيده لكانت اترمونهم به نضح النبل ، و قال (ص) اهجوا قريشاً فانه اشدّ عليها من رشق النبل ، و روى ابو هريره أنّ عمر بن الخطاب مرّ بحسان - و هو ينشد الشعر فى المسجد فلحظ اليه فقال : قد كنت انشد فيه و فيه خير منك ، ثم التفت الى ابي هريرة فقال : انشدك الله اسمعت رسول الله يقول لى اجب عنى اللهم ايدم بروح القدس ، قال اللهم نعم و عن البراء بن عازب قال : قال رسول الله (ص) لحسان : « اهج المشركين فانّ جبرئيل معك » .

و قالت عايشة سمعت رسول الله (ص) يقول: لحسان انّ روح القدس لا يزال يؤيدك ما نافحت عن الله و رسوله . وقالت عايشة : الشعر كلام فمنه حسن ومنه قبيح فخذ الحسن و دع القبيح .

قوله : « و سيعلم الذين ظلموا » يعنى - الذين هجوا رسول الله . و قيل هو عام وهو الاظهر ، « اى » منقلب ينقلبون ، اى - الى اى « ندامة يرجعون و الى اى عاقبة يصيرون ، اى - مصيرهم الى النار و هى شرّ مصير . و قوله ، « اى » منقلب ، نصب على المصدر ، اى - ينقلبون انقلاباً اى « انقلاب ولم يعمل فيه » سيعلم ، « لانّ » ايا « لا يعمل فيه ما قبله .

النوبة الثالثة

قوله : « و انه لتنزيل رب العالمين » ، - اين آيت هر چند بر عقب قصص انبيا است اما بقصص تعلق ندارد كه بمفتتح سورت تعلق دارد آنجا كه گفت : « وما يأتهم من ذكر من الرحمن محدث الا كانوا عنه معرضين » ، فذلك الذكر الذى اعرض الكافرون عنه تنزيل رب العالمين . يا محمد اين قرآن كه كافران از پذيرفتن آن روى گردانيدند گفتند كه اساطير الاولين ، نه چنانست كه ايشان گفتند ، بجلال عزّت ما و بعظمت و كبرياء ما كه اين قرآن كلام ما است ، صفت و علم ما است فرستاده از نزديك ما .

مفسران گفتند در ضمن اين آيت قسم است ، رب العالمين بعزت و جلال خود سوگند ياد مى كند كه اين قرآن از نزديك من است و كلام من است . يا محمد من دانم كه آن كافر ملحد مرا بسوگند باور ندارد و آن مؤمن موحد بى سوگند باور دارد . سوگند مى ياد كنم تا كيد و تا ييد و تمهيد را و تعريف و تشريف را ، تا دوست

می شنود و می نازد، دشمن می شنود و بدل می گذارد. یا سید غم مخور و خویشتن را مرنجان بآن که این سادات عرب و کفار قریش از تو اعراض میکنند و بکتاب ما ایمان می نیارند که ما هزاران هزار دوست داریم در پرده غیبت. جانهای ایشان بعشق تو می پروریم، کس باشد که پس پانصد سال در وجود آید. عشق تو راحت جان او بود دوستی تو اصل ایمان او بود.

« و انّه لتنزّل ربّ العالمین، تنزّل بناء مبالغت است و تکثیر: یعنی قرآن که از آسمان فرود آمد نه بیک بار فرود آمد، بدفعات و کرات فرود آمد در مدت بیست و سه سال: نجم نجم؛ سورت سورت، آیت آیت. چنانکه لایق حال بود و بوی حاجت بود. یا محمد رحمتی بود از خداوند جلّ جلاله بر تو اقامت تو که این قرآن نه چنان فرستاد که توریة فرستاد بینی اسرائیل، که بیک بار بیک دفعه فرود فرستاد، لاجرم حوصله بنی اسرائیل ضعیف بود بر نتافت و احتمال نکرد. حوصله ضعیف بار گران چون برتابد؟ طفل شیر خواره لقمه رسیده از کجا احتمال کند. چون حوصله ایشان بر نتافت قدر آن بدانستند و حقیقت آن بنشناختند و رایگان از دست بدادند که بیک من جو بفروختند. ربّ العالمین حکایت از ایشان باز کرد که: «یاخذون عرض هذا لدنی»، «لیشتروا به ثمناً قليلاً»: چون نوبت باین امت رسید ایشانرا کتابی داد حجم آن کوتاه فضل آن عظیم، شرف آن بزرگ، فرود فرستاد بمدت و روز گاری دراز، سورت سورت آیت آیت، «لیکون»، اثبت فی فؤاد رسول الله (ص) و ائمه و اقر فی قلوبهم و احکم فی صدورهم. قال الله تعالی «لنثبت به فؤادک»، و آنکه تعظیم قرآن و تشریف این امت را نه همه قرآن بیک نسق فرود فرستاد، بلکه احکام آن بعضی عام و بعضی خاص، بعضی بنظمی ظاهر فرستاد و بعضی بنقضی قاطع، بعضی مجمل بعضی مفسر، بعضی مطلق بعضی مقید، بعضی محکم بعضی متشابه. اگر همه متشابه بودی کس را در عالم بر علم تنزّل و قوف، نبود و همه ظاهر بودی کس را رتبت تعلیم نبود

اگر همه متشابه بودی خاص با عام در نادانی برابر شدی و همه ظاهر بودی عام و خاص در دانائی متساوی بودی و راه تقسیم تفضیل بر خلق بسته شدی، و خاص را با عام برابر کردن مقتضی رحمت نیست و عام را با خاص متساوی داشتن در حکمت روا نیست بلکه مقتضی رحمت و حکمت آنست که هر کسی را بر وفق مذاق وی شربتی دهند و بروفق حسن سعی وی راه ویرا بطلب میسر کنند.

«نزل به الروح الامین، یعنی جبرئیل علی قلبك» یعنی قلب المصطفی، لانه كان فی المشاهدة والوحی اذا نزل به نزل بقلبه اولاً لشدة تعطشه الى الوحی ولاستغراقه به، ثم انصرف من قلبه الى فهمه وسمعه وهذا نزل من العلو الى السفل وهو رتبة الخواص، فاتما العوام فانهم يسمعون اولاً فينزل الوحی على سمعهم اولاً ثم على فهمهم ثم على قلوبهم وهذا ترقى من السفل الى العلو، وهو شأن المریدین و اهل السلوك. فشتان ما هما؟ «نزل به الروح الامین علی قلبك»، جبرئیل، بیک حضرت، برید رحمت پیغام رسان حق جد جلاله چون پیغام گزاردی که که بصورت ملک بودی، و که که بصورت بشر، اگر وحی و پیغام بیان احکام شرع بودی و ذکر حلال و حرام بصورت بشر آمدی، آیت آوردی که: «هو الذي انزل عليك الكتاب»، «او لم یکفهم انا انزلنا عليك الكتاب»، و ذکر قلب در میان نبودی، باز چون وحی پاک حدیث محبت و عشق بودی، اسرار و رموز عارفان بودی، ذکر دل دلارام بودی، جبرئیل بصورت ملک آمدی روحانی و لطیف تا بدل رسول (ص) پیوستی و اطلاع اغیار در آن نبودی. حق تعالی چنین گفت: «نزل به الروح الامین علی قلبك»، ثم اذا انقطع ذاك كان يقول فينقسم عنی وقد وعيته. بدان که دارا حالهاست و مقامها: اول مکاشفه است، پس آن مشاهدت، پس آن معاینت، پس آن استیلای قرب بر دل، پس آن استهلاك در قرب. تا در مکاشفه است و مشاهدت جبرئیل در میان گنجد، اما چون بمعاینت رسد و استیلای قرب، جبرئیل و غیر او در ننگنجد. ازینجا گفت مصطفی (ص): «لی مع الله وقت

لا یسعنی فیہ ملک مقرب ولا نبی مرسل .

جبرئیل آنجا گرت زحمت کند خورش بریز

خون بهای جبرئیل از گنج رحمت باز ده

« و انذر عشیرتک الاقربین » یا محمد چون بر سر کوی وعید و تهدید باشی و خلق را انداز کنی نخست خویشان و نزدیکان خود را بیم نمای و ایشان را گوی: اگر در دین شمارا با ما موافقت نبود قرابت و نسب من شمارا سود ندارد. کار^{*} ایمان و معرفت دارد نه قرابت و لحمت. پسر نوح چون با پدر در دین موافق نبود نبوت وی بکار نیامد. پدر ابراهیم چون با ابراهیم در دین موافق نبود ابوت وی بکار نیامد. خویشان و قرابت رسول (ص) چون بعداوت رسول میان در بستند و زبان طعن واز کردند آیت آمد که: « فان عصوک فقل انئی بری، مقاتعملون ». یا محمد! اگر ایشان بر تو عصیان آرند و از پذیرفتن حق سر میکشند تو نیز دل در ایشان میند و بگو: بیزارم از گفت و کرد شما. یا محمد نهاد ایشان نه از آن طینت است که نقش نگین تو پذیرد. آن پروانه کوتاه دیده‌ای که کرد آن شمع شب افروز خویشتن سوز میگردد؟ از وصال نور او غرور سرور در سر کرده، می‌پندارد که درکاری است؛ از خطر خویش آنکه آگاه شود که ذره‌ای از شرارات شعاع شمع بنهاد او راه یابد. آن بیگانگان واز حق بازماندگان آنکه در کار خویش بینند که این خبر بریشان عیان گردد که: « فیا تبهم بغتة و هم لایشعرون فیقولوا هل نحن منظرون ». این خطاب با مصطفی در حق اشقیا و بیگانگان است، اما خطاب با وی در حق اولیا و دوستان اینست که: « و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین »، ای محمد پر رحمت و رأفت بگستران و این درویشان که برپی تو راست رفتند و جان و دل خویش به مهر و دوستی تو به پروردند

ایشانرا واپناه (۱) خویش گیر. «ولا تعد عيناك عنهم» و چشم از ایشان بمگردان، که من که خداوند در دل ایشان می نگرم. ان مرضت فعدهم و ان حرّموك فاعطهم و ان ظلموك فتجاوز عنهم و ان قصرُوا فإِحقى فاعف عنهم و اشفع لهم و استغفر لهم.

«و تو کَلّ علی العزیز الرّحیم». انقطع الینا واعتصم بنا و توسّل بنا الینا؛ یا محمد! ای درّ یتیم! ما ترا از قعر بحر قدرت بیرون آوردیم و بر جهانیان جلوه کردیم تا همه عالم از جمال وجود تو رنگی گیرد، همراه از بهر تو آفریدم و ترا از بهر خود آفریدم، پشت بما باز کن و یکبارگی خویشتن را بما سپار! ای محمد آدم هنوز میان نواخت و سیاست بود که ما رقم لطف بر دل تو کشیدیم و دست کرم ترا شراب رضا چشانیدیم. میان خویش و میان تو پرده برداشتیم، و خویشتن را با جان تو نمودیم.

«الذی یراک حین تقوم» ما دیده‌ور دوستان خویشیم بردوام ایشان؛ یک طرف از ما محجوب نباشند و اگر هیچ محجوب شوند زنده نمانند.

ای جوان مردان چنین دانید که تن بخدمت او زنده دل بنظر او زنده و جان بمهر او زنده؛ تن که نه بخدمت او زنده بطلّ است، دل که نه بنظر او زنده مردار است، جان که نه بمهر او زنده بمرکّ گرفتار است.

سروری من الدّهر لقیّا کم و دار سلامی مغنا کم

وانتم مدی املی ما اعیش و ما طاب عیشی لولا کم

دل کیست که گوهری فشاند بی تو؟

یا تن که بود که ملک راند بی تو؟

والله كه خرد راه نداند بى تو

جان زهره ندارد كه بماند بى تو

«الَّذِى يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَتَقْلِبُكَ فِى السَّاجِدِينَ» اقتطعه بهذه الآية عن شهود
الخلق، فإن من علم أنه بمشهد من الحق داعى دقائق حالاته و خفايا احواله مع الحق و
يهون عليه معانات ميثاق العبادات باخباره برؤيته فلا مشقة لمن علم أنه بمرأى من
مولاه . وفى الخبر: «اعبد الله كأنك تراه ، فان لم تكن تراه فإنه يراك».

۲۷- سورة النمل - مكية

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
« طس تلك آيات القرآن وكتاب مبین (۱) » این طس آیتهای قرآن
است و آیتهای نامه روشن و هویدای آشکارا .

« هدی و بشرى للمؤمنین (۲) » راه‌نمونی و بشارت گرویدگانرا .
« الذين یقیمون الصلوة » ایشان که پیای میدارند نماز ، « و یؤتون الزکوة »
و میدهند زکوة ، « و هم بالآخرة هم یوقنون (۳) » و ایشان برستخیز بی کمان
میکروند .

« ان الذين لا یؤمنون بالآخرة » ایشان که بنخواهند گروید برستخیز ،
« زینا لهم اعمالهم » برآراستیم برایشان کرده‌های [بد] ایشان ، « فهم یعمهون (۴) » تا
بی سامان می‌زیند .

« اولئك الذين لهم سوء العذاب » ایشان آنانند که ایشانراست عذاب بد ،
« و هم فی الآخرة هم الاخرون (۵) » و ایشان در آخرت زیان کارانند .

« و انك لتلقى القرآن » و تورا قرآن در دل و در زبان میدهند « من لدن
حکیم علیم (۶) » از نزدیک راست دانشی راست کار دانا .

« اذ قال موسى لاهله » موسی گفت زن خویش را : « انی آنست نارا » من

از دور آتشی دیدم: «سأتيكم منها بخير»، شما را از نزدیک آن [آتش] خبری آرم،
 «او آتيكم بشهاب قس»، یا شمارا آتشی افروخته آرم، «لعلكم تصطلون (۷)»، تا
 مگر گرم شوید (۱).

«فلما جاءها، چون [موسی] آمد بآن [آتش]»، «نودی»، آواز دادند او را
 «آن بورك من في النار ومن حولها»، که برکت کسی که در آتش است و ایشان
 که گرد بر کرد آن، «و سبحان الله رب العالمين (۸)»، و پاکی الله را خداوند
 جهانیان.

«يا موسى انه انا الله العزيز الحكيم (۹)»، یا موسی آنچه هست آن منم توانای
 دانا.

«و الق عصاك، عصای خویش بیفکن (۲)»، «فلما رآها تهتز»، چون عصارا
 دید که می جنبید و می لرزید (۳) «کاتها جان»، راست گویی که آن هاری است
 «و لي مدبرا»، [موسی] بر کشت، پشت بر گردانید [گریزان]، «ولم يعقب»، باز نیامد
 و باز پس ننکرست، «يا موسى لاتخف»، [گفتند] یا موسی مترس!
 «اني لا يخاف لدي المرسلون (۱۰)»، که من آنم که فرستادگان من بنزدیک
 من نباید ترسند.

«الا من ظلم، مگر [ازیشان] کسی گناهی کند»، «ثم بدّل حسنا بعد سوء»،
 آنکه جزا (۴) کند کرد خویش بنیکوئی پس زشتی «فاني غفور رحيم (۱۱)»، من
 آمرزگارم بخشاینده.

«و ادخل يدك في جيبك»، دست خویش در جیب خویش کن «تخرج يضاء
 من غير سوء»، تا بیرون آید سپید بی پیسی «في سبع آیات»، [شو] با نه نشان،
 «الي فرعون و قومه، فرعون و قوم او»، «انهم كانوا قوماً فاسقين (۱۲)»، که

(۱) نسخه الف: شید (۲) نسخه الف: یو کن (۳) نسخه الف: خویبد (۴) نسخه الف: بدل

ایشان قومی اند از طاعت بیرون .

« فلما جاء تهم ، چون بایشان آمد « آیاتنا مبصرة » ، نشانها [و پیغامهای]
 ما روشن پیدا ، « قالوا هذا سحر مبين (۱۳) » ، گفتند اینست جادوئی آشکارا .
 « وجحدوا بها ، آنرا منکر شدند : « واستيقنتها انفسهم » و درست می شناخت
 دلهای ایشان آنرا که راست است « ظلما و علوا » ، بستم کاری و بیرتری [و شوخی] ،
 « فانظر كيف كان عاقبة المفسدين (۱۴) » ، درنگر سر انجام بدکاران چون بود .

النوبة الثانية

این سورة النمل جمله بمکه فرو آمد از آسمان و در آن ناسخ و منسوخ نه ،
 مگر يك آیت : « فمن اهتدى فانما يهتدى لنفسه ومن ضلّ فقل انما انا من المنذرين »
 منسوخ است بآیت سيف و این سورت چهار هزار و هفتصد و نود و نه حرف است و هزار و صد
 و چهل و نه کلمت و نود و سه آیت . و در فضیلت سوره ابی کعب روایت کند از مصطفی (ص)
 قال : « من قرأ طس سلیمان کأنّ له من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق بسلیمان
 و کذب به و هوذ و شعيب و صالح و ابراهيم و يخرج من قبره و هوینادی لا اله الا
 الله » . « طس » بقول ابن عباس نامی است از نامهای خداوند جلّ جلاله ؛ سو کند بنام
 خود یاد کرده که این سورت آیات قرآن است ؛ و بقول قتاده نامی است از نامهای
 قرآن ؛ قومی گفتند - طا - اشارتست بنام لطیف ، سین - اشارتست بنام سمیع ؛ و درین
 حروف اوائل سور سخن فراوان رفت از پیش . « تلك » ، ای - هذه الحروف آیات
 القرآن ، و هی آیات کتاب مبين . قال فی هذه السورة : « آیات القرآن و کتاب مبين » ،
 و قال فی سورة الحجر : « آیات الکتاب و قرآن مبين » ، لانّ القرآن و الکتاب اسمان

عَلَّامَانِ لِلْمُنْزَلِ عَلَى مُحَمَّدٍ (ص) ووصفان له ، لانه يقرأ ويكتب ، فحيث جاء بلفظ التعريف فهو العلم ، وحيث جاء بلفظ النكسره فهو الوصف ؛ جمع الله سبحانه بين صفتي القرآن فبين انه يقرأ ويكتب ، وفائدته انه سبحانه بين ان هذا القرآن مؤلف من هذه الحروف التي هي اصل كلامهم واصل كتابهم ، فلما عجزوا عن الاتيان بسورة مثله دل ذلك على انه معجز من عنده .

« هدى وبشرى للمؤمنين » اى - القرآن هدى من الضلالة و بشرى بالجنة ، يعنى - انها آيات هادية ومبشرة ؛ وقيل هدى لجميع الخلق وبشرى للمؤمنين خاصة . وقيل هدى للمذنبين و بشرى للمؤمنين و خصهم بالذكر لانتفاعهم به ، و محل « هدى وبشرى » رفع على انه خبر لابتداء: اى - هو هدى ، ويجوز النصب على الحال ، كقوله : « وهذا بعلى شيخاً » .

ثم وصف المؤمنين فقال : « الذين يقيمون الصلاة » اى - الصلوات الخمس فى موافقتها وشرائطها ، « يؤتون الزكوة » المفروضة من اموالهم . وقيل يريد به صدقة الفطر . وقيل يريد تطهير ابدانهم ، « وهم بالآخرة هم يوقنون » يعلمونها علماً بالاستدلال . والمعنى - يعملون ما يعملون ، عالمين بما لهم وعليهم . وقيل معناه - واذا علموا جزاءهم كانوا انشط له واحرص عليه .

« ان الذين لا يؤمنون بالآخرة » ، اى - لا يصدقون بالبعث الذى فيه جزاء الاعمال ، « زيننا لهم اعمالهم » ، اى - جعلنا جزاءهم على كفرهم ، اننا زيننا لهم الاعمال القبيحة حتى رأوها حسنة وتزينه لهم خذ لانه اياهم ، وانه تعالى و كلمهم الى انفسهم « فهم يعمهون » اى - يترددون فى ضلالتهم وشر كهم بلانور من الله ولاهدى كهدى المؤمنين ؛ وهذه الآية حجة فاطعة على المعتزلة و القدريه اذ قد اخبر عن نفسه جل جلاله انه يزين اعمال الكفار نصاً بلاتاويل ، ففيه دليل ان ما اخبر من تزيين الشيطان فهو تبع لتزيينه كما ان مشيئة عباده فى المعصية تابعة لمشيئته فيه ، اذ محال ان يكون مشيئة

الخالق تبعاً لمشيئة المخلوق ، اوتزيينه تبعاً لتزيين الشيطان ، ولهذا اخبر جل جلاله ان الشيطان مقيض كذلك غير سابق اليه بقوله : « وقضنا لهم قرناء فزينوا لهم » ؛ فعلمنا ان كل مشيئة منسوبة في القرآن الى غيره او تزيين او اضلال فهو تبع له ، اذ مستحيل ان يكون جل جلاله تبعاً لهم او مزيناً او مضلاً او شائياً بقوتهم ، وكيف يكون ذلك وهو يملكهم ولا يملكونه ؟ خلقهم كيف اراد - بجميع صفاتهم و آلاتهم ، وهو في جميع صنعه فيهم وفي غيرهم ، عدل عقل الخليفة عدله ام لم يعقلوه .

« اولئك الذين لهم سوء العذاب ، اى - لهم في الدنيا سوء العذاب بقتلهم في يوم بدر وغيره من المواضع بالسيف » وهم في الآخرة هم الاخسرون ، لاشتراطهم الضلالة بالهدى فخرسوا الجنة ونعيمها وحرمو النجاة من النار وذلك خسران في خسران ولذلك قال : « الاخسرون » ، وقيل هو بمعنى الخاسرين فيكون افضل هاهنا للمبالغة للشركة . « وانك لتلقى القرآن » ، اى - تعطى القرآن كقوله : « وما يلقيها الا الصابرون » . « من لدن حكيم » ، اى - من عند رب العزة على لسان جبرئيل بامر حكيم . حكم ان القرآن من عنده نزل ، « عليهم » بخلقه الى ماذا يصيرون . وقيل « لتلقى » اى - لتلقن ، يقال لقيته كذا فتلقاه ، اى - لقيته فتلقن .

« اذ قال موسى لاهله » ، يعنى - اذ ذكر اذ قال موسى لاهله ، اهل الانسان - من يختص به ، والمراد بالاهل هاهنا امرأته ابنة شعيب ، قال لها في سفره اذ خرج من مدين يوم الشام وقد ضل الطريق وأصلت زنده : « انى آنت ناراً » اى - ابصرتها من بعيد ، فامكنوا مكانكم ، وكان الوقت شتاءً ، ووجد اهله البرد ، فطلب موسى لهم صلاءً « سأتيكم منها بخبر » عن الطريق اين هو ، « او آتيكم بشهاب قيس » تون كوفي و يعقوب و اضاف من بقى ، فمن تون جعل « القيس » صفة لل « شهاب » او بدلا ، ومن اضاف جعل « الشهاب » الشعله و « القيس » النار ، اى - بشعلة نار ، القيس بالسكون - المصدر ، وبالفتح - الاسم ، والشهاب - نور كالعمود من النار وغيرها ، ومنه الكواكب تمتد في السماء شهب ، والمعنى - او آتيكم بشعلة نار ساطع - اقتبسها من معظم النار .

ان لم اجد عندها من يدلّنى على الطريق « لعلكم تصطلون » ، الاصطلاء الاستدفاء بالصّلاء وهى النار الموقده . ويقال فلان يصطلى بنار فلان اى - يعيش فى ظلّه ويتغرّر به . قال مقاتل : النّار هو النّور وهو نور ربّ العزة رآه ليلة الجمعة عن يمين الجبل بالارض المقدّسة .

« فلما جاءها » اى جاء موسى النّار التى ابصرها ، « نودى » جاءه النّداء ، وهو الكلام المسموع ، اى - نودى موسى « بان بورك » اى - قدس . قال ابن عباس و ابن جبير والحسن : يعنى قدّس من فى النّار وهو الله سبحانه عنى به نفسه . وقيل بورك اى - جعل فيه البركة والخير ، بمعنى تبارك ، وهذا كلام يجرى مجرى الدّعاء وحقيقته يرجع الى الخير ، وفيه اربع لغات : باركك الله ، وبارك فيك ، وبارك عليك وبارك لك . وقيل : معناه بورك من فى النّار نوره . وقيل « من » صلة والتقدير : بوركك النّار « ومن حولها » وهو فرأى ابي بن كعب والمعنى - بورك فى النّار وفيمن حولها ، فسعى النّار مباركة كما سعى البقعة مباركة . وقيل : معنى من فى النّار انه نادى موسى منها واسمعه كلامه من جهتها . وفى النّار قولان : احدهما ، انها كانت ناراً مضيئة محرقة كسائر النيران . قال سعيد بن جبير : وهى احدى حجب الله سبحانه يدلّ عليه قول النّبي (ص) : « حجاب النّار لو كشفها لاحرقت سبحات وجهه كلّ شىء ادر كه بصره » . ثم قرأ ابو عبيدة احد رواة : وهذا الخبر « ان بورك من فى النّار ومن حولها » ، « وسبحان الله ربّ العالمين » ؛ والقول الثانى انها كانت نوراً مضيئاً من غير احراق ، لانها كانت متضمّنة فى شجرة خضراء . وجاء فى التفسير انها كلما ازدادت تضرباً ازدادت الشجرة خضرة ، وكانت سمرة . قال المفسرون : كانت النّار نوره عزّ وجلّ ، وانما ذكر بلفظ النّار لان موسى حسبه ناراً والعرب تضع احدهما موضع الآخر « ومن حولها » يعنى الملائكة « وسبحان الله ربّ العالمين » هذا ايضاً من جملة ما نودى ، وانه سبحانه نرّه نفسه عمّا لا يليق به . وقيل انه كلام موسى لقادهاه الامر العظيم .

« يا موسى انه انا الله ، اى - الذى ناداك » انا الله العزيز الحكيم .

« والى عصاك » ، هذا من جملة النداء ، فألقاها « فلما رآها تهتز » اى - تتحرك باضطراب « كانتها جان » . قيل شبهها بالجن لخفته ، وقال فى موضع آخر : « فاذا هي ثعبان مبین » و هى الحية العظيمة ، يعنى - انها فى سرعة الجان وخفته ، وفى صورة الثعبان وقوته . وقيل انها فى اول امرها جان على قدر العصا ثم لايزال تنتفخ وتربوا حتى تصير كالثعبان العظيم « ولى مدبراً » ، اى ولى موسى مدبراً ، ادبر عنها ، وجعلها تلى ظهره ؛ « ولم يعقب » لم يرجع ولم يلتفت ، تقول : عقب الرجل اذا رجع يقابل بعد ان ولى . وقيل عقب رجع على عقبه ، « يا موسى لا تخف انى لا يخاف لدى المرسلون » معناه - لا يخاف المرسلون فى موضع الذى يوحى فيه اليهم والا فالمرسلون اخوف من الله من غيرهم .

« ألا من ظلم » فى هذا الاستثناء قولان : احدهما انه متصل وظلمهم ذنبهم قبل النبوة ، وقيل هو الصغيرة سميت ظلماً ، والتقدير : لا يخاف لدى المرسلون الرسول ظلم بارتكاب صغيرة ، فانه يخافنى ألا ان يتوب بعد ذلك فاغفرله ، قال : الحسن قال الله تعالى لموسى انما اخفك لقتلك القبطى ، والقول الثانى انه استثناء منقطع ومعناه - لكن من ظلم فانه يخافنى ألا ان يتوب ويعمل صالحاً فانى اغفرله وارحمه .

« وادخل يدك فى جيبك » انما امر بادخال اليد فى الجيب لان بردعته لم يكن لها كم ، وقيل : « فى جيبك » اى - فى قميصك لانه يجاب ، اى يقطع « تخرج بيضاء » لها شعاع كشعاع الشمس « من غير سوء » اى برص وآفة ، « فى تسع آيات » كما يقال اعطانى عشرة من الابل فيها فحلان ، اى - منها فحلان . قال الزجاج : تاويله - اظهر هاتين الآيتين من تسع آيات وهن العصا واليد البيضاء والجذب ونقص الثمرات والطوفان والجراد والقمل والضفادع والدم . وقيل فيه اضمار ، والمعنى - اذهب الى فرعون فى تسع آيات ، اى - مع تسع آيات « انهم كانوا قوماً فاسقين » .

« فلما جاءتهم آياتنا ، اى - جاءهم موسى باليد والعصا «مبصرة» ، اى - مستنيرة مبصرة بها كما تقول ابصر النهار اى ابصر فيه، ومثله قوله : «وجعلنا آية النهار مبصرة» ، اى - نيرة ببصر فيها، نصب على الحال . وقيل : مبصرة تجعلهم بصراء وقيل : جاعلة لهم بصائر ، « قالوا هذا سحر مبين » .

« وجحدوا بها ، لا يكون الجحود الامن علم من الجاحد . وقيل لا يكون الجحود الا بعد الاقرار بما عرف واصل الجحد قلة الخير ، وفى الباء قولان : احدهما ، زيادة كقول الشاعر : نضرب بالسيف ونرجوا بالفرج .

والثانى باء السبب ، اى - ازالوا الخير عنهم بسبب ردّهم آيات الله وتكذيبهم حاملها .

« واستيقنتها انفسهم » عرفتها وتحققت انها من عند الله، تيقنت واستيقنت بمعنى واحد « ظلما » لانفسهم « وعلوا » ، اى - ترفعاً وتكبراً وانفةً من اتباع موسى ، وفى الآية تقديم وتأخير ، تقديره : وجحدوا بها ظلماً وعلواً واستيقنتها انفسهم انها من عند الله ، الواو فى قوله : « واستيقنتها » واو الحال و« ظلماً وعلواً » مفعول له والعامل فيها : « جحدوا » . - « فانظر كيف كان عاقبة المفسدين » اى - انظر كيف كان خاتمة امرهم الاغراق فى الدنيا والنار فى الاخرى، هذا تأويل قوله : « تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً فى الارض ولا فساداً » ... الآية ،

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » اسم عزيز شهد بجلاله افعاله ، نطق بجماله افضاله ،

دلّ علی اثباته آیاته ، اخبر عن صفاته مفعولاته اسم جلیل عرفه العقلاء بدلالة افعاله .
وعرفه الاصفياء باستحقاقه لجلاله وجماله ، فبلطف جماله عرفوا جوده وبكشف جلاله
عرفوا وجوده . نام خداوندی که دلائل توحید آیات او معالِم تفریدِ رایات او ، شواهد
شریعت اشارات او ، معاهد حقیقتِ بشارات او ، قدیم نامخلوق ذات و صفات او ،
خداوندی که مصنوعات از قدرت او نشان است ، مخلوقات از حکمت او بیانست ،
موجودات بر وجود او برهانست نه متعاور زیادت نه متداول نقصانست ، هرچه در فهم
و وهم تو آید که وی آنست نه آنست ، بل که خالق آنست .

جمالک لایقاس الی جمال وقدرک جلّ عن درک المثل .

«طس» الطاء اشاره الی طهارة قدسه ، والسين اشاره الی سناء عزّه ، يقول تعالى :
بطهارة قدسی و سناء عزّی لا یتیب امل من اقل لطفی . جلال احدیت و جمال صمدیت
سو کند یاد میکند بطهارت قدس خود و بسناء عزّ خود که هر که بمن امید رحمت دارد
نومیدش نکنم ، هر که بمن طمع مغفرت دارد ردّش نکنم ، هرچه بنده را امیدست
فضل من برتر از آن است ، هرچه از بنده تقصیر است بی نیازی من برابر آنست .

ای جوانمرد بدان که کار مولی را بنا بر بی نیازی است و تقصیر رهی بنا بر ضعف
و بیچارگی است ، و او جلّ جلاله ضعیفان و بیچارگان را دوست دارد . در خبرست که
موسی (ع) گفت : « یاربّ من احبّاءک من خلقک حتی احبّهم لاجلک ؟ » خداوند ازمین
خلق که آفریده ای دوست تو کیست تا از بهر تو او را دوست دارم ؟ جواب آمد که : « یا موسی
کلّ فقیر و قیّر و کلّ ضعیف مسکین » ازمین هر درویشی شکسته ضعیفی کوفته زیر بار
حکم ما فرسوده ، معاشر المسلمین درویشان شکسته را عزیز دارند ، که ایشان بر داشتگان
لطفند و بر کشیدگان فضل ، ربّ العالمین ایشانرا بر بطّة : « یحبّهم و یحبّونه » بسته ،
بقید : « والزّمهم کلمة التقوی » استوار کرده در وادی عنایت ایشانرا شمع رعایت
افروخته . در خبرست که روز قیامت که جنّ و انس را در آن صعید قیامت بهم آرند

وخلق اولین و آخرین را بر بساط هیبت و سیاست بدارند منادی از جانب عرش مجید آواز دهد: کجایند آن کسانی که درویشان را در دنیا بچشم شفقت نگرستند و بعین کرامت ملاحظه نمودند و بجای ایشان را احسان کردند؟ در روید در دارالقرار و معدن الابرار ایمن و شاد، از ترس و اندوه آزاد. یکبار دیگر همان منادی ندا کند: کجایند آن کسانی که بیماران درویشان را پرسیدند و ایشان را حرمت داشتند و بتعهد و تفقد احوال ایشان را مطالعت کردند؟ ایشان را آرید و بر منبرهای نور نشانید! تا بالله سخن میگویند و بمناجات و محادثت حضرت ربوبیت می نازند و باقی خلق در غمرات حساب و حسرات عتاب می باشند. قال النبی^(ص): «ان الله عزوجل عبداً استجبهم» (۱) لنفسه لقضاء حوائج الناس ثم آلی علی نفسه الا یعذبهم، فاذا كان يوم القيمة جلسوا علی منابر من نور یحدثون الله تعالی والناس فی الحساب.

«هدی و بشری للمؤمنین» این کتاب قرآن، منشور نبوت، حجت رسالت، معجز دعوت، نامه آسمانی، کلام ربّانی، راه نمونی مؤمنانست، و بشارت دوستان بنعیم جاودان است، دلیل و حجت اهل ایمانست، امان اهل تقوی و مستند اهل فتوی است.

«الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزّکوة...» الآية، یدیمون الموصلات و یتستقیمون فی آداب المناجاة و یؤدون من اموالهم و احوالهم و سکناتهم و حرکاتهم الزّکوة بما یقومون فی حقوق المسلمین احسن مقام، و یتوبون عن ضعفائهم احسن متاب.

«اذ قال موسی لاهله اننی آنست ناراً...» الآية، آن شب که موسی در آن بیابان در تحیر افتاد، از مدین برفته و روی بمصر نهاده و بقصد آن که تا مادر خویش و دو خواهر - یکی زن قارون و دیگر زن یوشع نون - از آنجا بیارد، و بیم فرعون در دل وی بود همی ناگاه در آن بیابان راه گم کرد، شبی بود تاریک و راهی باریک،

شبی دیجور و موسی سخت رنجور؛ در آن بیابان متحیر مانده میان باد و باران و سرمای بی کران و برق درخشان و رعد غران و عیال وی از درد زه نالان، خواست تا آتشی افروزد، سنگ و آتش زنه برداشت بسیار بزد و آتش بیرون نداد، از سر تیزی و تندگی سنگ و آتش زنه هر دو بزمین زد ربّ العالمین آن هر دو را با وی بسخن آورد. گفتند: یا موسی! صبرا مکن و خشم مگیر که ما در امر پادشاهیم، باطن ما پراز آتش است اما فرمان نیست که يك ذره بیرون دهیم، آن شب فرمان رسید همه آتشیهای عالم را که: در معدن خود همی باشید هیچ بیرون میائید که امشب شبی است که ما دوستی را با آتش بخود راه خواهیم داد و نواختی بروی خواهیم نهاد اینست که ربّ العزّة گفت آنس من جانب الطور ناراً. فیا عجباً آتشی که ربّ العزّة در صخره صفا تعبیه کرد موسی کلیم نتوانست که با احتیال آنرا ظاهر کند، نوری که ربّ العزّة جلّ جلاله در سویداء دل عارف نهاد ابلیس لعین بوسوسه خویش آنرا کی ظاهر تواند کرد.

قوله: «انّی آنست ناراً»، ربّ العالمین در قرآن شش آتش یاد کرد: یکی آتش منفعت، قوله: «افرا یتم النار الّتی توروں؟»؛ دیگر آتش معونت، قوله: «قال انفخوا حتّی اذا جعله ناراً»؛ سدیگر آتش مذلت، قوله: «خلقتنی من نارٍ و خلقته من طبن»؛ چهارم آتش عقوبت: «النار وعدها الله الذین کفروا»؛ پنجم آتش کرامت: «قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً»؛ ششم آتش معرفت و هدایت، قوله: «انّی آنست ناراً»، عامه خلق از آتش منفعت معیشت یافتند، کقوله تعالی: «نحن جعلناها تذکرة و متاعاً للمقویں»، ذوالقرنین از آتش معونت نظام ولایت یافت: «قال هذا رحمة من ربّی»، ابلیس از آتش مذلت لعنت یافت: «وانّ علیک لعنتی»، کافر از آتش عقوبت مزید عذاب یافت: «کلّما نضجت جلودهم بدّلنا هم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب»، ابراهیم از آتش کرامت و سلامت یافت: «قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم»

موسی از آتش معرفت و هدایت قربت یافت : « وقرّٰ بنّاه نجیّاً » موسی را باوّل ندا بود «نودی» و باآخر نجوی بود « وقرّٰ بنّاه نجیّاً » . باز مصطفی عربی (ص) باوّل چه بود ؟ : « اسری بعبدہ » - باوسط چه بود ؟ : « عند سدرۃ المنتهی » - و باآخر چه بود ؟ : « دنافتدلی ، فکان قاب قوسین او ادنی » .

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى : « و لقد آتینا داود و سلیمان علماً » دادیم داود و سلیمانرا علم پیغامبری و دانش دین « و قالوا » و میگفتند ایشان « الحمد لله » سزاوارای ستایش پاك نيكو خدايرا « الذی فضلنا آن خدای که فضل داد مارا و افزونی « علی کثیر . من عباده المؤمنین (۱۵) » ، برافزونی از بندگان گرویده خویش .

و ورث سلیمان داود ، میراث برد سلیمان از داود پیغامبری و پادشاهی « و قال » و گفت سلیمان « یا ایها الناس علّمنا منطق الطیر » ای مردمان ما را سخن مرغان در آموختند [که ایشان چه میگویند] « و اوّتینا من کل شیء » و مارا هر چیز که در واید بدادند « ان هذا لهُو الفضل المبین (۱۶) » این افزونی نیکویی است از الله بر من آشکارا .

« و حشر لسلیمان جنوده » بینگیختند و با هم آوردند سلیمانرا سپاهها و لشکرهاي « من الجن و الانس و الطیر » از پریان و مردان و مرغان « فهم یوزعون (۱۷) » و ایشانرا همه از نافرمانبرداری می باز داشتند .

« حتی اذا اتوا علی واد النمل » تا هنگام بر گذشت بر رود کده مورچه « قالت نملة » گفت سالار آن لشکر مورچه : « یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم » ای

مورچگان در روید در جایگاههای خویش « لایحظمنکم سلیمان و جنوده » شما را فرو
 نشکنند سلیمان و سپاه او « وهم لایشعرون (۱۸) » و ایشان بی آگاه که ندانند.
 « فتبسم ضاحکا من قولها » بخندید سلیمان که سخن آن مورچه او را شگفت
 آمد و نیکو « و قال رب » و گفت خداوند من « اوزعنی ان اشکر نعمتك التي
 انعمت علی » ما را بازدار از ناسپاسی تا آزادی آن نیکوکاری تو کنم که با من
 کردی « و علی والدی » و بایدر و مادر من « و ان اعمل صالحاً ترضیه » و تا کردار
 نیکو کنم که بپسندی آنرا « و ادخلنی برحمتك » و در آ مرا بر رحمت خویش
 « فی عبادك الصالحین (۱۹) » و در بندگان شایستگان خویش.

النوبة الثانية

قوله: « ولقد آتینا داود و سلیمان علماً » ای اعطینا داود و سلیمان علماً
 بالتدین و احکام الشریعة . وقیل فهماً بالقضاء و بکلام الطیر و الدواب ؛ وقیل هو:
 « بسم الله الرحمن الرحيم » ، « وقالوا الحمد لله الذي فضلنا ، فی معرفة الدين « علی كثير
 من عباده المؤمنين » ، ای - مؤمنی زمانهم و من لم یؤت مثل ذلك من الانبياء . داود (ع)
 از بنی اسرائیل بود از فرزندان یهودا بن یعقوب ، و روزگاری بعد از روزگار
 موسی بود بصد و هفتاد و نه سال ، و ملك وی بعد از ملك طالوت بود ، و بنی اسرائیل
 همه متبع وی شدند و ملك بر وی مستقیم گشت ؛ اینست که رب العالمین گفت :
 « و شددنا ملکه » ؛ هر شب سی و سه هزار مرد از بزرگان بنی اسرائیل او را حارس
 بودند و با ملك وی علم بود و نبوت چنانکه گفت جلّ جلاله : « آتینا داود و

سلیمان علماً؛ و حکم که راندی و عمل که کردی از احکام توراۃ کردی که کتاب وی - زبور - همه موعظت بود، در آن احکام امر و نهی نبود. و او را نوزده پسر بود و از میان همه وراثت نبوت و ملک سلیمان را بود، چنانکه رب العالمین گفت: «وورث سلیمان داود». مقاتل گفت: تعدد داود بیشتر بود و ملک و حکم سلیمان قوی تر بود. قومی گفتند این وراثت بر نبوت نیفتد که: النبوة لا تورث؛ و بر مال نیفتد که مصطفی (ص) گفته: «انما معاشر الانبياء لانورث، ماثر كناه صدقة». پس معنی این وراثت آنست که سلیمان بجای داود نشست در ملک راندن و خلق را بر الله دعوت کردن. وقیل استخلفه فی حیاتہ علی بنی اسرائیل و كانت ولاية الوراثة.

«و قال يا أيها الناس علمنا منطق الطير»، ای - فهمنا ما يقوله الطير. قومی گفتند: این حقیقت نطق نیست که نطق بی حروف نباشد و در آواز مرغ حروف نیست؛ قومی گفتند روا باشد که حق تعالی مرغ را حقیقت نطق دهد تا با سلیمان سخن گوید و آن سلیمان را معجزتی باشد همچنانکه در قصه هدهد است و گفته اند حقیقت نطق از مرغ مستبعد نیست که بعضی را از مرغان این نطق هست و آن طوطی است و بیغا. مقاتل گفت: سلیمان (ع) در جمع بنی اسرائیل نشسته بود، مرغی بوی بر گذشت و بانگ همی کرد چنانکه مرغان بانگ کنند، سلیمان گفت با همنشینان خویش: هیچ دانید که این مرغ چه میگوید؟ گفتند یا نبی الله تو به دانی؛ گفت این مرغ بمن بر گذشت و گفت: السلام عليك ايها الملك المسلول على بنی اسرائیل، اعطاك الله سبحانه الكرامة و اظهرك على عدوك، اننى منطلق الى فراخى ثم امر بك الثانية، و انّه سيرجع الينا الثانية، فانظروا الى رجوعه. قال: فنظر القوم طويلا اذ مر بهم، فقال: السلام عليك ايها الملك ان شئت ائذن لي كيما اكتب على فراخى حتى اشبعها ثم آتيك فتفعل بي ما شئت. سلیمان با ندیمان و هام نشینان خویش گفت: شما هیچ دانستید و دریاقتید سخن گفتن من با وی و دستوری دادن من او را با آنچه می درخواست؟

گفتند : یا نبی الله ما هیچ ندانستیم مگر اشارتی که بدست خویش با وی میکردی .
 فذلك قوله عز وجل : «لَمَّا مَنَظِقَ الطَّيْرِ » و قال فرقد السبخی : مرّ سلیمان علی بلبل
 فوق شجرة یحرک رأسه و یمیل ذنبه . فقال لاصحابه : اتدرون ما یقول هذا البلبل ؟
 قالوا : الله و رسوله اعلم . قال : یقول اكلت نصف تمره فعلى الدنيا العفاء . وصاح
 ورشان ، فقال اتدرون ما یقول ؟ قالوا : لا ، قال : فانه یقول : «لدوا للموت و ابنوا للخراب» ،
 فصاحت فاختة عند سلیمان ، فقال : اتدرون ما یقول ؟ قالوا : لا ، قال : فانه یقول : لیت ذا الخلق
 لم یخلقوا . وصاح طاووس ، فقال یقول : كما تدين تدان . وصاح هدهد فقال یقول : من لا
 یرحم لأیرحم . و صاح صرد ، فقال یقول : استغفروا الله یا مذنوبون ، فمن ثم نهی رسول الله
 عن قتله . وصاح طوطی ، فقال یقول : کلّ حیّ میت و کلّ جدید بال . وصاح خطاف
 فقال یقول : قدّموا خیراً تجدوه . و هدرت حمامة ، فقال یقول : سبحان ربّی الاعلی
 ملء سماءه وارضه . وصاح قمری ، فقال یقول : سبحان ربّی الاعلی . قال : سلیمان والغراب
 یدعوا علی العشار ؛ و الحداة یقول : « کلّ شیء هالک الا وجهه » ؛ و القطا یقول : من سکت
 سلم ؛ و الضفدع یقول : سبحان ربّی القدوس المذکور بکلّ مکان ، و الدراج یقول :
 « الرّحمن علی العرش استوی » . عن الحسن قال : قال رسول الله (ص) « الذّیک اذا صاح
 یقول اذکروا الله یا غافلون . و عن الحسن بن علی (ع) قال : « اذا صاح النّسر قال
 ابن آدم عش ما شئت ، آخره الموت » ، و اذا صاح القنبر ، قال : الہی العن مبغضی
 آل محمد (ص) ؛ و اذا صاح الخطاف قرأ الحمد لله ربّ العالمین و یمدّ « لقالین » كما
 یمدها القاری .

قوله : « و اوتینا من کلّ شیء ای - اعطينا من کلّ شیء الملك و النبوّة و الکتاب
 و الرّیاح و التسخیر الجنّ و الشّیاطین و منطق الطّیر و الدّواب و محاریب و تماثيل و جفان
 کالجوابی و عین القطر و عین الصّفر و انواع الخیر . و قيل معنای و اوتینا من کلّ شیء
 یحتاج الیه الملوک . و قيل : من کلّ شیء یؤتی الانبیاء « انّ هذا » ای - الّذی اعطينا
 « لہو الفضل المبین » البتّین .

«وحشر سليمان جنوده»، ای - جمع فی مسیرہ جنوده، الجند لا یجمع و
 انما قال جنوده لاختلاف اجناس عسا کره، «من الجن والانس والطیر فهم یوزعون»؛
 الوزع - الذفع والكف، والوازع - الذى یزع الناس و یکفهم ولما استقضى الحسن
 البصری^۲ بالابصرة قال: لابد للقاضی من وزعة. و یقال: للامراء وزعة. وفى الخبر «لابد
 للناس من وزعة، و معنى یوزعون - یکفون عن الخروج عن الطاعة و یحبسون علیها
 و هو قوله: «و من یزغ منهم عن امرنا نذقه من عذاب السعیر». قال مقاتل: کان
 سلیمان استعمل علی کل صنف منهم جنتیا یرد اولهم علی آخرهم لئلا یتقدموا فی
 المسیر كما یصنع الملوك، وکان سلیمان یسیر فیهم لیكون اهیب له. روایت کنند
 از محمد بن کعب القرظی^۳ گفت: لشکر گاه سلیمان صد فرسنگ بود: بیست و پنج
 فرسنگ آدمیان داشتند، بیست و پنج فرسنگ جنیان، و بیست فرسنگ وحوش
 بیابان، و بیست و پنج فرسنگ مرغان؛ و او را هزار کوشک بود از آبگینه بر چوب
 ساخته و او را هزار زن بود در آن کوشکها نشانده: سیمد از آن آزاد زن بودند،
 و هفتصد کنیزکان سریت. و باد عاصف و باد رخا بفرمان وی بود چون خواستی که بر
 خیزد باد عاصف را فرمودی تا آن لشکر گاه وی جمله برداشتی و بهوا بردی، آنکه
 باد رخا را فرمودی تا نرم نرم آنرا میراندی، گفتا مسیر وی میان آسمان و زمین بود،
 حق جل جلاله وحی فرستاد که اننی قد زدت فی ملکک انّه لا یتکلم احد من الخلائق
 بشیء الا جاءت الريح فاخبرتك به. تا اینجا روایت محمد کعب القرظی^۴ است.
 مقاتل گفت: شیاطین از بهر سلیمان بساطی ساخته بودند از زروا بریشم کرده، زرد
 ابریشم ساخته و ابریشم در زر بافته، طول آن بساط یک فرسنگ و عرض آن یک فرسنگ
 و در میان بساط منبری زرین نهاده، سلیمان بران منبر نشست و گرد بر گرد وی
 سه هزار کرسی نهاده، زرین و سیمین: انبیا بر آن کرسیهای زرین نشستند، و علما بر

کرسیهای سیمین، و گرد بر کرد ایشان عامّه مردم، و از پس مردم جَنّ و شیاطین، و بالای ایشان مرغان در هوا پر و اپرداده تا آفتاب برایشان نتابد و حرارت آفتاب بایشان نرسد؛ و باد صبا مسخر وی کرده تا آن بساط و آن حشم برداشتید و از بامداد تا شبانگاه مسافت يك ماهه باز بریدید. تا اینجا روایت مقاتل است. و هب منبه روایت کند از کعب احبار که سلیمان (ع) چون بر نشستید با خیل و حشم، جَنّ و انس و طیور و وحوش، بعضها فوق بعضی علی قدر درجاتهم، زبر یکدیگر هر یکی بر قدر درجه خویش بودی، و او را مطبخها بود ساخته در آن تنورهای آهنین بود و دیگهای بزرگ، چنانکه هر تایی دیگ ده تا شتر در آن می شد؛ و پیش لشکر گاه میدانهای فراخ بود از بهر چهارپایان و ستوران در آن حال زین کرده و استران آراسته؛ همچنان در میان آسمان و زمین باد ایشان را همی برد و سفر ایشان از اصطخر تا یمن. و گفته اند بمدينه رسول (ص) بر گذشت سلیمان گفت: هذه دار هجرة نبي في آخر الزمان طوبى لمن آمن به وطوبى لمن اتبعه و طوبى لمن اقتدى به و همچنان بزمن مکه بر گذشت؛ خانه کعبه در الله زارید، گفت: يا رب هذا نبي من انبيائك و قوم من اوليائك مروا على فلم يهبطوا في و لم يصلوا عندى ولم يذكروك بحضرتي والاصنام تعبد حولي من دونك، فاحي الله اليه ان لا تبك فانتى سوف املاؤك وجوهاً سجداً وانزل فيك قرآناً جديداً و ابعث منك نبياً في آخر الزمان احب انبيائي الى و اجعل فيك عمارة من خلقى يعبدوننى و افرض على عبادى فريضة يدفعون اليك دفيق النسور الى اوكارها و يحنون اليك حين النفاة الى ولدها والحمامة الى بيضها و اطهرتك من الاوثان و عبدة الشياطين. پس سلیمان (ع) از آنجا برفت تا بوادی نمل رسید سلیمان باد را فرمود تا او را بزمن آورد و بر ستوران نشستند و همی رفتند تا بوادی نمل رسیدند. اینست که رب العالمین گفت: «حتی اذا اتوا على وادی النمل، جمهور مفسران بر آنند که این وادی نمل اندر زمین شام است و گفته اند وادی سدید است. وادی است از وادیهای طائف، و معنی وادی النمل ای - یكثر فيه النمل كما يقال: بلاد الثلج، وقيل كان النمل

به امثال الذناب . قال الشعبي : كانت التي فهم سليمان كلامها ذات جناحين ، فكانت من الطير ، فلذلك علم منطقها ، وقال مقاتل : سمع كلامها من ثلاثة اميال حملت الريح اليه . وقال الضحاك اسم هذه النملة طاخية ، وقيل حزمى .

« قالت نملة » وكانت رئيساً لها فقاتل لاصحابها : « يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم ، اي منازلكم » لا يحطمنكم سليمان وجنوده » ، في الظاهر نهى سليمان عن الحطم ، وفي الحقيقة نهى له عن البروز والوقوف ، فصار كقول القائل : لا اريدك هاهنا ، اي لا تحضر هذا الموضع . الحطم - الكسر ، وسمى حجر الكعبة حطيماً لانه كسر عنها ؛ وحطام الدنيا قطعة منها ؛ والحطم كسر البرزون الشعير ، والحطمة عند العرب الاكولة ، وسميت جهنم حطمة لما تلتهمه من الخلاق . قوله : « وهم لا يشعرون » انهم يحطمونكم ، وفيه تبرية لسليمان وجنوده من الجور وان يطؤوا ذرة على الارض ؛ والقول الثاني انه استيناف ، اي - فهم سليمان والقوم لا يشعرون .

« فتبسم ضاحكاً من قولها » ، اي - متعجباً من حذرهما واعتدائهما الى مصالحهما ، وقيل ضحك فرحاً بظهور عدله في الخلق حتى عرفته النملة فاخبرت انهم لا يطؤونها عن علم . قال المازني : انما قال ضاحكاً ليعلم انه تبسم ضحك لا تبسم غضب ؛ وفي الخبر : « ضحك الانبياء التبسم » وهو الكسر . فان قيل : بم عرفت النملة سليمان ؟ قلنا كانت مأمورة بطاعته ، فلا بد من ان تعرف من امرت بطاعته ، ولها من الفهم فوق هذا ، فانها تشق ما تجمع من الحبوب بنصفين و تكسر الجلالان باربع قطع حتى لا تنبت .

گفته اند که در سخن مورچه با اصحاب خویش ده جنس کلام است : اول ندا ، دیگر تنبيه ، سوم تسميه ، چهارم امر ، پنجم نص ، ششم تحذير ، هفتم تخصيص ، هشتم تعميم ، نهم اشارت ، دهم عذر . اما ندا آنست که گفت : « يا » ، تنبيه : « ايها » ، تسميت : « النمل » ، امر : « ادخلوا » ، نص : « مساكنكم » ، و تحذير : « لا يحطمنكم » ، تخصيص :

« سلیمان » ، تعمیم: « و جنوده » ، اشارت: « و هم » ، عذر: « لایشعرون » .

و گفته‌اند سلیمان اول که در مورچگان نگرست بچشم وی صعب آمد کثرت ایشان و بزرگی جثت ایشان که همچون گاو میش بودند به بزرگی پس سلیمان انگشتی خویش بآن مهتر ایشان نمود ، بتواضع و خشوع پیش آمد و خویشتر را بیفکند ، آنکه سلیمان او را گفت که : مورچگان بسیارند وی جواب داد که از کثرت ایشان تو خبر نداری ایشان سه صنفند : صنفی در کوهها و وادیها مسکن دارند ، و صنفی در دهها ، و صنفی در شهرها . سلیمان گفت لختی از ایشان بر من عرضه کن . گفت زمانی توقف کن درین موضع تا من ایشان را خبر دهم و بیرون خوانم . پس نذا کرد و ایشان را بیرون خواند جوق جوق (۱) کردوس کردوس بیرون می آمدند و میگذشتند ، هفتاد روز بر آن صفت میگذشتند ، سلیمان گفت : هل انقطعت عسا کرهم ؟ فقال له ملك النمل : لو وقفت الى يوم القيامة ما انقطعت . ثم وقف سلیمان بمن معه من الجنود ليدخل النمل مساكنهم ، ثم حمد ربه حين علمه منطق الطير و سمع كلام النملة .

« فقال ربّ اوزعنى » ، ای - الهمنى . وقيل اوزعنى ، ای حرّصنى ، وفلان موزع ای - مولع ، من الوزوع وهو الولوع . وقيل الايزاع من الوزع وهو الكفّ ای اعزنى بشكرك وكفى عن كفرک ، فان من كفاك عن شيء فقد اعزاك بالكفّ عنه ، و النعمة التي استوجب سليمان شكرها هي نعمة العدل التي حمل النملة على الشهادة لها بها في قولها: «وهم لایشعرون» لأن في قولها شهادة انه لا يظأ الدّر مع بسطة ملكه ، و قيل : النعمة النبوة و الملك الذي لا ينبغي لاحد من بعده « وعلى والدى » يعنى انعمت على والدى - وهو داود بن ايشا - بالنبوة و تسبيح الجبال والطير معه وصنعة اللبوس والانة الحديد وغيرها وعلى والدتى وهى بتشايح بنت الياين كانت امرأة اوريان التي امتحن بها داود وهى امرأة سلمة زاكية طاهرة ، وهى التي قالت له : يا بنى لا تكثرن النوم (۱) در دو نسخه ديگر : جوك جوك .

بالليل فانه يدع الرجل فقيراً يوم القيامة «وان اعمل صالحاً» اى - والهمنى ان اعمل صالحاً ، «ترضيه» اى - ثبّتنى على الشكر ذ و ادخلنى برحمتك فى عبادك الصالحين ، اى - فى الجنة مع الانبياء ولا يدخل الجنة احد الا برحمتك . نهى رسول الله (ص) عن قتل اربعة من الدواب : الهمهدد والصرّد والتحلة و التملة .

النوبة الثالثة

قوله : « ولقد آتينا داود وسليمان علماً » الآية ... ربّ العالمين جلّ جلاله و تقدّست اسماءه و تعالت صفاته درين آيت منّت نهاد بر داود وسليمان ده : ايشان را علم دين دادم ، و دين اسمى است مجمل مشتمل بر اسلام و ايمان و سنّت و جماعة و اداء طاعت و عبادت و ترك كفر و معصيت ؛ اينست دين فرشتگان كه خدا براى جلّ جلاله بآن همى پرستند و طاعت همى آرند ؛ و دين انبيا و رسل از آدم تا محمد صلوات الله عليهم اجمعين اينست . و پيغامبران و رسولان امت خود را باين دعوت كردند چنانكه ربّ العالمين گفت : « شرع لكم من الدين ما وصّى به نوحاً » الآية . و اين دين سخت ظاهر است و مكشوف بر اهل سعادت و سخت پوشيده بر اهل شقاوت ، و حقّ جلّ جلاله بصر دقيق شناس جز باهل سعادت ندهد و جز اهل بصر دين نشناسند ، لقول النبى (ص) « كيف انتم اذا كنتم من دينكم فى مثل القمر ليلة البدر لا يبصره منكم الا البصير » . و روى انه قال (ص) : « جئكم بها بيضاء نقية ليلها كنهارها و من يعش منكم فسيرى اختلافاً كثيراً عليكم بسنّتى و سنّة الخلفاء الراشدين المهديين من بعدى و اعضاؤها بالتّواجد » و مجموع اين دين بنا بر دو چيز است : بر استماع و بر اتباع ، استماع آنست

که وحی و تنزیل از مصطفی بجان و دل قبول کند و بر متابعت وی راست رود، و ذلك قوله تعالى: «ما اتيكم الرسول فخذوه».

«و لقد آتينا داود و سليمان علماً»، بر لسان اهل معرفت و ذوق ارباب مواجید این علم فهم است، و علم فهم علم حقیقت است. جنید را پرسیدند که علم حقیقت چیست؟ گفت: آن علمی است لدنسی ربانی صفت بشده حقیقت بمانده. حال عارف همین است: صفت بشده و حقیقت بمانده. عامه خلق بر مقامیند که ایشانرا صفت پیدا شده و حقیقت از ایشان روی پپوشیده، باز اهل خصوص را صفات نیست گشته و حقیقت بمانده، نیکو سخنی که آن جوان مرد گفته در شعر

نیست عشق لایزالی را در آن دل هیچ کار

کو هنوز اندر صفات خویش ماندست استوار

اول علم حقیقت است و برتر از آن عین حقیقت و وراء آن حق حقیقت: علم حقیقت معرفت است، عین حقیقت وجود است، حق حقیقت فناست. علم الحقیقة ما انت له عند الحق، عین الحقیقة ما انت به من الحق، حق الحقیقة اضمحلالك فی الحق. معرفت شناخت است و وجود یافت است و از شناخت تا بیافت هزار وادی بیش است. جنید گفت: این طایفه از مولی بشناخت فرو نمی آیند که یافت می جویند. ای مسکین ترا یافت او چون بود که در شناخت عاجزی. و هم از جنید پرسیدند که یافت او چون بود؟ جواب نداد، و از مقام برخاست، یعنی که این جواب بدل دهند نه بزبان، او که دارد خود داند.

پیر طریقت گفت: از یافت الله نور ایمان آید نه بنور ایمان یافت الله آید. حلاج گفت او که بنور ایمان الله را جوید همچنانست که بنور ستاره خورشید را جوید. او جلّ جلاله بقدر خود قائم است و در عزّ خود قیوم، بعزّ خود بعید بلطف خود قریب، عزّ کبر یاؤه و عظم شأنه و جلّت احدیته و تقدّست صمدیته.

« وحشر لسليمان جنوده ، الآية ... وهب منبه گفت سليمان (ع) با مملکت خویش بر مرکب بادهمی رفت، مردی حراثت بکشاورزی مشغول بر نگرست و آن مملکت دید بدان عظیمی و بزرگواری تعجب همی کرد و میگفت: لقد اوتی آل داود ملکا عظیماً . باد آن سخن بگوش سليمان رسانید ، سليمان فرو درآمد و با آن مرد گفت: من سخن تو شنیدم و بدان آمدم تا آن اندیشه از دل تو بیرون کنم، لتسبیحة واحدة یقبلها الله عزوجل خیرٌ ممّا اوتی آل داود : يك تسبیح که الله تعالی بپذیرد از مرد مؤمن بهست از ملك و مملکت که آل داود را داده اند . آن مرد گفت: اذهب الله هتك كما اذهبت هتی . و بر عکس این حکایت کنند که: سليمان صلوات الله علیه وقتی فرو نگرست مردی را دید به بیل کار میکرد و هیچ در مملکت سليمان نگاه نمی کرد و دیدار چشم خود با نظاره ایشان نمی داد . سليمان گفت اینت عجب هیچ کس نبود که ما بدو بر گذشتیم که نه بنظاره ما مشغول گشت و در مملکت ما تعجب کرد مگر این مرد یا سخت زیرک است و دانا و عارف یا سخت نادان و جاهل . پس با در افرمود تا مملکت بداشت و بیستاد ، سليمان فرو آمد و قصد آن مرد کرد، گفت: ای جوانمرد عالمیانرا شکوه ما در دل است و از سیاست ما ترسند و آنکه که مملکت ما بینند تعجب کنند. تو هیچ بما ننگری و تعجب نمی کنی این مانند استخفافی است که تو همی کنی . آن مرد گفت: یانبی الله حاشا و کلا که در کار مملکت تو در دل کسی استخفافی گذر کند، لکن ای سليمان من در نظاره جلال حق و آثار قدرت او چنان مستغرق گشته ام که پروای نظاره دیگران ندارم. یا سليمان عمر من این يك نفس است که می گذرد اگر بنظاره خلق ضایع کنم آنکه عمر من بر من تاوان بود . سليمان گفت اکنون باری حاجتی از من بخواه اگر هیچ حاجت در دل داری . گفت بلی حاجت دارم و دیرست تا درین آرزویم، مرا از دوزخ آزاد کن و بر من رحمت کن و هول مرگ بر من آسان کن . سليمان گفت این نه کار منست و نه کار آفریدگان . گفت پس تو

همچون من عاجزی و از عاجز حاجت خواستن چه روی بود . سلیمان بدانست که مرد بیدار است و هشیار ، گفت : اکنون مرا پندی ده گفت : یا سلیمان در ولایت وقتی منگر ، در عاقبت نگر ، چه راحت باشد در نعمتی که سطوت عزرائیل و هول مرگ سرانجام آن باشد . یا سلیمان چشم نگاهدار تأبیینی ، که هر چه چشم نه بیند دل نخواهد . باطل مشنو که باطل نور دل ببرد .

«حتی اذا اتوا علی وادی النمل» سلیمان (ع) چون بوادی نمل رسید و باد سخن مورچه از مسافت سه میل بگوش وی رسانید که : «یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم» سلیمان را خوش آمد سخن آن ملک موران و حسن سیاست وی بر رعیت خویش و شفقت بردن بر ایشان . آنکه گفت : بیارید این ملک موران را ، بیاوردند . اورا دید بر لباس سیاه مانند زاهدان کمر بسته بسان چاکران . سلیمان گفت : آن سخن از کجا گفتی ؟ که : لایحطمنکم سلیمان و جنوده ، حطم ما بشما کجا رسیدی ؟ شما در صحرا و ما در هوا و نیز دانسته ای که من پیغامبرم با عصمت نبوت عدل فرو نگذارم و بر ضعفا و غیر ایشان ظلم نکنم و لشکریانرا نگذارم که شمارا بکوبند . آن ملک موران جواب داد که : من خود عدل تو دانسته ام و شناخته و عذر تو انگیخته که گفتم : «و هم لایشعرون» . اما آنچه میگوئی که حطم ما بشما چون رسد و شما در صحرا و ما در هوا بدانکه من بدان سخن حطم دل میخواستم . ترسیدم که ایشان نعمت و مملکت تو بینند و آرزوی دنیا و نعمت دنیا خواهند و از سرفت و زهد خویش بیفتند و درویش را آن نیکوتر بود که جاه و منزل اغنیا نبیند و یقرب من هذا قوله تعالی : «ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجاً منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه» ، و كذلك قول النبی (ص) : «ایاکم و الضیعة فترغبوا فی الدنیا» . آنکه سلیمان گفت : ترا لشکر چندست ؟ گفتا من ملک ایشانم و چهل هزار سرهنگ دارم و زیر دست هر سرهنگی چهل هزار عریف هر عریفی را هزار مور . گفت : چرا بیرون

نیاری ایشانرا و بر روی زمین نروید؟ گفت یا سلیمان ما را مملکت روی زمین میدادند اما نخواستیم و زیر زمین اختیار کردیم تا بجز الله کسی حال ما نداند. آنکه گفت: یا سلیمان از عطاها که الله ترا داده یکی بگوی. گفت باد مرکب ما ساخته، «غدوها شهر و رواحها شهر». گفت یا سلیمان دانی که این چه معنی دارد یعنی که هر چه ترا دادم ازین مملکت دنیا همچون بادست: در آید و نپاید و برود. این آن مثل است که گفته اند: قد ینبسه الکبیر علی لسان الصغیر.

۳ - النوبة الاولى

فوله تعالى: «و تفقد الطیر» [سلیمان] مرغ [هدهد] را باز جست و [نیافت]
 «فقال ما لی لا اری الهدهد» گفت چیست مرا که هدهد را نمی بینم «ما کان من الغائبین» (۲۰)، یا از نادیدگان شد.

«لا عذبه عذاباً شديداً» حقاً که او را عذاب کنم عذابی سخت «اولاً ذبحنه»
 یا کلوی او ببرم «اولیائینی سلطان مبین» (۲۱)، یا عذری آرد بمن آشکارا و حجتی روشن.

«فمكث غیر بعيد» غایب ماند و درنگ کرد نه دیر «فقال احطت بما لم تحط به» [هدهد] گفت چیزی بدانستم و دیدم و بآن رسیدم که تو بآن نرسیدی
 «و جئتک من سباء» و آوردم بتو از سبا «بناء یقین» (۲۲) خبری بی گمان.

«انی وجدت امرأة تملکهم» من زنی یافتم آنجا که ایشانرا پادشاهی میکرد «و اوتیت من کل شیء» و او را هر چیزی که در پادشاهی در بایده داده بودند

« و لها عرش عظیم (۲۳) ، و او را تختی است بزرگوار .

« و جدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله ، اوبرا و قوم اورا آفتاب پرستان یافتیم که سجود میکردند آفتاب را فرود از الله «وزین لهم الشیطان اعمالهم» و بر آراست شیطان بر ایشان کردهای بدایشان «فصدهم عن السبیل» تا بر گردانید ایشانرا از راه «فهم لایهتدون» (۲۴) ، تا ایشان راه نمی‌برند فراراستی .

« الا یسجدوا لله » چرا سجود نه الله را کنند : «الذی یخرج الخباء» آن خدایی که نهان می‌بیرون آرد «فی السموات والارض» در آسمانها و زمینها «و یعلم ما یخفون وما یعلنون» (۲۵) ، و میداند آنچه می‌پوشند و آشکارا میکنند .
«الله لا اله الا هو» اوست که نیست خدا جز او «رب العرش العظیم» (۲۶)
خداوند آن عرش بزرگوار .

« قال سننظر ، سلیمان ، گفت آری بنگریم «اصدقت ام کنت من الکاذبین» (۲۷)
تا راست گفتی یا از دروغ زنانی .

« اذهب بکتابی هذا » ببر این نامه «فالفه الیهم» و با ایشان او کن
«ثم تول عنهم» و آنکه باز کرده از ایشان [و بیکسو باز شو] «فانظر ماذا یرجعون» (۲۸) ، و نگر تا بچه پاسخ دهند .

« قالت یا ایها الملاء ، [بلقیس] گفت [خاصة خویش را] که ای مهینان
«انی القی الی کتاب کریم» (۲۹) ، بمن او کردند نامه‌ای نیکو .

« انه من سلیمان ، آن از سلیمان است » و انه بسم الرحمن الرحیم (۳۰) ، و نوشته اینست که بسم الله الرحمن الرحیم .

« الا تعلوا علی » بر من گردن مکشید و از اندازه بر مگذرید «و اتونی مسلمین» (۳۱) ، و بمن آید کردن نهاده گان .

« قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأَ ، بَلْقِيسَ كَفَتْ أَيْ مَهِيْزَانِ قَوْمٍ : « اِفْتُونِي فِي أَمْرِي ، بِاسْخِ دَهِيْدِ مِرَا دَرِيْنِ كَارِ مِنْ [كِه اِفْتَادِ] « مَا كَنْتِ قَاطِعَةً أَمْرًا ، مِنْ هَرِ كَزِ كَارِي رَا نِيْنِدَاخْتَمِ وَنَبْرِيْدِمِ وَ بَسَرِ نَبْرِدِمِ « حَتَّى تَشْهَدُوْنَ (٣٢) ، تَا آنْكِه كِه شَمَا پِيْشِ مِنْ آئِيْدِ .

« قَالُوا نَحْنُ أَوَّلُوا قُوَّةً ، كَفْتَنْدِ مَا خِدَاوَنْدَانِ قُوَّتِ وَ اَنْبُوْهِيْ اِيْمِ « وَ اَوَّلُوا بِأَسِّ شَدِيْدِ ، وَ خِدَاوَنْدَانِ زُوْرُ سَخْتِ وَ سِلَاحِ « وَ اَلْأَمْرُ إِلَيْكَ ، وَ كَارِ وَ فِرْمَانِ بَتُوْسْتِ « فَانْظُرِيْ مَاذَا تَأْمُرِيْنَ (٣٣) ، بَنْگَرِ تَا چِه فِرْمَايِي .

« قَالَتْ إِنْ الْمُلُوكُ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْضَدُوهَا ، كَفْتِ پَادِشَاهَانِ كِه دَرِشَهْرِي رُوْنِدِ بَكْرِفْتَنْ وَ بَزُوْرِ تَبَاَهْ كَنْتَنْدِ آنْ رَا « وَ جَعَلُوا أَعْزَةَ أَهْلِهَا أَذَلَّةً ، وَ عَزِيْزَانَ آنْ رَا خَوَارِ كَنْتَنْدِ « وَ كَذَلِكَ يَفْعَلُوْنَ (٣٤) ، وَ هَمْچِنَانِ كَنْتَنْدِ [كِه اَوْ كَفْتِ] .

« وَ اِنِّيْ مَرْسَلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ ، وَ مِنْ بَايْشَانِ هَدِيَّهْ اِيْ فِرْسْتَمِ « فَنَظَرْتُ لَهُمْ رُجْعَ الْمَرْسَلُوْنَ (٣٥) ، نَكْرَمِ تَا فِرْسْتَادِ كَانِ چِه پَاسْخِ آرَنْدِ .

« فَلَمَّا جَاءَ سَلِيْمَانُ ، چُوْنِ رَسُوْلِ بَسَلِيْمَانِ آمَدْ « قَالَ ائْتِدُونَنِيْ بِمَالٍ ، سَلِيْمَانِ كَفْتِ مِرَا هَدِيَّةُ فِرَا سَخْنِ مِيْ پِيُوْنْدِيْدِ وَ مَزْدِ اَزِ دُنْيَا مِيْ فِرْسْتِيْدِ؟ « فَمَا آتَانِيْ اَللّٰهُ خَيْرٌ مَّا آتَيْتُكُمْ ، آنْچِه اَللّٰهُ مِرَا دَادِ بَهْ اَزِ آنِ كِه شَمَا رَا دَادِ « بَلْ اَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُوْنَ (٣٦) ، نِه كِه شَمَا آئِيْدِ كِه بِه چِنَانْكِه مِرَا فِرْسْتَايِيْدِ شَادِيْ بَرِيْدِ .

« اَرْجِعْ إِلَيْهِمْ ، بَازِ كَرْدِ بَايْشَانِ « فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُمْ بِجَنُودٍ ، حَقًّا وَ حَقًّا كِه بَايْشَانِ سِبَاْمِيْ آرِيْمِ « لِأَقْبَلُ لَهُمْ بِهَا ، كِه بَأَنْ بَرِ نِيَايَنْدِ وَ طَاقَتْ اَنْ نِدَارَنْدِ « وَ لِنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذَلَّةً ، وَ اِيْشَانْ رَا بِيْرُوْنِ آرِيْمِ اَزِ اَنْ زَمِيْنِ خَوَارِ « وَ هُمْ صَاغِرُوْنَ (٣٧) ، وَ اِيْشَانْ رَا كَمْ آوَرْدِه وَ بِيْ آبِ .

النوبة الثانية

قوله « و تفقد الطير »، التفقد - تطلب المفقود، وانما قيل له التفقد لان طالب الشيء يدرك بعضه و يفقد بعضه ، لذلك قال ابو الدرداء : من يتفقد يفقد و من لم يعد الصبر لعظائم الامور يعجز. وانما تفقد سليمان الهدد لانه مهندس الماء يرى الماء من تحت الارض كما ترى من وراء الزجاج ، فانه كان يضع منقاره فى الارض فيخبرهم بعد الماء وقربه ، ثم يأمر الجن بحفر ذلك الموضع ، فيظهر الماء ؛ فاحتاج فى ذلك اليوم الى الماء فتعرف عن حاله و تفقده . وقيل سبب تفقده انه كان اذا سار بجنوده جاءت الطير فتقف فى الهواء مصطقة موصولة الاجنحة او متقاربة، و سار ذلك اليوم بجنوده، فوقعت الشمس عليه، فنظر فوجد موضع الهدد خالياً ، فتعرف من حاله وقال : « مالى لا ارى الهدد ؟ »
قرأ ابن كثير والكسائي « مالى » بفتح الياء - لا ارى الهدد، حاضر ام كان من الغائبين ؟
وقيل معناه : ازاغ بصرى عنه ام كان من الغائبين ؟ وقيل « أم » هاهنا بمعنى الالف و تقديره : اكان من الغائبين . وقيل معناه - بل كان من الغائبين . « لا عدّ بنه عذاباً شديداً »
وكان عذابه ان ينتف ريشه فيدعه ممعّطاً . ثم يلقيه فى بيت النمل فيلدغه. وقيل ينتف ريشه فيدعه فى الشمس . قال مقاتل بن حيان معناه - لا طليته باقطران ولا شمسته .
وقيل : لا و دعه الفص، وقيل : لاجمع بينه و بين ضده . وقيل : لامنعه من خدمتى .
« او لاذبحنه » اولياً تينى . قرأ ابن كثير بنونين الاولى مثقلة مفتوحة و الثانية مخففة مكسورة . فالنون الاولى دخلت بمعنى التوكيد كما دخلت فى قوله : « لا عدّ بنه » لاذبحنه ، لانه معطوف عليها ، و النون الثانية هى التى تلزم ياء الاضافة فى الفعل .
و قرأ الباقران ليا تينى بنون واحدة، واصله نونان كالاول فحذفت الثانية استثقالا لتوالى

ثلاث نونات لفظاً كما حذفت من انّی والاصل انّنی، «بسلطان مبين» یعنی - الا ان ياتينني بحجة واضحة يكون له فيها عذر، فان قيل مامعنى قوله : «لاعدّ بنه» والمكلف هو الذى يستحق العذاب ، فالجواب عنه من وجهين : احدهما انّه كان مأموراً بطاعة سليمان فاستحق العذاب على غيبته دون اذنه ، والثاني ان معنى الاية لاؤدبته و غير المكلف يؤدّب كاللّواب والصبيان .

« فمكث » - بفتح الكاف - قراءة عاصم و الباقر بن بضم الكاف و هما لغتان يعنى فمكث الهدهد بعد تفقّد سليمان اياه «غير بعيد» اى - زماناً غير طويل حتّى رجع و قيل مكث سليمان بعد تفقّد و توعّده غير طويل حتّى عاد الهدهد ، وقيل عاداً لهدهد فمكث ، اى وقف مكاناً «غير بعيد» من سليمان . « فقال احطت بما لم تحط به »

اصحاب تواريخ و ارباب قصص سخنهای مختلف گفته اند درین قصّه هدهد، و قول علماء تفسیر که سیر انبیاء ساخته اند و دانسته آنست که سليمان (ع) چون از بنای «بیت المقدس» فارغ گشت از شام بیرون آمد بقصد مکه و زیارت کعبه ، و باوی انس و جن و شیاطین و وحوش و طیور و بر مرکب باد ، تا رسیدند زمین حرم و مدّتی آنجا مقام کردند چندانکه الله خواسته بود، هر روز قربان کردی پنج هزار شتر و پنج هزار گاو و بیست هزار گوسپند، و آنکه اشراف قوم خود را گفت که ازین زمین پیغامبری عربی بیرون آید که بر خدای عزّوجلّ هیچ پیغامبر گرامی تر از وی نیست سیّد انبیاء است و خاتم رسولان و نام وی در کتب پیشینیان ، هر که باوی کارد مخدول و مقهور گردد و هیبت و سیاست وی بر سر یک ماهه راه بدشمن رسد، و نشست وی در مدینه باشد و دین وی دین حنیفی باشد ، طوبی او را که وی را دریابد و بوی ایمان آرد و اتباع سیرت و سنت وی کند. آنکه گفت از روزگار ما تا بروزگار وی قریب هزار سال بود . سليمان (ع) بعد از آن مدّتی انجا مقام کرد و مناسک بگزارد و از انجا قصد زمین یمن کرد ، باهداد از مکه بر رفت وقت زوال بضعاء یمن رسیده بود راه يك ماهه زمینی و هوائی خوش دید

آنجا نزول کرد تا نماز کند و بیاساید و لشکریان نیز بیاسایند و تناول کنند. طلب آب کردند و آب نیافتند و مهندس وی و دلیل وی بر آب هدهد بود. منقار بر زمین نهادی و بدانستی که آب کجا نزدیکترست بر سرزمین و کجا دورتر. آنکه دیوانرا فرمودی تا آنجا که هدهد نشان دهد چاه فرو برند و آب بر آرند. سعید بن جبیر حکایت کند که ابن عباس این قصه میگفت و نافع ازرق قدری حاضر بود، گفت: یا ابن عباس هدهد که بمنقار آب در زیر زمین همی دید چونست که دام فرا کرده نمی بیند و نمی داند تا آنکه که دام کردن وی افتد؟ ابن عباس گفت: ويحك، انّ القدر اذا جاء حال دون البصر. و عن انس قال قال رسول الله (ص): «انها کم عن قتل الهدهد فانه كان دليل سليمان على قرب الماء و بعده واحب ان يعبد الله في الارض حيث يقول: «و جئتک من سباء نبيا يقين.»

«انی و جدت امراة تملکهم» الایة... آن ساعت که سلیمان در زمین صنعاء نزول کرده هدهد بر پرید سوی هوا تا در عرصه دنیا نظاره کند چشمش بر ناحیه سبا افتاد در زمین یمن. مرغزار و درختان و سبزی فراوان دید. در آن نواحی پرید. هدهدی را دید در آن زمین یمن. نام وی عنفیر. و هدهد سلیمان نام وی یعفور، آن عنفیر مرین یعفور را گفت از کجا میایی و چه میخواهی گفت من از شام می آیم و صاحب من سلیمان بن داود است، پادشاه جنّ و انس و شیاطین و طیور و وحوش. عنفیر گفت: ملک سلیمان عظیم است لکن نه چون بلقیس که همه دیار و نواحی یمن بفرمان اوست. دوازده هزار سرهنگ دارد زیر دست هر سرهنگی صد هزار مقاتل. خواهی تا طرفی از ملک وی ببینی؟ یعفور گفت: ترسم که باز گشت من دیر شود و سلیمان بر من خشم گیرد. عنفیر گفت: اگر تو مملکت بلقیس را ببینی و احوال وی بدانی و آنکه چون باز گردی و سلیمان را از آن خبر کنی، او را خوش آید و بر تو حرج نکند. یعفور بر پرید و بلقیس را وحشم ویرا بدید و احوال وی را نیک بدانست، آنکه باز گشت و نماز دیگر با سلیمان رسید و سلیمان

آن ساعت که نزول کرد وقت نماز پیشین در آمد، طلب آب کرد و هدهد را نیافت که بر آب دلالت میکرد و دیگران از جنّ و انس و شیاطین راه بآب نمی بردند.

سلیمان بر هدهد خشم گرفت گفت: «لَاعَذِّبْنَه عَذَاباً شَدِيداً اَوْ لَاذِبحْنَه»، عقاب بر پرید تا هدهد را طلب کند، روی سوی یمن نهاد. هدهد را دید که می آمد. هدهد دانست که عقاب در خشم است از آنکه سلیمان را خشمگین دیده بتواضع فرا پیش آمد، گفت: «بِحقِّ الله الذی قَوَّاهُ وَ اَقْدَرَهُ عَلٰی الْاَ رَحْمَتِنِی؛ فَوَلّٰی عَنْه الْعُقَابُ وَ قَالَ: وَ یَلٰکَ اِنَّ نَبِیَّ الله حَلَفَ اَنْ یُعَذِّبَکَ اَوْ یَذِبحَکَ. عقاب گفت: ای ویل ترا، پیغامبر خدا. سلیمان - سو کند یاد کرده که ترا عذاب کند. هدهد گفت سلیمان هیچ استثناء کرد در سخن؟ عقاب گفت: بلی استثناء کرد، گفت: «اولیاتینّی بسلطان مبین». هدهد گفت: پس چون استثناء کرد با کی نیست. آمدند تا بنزدیک سلیمان، و هدهد ترسان و لرزان. سلیمان گفت: ما الذی بطّاک عنّی؟

فقال الھدھد: «احطت بمالم تحط به» هذا، و قول السامری: بصرت بمالم تبصروا به - بمعنی واحد ای - علمت من حال سبا مالم تعلمه، و الاحاطة - العلم بالشیء - من جمیع جهاته، «و جئتک من سبا بنباء یقین، ای - خبر محقق لاشک فیہ، قال ذلک اعتذاراً الیہ ممّا احلّ بمکانہ. قرائت ابن کثیر و ابو عمرو و سبا مهموز است مفتوح و همچنین «لقد کان لسبا»، قنبل بسکون الف خوانده، باقی «من سبا» بجرّ و تنوین خوانده، من نوّن فلانته اسم رجل و من لم ینتوّن فلانته اسم قبيلة ک قریش، زجاج گفت: سبا نام آن شارستان است که مآرب گویند در نواحی یمن و بلقیس آنجا مسکن داشت، و بینها و بین صنعاً مسیرة ثلاثة ایام. وقیل ثلاثة فراسخ، و قال الخلیل: سبا اسم یجمع عامة قبائل الیمن. و قیل اسم امهم، و قول درست آنست که از رسول خدا پرسیدند که سبا نام مرد است یا نام زمین؟ رسول جواب داد که نام مردی است که ده پسر داشت چهار از ایشان در شام مسکن داشتند: لخم و جذام و عاملة و غسان، و شش در یمن: کنده و اشعرون و ازد و مذحج

وانمار . قالوا يا رسول الله و ما الانمار ؟ فقال والد خنعم و بجيلة ، و قيل هو سبا بن يشجب بن يعرب بن قحطان ، فوجه سبا بغير تنوين انه اسم غير منصرف لاجتماع التعريف والتأنيث فيها ، لانها اسم مدينة او ارض او قبيلة او امرأة و وجه التنوين انه اسم منصرف لانه اسم رجل اوحى اوبلد فهو مذكر ، فلم يجتمع فيه سببان من اسباب منع الصرف ، فصرف لذلك ؛ و اما وجه الهمز انه مأخوذ من سبأت الخمر ، اذا اشتريتها ، او من سبأته النار اذا احرقته . و من لم يهمز فلانه مأخوذ من سبى يسبى لانه اول من سبى السبى .

د انى وجدت امرأة تملكهم ، يعنى تملك الولاية و التصرف عليهم و لم يرد به ملك الرقبة وهى بلقيس بنت شراحيل بن طهمورث و قيل بنت طهمورث و قيل بنت شراحيل بن مالك بن الريان و قيل بلقيس بنت الهدد و امها فارعة الجنى و قيل امها ريحانة بنت السكن وهى جنية ، و قيل كان ابو بلقيس يلقب بالهدد و كان ملكاً عظيم الشأن قد ولده اربعون ملكا . و كان يملك ارض اليمن كلها . و كان يقول لملوك الاطراف ليس احد منكم كفواً لى و ابى ان يتزوج فيهم فزوّجوه امرأة من الجن فولدت له بلقيس و لم يكن له ولد غيرها . و به قال النبى (ص) : « كان احد ابوى بلقيس جنياً » . روى ان مروان الحمار امر بتخريب تدمر (١) ، فوجدوا فيها بيتاً فيه امرأة قائمة ميتة - امسكوها بالصبر - احسن من الشمس ، قامتها سبعة اذرع و عنقها ذراع عندها لوح ، فيه : انا بلقيس صاحبة سليمان بن داود ، خرب الله ملك من يخرب بيتى . « و اوتيت من كل شىء » ، احتاجت اليه فى ملكها من الالة و العدة . و قيل : اعطيت من كل نعمة حظاً و افراً كما اعطيت ، « ولها عرش عظيم » سرير عظيم ثلاثون (٢) ذراعاً فى ثمانين ذراعاً ، و طوله فى الهواء ثمانون ذراعاً مقدّمه من ذهب مفصص بالياقوت الاحمر و الزبرجد الاخضر و مؤخره من فضة مكّلل بالوان الجواهر له اربع قوائم : قائمة من ياقوت احمر ، و قائمة من ياقوت اخضر ، و قائمة من زمرد ، و قائمة من درّ

و صفائح السرير من ذهب و عليه سبعة ابيات على كل بيت باب مغلق ، و كان عليه من الفرش ما يليق به .

قوله: « و جدتها و قومها يسجدون للشمس من دون الله » قال الحسن كانوا مجوساً « و زين لهم الشيطان اعمالهم » التي كانوا يعملونها « فصدهم » الشيطان عن طريق الجنة ، و قيل عن سبيل التوحيد و الحق الذي يجب ان يسلكوه ، « فهم لا يهتدون » الى طريق الحق .

« الا يسجدوا (١) لله » ، كسائي ورويس و ابو جعفر : « الا يسجدوا (٢) » بتخفيف خوانند معنی بر الا يا هو لاء اسجدوا ، و باشد كه وقف كنند و گویند : الا يا ، آنكه ابتدا كنند و گویند : « اسجدوا لله » و باين قرائت « الا » كلمه تنبيه است و « يا » حرف ندا است و منادی محذوف است و « اسجدوا » امری مستأنف است از جهت حق سبحانه و تعالى ، ميگويد : « الا » بشنويد و بدانيد و آگاه باشيد « يا » يعنى : اى قوم « اسجدوا لله » شما سجدوا لله را كنيد بر شكر نعمت او تا چون ايشان نباشيد كه افتاب سجد ميكنند و شيطان كردار ايشان بر ايشان آراسته . و باقى قراءه : « الا يسجدوا » بتشديد خوانند و معنی آنست كه هلا يسجدوا لله ، و روا باشد كه تعلق بايت پيش دارد يعنى « فصدهم » عن السبيل لثلا « يسجدوا لله الذى يخرج الخبأ » اى المخبوء « فى السموات » من الثلج والبرد و المطر و الارض « من الزروع و الاشجار فيكون « فى » بمعنى من ، و قيل يخرج الخبأ و الخبأ - كل ما غاب - اى يعلم غيب السموات و الارض « و يعلم ما يخفون و ما يعلنون ، بالسنتم . و قرأ الكسائي و حفص « ما تخفون و ما تعلنون » بقاء المخاطبة .

« الله الا هو رب العرش العظيم » تم الكلام هاهنا و هو موضع سجود التلاوة و سمي العرش عظيماً لانه اعظم شيء خلقه الله .

« قال سننظر » اى - قال سليمان سنترّف « اصدقت » فيما اخبرت فتكون معذوراً فى غيبتك ، « ام كنت من الكاذبين » فيما اخبرت ، فيحل بك ما توعدتك .

ثم ذكر ما يتعرف به صدق الهدد، فقال: « اذهب بكتابي هذا، فألقه اليهم، قرأ ابو عمرو و عاصم و حمزة بجزم الهاء والباقون باشباعها اى - اطرحة اليهم لانه لا يتهيأ له ايصاله بيده « ثم تول عنهم » نزع عن ذلك الموضع فكمن قريباً منهم بحيث تسمع ما يجيبون . و قيل معنى « فانظر » اى - فانتظر . « ماذا يرجعون » اى - ماذا يردون و يجيبون . و قيل فيه تقديم و تاخير ، اى - « فألقه اليهم » « فانظر ماذا يرجعون » « ثم تول عنهم » ، راجعاً الى ، فاخذ الكتاب بمنقاره ، و قيل علقه بخيط و جعل الخيط فى عنقه فجاء هاتئى وقف على راسها - وحولها جنودها - فرفرف ساعة - والناس ينظرون اليه - حتى رفعت رأسها . فألقى الكتاب فى حجرها ، و قيل : انها نامت على سريرها و اغلقت الابواب دونها و وضعت المفاتيح تحت و سادتها . فطار الهدد من الكوة وألقى الكتاب على وجهها و نسبها بمنقاره ، و قيل طأ طأ راسه حتى سقط الكتاب من عنقه وألقاه على وجهها ، و قيل كانت فى البيت كوة تقع الشمس فيها كل يوم ، فاذا نظرت اليها سجدت فجاء الهدد فسد تلك الكوة و سترها بجناحه ، فلما رأت ذلك قامت اليه فألقى الكتاب اليها . فاخذت الكتاب و كانت قارئةً عربية من قوم تبع .

« قالت يا ايها الملاء ، الملاء عظماء القوم - جمعه املاء مثل نباء و انباء ، كانوا اهل مشورته و هم ثلاثمائة رجل و اثنى عشر رجلاً تحت كل رجل منهم عشرة آلاف رجل » اننى القى الى كتاب كريم ، اى مختوم لقوله (ص) : « كرم الكتاب ختمه » ؛ ولا يختم الا كتب الملوك ، و قيل كريم مضمونه ، و قيل شريف بشرف صاحبه ، و قيل كريم حيث اتى به طير ، حقيق بان يؤكل من جهته خير .

« انه من سليمان و انه بسم الله الرحمن الرحيم » قال ابن جريح لم يزد سليمان على ما قص الله فى كتابه انه و انه ، و كفته اند : « انه من سليمان » سخن بلفيس است باملاء خویش و مضمون نامه سليمان اينست : « بسم الله الرحمن الرحيم الا تعلوا على و اتونى مسلمين » ، و نامه هاى پيغامبران همه چنین بودى : موجز و مختصر

بی تطویل . سلیمان نامه بمهر کرد بخاتم خویش ، و بپهداد داد . هدهد نامه به بلقیس رسانید ؛ بلقیس چون مهر سلیمان دید لرزه بروی افتاد و بتواضع پیش آمد . و کان ملک سلیمان فی خاتمه . بدانست بلقیس که ملک سلیمان عظیم تر از ملک وی است چون رسول وی مرغ است . آنکه عظماء قوم خویش که اهل مشورت وی بودند همه راجع کرد ، و هم ثلاثمائة و اثنا عشر رجلاً بواب ایشان گفت : « انّی القی الی کتاب کریم . انّه من سلیمان و انّه بسم الله الرحمن الرحیم الا تعلوا علیّ » ، « ان ، اینجا حکایت است و در نامه این بود که « لاتعلوا علیّ » ای - لا تترفعوا علیّ و ان کنتم ملوکاً ، این علّو همانست که در قرآن جایها گفته : « انّ فرعون علفی الارض ، انّه کان عالیاً من المسرفین » ، « ام کنت من العالین ظلماً و علّوا » ، این همه بیک معنی است . قوله : « و ائتونی مسلمین » ای - مومنین داخلین فی الاسلام ، و قیل لاتعلوا علیّ ای : لا تتکبروا . میگوید کبر از کردن بیفکنید و مؤمن شوید ، کافر چون کفر از کردن بیفکند آنکه اسلام را شایسته گردد ، و هیچ کافر کفر نیارت مگر بکبر . و ذلك قوله تعالی : « انهم کانوا اذا قیل لهم لاله الا الله یستکبرون » .

پس بلقیس مران سرهنگان خویش را گفت ، « یا ایها الملاء » و هم الذین یملئون العیون مهابة و القلوب جلاله ، و قیل هم الملیئون بما یراد منهم « اقتونی فی امری » ای اشیر و اعلیّ فی الامر الذی نزل به ، و الفتوی - الحکم - بما هو صواب ، گفته اند بلقیس نخست ایشانرا گفت چه مردی است سلیمان ؟ شما شناسید او را ؟ گفتند : شناسیم ، ملکی بزرگ است بشام . اندر و دین بنی اسرائیل دارد و تورات خواند و دعوی پیغامبری کند و باد و مردم و دیو و پری و مرغان همه او را فرمان بردارند . بلقیس گفت : اکنون چه بینید اندر کار من مرا پاسخ دهید درین کار که افتاد که من هرگز بی شما کاری نگزارم و بسر نبرم .

ایشان گفتند . « نحن اولوا قوه » ای - نحن اصحاب الحروب والعدد والعدة و

اولوا باس شدید « ای - نجدة و شجاعة » والامر اليك « والرأى رأيك » فانظري ماذا تأمرين « ان امرتنا بالحرب و القتال قاتلنا وان امرتنا بالصّٰلح صالحنا .

چون ایشان چنین گفتند و خویشتن را عرض دادند قتال و حرب را بلقیس گفت بدانائی وزیر کی خویش: « ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها » خربوها و استولوا على ساكنيها و اجلوا اهلها عنها « و جعلوا اعزة اهلها اذلة » اهانوا اشرافها و اخذوا اموالهم و حطّوا اقدارهم ليستقيم امرهم . پادشاهان چون بقصد ولایت ستن و بزور گرفتن در شهری روند تباهی کنند و عزیزان آنجا خوار کنند . رب العالمین تصدیق کرد گفت: « و كذلك يفعلون » ای - كذلك يا محمد يفعلون ، فيكون الضمير للملوك .
 الله گفت: يا محمد ملوك چون در شهری روند همچنین کنند که بلقیس گفت ، و روا باشد که : كذلك يفعلون تمامی سخن بلقیس نهند و « يفعلون » ضمیر سلیمان و حشم وی باشد . معنی آنست که ملوك چون در شهری روند تباهی کنند ، و عزیز آنرا خوار کنند و سلیمان و لشکر وی چون در نواحی آیند چنین کنند . وقيل معناه - و كذلك يفعل جندی ان قصدت .

سلیمان آنکه گفت : « و اني مرسله اليهم بهدية فناظره بم يرجع المرسلون » .
 الناظر هاهنا - المنتظر - كقوله : « انظرونا نقتبس من نوركم » قال الشاعر :

و ان يك صدر هذا اليوم وليّ فان غداً لناظره قريب

بلقیس گفت من او را هدیه ای فرستم تا اگر بپذیرد دانم ملکی است که دنیا همی جوید ، و اگر نپذیرد دانم که پیغامبر خدا است و حقست و از ما بهیچ چیز فرو نیاید و بهیچ چیز رضا ندهد مگر با تباع دین وی . اکنون خلافت میان علماء تفسیر که آن هدیه چه بود ؟ قال الحسن : كان ذلك مالا ولا بصرلى به ، وقال ابن عباس : كانت الهدية لبنة من ذهب . و هب منه گفت و جماعتی که کتب پیشینیان خوانده اند : آن هدیه که بلقیس بسلیمان فرستاد پانصد خشت زرّین بود و پانصد خشت سیمین و يك پاره تاج زرّین مكلل بدر و یاقوت و لختی فراوان مشك و عود و عنبر و پانصد

غلام جامهٔ کنیزکان پوشیده و دست اورنجن در دست و گوشوار در گوش و طوق‌ز در کردن و پانصد کنیزك جامهٔ غلامان پوشیده قبا و کلاه و منطقه بر میان و حقه‌ای که در آن درٔ یتیم بود ناسفته و جزعی سفته ثقبهٔ آن معوج، انگه جماعتی را از اشراف قوم خویش نامزد کرد و یکی را برایشان امیر کرد نام وی منذر بن عمرو و او را وصیت کرد که چون درپیش سلیمان شوی می‌نگر اگر بنظر غضب بتونگرد بدانکه او ملکست و اگر نه پیغامبر و نگر تا ازو درهینت نباشی، که من ازو عزیزترم؛ و اگر بنظر لطف بتو ننگرد، خوش خوی و خرم روی. بدانکه پیغامبر است. سخن او نیک بشنو و جواب او چنانکه لایق باشد می‌ده؛ و همچنین کنیزکان را وصیت کرد که شما باوی سخن مردانه گوئید و خویشان را بدو مرد نمائید و غلامان را برعکس این گفت، یعنی که شما سخن نرم گوئید و خویشان را زن بدو نمائید و منذر را گفت: از سلیمان درخواه تا تمیز کند میان غلامان و کنیزکان: اگر پیغامبر است و پیش ازان که سرحقه بگشاید بگوید که در حقه چیست و آن در یتیم ناسفته سوراخ کند آنرا و رشته در مهره جزع کشد در آن ثقبه معوج. این وصیت تمام کرد و رسول فرا راه کرد و هدهد بشتاب آمد پیش سلیمان و او را از این احوال خبر کرد، سلیمان شیاطین را فرمود تا خشتهای زرین و سیمین فراوان زدند و آنجا که سلیمان بود تا مسافت نه فرسنگ میدانی ساختند خشتهای زرین و سیمین در آنجا او کردند و گرد آن میدان دیوار بر آورده و بر سر دیوار شرف زرین و سیمین بسته و چهار پایان بحری بنقش پلنک نقطه نقطه رنگهای مختلف آورده و بر راست و چپ میدان بر سر آن خشتهای زرین و سیمین بسته و اولاد جن خلقی بی‌عدد بر راست و چپ میدان بخدمت ایستاده سلیمان در مجلس خویش بر سر بر خویش نشسته و چهار هزار کرسی از راست وی و چهار هزار از چپ وی نهاده، آدمیان گرد بر گرد سر بر وی صفها بر کشیده و از پس ایشان جن و از پس ایشان شیاطین و از پس ایشان سباع و وحوش و هوام و از پس ایشان مرغان. رسول بلقیس چون بآن میدان رسید و ملک و عظمت سلیمان

دید چشم ایشان خیره بماند چون آن میدان دیدند و خشتهای زرّین و سیمین آن و چهار پایان بحری که هر گز مانند آن ندیده بودند پس آنچه خود داشتند از هدایا به چشم ایشان خوار و مختصر آمد و بیفکندند، و چون شیاطین و اولاد جن فراوان دیدند بترسیدند شیاطین گفتند: جوزوا فلا باس علیکم، بگنید و مترسید که شما را باک نیست و جای ترس نیست. پس ایشان میگذشتند بر کردوس کردوس جوك از جن و انس و وحوش و طیور تا رسیدند بحضرت سلیمان (ع) سلیمان بنظر لطف بروی تازه کشاده خندان بایشان نگریست و گفت: ما ورائکم چه دارید و چه آوردید و بچه آمدید؟ منذر که رئیس قوم بود جواب داد که چه آوردیم و بچه آمدیم و نامه بلقیس که داشت بوی داد. سلیمان گفت: این الحقّه؟ حقّه بیاوردند و جبرئیل (ع) بفرمان حق جل جلاله آمد و سلیمان را گفت که در حقّه چیست، گفت در این حقّه دانه درّی یتیم است ناسفته و جزعی سفته ثقبه آن کثر و ناراست. رسول بلقیس گفت صدقت، راست گفتی. اکنون این درّیتم را سوراخ کن و آن مهره جزع را رشته در کش. سلیمان جن و انس را حاضر کرد و علم این بنزدیک ایشان نبود شیاطین را حاضر کرد و از ایشان پرسید شیاطین گفتند: ترسل الی الارضه فجاءت الارضه و اخذت شجرة فی فیها فدخلت فیها حتی خرجت من الجانب الاخر. فقال سلیمان: ما حاجتك؟ فقالت تصیر رزقی فی الشجرة. قال: لك ذلك. ثم قال: من بهذه الخرزة یسلکها الخیط؟ فقالت دودة بیضاء: انا لها یا رسول الله: فاخذت الدودة الخیط فی فیها و دخلت الثقبه حتی خرجت من الجانب الاخر. فقال سلیمان: ما حاجتك؟ قالت: تجعل رزقی فی الفواکه. قال: لك ذلك. ثم میز بین الجوارى والغلمان بان امرهم ان یفسلوا وجوهم و ایدیهم فكانت الجارية تاخذ الماء من الآئیه باحدى یدیها ثم تجعله علی الید الاخری ثم تضرب به علی الوجه، والغلام كما يأخذ من الآئیه یضرب به وجهه؛ و كانت الجارية تصب الماء صبّاً، و كان الغلام یحذر الماء علی یده حذراً، فمیز بینهم بذلك

ثم ردّ سليمان الهدية وقال: « اتمّدوننى بمال » ، قرأ حمزة و يعقوب بنون واحدة مشددة مع الياء و قرأ الباقلون بنونين مخففتين و حذف الياء قرأ ابن عامر و عاصم و الكسائي والباقلون باثباته . « فلما جاء » الرسول سليمان ، فقبل معناه : جاء سليمان ما عهده اليه و ارسلت . و قيل كان الرسول امرأة . قال سليمان « اتمّدوننى بمال » اتزيدوننى فى مال انكر عليهم ارسالهم بالمال اليه و هو يدعوه الى الله و الى الاسلام ، يعنى - لست بمن يرغب فى المال و لامتن يقترّ به فما آتانى الله من الدين و النبوة والحكمة خير مما آتاكم من الدنيا ؛ آتانى بفتح الياء قراءة نافع و ابو عمرو و حفص . « بل انتم بهديتكم » هذه « تفرحون » اعظاماً منكم لها ، فدلت الآية على انه لا ينبغي لعالم ولا لعافل ان يفرح بعرض الدنيا .

ثم قال للرسول : « ارجع » ايها الرسول « اليهم » يعنى - الى بلقيس وقومها بما صحبك من الهدية : و قيل محتمل ان المخاطب هاهنا الهدد ، اى - « ارجع اليهم » قائلاً لهم : « فلنأ تينهم بجنود لا قبل لهم بها » اى لاطاقة لهم ولا يمكنهم دفعا عنهم و عن قريتهم و انما قال ذلك لكثرتهم و شدة شوكتهم و كونهم جند الله عز وجل ، « و لنخرجهم منها » اى من ارضها و ملكها « اذلة » جمع ذليل كالا جلة جمع الجليل « و هم صاغرون » مهانون ذليلون ، ان « لم ياتونى مسلمين » .

النوبة الثالثة

قوله : « و تفقد الطير فقال ما لى لا ارى الهدد » - دلت هذه الآية على تيقظ سليمان فى مملكته وحسن قيامه و تكفله بامور اقلته و رعيته حيث لم يخف عليه

غیبة طیر هوا صغر الطیور من حضوره ساعة واحدة . تنبیهی عظیم است این آیت مرملوک جهانرا بتیمار داشت رعیت و شفقت بردن بر ایشان و باز جستن ضعیفان و رعایت مصالح ایشان :

عمر خطاب همه شبها بسان عس طواف کردی در کویهای مدینه اگر خلی دیدی تدارك کردی وضعیفانرا نیک باز جستی و مراعات کردی . **طلحة بن عبیدالله** گوید در شب تاریک عمر را دیدم که از مدینه بیرون میشد دیگر روز برخاستم بآن جانب رفتم او را از شب دیده بودم و بآن خرابه ای که عمر را دیده بودم درشدم پیرزنی را دیدم زمنه نابینا، چون پاره ای گوشت افتاده . گفتم : یا عجز امیر المؤمنین دوش بتهمت تو می آمد یا جائی دیگر می شد ؟ گفت کدام امیر المؤمنین ؟ گفتم : **عمر خطاب** . آن پیرزن بگریست و بانگ برآورد و گفت : من این خجالت کجا برم که دو یست روز است تا هر شبی کسی آید و مرا طعام دهد و آب دهد و جامه من بشوید و تا روز اینجا بایستد و مرا حراست کند تا چیری مرا تباه نکند ، گاه قرآن خواند و گاه کریدمن می پنداشتم که از خویشان من یا از همسایگان من کسی است ، خود ندانستم که امیر المؤمنین است . **طلحة** چون این بشنید دست بر روی خود میزد و با خود میگفت یا **طلحة** تتبع کار عمر میکنی و کرد اسرار عمر میکردی . شرمت باد .

« لا عذبنه عذاباً شديداً او لا ذبحنه » فيه دليل على انّ العقوبة على قدر الجرم و لا عبرة بصغر الجثة و عظمتها .

آورده اند که چون دهد باز آمد و عذر خویش بگفت که : « احطت بمالم تحط به » ، **سلیمان** گفت : « سننظر اصدق تام كنت من الكاذبين » . آری بنگریم تا این عذر که می آری راست است یا دروغ ، اگر دروغ است ترا عذابی سخت کنم . **جبرئیل** امین آمد آن ساعت از درگاه عزّت که : یا **سلیمان** مر ان مرغك ضعيف را تهدید میکنی که باش تا در کار تو بنگرم که راست میگوئی یا دروغ ؟ یا **سلیمان** از مرغی ضعیف

بعذری ضعیف چرا بسنده نکنی و بدرخواست صدق از وی چه تهدید کنی؟ چرا از ما
نیاموزی معاملات با بندگان؟ آن کافر بینی که در دریا نشیند در کشتی و باد کثر بر آید
و آن کشتی در تلاطم امواج افتد؟ کافران از غرق بترسند بت را بیندازند و بزبان عنذر
دروغ آرد؛ چون از دریا بیرون آید و از غرق خلاص یابد دیگر باره بت پرستد و
بکفر خویش باز گردد. من بدروغ وی ننگرم و آن عنذر دروغ وی بپذیرم و از غرق
نجات دهم. یا عجب از کافر دروغ زن، عنذر دروغ می پذیرم و بدروغ و خیانت او ننگرم،
چگویی مرد مسلمان که عنذر آرد بگناه خویش از سر صدق و ایمان خویش چونکه
عنزش نپذیرم. «لَاعَذْبَنَّهُ عَذَاباً شَدِيداً» گفته اند که هدهد چون باز آمد ترسان و
لرزان فرا پیش سلیمان شد، پروبال از هم باز کرده و در زمین همی کشید بتواضع
سلیمان سروی بخود کشید گفت: این کنت لَاعَذْبَنكَ «عذاباً شدیداً». هدهد گفت
یا نبی الله از کَر و قَوفِک بین یدی الله عَزَّوَجَلَّ، یاد کن آن ساعت که در عرصات قیامت
در آن انجمن کبری ترا بحضرت الله برند و از تو سؤال کنند. آن سخن بر سلیمان
تأثیر کرد و سخن بالطف گردانید گفته اند که با هدهد گفت: چگویی که پرو بال
بکنم و ترا بافتاب گرم افکنم. هدهد گفت دانم که نکنی که این کار صیادانست نه
پیغامبران. سلیمان گفت: گلوت ببرم. گفت دانم که نکنی، که این کار قصابان
است نه پیغامبران. گفت ترا با ناجنس در قفس کنم. گفت. این هم نکنی که این کار
ناجوانمردانست و پیغامبران ناجوانمرد نباشند. سلیمان گفت: اکنون تو بگوی
که با تو چکنم؟ گفت: عفو کنی و در گذاری و دانم که کنی، که عفو کار پیغامبران
و کریمان است و این موافق آن خبر است که: فردای قیامت رب العزة با قومی عاصیان
موحدان گوید: چه عذاب کنم شما را بآن جفاها و معصیتها که کردید در دنیا؟ ایشان
گویند: بار خدایا عفو کنی و در گذاری که کرم تو سزای آن هست. اما در طریق
جوانمردان و سالکان راه حقیقت عذاب شدید آنست که حلاوت خدمت از بنده باز گیرد

تا در خدمت الم و مشقت بوی رسد. هر آنکس که بمعبود خود معرفت دارد خدمت و عبادت از میان جان کند و از حلاوت خدمت الم و مشقت نیابد.

آن عزیز در پیش درویشی صادق شد و آن درویش بیمار بود خواست که او را در آن بیماری تنبیهی کند گفت: لیس بصادق فی حبه من لم یصبر علی بلائه. در محبت صادق نیست آنکس که در بالای وی صابر نیست. درویش صادق سر بر آورد و گفت: غلط کردی لیس بصادق فی حبه من لم یتلذذ ببلائه. در محبت صادق نیست آنکس که با بلاه او خوش نیست قالوا و من العذاب الشدید ان یقطع عنه حسن التوکل لشانه فیو کل الی حوله و نفسه. و من ذلك ان یمتحن بالحرص فی الطلب ثم یحال بینه و بین مقصوده و مطلوبه. و من ذلك توهم الحدیثان و حسابانه من الخلق. و من ذلك الحاجة الی الاخسة من الناس. و من ذلك ذل السؤال مع الغفلة عن شهود التقدير. و من ذلك ضعف الیقین و قلة الصبر.

« انی وجدت امرأة تملکهم و اوتیت من کل شیء و لها عرش عظیم » هدهد چون باز آمد و حدیث بلقیس با سلیمان گفت و آن مملکت آراسته و هر چه ملوک را در باید ساخته و پرداخته از خیل و حشم و عدت و عدد و سیاست و هیبت و حشمت و مال و نعیم و عرش عظیم، سلیمان آن همه بشنید و هیچ در وی اثر نکرد و طمع در آن نبست باز چون حدیث دین کرد که: «وجدتها و قومها یسجدون للشمس من دون الله»، سلیمان از جا بر خاست و متغیر گشت و از بهر دین اسلام و تعصب ملت حنیفی در خشم شد، گفت کاغذ و دویت بیارید تا نامه نویسم و او را بدین اسلام دعوت کنم، نامه نوشت که: «انته من سلیمان و انته: بسم الله الرحمن الرحیم». بلقیس چون آن نامه بخواند گفت: کتاب کریم لانه مصدر «بسم الله الرحمن الرحیم»، بزرگوار نامه و کریم نامه ای که ابتداء آن «بسم الله الرحمن الرحیم» است، دل را انس و جان را پیغامست، از دوست یادگار و بر جان عاشقان سلام است دل را فتح و جان را فتوح است، اول شاهد بر مشاهده روح است، معرفت را راه و حقیقت را درگاه است، خائف را امان و راجی

را ضمان است، طالب را شرف و عارف را خلف است.

نام تو شنید بنده دل داد بتو

چون دید رخ تو جان فرستاد بتو

اجماع است که این آیت تسمیت از قرآن است.

قال الله تعالى: «انّه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم» این کلمات هم نظم آیتی است و هم بعضی از آیتی است و هم بعضی از او آیتی: اما بعضی از آیتی اینست که در قصه سلیمان گفت: «انّه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم»، و كذلك قوله: «بسم الله مجربها و مرسیها»؛ و بعضی از او آیتی است و ذلك قوله في سورة الفاتحة: «الرحمن الرحيم». و بر سر سورتها نظم آیتی است: «بسم الله الرحمن الرحيم». و این آیت بخلاف دیگر آیاتست از آنکه آیات قرآن هر آیتی یکبار وحی آمده است و این آیت صد و چهارده بار وحی آمده، هر حرفی از این آیت ظرفی است شراب رحیق را، و هر کلمه صدفی است در تحقیق را، هر نقطه‌ای از او کوکبیست آسمان هدایت را و نجم رجمیست مر اصحاب غیوایت را، «یضّل به کثیراً و یهدی به کثیراً».

۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «قال يا ايها الملأ، سليمان گفت: ای مهینان سپاه» یا تینی بهر شما، کیست از شما که تخت آن زن بمن آرد؟ «قبل ان یا تونی مسلمین» (۳۸)، پیش از آن که ایشان مسلمانی را بمن آیند.

«قال عفريت من الجن» [شوخی] گفت ستنبه‌ای از پریان: «انا آتیک به»، من آن

تخت را بتو آرم ، « قبل ان تقوم من مقامك » پیش از آنکه ازین نشست برخیزی ،
 « و اتي عليه لقوى امين (۴۹) » و من آورد را با نیرویم و سپردن را استوار .

« قال الذی عنده علم من الكتاب » آن مرد گفت که بنزدیک او دانشی بود
 از [دانش] کتاب [خدای عزوجل] : « انا آتیک به » من بتو آرم آن [تخت] « قبل
 ان یرتد الیک طرفک » پیش از آنکه نگرستن چشم تو از جای باتو آید و پردازد
 از دیدن آن . « فلما رآه مستقرا عنده » چون آن [تخت] را دید آرمیده نزدیک او
 « قال هذا من فضل ربی » گفت : این از افزونی نعمت الله است بر من [که هر کس
 را نیست] . « لیلونی » می بیازماید مرا [باین اکنون] « ء اشکر ما اکفر » که
 آزادی کنم یا نسیاسی آرم « و من شکر فانما یشکر لنفسه » و هر که آزادی کند خود
 را کند « و من کفر » و هر که نسیاسی کند « فان ربی غنی کریم (۴۰) » خداوند من بی
 نیازست و نیکوکار [کم انگار و فرو گذار] .

« قال تکروالها عرشها » [سلیمان] گفت : تخت [بلقیس] را [چنانکه هست]
 جُدد کنید [از آن گونه که او شناخته است] « ننظر اتهتدی » تا نگریم که بجای
 آرد [عرش خویش را] « ما تکنون من الذین لا یهتدون (۴۱) » یا از ایشان بود که
 بجای نیارند .

« فلما جاءت » چون آمد بلقیس ، « قیل » گفتند او را : « اهکذا عرشک »
 چنین است آن تخت تو ؟ « قالت » [بجواب] گفت « کانه هو » چنانست گویی که
 آنست « و اوئینا العلم من قبلها » و ما را دانش دادند [بدین و پیغامبری] پیش از آن
 [که او را دین دادند] « و کنا مسلمین (۴۲) » و ما مسلمان بودیم [تا بودیم] .

« و صدها ما کانت تعبد من دون الله » و آفتاب او را از مسلمانی باز داشت
 « انها کانت من قوم کافرین (۴۳) » که او از قوم کافران بود [گور کان] .
 « قیل لها ادخلی الصرح » گفتند [بلقیس را] در طارم آی « فلما رآته »
 چون دید طارم را [از آبگینه] « حسبته لجة » پنداشت که آب ژرف است ، [ندانست

که آب در زیر ابکینه است] « کشف عن ساقیها » دامن از ساق بر کشید که پای در آب نهد قال ، گفت [سلیمان] : « انه صرح ممرّد من قواریر » آن طارمی است از ابکینه پاک ساخته و نسو داده « قالت ربّ » [بلقیس] گفت خداوند من « انی ظلمت نفسی » من ستم کردم بر خویشتن [بافتاب پرستی] « و اسلمت مع سلیمان » و کردن نهادم و مسلمان شدم [و من بدادم] با سلیمان « لله رب العالمین » (۴۲) خداوند جهانیا را .

« و لقد ارسلنا الی ثمود ، و فرستادیم بشمود » اخاهم صالحاً « مردایشان را صالح » ان اعبدوا الله ، که الله را پرستید یگانه « فاذا هم فریقان » دو گروه شدند [ثمود در کار صالح] ، « یتخصمون » (۴۳) با یکدیگر شور و جنک در گرفتند . « قال یاقوم » [صالح] گفت ای قوم : « لم تستعجلون بالسینة قبل الحسنة » چرا بعد از میشتابید پیش از نیکی [و توبت] ، « لو لا تستغفرون الله » چرا آمرزش می نخواهید از الله « لعلمکم ترحمون » (۴۴) ، تا مگر بر شما ببخشاید .

« قالوا اظیر نأبک و بمن معک » گفتند : [شوم آمدی بر ما] فال بد گرفتیم بتو و باینان که با تواند . « قال طائر کم عند الله » [صالح] گفت آنچه شما ارزانی آید بخش آن بنزدیک الله است [و سزای شما از نزدیک اوست و پاداش کردار شما باوست] « بل انتم قوم تفتنون » (۴۵) ، نیست مگر آنکه شما قومی اید که می بیازمایند شما را . « و کان فی المدینة تسعة رهط » و در شارستان [ثمود] نه تن بودند « یفسدون فی الارض » که در زمین می تباه کاری کردند « و لا یصلحون » (۴۶) ، و نیک کاری نمی کردند .

« قالوا تقاسموا بالله » گفتند یکدیگر را سو گند خورید بخدا « لنبیّته و اهله » که ناچاره شبیخون کنیم بر صالح و کسان وی « ثم لنقولن لولیة » ، آنکه چون و داوری داری او را گوئیم : « ما شهدنا مهلك اهله » ، کشتن [صالح] و کسان او را ما نبودیم « و انا لصادقون » (۴۷) ، و ما می راست گوئیم .

« و مکروا مکراً » ایشان دستانی ساختند نهان « و مکروا مکراً » و ما

دستانی ساختیم نهان «وهم لا يشعرون» (۵۰)، و ایشان آگاه نبودند.

«فانظر كيف كان عاقبة مكرهم» در نگر سرانجام دستان ایشان چون بود.
«انا دمرناهم» و مادمار از ایشان بر آوردیم [که آن دستان ساختند] «وقومهم اجمعين» (۵۱)، و قوم ایشانرا همگان [بیانک بکشتیم].

«فتلك يوتهم خاوية» آنکه خان ومان ایشان تهی گذاشته «بما ظلموا»
بآن ستمکاری که کردند «ان في ذلك لاية» در آن نشانی است و [عبرتی]
«لقوم يعلمون» (۵۲)، ایشانرا که بدانند.

«وانجين الذين آمنوا» رهانیدیم ایشانرا که بگرویدند «وكانوا يتقون» (۵۳)، و از ناپسند می پرهیزیدند.

«ولوطا اذ قال لقومه» و [یاد کن] لوط را آنکه که قوم خویش را گفت:
«اتاتون الفاحشة» می کار زشت کنید «وانتم تبصرون» (۵۴) و شما خردمندانید و میدانید
«انکم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء» با مردان می کرائید بکامرانی
فرود از زنان «بل انتم قوم تجهلون» (۵۵)، نیست جز آن که قومی نادانید.

الجزء العشرون

«فما كان جواب قومه الا ان قالوا» نبود پاسخ قوم او مگر که می گفتند.
«اخرجوا آل لوط من قريتك» بیرون کنید قوم لوط را از شهر خویش «انهم اناس يتطهرون» (۵۶)، [و با فسوس گفتند] ایشان مردمانی اند که می پاکیزگی برزند.
«فانجيناه واهله» و رهانیدیم او را و کسان او را «الا امرأته» مگر زن
او را «قدّرناها» که چنان خواستیم، [و باز انداختیم] «من الغابرين» (۵۷)، که
آن زن از بازماندگان بود [از شارستان تا در عذاب ماند].

«وامطرنا عليهم مطرا» و بریشان بارانی باریدیم «فساءمطر المنذرین» (۵۸)
چون بد بارانی بود [آن باران] آگاه کرد گان و پند نپذیرند گان.

النوبة الثانية

قوله: «قال يا ايها الملاء اياکم یا تبینی بعرشها» ؟ مقاتل گفت چون رسول بلقیس

از تزدیک سلیمان بازگشت و آن عجایب و بدایع که در مملکت سلیمان دیده بود باز گفت و حکایت کرد، بلقیس گفت: هذا امر من السماء، این کاری آسمانی است، ساخته و خواسته ربّانی است و ما را کاویدن باوی روی نیست و در مخالفت و منابذت وی هیچ کس را طاقت نیست و آن ملک وی نه ملک سر سرست که آن جز نبوت و تأیید الهی نیست. کس فرستاد به سلیمان که: اینک من آمدم با سران و سروران قوم خویش تا در کار تو بنگرم و دین تو بدانم که چیست و مرا بچه می خوانی؟ آنکه عرش خویش را در آخر هفت اندرون استوار بنهاد و پاسبانان بر آن موکل کرد و در مملکت خویش نائبی بگماشت که کار ملک میراند و آن سریر ملک نگه میدارد تا کس در آن طمع نکند و آنکه عزم رحیل کرد بادوازه هزارسرهنگ از مهتران قوم خویش باهر سرهنگی عددی فراوان از خیل وحشم. و سلیمان که آنجا بود دانست که بلقیس می آید و بقصد اسلام و ایمان می آید. که جبرئیل از پیش آمده بود و او را خبر داده. و لهذا قال سلیمان: «قبل ان یأتونی مسلمین»، ای - مؤمنین موحدین. و گفته اند میان بلقیس و سلیمان ده روز راه بود، و گفته اند دوماه راه بود. روزی سلیمان بیرون رفته بود از آنجا که بود غباری عظیم دید بمسافت یک فرسنگ. و سلیمان مردی مهیب بود، کس بابتداء سخن باوی نیارستی گفت تا نخست وی ابتدا کردی - چون آن غبار دید از دور گفت: ماهذا؟ آن چه غبارست؟ گفتند، بلقیس است که می آید. گفت: و قد نزلت منا بهذا المكان، و بلقیس چنین بما نزدیک رسید. آنکه سلیمان روی با لشکر خویش کرد گفت: «یا ایها الملاء ایکم یأتینی بعرشها» کیست از شما که عرش بلقیس آن ساعت بمن آرد، و این سخن دو معنی را گفت: یکی آن که کسر سلیمان ان یستحلّ حریمها بعد اسلامها، روا نداشت که بعد از آمدن بلقیس و اسلام وی دست در حریم وی برد - که بعد از اسلام آن ویرا حلال نبود؛ دیگر معنی: احبّ ان یریها معجزة تدلّها بها علی صحة نبوة سلیمان، خواست که آن حال

سليمان را معجزتی بود و دلیلی بر صدق نبوت وی تا بلقیس بداند که آوردن آن سریر از چنان جای استوار محکم بیک لحظه جز قدرت الهی و معجزت نبوی نیست .
 « قال عفريت من الجن » تقول : عفريت و عفريّة و عفر و عفارّة ، و العرب تتبع كل واحدة منها بتابعة تقول : عفريت ، نفريت ، عفريّة نفريّة ، عفر نفر ، عفارّة نفارّة .
 والعفريت عند العرب - المارد ، الداهية - ، يقال : هو صخر سيّد الجنّ ، و كان قبل ذلك متمرداً على سليمان ، و اصطخر فارس تنسب اليه . آن عفريت گفت : سيد الجن که آن تخت بتو آرم پيش از آن که از مجلس حکم و قضا بر خیزی - وعادت سليمان چنان بود که تابه نيمه روز مجلس حکم و فصل قضا بنشستيد ، و گفته اند مقام وی آن بود که هر روز بمجلس و عظ و تذکیر بنشستيد تا آفتاب بالا گرفتني « و انتی عليه لقوی » امين ، ای - قوی علی حمله امين علی جواهره ، و قيل امين فيما اقول . سليمان گفت : زودتر از اين خواهم .

« فقال الذي عنده علم من الكتاب » ، اقوال مفسران مختلف است که « الذي عنده علم من الكتاب » که بود ؟ قومی گفتند جبرئیل بود (ع) ، قومی گفتند فرشته دیگر بود ، ربّ العزة او را قرین سليمان کرده بود پیوسته با وی بودی و او را قوت دادی ، قومی گفتند خضر بود (ع) ، قومی گفتند مردی بود از حمير نام او ضبه و مستجاب الدعوة بود و قيل اسمه مليخا ، و قيل اسمه اسطوس ، و قيل هو سليمان (ع) و ذلك ان رجلاً عالماً من بني اسرائيل ، آتاه الله علماً و فقهاً ، قال « انا آتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك » ، فقال سليمان : هات . فقال : انت النبي بن النبي وليس احدكم اوجه عند الله منك و لا اقدر على حاجته فان دعوت الله و طلبت اليه كان عندك . قال صدقت ، ففعل ذلك ، فجيء بالعرش في الوقت . و قول معتمد و بیشترین مفسران آنست که آصف بود وزير سليمان و دبیر وی . و هو آصف بن برخيا بن شمعون رجل صالح مجاب الدعاء ، قال ابن عباس انّ آصف قال لسليمان حين صلى و دعا الله عزّ وجلّ : مدّ عينيك حتى ينتهي طرفك . قال فمدّ سليمان عينيه فنظر نحو

اليمن ودعا آصف، فبعث الله سبحانه الملائكة فحملوا السريير من تحت الارض يخذون الارض خدّاً حتى انخرقت الارض بالسريير بين يدي سليمان (ع).

اما آنچه گفت : « عنده علم من الكتاب » اين علم كتاب اسم الله الاعظم است : يا حيّ يا قيوم يا ذا الجلال والاكرام، و يقول بعضی : يا الهنا واله الخلق اجمعين الهاً واحداً لا اله الا انت ، ايتنى بعرشها . و قيل قال آصف بالعبرية : آهيا شراها ، وهو الاسم الاعظم، و قال الحسن اسم الله الاعظم : يا الله يا رحمان .

« قبل ان يرتد اليك طرفك » ارتداد الطرف ان يرجع الى الناظر من رؤية شيء كان ينظر اليه .

« فلما رآه » يجوز ان يكون هذا الرأى سليمان ويجوز ان يكون آصف « فلما راه مستقراً عنده » راسخاً في الارض ثابتاً فيها كأنه فيه بيت ابني رتقاً وهو محمول اليه من مأرب الى الشام في مقدار ارتداد الطرف . « قال هذا من فضل ربّي » اعطاني بفضله و انما اعطاني ليمتحنني فيستخرج مني ما اودعه في من معلومه أشكر نعمه على حين اعطاني ما اردت ام اكفر ذلك فلا اشكره عليه ، و من شكر الله على نعمه ، فانما يشكر لنفسه لأن نفع ذلك يعود اليه حيث يستوجب المزيد و من كفر فان مضرة كفره عليه لا على ربّه والله سبحانه متعال على المضارّ والمنافع غنى عن عباده و افعالهم . و قيل معنى الاية : هذا من فضل ربّي علىّ اذ صيرّ في امتي من يجرى على يده مثل هذا الامر ، فضل ذلك لي وهو انعام علىّ . و قيل انّ سليمان تداخله شيء اذ صار غيره من امته اعلم منه واقدر على بعض الامور فقال رياضة لنفسه : « هذا من فضل ربّي » اي - ممّا يملكه يجعله لمن يشاء من عباده فقد جعل بهذا الفضل لهذا الذي اوتى علماً من الكتاب ليبلوني اشكر أم اكفر .

قوله : « قال نكروا لها عرشها » ، التنكير - التغيير الى حال ينكرها صاحبها اذا رآها ، والمعنى - اظهره لها لتنكر موضعه عندي فنظرا تهتدي بان تعلم انّ هذا لا يقدر عليه الا الله فتؤمن ام لاتنبيه لذلك . و قال وهب و محمد بن كعب و غيرهما

من اهل الكتاب : خافت الجن ان يتزوجها سليمان فتفشى اليه اسرار الجن فلا ينفكون من تسخير سليمان و ذريته من بعده فارادوا ان يزهدوه فيها فاساؤا الثناء عليها . وقالوا ان في عقلها خبلا و ان رجلها كحافر الحمار فاراد سليمان ان يختبر عقلها فقال : « نكروا لها عرشها » اى غيروا لها عرشها بتغيير صورته فاجعلوا اعلاه اسفله و مقدمه مؤخره . و قيل نزع ما كان عليه من فصوصه وجواهره . و قيل زيد فيه و نقص «ننظر اتهتدى» الى معرفه عرشها فنعرف بذلك عقلها «ام تكون من الذين لا يهتدون» اليه .

« فلما جاءت » بلقيس « قيل » لها « اهكذا عرشك قالت كانه هو » شبهته به فلم تُقرّ بذلك و لم تنكر ، فعلم سليمان كمال عقلها ، قال الحسين بن فضل : شبهوا عليها بقولهم : « اهكذا عرشك » فشبهت عليهم بقولها : « كانه هو » ، فاجابتهم على حسب سؤالهم ، ولو قالوا لها هذا عرشك لقاتل نعم .

قوله : « و اوتينا العلم من قبلها » ... قال المفسرون : هذا من قول سليمان يقول اعطينا علم التوحيد والنبوة من قبل توحيدها « و كنا مسلمين » ، قبل اسلامها كانه يباريها بقدم دينه و اسلامه اذ بارتها بملكها ، و قيل هذا من قول بلقيس لما رأت عرشها عنه سليمان قالت : عرفت هذه و اوتينا العلم بصحة نبوتك بالآيات المتقدمة من امر الهدد والرسول من قبل هذه المعجزة التى رأيتها من احضار العرش « و كنا مسلمين » متقادين ، مطيعين لامرك من قبل ان جئناك .

« و صدّها ما كانت تعبد من دون الله » يجوز ان يكون ما فى موضع الرفع فيكون فاعل « و صدّها » اى .. صدّها عبادة الشمس من عبادة الله ، وفيه دلالة ان اشتغال المرء بالشئ يصدّه عن فعل ضده . وكانت المرأة تعبد الشمس فكانت عبادتها اياها تصدّ عن عبادة الله و يجوز ان يكون ما فى موضع النصب ، و المعنى - صدّها سليمان عن عبادة

الشمس فلما سقط الجار نصب.

«فیل لها ادخلی الصرح» الصرح - القصر ومنه قوله : « یا هامان بن لی صرحاً » ای - قصرأ ، وقیل الصرح - عرصة الدار - و کل بناء عالٍ من صخرٍ اوزجاج فهو صرح ، و « اللجة » الضحاح من الماء ، و « الممرء » المملس وسمی الامرء لانه املس الخدین ، و شجرة مرداء لیس علیها ورق ، و ارض مرداء لیس فیها نبات . مفسران گفتند چون بلقیس عزم رفتن کرد به نزدیک سلیمان جن با یکدیگر گفتند که الله تعالی جن و انس و طیور و وحوش و باد مسخر سلیمان کرده و این بلقیس ملکه سباست اگر سلیمان او را بزنی کند و از وی غلامی زاید ما هرگز از تسخیر و عبودیت نرهیم . تدبیر آنست که بلقیس را بچشم سلیمان زشت کنیم تا او را بزنی نکند . آمدند و سلیمان را گفتند : رجلها رجل حمار و انتها شعراء الساقین لان امها كانت من الجن فسلها نزع الی امها . چون ایشان چنان گفتند سلیمان خواست که حقیقت آن بداند و قدم و ساق وی ببیند . شیاطین را فرمود تا کوشکی ساختند از آبگینه ، گوئی آن کوشک آب بود از روشنائی و سپیدی . و آنکه بفرمود تا آب زیر آن کوشک برانندند و ماهی و دواب بحری در آن آب کرد و سریر خود بالای آن بنهاد ، چنانکه رهگذر بلقیس بر سر آن آبگینه بود تا بنزدیک سلیمان شود . آن ساعت که بلقیس بر طرف آن قصر و آن عرصه رسید آفتاب و ران (۱) تافته بود و آب صافی می نمود و ماهیان را می دید . او را گفتند : « ادخلی الصرح » در آی درین قصر . بلقیس پنداشت که آن همه آبست و او را در آن آب میخواند ، با خود گفت : « ما وجد این داود عذاباً یقتلنی به الا الفرق » پسرداود بجز غرق عذابی دیگر نمی دانست که مرا بکشد ، دامن از ساق بر کشید تا پای در آب نهد . سلیمان قدم و ساق وی بدید ، فاذا هما احسن ساق فی الدنیا و قدماها کقدم الانسان . سلیمان آنکه چشم از وی بگردانید و با آواز بلند گفت : « انه صرح ممرء من قواریر » ولیس ببحر .

اهل تفسیر را درین قصه سه قول است : قومی گفتند جن بر وی دروغ بستند از بیم آن که سلیمان اورا بزنی کند ورنه قدم وی چون قدم آدمیان بود و ساق وی نیکوترین ساقها بود ؛ قومی گفتند سخن همان بود که جن گفتند و بر ساق وی موی فراوان بود اما شیاطین تدبیر ازاله آن کردند بنوره ، و از آن روز باز استعمال نوره در ستردن موی میان آدمیان پدید آمد ؛ قول سوم آنست که : لم یکن لها حافر غیر ان مؤخرتی قدمیها کانتا کمؤخر الحافر .

پس سلیمان اورا بدین اسلام دعوت کرد و مسلمان شد و گفت : « ربّ انّی ظلمت نفسی ، بالكفر » و اسلمت مع سلیمان لله ربّ العالمین . و انما قالت « مع سلیمان » لانّها دخلت فی الاسلام و لم تعرف الشرایع بعد فقلّدتہ و قالت دینی دینه .

خلافت میان علما که سلیمان اورا بزنی کرد یا بدیگری داد بزنی : قومی گفتند اورا بزنی بملك همدان داد نام وی تبع و ایشانرا بزمین یمن فرستاد و ملك یمن بایشان تسلیم کرد و زوجه امیر جنّ با ایشان بفرستاد تا از بهر ایشان بناهای عظیم و قصرهای عالی ساخت صروح و مرواح و هنده و هنیده و فلتوم ، این نام قلعه هاست در زمین یمن که شیاطین آنرا بنا کرده اند از بهر تبع و امروز از آن هیچ بر پای نیست ، همه خراب شده و نیست گشته ؛ قومی گفتند سلیمان بلقیس را بزنی کرد و اورا دوست داشت عظیم ، و او را پسری زاد نام وی داود و آن پسر در حیات پدر از دنیا برفت . و سلیمان بلقیس را با زمین یمن فرستاد و ملك یمن بر وی مقرر کرد ، و همراهی بزیارت وی شدی و سه روز به نزدیک وی بودی .

و سلیمان جن را فرمود تا از بهر بلقیس در زمین یمن قصرهای عالی ساختند (۱) و استوار قلعه های سلحّین و مینون و غمدان ، امروز آن بناها و قصرها همه خرابند جز رسم و طلل آن برجای نیست اینست که ربّ العالمین میگوید در سوره هود : « و حصید .

و گفته اند ملک سلیمان چهل سال بود و عمر وی پنجاه و پنج سال و بلقیس بعد از سلیمان بیک ماه از دنیا برفت - ولما کسروا جدار تدمر و جدوها قائمه ، علیها اثنتان و سبعون حلة قد امسکها الصبر والمصطکی. ذکرُوا من جمالها شیئاً عظیماً اذا حُرِّکت تحرَّکت ، مکتوب عندها : انا بلقیس صاحبة سلیمان بن داود خرب الله ملک من یخرب بیتی . وکان ذلك فی ملک مروان الحمار . و اختلفوا فی اسمها فقیل بلقیس و قیل تدمر بنت اذينة كما اختلفوا فی صاحبة یوسف فقیل راعیل و قیل زلیخا .

« ولقد ارسلنا الی ثمود اخاهم صالحاً ، سقاه اخاهم لکونه فی النسب منهم یعرفون منشأه و مولده « ان اعبدوا الله » ای بان اعبدوا الله و حده « فاذا هم فریقان » ای لَمَّا اُتاهم وجدهم علی هذه الحالة و هی انهم افرقوا فرقتین : کافرة و مومنة ، « یختصمون » ای - یتقاتلون - گفته اند اختصاص فریقین آنست که رب العالمین گفت در سورة الاعراف که در میان مستکبران و مستضعفان رفت و ذلك قوله تعالی : « قال الملاء الذین استکبروا « من قومہ » للذین استضعفوا » ... الایة . و گفته اند خصومت ایشان درین بود : کافران سخن مؤمنان مستبعد میداشتند در اثبات نبوت و رسالت صالح ، میگفتند : اللهم ان کان ما یقولونه حقاً فانزل علینا العذاب ، و ذلك فی قوله تعالی : « فأتنا بما تعدنا ان کنت من المرسلین » . صالح جواب ایشان داد ، گفت یا قوم : « لم تستعجلون بالسیئة قبل الحسنة ؟ » سیئة اینجا عقوبت است و حسنة توبت و معنی « قبل » اینجا نه تقدم زمان است بل که تقدم رتبت و اختیارست ، همچنانست که کسی گوید : صحة البدن قبل کثرة المال . میگوید ای قوم چرا عقوبت و عذاب پیش از توبت با استعجال می خواهید ؟ آن عقوبت و عذاب که من شمارا بآن می ترسانم و شما در عقل روا میدارید که تواند بود . چرا بآن می شتابید و بر سلامت عاجل و سعادت آجل اختیار میکنید چرا نه از الله آمرزش خواهید و توبت و رحمت تا مگر بر شما ببخشاید .

« قالوا اطیرنا بك و بمن معك ، یعنی - تطیرنا بك، و المعنی - تشأنا بك و بقومك و بمجئك ، همانست كه قوم موسی با موسی گفتند و اهل انطاکیه بارسلان خویش گفتند . و سبب آن بود كه چون بر پیغامبر خویش عاصی شدند و پیغامبر را دروغ زن گرفتند رب العالمین باران رحمت از ایشان باز گرفت و قحط و نیاز بر ایشان گماشت تا بسختی رسیدند ، و كذا سنّته سبحانه فی اخذهم بالبأساء والقراء لعلهم يرجعون . همچنین قوم صالح را قحط و نیاز و مجاعت رسید ، گفتند : دعوتك مشئومة علينا ، این دعوت تو شوم آمد كه باران و نعمت از ما و ایستاد ، و هذا كان اعتقاد العرب فی بعض الوحوش والطيور انها اذا صاحت من جانب دون جانب دلت علی حدوث آفات و بلايا ، و نهی رسول الله (ص) عنها فقال اقرّ والطیر علی مكنااتها لانّها اوهام لاحقیقة معها ، و المكناات بیض الضّب و احدتها مكنة و هی كلمة مستعارة ، و لقد انشدوا :

الفال والزجر والرؤیا تعالیل و للمنجم احكام اباطیل

چون قوم صالح گفتند : « اطیرنا بك و بمن معك » صالح جواب داد ، گفت : « طائر كم عند الله بل انتم قوم تفتنون » ، آنچه شما می پندارید كه از من است از نقصان زروع و ثمار آن نه از منست ، كه آن از تقدیر خداست و بامر خداست . شمارا بآن آزمایش میکند كه تا (۱) خود هیچ بیدار شوید و پند پذیرید و ندو نمی پذیرید و نمی دانید . و قيل « طائر كم عند الله » ، ای جزاء تطییر كم عند الله محفوظ علیكم حتی یجازيكم به . و قيل معناه العذاب الموعود لكم عند الله اعظم و اشدّ مما لحقكم من نقصان الزروع والثمار . « بل انتم قوم تفتنون » ای - تصرفون عن الطریقه المستقیمه . و الفتنة - صرف الشیء عن الشیء . و قيل « تفتنون » ای - تُضِلُّون فتجهلون انّ الخیر والشر من عند الله .

و « كان فی المدینة تسعة رهط » من ابناء اشرافهم فی مدینة ثمود و هی : الحجر ، « یفسدون فی الارض ولا یصلحون » ای - لا یكون منهم الاّ الفساد فی جمیع امور هم ، و اسماؤهم : قدار بن سالف و مصدع بن دهر و اسلم و رهمی و رهمیم و دعی و

دُعِيم و قَبَالَ و صَدَاف .

این جماعت بایکدیگر گفتند : « تقاسموا بالله » ، امر است ای - احلفوا بالله .
«لَتُنَبِّئَنَّهُ ، بالتاء و ضم التاء الثانية . این قرائت حمزه و کسانی است . و همچنین
لتقولن بقاء و ضم لام ، معنی آنست که سوگند خورید بایکدیگر که شبیخون کنید
بر صالح و کسان او و آنکه ولی دم او را گوئید : « ما شهدنا مهلك اهله » بفتح میم و
لام قرائت عاصم است ، و هو المصدر ای ما شهدنا هلاك اهله و لم يتعرض لاهله فكيف
كنّا نتعرض له . حفص « مهلك » بفتح میم و كسر لام خواند . و هو موضع الهلاك ؛ ای -
ما حضرنا موضع هلاكه فضلا عن ان توليانه ، باقی بضم میم و فتح لام خوانند و هو
الموضع والمصدر جميعاً ، « وانا لصادقون » ، فی قولنا : « ما شهدنا مهلك اهله » .

« و مکروا مکراً ، حین قصدوا تبییت صالح و الفتک به « و مکرونا مکراً ، حین
ادینا مکرمهم الی هلاکهم » و هم لایشعرون ، بر جوع و بال مکرمهم علیهم .

« فانظر كيف كان عاقبة مكرهم ، ای - فانظر يا محمد بعين قلبك وعقلك الى
عاقبة مكر ثمود بنبيهم صالح كيف كانت و الى ماذا صارت ، و اعلم اننى فاعل مثل
ذلك بكفار قومك فى الوقت الموقت لهم فليسوا خيراً منهم . ثم فسر ذلك فقال : « انّا
دعمرناهم » ، بفتح الف قرائت كوفى و يعقوب است و باقى بكسر الف خوانند ، فمن
فتح جعل الجملة خبر « كان » و من كسر وقف على « عاقبة مكرهم » ، - ثم استأنف وقال :
« انّا دعمرناهم » ، ای - انّا اهلكنا الرّهُط « و قومهم اجمعين » . الدمار و التدمير -
استيصال الشئ بالهلاك - ، قال ابن عباس : ارسل الله الملائكة ليلاً فامتلات بهم دار
صالح فاتى التسعة الدار شاهرين سيوفهم فرمتهم الملائكة بالحجارة من حيث يرون
الحجارة و لا يرون الملائكة فقتلتهم . قال مقاتل : نزلوا فى سفح جبل ينتظر بعضهم
بعضاً ليأتوا دار صالح ، فانحطت عليهم صخرة فهشمتهم .

« فتلک بيوتهم » ، اشاره الى الحجر « خاوية » ای - خربة خالية عن الاهل و

السَّكَّانَ . خاويةٌ نصب على الحال « بما ظلموا » اى - بظلمهم و شرهم . « انّ فى ذلك » اى - فى اهلا كنا اياهم « لآية » اى - دلالةٌ « لقوم يعلمون » فينتظون .
 « و اتجنينا الذين آمنوا » ؛ صالح « وكانوا يتّقون » اوامر الله ان يتركوها و كانوا اربعة آلاف خرج بهم صالح الى حضرموت ، و ستى حضرموت لان صالحاً لَمَّا دخلها مات .

« و لوطاً » اى اذ كر لوطاً « اذ قال اقومه » على وجه الانكار عليهم « اتأتون الفاحشة » يعنى اتيان الذكران « و انتم تبصرون » يعنى وحالكم انّ لكم بصرأ وعلماً بقبح ما تفعلون . و انما قال ذلك لانّ فعل القبيح وان كان قبيحاً من جميع الناس فهو مقن يعلم قبحه اقبح . وقيل البصر هاهنا العقل . و قيل معناه يرى بعضكم بعضاً وكانوا لا يستترون عتوا منهم و تمرّداً .

« ائنكم لتأتون الرجال شهوة من دون النساء » هذا تفسير للفاحشة التى انكر عليهم اتيانها مبصرين واعاد لفظ الاستفهام زيادة فى الانكار . و قيل هو توبيخ بعد توبيخ كقول القائل : ألمْ اُنْهَكَ ، ألم اعطك « بل انتم قوم تجهلون » اى - جهلة بعظيم حق الله عليكم . ان قيل كيف وصفهم بالبصيرة ثم قال بعقبه : « بل انتم قوم تجهلون » ، فالجواب انّ « بل » نفى لفعل توجبه البصيرة اى لكم بصيرة وتعملون عمل الجهال . و قيل « بل انتم قوم تجهلون » العذاب الموعود على هذه الفاحشة و تجهلون ، عاقبة امركم . « فما كان جواب قومه الا ان قالوا اخرجوا آل لوط من قريبتكم انهم اناس يتطهرون » يتحرّجون و يتنزّهون عمّا نعمل . يقولون ذلك على سبيل الاستهزاء .

« فانجيناه و اهله الا امرأته قدّرها من الغابرين » ، اى - لَمَّا تعاطوا ماتعاطوه خلّصنا لوطاً و من آمن معه من قومه من تلك المدن بان امرناهم بالخروج منها ، « الا امرأته » الكافرة فانّا تركناها مع المقيمين . والغابر - الباقي ، يقال : غبر غبوراً اذا بقى . وقرأ ابو بكر « قدّرها » مخففة و التخويف و التشديد فى المعنى واحد ،

ای - بتقدیر مّا جعلناها من الباقین .

« و امطرنا علیهم مطراً » من سجّیل « فساء مطر المنذرین » ای - بسّ سطر من اندرو افلم یخافوا .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « قال يا ايها الملاّ ايكّم يأتيني بعرشها قبل ان يأتوني مسلمين » بدانکه این آیات دلائل روشنند و برهان صادق بر اثبات کرامات اولیا ، که اگر نه از روی کرامت بودی و از خدای قدرت الله کجا بعقل صورت بندد یا در وسع بشر باشد. عرشی بدان عظیمی و مسافتی بدان دوری بیک طرفه العین حاضر کردن، مگر که ولیّ دعا کند و رب العالمین اجابت دعاء ویرا بقدرت خویش آنرا حاضر کند ، بر آن وجد که میان عرش و منزل سلیمان زمین در نوردد و مسافت کوتاه کند ، و این جز در قدرت الله نیست و جز دلیل کرامات اولیاء نیست .

در آثار بیارند که مصطفی (ص) از دنیا بیرون شد، زمین بالله نالید که: بقیت لایمشی علیّ نبیّ الی یوم القیامة. بوفات مصطفای عربی زمین بالله نالید که نیز پیغامبری بر من نرود که خاتم پیغمبران آمد و در گذشت . الله گفت - عزّ جلاله - من ازین ائمت محمد مردانی پدید آم که دلهای ایشان بر دلهای پیغامبران باشد . و ایشان نیستند مگر اصحاب کرامات ، و بدان که این کرامات اولیا ملتحق است بمعجزات انبیا ، از لولم یکن النبیّ صادقاً فی نبوته لم تکن الکرامة تظهر علی من یدّقه ویكون من جملة امته .

و فرق میان معجزت و کرامت آنست که بر پیغامبر واجب است که بقطع دعوی نبوت کند و خلق را دعوت کند و اظهار معجزت کند. و بر ولی واجب است که کرامات بیوشد و قطعی دعوی ولایت نکند و دعوت خلق نکند و جایز دارد که آنچه بر او میرود مکر است چنانکه از **سری سقطی** حکایت کنند که گفت: لو ان واحداً دخل بستاناً فيه اشجار كثيرة و علی کل شجرة طير يقول له بلسان فصيح: السلام عليك يا ولي الله فلولم يخف انه مكر لكان ممكوراً. اما اگر در احایین چیزی از آن کرامات بر اهل خویش اظهار کند روا باشد. لکن نه همه وقت این کرامت باختیار ولی باشد. فقد يحصل باختیاره و دعائه وقد لا يحصل وقد يكون بغير اختیاره فی بعض الاوقات؛ بخلاف معجزه که باختیار نبی باشد و درخواست او. و روا نباشد که پیغامبر نداند که پیغامبر است، و روا باشد که ولی نداند که ولیست. و پیغامبر را معجزت ناچارست و واجب، که وی مبعوث است بخلق و خلق را حاجتست بمعرفت و صدق وی و راه صدق وی معجزتست؛ بخلاف ولی که بر خلق واجب نیست که بدانند که او ولیست و نه نیز بر ولی واجبست که بداند که ولیست.

اما شرط ولی آنست که بسته کرامت نشود، طالب استقامت باشد نه طالب کرامت. **بوعلی جوزجانی** گفته: کن طالب الاستقامة لا طالب الكرامة فان نفسک متحرکه فی طلب الكرامة و ربك يطالبك بالاستقامة، و این استقامت که از کرامت مه آمد آنست که توفیق طاعت بر دوام رفیق وی باشد و بر اداء حقوق و لوازم بی کسل مواظب باشد و از معاصی پرهیزد و مخالفت از هیچ روی بخود راه ندهد و بر عموم احوال و اوقات شفقت از خلق باز نگیرد و در دنیا و آخرت هیچکس را خصمی نکند و بار همه بکشد و بار خود بر هیچکس ننهد. و مقارن روی من الاخبار فی اثبات کرامات الاولیاء ما روی ابوهریره عن النبی (ص) قال بینا رجل يسوق بقرة قد حبل علیها التففت البقرة وقالت: انی لم اخلق لهذا انما خلقت للحرث، فقال الناس: سبحان

الله فقال النبي (ص) آمنت بهذا و ابو بكر وعمر .

و من ذلك حديث عمر بن الخطاب حيث قال في حال خطبته : يا سارية! الجبل الجبل ، وهو حديث معروف مشهور . و روى أنّ رسول الله (ص) بعث العلاء الحضرمي في غزاة فجال بينهم و بين الموضع قطعة من البحر فدعا الله باسمه الاعظم ومشوا على الماء . و روى أنّ عباد بن بشر و اسيد بن حضير خرجا من عند رسول الله (ص) فاضاء لهما رأس عصا احدهما كالسراج . و روى أنّه كان بين سلمان و ابي الدرداء قصعة فسيبت حتى سمعا التسبيح . و روى عن النبي (ص) أنّه قال : « كم من اشعث اغبر ذى طمرين لا يؤو له لو اقسم على الله لا بتره و لم يفرّق بين شيء و شيء فيما يقسم به على الله . و قال سهل بن عبد الله : من زهد في الدنيا اربعين يوماً صادقاً من قلبه مخلصاً في ذلك يظهر له من الكرامات و من لم يظهر له فلأنه عدم الصدق في زهده ، فقليل له كيف تظهر له الكرامة فقال يأخذ ما يشاء كما يشاء من حيث يشاء . و حكى عن ابي حاتم السجستاني يقول سمعت ابا نصر المراج يقول : دخلنا تستر فرأينا في قصر سهل بن عبد الله بيتاً كان الناس يستقونه : بيت الصبي ؟ فسألنا الناس عن ذلك فقالوا ، كان السباع تجي الى سهل فكان يدخلهم هذا البيت و يضيفهم و يطعمهم اللحم ، ثم يخلّيهم . قال ابو نصر و رأيت اهل تستر كلّهم متفقين على ذلك لا ينكرونه و هم الجمع الكثير . و قيل كان سهل بن عبد الله اصابته زمانة في آخر عمره ، فكان اذا حضر وقت الصلوة انتشر يداه و رجلاه ، فاذا فرغ من الفرض عاد الى حال الزمانة و كان لسهل بن عبد الله مريد ، فقال له يوماً : ربّما اتوضّاء للصلوة فيسيل الماء بين يديّ كفضبان ذهب و فضة . فقال سهل اما علمت ان الصبيان اذا بكوا يعطون خشخاشة ليشغلوا بها ؟

پیری بود در طوس نام وی بو بکر بن عبد الله از طوس بیرون آمد تا غسلی کند، جامه ور کشید (۱) بر کنار سردابه نهاد و بآب فروشد ، بی ادبی بیامد و جامه

شیخ ببرد. شیخ در میان آب بماند، گفت: بار خدا یا اگر دانی که این غسل بر متابعت شریعت رسول میکنم دست از بوستان تا جامه من باز آرد هم در ساعت آن مرد می آمد و جامه شیخ می آورد و دست او خشك گشته جامه بر کنار سردابه نهاده شیخ گفت بار خدا یا اکنون که جامه باز رسانید دست او باز رسان. دست وی نیکو شد. و بسیار افتد که کرامت پس از مرگ ظاهر شود چنانکه چون جنازه جنید بر گرفتند مرغی سپید بیامد، بر گوشه جنازه نشست. قومی از اهل او که نزدیک جنازه بودند آستین می فشانند، تا مگر بر خیزد. مرغ بر نخاست. همچنان می بود، و خلق در تعجب بمانده. فتح شخرف از قدیمان مشایخ خراسان بود. عبدالله بن احمد بن حنبل گفت: از خاك خراسان کس بر نخاست چو فتح شخرف. سیزده سال در بغداد بود و از بغداد قوت نخورد از انطاکیه سویت می آوردند و آن می خورد بوقت نزع با خود ترنمی میکرد باو نیوشیدند می گفت: الهی اشتد شوقی الیک فعجل قدمی علیک. چون او را می شستند بر ساق وی دیدند نوشته، چنانک از پوست بر خاسته: الفتح لله.

سألتك بل اوصيك ان مت فاكتبی علی لوح قبری: کان هذا متیما
لعل شجیاً عارفاً سنن الهوی یمر علی قبر الغریب فلسماً

هزار سال بامید تو توانم بود

هر آنکهی کت بینم هنوز باشد زود

هنوز از تو چه دیدم از آنچه خواهم دید

ز شیر صورت او دیدم وز آتش دود

اگر چه در غم تو جان و دل زیان کردم

من این زیان نفروشم بصد هزاران سود

اما جوانمردان طریقت و سالکان راه حقیقت در بند کرامات نشوند و آرزوی

آن نکنند، زیرا که کرامت ظاهر از مکر ایمن نبوده، و از غرور خالی نباشد.
 درویشی در بادیه تشنه گشت از هوا قدحی زرّین فرا دید آمد پر آب سرد.
 درویش گفت: بعزت و جلال تو که نخورم اعرابی باید که مرا سیلی زند و شربتی آب
 دهد ورنه بکراماتم آب نباید. تو خود قادری که آب در جوف من پدید آری. درویش
 این سخن از بیم غرور میگفت دانست که کرامات از مکر و غرور خالی نباشد.
شیخ الاسلام انصاری گفت: حقیقت نه بکرامات می درست شود، که حقیقت
 خود کرامتست. از کرامات مکرّم باید دید و از عطا معطی، هر که با کرامات
 بنگرد او را بآن باز گذارند، هر که با عطا گراید از معطی باز ماند. **بوعمر و**
زجاجی گفت: اگر بشریت من ذره‌ای کم شود دوستر از آن دارم که بر آب بروم.

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «**قل الحمد لله**» کوی ستایش بسز الله را و سلام علی عباده الذین
اصطفی، و درود او بر رهیگان او که بگزیدایشان را «**أَلله خیر اما تشرکون**» (۴۹)
 الله به است خدائی را یا آنچه شما می‌انبازان خوانید با او؟
 «**اَمِنْ خَلْق السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ**» این انبازان که می‌گوئید به است یا او که
 آسمان و زمین آفرید، «**وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً**» و فرو فرستاد شما را از
 آسمان آبی «**فَانْبَتَا بِهِ**» تا بر رویانیدیم بآن آب «**حَدَائِقِ ذَاتِ بَهْجَةٍ**» بستانهای
 دیوار بست نیکو منظر [با زینت] «**مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تَنْبِتُوا شَجَرَهَا**» نبود شما را
 توان آن که درختان آن رویانیدید، «**أَلله مَعَ الْهَلْهَلِ**» [در کرد گاری] با الله خدائی

دیگر بود که در انبازی اورا دیگرست، «بل هم قوم یعدلون» (۶۰)، نیست جززان که ایشان قومی اند که اورا بدروغ می‌عدیل و هامتاً گویند.

«امن جعل الارض قراراً، انباز به» یا آنکس که زمین را جای آرام‌جهانیان کرد، «و جعل خلالها انهاراً»، میان درختان آن جویها روان کرد، «و جعل لها رواسی»، و آنرا لنگرها کرد از کوهها، «و جعل بین البحرين حاجزاً»، میان دو دریا از نگه داشت خویش حاجزی کرد بازدارنده از آمیختن «أله مع الله»، خدائی دیگرست با الله در کرد گاری؟ «بل اکثر هم لا یعلمون» (۶۱)، [انباز در خدائی نیست]، که بیشتر ایشان نمیدانند.

«امن یجیب المضطر»، انباز به» یا آنکس که پاسخ می‌کند بیچارهٔ مانده را، «اذا دعاه»، آنکه که خواند اورا، «و یكشف السوء»، و بد و رنج و ناخوشی می‌باز برد، «و یجعلکم خلفاء الارض»، و شما را پس یکدیگر درین زمین می‌نشانند [گروهی از پس گروهی] «أله مع الله»، خدائی دیگرست با الله؟ «قلیلا تذکرون» (۶۲) «چون اندک [پند پذیرید و] دریا بید.

«امن یدیکم»، انباز به» یا آنکس که شما را می‌راه نماید، «فی ظلمات البر والبحر»، در تاریکیهای دشت و دریا، «و من یرسل الیاح بشرآیین یدی رحمته و آنکس که گشاید بادهای در هوای جنوب پیش باران، فابخشایش خوش، «أله مع الله»، خدائی دیگر است با الله؟ «تعالی الله عما یشر کون» (۶۳)، چون بر تروپا کست الله از انباز که می‌گویند.

«امن یدؤا الخلق ثم یعیده»، انباز به» یا آنکس که این جهان می‌آفریند و باز آن جهان، «و من یرزقکم من السماء والارض»، و آنکس که شمارامی روزی دهد از آب آسمان و خاک زمین. «أله مع الله»، خدائی دیگر است با الله در کرد گاری؟ «قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین» (۶۴)، کوی بیارید حجت خویش [بر خدای

انباز که میگوید] اگر می راست گوئید .

« قل لا يعلم من في السموات والارض الغيب الا الله » گوی نداندهر که در آسمان و زمین کس است نامده و پوشیده مگر الله .
 « و ما يشعرون ايات يعثون (٦٥) » و ندانند که کدام هنگام ایشانرا برانگیزانند .

« بل ادرك علمهم في الآخرة » یا دانش ایشان در رستخیز رسید ؟ « بل هم في شك منها » بل که ایشان در گمانند از آن ، « بل هم منها عمون (٦٦) » بل که ایشان نا بینااند از آن .

« قال الذين كفروا » نا گرویدگان گفتند : « انذا كنا تراباً و اباؤنا » باش که ما خاک گردیم و پدران ما ، « اننا لمخرجون (٦٧) » ما بیرون آوردنی ایم از زمین ؟

« لقد وعدنا هذا » وعده دادند ما را این ، « نحن و اباؤنا من قبل » هم ما و پدران ما پیش فا ، « ان هذا الا اساطير الاولين (٦٨) » نیست این سخن مگر افسانه های پیشینیان .

« قل سيروا في الارض » گوی بروید در زمین « فانظروا كيف كان عاقبة المجرمين (٦٩) » و بشگرید که چون بود سر انجام بدان .

« ولا تحزن عليهم » بریشان اندوه مبر « ولا تكن في ضيق مما يمكرون (٧٠) » تنگ مباش در دستان کری ایشان .

« و يقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين (٧١) » و میگویند که هنگام این وعده کی است اگر می راست گویند .

« قل عسى ان يكون ردف لكم بعض الذي تستعجلون (٧٢) » گوی مگر آنچه شما بآن می شتابید لختی در قفای شما رسید .

« و ان ربك لذو فضل على الناس » و خداوند تو خداوندی با نیکوکاری و فضل است بر مردمان . « ولكن اكثر هم لا يشكرون (۷۳) » لکن بیشتر مردمان به آزادی نه‌اند .

« و ان ربك ليعلم ما تكن صدورهم » و خداوند تو میداند هرچه در دل‌های ایشان نهفت میدارد « و ما يعلنون (۷۴) » و هرچیز که ایشان آشکارا میدارند .

« و ما من غائبة في السماء و الارض » و نیست هیچ پوشیده در آسمان و زمین ، « الا في كتاب مبين (۷۵) » مگر آن در لوح‌نویسه پیداو روشن . « ان هذا القرآن يقص على بني اسرائيل » این قرآن میخواند بر بنی اسرائیل « اكثر الذي هم فيه يختلفون (۷۶) » بیشتر آن که ایشان در آن دو گروهند ، [که صواب چیست و کدامست] .

« و انه لهدى و رحمة للمؤمنين (۷۷) » و این راه نمونی و بخشایشی است است گروندگان را . « ان ربك يقضى بينهم بحكمه » خداوند تو داوری برد میان ایشان [فردا بداوری بریدن خویش] « و هو العزيز العليم (۷۸) » و اوست آن توانای تاوانده دانا .

« فتوكل على الله » پستی‌دار و کار سپار بخداوند [خویش] « انك على الحق المبين (۷۹) » که تو بر راستی روشنی .

النوبة الثانية

قوله : « قل الحمد لله » . ای - قل یا ایها الرسول « الحمد لله » ای - الشکرو

الثناء كله لله، لانه هو الذي يستحقه على الحقيقة على آلائه و نعمائه . وقيل قل يا محمد الحمد لله على هلاك كفار الامم الخالية . وقيل قل الحمد لله الذي علمك هذا الامر الذي ذكر ، « و سلام على عباده الذين اصطفى » و هم الانبياء عليهم السلام ، دليله قوله : « و سلام على المرسلين » و قيل هم اصحاب محمد (ص) اصطفاهم الله لنبيته ، و قيل هم امة محمد (ص) ، وهى امة الاتباع الذين اصطفاهم الله لمعرفة و طاعته و هى الفرقة الناجية من الثلاث و السبعين ، قال الله تعالى : « و ممن خلقنا امة يهدون بالحق و به يعدلون » . ثم قال الزاماً للحجة : « أ الله خير » اى قل يا محمد لكفار قومك الزاماً للحجة عليهم : « أ الله خير » أما يشر كون ، اى عبادة الله خير ام عبادتكم الاصنام . رسول خدا هر گه كه اين آيت خواندى گفتى : « بل الله خير و ابقى واجل و اكرم » ، قرائت اهل بصره و عاصم يشر كون بياء است و باقى قراء بقاء مخاطبه خوانند ، و استفهام بر طريق انكار و توبيخ است . فان قيل لفظ « الخير » يستعمل فى شيئين فيهما خير و لاحدهما مزية و لا خير فى الاصنام اصلاً - فلنا مطلق لفظ « الخير » لا يقتضى هذا ، و الدليل عليه قوله : « اصحاب الجنة يومئذ خير مستقراً و احسن مقيلاً » و لم يقتضى ذلك ان يكون لاهل النار مقيلاً حسن و لكن المراد به زيادة التشديد . و قيل انما ذكر ذلك لاعتقاد الجهلة و الكفار ، ان فى الاصنام خيراً ؛ فكان ذلك على زعمهم .

اهل معنى را در لفظ « ام » كه مكرّرست درين آيات دو طريقست : يكى آنكه سخن در « اما يشر كون » تمام شد ، و منقطع گشت ، آنكه براستيناف گفت ، بر معنى استفهام : « أم من خلق » ، « من جعل » ، « من يجيب » ، « من يهديكم » ، « من يرسل » ، تستفهم فيها كلها ؛ ديگر طريق آنست كه « أم » در همه آيات معطوف است بر « اما يشر كون » بر تاويل آن كه : ما تشر كون خير أم من خلق ما تشر كون خير أم من جعل ، ما تشر كون خير أم من يجيب ، الى آخره .

« أتمن خلق السموات و الارض ، لمصالح عباده و معاشهم » و انزل لكم ، اى - لاجلكم « من السماء ماءً ، اى - مطراً » فانبثنا به حقائق ، بساتين محوطاً عليها ذات بهجة ، اى - ذات زينة و حسن . فكل موضع ذى اشجار مثمرة محاط عليه فهو حديقة . و كل ما يسرّ منظره فهو بهجة ، ما كان لكم ان تنبتوا شجرها ، اى ما كان لكم استطاعة الانبات « أأله مع الله » يعنى أ مع الله الاله يشار كه فى خلق هذه الاشياء فيشتر كوا بينه و بين الله فى العبادة « بل هم قوم يعدلون » عن الطريق . و قيل يعدلون عن النظر فى الادلة المؤدية الى العلم بانّ الله هو الذى تفرّد بخلق هذه الاشياء . وهو الذى يستحق العبادة .

« أم من جعل الارض قراراً » يعنى - آلهتكم خير ام من جعل الارض ذات مستقر و ثبات يستقرّ عليها الاجسام . و القرار - مصدر قرّ يقرّ - اذا ثبت ، اى - مهد لكم الارض و مكنتكم من السكون اليها و التصرف على ظهرها و المشى فى اماكنها « و جعل خلالها انهاراً » يعنى خلال اشجارها و نباتها ، و الخلال و الخلل - منفرج ما بين الشيتين - و المعنى - و فجر من نواحي الارض انهاراً و اجرى فيها الماء الى مواضع حاجاتكم ، « و جعل لها رواسى » اى - جبالات ثقلاً ، ثوابت الاصول ، لئلا تزول بمن عليها . و الرواسى - جمع الجمع - يقال جبل راس و جبال راسية ثم تجمع الراسيه على الرواسى . « و جعل بين البحرين ، العذب و الاجاج و قيل بحر فارس و بحر الروم . و قيل العذب : جيحان و سيجان و دجلة و الفرات و النيل ؛ و الاجاج سائر البحار جعل الله تعالى بينهما « حاجزاً » اى - مانعاً ، بلطف قدرته على وجه لا يشاهد و لا يعاين ، يمنع اختلاط احدهما بالآخر « أأله مع الله » يفعل ما يشاء من هذه الافاعيل ، بل اكثرهم لا يعلمون ، لانهم لا يستدلون فيعلموا .

« ام من يجيب المضطرّ اذا دعاه » اى - قل لهؤلاء المشركين : أهذه الاوثان

التي تعبدونها الذين لا يسمعون دعاءكم ولا يقدرّون على اجابتكم خير لكم أم الله الذي
 «يجيب المضطر إذا دعاه» المضطر - المفتعل من الضرورة - وهو المدفوع الى ضيق
 من الامر و قيل اصله من الاضرار ، وهو القرب والتصاق الشيء بالشيء ومعنى الآية -
 انّ هذا المضطر ان كان غريقاً في الماء انقذه ، و ان كان غريقاً في الذنوب غفر له ، وان
 كان مريضاً شفاه ، و ان كان مبتلى عافاه ، و ان كان محبوساً اطلقه ، و ان كان مديوناً
 قضى دينه ، و ان كان مكروباً فرّج كربيه ، «ويكشف السوء» اي الضرر والشدائد -
 «ويجعلكم خلفاء الارض» يأتي بقوم بعد قوم و قرن بعد قرن ، فكلّ قرن خلف لمن
 قبلهم . «أأله مع الله» اي - هل يثبتون له شريكاً يعينه «قليلاً ما تذكّرون» بالياء
 فرائت ابي عمرو اي - لا يتذكّرون الا تذكّراً قليلاً ، فيكون قليلاً منصوب على انه
 صفة مصدر محذوف . وقرأ الباقون بالتاء على معنى : قل لهم يا محمد «قليلاً ما تذكّرون»
 و الكوفيون غير ابي بكر يخففون الدال .

«اتمن يهديكم» اي - قل لهم يا محمد أهذه الاوثان خير لكم أم الله الذي
 يرشدكم الى طريق البحر والبر في ظلمات الليل بما خلق لكم من القمر والنجوم و
 الرّياح» ومن يرسل الرياح ، قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائي : «يرسل الرياح» و
 قوله: «بشراً» فيه اربع قراآت ذكرناها في سورة الاعراف «بين يدي رحمته»
 الرحمة هاهنا - المطر - «أأله مع الله تعالى الله عما يشركون» جلّ وعظم من ان يكون
 له شريك او يكون معه اله .

«اتمن يبدؤ الخلق ثم يعيده» يقال بدأ الخلق و ابدأ هم اذا وجدهم اول مرة ، و
 اعادهم اوجدهم بعد اماتتهم ، «ومن يرزقكم من السماء والارض» من السماء بالمطر
 و من الارض بالنبات . «قل هاتوا برهانكم» يعنى - قل لهم «ان كنتم تعلمون انّ
 مع الله الهأ يفعل شيئاً من ذلك او يقدر عليه فاظهروا افعاله ودّلّوا على قدرته» ان كنتم
 تصدقون في مقاتلتكم . بل هو صنع الله الذي اتقن كلّ شيء . ذكر في هولاء الآيات

الخمس و قال يبدأ و يهدى بلفظ المضارع بعد قوله : « اتمن جعل الارض » ، لأن بعض افعاله تقدّم و حصل مفروغاً منه و بعضها يفعلها حالاً بعد حال كالمتمصل الدائم .

« قل لا يعلم من فى السموات و الارض الغيب » ، غيب اینجا علم رستخیز است . قومی آمدند . و از رسول خدا پرسیدند که این رستخیز که تو ما را بآن می وعده دهی کی خواهد بود ؟ جواب ایشان این آیت آمد یعنی که این غیب است و لا يعلم الغیب الا الله . و قيل الغيب ما يحدث ويكون فى غد قالت عائشة : من زعم انّه يعلم ما فى غد فقد اعظم على الله الفرية والله عزّوجل يقول : « قل لا يعلم من فى السموات و الارض الا انيب الا الله » .

منجمی در پیش حجاج شد حجاج لختی سنگ ریزه در دست کرد و خود بر شمرد آنکه منجم را گفت بگوی تا در دست من سنگ ریزه چند است منجم حسابی که دانست بر گرفت و برگفت و صواب آمد حجاج آن بگذاشت و لختی دیگر سنگ ریزه ناشمرده در دست کرد گفت : این چندست منجم هر چند حساب میکرد جواب همه خطا می آمد . منجم گفت ایها الامیر اظنك لاتعرف عدد ما فى يدك . چنان ظن می برم که تو عدد آن نمیدانی حجاج گفت چنین است نمی دانم عدد آن ، و چه فرق است میان این و آن . منجم گفت اول بار تو بر شمردی و از حد غیب بدر آمد و اکنون تو نمیدانی و غیب است و لا يعلم الغیب الا الله .

« و ما يشعرون ايان يبعثون » ای - لا يعلمون متى ينشرون ، ايان حقیقتها : ایّ اوان - فاختصر ثم ادغم .

« بل اذارك علمهم فى الآخرة » ، ادرك بر وزن افعّل قرائت مکی است و بصری « بل هاهنا فى موضع « ام » ، تأویلها - ام ادرك علمهم فى الآخرة فيعلمون وقت قیامها . معنی آنست که دانش ایشان در رستخیز رسید تا بدانند که وقت آن کی خواهد بود ؟ و این استفهام بمعنی نفی است یعنی که نرسیدوندانند وقت آن . باقی قرآء اذارك خوانند

و ادراك و تدارك بمعنى يكسانست ، و تأويلها - ادرك علم المتقدمين بعلم المتأخرين و استوى علمهم فى قيام الساعة انه لا يعلم وقت قيامها الا الله ، ميكويد : دانشهای ایشان در کیى رستخیز همه درهم رسيد بدانستند همه که نتوانند دانست « بل هم فى شك منها » فى الدنيا ، أى - لم يحصلوا بالخوض الا على الشك فيها كقوله : « ان نظرت الا ظناً و ما نحن بمستيقنين » ، - « بل هم منها عمون » اى - من علمها جاهلون ، واحده عم ، اخبر الله تعالى عن تردد هم فى امر الساعة و ان قصارهم و غايتهم العمى فى ذلك . « و قال الذين كفروا ، يعنى مشركى مكة : « ائذا كنا تراباً » أنبعث اذا كنا تراباً « و آباؤنا » اى - و تبعث آباؤنا بعد كونهم رُفَاتاً و رميماً « ائنا لمخرجون » من قبورنا احياء ، هذا لا يكون . قرأ نافع « اذا كنا » مكسورة الالف ، « ائنا » بالاستفهام ، و قرأ ابن عامر و الكسائي « ائذا » بهمزة ، « ائنا » بنونين ، الباقون بالاستفهام فيهما جميعاً .

« لقد وعدنا هذا » ، اى - هذا الذى يقوله محمد من البعث و القيامة و كذلك وعد آباؤنا من قبلنا فى الازمنة المتقدمة ثم لم يبعثوا ، « ان هذا الا اساطير الاولين » ، الاساطير - الاحاديث التى ليست لها حقيقة .

« قل سيروا فى الارض فانظروا كيف كان عاقبة المجرمين » اى عاقبة امر الكافرين المكذبين بالرسل المنكرين للبعث . تجدوا ديارهم خاوية و ابدانهم بائدة فاحذروا و لاتكذبوا - فيحلّ بكم مثل ما حلّ بهم . و قيل معنى الآية - اقرأوا القرآن فان احوالهم مذكورة فيه يغفكم عن التطواف فى الارض و البلاد .

« و لاتحزن عليهم » اى - على تكذيبهم فلست بمواخذ به و ذلك ان النبى (ص) كان يخاف ان اصرارهم على الكفر لتفريط من جهته ، فأمنه الله منه . و قيل معناه - لاتحزن على ايدائهم اياك ، فسننصرك عليهم « و لاتكن فى ضيق ممّا يمكرون » فأنى اكفيكمهم والله يعصمك من الناس . قرأ ابن كثير « فى ضيق » بكسر الضاد - نزلت فى

المستهزئين الذين اقتسموا شعاب مكة وقد مضت قصتهم .

« و يقولون متى هذا الوعد » اى - متى يكون هذا الذى تعدنا من العذاب و البعث ان كنت تصدق فيما تقول .

« قل عسى ان يكون ردف لكم ، ردف لكم و اردفكم و ردفكم بمعنى واحد ، اى - عسى ان يكون بعض العذاب قد دنا منكم و تبعكم و قرب منكم قرب الرديف من مردفه من القتل و الاسير و السبى و السنين و الجذب و البعض مدخر ليوم البعث و النشور . و قيل الموت بعض من القيامة و جزء منها . وفى الخبر : « من مات فقد قامت قيامته » . و قيل فى قوله : « ردف » ضمير يعود الى الوعد و تقديره : ردفكم الوعد ، فعلى هذا يحسن الوقف على « ردف » . ثم يقول : « لكم بعض الذى تستعجلون » .
« و ان ربك لذو فضل على الناس » بترك المعالجة بالعذاب على المعاصى « و لكن اكثر » الناس « لا يشكرون » له فيستعجلون .

« و ان ربك ليعلم ما تكثرون صدورهم » ، - اى ما تضره و تستره « وما يعلنون » ، يظهر من القول فليس تأخير العذاب عنهم لخفاء حالهم و لكن له وقت مقدر .
« و مامن غائبة فى السماء و الارض » اى - ما من غائبة مما اخفاء عن خلقه و غيبه عنهم من عذاب السماء و الارض و القيامة « الا فى كتاب مبين » فى اللوح المحفوظ و فى القضاء المحتوم . و قيل ما من فعلة او لفظة خافية اخفاها اهل السموات و الارض الا هو يتن فى اللوح المحفوظ . و قيل ما من فعلة او كلمة الا هى عند الله معلومة ليجازى بها عاملها . و قيل ما من حبة خردل غائبة كقوله : « انها ان تك مثقال حبة من خردل فتكن فى صخرة او فى السموات او فى الارض يات بها الله » .

« ان هذا القرآن يقص على بنى اسرائيل » ، اى - يبين لاهل الكتابين ما يختلفون فيه فيما بينهم من سرائر علومهم و سراير انبيائهم و اخبار اوائلهم . و قيل المراد به ذكر عيسى و امه و عزيز و ذكر محمد عليهم السلام فانهم اختلفوا فيهم ،

و الله يبين امرهم و دينهم في القران بياناً شافياً . و قيل يقصّ عليهم لوقبلوا و اخذوا به .
 « و انّه لهدى و رحمة » اى - و ان القران لهدى من الضلالة و رحمة من العذاب
 لمن آمن به و عمل بما امر فيه . و انما خصهم به لاختصاصهم بالاهتداء و الانتفاع به ،
 و هو نظير قوله : « و لا يزيد الظالمين الا خساراً » .

« ان ربك يقضى بينهم » - بين بنى اسرائيل فى الدنيا « بحكمه » فيما حرفوه من
 الكتاب و بدلوه . و قيل يحكم القيامة فيجازى المحقّ بحقه و المبطل بباطله . و قيل
 يقضى بالقتال و قد امر به . « و هو العزيز » فلا يغالب ، « العليم » بما امر و نهى .
 « فتوكل على الله انك على الحق المبين » هو - متعلق بقوله : « ان ربك
 يقضى بينهم بحكمه » اى - حكمه فى الكفار و هو امره اياك بقتالهم . و اذا قضى
 سبحانه بذلك و امرك به « فتوكل على الله » فى محاربتهم و لاتحذر كثرتهم و شوكتهم
 « فانك على الحق المبين » اى - فى رضى الله و اتباع امره فثق بالظفر من الله و الغلبة
 على الاعداء .

النوبة الثالثة

قوله: « قل الحمد لله » بدان كه مقامات راه دين بر دو قسم است : قسمی از آن
 مقدمات گویند كه آن دز نفس خویش مقصود نیست ، چون توبه و صبر و خوف و
 زهد و فقر و محاسبه ، این همه وسائلند بكارى دیگر كه وراء آنست ؛ و قسم دیگر
 مقاصد و نهايات گویند كه در نفس خویش مقصودند چون محبت و شوق و رضا و توحید
 و توكل این همه بنفس خویش مقصودند نه برای آن می باید تا وسیلت كاری دیگر

باشد . و حمد خداوند جل جلاله و شکر و ثناء وی ازین قسم است که بنفس خویش مقصودند . و هر آنچه بنفس خویش مقصود بود در قیامت و در بهشت بماند و هر کز منقطع نگردد . و حمد ازین بابست که ربّ العزة در صفت بهشتیان میگوید : « و آخر دعویهم ان الحمد لله ربّ العالمین » ، « الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن » ، « الحمد لله الذی صدقنا وعده » و شکر و آفرین قرین ذکر خویش کرده در قرآن مجید که میگوید جلّ جلاله : « فاذکرونی اذکرکم و اشکروا لی ولاتکفرون » و فردا در آن عرصه عظمی و انجمن کبری که ایوان کبریا بر کشند و بساط عظمت بگسترانند منادی ندا کند که : ليقم الحمادون . هیچکس بر نخیزد آن ساعت مگر کسی که پیوسته در همه احوال و اوقات حمد و ثناء الله گفته و سپاس داری وی کرده و حق نعمت وی بشکر گزارده و بنده در مقام شکر و حمد آنکه درست آید که در وی سه چیز موجود بود : یکی علم ، دیگر حال ، سوم عمل . اول علم است و از علم حال زاید و از حال عمل خیزد . علم شناخت نعمت است از خداوند جلّ جلاله . و حال شادی دلست بآن نعمت ، و الیه الاشارة بقوله عزّوجلّ : « فبذلك فليفرحوا » ، و عمل بکار داشتن نعمت است در آنچه مراد خداوند است و رضاء وی در آنست . و الیه الاشارة بقوله : « اعملوا آل داود شکراً » .

قوله : « و سلام علی عباده الذین اصطفی » ، یک قول آنست که این عباد صحابه رسولند (ص) ، مهتران حضرت رسالت و اختران آسمان مالت . و آراستگان بصفه صفوت ، مثل ایشان اندر آن حضرت رسالت مثل اختران آسمانست با خورشید رخشان ، چنانکه ستارگان مدد نور از خورشید ستانند و فر سعادت از وی گیرند همچنین آن مهتر عالم و سید ولد آدم در آسمان دولت دین بر مثال خورشید بود آن عزیزان صحابه مانند اختران حضرت رسالت بایشان آراسته و رأفت و رحمت نبوتست ایشانرا بتهذیب و تأدیب پیراسته و زبان نبوت باین معنی اشارت کرده که : « اصحابی کالنجوم

بايهم اقتديتم اهتديتم». آن مهتر عالم در صدر نشسته و ياران بر مراتب احوال خویش حاضر شده: يکی وزير، يکی مشير، يکی صاحب تدبير، يکی ظهير، يکی اصل صدق، يکی مايه عدل، يکی قرين حيا، يکی کان سخا، يکی سالار صديقان، يکی امير عادلان، يکی مهتر منافقان، يکی شاه جوانمردان؛ يکی چون شنوائی، يکی چون بينائی، يکی چون بويائی، يکی چون گويائی، چنانکه جمال غالب بشر باين چهار صفت است. کمال حالت ايمان باين چهار صفت است: صدق و عدل و حيا و سخا و اين صفت جوانمردان است که رب العالمين گفت: «و سلام علی عبادہ الذین اصطفى» و يقال اصطفاہم فی آزالہ ثم ہداهم فی آبادہ. گریدگان بندگان ايشانند کہ درازل اصطفايت يافتند و در ابد بهدايت رسيدند از آن راه بردند کہ شان (۱) راه نمودند، از آن راست رفتند کہ شان برگريدند، از آن طاعت آوردند کہ شان پسنديدند. ايشانرا از حق جلّ جلالہ سه سلامست: روز ميثاق سلام بجان شنيدند: «و سلام علی عبادہ الذین اصطفى»، امروز بر لسان سفير بواسطه نبوت شنيدند: «و اذا جاءک الذین يؤمنون باياتنا فقل سلام علیکم»، فردا کہ روز بازار بود و هنگام بار بی سفير و بی واسطه بشنوند کہ: «سلام قولاً من رب رحيم»

«امن خلق السموات و الارض» آلاية، از روی فهم بر لسان معرفت روندگان را در اين آيات اشارتست: گفتند زمين و تربت اشارتست بنفس آدمی کہ ويرا از آن آفريدند، و آسمان بر فعت اشارتست بعقل شريف رفيع کہ از آن رفيع تر و شريفتر هيچ خلقت نيست و آب کہ سبب حيوۃ است و بوی نشو حيوانات و نباتست مثل علم مکتسب است چنانکہ آب زندگی هر چيز و هر کس را مدد ميدهد علم زندگی دلرا مدد ميدهد، و حقائق ذات بهجة اشارتست باعمال پسنديده و طاعات آراسته چنانکہ بواسطه آب باغ و بوستان و انواع درختان و ثمرات الوان از آب روان آراسته شود و زينت و بهجت از آن گيرد همچنين اعمال و طاعات بندگان بمقتضی علم و وساطت

عقل حاصل می آید تا آراسته دین میشود و بسعادت ابد می رسد .

لطیفه دیگر شنو ازین عجب تر: زمین که بار خلق میکشد مثلی است بار گیر حضرت
 دین را. **مصطفی (ص)** گفت: «اجعلوا الدنیا مطیة تبلفکم الی الآخرة، واجعلوا الآخرة دار
 مقرکم و محط رحالکم» ، و آسمان اشارت به بهشت است . و از طریق مجاورت
 عبارت از آن است که **مصطفی (ص)** گفته: انّ الجنة فی السماء . و آب اشارتست بوحی
 و علم که بواسطه نبوت به بندگان میرسد . یدلّ علیه ما ، قیل فی قوله تعالی :
 « واللّه انزل من السماء ماء فاحیا به الارض بعد موتها ، انّ فی ذلك لایة لقوم یسمعون »
 انّه عنی بالماء القرآن بدلالة انّه علّقه بالسماع و لیس الماء ممّا یسمع و كذلك قوله:
 « انزل من السماء ماء فسالات اودية بقدرها » ، عنی بالماء القرآن ، كذلك روی عن ابن عباس .
 « امن جعل الارض قراراً » نفوس العابدین قرار طاعتهم ، و قلوب العارفین
 قرار معرقتهم ، و ارواح الواجدین قرار محبتهم ، و اسرار الموحّدین قرار مشاهدتهم ،
 و فی اسرارهم انهار الوصلة و عیون القربة ، بها یسکن ظمأ اشتیاقهم ، و هیجان احتراقهم .
 « و جعل لها رواسی » من الابدال و الاولیاء و الاوتاد ، بهم یدیم امساك الارض و ببرکاتهم
 یدفع البلاء ، عن الخلق ، و یقال الرواسی هم الذین یهدون المسترشدين الی رب العالمین .
 « امن جعل الارض قراراً » آن کیست که زمین اسلام در زیر قدم توحید موحدان
 آورد ؟ « و جعل خلالها انهاراً » آن کیست که چشمه های حکمت در دل عارفان پدید
 آورد ؟ « و جعل لها رواسی » آن کیست که حصارهای معرفت در سردوستان بنا او کند ؟
 « و جعل بین البحرین حاجزاً » آن کیست که میان دریای خوف و رجا سحاب استقامت
 اقامت کرد ؟ « االه مع الله » هیچ خدائی دانید بجز من که این کرد ؟ ، هیچ معبود شناسید
 بجز من که این ساخت ؟ و قیل « و جعل بین البحرین حاجزاً » ، یعنی بین القلب و
 النفس لئلا یغلب احدهما صاحبه ، در نهاد آدمی هم کعبه دل است هم مصطبة نفس ،
 دو جوهر متضادند در خلقت بهم پیوسته ، و در طریقت از هم گسسته ، هر دو در هم

کشاده ، و میان هریکی از قدرت حاجزی نهاده . هر گاه که آن نفس آثاره در سرا پرده دل شبیخون برد آن دل محنت زده بتظلّم بدر گاه عزّت می شود و از جنّات قدم خلعت نظر بدو می آید . اینست سرّ آن خیر که : « انّ الله تعالی فی کلّ یوم و لیلة ثلثمائة و ستین نظرة فی قلوب العباد » .

نظیر این آیت در سورة الفرقان است : « وهوالذی مرج البحرین هذا عذب فرات و هذا ملح اجاج » . بر لسان اهل معرفت این دو دریا صفت دل مؤمن است و آن دو آب صفت آنچه در پوست ، از دو معنی متضاد : خوف و رجا ، شك و یقین ، ضلالت و هدایت ، حرص و قناعت ، و غفلت و یقظت . ربّ العزة میان هر دو ضد حاجزی و مانعی پیدا کرده : میان خوف و رجا از حسن الظن حاجزی است تا تلخی ترس خوشی امید تباه نکند . میان شك و یقین از معرفت حاجزی است تا ملوحت شك عذوبت یقین تباه نکند . میان ضلالت و هدایت از عصمت حاجزی است تا مرارت ضلالت حلاوت هدایت تباه نکند . میان حرص و قناعت از تقوی حاجزی است تا کدورت حرص صفاوت قناعت تباه نکند . میان غفلت و یقظت از مطالعت نظر حاجزی است تا ظلمت غفلت نور یقظت تباه نکند . « أله مع الله » بجز الله خدائی دیگر دانید که چنین صنع سازد و این قدرت دارد ؟

« اتمن یجیب المضطرّ اذا دعاه » گفته اند: مضطرّ آن کودک است که در شکم مادر بیمار است و مادر از بیماری وی بی خبر . آن کودک در آن ظلمت رحم از آن بیماری بنالد و جز از الله هیچ کس حال وی نداند . ربّ العزة آن نالیدن و زاریدن وی بنیوشد و برأفت و رحمت خود در دل مادر افکند تا آن طعام که شفاء کودک در آن بود بآرزوی بخواهد و بخورد . کودک از آن بیماری شفا یابد .

و قیل انّ داود الیمانی دخل علی مریض من اصحابه فقال له المریض : یا شیخ ادع الله لی . فقال الشیخ للمریض : ادع لنفسك فانك المضطرّ . وقد قال الله عزّوجلّ :

« اَمِنْ يَجِيبُ الْمَضْطَّرَّ اِذَا دَعَا » دست گیر درماندگان است و فریاد رس نومیدان و زاد مضطّران و یادگار بیدلان، پاسخ کند کوشهای بندگان را بجزا، و امیدهای عاجزان بوقا، و دعاهای ضعیفان بعطا. در ازل همه احسان او، در حال همه انعام او، و در ابد بر همه افضال او.

خبر درست است که فردا چون مؤمنان در بهشت آرام گیرند بعضی زوایای بهشت خالی ماند تا ربّ العزة خلقی نو آفریند و آن منازل و درجات که از بهشتیان زیادت آید بایشان دهد چگویی از کرم وی سزد که خلقی نو آفریده عبادت نا کرده و رنج نابرده بناز و نعیم بهشت رساند و این بندگان دیرینه رنجها کشیده و در دین اسلام عمر بسر آورده و غمها خورده و دل در فضل و کرم او بسته، چه گوئی ایشانرا از فضل خود محروم کند؟ یا از درگاه خویش براند؟ حقا که نکند، و فضل و رحمت خود از ایشان دریغ ندارد.

یحیی معاذ عجب سخنی گفته در مناجات خویش، گفت: الهی مرا اعتماد بر گناه است نه بر طاعت، زیرا که در طاعت اخلاص می باید و آن مرا نیست و در معصیت فضل می باید و آن ترا هست.

بو بکر واسطی گفت: الهی کمال پاکی و عین قدس قدم بود که این فرزند آدم در چون تو پادشاهی عاصی شدند و الا در هشتده (۱) هزار عالم کدام نقطه حدوث را یارای آن بودی که بخلاف فرمان يك نفس بر کشیدی اگر نه از بهر کمال فردایت و ذات جلال بی نقصان تو بودی چرا بایستی که مقرران حضرت و مرسلان بارگاه عزت نیز در خجالت زلات صغایر آیند این بآنست تا عالمیان بدانند که بکمال صفات جز ربوبیت او منوعوت نیست و پیاکی و بی عیبی جز جلال بر کمال او موصوف نیست.

۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « اِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتِي » تو نتوانی که کسانرا شنوایی
 « وَلَا تَسْمَعُ الصَّيِّدَ الدَّعَاءَ » و کران آواز خواندن نشنوند « اِذَا وَلَوْ اَمْ دَبَّرِينَ (۸۰) »
 [خاصه] آنکه که پشت بر گردانند و بر گردند .

« وَ مَا نَتَّبِعُ الْهَادِيَ الْعَمِيَّ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ » و تو آن نیستی که باراه آری نا
 بینایانرا از گمراهی ایشان « اِنْ تَسْمَعُ اِلَّا مَنْ يُّؤْمِنُ بِآيَاتِنَا » نشنوایی مگر آن
 کس که بگردد بسخنان ما « فَهَمَّ مُسْلِمُونَ (۸۱) » و ایشانند که مسلمانانند .

« وَ اِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ » و چون گفت خدای و سخن او واجب گشته
 بر ایشان افتد [که مهلت بس و آرم نیست] ، « اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ »
 بیرون آریم ایشانرا جنبنده ای از زمین « تَكَلِّمُهُمْ » فرا روی مردم میگوید « اِنْ
 النَّاسُ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ (۸۲) » که مردمان بآیات و سخنان ما و بوعده و
 وعید ما بنمی گروند و بی گمان نمی باشند .

« وَ يَوْمَ نَحْشُرُ » و آن روز که فراهم آریم « مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ فَوْجًا » از هر امتی
 جوگی (۱) « مِمَّنْ يَكْذِبُ بِآيَاتِنَا » ازیشان که بدروغ میداشتند سخنان ما « فَهَمَّ
 يَوْزَعُونَ (۸۳) » ایشان را فراهم میرانند و می باز دارند .

« حَتَّى اِذَا جَاوَا » تا آنکه که آیند [بِاللَّهِ] « قَالَ اَكْذَبْتُمْ بِآيَاتِي » گوید

سخنان من دروغ شمردید؟ «وَلَمْ تَحِيطُوا بِهَا عِلْمًا» و آنرا در نیافتید «أَمَّا ذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (۸۴)» تا آن خود چه بود که می کردید .

«وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ» ایشانرا بیفتاد آن گفت که وعید گفته بود ایشانرا و واجب گشته رسیدن عذاب بر ایشان «بِمَا ظَلَمُوا» بآن ستم که کردند [برخوشتن] «فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ (۸۵)» ایشان [آن روز] خاموش مانند هیچ سخن نگویند [از نومیدی و خواری] .

«أَلَمْ يَرَوْا» نمی بینند «أَتَا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنَا فِيهِ» که ما شب تاریک کردیم تا آرام گیرند در آن «وَالنَّهَارَ مُبْصَرًا» و روز روشن کردیم تا می بینند در آن «أَن فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ» در آن نشانی سخت پیداست [کردگار را بر توانائی و دانائی و یگانگی] «لَقَوْمٌ يُؤْمِنُونَ (۸۶)» گروهی را که بگروند .

«وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ» آن روز که در دمنند در صور «فَفَزَعَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَمِنْ فِي الْأَرْضِ» بترسد اهل [هفت] آسمان و [هفت] زمین «أَلَا مَنْ شَاءَ اللَّهُ» مگر آنکه خدا خواهد «وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ (۸۷)» و همه آمدنند با و ناچار و ناکام .

«وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسِبُهَا جَمَادَةً» و کوهها بینی پنداری که بر جای است [ایستاده با سنگ] «وَهُيَ تَمْرُ مَرِّ السَّحَابِ» و آن میرود چنانکه ابر رود [از بیم سست گشته و تباه و بی سنگ] «صَنَعَ اللَّهُ الَّذِي اتَّقِنَ كُلَّ شَيْءٍ» این صنع خدای است آن [توانا] که هر چه کرد محکم کرد و استوار «أَنَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ (۸۸)» او آگاه است و دانا بهر چه میکنید .

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ» هر که نیکی آرد [فردا] «فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا» او راست به از آن «وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ (۸۹)» ایشان از بیم آن روز رستگارانند و بی بیم .

«ومن جاء بالسيئة» وهر که بدی آورد «فكبت وجوههم في النار» نگویند اندازند رویهای ایشان در آتش «هل تجزون الا ما كنتم تعملون» (۹۰) «وایشانرا گویند شمارا پاداش خواهند داد مگر آنچه میکردید.

«انما امرت» [بگوی یا محمد] مرا فرمودند «ان اعبد رب هذه البلدة» که خدای این شهر را پرستم «الذی حرّمها» آن خدای که این را آزرم بزرگ نهاد «وله كل شيء و همه چیز او راست» و «امرّت ان اکون من المسلمین» (۹۱) «و مرا فرمودند تا از کردن نهادگان باشم.

«وان اتلو القرآن» و قرآن خوانم «فمن اهتدى فانما يهتدى لنفسه» هر که با راه آید خویشتن را با راه آید «ومن ضل» و هر که بگمراهی رود «فقل انما انا من المنذرين» (۹۲) «گوی من از آگاه کنندگانم.

«و قل الحمد لله» گوی حمد و ثناء نیکو الله را «سیریکم آیاته» که بشما می نماید نشانهای خویش «فتعرفونها» تا بشناسید آنها «وما ربك بغافل عما تعملون» (۹۳) «و خداوند تو نا آگاه نیست از آنچه میکنید.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «انك لاتسمع الموتى ولا تسمع الصّمّ الدعاء»، این آیت در شأن کفار قریش فرو آمد، قومی مخصوص که علم الله در حق ایشان سابق شده که هر کز ایمان نیارند و در کفر میروند. ربّ العالمین مصطفی را خبر داد که ایشان سخن تو نپذیرند و پند

تو ایشانرا سود ندارد که ما بر دل‌های ایشان مهر نهاده ایم تا ایمان در آن نشود و کفر از آن بیرون نیاید. همانست که جای دیگر گفت: «و نطبع علی قلوبهم فهم لا یسمعون» و ایشانرا مردگان نام کرد، که ایشانرا نه در آنچه می‌شنوند نفعیست و نه بآن عمل میکنند، راست چون مردگانند که حس و عقل ندارند. میگوید یا محمد چنانکه نتوانی تو که مردگانرا شنوا کنی تا سخن بشنوند ایشانرا هم نتوانی که شنوا کنی تا حق بشنوند. این کثیر «ولاتسمع» بقاء مفتوحه خواند «الصم» مرفوع میگوید کران آواز خواننده نشنوند «اذا ولّوا مدبرین» خاصّه آنکه که پشت بر گردانند برخواننده و میروند، نه بگوشی شنوند و نه بر مز و اشارت بدانند.

«و ما انت بهادی العمی عن ضلالتهم» قرأ حمزة تهتدی العمی عن ضلالتهم، و المعنى - هم كالعمی و ما فی وسعك ادخال الهدی فی قلب من عمی عن الحق فلم ينظر الیه بعین قلبه. «ان تسمع الا من یؤمن بایاتنا فهم مسلمون»، ای ما تسمع الا من اتبع الحق طالبا له بالنظر فی آیاتنا و یسلك طریق القبول وهو من سبق من الله العلم بانّه یوفقه و یومن. میگوید تو نتوانی که گمراهان را باراه آری و نتوانی که کرانرا بشنوانی مگر کسی طالب حق بود بنظر و استدلال، و توفیق یافته که دعوت قبول کند و پند بشنود، و این کسی تواند بود که عنایت ازلی درو رسیده و بعلم الله رفته که وی ایمان آرد و بسعادت ابد رسد.

روی انّ النبی (ص) قام علی منبره فقبض کفه الیمنی فقال: «کتاب کتبه الله فیہ اهل الجنة باسمائهم و انسابهم مجمل علیهم لایزاد فیہ و لاینقص منه»، ثم قبض کفه الیسری فقال: «کتاب کتبه الله فیہ اهل النار باسمائهم و اسماء آبائهم مجمل علیهم لایزاد فیہ و لاینقص منه فلیعملن اهل السعادة بعمل اهل الشقاء حتی یقال

كانهم منهم بل هم هم ، ثم يستنقذهم الله قبل الموت ولو بفواق ناقة ، و ليعملن اهل الشقاء بعمل اهل السعادة حتى يقال كانهم منهم بل هم هم ، ثم ليخرجنهم الله قبل الموت و لو بفواق ناقة . السعيد من سعد بقضاء الله و الشقى من شقى بقضاء الله و الاعمال بالخواتيم . و قال (ص) : « انّ العبد ليعمل عمل اهل النار و انه من اهل الجنة و يعمل عمل اهل الجنة و انه من اهل النار و انما الاعمال بالخواتيم » . و قالت عايشة دعى رسول الله (ص) الى جنازة صبي من الانصار فقلت طوبى لهذا عصفور من عصافير الجنة لم يعمل سوا قال او غير ذلك يا عايشة ، انّ الله خلق الجنة و خلق النار فخلق لهذه اهلا و لهذه اهلا خلقهم لها و هم فى اصلاّب آبائهم .

بر وفق اين اخبار آورده اند كه رسول خدا حكايت كرد كه در بنى اسرائيل زاهدی بود دويست سال عبادت كرده و در آرزوى آن بود كه وقتى ابليس را به بيند تا با وى گويد الحمد لله كه درين دويست سال ترا بر من راه نبود و نتوانستى مرا از راه حق بگردانيدن آخر روزى ابليس از محراب خويشتن را با و نمود ، او را بشناخت ، گفت : اکنون بچه آمدی يا ابليس ؟ گفت دويست سالست تا ميكوشم كه ترا از راه ببرم و بكام و مراد خويش در آرم و از دستم بر نخاست و مراد من بر نيامد ، و اکنون تو درخواستى تا مرا بينى ديدار من ترا بچه كار آيد ؟ كه از عمر تو دويست سال ديگر مانده است . اين سخن بكفت و ناپديد گشت زاهد در وساوس افتاد گفت از عمر من دويست سال مانده و من خويشتن را چنين در زندان كرده ام ؟ از لذّات و شهوات باز مانده و دويست سال ديگر هم برين صفت دشخوار بوده تدبير من آنست كه صد سال در دنيا خوش زندگانى كنم لذّات و شهوات آن بكار دارم آنكه توبت كنم و صد سال ديگر بعبادت بسر آرم كه الله تعالى غفور و رحيم است . آن روز از صومعه بيرون آمد سوي خرابات شد و بشراب و لذّات باطل مشغول گشت و بصحبت مؤمنات تن در داد ، چون شب در آمد عمرش با آخر رسيده بود ملك الموت در آمد و بر سر آن

فسق و فجور جان وی برداشت . آن طاعات و عبادات دوست ساله بباد بر داد حکم ازلی درو رسیده و شقاوت دامن او گرفته . نمود بالله من درك الشقاء وسوء القضاء .
 « و اذا وقع القول عليهم » هذا القول هو حكم العذاب و وقوع السخط و انقطاع المهلة ، كقوله: « وقع القول عليهم بما ظلموا » ، و ذلك حين لا يقبل الله سبحانه من كافر ايمانه ولم يبق الا من يموت كافرا في علم الله سبحانه و هذا عند اقتراب الساعة و منقطع الامال و هو خروج الدابة ، فاذا خرجت الحفظة و رفعت الاقلام و شهدت الاجساد على الاعمال و تبين الشقى من السعيد و شاهدت اللسن بالكفر و الايمان صراحاً . قال ابو سعيد الخدرى : « اذا تر كوا الامر بالمعروف و النهى عن المنكر و جب الغضب » و وقع القول عليهم .

خلافت میان علماء تفسیر که شکل دابة چون است و از کجا بیرون آید .
 حذیفه گفت از رسول خدا شنیدم که گفت طولها ستون ذراعاً لا یدر کها ظالم و لا یفوتها هارب ، تسم المومن بین عینیه ، و یکتب بین عینیه مؤمن ، و تسم الکافر بین عینیه و یکتب بین عینیه کافر ، و معها عصا موسی و خاتم سلیمان . و قال ابن عباس لها زغب و ریش و اربع قوائم . و قال ابن الزبیر رأسها رأس ثور و عینها عین خنزیر و اذنها اذن فیل و قرنها قرن ایل و عنقها عنق نعامة و صدرها صدر اسد و لونها لون نمر و خصرها خاصرة هر و ذنبها ذنب كبش و قوائمها قوائم بعیر بین کل مفصلین اثنا عشر ذراعاً ، تخرج و معها عصا موسی و خاتم سلیمان . فتنکت فی مسجد المؤمن بعصا موسی نکتة بیضا ، فیبيض وجهه ، و تنکت فی وجه الکافر بخاتم سلیمان نکتة سوداء فیسود وجهه ، و ذلك قوله تعالى: « يوم تبيض وجوه و تسود وجوه » . و هذا حين یغلق باب التوبة لا ینفع نفساً ایمانها لم تکن آمنت من قبل . و قال و هب و جهها وجه رجل و سایر خلقها خلق الطیر ، و قیل هی علی صورة فرس .

اما بیرون آمدن دابة الارض بدانکه علامتی است از علامتهای مهین قیامت

وخواست رستخیز. و از رسول خدا (ص) پرسیدند که از کجا بیرون آید گفت من اعظم المساجد - حرمة على الله ؛ یعنی - المسجد الحرام . قال و عيسى يطوف بالبیت ومعه المسلمون این خبر دلیل است که نخست عیسی بیرون آید انکه دابة الارض . ابن عباس گفت وادیست درزمین تهامة از آنجا بیرون آید . عبد الله بن عمر و درزمین طایف بود، آنجا پای بر زمین زد گفت ازینجا بیرون آید . و گفته اند از احیاء مکه بیرون آید . ابن مسعود گفت از میان صفا و مروه . و قال ابن عمر تخرج الدابة من صدع فی الصفا کجری الفرس ثلاثة ايام وما خرج ثلثها . این خبر موافق آمد با قول حسن بصری که گفت موسی (ع) از حق در خواست تا دابة الارض بوی نماید . گفتا سه روز و سه شب بیرون می آمد از زمین و با آسمان بر می شد . موسی چون آن منظر عظیم قطیع دید طاقت نداشت ، گفت : ربّ ردها فردّها ، خداوندا بجای خود بازبر او را و بجای خود باز شد . مقاتل گفت : لایخرج منها غیر رأسها فیبلغ رأسها السحاب . و قول درست آنست که او راسه خرجه است یعنی که سه بار بیرون آید : اوّل از زمین یمن بر آید . چنانکه اهل بادیه از وی خبر دارند و ذکر وی بایشان رسد اما بمکه و دیگر شهرها نرسد ، و در آن خرجه اوّل صفت عظمت و طول و عرض وی در چشمه انباید و پیدا نکرده پس ناپدید شود روز گاری دراز چندان که الله خواهد ، پس دوم بار از زمین تهامة بر آید و خبر وی به مکه رسد و بدیگر شهرها ، باز پنهان شود روز گاری ، آنکه سوم بار از میان مکه بر آید . و گفته اند که میان رکن اسود و باب بنی مخزوم بیرون آید بر آن صفت و آن عظمت که گفتیم و بر روی زمین همی رود و هر کجا نفس وی رسد همه نبات و درختان خشک میشود تا در زمین هیچ نبات و درخت سبز نماند مگر درخت سپند که آن خشک نشود از بهر آن که بر گه هفتاد پیغامبر با وی است و عصای موسی و خاتم سلیمان با وی بود ، هر مسلمانی را که بیند سر عصا بر پیشانی او نهد يك نقطه نور پدید آید، آنکه سر تا پای وی همه نور شود و چون کافری بیند

انگشتی سلیمان بر پیشانی او نهاده، يك نقطه ظلمت بر پیشانی وی پدید آید. آنکه سر تا پای وی همه ظلمت و تاریکی گردد. و چون این دابه بیرون آید مسلمانان همه قصد مسجد کنند که وی البته تعرض مسجد نکند و با مردم بزبان ایشان سخن گوید بآن لغت که دریابند: با عربی بزبان عرب و با عجمی بزبان عجم، اینست که رب العالمین گفت: «تکلمهم». «سُدی» گفت: «تکلمهم» ببطالان الادیان سوی دین الاسلام و گفته اند سخن گفتن وی آنست که کافر و مسلمان از هم جدا کند، روی فرا قومی کند گوید: ایها الکفار مصیر کم الی النار و روی فرا قومی دیگر کند، گوید: ایها المؤمنون مصیر کم الی الجنة. و قيل «تکلمهم انّ الناس کانوا بآیاتنا لایوقنون» فرا روی مردم میگوید، که این مردمان یعنی اهل مکه به بیرون آمدن من گرویده بودند و ذلك لانّ خروجها من آیات الله قال ابو الجوزاء: سألت ابن عباس «تکلمهم» او «تکلمهم»؟ فقال کُلّ ذلك یفعل تکلم المؤمن و تکلم الکافر ای تسمهم انّ الناس بفتح الف قرائت کوفی و یعقوب است یعنی تکلمهم بانّ الناس و بکسر الف قرائت باقی، و تقدیره - «تکلمهم» فتقول «انّ الناس کانوا بآیاتنا لایوقنون».

«و یوم نحشر من کُلّ امة فوجاً»، ای - من کل اهل عصر جماعة کثیره «ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون» ای - یجس اولهم علی آخرهم لیجتمعوا ثم یساقون الی النار و من فی قوله ممن یکذب للتبیین لا للتبعیض، ای الفوج من المکذبین لانه لایحشر بعض المکذبین دون بعض، و انما خصّ المکذبین بالحشر دون المؤمنین لانه یرید وصف حالهم خاصه دون المؤمنین. و قال المبرد: لایقال للمؤمنین حشروا لانّ الحشر لایستعمل الا فی الجمع علی وجه الازلال.

«حتی اذا جاؤا» یعنی - اذا حضروا المحشر. قال الله تعالی لهم: «اکذبتم بآیاتی و لم تحیطوا بها» علماً. فی هذا تقدیم و تأخیر: یعنی لم تحیطوا بآیاتی علماً فکذبتم بها. کقوله: «بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه»، و اذ لم یهتدوا به فسیقولون

هذا افك قديم ، قوله : « أما ذا كنتم تعملون » هذا توهين لقولهم و فعلهم ، يقال ذلك على ابلغ اذكان . وقيل هذا توبيخ و تبكيت اى - ما ذا كنتم تعملون حين لم تبحثوا عنها ولم تتفكروا فيها و وقع القول عليهم اى وجب عليهم الوعيد ، و حل بهم العذاب و السخط من الله يوم يحشرون بما ظلموا بسبب كفرهم و تكذيبهم بآيات الله « فهم لا ينطقون » بحجج يدفعون بها عن انفسهم وقيل فهم لا ينطقون بعذر ولاشفاعة ، كما قال : « هذا يوم لا ينطقون » . وقيل « وقع القول عليهم » اى - لزمتهم حجة الله « فهم لا ينطقون » فلم يجدوا جواباً . و قيل « لا ينطقون » لأن افواههم مختومة . و قيل وقوع القول عليهم وقوع السخط ، و حكم العذاب عليهم فى الدنيا ؛ و ذلك ما روى عن عبد الله بن مسعود قال : اكثروا زيارة هذا البيت من قبل ان يرفع وينسى الناس مكانه و اكثروا تلاوة القرآن من قبل ان يرفع قالوا يا باعبد الرحمن هذه المصاحف ترفع فكيف بما فى صدور الرجال قال يصبحون فيقولون قد كنّا نتكلم بكلام . و نقول قولاً فيرجعون الى شعر الجاهلية و احاديث الجاهلية ، و ذلك حين يقع القول عليهم .

ثم ذكر الدليل على قدرته و الاهيته سبحانه فقال : « ألم يروا انا جعلنا الليل ليسكنوا فيه » من حركات النصب فيستريح بذلك ابدانهم عدّة للغدو النهار مبصراً لينتشروا فيه فى الارض و يتوصلوا بذلك الى قضاء حوائجهم و طلب معاشهم . قوله : « والنهار مبصراً » اى - ذا ابصار ، كقوله : « عيشة راضية » اى - ذات رضى . و قيل مبصراً اى يبصر فيه كما يقال : ليل نائم اى - ينام فيه . « ان فى ذلك » اى - فيما بيناه من الآيات فى الليل و النهار لدلالات صادقة تورث الايمان بالله و توجب الاعتراف بتوحيده على كل عاقل متدين « و يوم ينفخ فى الصور » اى - اذ كر يوم ينفخ اسرافيل فى الصور و هو شبه قرن . قال مجاهد : الصور كهيئة البوق ، وقيل هو جمع صورة كصوفة و صوف يعنى تنفخ الارواح فى الاجساد و الاول اصوب و هو المعتقد ، و الدليل عليه قول النبى (ص) : « كيف انعم و صاحب القرن قد التقمه و حنى جبهته ينظر متى يومر فينفخ » .

ابوهریره روایت کند از مصطفی (ص)، گفت: ربّ العالمین آسمانها و زمین بیافرید آنکه بعد از آفرینش آسمان و زمین صور بیافرید و: اسرافیل داد اسرافیل صور در دهن گرفته و چشم فرا عرش داشته منتظر آن تا کی فرمایند او را که در دم. ابوهریره گفت: یا رسول الله آن صور چیست گفت مانند سروی عظیم والذی بعثنی بالحق انّ عظم دارة فيه كعرض السماء و الارض فينفخ فيه ثلاث نفخات: الاولى نفخة الفزع، والثانية نفخة الصعق، والثالثة نفخة القيام لربّ العالمین.

يقال بین كلّ نفختین اربعون يوماً من ايام الدنيا وقيل اربعون سنة فاذا تمّت الاربعون نفخ نفخة الصعق وهو الموت و در خبر است که ابوهریره گفت: یا رسول الله «ففرع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله» این استثنا مر که راست؟ گفت: اولئك الشهداء و هم «احياء عند ربهم یرزقون» وقاهم الله فرع ذلك اليوم و آمنهم و هو عذاب یبعثه الله على شرار خلقه و هو الذی یقول الله عزّوجل: «انّ زلزلة الساعة شیء عظیم» الی قوله: «ولکن عذاب الله شدید».

وقيل «ففرع من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله» یعنی اهل الجنة من الحور والعلمان والخدم بعد از نفخة فرع چهل سال گذشته فرمان آید: اسرافیل که انفخ نفخة الصعق فیصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله. و در خبر ابوهریره است فاذا اجتمعوا جاء ملك الموت الی الجبار فیقول قد مات اهل السماء والارض الا من شئت فیقول الله سبحانه - و هو اعلم - من بقی؟ فیقول ای ربّ بقیّت انت الحی الذی لاتموت و بقیّت حملة العرش و بقی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و بقیّت انا. فیقول جلّ و عزّ فیموت جبرئیل و میکائیل فینطق الله العرش فیقول ای ربّ یموت جبرئیل و میکائیل، فیقول: اسکت انتی کتبت الموت على کل من تحت عرشی، فیموتان. ثمّ یأتی ملک الموت الی الجبار فیقول ای ربّ قد مات جبرئیل و میکائیل فیقول - و هو اعلم - : فمن بقی؟ فیقول: بقیّت انت الحی الذی لاتموت، و بقیّت حملة

عرشك و بقيت فيقول ليمنت حملة عرشي فيموتون فيامر الله العرش فيقبض الصور من اسرافيل ثم يقول ليمنت اسرافيل فيموت ثم يأتي ملك الموت ، فيقول يا رب قد مات حملة عرشك فيقول - وهو اعلم - فمن بقى هافيقول بقيت انت الحى الذى لاتموت ، و بقيت انا . فيقول انت خلق من خلقى خلقتك لما رأيت . ، فمت ، فيموت ، فاذا لم يبق احد الا الله الواحد الاحد الصمد الذى لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفواً احد ، وكان آخراً كما كان اولاً طوى السموات كطوى السجل للكتاب ثم قال انا الجبار لمن الملك اليوم ؟ فلا يجيبه احد ثم يقول تبارك و تعالى جل ثناؤه و تقدست اسماءه : الله الواحد القهار يوم تبدل الارض غير الارض والسموات فيبسطها بسطاً ثم يمدّها مدّ الاديم العكازى لاترى فيها عوجاً ولا امتاً ثم يزجر الله الخلق زجرة واحدة فاذا هم فى هذه الارض المبدلة فى مثل ما كانوا فيها من الاول : من كان فى بطنها كان فى بطنها ، ومن كان على ظهرها كان على ظهرها . ثم ينزل الله عزّوجلّ عليهم ما من تحت العرش كمنى الرجال ثم يامر الله عزّوجلّ السحاب ان يمطر اربعين يوماً حتى يكون فوقهم اثنا عشر ذراعاً و يامر الله سبحانه الاجساد ان تنبت كنبات الطرائث او كنبات البقل حتى اذا تكملت اجسادهم كما كانت ، قال الله تعالى ليحيى حملة العرش فيحيون ثم يقول الله عزّوجلّ ليحيى جبرئيل و ميكايل و اسرافيل فيحيون الله اسرافيل فياخذ الصور فيضعه على فيه ثم يدعو الله الارواح فيعطى بها تنويراً و الاخرى ظلمة فيقبضها جميعاً ثم يلقيها فى الصور ثم يامر الله عزّوجلّ اسرافيل ان ينفخ نفخة للبعث فتخرج الارواح كانتها النحل قد ملأت ما بين السماء والارض فيقول الله عزّوجلّ ليرجعن كل روح الى جسده ، فتدخل الارواح الخياشيم ثم تمشى فى الاجساد او كما يمشى السمّ فى اللدغ . ثم تنشق الارض عنهم سراعاً فانا اول من تنشق عند الارض فتخرجون منها الى ربكم تنسلون عراة حفاة غرلاً مهطعين الى الداع يقول الكافرون هذا يوم عسر .

قوله: «وكلّ آتوه» قرأ حمزة و حفص «آتوه» مقصوراً على الفعل، بمعنى جاءه عطفاً على قوله: «دفزع» و آتوه، وقرأ الباقون: «آتوه» بالمدّ و ضمّ التاء على مثال فاعلوه كقوله: «وكلّهم آتیه يوم القيمة فرداً» ای - یأتون الله سبحانه داخلین صاغرين .

و ترى الجبال یا محمد تحسبها جامدة قائمة واقفة مستقرة مكانها ، «وهی تمرّ مرّ السحاب» حتی تقع على الارض فتستوی بها .

«صنع الله الذي اتقن كلّ شيء» ، ای - صنع الله - ذلك صنعه فهو نصب على المصدر . و قيل معناه - هذا من صنع الله الذي خلق الاشياء على وجه الاتقان والاحكام انه خبير بما يفعلون عالم بافعال عباده قادر على مجازاتهم عليها بما يستحقون . قرأ مكی و بصری و حماد : بما يفعلون بالياء لقوله آتوه انما هو خير عنهم .

قوله: «من جاء بالحسنة» يعنى من جاء بالتوحيد يوم القيامة وهو شهادة ان لا اله الا الله ، «فله خير منها» ای - ثواب اجود منها . ان قيل فاذا كانت الحسنة : «لا اله الا الله» وهی التوحيد فما معنى : «فله خير منها» و هل شيء خير من لا اله الا الله فالجواب عنه من وجهين : احدهما انه على التقديم والتأخير ، والمعنى - فله منها و من اجلها خير ، والجواب الثانى انّ قوله : «خير منها» يعنى - به الثواب لانّ الطاعة فعل العبد والثواب فعل الله فعمل الله اشرف من فعل العبد وخير منه ، وقيل «من جاء بالحسنة» يعنى بالاخلاص فى التوحيد «فله خير منها» ای - خير له منها الجنة .

«و من جاء بالسّيئة» يعنى بالشرك «فكبت وجوههم فى النار» وفى ذلك ما روى انس بن مالك قال قال رسول الله (ص) : «يجىء الاخلاص والشرك يوم القيامة فيجثوان بين يدى الرب تبارك وتعالى فيقول الرب للاخلاص انطلق انت و اهلك الى الجنة و يقول للشرك انطلق انت و اهلك الى النار» ثم تلا هذه الآية من جاء بالحسنة فله خير منها الى قوله «فكبت وجوههم فى النار» .

و عن ابي عبد الله الجدلي قال : دخلت على علي بن ابي طالب (ع) فقال :
 « يا ابا عبد الله الا انسبتك بالحسنة التي من جاء بها ادخله الله الجنة والسيئة التي من جاء
 بها كبته الله في النار ولم يقبل معها عملاً ؟ » قلت بلى . قال : الحسنه حسنة و السيئة
 بغضنا . و قيل : « فله خير منها » يعنى رضوان الله كقوله تعالى : « و رضوان من الله
 اكبر » ، و قيل « فله خير منها » يعنى الاضعاف ، وهذا تأويل حسن لان الاضعاف خصائص ؛
 منها ان العبد يسأل عن عمله ولا يسأل عن الاضعاف ؛ ومنها ان للشيطان سبيلا الى
 عمله و ليس له سبيل الى الاضعاف ولانه لا مطمع للمخصوم فى الاضعاف ؛ ولان دار الحسن
 فى الدنيا و دار الاضعاف الجنة ؛ ولان الحسنه على استحقاق العبد و التضعيف كما يليق
 بكرم الرب .

قوله : « وهم من فزع » بالتنوين ، « يومئذ » بفتح الميم قراءة اهل الكوفة
 و قرأ سائر القراء « من فزع يومئذ » بالاضافه و هذا اعتم لانه آمن من جميع الفزع .
 قال ابن عباس : اذا طبقت النار على اهلها فزعوا و افزعوا لم يفزعوا مثلها و هو فزع الاكبر
 و اهل الجنة آمنون من ذلك . « ومن جاء بالسيئة فكبت وجوههم فى النار » ، يعنى -
 من جاء يوم القيامة مشركا بالله فان الله سبحانه يأمر خزنة جهنم ان يطرحوه على وجهه
 فى النار . و يقال لهم هل تجزون الا ما كنتم تعملون يقال كبته على وجهه ناكب ،
 نظيره : قشعت الريح السحاب فاقشع ، وهذا من الفعل الغريب بعكس ساير الافعال ،
 و منه قول النسي (ص) : « و هل يكب الناس على مناخرهم فى النار الا حصائد السنتهم » ،
 و مثله : قلعتة فاقلع .

« انما امرت » ، يعنى - قل للعرب يا محمد انما امرنى الله ان اعبد رب
 هذه البلدة يعنى - مكة التى تفتخر بها العرب و يسمون بسببها سكان حرم الله « الذى
 حرمها » اى جعلها حرماً آمناً يأمن فيها السباع و الوحوش فلا يعدو الكلب
 فيها على الغزال و لا يتفر منها الغزال و يكف الناس عن اهلها و عن من

لاذبحها (١). وقيل « حرّمها » اى - عظم حرمتها من ان يسفك بها دم او يظلم بها احد او يصطاد صيدها او يختلى خلاها فاعبدوه انتم فيه عزّكم و شرفكم ، وقيل « حرّمها » على الجابرة حتى لا يتملكها جبار و يدّعيها لنفسه . « و له كلّ شيء » اى - و لرب هذه البلدة كلّ شيء مع هذه البلدة فانه مالك الدنيا والاخرة و رب العالمين كلّهم و انما خصّ هذه البلدة باضافتها اليه تشرifa لها كما قال : « ناقة الله » و « بيت الله » و رجب شهر الله . « و امرت ان اكون من المسلمين » اى - و امرنى ربّى بان اكون مسلماً على دين ابراهيم منقاداً لامره مستسلماً له متوّكلاً عليه .

« و ان اتلو القرآن » يعنى - و امرنى ربّى ان اقرأ عليكم القرآن و اعرفكم حلاله و حرامه و ما لكم و عليكم فيه . « فمن اهتدى فانما يهتدى لنفسه » ، اى - من سلك طريق الرشاد و آمن بالقرآن فلنفسه عمل لانه لا ينال نعيم الآخرة ولا يأمن العذاب فى الدارين من ترك قصد السبيل بتكذيبه آياى و كفره بالقرآن فانما انا منذر انذر سخط الله و عذابه و نعمته . و هذا كان قبل فرض القتال ثم نسخه الامر بالقتال و « قل الحمد لله » يعنى قل يا محمد للقائلين لك من مشركى قومك متى هذا الوعد الحمد لله « على توفيقه آيانا للحق الذى انتم عنه عمون » سيرىكم « ربكم آيات عذابه و سخطه فتعرفون بها حقيقة نصحى لكم و صدق ما دعوتكم اليه و قيل سيرىكم اشرط الساعة فتعرفون بها حقيقة بوقوعها و قيامها و قيل سيرىكم آياته الدالة على ربوبيته و وحدانيته « فتعرفونها » فى انفسكم و فى الافاق كقوله « سريهم آياتنا فى الافاق و فى انفسهم » قوله : « و ما ... تعملون » و ما ربك بغافل عما تعملون بالتاء مدنى و شامى و حفص و يعقوب و الوجه انه على اضمار القول و التقدير قل لهم « و ما ربك بغافل عما تعملون » اُمر عليه السلام بمخاطبة الكفار بذاك على سبيل التهديد و قرا الباقون يعملون بالياء و الوجه انه على و عید المشرّكين اى و ما ربك بغافل عما يعمل الكفار و عما يستوجبونه عليها من العقاب و لكنّه جعل لهم اجلاهم بالغوه فاذا جاء ذلك الاجل لا يستأخرون عنه ساعة ولا يستقدمون وهذه تسليّة للنبي (ص) فيقول لا يحزنك تكذيبهم آياى فانى من وراء اهلاكم فاهلكهم الله ؛ بدر و ضربت الملائكة وجوههم و ادبارهم و عجلهم الله الى النار .

النوبة الثالثة

قوله : « انك لاتسمع الموتى » زند گانی بحقیقت سه چیز است و هر دل که از آن سه چیز خالی بود مردار است و در شمار موتی است : زند گانی بیم با علم ، و زند گانی امید با علم ، سوم زند گانی دوستی با علم . زند گانی بیم دامن مرد پاك دارد و چشم وی بیدار و راه وی راست ، زند گانی امید مر کب مرد تیز دارد و زاد تمام و راه نزدیک ، زند گانی دوستی قدر مرد بزرگ دارد و سرّ وی آزاد و دل شاد . بیم بی علم بیم خارجیان است ، امید بی علم امید مرجیانست . دوستی بی علم دوستی اباحتیان است . هر کرا این سه خصلت با علم درهم پیوست بزندگی پاك رسید و از مردگی باز رست . ربّ العالمین میگوید : « فلنحييّه حيوۃ طيبة » زندشان دارم بزند گانی پاك از خود بیزار و از همه عالم آزاد .

بیزار شو از هر چه بکون اندر تا باشی یار غار آن دلبر

این جوانمردان آنند که چون عیان بار داد ایشان ساخته بودند . چون حجاب برخاست از همه خلق پرداخته بودند . دامن حقایق از دست علایق با خود گرفته بودند

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوى فصادف (۱) قلبی خالیاً فتمکنا

« و اذا وقع القول عليهم اخرجنا لهم دابة من الارض » آن روز که آن دابه از زمین برآید دوست از دشمن پیدا شود و آشنا و بیگانه از هم جدا شود یکی را قهر

جلال ازلی فرو گیرد و داغ نومیدی بر پیشانی وی نهند: «آنت فضیحت و رسوائی و مصیبت جدائی که درخت نومیدی ببر آید و اشخاص بیزاری بدر آید از هدم عدل کرد نبایست بر آید. از سر نومیدی و درد واماندگی گوید:

من پندارم که هستم اندر کاری ای بر سر پنداشت چو من بسیاری
یکی رالطف جمال الهی در رسد بعنایت ازلی و فضل ربّانی نقطه نور بر پیشانی او
پدید آید سر تا پای وی همه نور گردد. آن دل پاک ویرا هر کس صفا گردانند، لگام
تقوی بر سر وی کنند که: «التقى ملجم، از عمل صالح زینی بر نهند رکاب وفادر آویزند
تنک مجاهدت بر کشند او را بسططان شریعت سپارند و از خزانه رسالت خلعتی او را
پوشانند که: «ولباس التقوى ذلك خير»، پس عمامه از استغناء ازل بر فرق همت او
نهند، نعلین صبر در پایش کنند طیلسان محبت بردوش افکنند، صفات او را به پیرایه
علم بیاریند و در شاه راه شرع روان کنند و هر چه اقبال و افضال بود بحکم استقبال
پیش وی فرستند که: «من تقرب منى شبرا تقربت منه ذراعاً» الحديث.

«و يوم ينفخ فى الصور ففرع من فى السموات و من فى الارض» الاية، فردا که
صبح قیامت بدمد و سرا پرده عزت به صحراء قدرت بزنند و بساط عظمت بگسترانند
و زندان عذاب از حجاب بیرون آرند و ترازوی عدل بیاویزند و از فرع آن روز صد
هزار و بیست و اند هزار نقطه نبوت و عصمت و سیادت بزانو در آیند و زبان تذلل بگشایند
که «لاعلم لنا»، سه فرع بود آن روز اول فرع ازنفخه اسرافیلی که میگوید:
«ففرع من فى السموات و من فى الارض»، دیگر فرع از زلزله ساعت که میگوید:
«ان زلزلة الساعة شىء عظيم»، سدیگر فرع اکبر که میگوید: «ولو ترى ازفرعوا
فلافت»، از فرع آن روز زبانهای فصیح گنگ گردند و عذرهای باطل و اننداه سیاست در
آن عرصه کبری دهند که: «هذا يوم لا ينطقون ولا يؤذن لهم فيعتذرون» بسی پرده ها
دریده گردد بسی نسبها بریده شود بسی سپید رویان سیه روی شوند بسی کلاه دولت

که در خاک مذلت افکنند بسی خلقان پاره که دولتخانه بهشت را آئین بندند از سیاست آن روز آدم پیش آید گوید: بار خدایا آدم را برهان و با فرزندانش تو دانی که چکنی نوح نوحه میکند که بار خدایا فرع قیامت صعب است هیچ روی آن دارد که بر ضعیفی ما رحمت کنی؟ ابراهیم خلیل، موسی کلیم، عیسی روح الامین همه بخود درمانده و زبان عجز و بیچارگی بگشاده که: بار خدایا بر ما رحمت کن که ما را طاقت سیاست این فرع نیست. همی در آن میانه سالار و سید قیامت مایه فطرت و نقطه دولت مصطفای عربی هاشمی (ص) گوید بار خدایا مشتی ضعیفان و گنه کارانند اقامت من، بریشان رحمت کن و با محمد هر چه خواهی میکن. از جناب جبروت و درگاه عزت ذوالجلال خطاب آید که یا محمد هر آنکس که بخدائی ما و رسالت تو اقرار داد حرمت شفاعت ترا بر فقرات دولت تو بستیم. یا سید با تو و با امت تو بکرم خود کار می کنم نه بکردار ایشان. هر که بوجدانیت ما و نبوت تو اقرار داد و باخلاص و صدق کلمت شهادت گفته او را از فرع اکبر ایمن کردیم و گناهان وی بمغفرت خود پیوشیدیم و بفضل خود او را طوبی و زلفی و حسنی دادیم اینست که رب العالمین گفت:

« فله خیر منها و هم من فرع یومئذ آمنون »

قوله: « انما امرت ان اعبد رب هذه البلدة، الایة، خنك آن بندگانی که دین حنیفی ایشانرا در پذیرفت و در طاعت و عبادت دست در متابعت محمد مرسل زدند و حق را کردن نهادند بر مقتضی این فرمان که: « و امرت ان اکون من المسلمین » ایشانند که مقبول در گاه بی نیازی شدند و علم سعادت و رایت اقبال بر درگاه سینه های ایشان نصب کردند و مفاتیح کنوز خیرات و خزائن طاعات در کف کفایت ایشان نهادند و حائطی از عصمت بگرد روزگار ایشان در کشیدند تا صولت غوغای لشکر عاصیان بساحات ایشان راه نیافت و سطوات احداث پیرامن دلهای ایشان نگشت و لواء عز ایشان تا ابد در عین ظهور می کشند، که: « ان عبادی لیس لك علیهم سلطان »، آری

از آن راه بردند، کشان راه نمودند، و این شمع عنایت و رعایت در راه ایشان برافروختند که: «سیریکم آیاته فتعرفونها»، و این راه بسه منزل توان برید: اول نمایش، پس روش، پس کشش. نمایش اینست که: سیریکم آیاته فتعرفونها، روش آنست که گفت: «و خلقناکم اطواراً، لئلاَّ کبرکُم طباقاً عن طبق»، کشش آنست که گفت: «دنا فتدلی»، نمایش در حق خلیل گفت: «نری ابراهیم ملکوت السموات والارض، روش از موسی باز گفت: «ان معی ربی سیهدین». کشش در حق مصطفای عربی (ص) گفت: «اسری بعبده». ای مسکین تو راه گم کرده در خود بمانده راه براه نمی‌بری عمرها در خود برفتی هنوز جائی نرسیدی. روش تو چنانست که آن پیر عزیز گفت: برنا بودم که گفت خوش باد شب در عشق شدم پیر و شبم روز نشد ای جوانمرد از خود قدمی بیرون نه تا راه بر تو روشن شود و هام راحت پدید آید.

نشیده آن کلمه پیر طریقت که گفت: ای رفته از خود نا نرسیده بدوست دل تنگ مدار که در هر نفسی همراه تو اوست عزیز اوست که بداغ اوست. بر براه اوست که با چراغ اوست. اینست که رب العالمین گفت: «فهو علی نور من ربه».

٢٨- سورة القصاص - مكية

١- الذوبة الاولى

قوله تعالى: **بسم الله الرحمن الرحيم** بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان.
 «طسم (١)»، «تلك آيات الكتاب المبين» (٢)، این [حروف] آیت‌های نامه روشن پیداست.

«تتلوا عليك» میخوانیم بر تو «من نبا موسى و فرعون» از خبر و کار موسی و فرعون «بالحق» بر راستی [چنانکه بود] «لقوم يؤمنون» (٣)، گروهی را که بگردند.

«ان فرعون علا في الارض» فرعون از اندازه خویش بر شد در زمین [مصر] «وجعل اهلها شيعا» و مردمان [مصر] را گروه گروه کرد «يستضعف طائفة منهم» زبون گرفت گروهی از ایشان [و بیچاره به بیگار] «يدبح ابناهم» گلوی پسران ایشان می برید. «و يستحي نساءهم» و دختران ایشان را زنده می گذاشت «انه كان من المفسدين» (٤)، که او از بدکاران و تباه کاران بود.

«و نريد ان نمن» و میخواستیم ما که سپاس نهیم «على الذين استضعفوا في الارض» بر ایشان که بیچاره گرفته بودند در زمین [مصر] «و نجعلهم ائمة» و ایشانرا

[پادشاهان و پیغامبران] و پیشوایان کنیم «و نجعلهم الوارثین» (۵) ، و کنیم ایشانرا میراث بران [پادشاهی مصر از فرعون] .

«و نمکن کهم فی الارض» و ایشان آرمیده و ایمن در آن زمین جای دهیم
 «و نری فرعون وهامان وجنودهما» و بنمائیم فرعون و هامان و سپاه ایشانرا
 «منهم» از بنی اسرائیل و مؤمنان «ما کانوا یحذرون» (۶) ، آنچه از آن می پرهیزند و
 می ترسند .

«و اوحینا الی ام موسی» و بمادر موسی رسانیدیم «ان ارضیه» که شیر
 می ده موسی را «فاذا خفت علیه» چون برو ترسی «فالقیه فی الیم» اورا در دریا
 افکن «و لا تخافی ولا تحزنی» و مترس و اندوه مبر «انا رادوه الیک» که ما
 با تو دهیم اورا «و جاعلوه من المرسلین» (۷) ، و اورا یکی کنیم از پیغامبران .
 «فالتقطه آل فرعون» از سر آب بسر گرفت کسان فرعون موسی را
 «لیکون لهم عدوا و حزنا» تا موسی ایشانرا دشمن بود و اندوهی بزرگ «ان فرعون
 وهامان وجنودهما» فرعون و هامان و سپاه ایشان «کانوا خاطئین» (۸) «بی راهان
 بودند .

«و قالت امرأة فرعون» زن فرعون گفت «قرة عین لی و لك» [این کودک]
 روشنائی چشم است مرا و ترا «لا تقتلوه» مکشید اورا «عی ان ینفعنا» تا مگر بکار آید
 ما را «او نخذله ولدا» یا بفرزندی گیریم او را «و هم لایشعرون» (۹) ، و ایشان
 نمی دانستند [که موسی آنست که می ترسند] .

«و اصبح فواد ام موسی فارغا» و دل مادر موسی بهمهئی (۱) با اندوه موسی
 پرداخت «ان کادت لتبدی به» تا آنکه که کامستید که در گریستن و زاریدن موسی
 را نام برید و باز خوانید «لولا ان ربنا علی قلبها» اگر نه آن بودی که ما دل

او محکم کردیم [بشکیبائی و فرو گز قسیم] «لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (۱۰)، تابگرد او [که آن وعده که ما اورا دادیم راست است و موسی از پیغامبران] .

و «قالت لاخته» مادر موسی گفت خواهر او را «قصیه». برپی موسی ایست [جویان] «فبصرت به عن جنب» ان خواهر موسی را از دور بدید و هم لایسرون (۱۱)، و ایشان نمی دانستند [که او خواهر موسی است] .

و «حرما علیه المراضع» و ما بر موسی حرام کرده بودیم [و برو ببسته و از و باز داشته] دایکان را [همه] «من قبل» پیش از آن [که با مادر خویش رسید] «فقات هل اذکم» خواهر او گفت شمارا نشانی دهم «علی اهل بیت یکتفونہ لکم» بر خاندانی که او را در پذیرند «و هم له ناصحون» (۱۲)، و ایشان اورا نیک خواه .

«فرّ کدناه الی امه» پس اورا دادیم با مادر او «کسی تقر عینها» تا چشم او روشن شود «ولا تحزن» و اندوهگن نبود «ولتعلم ان وعدله حق» و تا بداند که وعده و گفت خدای راست است [و بی گمان شود که موسی پیغامبر است] «ولکن اکثر هم لایعلمون» (۱۳) و لکن بیشتر ایشان آنند که نمیدانند .

«و لما بلغ اشدّه» چون موسی بتمامی جوانی رسید «و استوی» و در برنائی راست شد «آئیناه حکماً و علماً» اورا حکمت دادیم و علم «و کذلک نجزی المحسنین» (۱۴) «و با چنو نیکوکار چنین کنیم و پاداش چنین دهیم .

و «دخل المدینة» در شارستان شد موسی «علی حین غفلة من اهلها» هنگامی که اهل آن غافل بودند [نا اندیشمند] «فوجد فیها رجلین یقتلان» دو مرد یافت در شارستان با هم بر آویخته «هذا من شیعة» این یکی از کسان موسی [از بنی اسرائیل] «و هذا من عدوه» و این دیگر از دشمنان او [از قبط] «فاستغاثه» فریاد خواست بموسی «الذی من شیعة» این اسرائیلی که از کسان

موسی بود « علی الذی من عدوه » از آن [قبطی] که از دشمنان او بود فوکره موسی « مشت زد موسی او را » ففضی علیه « و بکشت او را » قال هذا من عمل الشیطان « [موسی] گفت این از کرد دیو بود « انه عدو مصل مبین (۱۵) » که اودشمنی است از راه برنده ای آشکارا .

« قال رب » [موسی] گفت خداوند من « انی ظلمت نفسی » من ستم کردم بر خود « فاغفر لی » بیامرزم مرا « فغفر له » بیامرزید الله او را « انه هو الغفور الرحیم (۱۶) » که او آمرزگارست و بخشاینده .

« قال رب » موسی گفت خداوند من « بما انعمت علی » باین نیکوئی که با من کردی و باین نعمت که بر من نهادی « فلن اکون ظهیرا للمجرمین (۱۷) » من هرگز پشتیبان و یار بدان نه ام .

« فاصبح فی المدینة خائفاً یترقب » موسی دیگر روز بامداد در شاوستان ترسان میرفت نیوشان تاچه شنود از قصه کشته و کشته او « فاذا الذی استنصره بالامس » آن مرد را دید که یاری خواسته بود دی از او « یستصرخه » که باز فریاد رسیدن میخواست از موسی « قال له موسی » گفت موسی آن [اسرائیلی] را « انک لغوی » مبین (۱۸) « توجنگین مردی ای آشکارا .

« فلما ان اراد » چون [موسی] آهنگ کرد و خواست « ان یبطش بالذی هو عدو لهما » که این دیگر [قبطی] را بزند که دشمن موسی و اسرائیلی بود « قال یا موسی » [اسرائیلی] ترسید که مرا خواهد زد [گفت: یا موسی « ترید ان تقتلنی » میخواهی که مرا بکشی « کما قتلت نفساً بالامس » چنانکه آن مرد را بکشتی دی « ان ترید الا ان تكون جباراً فی الارض » می نخواهی مگر آنکه جباری باشی در زمین] خودکامی نابخشاینده ای خونریز [وما ترید ان تكون من المصلحین (۱۹) « و نمی خواهی که مردی نیک کار باشی .

« وجاء رجل من اقصى المدينة ، مردی آمد از دور تر جائی از شارستان ،
 « یسعی ، بشتاب می آمد » قال یا موسی ، گفت ای موسی « ان الملاء یأتمرون
 بك لیقتلوك » مهتران شهر با هم می سازند و می سكالند كه ترا بكشند « فاخرج انی
 لك من الناصحين (۴۰) » بیرون شو كه من ترا از نيك خواهانم .
 « فخرج منها خائفاً یترقب » از شارستان بیرون آمد ترسان و نپوشان « قال رب ،
 كفت خداوند من « نجنى من القوم الظالمین (۴۱) » رهایی ده مرا از گروه
 ستمكاران .

النوبة الثانية

ابن عباس گفت: سورة القصص مكی است مگر يك آیت كه بحجفه فرو آمد
 پیش از هجرت و هی قوله : « انّ الذی فرض علیك القرآن لراذك الى معاد » مقاتل
 گفت مكی است مگر چهار آیت : « الذین آتینا هم الكتاب من قبله هم به یؤمنون »
 الی قوله : « ... لانبغی الجاهلین » ، این چهار آیت بمدينة فرو (۱) آمد و درین سوره
 ناسخ و منسوخ نیست مگر بعضی از آیتی : « لنا اعمالنا و لكم اعمالكم » این قدر از
 آیت منسوخ است بایت سیف ، و این سوره هشتاد و هشت آیت است و هزار و چهارصد
 و چهل و يك كلمت و پنجهزار و هشتصد حرف ، و قيل هذه السورة من السور التي نزلت
 متوالية و هی ست سور ، فی النصف الاول : یونس و هود و یوسف نزلت متوالية ، و
 فی النصف الثاني الشعراء النمل و القصص نزلت متوالية . و لیس فی القرآن غیر هذا

« **ألا الحواميم** فأنها أيضاً نرات متوالية . و عن **ابى بن كعب** قال : قال رسول الله (ص) « من قرأ **طسم** و **القصص** كان له من الاجر عشر حسنات بعدد من صدق موسى و كذب به ولم يبق ملك فى السموات والارض الا يشهد له يوم القيامة انه كان صادقاً ان كل شيء هالك الا وجهه له الحكم و اليه ترجعون » .

« **طسم** » « تلك آيات الكتاب المين » مضى تفسيره « نلتوا عليك من نبأ موسى و **فرعون** بالحق » التلاوة - الانيان بالثانى بعد الاول فى القراءة ، والنبا - الخبر عما هو عظيم الشأن ، والمراد بالحق قول الله عزوجل ، لان قوله الحق . و المعنى نقرأ عليك اى يقرأ **جبرئيل** عليك بامرنا ما هو الحق « لقوم يؤمنون » يصدقون بهذا الكتاب فيقبلونه ويعتقدونه .

« ان **فرعون** علا فى الارض » **تجبر** واستكبر و طغى و بغى . وقيل عظم امره بكثرة من اطاعه « وجعل اهلها شيعاً » ، صير اهل مصر فرقاً يكرم طائفة و يذل اخرى « و يستحيى طائفة و يذبح اخرى » وكان **القبط** احدى الشيعه ، و هم شيعه الكرامة « و استضعف طائفة منهم » و هم **بنو اسرائيل** « يذبح ابناءهم و يستحيى نساءهم » اى يستبقى اناثهم للخدمة . و قيل يقتل سنة و يستحيى سنة فولد **هارون** فى سنة الاستحياء و موسى فى سنة الذبح - « انه كان من المفسدين » فى الارض بالكفر و القتل و استعباد الاحرار . و كان سبب الذبح ان خازن **فرعون** قال له يولد بارضك مولود ذكر يهلك مملكك . فما سمع **فرعون** بمولود ذكر الا ذبحه . وقيل ان **فرعون** رأى فى منامه ان ناراً قبلت من بيت المقدس حتى اشتملت على بيوت مصر ، فاحرقت **القبط** و تركت بنى اسرائيل فدعا السحرة و القافة فسألهم عن تعبير رؤياه . فقالوا له يخرج من البلد الذى جاء **بنو اسرائيل** منه يعنون بيت المقدس رجل يكون على يده ذهاب مملكك و هلاك مصر . فامر بذب اولاد بنى اسرائيل ذكرانهم و استحياء اناثهم حال الولادة . « و نريد » اى - و كنا نريد ان نموت اى - نتفضل على » من استضعفهم

فرعون و هم بنو اسرائيل و نجعلهم ائمة اي - انبياء، وكان بين موسى وعيسى
الف نبى من بنى اسرائيل . و قيل قادة فى الخير يُقتدى بهم؛ و قيل نجعلهم ولاية و
مُلوكا و نجعلهم الوارثين « لفرعون و قومه فى ديارهم و اموالهم كقوله تعالى :
كذلك و اورثناها قوماً آخرين » .

« و نمكّن لهم فى الارض » التمكين - تكميل ما يحتاج فى الفعل فيه ، والمعنى -
نجعلهم مقتدرين فى مصر و الشام و ما ملكته بنو اسرائيل من البلاد « و تُرى فرعون
و هامان و جنودهما . قرأ حمزة و الكسائي « و يرى » بالياء المفتوحة ، فرعون و
هامان و جنودهما بالرفع اي و يعاين فرعون و حزيه «منهم» يعنى - من بنى اسرائيل
« ما كانوا يحذرون » ، من زوال مُلكهم و استيلاء بنى اسرائيل على بلادهم و لذلك ذبح
فرعون ابناءهم . قال الزجاج عجباً من حُقق فرعون فى قتله بنى اسرائيل ، ان كان
الكاهن صادقاً فما ينفعه القتل ، و ان كان كاذباً فما معنى القتل .

« و اوحينا الى امّ موسى اسمها يوخاند من ولد لاوى بن يعقوب . و الوحي
هيئنا وحي الهم لالوحى نبوة و رسالة ، كقوله : « و اوحى ربك الى النحل » والمعنى -
قذفنا فى قلبها و اعلمناها . و قيل كان رؤيا فى المنام . و قيل اتاها ملك كما اتى مريم
من غير وحي نبوة حيث قال : و اذ قالت الملائكة يا مريم . قوله : « ان ارضعيه » يعنى -
ارضعيه ما لم تخافى عليه الطلّب ، فاذا خفت عليه « فالقيه فى اليم » اي - فى البحر .
قيل لقاً ولدته جعلته فى بستان كانت تأتیه مرة بالنهار و مرة بالليل فترضعه فيكفيه
ذلك . فارضعته ثمانية اشهر - و قيل اربعة اشهر و قيل ثلاثة اشهر - « و لاتخافى » يعنى -
لاتخافى عليه الضيعة و الهلاك و الغرق « و لاتحزنى » لفراقه « انا رادّوه ، اليك » بوجه
لطيف « و جاعلوه من المرسلين » اي - يبلغ مبلغ النبوة و يكون من المرسلين .
تضمنت هذه الاية امرين و نهين و خبرين و بشارتين . ابن عباس گفت: بنى اسرائيل
در مصر بسيار شدند و فراوان بهم آمدند و بروز کار دراز و تنعم بسيار سر بمعاصي و

طغیان در نهادند و بر مردم افزونی جستند و امر معروف و نهی منکر بگذاشتند. این چنان است که ربّ العزّة گفت جائی دیگر: «متّعتهم و آباهم حتی نسوا الذّکر» چون ناهمواری و نابکاری ایشان بغایت رسید ربّ العالمین قبطیان را بر ایشان مسلط کرد تا ایشان را مُستضعف گرفتند و آزادان را به بندگی فرمودند؛ تا آنکه که ربّ العالمین موسی را فرستاد به پیغامبری و ایشان بدست وی رهائی یافتند. و گفته اند از آن روز باز که فرعون آن خواب دید و منجمان و معبران تعبیر کردند که کودکی از بنی اسرائیل پدید آید که هلاک ملک تو بدست وی باشد و فرعون فرا کشتن اطفال و اولاد ایشان گرفت تا آن روز که ربّ العالمین ازین بلا عظیم ایشانرا خلاص داد صد سال بگذشت. و گفته اند که درین مدّت نود هزار طفل را بکشت. زجاج گفت عجب آید مرا از نادانی و حُمو فرعون که اگر منجمان و کاهنان راست گفتند، قتل اطفال چه سود داشت و اگر دروغ گفتند قتل چه معنی داشت، و قصّه ولادت موسی بشرح و بسط در سورۀ طه از پیش رفت.

قوله «فالتقطه ال فرعون لیكون لهم عدوّاً و حزناً» هذه لام الصیرورة و لیست بلام الارادة كما تقول لم تصعد هذا السطح لتسقط، و كقول القائل: لدو للموت و ابنوا للخراب. و الالتقاط - اصابة الشیء من غیر طلب و منه اللقطة، و آل الرّجل شیعته و اصحابه. قرأ حمزة و الكسائي حزناً بضمّ الحاء. و هما لغتان كالخبز و البسّخ و السّقم و السّقم. و قيل بالقم اسم و بالفتح مصدر. «انّ فرعون و هامان و جنودهما كانوا خاطئین» الخاطی - من یأتی بالخطأ، و هو یعلم انه خطأ. فاما اذا لم یعلم، فانه مخطی. یقال: اخطأ الرّجل فی كلامه و امره اذا زلّ و هفا، و خطی الرّجل اذا ضلّ فی دینه و فعله و منه قوله: «لایأ کله الا الخاطئون».

«و قالت امرأة فرعون، لزوجها اذ حصل موسی فی یدیهم «قرّة عین لی و لك» ای - هو قرّة عین لی و لك، الوقف ها هنا صحیح. ثمّ نهته عن قتله فقالت: لا تقتلوه،

خاطبته بلفظ الجمع خطاب الاكابر . وقيل تقديره قل للشرط ، « لا تقتلوه عسى ان ينفعنا » فى بعض امورنا وخدمتنا « او نتخذنه ولداً » نبتناه لانه ليس لنا ولد . وكانت امرأة فرعون مؤمنة فصار موسى لها قرة عين . و فرعون عدواً وحزناً « وهم لا يشعرون » ان موسى هو الذى كانوا يحذرون . وقيل ان فرعون هم بقتله فقالت امرأته آسية بنت مزاحم انه ليس من اولاد بنى اسرائيل فقيل لها : وما يدريك فقالت ان نساء بنى اسرائيل يشفقن على اولادهن ويكتمنهم مخافة ان يقتلهم ، فكيف يظن بالوالدة انها تلقى الولد بيدها فى البحر .

« واصبح فؤادام موسى فارغاً ، اى - صار وحصل قلب ام موسى فارغاً من كل شىء ، الا من ذكر موسى والتأسف على فراقه . وقال الاخفش فارغاً لا حزن فيه ثقةً بوعده الله « انا رآوه اليك » وقرى فى الشواذ قرعاً وهو اظهر . قال الحسن لما سمعت بان التابوت صار الى دار فرعون نالها من الفزع والجزع ما انسها وحى الله و وعده ان يرده عليها و « كادت » تقول وا ابناه . وقيل لما حملت لارضاعه وحضانت « كادت تقول » هو ابنى من شدّة وجدها . و قيل لما سمعت ان فرعون اتخذه ولداً والناس يقولون ابن فرعون كرهت و « كادت » تقول هو ابنى « لتبدى به » ، فى الباء قولان احدهما زيادة و التقدير تبديه و الثانى ان المفعول مقدّر اى - تبدى القول به بسبب موسى « لو لا ان ربطنا » الربط على القلب هو الهام الصبر و تشديد القلب و تقويته « ربطنا على قلبها » يعنى شددنا على قلبها بالصبر بتذكير ما سبق من الوعد « لتكون من المؤمنين » يعنى المصدقين بما صدق من الوعد . وقيل لتكون من الصابرين ، وانما كنى بالايمان من الصبر لاختصاصه به . يدل عليه قوله (ص) : « الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد » .

« وقالت امه « لاخته » واسمها مريم « قصيه » اى اتبعى اثره و منه القصص لانه اتباع اثر ما يقصّ ، تقول قصّ اثره قصاً و قصصاً و اقتصه اقتصاصاً . « فبصرت به عن جنب » اى - عن بُعد تبصره وكانت تمشى على الساحل محاذية للتابوت حتى رأت آل

فرعون قد التقطوه تقول ابصرت كذا و بصرت به عن جنب ، ای مكان جنب . صفة موصوف محذوف . وقيل من جنب ای - عن ناحية لانها كانت تمشی علی الشط «وهم لايشعرون» انها تقص اثره و انها اخته . فرجعت الاخت الى امها بخبر موسى .

« و حرّما علیه المراضع من قبل » ، المراضع جمع المرضعة والمعنى منعناه من ارضاع المرضعات ، و ذلك بان لايقبل ارضاعهن . و يجوز ان يكون جمع مرضع ای موضع الرضاع وهو الثدي ، كانه قال حرّما علیه ثدى النساء ای احد ثنایه كراهتها و النفار عنها « من قبل » يعنى فى القضاء السابق لاننا اجرينا فى القضاء بان نرده الى امه . وقيل « من قبل » يعنى - من قبل مجيء امه . خواهر موسى بازان قوابل در خانه فرعون شد تا حال موسى باز داند و دید که زنان مراضعات را می آوردند و پستان خود بر موسى عرضه میکردند و موسى در گریستن می افزود و از همه روی میگرددانید و نمی پذیرفت و همه از بهر وی اندوهگن و غمگین . خواهر موسى چون ایشانرا چنان دید گفت :

« هل ادلكم على اهل بيت يكفلونه لكم » ای - یر بؤنه و يقومون بارضاعه و سایر وجوه تربیته . « لكم » ای - من اجلکم و سببکم ، يقال كفله كفالة فهو كفيل اذا تقبل به و ضمنه و كفله فهو كافل اذا عاله و هم له ناصحون ، یرذلون النصح فى امره ، و النصح - ضد الغش . چون این سخن از خواهر اوشنیدند او را در کار وی متهم داشتند . هاما ن گفت خذوها فانها تعرف امه ، گیرید او را که وی از قصه این کودک خبر دارد و مادر ویرا شناسد . بالهام ربّانی فر ازبان وی آمد که ، انما ذكرت النصح لفرعون لا لغيره فتر کوها ، پس خواهر موسى باز گشت بفرمان فرعون تا دایه آورد و مادر موسى را از حال موسى خبر کرد و او را بخانه فرعون آورد . موسى چون بوی مادر بمشام وی رسید در او آویخت و شیر از پستان وی مزیدن گرفت و آرام و سکون در وی آمد اینست که ربّ العالمین گفت : « فرددناه الى امه کى تقرر عینها و لاتحزن و لتعلم ان وعد الله ، الذى وعدها فى قوله اننا رادوه اليك » حق و لكن اكثرهم ، ای اکثر الکفار

«لا يعلمون» «انّ وعد الله حق» لا يقع فيه خلف. و قيل «لا يعلمون» ما يراد بهم. در تفسیر آورده اند که فرعون مادر موسی را گفت چونست که این کودک ترا پذیرفت و شیر تو خورد و هیچ دایه دیگر را نپذیرفت گفت لانی امراة طيّبة الريح طيّبة اللبن لاوتی بصبی آلا ارتضع منی. فسکت فرعون.

پس مادر موسی آسیه را گفت - زن فرعون - که اگر خواهی و پسندی من این کودک بخانه برم و او را تربیت نیکو کنم و شفقت درو بجای آرم، ورنه من خانه خود و فرزندان نتوانم فرو گذاشت بسبب این کودک، آسیه رضا بداد و موسی را بر گرفت و وا خانه آمد. و لم یکن بین القائها اّیاء فی البحر و بین ردّه الیها آلا مقدار ما یصبر الولد فیہ عن الوالدة پس موسی با مادر بود تا شیر میخورد و بعد از فطام او را با فرعون برد و در حجر فرعون و آسیه برآمد تا مترعرع شد و فرا رفتن آمد. روزی پیش فرعون بازی میکرد و قضیبی در دست داشت. در میان بازی قضیب بر سر فرعون زد فرعون در خشم شد و همت قتل وی کرد. آسیه گفت: صبیّ صغیر لا یعقل شیئاً. آنکه او را آزمون کردند بجوهر و آتش و تمامی قصه در سورت طه گفته آمد.

«ولما بلغ أشده» الاشدّ - جمع شدّة کنعنة و انعم، و بلوغ الاشدّ - حصول قوّة الشّباب و قوّة تمام العقل و التّمييز، و جاء فی التّفصیل انه ما بین الثّلاثین الی الاربعین، «واستوی» یعنی بلغ الاربعین كما قال فی موضع آخر: «بلغ أشده وبلغ اربعین سنة» فال الحسّن: بلغ أشده ای - بلغ مبلغاً قامت علیه حجة الله و استوی علیه قیام الحجة «آتیاء حکما» ای - نبوة «و علماً» ای تفهّماً و ذهنّاً قبل النبوة. و قيل الحکمة اجتماع العلم والعمل: و العالم، الحکیم من استعمل علمه. قال الله عزّوجلّ لعلماء اليهود «ولبس ما شروا به انفسهم لو كانوا يعلمون» فعدّهم فی الجهال اذ لم يعملوا بعلمهم «و كذلك نجزي المحسنين» ای - كما فعلنا بموسى و امه نفعل

بالمؤمنین .

« و دخل المدينة ، ای داخل موسی مصر - وقیل قرية علی فرسخین من مصر
 يقال لها جابین وقیل اسمها عين الشمس ، وقیل خرج موسی من قصر فرعون و
 دخل مدينة مصر متنكراً راجلاً لئلا يُعرف و ماكان غرضه الا الاستخفاء ومخالفة
 فرعون لئلا کبر . ابن اسحق گفت موسی چون بزرگ شد، چنان که حق از باطل
 بشناخت و بحد عقل و تمیز رسید، همواره از فرعون و قوم وی نفور بودی و جمعی
 بنی اسرائیل بوی گرد آمده که اورا قوت میدادند و سخن وی می شنیدند در مخالفت
 دین فرعون ، و موسی پیوسته اظهار معادات و انکار میکرد با فرعونیان ، و ایشان
 موسی را بیم دادند از بطش فرعون . و موسی از ایشان بترسید و خویشتن را هر
 وقت از ایشان پنهان میداشت و بگوشه ای باز می شد تا روزی بوقت هاجره و قیلوله که اهل
 شهر غافل بودند از قصر فرعون بیرون آمد و در میان شهر شد و آن دو مرد را دید
 یکی اسرائیلی و یکی قبطی که بهم بر آویخته بودند . ابن زید گفت موسی آن
 روز که بکودکی قضیب بر سر فرعون زد فرعون بفرمود تا او را از شارستان خویش
 بیرون کردند و بعد از آن فرعون را ندید تا بزرگ شد و بحدّ مردی رسید . پس
 بعد ما بلغ اشدّه دخل المدينة علی حین غفلة من اهلها ، عن موسی . مردم آن شارستان
 از کار و خبر موسی غافل بودند موسی بعید العهد بود بایشان ، آن وقت در مدینه شد
 و آن دو مرد را دید که « یقتتلان » احدهما اسرائیلی و هوالذی من شیعة و الآخر
 قبطی و هوالذی من عدوه ، وقیل الذی من شیعة هوالسامری والذی من عدوه طبّاح
 فرعون اسمه قانون (۱) ، فاراد ان یحمل الحطب علی ظهر الاسرائیلی و قیل کانا
 یقتتلان فی الدین . ابن عباس گفت موسی چون بحدّ مردی رسید بنی اسرائیل در
 حمایت خود میداشت و هیچ کس را از آل فرعون و قبطیان نگذاشتی که بر ایشان
 ظلم کردی و زبون گرفتی تا آن روز که اسرائیلی و قبطی بهم بر آویختند . موسی

خشم گرفت و قبطی را گفت : خَلّ سبيله ، دست ازو بدار و مرنجان او را . قبطی گفت : می برم اورا تا هیزم بمطبخ پدرت برد - موسی را آن روز پسر فرعون می خواندند - قبطی سخن موسی نشنید و هم چنان در وی آویخته . « فو کزه موسی ففضی علیه ، موسی مردی قوی بود و بطش وی سخت بود قبطی را مشتی زد و او را بکشت یقال و کزته و لکزته و نکزته لغه ، وهو ان یضربه بجمع کفه . وقال ابو عبید و الفرقاء : الو کز - الدفع باطراف الاصابع ومعنی « قضی علیه » قتله و فرغ من امره و کَلّ شیء فرغت منه فقد قضیت علیه . وقال المبرد القاضية - الموت ، وقضی الرجل مات ، وقضی علیه صادف اجله . وقیل معناه قضی الله علیه الموت پس موسی پشیمان گشت که از حق تعالی دستوری قتل نیافته بود و هنوز وحی بسوی نیامده بود . گفت « هذا من عمل الشیطان » یعنی - من اغوائه کانه اضاف هیجان غضبه الذی اذاه الی ذلک الی الشیطان وان کان من فعل الله الذی یقدر علی الاحیاء والاماتة « انه عدوّ مضلّ مبین » ای - موسوس له بالضلالة مزین له ایّاه .

ثم استغفر فقال : « ربّ انّی ظلمت نفسی » بقتله قبل ورود الاذن فیه « فاغفر لی فغفر له انه هو الغفور الرحیم » .

فان قیل کان ذلک منه کبيرة او صغيرة ، قلنا لابل کانت صغيرة لانه لم یقصد قتله ولم یعلم انّ تلك الوکزة تؤدّی الی القتل فان قیل لم استغفر و قال : « ظلمت نفسی » قلنا لانه ارتکب صغيرة و یجب الاستغفار والتوبة عن الصغيرة لانه اذا لم یتب صار مصراً علیه والاصرار علیه یصیرّه کبيرة لقوله : « لا صغيرة مع الاصرار ولا کبيرة مع الاستغفار » . قال ربّ بما انعمت علیّ من اعطاء العلم و النبوة و قیل بما انعمت علیّ ای - بسبب انعامک علیّ بمغفرة ذنبی « فلن اكون ظهیراً للمجرمین » ای - لا اكون معیناً للکافرين یعنی لا اختلط بفرعون و آله کما کنت الی الان . والظهیر المعین یقال ظاهرته ای قویّت ظهره بکونی معه والمجرم الکافر والجرم فعل یوجب قطیعة فاعله واصله القطع

وقيل هو خبر بمعنى الدعاء اى - فلا تجعلنى ظهيراً للمجرمين . وفيها دلالة على ان احداً لا يتأخر عن المعصية الا بعون الله، وفيها دلالة على عظم الثواب على ترك معاونة العصاة، فان موسى جعله فى مقابلة ما اعطاه الله من العلم والنبوة والمغفرة . وقيل: قوله « فلن اكون ظهيراً للمجرمين » يدل على ان الذى من شيعته كان كافراً وقوله بالذى هو عدو لهما يدل على انه كان مسلماً والله اعلم بذلك . وقيل معناه لا اكون بالمغفرة و الرحمة معيناً للمجرمين فاقول لهم رحمك الله او غفر الله لك وهذا قول غريب ذكره القفال . قال عطية العوفى : كان ابن عمر يدعو بها فى ركوعه وهذا الدعاء حسن اذا وقع بين الناس اختلاف و فرقة فى دين او ملك او غيرهما وانما قال موسى هذا عند اقتتال الرجلين . ودعابه ابن عمر عند اقتتال على عليه السلام ومعاويه .

« فاصبح فى المدينة خائفاً » يعنى - اصبح موسى من غد ذلك اليوم الذى قتل فيه القبطى فى مدينة مصر خائفاً من آل فرعون ان يأخذوه و يقتلوه يترقب اى ينتظر ما يبلغه فى امر القتل وهل عرف قاتله . وقيل خائفاً من الله يترقب المغفرة « فاذا الذى استنصره بالامس يستصرخه « اذا » للمفاجاة اى - فاجاء المستغيث الامس يسأله ان يصرخه ، والاستصراخ الاستغاثة مشتق من الصراخ ، والمعنى يسأله النصره على قبطى آخرى قاتله قال له موسى يعنى للاسرائيلى « انتك لغوى مبین » اى غوى فى تدبيرك غير رشيد فى امرك تقاتل مع عجزك وقلة انصارك .

« فلما ان اراد ان يبطش » اى - اراد موسى ان يأخذ القبطى بيده دفعا عن الاسرائيلى توهم الاسرائيلى ان موسى قصده وكان قد سبق منه اليه « انتك لغوى مبین » « قال يا موسى اتريدان تقتلنى كما قتلت نفساً بالامس » يعنى القبطى المقتول « ان تريد » اى ما تريد « الا ان تكون جباراً فى الارض » قتالاً يقتل الناس على الغضب « وما تريد ان تكون من المصلحين » فى كظم الغيظ وترك القتل و كان حديث القتل فشا فى المدينة وخفى القاتل ، ففطن القبطى بذلك فذهب الى فرعون فاخبره ان

قاتله موسى . و قال الحسن هو من قول القبطي لانه كان اشتهر ان اسراييليا قتل قبطيا والجمهور على القول الاول .

« و جاء رجل من اقصى المدينة » اى من اعلى المدينة « يسعى » على رجليه سريعا و ذلك ان فرعون و اصحابه تو امروا فى امر موسى و قصدوا طلبه و كان الذباحون اخذوا الطرق من غير خوف منهم ان يفوتهم . و كان هذا الرجل و هو خزئيل مؤمن آل فرعون و هو النجار و قيل هو الحبيب النجار و قيل هو ابن عم فرعون ، اسمه : شمعون « يسعى » اى - يمشى مسرعا و يعدو فى طريق قريب حتى سبق الذباحين فجاء موسى وقال له ان الملاء ياتمرون بك ليقتلوك اى يهيمون بقتلك ويتشاورون فيك . قال الزجاج : اى - يأمر بعضهم بعضا بقتلك ، نظيره : « و أتمروا بينكم بمعروف » « فاخرج من المدينة انى لك من الناصحين » اى - ناصح لك من الناصحين لانه لا يتقدم الصلة على الموصول .

« فخرج » اى - خرج موسى من المدينة « خائفا » على نفسه من آل فرعون لازاد معه « يترقب » هل يلحقه طلب فيؤخذ . و قيل يترقب اى يلتفت و كان يقول « رب نجنى من القوم الظالمين » فاجاب الله دعائه ونجاه .

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » بنام او كه نه در صنع او خلل نه در تقدير او حيل بنام او كه نه در فعل او زلل نه در وصف او مثل مقدري لم يزل بنام او كه پادشاهست

بی سپاه کامرانست بی اشتباه غافر جرم وساتر گناه، حضرت او عاصیان را پناه، در گاه او
مفلسان را پایگاه، قدره لایدرک الخاطر اقصی منتهای حبسه صیرنی مرآة من بهوی هواه،
فرآه من یرانی و یرانی من یراه .

بشنو سَرّی از اسرار بسم الله بسم در اصل باسم بوده، الف راست بود و شکل
وی مستقیم و بادر نهاده خود منحرف و منعطف، الف در لوح اوّل بود و با ثانی، چون در
آیت تسمیت آمد. « با » اوّل گشت « و الف » ثانی فرا تو مینماید که کار آلهی نه بر
وفق مراد تو بود تو یکی را اوّل داری و من آخر گردانم. تو یکی را آخر داری و من
اوّل گردانم. اشارتست که من یکی را بفضل بپذیرم یکی را بعدل ردّ کنم تا
بدانی که کار بعدل و فضل ما است نه بهنجار عقل شما. الف که اوّل است ثانی گردانم
و با که ثانی است فرایش دارم و صدر کتاب و خطاب خود بدو سپارم و کسوت و رفعت
الفی درو پوشانم، تا جهانیان دانند که منم که یکی را بر کشم و یکی را فرو کشم.
« تعرّ من تشاء و تذّل من تشاء ».

نکته دیگر شنو ازین عجبتر: در شکل باء بسم الله اشارتست و اندر آن
اشارت بشارتست. نقش « با » حقیر و صغیر بود چون با نام حق پیوسته شد علوّ
گرفت و خلعت دَنُو یافت. از روی اشارت میگوید ای بنده مؤمن حرفی که بنام
ما پیوسته شد قدر و جمال یافت و خطر و کمال گرفت تا بدانی که هر که بما پیوست
از قطیعت مارست، و هر که دل در غیر ما بست در نهاده خود بشکست.

« طسم » طا اشارتست بطهارت دل عارفان از غیر او، سین اشارتست بسرّ او با
دوستان در شهود جلال و جمال او، میم اشارتست بمنّت او بر مؤمنان در آلاء و نعماء
او. مجلس معطر گردد، هر جا که رود گفت و گوی او. جانها منور شود در سماع
نام و نشان او. در هرّده هزار عالم کس نتواند که قدم بر بساط توفیق نهد مگر بمدد
لطف او، در کونین و عالمین کس را زندگی مسلم نبود. مگر بحمايت و رعایت او.

بزرگان دین گفتند زندگی جوانمردان و دوستان حقّ بسته چیز است : زندگی بذکر و زندگی بمعرفت و زندگی بوجود . زندگی ذکر را ثمره انس است ، زندگی معرفت را ثمره سکون است ، زندگی وجود را ثمره فناست و این فنا بحقیقت بقا است تا از خود فانی نگردی باو باقی نشوی **بوسعید** خرا از گفت : در عرفات بودم روز عرفه و حاج را دیدم که که دعاها می کردند و نیکو همی زاریدند : بر هر زبانی ذکر و در هر دلی شوری و در هر جانی عشقی ، در هر گوشه ای سوزی و نیازی ، و با هر کسی دردی و گدازی . مرا نیز آرزو خاست که دعائی کنم و چیزی خواهم ، با خود گفتم چه دعا کنم و چه خواهم هر چه می باید ناخواسته خود داده نا گفته خود ساخته و پرداخته . آخر قصد کردم تا از راه حقیقت براو (۱) باز شوم و دعا کنم . **بسرّ** من الهام داد که پس وجود ما از ما می چیزی خواهی .

از تعجب هر زمان گوید بنفشه کای عجب

هر که زلف یار دارد چنک چون در مازند؟

بوسعید از آن قدم بر گشت و این بیت همی گفت :

وفاءك لازم مكنون قلبی وحبك غایتی والشوق زادی

« تلتوا علیک من نبأ موسی » الایة ، موسی عاشقی تیز رو بود و راز داری مقرب ، یقول الله تعالی « وقرّ بناه نجیّا » رقم خصوصیت برو کشیده و داغ دوستی برو نهاده که : و القیت علیک محبة منی ، در عالم هر کجا عاشقی سوخته بینی دوست دارد قصه وی شنیدن و حدیث وی روح روح خود دانستن . از این حاست که رب العزّ و قدر آن ذکر وی بسیار کرد و قصه وی جایها باز گفت تا عارفان سوخته را و دوستان دل شده را سلوت و سکون افزاید و از دلها اندوه و غم زداید و لهذا قیل : سماع قصّة الحبيب من الحبيب یوجب سلوة القلب : و ذهاب الكرب و بهجة السرّ و تلج الفؤاد . این چنان است که گویند :

در شهر دلم بدان گراید صنما
 کو قصه عشق تو سراید صنما

و گفته‌اند تکرار قصه موسی و ذکر فراوان در قرآن دلیل است بر تقخیم و تعظیم کار او و بزرگداشت قدر او، اکنون برشمر در قرآن ذکر و نواخت او تا بدانی منزلت و مرتبت او: میقات موسی: «جاء موسی لمیقاتنا»؛ وعده موسی: «وواعدنا موسی»؛ طور موسی: «آنس من جانب الطور»؛ درخت موسی: «فی البقعة المباركة من الشجرة». آتش موسی: «اننی آنست ناراً»؛ مناجات موسی: «و قربناه نجیاً»؛ شوق موسی: «و عجلت الیک رب لترضی»؛ غربت موسی: «ولما توجه تلقاء مدين»؛ قربت موسی: «نادیناه من جانب الطور الایمن»؛ محبت موسی: «والقیث علیک محبة منی»؛ اضطناع موسی: «و اصطنعتک لنفسی» مادر موسی: «و اوحینا الی ام موسی»؛ خواهر موسی: «قالت لاخته قصیه»؛ برادر موسی: «و اخى هرون» دایه موسی: «هل ادا لکم علی اهل بیت یکفلونه لکم»؛ بلاء موسی: «فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم»؛ دریای موسی: «ان اضرب بعصاک البحر» عصای موسی: «قال هی عصای»؛ طفولیت موسی: «فرددناه الی امه»؛ پرورش موسی: «الم نربک فینا ولیدا»؛ قوت و مردی موسی: «بلغ اشدّه و استوی»؛ دامادی موسی: «انکحک احدی ابنتی»؛ مزدوری موسی: «یا أبت استاجرہ» نبوت و حکمت موسی: «و آتیناه حکماً و علماً». این همه یاد کرد تا عالمیان بدانند خصوصیت و زلفت و قربت موسی با این همه منقبت و مرتبت در حضرت رسالت محمد عربی تا بقدم تبعیت بیش نرسید. و ذلك قوله (ص): «لو کان موسی حیّاً لما وسعه الا اتباعی».

مصطفای عربی از صدر دولت و منزل کرامت آن کرامت که: «کنت نبیّاً و آدم بین الماء والطین» عبارت از آنست قصد صف التّعال کرد تا میگفت: «انما انا بشر مثلكم» و موسی کلیم از مقام خود تجاوز نمود و قصد صدر دولت کرد که میگفت: «ارنی انظر الیک»، لاجرم موسی را جواب این آمد که: «لن ترانی» و

و مصطفای را (ص) این گفتند: «الم تر الى ربك» «لولاك ما خلقت الافلاك» عادت میان مردم چنان رفته که چون بزرگی در جایی رود و متواضع وار در صف النعال بنشینند، اورا گویند این نه جای تو است خیز ببالا تر نشین. چون سید خافقین قصد صف النعال کرد که: «انما انا بشر مثلكم» اورا گفتند یا سید این نه جای تو است، بساط بشریت نه بار گاه قدم چون توئی بود، والیه الاشارة بقوله: «ما کان محمداً با احد من رجالکم» سید گفت آری ما آمده ایم تا صف نعال را بصدر دولت رسانیم تا چنان که از روی شریعت خاک بآب در رسانیدیم از روی حقیقت سوختگان امت را واپس ماندگان آخر الزمان در موقف حشر و نشر ایشانرا بصدر دولت رسانیم. والیه الاشارة بقوله (ص) «نحن الاخرون السابقون».

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى: «و لما توجه تلقاء مدين» چون روی داد موسی به سوی راه مدين «قال» [با خود] گفت: «عسى ربى ان يهدىنى سواء السبيل (۲۴)» مگر که خداوند من راه من باز نماید [و مرا چاره دهد و کار سازد و حیلت نماید] بمیان راه راست.

«و لما وردهما مدين» چون بآب مدين رسید «وجد عليه امة من الناس»

گروهی مردمان یافت بر آن « یسقون » که [گوسفندان خویش را] آب می دادند
 « و وجد من دونهم امرأتین » و جز (۱) از آن مردان دو زن یافت « تذودان » که
 [گوسفندان خویش را] از آب باز می راندند « قال ما خطبکما » [موسی ایشانرا]
 گفت این چه کار است که شما در آنید؟ « قالتا لانسق » گفتند « ما گوسفندان
 خویش را آب ندهیم » حتی یصدر الرعا « تا آنکه که شبانان بر کردند، گله های
 خویش بر کردند و ابونا شیخ کبیر (۲۳) « و پدر ما پیر است بزاد بزرگ .

« فسق لهما » [موسی گوسفندان] ایشانرا آب داد، « ثم تولی الی الظل »
 آنکه باز گشت و با سایه شد « فقال رب » گفت خداوند من : « انی لما انزلت الی
 من خیر فقیر (۲۴) » من خیری را که فرو فریستی بر من از خوردنی نیازمندم .

« فجاءته احديهما » آمد بموسی یکی از آن دو خواهر « تمشی علی استحياء »
 می رفت بشرم « قالت ان ابی یدعوك » گفت پسر من میخواند ترا « لیجزیک
 اجر ما سقیت لنا » تا پاداش دهد مزد این آب که [گوسفندان] ما را دادی « فلما
 جاءه » چون موسی آمد باو « و قص علیه القصص » وقصه خود اورا باز گفت : « قال
 لا تخف » [موسی را] گفت مترس « نجوت من القوم الظالمین (۲۵) » از آن گروه
 ستم کاران رستی .

« قالت احديهما » از آن دو دختر یکی گفت پدر را « یا ابت استاجرہ »
 ای پدر من مزدور گیر اورا « ان خیر من استاجرت » که بهتر کسی که مزدور
 گیری اینست « القوی » الامین (۲۶) « مردی با نیروی و راست و استوار .

« قال انی ارید ان انکحک » گفت من میخواهم که بزنی بتو دهم « احدی
 ابنتی هاتین » ازین دو دو دختر خویش یکی « علی ان تاجر نی » بر آنچه مزد

مزدوری خویش بکاوین او مرا دمی 'ثمانی حجج' ، [و آن مزدوری] هشت سالست
 'فان اتممت عشرآ' ، اگر [آن هشت سال] ده سال تمام کنی 'فمن عندك' ، آن
 از نزدیک تو است 'وما اريد ان اشق عليك' ، و [اگر تو رنجه شوی از آن دوسال]
 نخواهم که رنج آن بر تو نهم 'ستجدني ان شاء الله من الصالحين' (۲۷) ، آری اگر
 خدای خواهد مرا از خوسران نیک یابی .

'قال ذلك يني وينك' ، موسی گفت این میان من و میان تو است 'ایما
 الاجلین قضیت' ، تا از دو کی کدام کی بگزارم 'فلاعدو ان علی' ، افزونی جستن
 نیست بر من 'و الله علی مانقول وکیل' (۲۸) ، والله بر آنچه ما گفتیم [گواه است .
 و این کار را که باو می سپاریم] کار ساز .

'فلما قضی موسی الاجل' ، چون موسی مدت مزدوری خویش تمام کرد 'وسار
 باهله' ، و کسهای خویش برد 'انس من جانب الطور نارا' ، از سوی [کوه] طور
 آتشی دید 'قال لاهله' ، اهل خویش را گفت 'امكثوا' ، درنگ کنید 'انی آنست
 نارا' ، من آتشی دیدم . 'لعلی آتیکم منها بخبر' ، تا مگر من شما را خبری آرم
 'اوجذوة من النار' ، یا پاره آتش 'لعلکم تصطلون' (۲۹) ، تا مگر شما گرم شوید .

'فلما اتیها' ، چون آمد موسی بآن آتش 'نودی' ، آواز دادند او را 'من شاطیء
 الواد الایمن' ، از کران رود بار از سوی راست 'فی البقعة المباركة' ، در آن جایگاه
 با برکت [و آفرین کرده بر آن] 'من الشجرة' ، از آن درخت [سدره] 'ان یا موسی'
 [خواندند] که یا موسی 'انی انا الله رب العالمین' (۳۰) ، من الله خداوند جهانیان .

'و ان الق عصاك' ، و [آواز دادند او را] که بیو کن عصای خویش 'فلما
 رآها تهتز' ، چون عصا را دید که می جنبید و می جست 'کانتها جان' ، راست گوئی
 که آن ماریست 'ولی مدبرا' . بر کشت پشت بر گردانیده 'و لم یعقب' ، و هیچ
 نپائید پس آن که دید 'یا موسی اقبل ولا تخف' ، [گفتند] یا موسی پیش آی بیا

ومترس (۱) « اِنَّكَ مِنَ الْاَمَنِينَ (۴۱) » که تو از وی در امانی (۲)

« اسلك يدك في جيبك » دست خویش در جیب خویش کن « تخرج يضاء من غير سوء » تا بیرون آید سپید بی پیسی « و اضمم اليك جناحك من الارب » و با خویشتن آر بازوی خویشتن از بیم [هر گاه که ترسی] « فذائك برهانان من ربك » این [دست و عصا] هر دو دو برهانند [و دو حجت] از خداوند تو « الی فرعون و ملائه » بفرعون و کسان او « انهم كانوا اقواماً فاسقین (۴۲) » که ایشان قومی بودند از فرمان برداری بیرون .

« قال رب » موسی گفت خداوند من « انی قتلت منهم نفساً » من از ایشان کسی کشته ام « فاخاف ان يقتلون (۴۳) » و می ترسم که مرا باز کشند .

« و اخى هرون هو افسح منی لساناً » و برادر من هارون او گشاده سخن تر است از من بزبان « فارسله مہی » بفرست او را با من « رد » آ صدقنی « تا یاری بود ، که مرا گواهی میدهد « انی اخاف ان يكذبون (۴۴) » که من می ترسم که ایشان مرا دروغ زن گیرند .

« قال سنشد عضدك باخيك » گفت [آری] سخت کنیم بازوی تو [و بیفزائیم نیروی تو] برادر تو « نجعل لكما سلطاناً » و حجتی دهیم شما را و سلطانی ، « فلا يصلون اليكما » تا هیچ [بدی] بشما نرسد « بآياتنا انما و من اتبعكما الغالبون (۴۵) » شما هر دو و هر که بر پی شما رود بنشانها و معجزتها [که دادیم شما را] هر جا که باشید غالب باشید ، بیش ببرنده و کم آورنده و باز مالنده .

« فلما جاءهم موسی بآياتنا ينات » چون بایشان آمد موسی پیغامهای ما و نشانهای روشن پیدا « قالوا ما هذا الا سحر مفتری » گفتند نیست این مگر جادوئی ساخته « وما سمعنا بهذا فی آبائنا الاولین (۴۶) » و نشنیده ایم ما این سخن در روزگار

پدران پیشین ما .

« و قال موسى ربى اعلم » [موسى] گفت خداوند من دانا تر دانا است ،
 « بمن جاء بالهدى من عنده » بآن کس که پیغام راست آرد از نزدیک او بر راه
 راست « ومن تكون له عاقبة الدار » و بآنکس که سرانجام این سرای [بنیکوئى]
 او راست ، « انه لا يفلح الظالمون » (۳۷) « ستمکاران هرگز پیروز نیایند و توان ایشان
 بنماند .

« و قال فرعون يا ايها الملا ، فرعون گفت ای بزرگان کسان من
 « ما علمت لكم من اله غيرى » من شمارا جز خويشتن هيچ خدایى ندانم . « فاوقد
 لى يا هامان على الطين » آتش افروز مرا ای هامان بر گِل [تاخست پخته‌شود]
 « فاجعل لى صرحاً » و مرا کوشكى سازبنای آن‌عالی، طارمى بلند « لعلى اطلع الى
 اله موسى » تا بر روم - مگر مرا دیدار افتد بخدای موسى « و انى لاظنه من
 الكاذبين » (۳۸) « و من این موسى را از دروغ زنان مى پندارم [در آنچه مىگوید که
 در آسمان خدائست] .

« واستكبر هو و جنوده فى الارض بغير الحق » و گردن کشید ، او و سپاه
 او در زمین و نیامد اورا آن « وظنوا انهم الينا لا يرجعون » (۳۹) « و مى پنداشتند
 که ایشان با ما نیایند و نیارند .

« فاخذناه و جنوده » فرا گرفتیم اورا و سپاه او را « فبذنا هم فى اليم »
 و کشتیم ایشان را در دریا « فانظر كيف كان عاقبة الظالمين » (۴۰) « نگر که سرانجام
 آن ستمکاران چون بود .

« و جعلنا هم ائمة » و ایشانرا درین جهان پیشوایان [و مهتران بد] کردیم
 « يدعون الى النار » خلق را با آتش میخواندند ، « و يوم القيمة لا ينصرون » (۴۱)
 و روز رستاخیز کس ایشانرا یارى ندهد ، و فریاد نرسد ، « و اتبعناهم فى هذه

الدنيا لعنة و بر پی ایشان پیوستیم در این جهان نفرین « **و یوم القيمة هم من المقبوحین** (۴۲) » و روز رستاخیز ایشان فرا هلاکت و تباہی داد گانند .
 « **ولقد آتینا موسی الكتاب** » موسی را نامه دادیم « **من بعدما اهلکنا القرون الاولى** » پس آن که قرنهای پیشین هلاک کردیم « **بصائر للناس** » حکمها و پیغامهای روشن مردمان را « **وهدی و رحمة اهلهم یتذکرون** (۴۳) » و راه نمونی و بخشایشی تا مگر پند پذیرند و وعدهای من در یاد دارند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « **ولما توجه تلقاء مدين** » ای - قصد نحو مدين خارجاً عن سلطان فرعون ، و تلقاء تفعال من لقيت و هو مصدر اتسع فيه ، فاستعمل ظرفاً و « **سواء السبيل** » قصد السبيل المستوی الى مدين . مقاتل گفت موسی چون از مصر بیامد ترسان و حیران از بیم فرعون هیچ ندانست که کجا شود و راه نمی برد تا جبرئیل آمد و عصا بوی داد آن عصا که آدم از بهشت آورده بود و او را گفت که سوی مدين شو بنزدیک شعيب . موسی از آن که راه نمیدانست گفت : « **عسی ربی ان یهدیني سواء السبيل** » ، کار خود تفویض با الله کرد و براه بردن توفیق ازو خواست تا رب العزة فریشته فرستاد و راه بوی نمود . و گفته اند کسان فرعون در طلب او بر پی وی ایستادند و سه راه بود بمدين : دو در طرف ویکی در میان ایشان گفتند با یکدیگر تا در راه طرف رویم که مرد ترسنده و گریزنده در شاهراه میان نرود .

ایشان در طرف برفتند و نیافتند و موسی در شاهراه هشت شبانروز بماند بی زاد و بی طعام، پای برهنه و شکم گرسنه، و در آن هشت روز نمی خورد مگر برك درختان، تا رسید بمدین. و كان مدین ارضاً یسكنها شعيب. كان اتخذها مدیان بن آزر لنفسه مسكناً قبل ذلك، فنسبت الیه. و بین مدین و مصر مسیره ثمانية ايام.

« و لما ورد ماء مدین، الورد اتيان الماء، و ضده الصدور و هو الرجوع عنه. و ماء مدین آبار (۱) كان يشرب منها اهلها و يسقون انعامهم و مواشيهم. » وجد عليه، ای - على وجه الماء و حوله جماعة كثيرة من الناس يسقون مواشيهم. » وجد من دونهم امرأتين، ای - من ورائهم و من اسفلهم امرأتين « تذودان » ای - تدفعان اغنامهما حتى لا تختلط بغيرها، اشار الى تنحيهما عن الجماعة للورع و الصيانة و كراهية الاختلاط بالرجال. و قيل لضعفهما.

موسی بفراست بدانست که ایشان از ضعف و عجز گوسفندان خود را آب نمی دهند. گفت: ما شأنکما و ما بالکما لاتسقیان مواشیکما مع القوم؟ قالتا لانمکن من السقی حتی يرجع الرعاء من الماء، یصدر بفتح یا و ضم دال قرائت ابن عامر و ابو عمر و است، جعلوا الفعل للرعاء، یعنی - حتی ینصرف الرعاء عن السقی. فیخلوا الموضع فنسقی من فضل مائهم. باقی یصدر بضم یا و کسر دال خوانند، ای حتی یصرف الرعاء مواشیهم عن الماء. و الرعاء جمع الراعی کما تقول صاحب و صحاب و صائم و صیام و تاجر و تجار.

و گفته اند موسی چون ایشان را دید که بی محرم بیرون آمده بودند بچراگاه انکار کرد بر ایشان و گفت: « ما خطبکما » این چه کار شما است و چه حال شما ایشان عذر خود را و عذر پدر را گفتند: « لانسقی حتی یصدر الرعاء و ابونا شیخ کبیر، پدر ما مردی پیر ضعیف است، رعی مواشی نتواند و مالی نیست که مزدور گیرد، و ما

بضرورت بیرون آمده ایم و گوشه ای گرفته ایم تا این شبانان بروند و جای خالی شود آنکه ما گوسفندان خود را آب دهیم. و ابوهم شعیب بن نوب بن مدین بن ابراهیم الخلیل. و قال وهب هو يثرون بن اخي شعيب، وكان شعيب قد مات قبل ذلك، بعد ما كف بصره. و قيل قبره بين المقام و الزمزم.

موسی چون ایشانرا بران صفت دید بر ایشان ببخشود و شفقت کرد. (۱) گوسفندان ایشان فرایش گرفت و بسر چاه برد و بر سر چاه سنگی عظیم بود که ده مرد با قوت آن سنك نمی توانستند برداشت. موسی تنها آن سنك برداشت و بیفکند و دلو بخواست اورا دلوی دادند که ده مرد و بروایتی چهل مرد - آن دلو از چاه بر می کشند. موسی تنها آن دلو از چاه بر کشید، و گوسفندان ایشانرا آب داد. روایت کرده اند از عمر که گفت: لم يستق الا ذنوباً واحداً حتی رويت الغنم. از اینجا گفته اند که هر پیغامبری را بچهل مرد نیروی بود. و پیغامبر مارا (ص) بچهل پیغامبر نیروی بود.

« فسقى لهما » ای - سقى موسى مواشيهما لاجلهما. « ثم تولى الى الظل » ای - اعرض و جعل ظهري يلي ما كان يليه وجهه. والظل - ما لم يقع عليه شعاع الشمس - و قيل الى ظل شجرة وكانت هناك سمرة وقيل الى ظل جدار لاسقف له: « فقال رب انى لما انزلت الى من خير فقير ». قال ابن عباس ما سأل الا كسرة من خبز، و لم يكن مع موسى شق تمره انما قال ذلك و خضرة البقل تتر ايا في بطنه من الهزال « فجاءته احديهما تمشى على استحياء ». مفسران گفتند آن دختران زودتر بخانه باز گشتند آن روز. و پدر گفت چونست که امروز زودتر آمدید؟ گفتند و جدنا رجلا صالحاً رحيماً فسقى لنا اغنامنا، مردی پارسای مشفق مهربان بما رسید و گوسفندان ما را آب داد. پدر گفت چه سخن از وی شنیدید؟ گفتند از وی شنیدیم که می گفت:

«ربّ انی لما انزلت الیّ من خیر فقیر» شعیب گفت نیست او مگر مردی گرسنه محتاج طعام. آنکه دختر کهن را فرستاد تا او را بخواند نام وی صفورا - هی الّتی تزوّجها موسی. اینست که ربّ العالمین گفت: «فجاءته احدیہما تمشی علی استحياء» ای جاء ته ماشیة مستحیّیة مستتره بکم درعها. قال الحسن فوالله ما كانت ولاجة ولا خراجة و لکنها كانت من الخفرات اللاتی لا یحسن المشی بین ایدی الرجال، والکلام معهم. و روی عن بعض القراء الوقف علی «تمشی» ثمّ ابتدا، فقال: «علی استحياء» قالت: «انّ ابی یدعوك» و ذلك لانّ الحیاء فی الکلام اکثر منه فی المشی واحسن. «قالت انّ ابی یدعوك لیجزیک اجر ما سقیت لنا» فقام معها فتقدّمته فیهبت الرّیح و الزّفت ثوبها بجسدها، فکرها، موسی ان یری ذلك منها، فقال لها امشی ورائی ودلّینی علی الطّریق ان اخطأت، فانّا بنی یعقوب لاننظر الی اعجاز النّساء. موسی آمد بسرّای شعیب و شعیب طعام در پیش نهاده، گفت ای جوان این طعام بکاربر که از بهر تو ساخته‌ام. موسی ظنّ برد که آن طعام عوض آب دادن گله است. گفت اعوذ بالله ما نه از آن خاندانیم که دین خود دنیا بفروشیم. شعیب گفت نه آنست که تو پنداشتی و الله، لیکن عادت من و عادت پدران من اینست که مردمان را طعام دهیم و مهمانرا گرامی کنیم. پس موسی آن طعام بخورد و قصه خویش با شعیب بگفت که چه سبب را از زمین مصر بیرون آمد. شعیب گفت مترس که تو از فرعون و قوم وی رستی که فرعون را بر مَدین دست نیست.

«قالت احدیہما» - و هی الصّغری واسمها صفورا «یاأبت استاجرہ» لرعی الغنم «انّ خیر من استاجرت القویّ الامین» و قد جرّبنا قوّته برفعه الحجر و نرحه الدّلو و جرّبت امانته حیث منعنی من المشی قدّامه، و قیل «القویّ» فی بدنه «الامین» فی عفافه. «قال» شعیب لموسی «انّی اریدان انکحک احدی ابنتی هاتین علی ان تاجرني ثمانی حجج» ای - تأجرني نفسك مدّة ثمانی حجج، و الاجرها هنا هو الصّدق و قیل

معناه تكون اجیر آلی ، يقال اجرت الغلام فهو ما جور و آجرتہ فهو ما جرو آجرتہ فهو
 مواجر ، علی وزن فاعلتہ و کله بمعنی واحد . وقيل معناه ان تشيبي من تزويجی ایاک
 رعى ماشيتی ثمانی حجج من قولهم آجرك الله ای اثنایک و الحجة السنّة والحجج جمعها ،
 «فان اتممت عشرآ» ای اتممت العقد عشرآ «فمن عندك» تفصلاً منك «و ما اريد ان اشق
 عليك» ای لا اكلفك ما يصعب عليك في هذه المدة و قيل ما اريد ان اشق عليك
 بان آخذك باتمام عشر سنين و تجدني ان شاء الله من اهل الصلاح في معاملتك و
 مخالطتك ، والوفاء بعهدك . و قيل هذا شرط للاب و ليس بصدّاق . و قيل هو صدّاق
 و الاول اظهر لقوله تأجرني . و لم يقل تأجرها

«قال ذلک بينی وبينک» ای قال موسى ذلک الشرط بينی و بینک و علينا الوفاء
 به . ثم قال : «ایما الاجلین قضیت» «ما» زائدة مؤکدة ، و المعنی ای الاجلین و «ای»
 فی معنی الجزاء منصوبة بقضیت و جواب الجزاء . «فلا عدوان علی» یعنی ای الاجلین
 قضیت فلا ظلم علی بل اكون منصفای ایهما قضیت و الاجلان ثمانية وعشرة ثم قال كلاهما :
 «والله علی ما نقول و کيل» ای شاهد علی عقد بعضنا لبعض . روى عن ابن عباس عن النبی
 (ص) : قال سألت جبرئیل (ع) : ای الاجلین قضی موسى ؟ قال اتمها و اکملها - یعنی
 العشرة . و عن ابی سعید الخدری أنّ رجلاً سأله : ای الاجلین قضی موسى ؟ قال لا ادری
 حتّى أسأل رسول الله (ص) فسأل الخدری رسول الله (ص) فقال لا ادری حتّى أسأل جبرئیل فسأل
 النبی (ص) جبرئیل فقال لا ادری حتّى أسأل میکائیل فسأل جبرئیل میکائیل فقال لا ادری
 حتّى أسأل الرفیع فقال لا ادری حتّى أسأل اسرافیل فسأل الرفیع اسرافیل
 أسأل فقال لا ادری حتّى أسأل ذالعرّة . قال فنادی اسرافیل بصوته الاشدّیا ذا العرّة ای الاجلین
 قضی موسى ؟ فقال اتمّ الاجلین و اطيبيهما عشر سنين . و روى عنه (ص) قال نزوج
 صغراهما و قضی اوقاهما .

مفسران گفتند چون آن عقد میان ایشان برفت و دختر کهن که نام وی

صغورا است بزنی بوی داد شعیب او را فرمود تا گوسفندان بچرا برد و آن عصا که آدم از بهشت آورده بود و پیغامبران گذشته از یکدیگر بمیراث می بردند تا بروز کار شعیب به شعیب رسید، آن عصا بموسی داد.

سدى گفت پیش از آن که موسی بشعیب رسید فریسته ای آمد، بصورت مردی و آن عصا بشعیب داد گفت این عصا بنزدیک تو ودیعت است. تا خداوند این عصا بسر وی آید. شعیب آن عصا میان عصاهای دیگر در اندرونی نهاد. آن روز که موسی را بگلگه می فرستاد دختر خود را فرمود که رو عصائی بیرون آر و بموسی ده. دختر رفت و آن عصا بیرون آورد شعیب چشم پوشیده بود آن عصا بدست می یاسید (۱) و گفت این ودیعت است بجای خویش باز بر و دیگری بیار دختر رفت دیگری آورد. نگه کردند همان عصا بود دوم باز باز پس برد و سیوم بار همان بود. پس شعیب بموسی داد. موسی بیرون شد و شعیب پشیمان گشت گفت آن عصای ودیعت است نباید که خداوند آن فرا رسد و نیابد. موسی را باز خواند و عصا را باز خواست. موسی گفت این عصای منست. شعیب درو پیچید تا باز ستاند موسی بخصومت آورد آخر قرار دادند که اول کسی که ما را ببیند این حکم بوی تفویض کنیم. رب العالمین فریسته ای فرستاد بصورت آدمی میان ایشان حکم کرد، گفت: عصا بر زمین نهید آنکس که بر تواند داشت آن اوست. شعیب خواست که بر دارد دستش بدان نرسید و نتوانست موسی دست فرا کرد و آسان آسان برداشت. شعیب بدانست که آنجا تعبیه ایست گفت مگر خداوند این عصا خود توئی. پس موسی گوسفندان بچرا برد. شعیب او را وصیت کرد که دو راه پیش است: یکی سوی راست می شود و یکی سوی چپ چون آنجا رسی زینهار که سوی راست نروی و رچه مرغزار آنجا نیکوترست و بهتر، زیرا که تنینی عظیم است، آنجا از دهائی بزرگ نباید که ترا و گوسفندان را هلاک کنند.

موسی گوسفندان را فرا پیش کرد چون بسر آن دوراه رسید گوسفندان سوی راست بر گرفتند و موسی هر چند کوشید که باز گرداند نتوانست و طاقت نداشت. گوسفندان در آن مرغزار شدند و نیکو چرا کردند که گیاه بسیار بود و علف نهمار. و تنین پیدانه. موسی رنجه شده بود خواب بر وی افتاد، گوسفندان بچرا بگذاشت و خود بخفت. آن ساعت که موسی در خواب بود تنین آهنگ ایشان کرد عصا از جای خود برخاست و با تنین در حرب شد تنین را همی زد تا او را بکشت و آمد با جنب موسی و بیفتاد خون آلود. موسی از خواب در آمد عصا را دید خون آلود و تنین کشته شاد گشت و خدای را عزوجل سپاس داری کرد دانست که در آن عصا تعبیه هاست و قدرتها. پیش شعیب آمد و قصه تنین با وی گفت. شعیب شاد گشت و گفت این موسی را ناچار دولتی در راه است و درین عصا تعبیه ای، و عن قریب پیدا شود. پس شعیب خواست که با موسی اکرام کند از بهر دامادی وی او را صلتی دهد گفت امسال گوسفندان هر چه زایند، و بچه ها نه بر شبه مادران باشند که بر رنگی دیگر آیند، بتو دهم موسی را در خواب وحی نمودند که اضرب بعصاك الماء الذي في مستقى الاغنام. عصا بر آن آب زن که گوسفندان میخورند. موسی عصا بر آب زد گوسفندان همه بچه چنان آوردند که از موسی پذیرفته بود بر آن رنگ که گفته بود. فعلم شعيب ان ذلك رزق ساقه الله الى موسی و امراته فوفی له بشرطه و سلم اليه الاغنام.

« فلما قضی موسی الاجل، ای اتمه و فرغ منه، قضی اینجا بمعنی اتم است چنان که در سورة الانعام گفت: « ليقضى اجله مسمى » ای - لیتم اجل مستی و در سورة طه: « و لا تعجل بالقرآن من قبل ان یقضی الیک وحیه » ای - من قبل ان یتم الیک جبرئیل الوحی و در سورة الاحزاب « فمنهم من قضی نحبه، ای اتم اجله .

مجاهد گفت: موسی مزدوری شعیب بر کاوین دختر ده سال تمام کرد. انگه دو سال دیگر بنزدیک وی مقام کرد و از دختر شعیب او را کودك آمد و بعد از بیست

سال که بنزدیک وی مقام کرده بود از وی دستوری خواست تا با مصر شود، بزیارت مادر و برادر و خواهر. چون از شعیب دستوری یافت اهل و عیال و گوسفندان فرایش کرد و رفت. اینست که ربّ العالمین گفت: «وسار باهله» و روز گارزمستان بود موسی با اهل و اعیال بر راه ایستاد و اهل وی بار داشت و زادن نزدیک بود موسی راه نمیدانست همی سردر نهاد در بیابان تا بجانب طور سینا افتاد از راه مصر بگشته شب تاریک پیش آمد و باد و باران و صاعقه و سرمای سخت، گوسفندان در بیابان پراکنده شده و اهل ویرا درد زه خاسته و موسی در میان متحیر مانده طلب آتش کرد و آتش زنه آتش نداد آخر بجانب طور نگه کرد و آتش دید اینست که ربّ العالمین گفت «انس من جانب الطّور ناراً» از سوی کوه آتشی دید افروخته، چنان پنداشت که شبانی است یا کاروانی که آنجا آتش کرده. با اهل و قوم خویش گفت: «امکثوا انّی آنست ناراً لعلی آتیکم منها بخبر» شما ساعتی درنگ کنید و آرام گیرید تا من بروم و اگر آنجا کسی را بینم خبر راه مصر از او پرسم تا ما را بر راه مصر دارد «اوجذوة من النار» یا پاره ای آتش آرم تا شما گرم شوید «اوجذوة» عاصم بفتح جیم خواند و حمزه بضم جیم و باقی قرّاء بکسر جیم و معنی همه یکسانست و نظیره الرّبوة والرّبوة والرّبوة. قال المبرد الجذوة القطعة العظيمة من الحطب المسترق وبعضه مالم يشتعل فاذا اشتعل فهی شهاب وقبس. والاصطلاء التدفؤ بالصلاء و هو النار یکسر الصاد و یفتح، فالفتح بالقصر و اذا کسرت مدّت و اصل الكلمة للزوم.

«فلما اتیها نودی من شاطیء الواد الایمن»، الشاطیء الشط و هوشفیر الوادی، والایمن اذا رددته الی الشاطیء فهو من الیمین یعنی عن یمین موسی و اذا رددته الی الوادی فهو من الیمین «فی البقعة المبارکة» البقعة - القطعة من المکان - و برکتها انّ الله عزّ وجلّ کلم فیها موسی و بعثه منها نبیاً من الشجرة یعنی من تلقاء الشجرة من ناحيتها، والشجرة الزیتون و قیل العوسج، و قیل السدره، و قیل العنّاب، و كانت بقیة الی عهد

هذه الامة «ان يا موسى» يعنى نودى بان يا موسى «اننى انا الله» الذى ناديتك و دعوتك باسمك و انا ربّ الخلايق اجمعين . وهذا اول كلامه لموسى .

«وان القى عصاك» يعنى - نودى بان القى عصاك فلما رآى العصا تهتزّأى تتحرك حركة شديدة، والجآن صغار الحيات لكنّه اسرع حركة من الثعبان و اوحى اهتزازاً. و كان حيّة موسى ثعباناً عظيماً فى حركة الجآن فاقبلت نحو موسى فولّى موسى هارباً خوفاً منها ولم يعقب اى لم يرجع ولم يلتفت. قال الخليل عقب - اى - رجع على عقبه وهو مؤخر القدم فقال الله لموسى ارجع الى مكانك واثبت «انك من الآمنين» . من ان ينالك ضرر او مكروه وقيل معناه انك من المرسلين لقوله : «لا يخاف لدى المرسلون» .

«اسلك يدك فى جيبك» اى - ادخل يدك فى جيبك من جانب الصدر ومنه قوله: «ماسلككم فى سقر» - «تخرج بيضاء» مشرقه مضيئة كالشئ الابيض لها شعاع كشعاع الشمس . وقد جعل الله فى يده من النور مثل ما فى الشمس والقمر «من غير سوء» اى - من غير عيب او برص. «واضم اليك جناحك من الرّهب» بفتح الرّاء والهاء حجازى و بصرى و وافقهم حفص على فتح الرّاء وحدها - الباقون بضمّ الرّاء و اسكان الهاء و كلّها لغات بمعنى الخوف و الفرق . قال الزجاج :- الجناح - هاهنا العضد و فى الكلام تقديم و تأخير تأويله : و اضم اليك جناحك اى عضدك فادخل يدك فى جيبك كلّما رهبت جباراً فى عمرك ، وقيل لما القى عصاه خاف فبسط جناحه يعنى يده كالمتقى بها وهو موجود فى عادات الناس . فقيل له ضمّ ما بسطته من يدك خوفاً على نفسك واليد اذا بسطت صارت كالجناح المبسوطة ، ويدا الانسان جناحاه، و جناحا الطير يداه . وقيل الرّهب - الكم - بلغة حمير ، اى - اضم اليك يدك و اخرجه من الكم ، لانه تناول العصا و يده فى كفه . وقيل معناه اذا هالك امر يدك وما ترى من شعاعها فادخلها فى جيبك تعد الى حالتها الاولى .

قال ابن عباس ما من احد يدخله رعب بعد موسى ثمّ يدخل يده فيضعها على صدره الا ذهب عنه الرّعب ، «فذا انك» قرأ ابن كثير و ابو عمرو بتشديد النون وهو

تثنية ذلك و قرأ الباقر بالتخفيف و هو تثنية ذاك، والنون المشددة بدل اللام في ذلك و معنى الآية: فذاتك اللذان اريتكما من اليد والعصا حجتان من ربك تدلان الخلق على صحة نبوتك فامض بهما الى فرعون والاشراف من جنوده و ادعهم الى توحيد الله و طاعته « انهم كانوا قوماً فاسقين » كافرين .

« قال رب اننى قتلت منهم نفساً » يعنى القبطى « فاخاف ان يقتلون » به قوداً ، اراد ان يعرف مال امره مع فرعون .

« واخى هرون هو اوضح منى لساناً » اى - اطلق لساناً بالبيان وذلك للحجسة التى كانت فى لسانه التى تمنعه عن اعطاء البيان حقه « فارسله معى ردأ » قرأ نافع « ردأ » ترك همزه طلباً للحققة، والردء - المعين - يقال ردأته على امر كذا اى اعنته « يصدقنى » قرأه العامة بالجزم على جواب الامر و رفعه عاصم و حمزة على ان يكون موضعه نصباً على الحال، اى - ارسله معى ردأ مصدقاً لى شاهداً لى على حقيقة امرى . « اننى اخاف ان يكذبون » اى اخشى ان يردوا كلامى ولا يقبلوا منى دعوتى .

« قال سنشد عضدك باخيك » هذا جواب قوله : « اشد به ازرى » و العضد - القوة، يقال : عضده وعاضده اذا اعانه وقواه و تقول فلان عضدى ويذى ومنه قول رسول (ص) « وهم يد على من سواهم » ، « و نجعل لكما سلطاناً » السلطان - الحجة سميت به لانه يستنير به الحق من الباطل، وسمى الزيت سليطاً لشدة ضوء سراجة. وقيل السلطان هاهنا رعب فى قلب فرعون يمنعه عن الهمة بقتلها او اذاهما « فلا يصلون اليكما » اين جواب آتست كه گفتند : « اننا نخاف ان يفرط علينا او ان يطفى » سخن اينجا تمام گشت آنكه ابتدا كند گويد : « بآياتنا انتما و من اتبعكما الغالبون » اينجا تقديم وتأخير است . يعنى انتما و من اتبعكما بآياتنا الغالبون و روا باشد كه بآياتنا متصل بود به نجعل على تقدير: « ونجعل لكما بآياتنا سلطاناً فلا يصلون اليكما » اى ونجعل لكما حجة دالة على النبوة بآياتنا اى - بالعصا واليد و سائر الايات. ثم قال مبتدأ « انتما و

من اتبعكما الغالبون». موسی آن شب که از دور آتش دید عیال را گفت: «امکثوا انی آنست ناراً» ایشان را بگذاشت و روی بر سوی آتش نهاد. وادی مقدّس بود نام آن طوی و برابر آن کوه زیر بود آن کوه که طور سینا گویند. و قومی گویند زیر دیگر بود و طور سینا دیگر، زیر آن کوه بود که آنرا تجلی افتاد و پاره پاره گشت و طور سینا آن کوه بود که موسی بر آن با حق سبحانه و تعالی مناجات کرد موسی چون بنزدیک آن درخت رسید نور دید بر درخت اما بچشم موسی آتش مینمود موسی بشکوهید از آن درخت دل تنگ گشت و متحیر ماند پشت بساق درخت باز نهاد، ندا شنید که یا موسی یا موسی. موسی گفت: من الذی یکلمنی؟ کیست که با من سخن میگوید و مرا میخواند ندا آمد که: «انّی انا الله ربّ العالمین» همانست که آنجا گفت: «انّی انا ربّک فاخلع نعلیک» گفته اند که ربّ العزه او را از بهر ادب فرمود که نعلین بیرون کن که نه روا باشد پیش مهتران رفتن با نعلین ازینجاست که پیش پادشاهان با نعلین نروند. همان شب بود که ربّ العالمین گفت: «وما تلك بیمینک یا موسی» الله تعالی دانست که موسی همی داند که آن عصا است لکن از بهر آن پرسید تا موسی بزبان خویش بگوید که این عصای منست و از آن چه چیز آید تا اگر موسی از آن عصا چیزی دیگر بیند داند که آن قدرت خداوند است جلّ جلاله. پس دیگر باره ندا آمد که «القی عصاک» موسی بیفکن، عصا بیفکند. مار گشت موسی بترسید و راه گریز گرفت. ربّ العالمین گفت: «یا موسی اقبل ولا تخف انّک من الّامین» همانست که آنجا گفت: «خذها ولا تخف سنعیدها سیر بها الاولى» پس دیگر باره ندا آمد که «اسلک یدک فی جیبک تخرج بیضاء» یا موسی دست بجیب پیراهن اندر کن و بر سینه خویش نه تا سپید و روشن بیرون آید. موسی دست بجیب پیراهن اندر کرد بیرون آورد هم چون آفتاب نور ازو همی تافت. موسی رایقین شد آنکه که آن نبوت است و پیغامبری که او را درست

همی شود. پس ربّ العالمین اورا پیغام داد گفت سوی فرعون شو و پیغام ماباو گزار چنان که گفت: « اذهب الی فرعون انه طغی » و این عضا وید بیضا هر دو ترا حجت است بر درستی نبوت و پیغام رسانیدن ما، اینست که ربّ العالمین گفت: « فذانک برهانان من ربّک الی فرعون و ملائک ». موسی چون بدانست که او پیغامبر است و بر فرعون می باید شد حاجت خواست، گفت: « ربّ اشرح لی صدری و یسرّ لی امری. » ربّ العالمین حاجت وی چنان که خواست تا آخر آیت همه روا کرد و موسی پاره ای تند بود و نیز آن تندی و تیزی از وی برداشت و اورا گرامی کرد و برسالت سوی فرعون فرستاد. موسی حاجتی دیگر خواست گفت: « ربّ انّی قتلت منهم نفساً فاخاف ان یقتلون و اخی هارون هو افصح منّی لساناً فارسله معی رده ا یصدّقنی. » ربّ العالمین حاجت وی روا کرد و هارون را پیغامبری داد و با او یار کرد چنان که گفت: « سنشدّ عضدک باخیک و نجعل لکما سلطناً فلا یصلون الیکما ». چون این مناجات تمام شد ربّ العالمین او را باز گردانید.

خلافت میان علما که موسی آنکه پیش عیال باز شد یا هم از آنجا بمصر رفت سوی فرعون؟ قومی گفتند هم از آنجا سوی مصر شد و اهل و عیال را در آن بیابان بگذاشت. سی روز در آن بیابان میان مدین و مصر بماندند، تنها دختر شعیب بود و دو فرزند موسی و آن گوسفندان. آخر بعد از سی روز شبانی بایشان بگذشت و دختر شعیب را دید و او را شناخت دلتنک و اندوهگن نشسته و میگرید. آن شبان ایشان را در پیش کرد و با مدین برد پیش شعیب. و قومی گفتند موسی چون از مناجات فارغ شد همان شب بنزدیک اهل و عیال باز رفت، عیال وی اورا گفت آتش آوردی؟ موسی گفت من بطلب آتش شدم نور آوردم و پیغامبری و کرامت خداوند جلّ جلاله. آنکه برخاستند و روی بمصر نهادند چون بدر شهر مصر رسیدند وقت شبانگاه بود موسی فرزندان و عیال و گوسفندان بدر مصر جایی فرو آورد و خود تنها در مصر رفت بر

مثال شبانی تا بخانه مادر. و آنکه مادرش زنده بود و برادر و خواهر اما پدرش رفته بود از دنیا. موسی بدر سرای رسید نماز شام بود و ایشان طعام در پیش نهاده و می خوردند. موسی آواز داد که من یکی غریبم مرا امشب سپنج (۱) دهید بغربت اندر. مادرش گفت مر هارون را که این غریب را سپنج باید داد تا مگر کسی بغربت اندر پسر مارا سپنج دهد. موسی را بخانه اندر آوردند و طعام پیش وی نهادند و او را می نشناختند. چون موسی فرا سخن آمد مادر او را بشناخت و او را در کنار گرفت و بسیار بگریست. پس موسی گفت مر هارون را که خدای عزّوجلّ مارا پیغامبری داد و هر دورا فرموده که پیش فرعون رویم و او را بالله جلّ جلاله دعوت کنیم. هارون گفت سمعاً و طاعة لله عزّوجلّ. مادر گفت می ترسم که او شما را هر دو بکشد که او جباری طاغی است. ایشان گفتند الله تعالی مارا فرموده و او خود مارا نگه دارد و ایمن گرداند. پس موسی و هارون دیگر روز بترقتند بدر سرای فرعون. گروهی گویند که همان ساعت بار یافتند و پیغام گزاردند و گروهی گفتند که تا یک سال بار نیافتند و تمامی این قصه جایها پراکنده گفته ایم و شرح آن داده والله اعلم.

«فلما جاءهم موسی بآیاتنا» یعنی الید والعصا وسایر الایات التسع «بیّنات» ای-واضحات دالّة علی صحّة امرهما بتوحیدالله و خلع الکفر والدّخول فی طاعته و کان جوابه و جواب قومه ان «قالوا ما هذا الا سحر مفتری» افتریته من تلقاء نفسک «وما سمعنا بهذا» ای-انّا لم نسمع بمثل ما تدعوننا الیه من التّوحید و الرّسالة والنّبوة فی مذاهب آبائنا الاولین الذّین درجوا قبلنا. و قيل معناه ما بلغنا عن احد من آبائنا انّهم اجابوا الرّسل. وقيل انّما قالوا هذا القول لطول الفترة و نسیان العهد. و قيل انّما قالوا ذلک جحوداً کما قال الله تعالی: «و جحدوا بها و اسیقنتها انفسهم ظلماً و علواً».

« وقال موسى « قرأ مكى بغير واو و كذلك هو فى مصاحفهم ، اى - قال موسى جواباً لهم عن قولهم: « ما سمعنا بهذا فى آباءنا الاولين »، اى - ربى اعلم بالانبياء قبلنا . و قيل معناه « ربى اعلم » بى ان الذى جئت به من عنده وبامره، اى - هو اعلم بذلك منكم حيث نسبتمونى الى الكذب والسحر ، « و من تكون له عاقبة الدار » . قرأ حمزة و الكسائى « و من يكون » بالياء ، اى - و هو اعلم بمن تصير له الجنة داراً و مستقراً فى عاقبة امره، « انه لا يفلح الظالمون » اى لا ينجو من عقابه فى الآخرة و لا يفوز بثوابه فيها الكافرون ، ظالمون لانفسهم باهلا كها فى الكفر والتكذيب .

« و قال فرعون « عند ذلك لاشراف جنوده و قومه من القبط لست اعلم لكم رباً سواى و لا اله الا غيرى فلا تغتروا بموسى و سحره و لا تقبلوا دينه . و يا هامان اوقد لى على الطين » ناراً تجعله مطبوخاً . قيل ان فرعون هو الذى امر اولاً باتخاذ الآجر « فاجعل لى صرحاً » اى - قصرأ عالياً فى الهواء « لعلنى اطلع الى اله موسى و انى لاظننه » اى - لا حسب موسى « من الكاذبين » بما يقول ان فى السماء الهأ . قيل اراد بذلك ايهام ضعفه قومه ان الذى يدعو اليه موسى موصول اليه مقدور عليه قال الحسن كذب عدو الله فى قوله فى موسى اظننه كاذباً لانه كان يعلم انه رسول الله قال الله سبحانه و تعالى : « و جحدوا بها و استيقنتها انفسهم ظلماً و علواً » . و قيل ان بين قوله: « انا ربكم الاعلى » و بين قوله: « ما علمت لكم من اله غيرى » اربعون سنة .

اصحاب سير گفتند چون فرعون وزير خود را فرمود هامان كه از بهر من اين قصر بساز هامان جمع كرد استادان و كارگران بسيار، گویند كه پنجاه هزار استاد كليگر بودند بيرون از كارگران و آجربران و آلات و سازان از چوب و آهن همه بساختند و بنائى عظيم بر آوردند باجر و گچ، و ارتفاع آن چندان بدانند كه درهمه دنيا مانند آن هر كس نديد و نشيند و مرد قوى طاقت نداشت كه بر سر آن

بايستادى از بیم آن که باد اورا ببرد از درازى که بود بر هوا . ربّ العالمین ایشان را فرا آن گذاشت که میخواست که ایشانرا در آن بفتنه افکند چون از آن فارغ گشتند فرعون بر سر آن شد و تیراندازى را فرمود . تا بر هوا تیر انداخت آن تیر باز آمد خون آلود . فرعون گفت: قد قتلک اکه موسى . پس ربّ العالمین جبرئیل را فرمود تا پرتی نزد بر آن قصر بسه پاره گشت پاره ای بلشکر فرعون افتاد هزار هزار مرد در زیر آن پست شد، و پاره ای بدريا افتاد و پاره ای سوى مغرب افتاد .

« و استکبر هو و جنوده فی الارض » ای - تعظّم فی ارض مصر و مایلیها بدعوى الالهیة والامتناع من اتباع الرّسل والایمان بهم بغير الحق، یعنی بغير حقّ اوجب ذلك بالباطل . و قيل الباء للحال ای غیر محقّقین، « وظنّوا انّهم الينا لا يرجعون » للبعث و النّشور، قرأ نافع و حمزة و الکسائی و یعقوب « لا يرجعون » بفتح الیاء .

« فاخذناه و جنوده فنبدناهم » القینا هم فی البحر . قيل بحر قلزم ، وقيل هو بحر من وراء مصر يقال له اساف و قيل النیل . « فانظر » یا محمد بعین قلبک و تدبّره بعقلک تعلم انّ من کفر بالله و کذب رسله فمصيره الى الهلاک والنّار، وحذّر قومک فانّک منصور علیهم .

« و جعلناهم ائمة » ای جعلنا فرعون و قومه ائمة فی الشرّ و الضلال یقتدى بهم فیهمافیكون علیهم وزرهم و وزر من اتبعهم « یدّعون الى النّار » ای یدعون من یجیبهم الى الکفر بالله فیوردونه النّار كما قال یقدم قومه يوم القيامة فاوردهم النّار . و معنى « جعلنا » ای - حکمنا بکفرهم كما يقال جعل القاضی فلاناً مجروحاً، ای - حکم بجرحه . و قيل معناه اعلمنا کم انّهم « ائمة یدعون الى النّار و يوم القيامة لا ینصرون » لا احد ینصرهم علی الله فیردّ عذابہ عنهم .

« و اتبعناهم فی هذه الدّنيا لعنة » ای - لعنّا هم فی الدّنيا بقوله : « الالعه الله علی

الظالمين» و بما امر المؤمنين بان يلعنوهم . قال الحسن يريد باللّعة العذاب الذى عذبوا به فى الدنيا وهو الغرق و ذلك انّهم لما اهلكوا العنوا فهم يعرضون على النار غدوّاً وعشيّاً « و يوم القيامة هم من المقبوحين » . مع اللّعة اى - مَن يقبح الله خلقته بسواد الوجوه و زرقة العيون كقوله : « وهم فيها كالخون » .

« و لقد آتينا موسى الكتاب » اوتى موسى التوراة من بعد غرق فرعون حين تفرّغوا الى الوحى والاتّباع و الاستعمال « من بعد ما اهلكنا القرون الاولى » لانّ فرعون عمّر اربعة قرون و قيل من بعد ما اهلكنا فى الدنيا بالعذاب القرون الاولى قوم نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهيم و قوم لوط و قوم شعيب وغيرهم كانوا قبل موسى . ثم قال « بصائر للنّاس » اى فى هلاك الامم الخالية بصيرة لبني اسرائيل و غيرهم . و قيل جعلنا التوراة « و ما فيها بصائر للنّاس يستبصرون » بها امور دينهم . والبصائر - الدلائل - « و هدى » يعنى التوراة هدى من الضلالة لمن عمل به « و رحمة » لمن آمن به من العذاب . و قيل رحمة اى - نعمة منّا على من آمن بها وعمل بما فيها « لعلمهم يتذكرون » لكى - يتّعظوا و يعتبروا .

و عن ابى سعيد الخدرى عن النّبى (ص) قال : « ما اهلك الله عزّوجلّ قوماً و لا قرناً و لا امةً و لا اهل قرية بعذاب من السماء منذ انزل الله عزّوجلّ التوراة غير القرية التى مسخوها قردهً » الم تر انّ الله عزّوجلّ قال : « و لقد آتينا موسى الكتاب من بعد ما اهلكنا القرون الاولى » . و قيل انّ التوراة اول كتاب نزلت فيه الفرائض و الاحكام .

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس : « و لما توجه تلقاء مدين » الاية ... ، در سبق سبق كه بوستان

معرفت را باشجار محبت بیاراستند در پیش وی میدان حیرت و محبت نهادند و آن راه گذر وی ساختند ، حَقَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمَكَاَرِهِ . هر کرا خواستند که ببوستان معرفت برند نخستش در میدان حیرت آوردند و سر او گوی چو گان محنت ساختند تا طعم حیرت و محنت بچشید پس ببوی محبت رسید اینست حال موسی کلیم (ع) : چون خواستند که او را لباس نبوت پوشند و بحضور رسالت و مکالمت برند نخست او را در خم چو گان بلیت نهادند تا در آن بلاها و فتنه ها پیخته گشت . چنانکه ربّ العزّة گفت : « وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا » ای - طَبَخْنَاكَ بِالْبَلَاءِ طَبَخًا حَتَّى صَرْتَ صَافِيًا نَقِيًّا - از مصر بدر آمد ترسان و لرزان و از بیم دشمن حیران بر است و چپ می نگرست چنانکه ترسنده از بیم نکرده ، وذلک قوله : « فخرج منها خائفاً يترقب » آخر در الله زارید و از سوز جگر بنالید گفت : « رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ » ربّ العالمین دعاء وی اجابت کرد و او را از دشمن ایمن کرد سکینه بدل وی فرو آمد و ساکن گشت با سرّ وی گفتند مترس و اندوه مدار آن خداوند که ترا در طفولیت در حجر فرعون ، که لطمه بر روی وی می زد ، در حفظ و حمایت خود بداشت و بدشمن نداد امروز هم چنان در حفظ خود بدارد و بدشمن ندهد . آنگه روی نهاد در بیابان بر فتوح نه بقصد مدین . اَمَّا رَبِّ الْعِزَّةِ او را بمدین افکند . سرّی را که در آن تعبیه بود شعیب (ع) پیغامبر خدای بود و مسکن بمدین داشت مردی بود متعبد و خوف بر وی غالب ، در اوقات خلوات خویش چندان بگریست که بینائی وی در سر گریستن شد . ربّ العزّة بمعجزه او را بینائی باز داد باز همی گریست تا دیگر باره نا بینا شد و ربّ العزّة بینائی با وی داد . دوم بار ، سیوم بار هم چنان می گریست تا بینائی برقت . وحی آمد بوی که : لَمْ تَبْكِي يَا شُعَيْبُ ، این همه گریستن چیست ؟ اگر از دوزخ همی ترسی ترا ایمن کردم و اگر ببهشت طمع داری ترا مباح کردم . شعیب گفت لا یا ربّ و لكن شوقاً اليك ، نه از بیم دوزخ می گریم نه از بهر طمع بهشت ، لكن در آرزوی

ذوالجلال می سوزم . فاوحی الله تعالی الیه لاجل ذلک اخذمتک نبی و کلیمی عشر حجج . این معنی را پیغام بروهام راز خویش موسی فرا خدمت تو داشتم و ده سال مزدور تو کردم .

« و لما توجه تلقی مدین ، موسی بشخص سوی مدین رفت بخدمت شعیب افتاد و بدل سوی حق رفت بنبوت و رسالت افتاد . « عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل » از روی اشارت بزبان کشف سواء السبیل مواظبت نفس است بر خدمت ، و آرام دل بر استقامت . و مرد راه رو تا منازل این راه باز نبرد بسر کوی توحید نرسد . خلیل (ع) در بدو کار که اورا بدر گاه آوردند بکوی ستاره فرستادند تا می گفت : « هذا ربی » پس از کوی ستاره بر آمد بکوی ماه فروشد ، از کوی ماه بر آمد بکوی آفتاب فرو شد ، هر کوی را رخنه ای دید : در کوی ستاره آفت تحول دید در کوی ماه عیب انتقال دید ، در کوی آفتاب رخنه زوال دید . دانست که این نه شاهراه استقامت است و نه سر کوی توحید . همه راهها بروی بسته شد بقدم تقکر بر سر کوی تحیر بایستاد حیران و عطشان و دوست جویان ، تا هر که اورا می دیدی گفت این اسیر خاک سر کوی دوستی است .

خاک سر کوی دوست بر گ سمن گشت

هر که بران خاک بر گذشت چومن گشت

خلیل چون همه راهها بسته دید دانست که حضرت یکی است آواز بر آورد که : « انی وجهی للذی فطر السموات والارض » الیه ، مرد مردانه نه آنست که بر شاهراه سواری کند که راه گشاده بود مرد آنست که در شب تاریک بر راه باریک بی دلیلی بسر کوی دوست شود .

« ولما ورد ماء مدین ورد بظاهره ماء مدین و ورد بقلبه موارد الانس ، و موارد الانس ساحات التوحید ، فاذا ورد العبد ساحات التوحید کوشف بانوار المشاهده فتغیب

عن الاحساس بالنفس ، فعند ذلك الولاية لله والانفس والاحسّ ولا قلب ولا انس استهلاک فی الصمدية وفناء بالکلّیة بنده چون بساحات توحید رسید در نور مشاهدت غرق گردد از خود غائب شود بحق حاضر گردد ، جستن دریافته نیست شود شناختن در شناخته و دیدن در دیده . علائق منقطع و اسباب مضمحل و رسوم باطل حدود متلاشی و اشارات و عبارات فانی . باران که بدریا رسید برسد و ستاره در روز ناپدید ، در خود برسد آنکه بمولی رسید .

پیر طریقت گفت: ای یافته و یافتنی از مست چه نشان دهند جز بی خویشتنی ، همه خلق را محنت از دوری است و این بیچاره را از نزدیکی ، همه را تشنگی از نایافت آب است و ما را از سیرابی . الهی همه دوستی میان دو تن باشد سدیگر در ننگجد . درین دوستی همه توئی من در ننگجم گر این کار سر از منست مرا بدین کار نه کار ، و سر از تو است همه توئی من فضولی را بدعوی چه کار ؟

« فلما قضی موسی الاجل » چون اجل موسی بسر آمد و از عنقا شوقش خبر آمد او را آرزوی وطن خاست و از شعیب دستوری رفتن خواست ، اهل خویش را برداشت و چند سر گوسفند که شعیب او را داده بود و بجانب مصر روی نهاد ، چنانکه ربّ العزّه گفت: « و سار باهله » نماز پیشین فرا راه بود همی (۱) رفت تا شب در آمد موسی را پیک انده‌هان بدر آمد در آن شب دیجور و موسی رنجور ؛ فرمان آمد که ای راه پنهان گرد ، و ای ابرریزان گرد و ای گرگ پاسبان گرد و ای اهل موسی نالان گرد . موسی شبی دید قطران رنگ ، ندید در آسمان شباهنگ . ابر می بارید رعد می ، نالید برق می درخشید . گوسفند از ترس می رمید آتش زنه برداشت و هر چند که کوشید آتش ندید ، آخر سوی طور نگاه کرد و از دور آتش دید . اینست که ربّ العالمین گفت : « انس من جانب الطّور ناراً » موسی بر سر درخت آتش صورت دید

و در سویداء دل خویش آتش عشق دید. آتشی بس تیز سلطانی بس قاهر، سوختنی بس بی محابا.

آتش بدل اندر زدی و نطف بجان آنکه کوئی که راز ما دار نهان
موسی سوخته عشق غارتیده فقر ساعتی زیر آن درخت بایستاد. درختی که
در باغ وصلت بود بیخش در زمین محبت بود و شاخش بر آسمان صفوت بود بر گش زلفت
و قربت بود. شکوفه اش نسیم روح و بهجت بود میوه اش: «انی انا الله» بود. موسی
زیر آن درخت متلاشی صفات شده، فانی ذات گشته، همگی وی سمع شده تفرقت
وی جمع گشته ناگاه ندا آمد از خداوند ذوالجلال که یا موسی «انی انا الله». آن
ساعت شاخ عنایت بر هدایت داد. بحر ولایت در کفایت افکند.

سقیاً لمعهدك الذی لو لم یکن ما کان قلبی للقبابة معهدا
موسی خلعت قربت پوشید شراب الفت نوشید صدر وصلت دید ریحان رحمت
بوئید.

ای عاشق دل سوخته اندوه مدار روزی بمراد عاشقان گردد کار
آنکه ندا آمد که یا موسی در دست چه داری؟ گفت عصاء من. یا موسی چه
کنی تو بدین عصا؟ گفت: «اتوکاء علیها» چون مانده شوم تکیه بر آن کنم. «یا
موسی الق عصاء» از دست بیفکن تا چه بینی؟ موسی عصا بیفکند ثعبان گشت و
بموسی نهیب برد موسی بترسید و برمید. فرمان آمد که یا موسی ندانستی که
هر که تکیه بر غیر ما کند از همه ترس و غم بیند.

تکیه بر جان رهی کن که ترا باد فدا چه کنی تکیه بر آن گوشه دار افزینا
پس ندا آمد که یا موسی «اقبل و لا تخف» جایی دیگر گفت: «خذها و لا
تخف» عصا بر گیر و مترس و ایمن باش یا موسی عصا میدار و مهر عصا در دل مدار
و آنرا پناه خود مکیر از روی اشارت بدنیا دار میگوید. دنیا میدار و مهر دنیا در

دل مدار و آنرا پناه خود مساز . « حبّ الدّنيا رأس کلّ خطیئة » یا موسی تو عسا از بر شعیب با مردی برداشتی آنرا به ثعبان یافتی . اکنون که بامر ما برداشتی نگر که از و چه معجزها بینی . و يقال شتّان بین نبینا (ص) و بین موسی (ع) موسی رجع من سماع الخطاب و اتی بـثعبان سلّطه علی عدوّه ، و نبینا (ص) اسری به الی السّماء « فـاوحی » الله « الیه ما اوحی » و رجع و اتی لآمّته بالصّلوۃ الّتی هی المناجاة ، فقیل له : « سلام علیک ایّها النّبی و رحمة الله وبرکاته » . فقال « سلام علینا و علی عباد الله الصّالحین » . و فی القصة أنّ موسی غشی علیه لیلة النّار فارسل الله الیه الملائکة حتّی روّحوه بمراوح الانس . و قالوا له یا موسی تعبت فاسترح یا موسی بعد ما جئت فلا تبرح « جئت علی قدر یا موسی » ، و کان هذافی ابتداء الامر ، و المبتدی مرفوق به ، و فی المرّة الاخری « خرّ موسی صعقاً » ، و کان یفیک و الملائکة تقول له یا بن النّساء الحیض مثلك من یسأل الرّویة کان فی الاوّل لطف و فی النّهایة عنف .

فلما دارت الصّهادعا بالنّطع و السیف کذا من یشرّب الرّاح مع التّنین بالصّیف .

۴ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « و ما كنت بجانب الغربي » ، و تونبودی [یا محمد] بطور سوی فرو شدن آفتاب « اذ قضینا الی موسی الامر » که ما فرمان خویش بموسی میگزاردیم ، « و ما كنت من الشّاهدین (۴۴) » ، تو نبودی از حاضران [آن روز] ؛

« و لکننا انشانا قرونًا » لکن ما بر آن بودیم که گروهانی آفرینیم [میان موسی و میان تو] « فتطاول علیهم العمر » تا بیا فرینیم ایشانرا [دراز شد برایشان] میان تو و میان موسی [زند گانیا] « و ما کنت ثاویاً فی اهل مدین » و نبود ی در میان مدین [و در شهر ایشان] بنشست « تتلوا علیهم آیاتنا » که بر ایشان خواندی تو سخنان ما « و لکننا کنا مرسلین (۴۵) » لکن ما [موسی را] فرستادیم [تا از طور با مدین آمد و سخنان ما بر ایشان خواند]

« و ما کنت بجانب الطور » و تو نبود ی بان یک سوی طور « اذ نادینا » آنکه که آواز دادیم ما « و لکن رحمة من ربک » لکن از رحمت خداوند تو بود [که ترا ایدر (۱) پیغام داد] « لتذر قومًا » تا آگاه کنی و بترسانی گروهی را « ما آتاهم من نذیر من قبلک » که بایشان پیش از تو هیچ آگاه کننده ای نیامد « لعلمهم یتذکرون (۴۶) » تا مگر پند پذیرند ،

« و لولا ان تصیبه مصیبة » و گر نه آن بودی که اگر به ایشان رسیدی عذابی (۲) « بما قد مت ایدیهم » بآنچه پیش خویش فرستاده بودند از کرد بد « فبقولوا ربنا » گفتندی خداوند ما « لو لا ارسلت الینا رسولًا » چرا نفرستادی بما فرستاده ای « فتبع آیاتک » تا ما بر پی پیغامهای تو رفتیمی ، « و نکون من المؤمنین (۴۷) » و از گرویدگان بودیمی [اگر نه این معنی بودی ما ایشانرا عذاب کردیمی پیش از آمدن تو]

« فلما جاءهم الحق من عندنا » چون بایشان آمد فرستاده راست گوی با پیغام راست از نزدیک ما « قالوا لو لا اوتی مثل ما اوتی موسی » گفتند چرا [محمدر] نامه ای نه چنان دادند که موسی را دادند [بیک بار] « اَوَلَمْ یُکفروا بما اوتی موسی من قبل » آن قوم که موسی تورات بیک بار بایشان آورد کافر شدند

بآن «قالوا ساحران تظاهرا» گفتند دو جادوی اند هم پشت شده «وقالوا انا بكل كافرون (۴۸)» [قریش] گفتند ما هم بتورات موسی کافریم هم بقرآن محمد (ص) «قل» [پیغامبر من] کوی «فاتوا بكتاب من عند الله» شما نامه‌ای بیارید از نزدیک الله «هواهدی منهما» راست‌تر و راه نماینده‌تر از قرآن و تورات «اتبعه» تا من بر پی آن ایستم «ان كنتم صادقین» (۴۹)، اگر می‌راست گوئید [که نامه‌ای تواند بود راست‌تر از تورات و قرآن].

«فان يستجيبوا لك» اگر ترا جوابی ندهند و نامه‌ای نیارند «فا علم انما يتبعون اهواءهم» بدانکه ایشان بر پی خوش آمد خویش می‌روند و فراز آمده خویش «و من اضل ممن اتبع هواه» و آن کیست کم راه‌تر از آن کس که می‌پی برد بپایسته خویش «بغير هدی من الله» بی نشانی و بی‌راه نمونی و پیغامی از خدای «ان الله لايهدى القوم الظالمین» (۵۰)، الله راه نماینده قوم ستمکاران نیست. «و لقد وصلنا لهم القول» سخن در سخن پیوستیم ایشانرا [گاه و وعده و گاه و وعید گاه مثل گاه قصه] «لعلهم يتذكرون» (۵۱)، تا مگر عبرت گیرند و پند پذیرند.

«الذين آتيناهم الكتاب من قبله» ایشان که ایشانرا تورات دادیم پیش از قرآن «هم به يؤمنون» (۵۲)، ایشان باین قرآن می‌گروند. «واذا يتلى - عليهم» آنکه که بر ایشان خوانند قرآن «قالوا آما به» گویند ما بگرویدیم باین «انه الحق من ربنا» این راست است از خدایند ما «انا كنا من قبله مسلمین» (۵۳)، که ما پیش از قرآن مسلمانان بودیم [پذیرفتن تورات و استوار داشتن موسی].

«اولئك يؤتون اجرهم مرتين» ایشانرا مزد دهند فردا دو باره «بما صبروا» بآن شکیبائی که کردند «و یدرؤون بالحسنة السيئة» و سفسه سفیهان ببردباری

از خود باز می‌برند می‌باز دهند « و مما رزقناهم ينفقون (۵۴) » و از آنچه ایشانرا روزی دادیم نفقه میکنند [بر درویشان]

« و اذا سمعوا اللغوا عرضوا عنه » و چون سخن نابکار و ناپسندیده شنوند [پیردباری و شکیبائی] از آن روی گردانند و نا شنیده انگارند « و قالوا لنا اعمالنا و لكم اعمالكم » و گویند کرد ما [و دین ما] ما را و کرد شما [و دین شما] شما را نه شما بکرد ما گرفتارید نه ما بکرد شما « سلام عليكم لا تبغى الجاهلین (۵۵) » بیزاری از شما نه نادانان را جوابا ایم نه پاسخ ایشانرا .

« انك لا تهدي من احببت » تو راه نهمائی آنکس را که دوست داری « و لكن الله يهدي من يشاء » لکن الله راه می‌نماید آنرا که میخواهد « و هو اعلم بالمهتدين (۵۶) » و او راست‌تر دانائی است بایشان که راست راهاناند و راه راست را که شایند .

« وقالوا ان نتبع الهدى معك » و گفتند اگر ما [بپذیریم این پیغام که آوردی و] برین راه نمونی تو پی بریم و در دین تو آئیم با تو « نتخطف من ارضا » ما را ازین زمین بر بایند « اولم نمکن لهم » نه ایشانرا جای ساختیم « حرما آمنا » حرمی با آزریم و بی بیم « یجبی - الیه ثمرات کل شیء » با آن میکشند برها و میوه‌های هر چیز « رزقا من لدنا » روزی از نزدیک ما « و لكن اکثرهم لا یعلمون (۵۷) » لکن بیشتر ایشان نمیدانند .

« و کم اهلکنا من قرية » و بس که هلاک کردیم و تباه و نیست از مردمان شهر « بطرت معیشتها » که ایشانرا بطر گرفت در زند گانی (۱) خویش « فتلك مساکنهم » آنک نشست گاههای ایشان [در زمین] لم تسکن من بعد هم الا قلیلا « نه نشستند در آن پس ایشان مگر اندکی » و کنا نحن الوارثین (۵۸) « از ایشان باز ماند

جهان ومیراث بما شد .

« وما كان ربك مهلك القرى » خداوند تو هلاک کننده مردمان شهرها نیست
 « حتى يبعث في امها رسولا » تا آنکه که بفرستد در مادر شهرها پیغامبری
 « يتلو عليهم آياتنا » که برایشان میخواند سخنان ما « و ما كنا مهلكي القرى »
 و ما هلاک کننده مردمان شهرها نیستیم « الا و اهلها ظالمون (۵۹) » مگر که اهل
 آن ستمکاران باشند [و ایشانرا گناه بود] .

« وما اوتيتهم من شيء » و هر چه شما داداند از چیز [این جهانی] « فمتاع
 الحیوة الدنيا و زینتها » آن چیز نیست برسیدنی در زندگانی این جهان و آرایش در
 این جهان « و ما عند الله خیر و ابقى » و آنچه نزدیک خداست بهترست و پاینده تر
 « افلا تعقلون (۶۰) » سخن در نمی یابید ؟

« اقمین وعدناه وعداً حسناً » کسی که اورا ما وعده نیکو دادیم [بآن راه
 نیکو که او در آنست و فعل نیکو که با آنست] « فهو لاقیه » و روزی آن وعده را
 خواهد دید « کمن متعنا همتاع الحیوة الدنيا » او چنان کس است که ویرا چیزی
 گذرنده و نا پاینده دادیم ازین جهان ؟ « ثم هو يوم القيامة من المحضرين (۶۱) »
 پس آنکه روز رستاخیز او از حاضر کردگان است در آتش .

« و يوم ینادیهم » و آن روز که الله خواند ایشانرا « فقول این شرکائی
 الذین کنتم ترعون (۶۲) » و گوید این انبازان من که بدروغ میگفتید کجااند ؟

« قال الذین حق علیهم القول » ایشان گویند که وعید الله بر ایشان واجب
 شد « ربنا » خداوند ما « هو لاء الذین اغوینا » این آن مردمان اند که ما ایشانرا
 بی راه کردیم « اغوینا هم کما غوینا » ایشانرا بآن بی راه کردیم که خود بی راه بودیم
 « تبرانا الیک » از پرستگاری ایشان به بیزاری می با تو کردیم « ما کانوا ايانا
 یعبدون (۶۳) » ایشان ما را هرگز نپرستیدند .

« و قیل ادعوا شرکا، کم ، و ایشانرا گویند این انباز گرفتگان خویش خوانید [تا شما را امروز فریاد رسند] « فدعوهم » خوانند ایشانرا « فلم يستجیبوا لهم ، و پاسخ ننگند ایشانرا « و را و العذاب لو انهم كانوا یهدون (۶۴) ، و چون عذاب بینند دوست داشتندی که راه یافتگان بودندی .

« و یوم ینادیهم ، و آن روز که الله خواند ایشانرا « فبقول ماذا اجبت المرسلین (۶۵) » و گوید پاسخ چه کردید فرستادگان مرا .

« فعمیت علیهم الانباء، یومئذ » پوشیده ماند و فراموش برایشان خبرهای [این جهانی] آن روز « فهم لا یتساءلون (۶۶) » و یکدیگر را نپرسند [از بهر آن که مسئول نداند هم چنان که سائل نداند] .

« فاما من تاب و آمن ، اما آنکس که به اقرار با پذیرفتگاری آمد و بگروید « و عمل صالحاً ، و کردار نیک کرد « فعسی ان یتکون من المفلحین (۶۷) » ، واجب است و لابد که از نیک آمدگان بود او [جاوید] .

« و ربك یخلق ما یشاء ، و خداوند تو می آفریند آنچه خواهد « و یشتر » و می گیرند [از آنچه می آفریند آنچه خواهد] « ما کان لهم الخیرة ، ایشانرا گزین نیست [که چیزی کنند یا پسندند] « سبحان الله ، پاکی الله را « و تعالی عما یشر کون (۶۸) ، و چون برتر است از آن انبازی که با او میجویند [دشمنان از دعوی در اختیار] .

« و ربك یعلم ما تکن صدورهم ، و خداوند تو میداند آنچه دلهای ایشان پوشیده میدارد « و ما یعلنون (۶۹) ، و آنچه آشکارا میکنند .

« و هو الله لا اله الا هو ، و او خداوند است نیست خدائی جز (۱) زو « وله الحمد فی الاولی والاخره ، و اوست سزاواری و هونامی بخدائی درین جهان و در آن جهان

«وله الحكم» واوراست کاربر گزاردن و نهادن نهادن و کار راندن «والیه ترجمون (۷۰)»
و همه را می با او خواهند برد.

«قل» [بیغامبر من] گوی «ارایتم» چه بینید «ان جعل الله علیکم اللیل سرما»
اگر الله شب تاریک بر شما پائنده کند همیشه «الی یوم القیمة» تا روز رستاخیز «من
اله غیر الله» کیست آن خدای جز الله «یا یتیم بضیاء» که در روشنائی روز آرد
بشما «افلا تسمعون» (۷۱) بنه می شنوید؟

«قل ارایتم» گوی چه بینید «ان جعل الله علیکم النهار سرما» اگر
الله روز بر شما پائنده کند همیشه «الی یوم القیمة» تا روز رستاخیز «من اله غیر الله»
کیست خدائی جز الله «یا یتیم بلیل» که شب تاریک آرد بشما «تسکنون فیهِ» تا
درو آرام گیرند (۱) «افلا تبصرون» (۷۲) بنه می بینند (۲).

«ومن رحمته جعل لکم اللیل والنهار» از مهربانی اوست که شما را شب
تاریک آفرید و روز روشن «تسکنوا فیهِ» تا آرام گیرید در شب «و تبتغوا من فضله»
و تا روزی و فضل او جوئید بروز «و لعلکم تشکرون» (۷۳) تا مگر برین دو نعمت شکر کنید.
«و یوم ینادیهم فیقول» و آن روز که خواند ایشانرا و گوید «این شرکائی
الذین کنتم تزعمون» (۷۴) کجاست این انبازان من که بدروغ میگفتید.

«و نزعنا من کل امة شهیداً» و از هر امتی گواهی بیرون آورده ایم
«فقلنا هاتوا برهانکم» و گوئیم بیارید برهان و حجت خویش، بیارید حجت که
دارید این انبازان را «فعلموا ان الحق لله» بدانند که حق خدائی خدا ی راست تنها
یگانه «و ضل عنهم ما کانوا یفترون» (۷۵) و کم کرده از ایشان آنچه بدروغ می
انبازان خوانند.

النوبة الثانية

قوله تعالى « وما كنت بجانب الغربي » يعنى بجانب الوادى الغربى، و كان مقام موسى بالطور ، اذ الله عزوجل يكلمه بجانب الغربى حيث تغرب الشمس و القمر و النجوم ، موسى (ع) در وادى مقدس بر كوه بود كه الله تعالى با وى سخن گفت بجانب غرب ايستاده يعنى كه آن كوه از آن وادى بجانب مغرب بود. آنجا كه فروشدن آفتاب و ماه و ستارگان بود و آن كوه را غربى الجبل ميگفتند. و روا باشد كه غربى صفت وادى باشد يعنى كه آن وادى سوى مغرب بود . « اذ قضينا الى موسى الامر » يعنى - كلمنا موسى و فرغنا اليه مما اردنا تعريفه و ايصاء : مقاتل گفت : « اذ قضينا الى موسى الامر » يعنى اذ عهدنا الى موسى الرسالة ليلة الجمعة الى فرعون و قومه . باين قول جانب غربى قدم گاه موسى است ليلة النار، آن شب كه آتشديد و رسالت و نبوت يافت . و قيل : « اذ قضينا الى موسى الامر » يعنى - قضينا هلاك فرعون فى الماء ؛ باين قول جانب غربى دريا است يعنى - ما كنت بجانب الغربى من البحر . و گفته اند قضا اينجا بمعنى وصايت است چنانكه در سورة بنى اسرائيل گفت : « و قضى ربك » اى - وصى ربك « الا تعبدوا الا اياه » - ، « و ما كنت من الشاهدين » اى - من الحاضرين ، فى ذلك المكان و من الشاهدين لتلك الحالة ، فاخبرناك به ليكون ذلك معجزة لك .

« و لكننا انشأنا قروناً » اى - بعد موسى « فتطاول عليهم العمر » و فترت النبوة و كاد يلحق تلك الاخبار و هن و لحق كثيراً منها التحريف ، و تمام الكلام مضمرب ؛

تقدیرہ: فارس لاناك مجددا لتلك الاخبار و مميّزاً للحقّ ممّا اختلف فيه رحمة منّا لقومك. و قيل معناه «وما كنت من الشاهدين» في ذلك الزّمان و كان بينك و بين موسى قرون تطاولت اعمارهم و انت تخبر الآن عن تلك الاحوال اخبار مشاهدة و عيان بايحاءنا اليك معجزة لك. و قيل ما كنت هناك يا محمد حين ناظرنا موسى في امراك و كلمناه في معناك حتّى قال اجعلنى من امّته لثنانا عليك. «... و ما كنت ثاوياً في اهل مدين» اى - مقيماً فيهم «تتلوا عليهم آياتنا و لكنّا كنّا مرسلين» ارسلناك في آخر الزّمان الى الخلق اجمعين . يا محمد تو در اهل مدين مقيم نبودى تا آيات ما بر ايشان خواندى ليكن ترا باخر الزّمان بخلق فرستاديم تا عالميان همه امّت تو باشند . قال مقاتل معناه لم تشهد اهل مدين فقرء على اهل مكه امرهم «ولكنّا كنّا مرسلين» اى - ارسلناك الى اهل مكه لتخبرهم بأمر مدين فيكون ذلك معجزة لك. يا محمد تو اهل مدين را برأى العين نديدى تا قصّة ايشان از عيان خبر دهى اهل مكه را، لكن ترا برسات باهل مكه فرستاديم تا از وحى ما قصّة ايشان گوئى و ترا آن معجزه باشد .

« و ما كنت بجانب الطّور » اى - بناحية من الجبل الذّى «كلم الله» عليه «موسى تكليماً» . «از نادينا» موسى «خذ الكتاب بقوة» و قيل از نادينا موسى ثانياً حين اختار قومه سبعين رجلاً لميقاتنا. و قيل از نادينا موسى بقولنا «وسعت رحمتى كلّ شيء» الى قوله: «المفلحون». و قيل «از نادينا» يعنى امّة احمد و ذلك حين سأله موسى ان يسمعه اصواتهم اشتاق موسى اليهم وودّ ان يقف على كثرتهم فاجابوه عزّوجلّ ملبين . قال وهب قال موسى يا ربّ ارنى محمداً قال انك لن تصل الى ذلك و ان شئت ناديت امّته فاسمعك اصواتهم. قال بلى يا ربّ . فقال الله تعالى : يا امّة احمد قد اجبتكم من قبل ان تدعوني و اعطيتكم قبل ان تسألونى . و روى عن النّبى (ص) فى قول الله عزّوجلّ : «وما كنت بجانب الطّور از نادينا» قال كتب الله عزّوجلّ كتاباً قبل ان

یخلق الخلق بالفی عام فی ورقة آس . ثم وضعها علی العرش ثم نادى 'یا ائمة محمد ان رحمتمی سبقت غضبی اعطیتکم قبل ان تسألونی وغفرت لکم قبل ان تستغفرونی من لقینى منکم یشهد ان لا اله الا الله و ان محمداً عبدي و رسولی ادخلته الجنة ' و لكن رحمة من ربك ، ای لكن ارسالنا ایاك فی هذه الائمة كان رحمة من ربك لتنذر قوماً لم یأتهم رسول من قبلك لكی یتذكروا فیهددوا بهذا القران الى طریق رشدہم ' و لو لا ان تصیبہم مصیبة ، این کنایت از كفره قریش است و مصیبت آنجا عذاب و نعمت است و جواب این سخن محذوف است چنان کہ در نوبت اوّل گفتیم معنای ' و لو لا ان تصیبہم مصیبة بما قدمت ایدیہم فیقولو ربنا لو لا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتك و نكون من المؤمنین ' لارسلنا علیہم العذاب قبل ان تأتیہم . وقیل معنای ' لو لا انه اذا اصابتهم مصیبة فی الاخرة فیقولون ربنا هلا ' ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتك و نكون من المؤمنین ' ما ارسلناك الیہم رسولا و لكننا بعثناك الیہم مبالغة فی الزام الحجّة و قطع المعذرة ' لئلا يكون للناس على الله حجة ' بعد الرسل .

' فلما جاءهم الحق من عندنا ، حق اینجا قرآن است چنانکہ در سورة الزخرف گفت : ' حتی جاءهم الحق و رسول مبین ' ، ' ولما جاءهم الحق قالوا هذا سحر ' و در سورة ق گفت : ' بل کذبوا بالحق لما جاءہم ' و در سورة الانعام گفت : ' فقد کذبوا بالحق لما جاءہم ' ای - بالقران لما جاءہم ، وقیل الحق ہا هنا محمد من عندنا ای - بامرنا و وحینا . ' قالوا لو لا اوتی مثل ما اوتی موسی ' چون شبہتی نمی دیدند در قرآن ہمین توانستند گفت کہ ہلا انزل علیہ القرآن جملة كما انزلت التوراة علی موسی جملة . وقیل ' لو لا اوتی ما اوتی موسی ای ہلا انزل علیہ الايات الظاہرة كالید والعصا مثل ما اعطی موسی ' چرا آیات و معجزات ظاہر بمحمد ندادند چنان کہ موسی را عصا و ید بیضا دادند . این مقاتل یہود است و روا باشد کہ مقاتل قریش بود بتعلیم یہود رب العالمین گفت بجواب ایشان : قل یا محمد لقریش ' اولم یکفروا '

یعنی - **اليهود** الذین علّموكم هذه الحجّة « بما اوتى موسى من قبل قالوا ساحران تظاهرا ، یعنی **موسی و هارون** بر قرائت اهل کوفه قالوا سحر ان تظاهرا ارادوا التورایة و القرآن . و قيل «سحر ان تظاهرا» یعنی - العصا والید البیضاء .

قوم **موسی** گفتند یا **موسی** که دو جادوئی است یکی جادوئی **تورات** و دیگری جادوئی **قرآن** با یکدیگر راست شده و بقولی عصا و ید بیضا دو جادوی اندبهم راست شده . **کلبی** گفت : مشرکان **قریش** جماعتی را فرستادند بمدینه و از علماء **یهود** خبر و نعت **مصطفی (ص)** پرسیدند . ایشان نعت و صفت وی چنان که در **تورات** بود گفتند و بیان کردند . جماعت با **مکه** آمدند و آنچه از علماء **یهود** شنیده بودند با **قریش** گفتند . **قریش** جواب دادند که **محمد و موسی** ساحران تظاهرا ای - تعاونا **محمد و موسی** دو جادو و اندام پشت شده اند ساحران تظاهرا **قرآن و تورات** دو جادوئی است با یکدیگر راست شده . «وقالوا» یعنی - کفار **قریش** «انّا بکل کافرون» ای - بکل الانبیاء و بکتبهم کافرون .

« قل فأتوا بكتاب » ای - قل یا محمد لهؤلاء الکفار ، الذین یقولون هذا القول « فأتوا بكتاب من عند الله هو اهدى ، من التورات و القرآن لطریق الحق » ان کنتم صادقین ، فی زعمکم انّ هذین الکتابین سحران .

« فان لم یستجیبوا لك » و لا یستجیبون هذا کفوله : « فان لم تفعلوا ولن تفعلوا » و العرب تضع هذا الکلام موضع الایاس ادلیس فی هذا الکلام سبیل الی انهم یمسّطیعون ان یستجیبوا بحال « فاعلم انما یتبعون اهواءهم و من اضلّ معن اتبع هویه بغیر هدی من الله » ای - بغیر حجة و بینه و برهان « انّ الله لایهدی القوم الظالمین » در **قرآن** بسیار بیاید مثل این که : « انّ الله لایهدی القوم الظالمین » و همه مفسرانست آنجا که گفت : « انّ الله لایهدی من یضل » . الله راه ننماید کسی را که هم الله اورا بی راه کند . و قيل معناه انّ الله لایهدی الذین سبقت لهم من الله الشقوة فی علمه السابق .

« ولقد وصلنا لهم القول » . قيل القول هاهنا هو القرآن ، والمعنى - انزلناه شيئاً شيئاً ليكونوا اوعى له ، كقوله : « وقرآناً فرقناه » الايه وقيل القول تكرر الوعظ ومتابعة الاحتجاج اى - تابعنا لهم المواعظ و الزواجر و بيننا لهم ما اهلكنا من القرون قرناً بعد قرن ، فاخبرنا هم اننا اهلكنا قوم نوح بكذا وقوم هود بكذا وقوم صالح بكذا « لعلمهم يتذكرون » فيخافوا ان ينزل بهم ما نزل بمن قبلهم . وقيل وصلنا لهم الجنة بالحجة والبشرى بالانذار والترغيب والترهيب لكى يتفكروها ويعتبروا . وقيل « وصلنا لهم » خبر الدنيا بخبر الاخرة حتى كأنهم عاينوا الاخرة فى الدنيا ، وصلنا - مبالغة الوصل ، وحقيقة الوصل - رفع الحائل بين الشيئين .

« الذين آتيناهم الكتاب » هذه الايات الاربع عوارض فى قصة قريش الى قوله « لانبغى الجاهلين » ثم يرجع الكلام اليه « الذين آتيناهم الكتاب » يعنى عبد الله بن سلام واصحابه من مسلمة اهل الكتاب . وقيل هم اهل الانجيل قدموا على رسول الله (ص) ثلاثة و ثلاثون من الحبشة وسبعة من الشام . « من قبله » اى - من قبل القرآن لتقدم ذكره . وقيل من قبل محمد « هم به » اى - بمحمد و القرآن يؤمنون يصدقون . « و اذا يتلى عليهم قالوا آمنا به انه الحق من ربنا » اى نشهد انه الحق الذى اخبرنا به ربنا فى كتبه . « اننا كنا من قبله » اى من قبل مجى محمد ونزول القرآن « مسلمين » داخلين فى دين الاسلام .

قومى اهل كتاب بودند که در دين اسلام آمدند و بوجهل ايشانرا سرزنش کرد و ايشان بجواب بوجهل گفتند اين قرآن حق است و راست از خداوند ما ، وما پيش از قرآن خود مسلمان بوديم که موسى را تصديق کرديم و تورات بپذيرفتيم و صفت و نعت محمد که در تورات خوانده بوديم براست داشتيم و بوى ايمان آورديم . « اولئك يؤمنون اجرهم مرتين » يعنى هؤلاء القوم هم الذين يؤتيهم الله ثوابهم فى الاخرة مرتين : مرة بايمانهم بالكتاب الذى انزل قبل محمد (ص) ، و مرة بالايمان

بمحمّد و القرآن ؛ و هذا فی حدیث صحیح رواه ابو موسی عن رسول الله ثلاثه یوتون اجرهم مرتین : رجل كانت له جاریة فعلمها فاحسن تعلیمها و ادبها فاحسن تأدیبها ثم تزوّجها فله اجره مرتین ؛ و عبد ادى حق الله و حق موالیه ، و رجل آمن بالکتاب الاول ثم بالقرآن فله اجره مرتین « بما صبروا ، یعنی صبروا علی تسقّه اليهود علیهم حین اسلموا » و یدرؤن بالحسنة السيئة ای یدفعون ما یلحقهم من الاذیة بالحلم و الاحتمال و عن انس قال قال النبی (ص) ثلاث من لم یکن فیہ فلا یعتدّ بعمله : حلم یردّ به جهل جاهل ؛ و ورع یحجزه عن معاصی الله ؛ و حسن خلق یعیش به فی الناس .
 « قوله و ممّا رزقناهم ینفقون ، ای - یتصدّقون علی الفقراء »

« و اذا سمعوا اللغو اعرضوا عنه » هذا اللغو قول اليهود لعبد الله بن سلام حین اسلم هو شرنا و ابن شرنا بعدما كانوا یقولون هو خیرنا و ابن خیرنا . لغوا ینجا باطل است و سخن بیهوده چنانکه در سورة المؤمنون گفت : « و الذین هم عن اللغو ای - عن الباطل معرضون ، و در حم السجده گفت حکایة عن قول الکفار « لا تسمعوا لهذا القرآن و اللغو فیہ ، ای تکلموا فیہ بالباطل و الاشعار . و در قرآن لغو است بمعنی سو گند بدروغ که سو گند خواره یندارد که در آن راست گوی است و او را در آن کفارت و اثم نه . و ذلك قوله : « لا یؤخذکم الله باللغو فی ایمانکم ، و آنجا که در صفت اهل بهشت گفت : « یتنازعون فیہا کأَسألُ اللغو فیہا » ، « لا یسمعون فیہا لغواً ولا کذاباً » ، « لا یسمعون فیہا لغواً ولا تأثیماً » یعنی - لا یسمعون فی الجنة لغواً ای الحلف عند شرب الخمر کفعل اهل الدنیا اذا شربوا الخمر . « و قالوا لنا اعمالنا و لکم اعمالکم ، هذا کما قال لرسوله : « قل لی عملی و لکم عملکم ، لکم دینکم ولی دین ، » - « سلام علیکم » هذا السلام ها هنا لیس بتحتیة انما هو برآة و مفارقة کقوله عزّوجلّ : « و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاماً ، و کقوله : « فاصفح عنهم و قل سلام ، » این سلام انبازی باز کردن است نه ورود دادن . ازینجا است که دبیر سخن تمام کند بنویسد : « و السلام » . « فیل معناه

بيننا و بينكم المتاركة وقوله « لانبغى الجاهلين » يعنى لانبغى جواب الجاهلين و جهلهم .

« انك لاتهدى من احببت » اى - انك لا تقدر على هداية من تحب هدايته لكن الله يقدر على هداية « من يشاء وهو اعلم بالمهتدين » اى - بمن قضى له ان يهتدى . اجمع المفسرون على انها نزلت فى ابى طالب وفى الصحيحين ان سبب نزول الاية ان اباطالب لما حضرته الوفاة جاءه رسول الله (ص) فوجد عنده اباجهل وعبدالله بن ابى امية ، فقال رسول الله يا عم قل لاله الا الله كلمة احاج لك بها عند الله . قال ابوجهل و عبدالله بن ابى امية : اترغب عن ملّة بن عبدالمطلب ؟ فلم يزل رسول الله يعرضها و يعاودانه بتلك المقالة حتّى قال ابوطالب آخر ما كلمهم به انا على ملّة عبدالمطلب و ابى ان يقول لا لله الا الله . فقال رسول الله (ص) : لاستغفر لك ما لم اُنه عنك فانزل الله « ما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين » الآية وانزل فى ابى طالب انك لاتهدى من احببت و روى ابوهريرة قال قال رسول الله (ص) لعمة قل لا اله الا الله اشهد لك بها يوم القيامة قال : لو لا ان تعمّر نساء قريش يقلن حمله على ذلك الجزع لافردت بها عينك . فانزل الله : انك لاتهدى من احببت ، يعنى اباطالب . ولكن الله يهدى من يشاء ، يعنى العباس .

و روى ان اباطالب قال لقريش صدقوا ابن اخى و آمنوا به ترشدوا و تفلحوا فقال له النبى (ص) تامرهم بالنصيحة لانفسهم و تتركها لنفسك ؟ و هذا لقوله : وهم ينهون عنه و يناون عنه يعنى اباطالب ينهى الناس عن اذاه و يتباعد عنه . فقال ابوطالب للنبي فما تريد ؟ فقال : اريد ان تشهد شهادة الحق اشفع لك عند الله . فقال : اننى لاعلم انك صادق و لكنى اموت على ملّة اشياخى و عبدالمطلب و هاشم و عبد مناف و قصى .

و عن الزهرى عن محمد بن جبير عن ابيه قال لم يسمع احد الوحي يلقى على

رسول الله الا ابو بكر الصديق فانه اتى النبي فوجده يوحى اليه ، فسمع : « انك لا تهدي من احببت و لكن الله يهدي من يشاء و هو اعلم بالمهتدين »
 « و قالوا ان نتبع الهدى معك » الهدى هاهنا هو التوحيد كقوله : « هو الذى ارسل رسوله بالهدى » يعنى - بالتوحيد . و قيل هو القرآن كقوله فى النجم : « و لقد جاءهم من ربهم الهدى » اى - القرآن و كقوله فى بنى اسرائيل : « و ما منع الناس ان يؤمنوا اذ جاءهم الهدى » يعنى - القرآن فيه بيان كل شىء « الا ان قالوا ابعث الله بشراً رسولا » . « و قالوا ان نتبع الهدى معك » نزلت فى الحارث بن عثمان بن نوفل بن عبد مناف . اين حارث پيش مصطفى آمد و كفت ماميدانيم كه تو ؛ پيغامبر راست گوئى و آنچه ميگوئى و آورده راست است و درست و اكر ما اتباع تو كنيم و بر پي قرآن و توحيد رويم چنانكه تو رفتى عرب ما را از اين زمين مكه بر بایند بقره و قتل و غارت كه انكه ما مخالف ايشان باشيم در دين و با ما محابا نكنند و بر جاى بنكذارند ، رب العالمين آن حجت ايشان بر ايشان شكست و بجواب ايشان كفت : « اولم نمكن لهم حرمآ آمناً » نه ما ايشان را جائى ساختيم و ممكن كرديم در حرمى با آزرم بى بيم كه امن آن حرم درهمه طباع سرشته مرغ با مردم آشنا و از ايشان ايمن و آهو از سك ايمن و هر ترسنده كه در حرم شدايمن كشت عرب چون اين ميدانند از كجا روا دارند قتل و قتال و غارت در حرم . و آن خداوند كه شما را در حال كفر و شرك ايمن نشانند درين بقعت در حال ايمان و توحيد اولى تر كه ايمن نشانند و دشمن از شما باز دارد . انكه صفت حرم كرد و كثرت نعمت در وى : « يجبى اليه » قرأ نافع و يعقوب تحبى اليه بالتاء لاجل الثمرات ، اى - تجلب اليه من الاماكن ثمرات الارضين رزقاً من لدن لا ترى شرقى الفواكه و غربتها مجتمعة الا بمكة لدعاء ابراهيم (ع) حيث قال : « و ارزقهم من الثمرات و لكن اكثرهم لا يعلمون » لا يتد برون ان الذى فعل ذلك بهم و هم كافرون قادر على ان يفعل بهم و هم مؤمنون و قيل ان « اكثرهم

لا يعلمون ، انّ ذلك من انعام الله عليهم فهم يا كلون رزقه و يعدون غيره .
 « ثم خوفهم فقال : «وكم اهلكنا من قرية ، يعنى من اهل قرية «بطرت معيشتها »
 يعنى - بطر اهلها فى معيشتهم فحذف « فى » فانتصب على نزع الخافض . وقيل هو نصب على
 التمييز والبطر والاشرو احد و هو سوء احتمال النعمة و مقابلتها بضدّ ما يجب مقابلتها
 به . « فتلّك مساكنهم » خراب ترونها فى مجيئكم و ذهابكم « لم تسكن من بعدهم »
 اى - من بعد هلاك اهلها « الا قليلا » لم تخرب وقيل الا قليلا منها سكنت و قيل
 سكنها الهام و البوم ، وقيل لم يسكنها الا المسافرون ينزلونها ساعة ثم يرتحلون
 « وكنّا نحن الوارثين » لم يبق لها مالك الا الله وهذا وعيد للمخاطبين .

« وما كان ربك » يا محمد « مهلك القرى » اى - البلدان التى حوالى مكة
 فى عصر ك و زمانك « حتى يبعث فى امها » يعنى مكة وهى ام القرى لان الارض
 دحيت من تحتها يبعث الرسول ابلائاً للعذرو الزاماً للحجة : يريد به محمداً (ص)
 « يتلوا عليهم » آيات الله و يبين لهم دعوته « و ما كنّا مهلكى القرى » اى وما عذب
 الله اهل بلدة من البلاد الا وهم به كافرون ، ولتوحيد جاحدون و لحجته معاندون و
 « الظالمون » هم الذين ظلموا انفسهم بالكفر و الشرّك و قيل هم الذين يظلم بعضهم
 بعضاً .

« وما اوتيتم من شئ فمتاع الحياة الدنيا » زائلة مضمحلة ، سآها متاعاً لانّها تفنى
 ولا تبقى كمتاع البيت . وما عند الله من الثواب افضل وادوم . « افلا تعقلون » افلا تفهمون
 فتميّزوا بين المضمحلّ الذاهب و بين الباقي الدائم . و قرأ ابو عمرو : افلا يعقلون
 بالياء ، و وجهه ظاهر .

« افمن وعدناه وعداً حسناً » يعنى عليا و حمزة و الوعد الحسن الجنة ونعيمها
 فهو لا فيه اى : مدرّكه و مصيبه لا محاله اذ لا خلف لوعدنا كمن متّعناه متاع الحياة الدنيا الذى
 هو مشوب بالتنفيض والتكدير زائل عن قريب وهو ابو جهل . وقيل فى النبى (ص) و

ای جهل ، وقیل نزلت فی عمار والولید بن المغیره ، «ثم هو يوم القيمة من المحضرين»
فی النار نظیره : « و لولا نعمة ربی لکنتم من المحضرين »
« و يوم ینادیهم فیقول این شر کائی الذین کنتم ترعمون ، یروی فی الحدیث مطیة
الکذب زعموا وهو قوله عزوجل « بزعمهم ، ای - بکذبهم والعامل فی « يوم ینادیهم » .
« قال الذین حق علیهم القول » ، ای - اذا احشروا واحضروا للعقاب یقال لهم :
« این شر کائی الذین کنتم ترعمون » و سؤالهم عن ذلك ضرب من ضروب العذاب
لانہ لاجواب لهم الا ما فيه فضیحتهم و اعترافهم بجهل انفسهم . « قال الذین حق علیهم
القول » وهم کفرة الجن والشیاطین « الذین حق علیهم » کلمة العذاب الداخلین
تحت قوله تعالی لا یلیس : « لاملان جهنم منکم اجمعین » ، « ربنا هولاء کفار بنی آدم
الذین اضللناهم باستدعائنا اياهم الی الکفر یوسوسنا لهم بالقول والشبه
« اغویناهم کما غوینا » ای - اضللناهم عن الطریق فضلوا باتباعهم ايانا مقلدین بغیر
حجة کما ضللنا نحن باتباعنا اسلافنا مقلدین بغیر حجة « تبرأنا الیک » منهم « ما
کانوا ايانا یعبدون » یطیعی بامرنا و اکراه من جهتنا بل کانوا یتبعون احوالهم
وقیل ما کانوا ايانا یعبدون بسلطان و حجة من قوله تعالی . « وما کان لی علیکم
من سلطان » « الا ان دعوتکم فاستجبتم لی » وقیل « الذین حق علیهم القول » هم الدعاة
الی الشرک و یكون الشرکاء غیرهم فیقولون خوفا علی انفسهم و اشفاقا من ان
یزاد فی عذابهم بسبب اغوائهم اياهم ربنا انما اغویناهم لانا امرنا هم بعبادتنا .
حاصل معنی آنست که فردا چون رب العزة کوید با مشرکان برسییل تفریع
و توبیخ : « این شر کائی الذین کنتم ترعمون » فی الدنیا انهم شر کائی فی الا لهیة
و کنتم تعبدونها و تدعون انها تنفعکم فاینهم ؟ کجا اند آنان که شما دعوی کردید
که ابازان من اند و شما را از ایشان نفع است ؟ چون این خطاب با عبادان رود
معبودان باطل که شیاطین اند گویند ، که خداوند اما و سوسه و شبهتی در دل ایشان

افکندید و بسبب آن که خود بی راه و کافر بودیم و کفر و شرک بر ایشان آراستیم
 بی حجتی و برهانی ایشان بهواء نفس خویش بر پی ما برفتند و گمراهی گزیدند
 بتقلید بی حجت. نه ما ایشانرا بعبادت خود فرمودیم و نه با کراه بر آن داشتیم.
 بیزاریم ما از پرستش ایشان و از آن که ما را بهوآء نفس خود پرستیدند نه بامر ما.
 باین معنی «ما» مصدری است نه ماء نفی. یعنی - «تبر أنا اليك» «مما كانوا ايانا
 يعبدون» فحذف «من» «واكرماء نفى كوثيم» «تبر أنا اليك» وقف تمام است، آنکه
 گوی «ما كانوا ايانا يعبدون» بسلطان مینا و بامرنا لکننا دعونا هم فاستجابوا لنا.
 قول دیگر آنست که «الذين حق عليهم القول» داعیان ضلالت اند نه معبودان،
 چون این خطاب آید که: «این شر کائی» ایشان از بیم آن که در عذاب بیفزایند
 بسبب اغوآء ایشان گویند: ربنا انما اغوينا هم لا اننا امرناهم بعبادتنا.

آنکه کفار بنی آدم را گویند: «ادعوا شرکاءکم» خوانید این انباز گرفتگان خویش
 را. اضاف الیهם لا دعائهم انها شرکاء الله. ای - ادعوهم لیخلصو کم. خوانید ایشانرا
 تا شما را فریاد رسند و از عذاب برهانند، «فدعوهم فلم يستجیبوا لهم». همانست که
 جائی دیگر گفت: «و جعلنا بینهم موبقاً» و قال فی موضع آخر: «و من اضلّ ممّن
 يدعوا من دون الله من لا يستجیب له الی يوم القيمة...» الایه. «ورأوا العذاب لو انهم
 كانوا یهتدون» اینجامضمیرست: یعنی - «رأوا العذاب» فودعوا لو انهم كانوا یهتدون.
 و قيل معناه لو انهم مهتدون فی الدنیا ما رأوا العذاب فی الآخرة.

«و یوم ینادیهم» ای - اذکر یوم ینادی الله الکفار نداء تفریع و توبیخ،
 «فیقول ماذا اجبتم المرسلین» «الذین ارسلتم الیکم حین دعوکم الی توحیدی و عبادتی»
 «فعمیت علیهم الانباء» ای - خفیت علیهم الاخبار والتبست علیهم الحجج «فهم
 لا یتساءلون» لایسأل بعضهم بعضاً عن العذر والحجة رجاء ان یکون عنده عذراً وحجة
 لان الله ادحض حجتههم. و قيل لایسأل بعضهم بعضاً ان یحمل عنه شیئاً من ذنوبه.

وقيل لا يتساءلون بالانساب والقربات لشغل كل واحد منهم بنفسه .

« فاما من تاب ، اى شهد و اقر و آمن ، اى - قبل و صدق و عمل صالحاً ، يعنى - عمل الدين كله ، « فعسى ان يكون من المفلحين » ، « عسى » من الله واجب ، وانما قال « فعسى » ، يعنى ان - دام على التوبة والعمل الصالح .

« و ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة » اى - له الامر و المشيئة فيخلق ما يشاء و يحكم ما يريد .

اين آيت را دو تاويل گفته اند : يكى آنست كه «ويختار» وقف كنى يعنى - يخلق ما يشاء و يختار مما يخلق ما يشاء ، خداوند تو مى آفريند آنچه خواهد ، واز آنچه آفريند آنچه خواهد گزيند . آنكه گفت : « ما كان لهم الخيرة » ، « ما » نفى است . يعنى - كه ايشان را كزين نيست كه چيزى گزينند يا چيزى پسندند ، همانست كه جائي ديگر گفت : « وما كان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله امراً ان يكون لهم الخيرة من امرهم » . و انشدوا فى معناه :

العبد ذو وجع والرب ذو قدر
والخير اجمع فيما اختار خالفنا
والدهر ذو دول والرزق مقسوم
وفى اختيار سواء اللؤم والشوم

وجه ديگر « ما » بمعنى الذى است و لهم الخيرة توقف است ؛ اى - يخلق ما يشاء و يختار الذى كان لهم فيه الخيرة . يعنى - يختار ما هو الا صلح لهم . اين آيت جواب قول وليسد مغيره است كه گفت : « لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم » ، يعنى نفسه و ابا مسعود الثقفى . چرانه قرآن كه مى فرستادند و نبوت كه مى دادند بيكى از اين دو مرد دادندى كه عظيم دو شهراند . رب العالمين گفت : يا محمد خداوند تو است كه اختيار كند ؛ و او را رسد كه گزيند نبوت را آنكس كه خواهد نه ايشان را . همانست كه گفت : « الله اعلم حيث يجعل رسالته » ، « الله يصطفى من الملائكة رسلا و من الناس » و گفته اند جواب اشراف قریش است كه ميگفتند :

انما يصحب محمد الفقر آء واراذل الناس ولولا ذلك لامتا . قومي درويشان و كدايان و نا كسان مردم بصحبت محمد افتاده اند و اگر نه ايشان بودندى ما ايمان آورديمى . رب العالمين كفت : « و ربك يخلق ما يشاء و يختار » لصحبة رسوله و نصرة دينه من يشاء و هم الصحابه رضوان الله عليهم اجمعين . وفى ذلك ما روى عن جابر بن عبد الله عن النبى (ص) قال : « ان الله عز و جل اختار اصحابى على جمع العالمين سوى النبئين والمرسلين و اختارلى من اصحابى اربعة : ابا بكر و عمر و عثمان و علياً رضى الله عنهم . فجعلهم خير اصحابى وفى كل اصحابى خير و اختار ائتى على سائر الامم ، و اختارلى من ائتى اربعة قرون بعد اصحابى : القرن الاول و الثانى و الثالث تترى و الرابع فرداً . و عن عمرو بن دينار عن وهب عن اخيه فى قوله : « و ربك يخلق ما يشاء و يختار » قال اختار من الغنم القان و من الطير الحمام .

الخيرة اسم بمعنى المختار ، تقول محمد خيرة الله من خلقه و هو فى الاصل مصدر كالطيرة . والخيرة - المصدر - من اختار كالرربة من ارتاب . « سبحان الله » تنزيهاً له عن ان يكون لاحد عليه اختيار ، و تعالى عما يشركون ، اى - تعظم عن ان يكون له شريك . و قيل معنى الايه يختار للشفاعة من يشاء فيأذن له فيها « ما كان لهم الخيرة » فيختاروا الاصنام لتكون لهم شفعاء .

« و ربك يعلم ما تكن صدورهم و ما يعلنون » يقال اكننت الشيء اذا اخفيته فى نفسك ؛ فاذا صنته قلت كننته . و المعنى - و ربك يعلم ما تضرر صدورهم و يستتر « و ما يعلنون » اى - يبديون بالسنتهم و جوارحهم . بين الله تعالى ان اختياره من يختار منهم للايمان على علم منه بسرائر امورهم و بواديهها و انه تعالى يختار للخير اهله فيوقفهم و يوئى الشر اهله و يخليهم و ابياء .

« و هو الله لا اله الا هو » يعنى - و ربك هو الاله على التحقيق الذى يستحق الالهية ليس فى السموات و الارض اله غيره ، هو المحمود على الحقيقة فى الدنيا و الآخرة

لأنه هو المنعم فيهما « فله الحمد » فيهما . و قيل « له الحمد في الاولى والاخرة »
يحمده الانبياء والمرسلون، والمؤمنون في الدنيا والاخرة « وله الحكم » النافذ في
الدنيا والاخرة لامعقب لحكمه وله الخلق والامر، لا يسئل عما يفعل ومصير الخلق كلهم
في عواقب امورهم الى حكمه في الآخرة . وقيل حكمه في الدنيا انه لا يجوز لاحد ان
يتجاوز حداً من حدوده و حكمه في الآخرة ان احداً لا يملك فيها حكماً .

« قل ارأيتم » يا معشر الكفار « ان جعل الله عليكم الليل سرمداً ، ابدأ دائماً
الى يوم القيامة » هل تعلمون في السموات والارض احداً غيره يقدر على كشف الليل
عنكم و اتيانكم بضياء اى نهار مضى يتصرفون فيه في معاشكم وتصلون الى منافعكم
و كسبكم . « افلا تسمعون » هذه الحجّة . فتدبروا بموجبها ان كانت بمنزلة الناطقة .
وقيل « افلا تسمعون » اى - افلا تقبلون ، كقوله : « سمع الله لمن حمده » اى - قبل
الله حمد من حمده .

« قل ارأيتم ان جعل الله عليكم » هذا « النهار » المضى بضائه « ابدأ الى يوم
القيامة » هل تعلمون في السموات والارض احداً غير الله يقدر على ايراد ليل مظلم عليكم
لكى تسكنوا فيه عن حرارتكم و تريحوا فيه انفسكم عفا نالها من النصب والتعب
« افلا تبصرون » الليل والنهار وما فيهما من اسباب البقاء والمعاش . وقيل . « افلا تبصرون »
اختلاف الليل والنهار فتعلموا بذلك ان العبادة لاتصلح الا لمن انعم عليكم بذلك دون
غيره .

« و من رحمته جعل لكم الليل والنهار لتسكنوا فيه و لتبتغوا من فضله »
تقديره - جعل لكم الليل لتسكنوا فيه والنهار لتبتغوا من فضله « و لعلكم تشكرون »
لكى تشكروا الله على نعمه .

« و يوم يناديهم فيقول اين شركائى الذين كنتم تزعمون » كرّر النداء ؛ « اين

شركائى ، لانّ النداء الاول التقرير بالاقرار على النفس بالذى كانوا عليه و دعوا اليه والثانى التعجيز عن اقامة البرهان لما طولبوا به بحضرة الاشهاد مع انه تقريع بالاشراك بعد تقريع .

« و نزعنا من كلّ امة شهيداً ، يعنى - اخرجنا و احضرنا «من كلّ امة» يعنى - رسولهم الذى ارسل اليهم . نظيره : « فكيف اذ جئنا من كلّ امة بشهيد » ، « و يوم نبعث من كلّ امة شهيداً » ، يشهد عليها بما اجابت به فيما دعيت اليه من التوحيد و انه قد بلغهم رسالة ربّه . و قيل يشهد عليهم بجميع اعمالهم . وقال بعضهم « عنى بالشهيد - العدول من كلّ امة - و ذلك انه سبحانه لم يخلّ عصراً من الاعصار عن عدول يرجع اليهم فى امر الدين و يكونون حجة الله على الناس يدعونهم الى الدين فيشهدون على الناس يوم القيامة بما عملوا من العصيان . و قد روى عن النبى (ص) انه قال : « ان الله نظر الى اهل الارض عربهم و عجمهم برّهم و فاجرهم ، فمقتهم جميعاً غير طائفة من اهل الكتاب » :

ثم اختلفوا فى كيفية الشهادة فقال بعضهم يشهدون على اهل عصرهم و زمانهم كما قال الله تعالى مخبراً عن عيسى (ع) : « و كنت عليهم شهيداً ما دمت فيهم » . و قيل يشهدون عليهم و على من بعدهم ، كما جاء فى الحديث : « ان اعمال الامة تعرض على النبى (ص) ليلة الاثنين و الخميس » .

« فقلنا هاتوا برهانكم » اى - قلنا للمشهود عليهم « هاتوا برهانكم » و حجّتكم على صحّة ما كنتم تدينون به ليكون لكم تخلص عما شهدوا عليكم ، « فاعلموا ان الحق لله » يعنى فبهتوا و تحيروا و علموا يقيناً انّ الحجة البالغة لله عليهم و انه لاجبة لاحد منهم على الله . و قيل فاعلموا انّ الحق ما اتاه الرّسل به « و ضلّ عنهم » اى - ذهب عنهم « ما كانوا » يرجونه من معبوديهم ذهاباً لا يظهر له اثر .

النوبة الثالثة

قوله تعالى: «و ما كنت بجانب الغربي ...» الآية ، ای سید عالم ، ای مهتر ذریت آدم ، ای در زمین مقدم و در آسمان محترم ، ای ناظم قیاده نبوت ای ناشر اعلام رسالت ، ای مؤید ارکان هدایت ای کاشف اسرار ولایت ، ای واضع منهاج شریعت ، تو نبودی در آن جانب غربی بر کوه طور سینا که ما باموسی سخن گفتیم و حدیث تو کردیم و کمال عزّت و توجه و شرف تو و اومت تو و او نمودیم ، گفتیم یا موسی اگر میخواهی که بنزدیک ما رفعت و قربت یابی پیغامبر آخر الزّمان را درود بسیار ده و نام و ذکر او بسیار گوی که وی بر گزیده ماست نواخته لطف و بر کشیده عطف ما است ، عارف بتعریف ما و نازنده بوصال ما . نر کس روضه جود است و سرو باغ وجود . حقّه درّ حکمت است و نور حدقه عالم قدرت ، مایه حسن جهان و مقصود از آفرینش عالم عالمیان . یا موسی لولاه ما خلقت الافلاك . اگر نه جمال و کمال ویرا بودی نه عالم بودی نه آدم .

... ای درّ خوشاب آدم نزدی دمی درین کوی خراب
یا محمد چه زیان داشت ترا که در آن مشهود طور حاضر نبودی من حاضر بودم
و ترا نیابت داشتم و حضور من ترا به از حضور تو خود را .
پیر طریقت اینجا سخنی نغز گفته : الهی از کجا باز یابم من آنروز که تو مرا
بودی و من نبودم ، تا باز بدان روز نرسم میان آتش و دودم ، اگر بدو گیتی آن روز
من یابم پر سودم ، و ر بود خود را در یابم به نبود خود خشنودم .
قوله: «و ما كنت بجانب الطّور اذ نادینا» . یا محمد تو نبودی بر جانب طور

که ما اَمّت ترا بر خواندیم از اصلاّب پدران و سبب آن بود که موسی گفت بار خدایا من در تورات میخوانم صفت و سیرت اَمّتی سخت آراسته و پیراسته و بخصال حمیده ستوده، ایشان اَمّت کدام پیغامبرانند؟ یکی از علماء طریقت صفت و سیرت این اَمّت گفته که در میان ایشان جوانمردانی اند که دنیا و آخرت در بادیّه وقت ایشان دو میل است. بهشت و دوزخ بر راه درد ایشان دو منزل است و هر چه دُون حقّ بنزدیک ایشان باطل است. بروز در منزل راز اند بشب در محمل ناز، بروز در صنایع نظر اند بشب در مشاهده صنع (۱). بروز با خلق در خلق بشب با حق بر قدم صدق بروز راه جویند بشب راز گویند. مفلسان اند از روی نعمت، لکن توانگران اند از روی صحبت. دنیا که آفرید بآن آفرید تا ایشان اوراد اند. عقبی که آفرید بآن آفرید تا ایشان اورا بینند. او جلّ جلاله بهشت که آراید بدوستان خود آراید و دوستان را بدل آراید و دل را بنور جلال خود آراید. آن ماه رویان فردوس از هزاران سال باز در آن بازار گرم در انتظار اند (۲) تا کی بود که رکاب دولت این جوانمردان باعلی علیین رسانند و ایشان بطفیل اینان قدم در آن موکب دولت نهند که: «فهم فی روضة یجبرون».

...رجعنا الی القصة. موسی (ع) صفت این اَمّت در تورات بسیار می دید، گفت:

بار خدایا اینان اَمّت کدام پیغامبرانند؟ گفت اَمّت احمد. موسی گفت: بار خدایا می خواهم که ایشانرا ببینم. فرمان آمد که: یا موسی لیس الیوم وقت ظهور هم، امروز روز زمان ایشان نیست و خواهی آواز ایشان ترا بشنوانم. فنادی یا اَمّة احمد، ربّ العالمین بجلال عزّ خود و بکمال لطف خود اَمّت احمد را بر خواند و ایشان از اصلاّب پدران همه جواب دادند تا موسی سخن ایشان بشنید. آنکه روان داشت که ایشانرا بی تحفه ای باز گرداند، گفت: اعطیتکم قبل ای تسألونی و غفرت لکم قبل ان تستغفرونی.

(۱) بروز در نظر صنایع اند بشب در مشاهده صنع (ج) (۲) منتظرانند (ج)

و بر وفق این قصه و بیان این معنی خبر مصطفی است (ص): روى انس بن مالك قال قال رسول الله (ص): «ان موسى كان يمشى ذات يوم بالطريق فناداه الجبار: يا موسى، فالتفت يميناً وشمالاً ولم ير احداً. ثم نودى الثانية: يا موسى فالتفت يميناً وشمالاً فلم ير احداً و ارتعدت فرائضه ثم نودى الثالثة: يا موسى بن عمران انتى انا الله لا اله الا انا، فقال لبيك فخر الله ساجداً. فقال: ارفع رأسك يا موسى بن عمران. فرفع راسه، فقال يا موسى ان احببت ان تسكن فى ظل عرشى يوم لا ظل الا ظلى يا موسى فكن لليتيم كالأب الرحيم وكن للارملة كالزوج العطوف، يا موسى ارحم ترحم، يا موسى كما تدن تدان، يا موسى انه من لقينى و هو جاحد بمحمد ادخلته النار ولو كان ابراهيم خليلي و موسى كليمي. فقال: الهى ومن محمد؟ قال: يا موسى وعزتى و جلالى ما خلقت خلقاً اكرم علىّ منه، كتبت اسمه مع اسمى فى العرش، قبل ان اخلق السموات والارض والشمس والقمر بالفى الف سنة. وعزتى و جلالى ان الجنة محرمة حتى يدخلها محمد و ائمة. قال موسى و من ائمة محمد؟ قال ائمة الحقادون يحمدون صعوداً وهبوطاً وعلى كآل حال يشدون اوساطهم، ويطهرون ابدانهم، صائمون بالنهار رهبان بالليل، اقبل منهم اليسير وادخلهم الجنة بشهادة ان لا اله الا الله. قال: الهى اجعلنى نبيّ تلك الامة. قال نبيّها منها. قال: اجعلنى من ائمة ذلك النبيّ قال استقدمت و استأخروا يا موسى، ولكن سأجمع بينك و بينه فى دار الجلال.

عن وهب بن منبه قال: لما قرب الله موسى نجياً قال ربّ انتى اجد فى التوراة ائمة هى خير ائمة تخرج للناس يأمرهم بالمعروف وينهون عن المنكر فاجعلهم من ائمتى. قال: يا موسى تلك ائمة احمد قال يا ربّ انتى اجد فى التوراة ائمة اناجيلهم فى صدورهم يؤمنون بالكتاب الاول والكتاب الآخر، فاجعلهم من ائمتى. قال: يا موسى تلك ائمة احمد قال: يا ربّ انتى اجد فى التوراة ائمة يأكلون صدقاتهم ويقبل ذلك

منهم و يستجاب دعاؤهم فاجعلهم من امتى . قال : تلك امة احمد .

« اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ ، يَا مُحَمَّد ، الهداية من خصائص الرُّبُوبِيَّة فَلَا تَصْلَحُ لِمَنْ وَ صَفَهُ الْبَشَرِيَّة . توفيق سعادَت و تحقِيق هدايت از خصائص ربوبيَّت است ، بشریَّت را بدان راه نه و جز جلال احدیت بدین صفت سزانه . یا محمد ترا شرف نبوَّت است و منزلت رسالت و جمال سفارت مقام محمود و حوض مورد ، خاتم پیغامبران و سیّد مرسلانی و شفیع مذنبانی و شمع زمینی و آسمانی . عنان مر کبت از آسمانها بر گذشته و ساحت عرش مجید جای اخمص تو ساخته ، اما هدایت بندگان و راه نمودن ایشان بایمان نه کار تو است و نه در دست تو . « اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ » ما آنرا که خواهیم در مفازة تحيّر همی رانیم و آنرا که خواهیم بسلسله قهر همی کشیم ، ما در ازل آزال و سبق سبق تاج سعادَت بر سراهل دولت نهادیم و این مو کب فرو کوفتیم که : هولا فی الجنّة و لا ابالی ؛ ورقم شقاوت بر ناصیه گروهی کشیدیم و این مقررعه بر زدیم که : هولا فی النار و لا ابالی .

ای جوانمرد هیچ صفت در صفات خدای از صفت لا ابالی دردنا کتر نیست . آنچه گفت (ص) : « لیت ربّ محمد لم یخلق محمدا » ناله بیم این سخن بود و آنچه صدیق اکبر گفت : لیتنی کنت شجرة تعضد ، آواز درد این حدیث بود .

نیکو سخنی که آن پیر طریقت گفت : کار نه آن دارد که از کسی کسل آید و از کسی عمل ، کار آن دارد که ناشایسته آمد در ازل . آن مهتر مهجوران که او را ابلیس گویند چندین سال در کار گاه عمل بود . اهل ملکوت همه طبل دولت او میزدند و ندانستند که در کار گاه ازل او را جامه دیگر گون بافته اند (۱) ایشان در کار گاه عمل او مقرّاضی و دیبا همی دیدند و از کار گاه ازل او را خود کلیم سیاه آمد : « و کان من الکافرین » .

(۱) در هر دو نسخه : بافته اند ، تصحیح قیاسی است .

این قصه نه زان روی چوماه آمده است کین رنگ کلیم ماسیاه آمده است

ای محمد اگر سعادت هدایت با اختیار تو بودی تا از ابوطالب بسر نیامدی
بیلال و صهیب و سلمان نرسیدی، لکن ارادت ارادت ما است و اختیار اختیار ما: «و
ربك يخلق ما يشاء و يختار ما كان لهم الخيرة» فما للمختار و الاختيار و ما للمملوك
و الملك، و ما للعبد و التصدرفى دست الملوک.

قال الله: «ما كان لهم الخيرة سبحان الله و تعالى عما يشركون». روى ابن-
عمر قال قال رسول الله (ص): «ان الله خلق السموات سبعا فاختار العليا منها فسكنها
و اسكن سائر سماواته من شاء من خلقه، ثم خلق الخلق فاختار من الخلق بنى آدم،
و اختار من بنى آدم العرب و اختار من العرب مضرو و اختار من مضر قريشا و اختار
من قريش بنى هاشم و اختارنى من بنى هاشم، فانا من خيار الى خيار فمن احب
العرب فيجبني احبهم، و من ابغضهم فيبغضنى ابغضهم.

بدان که آدمی را اختیار نیست اختیار کسی تواند که او را ملک بود و آدمی
بنده است و بنده را ملک نیست؛ آن ملک که او را شرع اثبات کرد آن ملک مجازی
است عاریتی، عن قریب ازو زائل گردد؛ و ملک حقیقی آنست که آنرا زوال نیست
و آن ملک الله است که مالک بر کمال است و در ملک ایمن از زوال است و در ذات
و نعت متعال است. عالم بیافرید، و آنچه خواست از آن بر گزید. فرشتگان را بیافرید
از ایشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل بر گزید، آدم و آدمیان را بیافرید
از ایشان پیغامبران را بر گزید. از پیغامبران خلیل و کلیم و عیسی و محمد را بر گزید.
صحابه رسول را بیافرید، از ایشان بو بکر تیمی و عمر عدوی و عثمان اموی و علی
هاشمی (علیه السلام) بر گزید. بسیط زمین بیافرید از آن مکه بر گزید، موضع
ولادت رسول (ص). مدینه بر گزید، هجرت گاه رسول، بیت المقدس بر گزید، موضع مسرای
رسول. روزها بیافرید و از آن روز آدینه بر گزید، و هو یوم اجابة الدعوة. روز عرفه بر گزید،

و هو يوم المباحات. روز عید بر گزید، و هو يوم الجائزه. روز عاشورا بر گزید، و هو يوم الخلة. شبها بیافرید و از آن شب برات بر گزید که حق جلّ جلاله بخودی خود نزول کند و بندگان راهمه شب بنداء کرامت خواند و نوازد. شب قدر بر گزید که فریشتگان آسمان بعدد سنک ریز بزمین فرستد و نثار رحمت کند بر بندگان. شب عید بر گزید که در رحمت و مغفرت گشاید و گناه کاران را آمرزد. کوهها بیافرید و از آن طور بر گزید که موسی در آن بمناجات حق رسید. جودی بر گزید که نوح در آن نجات یافت، حرّ ابر گزید که مصطفای عربی بر آن بعثت یافت. نفس آدمی بیافرید و از آن دل بر گزید و زبان، دل محلّ نور معرفت و زبان موضع کلمه شهادت. کتابها از آسمان فرو فرستاد و از آن چهار بر گزید: تورات و انجیل و زبور و قرآن. و از کلماتها چهار بر گزید: «سبحان الله»، و «الحمد لله»، و «لا اله الا الله»، و «الله اکبر»، قال رسول الله (ص): «افضل الکلام اربع: «سبحان الله»، و «الحمد لله»، و «لا اله الا الله»، و «الله اکبر»، لا یضرك بايهن بدأت.

۴- النوبة الاولى

قوله تعالى: «ان قارون كان من قوم موسى»، قارون از قوم موسی بود [از نژاد ایشان] «فبغى عليهم»، و در کیش افزونی جست بر ایشان «و آتیناهم الكنوز»، و دادیم او را از کنجها «ما ان مفاتحه»، چندان که کلیدهای آن «لتنو، بالعصبة اولی القوة»، می بیکسوی بیرون برداز گران باری گروهی مردمان

با نیروی را « اذ قال له قومه ، او را گفت کروید کان قوم او » لا تفرح ، [باینچه داری ازین جهان] شادمباش ، « ان الله لا يحب الفرحین (۷۶) » ، که الله شادمانان باین جهان دوست ندارد .

« وابتغ فيما آتاك الله » و بجوی درین که الله ترا داد [ازین جهان]
 « الدار الآخرة » سرای آن جهانی « ولاتنس نصيبك من الدنيا » و بهره خود [آن جهانی] ازین جهان بنگذار « و احسن كما احسن الله اليك » و نیکوئی کن چنان که الله با تو نیکوئی کرد ، « ولاتبغ الفساد في الارض » و در زمین تباه کاری مجوی ،
 « ان الله لا يحب المفسدين (۷۷) » ، که الله مفسدان و تباه کاران دوست ندارد .

« قال انما اوتيته » [قارون پاسخ داد و] گفت آنچه مرا ازین جهان دادند
 « على علم عندي » بر خورده داش من دادند . « اولم يعلم » نمیدانند « ان الله قد اهلك من قبله » که الله هلاک کرد پیش ازو « من القرون » از گروهان گذشته « من هو اشد منه قوة » ایشان که ازو سخت تر و بنیروتر بودند « و اکثر جمعا » و این جهان بیش فراهم آوردند « ولا یسل عن ذنوبهم المجرمون (۸۷) » و نپرسند فردا از گناه ایشان هیچ کس از پدران .

« فخرج على قومه في زينته » بیرون آمد بر قوم خویش بر آرایش خویش ،
 « قال الذين يريدون الحياة الدنيا » ایشان گفتند ، که این جهان را خواهان بودند ،
 « یا ليت لنا مثل ما اوتي قارون » کاشک ما را هم چنان بودی که قارون را دادند ،
 « انه لذو حظ عظیم (۷۹) » ، که او با بهره بزرگ است (۱) ازین جهان .

« وقال الذين اوتوا العلم » و ایشان گفتند ، که ایشانرا در دین دانش داده بودند « ویلکم » ای ویل بر شما « ثواب الله خیر » ثواب [آن جهانی از] خدای [رهی را] به « لمن آمن و عمل صالحا » آن [رهی] را که بگروید و کار نیک کرد

[درین جهان] « و لَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ » (۸۰) ، و [در دل و در زبان] ندهند این [خصلت] را [و شکافتن از افزونی جهان را] مگر شکیبایان .

« فَنُخْشِفْنَا بِهِ وَبَدَارَهُ الْأَرْضُ » بزمین فرو بردیم او را و جهان او را با او ، « فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِتْنَةٍ » نبود او را گروهی [که با ایشان پناهی] ، « يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ » تا او را یاری دادندی فرود از الله ، « وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ » (۸۱) و او خود با ما بر نیامد [و نتاوست که کین ستدی] .

« وَاصْبِرْ لِدَعْوِ الْكَافِرِينَ » آنکاه آن مردمان که توان و کاروبار و حال او می آرزو کردند خود را « يَقُولُونَ » [چنان شدند] که میگفتند « وَيَكْفُرُوا بِاللَّهِ » ای ما بجای بخشایش و رحمت بدانکه الله « يَسْطُرُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ » روزی می گستراند او را که خود خواهد از رهیگان خویش ، « وَ يَقْدِرُ » و بر اندازه می فرو گیرد برو که خواهد ، « لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا » اگر نه آن بودی که الله سپاس نهاد بر ما « لَخُفِّفْنَا » ما را بزمین فرو بردی [بآن آرزو که مرا و را میخواستیم] « وَيَكْفُرُوا بِاللَّهِ » ای ما بجای رحمت بدانکه سرانجام نیک نیاید نا کر ویدگان .

« تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ » آنکسرای پسین [بهشت] « نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ » کنیم آنرا و دهیم ایشانرا که در زمین برتری نجویند ، « وَلَا فُسَادًا » و نه تباه کاری ، « وَ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ » (۸۲) ، و سرانجام نیکو پر هیز کارانرا .

« مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ » هر که خصلت نیکو آرد « فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا » او را است به از آن « وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ » و هر که خصلت بد آرد « فَلَا يَجْزِي الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ » (۸۳) ، پاداش ندهند بد کارانرا مگر آنچه میکردند .

« إِنْ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ » آنکس که قرآن فرستاد بر تو با زانداخته

نجمهای آن برهنگامها و سببها، «لِرَاَدِكَ اِلَى مَعَادٍ» باز برنده تو است با مکه. «قُلْ رَبِّیْ اَعْلَمُ» گوی خداوند من داناتر دانی است، «مِنْ جَاءَ بِالْهَدٰی» بآنکس که آید و راست راهی آرد «وَمَنْ هُوَ فِی ضَلَالٍ مُّبِیْنٍ» (۸۵)، و آنکس که در کم راهی آشکارا است.

«وَمَا كُنْتُ تَرْجُوا» و تو نمی بیوسیدی هرگز «اِنْ یُلْقٰی اِلَیْكَ الْكِتَابُ» که نامه اندازند و فرستند بتو «اِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ» [نبود او کندن این نامه بتو] مگر مهربانی از خداوند تو «فَلَا تَكُونِیْ ظَهیرَ الْكَافِرِیْنَ» (۸۶)، نگر هرگز هام پشتیبان و یار کافران نباشی.

«وَلَا یَصْدُرُكَ عَنْ اٰیَاتِ اللّٰهِ» و بر نگردانند ایشان ترا از پیغامهای الله «بَعْدَ اِذْ اُنْزِلَتْ» پس آن که فرو فرستاده آمد بتو «وَاَدْعِ اِلٰی رَبِّكَ» و با خدای خویش خوان «وَلَا تَكُونِیْ مِنَ الْمَشْرَکِیْنَ» (۸۷)، و از انباز گیرند کان مباش.
«وَلَا تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا اٰخَرَ» و خدائی دیگر مخوان با الله «لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ» نیست هیچ خدائی مگر او «كُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ اِلَّا وَجْهَهُ» هر چیز نیست شدنی است مگر او که خدای است با آن وجه باقی «لَهُ الْحُكْمُ» او را است کار راندن «وَالِیْهِ تَرْجَعُوْنَ» (۸۸)، و شمارا همه با او خواهند برد.

النوبة الثانية

قوله تعالى: «اِنَّ قَارُونَ» کان من قوم موسی؛ خلاف است میان علما که قارون از موسی چه بود بنسب، قومی گفتند عم موسی بود، قومی گفتند این اخت

موسی بود، و قول درست آنست که ابن عم موسی بود، و بیشترین مفسران برین قولاند: قارون بن یصهر بن قاهث بن لاوی بن یعقوب، موسی بن عمران بن قاهث. و گفته اند داماد موسی بود بخواهر، و از مسلمانان بنی اسرائیل بود و او را منور میخواندند از آن که خوش آواز بود بخواندن تورات، لکن منافق کشت چنان که سامری منافق کشت، و در همه بنی اسرائیل هیچ کس چنان نبود در دانش تورات و خواندن تورات. و گفته اند از جمله هفتاد مرد بود که ربّ العزّة میگوید: «و اختار موسی قومه سبعین رجلاً» و از ایشان بود که دریا باز برید بوقت غرق فرعون؛ «فبغی علیهم» البغی - طلب العلو بغیر الحق، بر موسی و بنی اسرائیل افزونی و برتری جست و کبر آورد بر ایشان، بسبب خواسته فراوان که او را جمع شده بود. و گفته اند بغی وی آن بود که روز کاری عامل فرعون بود بر بنی اسرائیل در مصر، و بر ایشان در آن عمل ظلم میکرد و از دادنی افزونی میخواست. شهر بن حوشب گفت: بغی وی آن بود که از کبر و خیلا جامه تن دراز داشت چنان که یک شبر بیای میکشید، و فی ذلك ما روی عن رسول الله (ص) قال لا ينظر الله يوم القيامة الى من جر ثوبه خيلاء. و قيل بغية استخفافه بالفقراء و از دراؤه بسائرهم و منع حقوق فی ماله. و قيل بغية حسده على موسى بالنبوّة و على هارون بالحبورة. و قال: موسى لك النبوة! هارون الحبورة و لست فی شیء من ذلك، و قيل: بغية انّ ما آتاه الله من المال اضافه الى نفسه و علمه و حيلته لا الى فضل ربّه «فقال انما اوتيته على علم عندي». محتمل است که این خصایطی بد همه در وی جمع بود که میان این قولها هیچ منافات نیست. «و آتیناه من الكنوز» الكنز - جمع المال بعضه فوق بعض، ای - اعطیناه من كنوز الاموال یعنی خبایا الاموال و دوائنها. «ما انّ مفاتحه»، در مفاتح دو قول گفته اند: يك قول آنست که جمع مفتاح است بکسر میم، و هو الذی یفتح به الباب، قول دیگر

آنست كه مفاتيح جمع مفتاح است بفتح ميم وهو الخزانة. يعنى - خزائنه ؛ « لتنوء بالعصبة » كقوله تعالى : « وعنده مفاتيح الغيب » ، اى - خزائنه. و يروى خزائن السماء - المطر ، و خزائن الارض - النبات ، و اين قول ظاهر تر است . « لتنوء بالعصبة اولى القوة » اى تثقلهم وتميل بهم اذا حملوها ثقلها ، والباء للتعدى ، يقال نأى بحمله ينوءون ، اذا نهض به مع ثقله عليه حتى مال لاجله. و منه اخذت الانواء لانها تنهض من المشرق على ثقل نهوضها ، و العصبة - جماعة امرهم واحد يتعصب بعضهم لبعض ، و اختلفوا فى عدد العصبة : قال مجاهد ما بين العشرة الى خمسة عشر . و قال ابن عباس ما بين الثلاثة الى العشرة ، و قال قتاده ما بين العشرة الى الاربعين . و روى عن ابن عباس ايضاً قال كان يحمل مفاتيحه اربعون رجلاً اقوى ما يكون من الرجال. و قال جرير عن منصور عن خيثمة قال : وجدت فى الانجيل ان مفاتيح خزائن قارون وفرستين بغلاً ما يزيد منها ، مفتاح على اصبع ، لكل مفتاح كنز . و يقال كان قارون اينما ذهب يحمل معه مفاتيح كنوزه. و كانت من حديد فلما ثقلت عليه جعلها من خشب فثقلت فجعلها من جلود البقر على طول الاصابع . « اذ قال له قومه ، يعنى - مؤمنى بنى اسرائيل ، و قيل قال له موسى وحده : « لا تفرح » اى لا تأثرو ولا تفرح ولا تبطر ، و قيل معناه لا تبخل ولا تبغ » ان الله لا يحب الفرحين ، الاشرين البطرين الذين لا يشكرون الله على ما اعطاهم وكل ما جاء فى القرآن من لفظ الفرح مطلقاً من غير تقييد فهو ذم كقوله : « انه لفرح فخور » فاذا قيد فانه يجرى على المؤمنين و هو محمود كقوله : « فرحين بما آتاهم الله من فضله » .

« و ابتغ فيما آتاك الله » لم يقل بما آتاك لانه لم يرد بمالك وانما اراد و ابتغ فى كمال تمكذك وفى حال قدرتك بالمال والبدن ، الدار الآخرة يعنى - الجنة ونعيمها بان تواسى بها الفقراء وتصل بها الرحم و تصرفها الى ابواب الخير ، « ولا تنس نصيبك من الدنيا » اى اطلب بدنياك آخرتك بالصدقة وصلة الرحم ، فان ذلك حظ المؤمن

منها و ینجوبها من عذاب الآخرة ، و قال علی (ع) : معناه - لا تنس صحتک و قوتک و شبابک و غناک ان تطلب بها الآخرة. و فی ذلك ما روى عن رسول الله (ص) قال لرجل وهو يعظه - : « اغتتم خمساً قبل خمس : شبابک قبل هرمک ، و صحتک قبل سقمک ، و غناک قبل فقرک ، و فراغک قبل شغلک ، و حیاتک قبل موتک » . و قيل لا تترك حظک من لذات الدنیا المحلّة فانّ ذلك ليس بمحظور عليك. و قيل « لا تنس نصيبک من الدنیا » يريد به الکفن و احسن بطاعة الله كما احسن الله اليک بنعمته ، و قيل احسن الى الناس كما احسن الله اليک ، « ولا تبغ » ای - لا تطلب الفساد فی الارض ، کّل من عصی الله فقد طلب الفساد فی الارض . « انّ الله لا يحبّ المفسدين » ای - اعمال المفسدين فلا يشيهم عليها .

قارون چون این نصیحت از مؤمنان بنی اسرائیل شنید بجواب ایشان گفت « انما اوتيته ، ای - انما اوتيت هذا المال على علم عندي ، ای - على فضل وخير علمه الله عندي : فرآنی اهلا لذلك فضّلنی بهذا المال علیکم كما فضّلنی بغيره ، گفت این مال که بمن داد الله از آن داد که دانست که من اهل آنم و سزای آنم و بفضل و علم و خير بیش دارم بن شما . و افزونی چنان فرانمود قارون که آن نه از فضل خدا است که آن از فضل و سزای من است . و گفته اند علی علم عندي ، یعنی عندي علم الکیمیا . سعيد مصیب گفت : موسی (ع) علم کیمیا دانست ثلثی از آن علم به یوشع بن نون آموخت ، و ثلثی بکالب بن یوفنا و ثلثی بقارون و قارون بر مخادعت ، آن دو بهره از ایشان بدزدی بیا موخت تا همه حاصل کرد ، و گفته اند موسی علم کیمیا بخواهر خود آموخت و آن خواهر زن قارون بود و بقارون آموخت ، سبب فراوانی مال وی آن بود . و گفته اند علی علم عندي ، علم متصرفان است در تجارات و زراعات و انواع مکاسب . ربّ العالمین بجواب وی گفت : « اولم يعلم ، قارون انّ الله قد اهلك من قبله من القرون ، الکافرة » من هوا شدّ منه قوة و اکثر جمعا ، للمال ای کثرة ماله و عبیده لا يدفع عنه عذاب الله و اهلا که کمالم يدفع عنقن تقدّمه . مال

و نعمت فراوان و رهیگان و چاکران که بدان می نازد او را بکار نیاید وقت عذاب و هنگام هلاک، هم چنان که پیشینیان را بکار نیامد که ازو بقوت و بطش عظیم تر بودند و بمال و نعمت بیشتر. «ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون» هذا اشارة الى صحة العدل یقول لا یسئل غدا مجرم، عن جرم مجرم فانّ العاقل یعلم بهذا انه لا یسئل تقی عن ذنب مجرم. وقیل معناه یدخلون النار بغير حساب فیعذبون ولا یسئل عن ذنوبهم، وقیل الملائكة لا تسئل عنهم لانهم یعرفون کلاً بسیماهم. قال الحصن: «لا یسئلون» سؤال استعلام «و انما یسئلون» سؤال تقریع و توبیخ.

«فخرج علی قومه فی زینته» یقال خرج آخر یوم من عمره هو وقومه مترینین فی ثیاب حمر و صفر. قیل فی سبعین الفاً علیهم المعصفرات علی خیل حمر، علیها سروج من ذهب و قیل ثلاثمائة غلام عن یمنه و ثلاثمائة جاریة عن یساره علی بغال بیض بسروج من ذهب علی قطف ار جوان. «قال الذین یریدون الحیوة الدنیا» ای - الذین همتمهم الدنیا من بنی اسرائیل و قیل من قوم قارون لما نظروا الیه والی مراکبه: یالیت لنا مثل ما اوتی قارون تمتوا ان الله قد اعطاهم مثل ما اعطاء من نعیم الدنیا. و قیل معنی یالیت یا متحنای تعال فهذا اوانک «انه لذو حظ عظیم» ای - ذوجد من الدنیا عظیم فائدة این آیت آنست که ربّ العالمین خبر میدهد مارا که مؤمن نباید که تمنی کند آنچه طغیان دران است از کثرت مال، و ذلك فی قوله: «انّ الانسان لیطغی ان رآه استغنی» بل که از خدای عزّوجلّ کفاف خواهد در دنیا و بلغة عیش چنان که در خبر است: اللهم اجعل رزق آل محمد کفافاً. و قال (ص) «اللهم من احببني فارزقه العفاف والكفاف و من ابغضني فارزقه مالا وولداً. و قال (ص): «طوبی لمن هدی الی الاسلام و کان عیسه کفافاً و قنع به».

«و قال الذین اوتوا العلم، یعنی: الاحبار من بنی اسرائیل، اوتوا العلم بحقارة الدنیا و سرعة فنائها و بما وعد الله فی الآخرة» قال الذین تمتوا مثل ما اوتی قارون

«و یلکم» ای- هلکتان آثارتم الدنیا علی الاخره. «ثواب الله خیر» ای- ما عند الله من الثواب و الجزاء خیر للمومنین. «ولا یلقیها الا الصّابرون» فيه قولان: احدهما لا تلقی هذه الکلمه وهی قوله: «و یلکم ثواب الله خیر» ای- لا یوفق لها الا الصّابرون، عن نعیم الدنیا؛ و القول الثانی لا تلقی المثوبه الا الصّابرون، علی اداء الفرائض و اجتناب المحارم.

«فخسفناه و بداره الارض» اما قصه قارون و بنی و تمرّد وی و بعاقبت خسفوی چنان که اصحاب سیر و ارباب قصص گفته اند: قارون مردی بود از علماء بنی اسرائیل، و بعد از موسی و هرون از وی فاضل تر و عالم تر هیچ کس نبود. بطلمت زیبا بود و بصوت خوش آواز بود. پیوسته تورات خواندی و خدای را جلّ جلاله بخلوت و عزلت عبادت کردی. گفته اند که چهل سال بر کوه متعبّد و متورّع بسان و صفت زاهدان و در عبادت و زهد بسر همه بنی اسرائیل غلبه کرد، و ابلیس شیاطین را می فرستاد تا او را وسوسه کنند و بدنیا در کشند و شیاطین بر او دست نمی یافتند. ابلیس خود بر خاست و بصورت پیری زاهد متعبّد بر ابروی بنشست و خدای را عبادت همی کرد تا عبادت ابلیس بر عبادت وی بیفزود، و قارون بتواضع و خدمت وی در آمد و با وی بستاخ گشت و هر چه می گفت با شارت وی میرفت و رضاء وی می جست. ابلیس روزی گفت ما از جمع و جماعت و عیادت بیماران و زیارت نیک مردان و تشییع جنازه های مؤمنان بازمانده ایم اگر در میان مردم باشیم و این خصلتهای نیکو بردست گیریم مگر صواب تر باشد. قارون را بدین سخن از کوه بزیر آورد و در بیعه شدند- تعبّد گاه ایشان- مردم چون از حال ایشان خبر بداشتند رفقه ها از هر جانب روی بایشان نهاد و با ایشان نیکوئی می کردند و طعامهای بردند تا روزی ابلیس گفت اگر ما بهفته ای یک روز بکسب مشغول باشیم و این بار و ثقل خود از مردم فرو نهیم مگر بهتر باشد. قارون همان صواب دید و روز آدینه بکسب شدند و باقی هفته عبادت همی کردند. روزی چند

بر آمد ، ابلیس گفت يك روز كسب كنيم و يك روز عبادت تا از معاش و بلغت خود چیزی بسر آید و بصدقه دهیم و مردم را از ما منفعت بود . همان کردند و بكسب مشغول شدند تا دوستی كسب و دوستی مال در سر قارون شد . ابلیس آنكه از وی جدائی گرفت ، گفت : من كار خود كردم و او را در دام دنیا آوردم . و حبّ الدنیا را س كَلْ خَطِيئَةٍ - پس دنیا روی بوی نهد و طغیان بالا گرفت چنان كه ربّ العزّة گفت : « اِنَّ الْاِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَآكْفِرٌ » و اوّل طغیان و عصیان وی آن بود كه ربّ العزّة وحی فرستاد بموسی كه بنی اسرائیل را كوی تا بهر گوشه ای از چهار گوشه رداء خود رشته ای سبز در آویزند هام رنگ آسمان . موسی گفت : بار خدایا در این چه حكمتست ؟ گفت : یا موسی بنی اسرائیل از ما و ذكر ما غافل اند و در آن غفلت از ما بی خبر شده اند ، میخواهم كه این رشته ها ایشانرا نشانی باشد كه چون در آن نگرند ما را یاد كنند و بر آسمان نگرند و دانند كه كلام ما از سوی آسمان بایشان می فرو آید . موسی گفت : بار خدایا و اگر بفرمائی تا خود رداها يكسر همه سبز كنند ، كه بنی اسرائیل این رشته ها محقر میدانند . ربّ العزّة گفت : یا موسی ، فرمان ، محقر و مصغر نبود و مؤمنان و دوستان فرمان ما حقیر و صغیر ندارند . هر كه در فرمان صغیر مطیع نباشد در فرمان كبیر هم مطیع نباشد . پس موسی بنی اسرائیل را فرمود كه اِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ امر كم ان تعلقوا فی ارضكم خيوطاً خضراً كلون السماء لكی تذكروا ربكم اذا رايتموها . ففعلت بنو اسرائيل ما امرهم به موسی و استكبر قارون فلم يطعه . بنی اسرائیل همان كردند كه موسی به فرمان الله ایشان را فرمود و قارون سر وازد و فرمان نبرد و گفت انما يفعل هذا الارباب بعبيدهم لكی يتميزوا من غيرهم . این بود بدایت عصیان و بغی وی . پس چون موسی دریا باز برید و فرعون و قبطیان غرق گشتند و بنی اسرائیل ایمن نشستند و با خواندن تورات و حكم تورات پرداختند موسی (ع) ریاست مذهب به هارون داد و ریاست مذهب آن

بود که بنی اسرائیل قربان که میکردند بر طریق تعبد پیش هارون می بردند و هارون بر مذبح می نهاد تا آتش از آسمان فرو آمدی و بر گرفتگی . قارون حسد برد گفت یا موسی لك الرسالة و لهارون الحبورة ولست في شيء . ترارسالت است و هارون را ریاست و مرا خود هیچ چیز نبود . موسی گفت حبورة که هارون را مسلم است الله ویرا داد فضل خدا است . آنرا دهد که خود خواهد . قارون گفت : والله لا اصدقك في ذلك حتى تريني بيانه . من ترا تصدیق نکنم تا نشانی و بیانی بمن ننمائی . موسی بنی اسرائیل را جمع کرد و عصاهای ایشان همه بخواست و همه در يك حزمه بست و آنجا که عبادت میکرد بنهاد بامداد عصای هارون را دیدند در میان عصاها سبز گشته ، و چنان که درخت بر گک آرد بر گک آورده . و كانت من شجر اللوزة موسی گفت مر قارون را که اکنون می بینی که از تشریف و تخصیص الله است مر هارون را . قارون گفت والله ما هذا باعجب مما تصنع من السحر . از آن سحرها که تو کنی این عجب نیست . قارون آن روز از موسی بر گشت و یکبارگی اعراض کرد روز بروز در عصیان و تجبر و تمرد می افزود بزینت دنیا مشغول و مغرور گشته و از بهر خویش قصری عالی ساخته و درهای آن از زر کرد و دیوارهای آن از صفايح زروران بسته و جمعی از بنی اسرائیل با خود آموخته بامداد و شبانگاه بر او می رفتند و او را بهر چه میگفت صدق می زدند و یاری میدادند و او طعام بایشان میداد و بهر وقت ایشانرا می نواخت . پس فرمان آمد از الله بموسى که از بنی اسرائیل زكوة مال طلب کن و زكوة بر ایشان چنان که درین اقامت است فرض گردانید قارون بیامد و گفت هر نوعی از انواع مال و هر جنسی از اجناس مال که مرا است از هزار یکی میدهم ، از هزار دینار يك دینار ، از هزار درم يك درم ، از هزار كوسفند يك كوسفند ، و علی هذا هر چه زكوة بر آن واجب است . موسی با وی در آن مصالحت کرد و تقریر داد .

قارون چون وا (۱) خانه آمد و حساب بر گرفت بسیار بر می آمد. دلش نداد که بدهد در تدبیر آن شد که بنی اسرائیل را بر موسی بیرون آرد و موسی را بچشم ایشان زشت کند تا ایشان نیز ز کوة ندهند. با آن قوم خویش گفت، که با وی دست یکی داشتند، این موسی هر چه توانست از قهر و غلبه بر بنی اسرائیل همه (۲) کرد و اکنون میخواهد که مال از شما بستاند، و شما را درویش کند. ایشان گفتند: انت سیدنا و کبیرنا فمر بما شئت. مهتر ما و سرور ما توئی هر چه ترا رأی بود ما ترا بدران مطیع باشیم. گفت: فلان زن فاجره بیارید تا او را هدیهئی و جعلی پذیرم تا موسی را قنف کند و فجور با نام وی کند تا بنی اسرائیل از وی رمیده گردند و او را تنها بگذارند و بوی هیچیز ندهند. آن زن را بیاوردند و قارون هزار دینار بوی داد و زیادت ازین پذیرفتاری کرد و او را گفت فردا که موسی و بنی اسرائیل جمع شوند تو دست در موسی زن و در آن جمع بگویی که با من فجور کرد پس دیگر روز قارون بنی اسرائیل را جمع کرد و موسی را گفت قوم منتظر تواند تا تو ایشانرا امر و نهی گوئی، و شرایع دین را بیان کنی. موسی بیامد و گفت: من سرق قطعنا یده و من افتری جلدناه ثمانین و من زنی و لیست له امرأة جلدناه مأیة و من زنی وله امرأة رجمناه، هر که دزدی کند دستش ببریم و هر که فریت بر روی درست شود او را هشتاد تازیانه زنیم و هر که زنا کند و نکاح حلال ندیده او را صد تازیانه زنیم، و هر که زنا کند و زن حلال ندیده او را سنکسار کنیم. قارون گفت: یا موسی و اگر این زانی تو باشی حکم همین رجم است؟ موسی گفت: و اگر من باشم حکم همین است. قارون گفت بنی اسرائیل چنین میگویند که تو با فلان زن فجور کردهئی گفت: بخوانید آن زن را تا خود چه میگوید. آن زن بیامد موسی گفت: ای زن آنچه ایشان میگویند من با تو کردم؟

زن را این سخن صعب آمد در خود بشورید هیچ سخن نگفت . موسی گفت: بالذی
 فلق البحر بنی اسرائیل و انزل التوریه علی موسی الا صدقت . بآن خدای که
 بنی اسرائیل را دریا شکافت و تورات بموسی فرو فرستاد که راست گوئی . توفیق
 الله در آن زن رسید با خود گفت جز صدق و راستی اینجا چه روی است اگر هرگز
 نیکبخت خواهم گشت این ساعت خواهم گشت که پیغامبر خدای را نرنجانم و دروغ
 بر وی ننهدم . گفت یاموسی قارون مرا هدیهئی و جعلی داد تا این دروغ بر تو بندم
 و صدق و راستی به از دروغ و ناراستی . موسی بسجود در افتاد بگریست و درالله زارید
 گفت: اللهم ان كنت رسولك فاغضب لی . بار خدایا اگر من رسول توام آخر از بهر
 من خشمی بگیر جوابی بازده حکمی بر گزار . از الله جلّ جلاله وحی آمد که یا
 موسی مَرِ الارض بما شئت ، فانها مطیعة ، زمین در فرمان تو کردم ، آنچه خواهی
 مرو را فرمای . موسی روی بابنی اسرائیل کرد گفت بدانید که الله تعالی مرا
 بقارون فرستاد چنان که بفرعون فرستاد هر که با ما است و بردین ما است تا از وی
 جدائی گیرد آن جمع که با وی بودند همه از وی بر گشتند ، مگر دو مرد که با وی
 ماندند . موسی گفت: یا ارض خذیهم ، ای زمین ایشانرا بگیر تا بزانو در زمین
 فرو شدند . دیگر بار گفت: یا ارض خذیهم ، تا بکمر گاه بزمین فرو شدند . سوم بار
 گفت: یا ارض خذیهم تا بگردن فرو شدند قارون چون قهر حق بدید بفریاد آمد و
 در موسی می زارید و بحق قرابت و رحم سو گند بر وی می نهاد تا هفتاد بار فریاد
 بخواند و زاری کرد و موسی با وی التفات نکرد . و بعاقبت گفت یا ارض خذیهم ،
 بزمین فرو شدند و ناپدید گشتند . اینست که ربّ العالمین گفت: « فחסفنا به و
 بداره الارض » .

در آثار آورده اند که ربّ العزّة گفت: یا موسی ما افظک و اغلظ قلبک

استغاث بك سبعین مرة فلم تغثه ، اما و عزتی و جلالی لو استغاث بی مرة لاغثته .
یا موسی درشت طبعی و سخت دلی که تو داری . هفتاد بار از تو فریاد خواست و
فریادش نرسیدی ، عزت و جلال من که اگر يك بار از من فریاد خواستی من اورا
فریاد رسیدمی .

و فی بعض الآثار لا اجعل الارض بعدك طوعاً لاحد . قال قتاده خسف به فهو
یتخلخل فی الارض كل يوم قامة رجل لا یبلغ قعرها الى يوم القيمة . و قال بعضهم
لما خسف به قال بنو اسرائیل اراد موسی ان یتخلص ما له لنفسه . فخسف الله بداره
و امواله و كنوزه بعد ما خسف به بثلاثة ایام . اكر کسی گوید چون است که
رب العزه خواسته فرعون شایسته آن کرد که بمیراث به بنی اسرائیل داد تا از
آن منفعت گرفتند و خواسته قارون شایسته آن نکرد که کسی از آن منفعت
گرفت و آنرا بزمین فرو برد ، جواب آنست که قارون دعوی کرده بود که آن مال
که جمع کرد از علم خویش و فضل خویش جمع کرد نه از فضل الله بدو رسید .
كما قال : « انما اوتيته على علم عندي » ازین جهت آنرا بزمین فرو برد و شایسته
منافع ایشان نکرد .

« فما كان له من فئة » ای - جماعة « ينصرونه من دون الله » یمنعونه من الله
و یدفعون عنه عذابه . « و ما كان من المنتصرين » الممتنعين مما نزل به من الخسف .
« واصبح الذين تمنوا مكانه بالامس » العرب تعبر عن الصيرورة باضحى وامسى
و اصبح ، تقول اصبح فلان عالماً ای - صار عالماً ، و ليس هناك من الصبح شيء ، وامسى
فلان حزينا ای صار حزينا . و معنى الاية صار الذين تمنوا منزلة قارون من المال
و الزينة يتندّمون على ذلك التمني و لم يرد بالامس يوماً بعينه انما يراد به منذ زمان

قريب، «يقولون و يكان الله» در اين كلمت خلاف بسيار است ميان علما: قومی گفتند «وی» جدا است و «كان» جدا، «وی» كلمه ترحم است و «كان» كلمه تعجب. چنان است كه کسی از روی ترحم و تعجب با دیگری گوید: وی لم فعلت ذلك وی این چیست كه تو كردی. هم چنین ایشان كه آن آرزوی كردند پشیمان شدند، با خود افتادند هم از روی ترحم هم از روی تعجب گفتند: «وی» آن چه آرزوی بود كه ما كردیم؛ قومی گفتند «ویك» جدا است و «ان الله» جدا «ویك» بمعنی ويك است «و ان الله» منصوب است با ضمار: اعلم، ای - اعلم «ان الله يبسط الرزق لمن يشاء»؛ قومی گفتند: «ويكان» جمله يك كلمه است بمعنی الم تر، الم تعلم چنانكه گوئی: اما ترى الى صنع الله و احسانه. همانست كه پارسيان در اثناء سخن گویند، چون از الله برخود نعمتی شناسند: نمی بینی كه خدای با من چه كرد؟ و روی ان اعرابیه قالت لزوجها. این ابنك؟ فقال: و يكانه وراء البيت، یعنی اما ترینه وراء البيت؛ قومی گفتند كلمه تنبيه است بمنزله «الا» چنانك بعضی شعرا گفته اند:

ويكان من يكن له نشب يجب و من يفتقر يعيش ضرر
والسعى الامن يكن له نشب.

«ثم قال: «يبسط الرزق لمن يشاء من عباده و يقدر» على ما يوجب الحكمة. و قيل كان الله يبسط الرزق لمن يشاء من عباده» و يقدر» تعجب. ای - كأنه يبسط الرزق لكرامته عليه، او يضيق لهوانه عليه. از روی تعجب میگوید: پنداری آنرا كه روزی میگذستراند فراخ بروی از آنست كه بنزدك الله گرامی ترست از دیگران یا هرو كه می فرو گیرد خوارتر است از دیگران. یعنی كه نیست. ای لا يبسط الرزق على من يبسط لكرامته عنده ولا يقدر على من يقدر لهوانه عليه. «لو لا ان من الله علينا» فلم يعطنا ما تمنينا «لخسف بنا» کاخسف بقارون. قرأ حفص بفتح الخاء والسين و

قرأ العامة بضم الخاء وكسر السين . « و یكأنه لا یفلح الكفرون » لا ینجون من عذابه فی الآخرة .

« تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوّاً فی الارض ولا فساداً » ای - نجعل الدار الآخرة ، للذین لا یریدون « تجبراً و استطالة علی الناس و تهاوناً بهم » . وقال الحسن معناه الذین لم یطلبوا الشرف و العزّ عند ذی سلطانهم . و عن علی (ع) انّها نزلت فی اهل التواضع من الولاة و اهل « القدرة و لافساداً » . قال بعضهم الفسادها هنا هو الدعاء الی عبادة غیر الله و قیل هو اخذ اموال الناس بغير حق و قیل هو العمل بالمعاصی . « و العاقبة للمتقین » ای العاقبة المحمودة لمن اتقى عقاب الله باداء او امره و اجتناب معاصیه .

گفته اند ربّ العالمین در اوّل سورة گفت : « انّ فرعون علا فی الارض » اضافت علو و برتری جستن بر مردم با فرعون کرد و اضافت فساد با قارون کرد آنجا که گفت : « ولا تبغ الفساد فی الارض » انکه در آخر سورة گفت : « تلك الدار الآخرة نجعلها للذین لا یریدون علوّاً فی الارض ولا فساداً » سرای آخرت و نعيم جنت ايشانرا است که علوّ فرعونى نجويند و نه فساد قارونى

« من جاء بالحسنة فله خير منها » يعنى - من اتى الله يوم القيامة بالايمن و الاعمال الصالحة فانه يلقى من الله خيراً ، ای ثواباً و جزاء على ذلك و هو خير كثير . والمراد بالحسنة :- كلمة الا خلاص - « لا اله الا الله » و السّيئة - الشرك - و قيل من اتى الله يوم القيامة بالاعمال الصالحة فله خير من المثوبة التى يستحقها عليها . و ذلك انه يجازيه بالواحدة عشرأ فيكون الواحد ثواباً مستحقاً و التسعة تفضلاً وجوداً ، و التسعة خير من الواحدة من ذلك الجنس و من اتى الله يوم القيامة بالكفر و الشرك فان الله لا يعاقبه على ذلك الاّ بقدر استحقاقه من العقاب ، و یريد الله فى ثواب الاحسان و لا يزيد فى عقاب الاساءة ، لانّ الزيادة فى الاحسان و الثواب كرم و وجود و الزيادة فى الاساءة و العقاب ظلم و جور .

« انّ الذی فرض علیک القرآن » یعنی - انزلہ علیک و اوجب علیک العمل به . و قيل معناه - بينه على لسانك كقوله تعالى : « آتينا ما وعدتنا على رسلك » اي على السنة رسلك . وقيل الفرض التقدير ومعناه نجمة عليك، اي - انزلہ نجماً نجماً ومنه قوله عزّوجلّ : « سورة انزلناها و فرضناها » لانه عزّوجلّ فرض فيها ، اي - قدر فيها جلد الزاني و الزانية مائة و حد القاذف ثمانين و بهذا سمي انصاء الورثة فرائض . قوله : « لراذك الى معاد » يعني - الى مكة وهو قول ابن عباس و مجاهد . و معاد الرجل بلده لانه يتصرف في البلاد ثم يعود الى بلده .

مقاتل گفت سبب نزول اين آية آن بود که رسول خدا (ص) چون از غار بیرون آمد بقصد هجرت مدینه از بیم دشمن بشاه راه نرفت بلکه از راه برگشت و همی رفت تا بجحفة رسید آنجا ایمن گشت و براه باز آمد . و جحفة میان مکه و مدینه است ، رسول خدا (ص) چون آنجا رسید و شامراه دید که سوی مکه می شد اشتیاق مکه برو تازه شد ، جبرئیل آمد و گفت : یا رسول الله اشتیاقی الی بلدک و مولدک ؟ قال نعم ، قال فانّ الله عزّوجلّ يقول : « ان الذی فرض علیک القرآن لراذك الى معاد » . یعنی - الی مکه ، رسول دانست که وعده فتح مکه است که میدهد و این آیه بجحفة فرو آمد . نه مکی است نه مدنی . فانجز الله وعده و فتح له مکه و صار احدی معجزاته حيث خرج مخبره علی وفق خبره ، وقيل المعاد من العادة ای - الی حيث اعتدته و ليس من العود . و قيل معاد اسم مکه ، و قيل المعاد الجنة و كان فيها ليلة المهرج ، و قيل كان فيها مع آدم فی صلبه ، و قيل الی معاد یعنی - الی القيامة وهي معاد کل خلق ، و قيل الی الموت وهو ايضاً معاد الخلق .

... « قل ربی اعلم من جاء بالهدی » هذا جواب لكفار مکه لما قالوا للنبي (ص) انك في ضلال فقال الله عزّوجلّ : « قل لهم ربی اعلم من جاء بالهدی » یعنی نفسه . و من

هو فى ضلال مبين يعنى - المشرکین اى - هو اعلم بالفريقين. « وما كنت ترجوا ان يلقى اليك الكتاب ، القالينجا ارسال است چنانكه بلفيسى كفت : « انى القى الى كتاب كريم ، و عجم كويند خبر بمن افكن ، و معنى الاية : ما كان القاؤنا اياه اليك ، « الا رحمة من ربك » . قال الفرّاء : هذانم الاستثناء المنقطع ، معناه : لكن ربك رحمك فاعطاك القرآن ، « فلا تكوننّ ظهيراً للكافرين » . قيل هذا امر بالمهجرة و المعنى لا تكن بين ظهرائهم . قال مقاتل . نزلت هذه الاية حين دعى الى دين آباءه فذكره الله نعمه ونهاه عن مظاهرتهم على ما هم عليه . فقال « لا تكوننّ ظهيراً للكافرين » اى - معيناً لهم على دينهم .

گفته اند اين آيت بايت پيش متصل است يعنى - « انّ الذى فرض عليك القرآن ، فانزله عليك ولم تكن ترجو نزوله ، « لرادك الى معاد ، مظاهراً قاهراً فلا تكن للكفار لما ترى من تغلبهم وضعفك عنهم . « ولا يصدنك عن ايات الله بعد اذا نزلت اليك ، اى لا يحملنك قولهم لولا اوتى مثل ما اوتى موسى على ان تترك تبليغ الرسالة و آيات الله اليهم . و قيل « ولا يصدنك عن آيات الله » يعنى - عن العمل بآيات الله « بعد اذا انزلت اليك و ادع الى ربك » الى معرفته و توحيده « و لا تكونن من المشرکين » . قال ابن عباس هذا الخطاب فى الظاهر للنبي (ص) والمراد به اهل دينه . اى - لا تظاهروا الكفار ولا توافقوهم . و كذلك قوله : « ولا تدع مع الله الهاً آخر » الخطاب للنبي و المراد به غيره « لا اله الا هو » لا يستحق الالهية احد سواه ، « كل شيء هالك الا وجهه » يعنى - كل شيء فانّ الا ربك بوجهه . و العرب تقيم الصفة مقام الذات كثيراً يريدون بقولهم فى القسم بوجه الله اى بالله . و قال امية : تبارك سمع ربكم فصلوا ، اى تبارك ربكم ، و فى بعض الاشعار : و باركت يد الله فى ذلك الاديم الممّزق . اى - بارك الله . و قال ابو العالية : كل شيء فانّ الا ما اريد به وجهه من الاعمال . و فى

الآثر : يجاء بالدينيا يوم القيامة فيقال ميزوا ما كان لله منها قال فيماز ما كان لله منها
ثم يؤمر بسائرهما ، فيلقى في النار . و قال الضحاك : « كل شيء هالك الا الله والعرش
و الجنة والنار ، له الحكم » اى - القضاء النافذ و التدبير الماضى فى خلقه فى الدنيا
و الآخرة . و قيل له الحكم يوم القيامة لا يحكم غيره فيه ، « و اليه ترجعون » تردون
فى الآخرة . و قيل له الحكم يوم القيامة لا يحكم غيره فيه . « و اليه ترجعون » تردون
فى الآخرة فيجزىكم باعما لكم . و قيل اليه مصير الخلق فى عواقب امورهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى . « انّ قارون كان من قوم موسى فبغى عليهم » حبّ الدنيا حمل
قارون على جمعها و جمعها حمله على البغى عليهم و صار كثرة ماله سبب هلاكه . و
فى الخبر ، « حبّ الدنيا رأس كل خطيئة » . دوستى دنيا همه سر گناهانست و
مايه هر قتنه ، بيخ هر فساد ، هر كه از خدا باز ماند بمهر و دوستى دنيا باز ماند .
دنيا پلى گذشتنى است و بساطى در نوشتنى ، مرتع لاف گاه مدعيان و مجمع بار گاه
بى خطران . سرمايه بى دولتان ، و مصطبه بدبختان . معشوقه ناكسان و قبله خسيان
دوستى بى وفا و دايه بى مهر . جمالى باقاب دارد ، و رقتارى ناصواب دارد و چون
تو دوست در زير خاك صد هزاران دارد ، بر طارم طواري نشسته و از شبكه شك مى
برون نكرد ، با تو ميگويد :

من چون تو هزار عاشق ازغم کشتم نالود بخون هیچکس انگشتم
مصطفی (ص) گفت ، « ما من احد یصبح فی الدنیا الا و هو فیها بمنزلة الضیف
ماله فی یده عاریة والضيف منطلق و العاریة مردوده . وفی رواية اخرى ان مثلکم فی
الدنیا کمثل الضیف و ان ما فی ایدیکم عاریة . میگوید مثل شهادین دنیا ی غدار مثل
مهمانیست که بمهمان خانه فرو آید هر آینه مهمان رفتنی بود نه بودن ی همچون آن
مرد کاروانی که بمنزل فرو آید لابد از آنجا رخت بردارد ، و تمنا کند که آنجا بایستد
سخت نادان و بی سامان بود که آنکه نه بمقصود رسد و نه بخانه باز آید .

جهد آن کن ای جوانمرد که این پل بلوی بسلامت باز گذاری و آنرا دارالقرار
خود نسازی و دل درونه بندی تا شیطان بر تو ظفر نیابد . صد شیر گرسنه در کله
گوسفند چندان زیان نکند که شیطان با تو کند : « ان الشیطان لکم عدو » فاتخذوه عدواً
و صد شیطان آن نکند که نفس اماره با تو کند : « اعدی عدوک نفسک التي بین جنبیک » . یکی
تامل کن در کار **قارون** بدبخت نفس و شیطان هر دو دست درهم دادند تا او را از دین
بر آوردند ، از آن که آبش از سرچشمه خود تاریک بود یک چند او را با عمل عاریتی
دادند لؤلؤ شاهوار همی نمود چون حکم ازلی و سابقه اصلی در رسید خود شبه قیر
رنک بود زبان حالش همی گوید :

من پندارم که هستم اندر کاری ای بر سر پنداشت چومن بسیاری

اکنون که نماند باتوام بازاری در دیده پنداشت زدم مسماری

« فحسبنا به و بداره الارض » بدعای **موسی** او را بزمین فرو برد و قارون سو کند

بر موسی می نهاد بحق قرابت و موسی بوی التفات نکرد و میگفت : یا ارض خذیه ،

تا آنکه که عتاب آمد از حق جلّ جلاله که یا موسی ناداک بحق القرابة وانت تقول یا

ارض خذیه ، یا موسی اگر مرا خواندی من او را اجابت کردم ی .

در قصه آورده اند که هر روز يك قامت خویش بزمین فرو می شد تا آن روز که یونس در شکم ماهی در قعر بحر پرورسید و قارون از حال موسی پرسید چنان که خویشان را پرسند ، فاوحی الله تعالی : لا تزد فی خسفه بحرمة انّه سأل عن ابن عمّه و وصل به رحمه .

« تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علواً في الأرض ولا فساداً ، فرداد سرای آخرت ساکنان مقعد صدق و مقربان حضرت جبروت قومی باشند که درین دنیا برتری و مهتری نجویند ، خود را از همه کس کهتر و کمتر دانند و بچشم پسند هر کز در خود ننکنند ، چنانکه آن جوانمرد طریقت گفت که از موقف عرفات باز کشته بود او را گفتند کیف رأیت اهل الموقف ؟ چون دیدی اهل موقف را ؟ جواب داد که رأیت قوماً لولا انّی کنت فیهم لرجوت ان یغفر الله لهم . قومی را دیدم که اگر نه من در میان ایشان بودمی امید بودی که همه آمرزیده باز گردند .

ای جوانمرد بچشم پسند بخود منکر و در راه « من » مشو که هر کز کسی بر منی سود نکرد . آنچه بر ابلیس آمد از روی منی آمد که گفت : « انا خیر » یکی از بزرگان دین ابلیس را دید گفت مرا پندی ده ، گفت : مگو که من تا نشوی چو من . این خود راه سالکان طریقت است و جوانمردان حقیقت . اما در راه شریعت منی بیو کندن روا نیست ، زیرا که در شریعت حوالت با تو است و از آن بسر نشود .

شیخ بو عبدالله خفیف گفت منی بیو کندن در شریعت زندقه است ، و منی اثبات کردن در حقیقت شرك است چون در مقام شریعت باشی همی گوی که من ، چون در راه حقیقت باشی میگوی که : او ، خود همه او شریعت افعال است و حقیقت احوال ، قوام افعال بتو و نظام احوال با او .

« انّ الذی فرض علیک القرآن لرآدک الی معاد » فی الظاهر الی مکه و کان

يقول كثيراً الوطن الوطن فحقق الله سؤاله ، و اما في السرو الاشارة فالمعنى ان الذي ينصبك باوصاف التفرقة بالتبليغ و بسط الشريعة لرادك الى الجمع بالتحقيق بالفناء عن الخلق .

مصطفی (ص) تا در تبليغ رسالت و بسط شريعت و تمهيد قواعد دين بود در مقام تفرقت بود از بهر نجات خلق و باين آيت او را از مضيق تفرقت باصحراء جمع بردند که مشرب خاص وی بود ، تا میگفت : « لا یسعی فی وقتی غیر ربی » .

پیر طریقت گفت : آنکس که جمع وی درست باشد تفرقت او را زیان ندارد . و آنرا که نسب او درست باشد بعقوب نسب بریده نگردد . در عین جمع سخن گفتن نه کار زبانست ، عبارت از حقیقت جمع بهتان است ، مستهلک را در بحر بلا چه بیانست ، از مستغرق در عین فنا چه نشانست ، این حدیث رستاخیز دل و غارت جانست ، باصوالت وصال دل و دیده را چه توانست ، آنکس کو بر نسیم وصال خود حیرانست ، درست تا جان او به مهر ازل گروگان است ، بی دل باد که از پی دل بفغانست . بی جان باد که از رفتن بدوست پشیمانست .

« کل شیء هالک الا وجهه له الحكم والیه ترجعون » هر چه لم یکن ثم کان است در معرض زوالست و در صدمه فنا . نابوده دی و نیست فردا ، و جلال احدیت بذات و صفات صمدیت باقی ، پاینده ، پیش از همه زندگان زنده و بر زندگانی و زندگان خداوند (۱) میراث بر جهان از جهانیان و باقی پس جهانیان و جهان و باز گشت همه کار و همه خلق با وی جاودان .

پیر طریقت گفت : آلهی ای داننده هر چیز و سازنده هر کار و دارنده هر کس نه کس را با تو انبازی و نه کس را از تو بی نیازی : کار بحکمت می اندازی و

بلطف میسازی، نه بیدادست و نه بازی، آلهی نه بچرائی کار تو بنده را علم، و نه بر تو کس را حکم. سزاهای تو ساختی، و نواهای تو خواستی. نه از کس بتو، نه از تو بکس، همه از تو بتو همه توئی بس، «الاکل شیء ما خلا الله باطل». خدا و بس علایق منقطع، و اسباب مضمحل و رسوم باطل و حدود متلاشی و خلایق فانی و حق یکتا بحق خود باقی.

۷۹ - سورة الفکبوت - مکیّة

۱ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .
 «آلّم (۱)» منم خداوند الله نام دانتر دانا بهر کس و هر چیز و هر هنگام .
 «احسب الناس ان یترکوا» پنداشتند مردمان که ایشانرا بگذارند ، «ان
 یقولوا آمنا» تامیگویند که بگوئیدیم ، «وهم لا یفتنون (۲)» و ایشانرا بنه آزمایند .
 «ولقد فتنا الذین من قبلهم» بیازمودیم ایشانرا که پیش ازینان بودند ، «فلیعلمن
 الله الذین صدقوا» ناچاره الله آزماید تا ببیند ایشان که راست میگویند ، «ولیعلمن
 الکاذبین (۳)» و ببیند ایشانرا که دروغ میگویند .
 «احسب الذین یعملون السیئات» می پندارند اینان که بدیها میکنند ،
 «ان یسبقونا» که ازما پیشند (۱) و برما بکنزند ، [وما را در خود کم آرند] ،
 «سآء ما یحکمون (۴)» بد حکمی که میکنند [ونهاد که فرو می نهند] .
 «من کان یرجو لقاء الله» هر که می ترسد از رستخیز و رسیدن او بر الله
 و پاداش دادن او ، «فان اجل الله لا ت» تا بداند که هنگام داوری داشتن و پاداش

دادن او آمدنی است [و بودنی]. «و هو السميع العليم (۵)»، و اوست شنوا و دانا.

«ومن جاهد»، و هر که باز کوشد [با دشمن یا با هواעתن] «فانما يجاهد لنفسه» خویشتن را با کوشد «ان الله لغني عن العالمين (۶)»، که الله بی نیازست از همه جهانیان، [نه طاعت ایشان او را افزاید نه عصیان او را گراید].

«والذين آمنوا و عملوا الصالحات»، ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، «لنكفرن عنهم سيئاتهم» بستریم از ایشان و ناپیدا کنیم بدیهای ایشان، «و لنجزينهم»، و پاداش دهیم ایشانرا، «احسن الذي كانوا يعملون (۷)»، بر نیکوتر کاری که میکردند.

«و وصينا الانسان»، اندرز کردیم مردم را، «بوالديه حسناً» به پدر و مادر که با ایشان نیکوئی کن، «و ان جاهدك لثرك ي» و اگر باز کوشند با تو بر آن که انباز گیرند با من، «ما ليس لك به علم» چیزی که تو دانی که مرا نه انباز است، «فلا تطعهما»، ایشانرا فرمان مبر، «إلى مرجعكم» [شما را با پدر و مادر بنه خواهند گذاشت که با من باید آمد] باز گشت شما با من است، «فانبئكم بما كنتم تعملون (۸)»، تا بخبر کنم شما را به پاداش آنچه میکردید.

«والذين آمنوا و عملوا الصالحات»، و ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند، «لندخلنهم فی الصالحین (۹)»، نامهای ایشان در نیکان کنیم و ایشانرا در عداد شایستگان کنیم.

«ومن الناس من يقول آمنا بالله»، و از مردمان کس است که میگوید بگرویدیم بخدای، «فاذا اؤذى فی الله» و هر که کمرنج نمایند او را از بهر خدای «جهل فتنة الناس كعذاب الله»، آن رنج نمودن و عذاب کردن مردمان چون عذاب الله داند [و از ایمان باز پس

آید] «و لئن جاء نصر من ربك» و اگر یاری رسد و نصرتی آید از خداوند تو که بسر ایشان رسی و بر ایشان قادر شوی «لیقولن انا كنا معكم» گویند ما با شما بودیم. «او ليس الله باعلم بما في صدور العالمين (۱۰)» «الله دانا تر دانائی است بآنچه در دل جهانیانست».

«و لیعلمن الله الذین آمنوا» و ناچاره بر خواهد رسید الله و تابیند که آن کیست که بگروید «و لیعلمن المنافقین (۱۱)» و بیند که آن که اند که دورویان اند. «وقال الذین كفروا للذین آمنوا» کافران گفتند فرا گرویدگان، «اتبعوا سبیلنا» بر راه و بر کیش ما روید «و لنحمل خطایکم» و ما گناهان شما همه برداریم «و ما هم بحاملین من خطایهم من شیء» و ایشان از گناهان ایشان هیچ چیز بر ندارند، «انهم لکاذبون (۱۲)» ایشان دروغ میگویند.

«و لیحملن اثقالهم» ناچاره که بارهای گناهان خویش بر میدارند «واثقالا» مع اثقالهم، و بارهای بیراه کردگان خویش «و لیسلن یوم القیمة» و ایشان را پیرسند روز رستاخیز «عما كانوا یفترون (۱۳)» از دروغها که میگفتند.

«و لقد ارسلنا نوحا الی قومه» فرستادیم نوح را بقوم او «فلبث فیهم» درنگ کرد در میان ایشان، «الف سنة الا خمسين عاماً» هزار سال کم پنجاه سال «فاخذهم الطوفان» فرا گرفت ایشان را طوفان «و هم ظالمون (۱۴)» و ستمکاران ایشان بودند.

«فانجیناه و اصحاب السفینة» برهانیدیم او را و ایشان که در کشتی بودند «و جعلناها آية للعالمین (۱۵)» و نشان گذاشتیم آنرا تاجهان بود جهانیانرا. «و ابرهیم اذ قال لقومه» و فرستادیم ابراهیم را آنکه که گفت قوم خویش را «اعبدوا الله و اتقوه» الله را پرستید و بپرهیزید از عذاب او «ذلکم خیر لکم» آن به شما را «ان کنتم تعلمون (۱۶)» اگر میدانید.

«انما تعبدون من دون الله اوثانا» این چه می پرستید فرود از الله بتان

است ، « وَتَخْلُقُونَ أَفْئِدَةً » و کاریست که شما در میگیرید و شما می سازید و می تراشید بدروغ ، « إِنَّ الَّذِينَ يَعْبُدُونَ مِنَ الدِّينِ » اینان که می پرستید فرود از الله ، « لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا » شما را روزی ندادند و بر آن توانا نه اند ، « فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ » بنزدیک الله روزی جوئید « وَاعْبُدُوهُ » و او را پرستید « وَاشْكُرُوا لَهُ » و او را آزادی کنید « إِلَيْهِ تَرْجِعُونَ » (۱۷) ، با او خواهند برد شما را .

« وَانْ تَكْذِبُوا » و اگر دروغ زن گیرید ، « فَقَدْ كَذَّبَ أَمْرَهُمْ مِنْ قَبْلِهِمْ » دروغ زن گرفت کروهانی پیش از شما ، « وَ مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ » (۱۸) ، و نیست بر فرستاده مکر پیغام رسانیدن آشکارا

النوبة الثانية

جمهور مفسران بر آنند که این سوره جمله مکی است و از علی (ع) روایت کرده اند که میان مکه و مدینه فرو آمد؛ و گفته اند همه مکی است مگر دو آیت: « وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ » و قوله: « وَمَنْ النَّاسُ مِنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ » . یحیی بن سلام گفت همه مکی است مگر ده آیت از اول سوره . و درین سوره دو آیت منسوخ است: یکی « وَلَا تَجَادُلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ » این در شأن اهل کتاب فرو آمد پس منسوخ گشت باین آیت که در سورة التوبة است: « وَقَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ » الی قوله « وَهُمْ صَاغِرُونَ » و آیت دیگر: « وَقَالُوا لَوْلَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ » ، تا اینجا محکم است ، و منسوخ این قدر است که: « وَ إِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ » بآیت سیف منسوخ گشت . اقامه آیات و کلمات و حروف این سوره گفته اند هفتاد و نه آیت است و هزار و نهصد و هشتاد و یک کلمه ، و چهار هزار و صد و نود و

پنج حرف و در فضیلت سوره ابی کعب گوید: قال رسول الله (ص): «من قرأ سورة العنکبوت کان له من الاجر عشر حسنات بعدد کل المؤمنین و المنافقین».

«الم» سبق الکلام فيه و وقوع الاستفهام بعده يدلّ علی استقلالها و انقطاعها عمّا بعدها فی هذه السورة و غيرها من السور.

«احسب الناس ان یترکوا» هذا الکلام فی صورة الاستفهام لکنّه تقریع و توبیخ، و الناس هاهنا اصحاب رسول الله الذین جزءوا من اذی المشرکین، و المعنی - احسبوا و ظنّوا ان یهملوا و یقتصر منهم علی ان یقولوا آمنا، ای - صدّقنا بما اخبرتنا و لا یمتحنون بما یمظهر حقیقة ایمانهم من انواع الاختبار و الابتلاء، لا یصابون بشدائد الدنیا و اذی المشرکین، و انما فتنوا لیظهر المخلص من المنافق و الصادق من الکاذب. و قیل معناه - اظنّ المؤمنون ان یهملوا فلا یؤمروا و لا ینهوا و لا یختبروا بشدائد الشرایع کالصلوة و الصوم و الحج و الجهاد. و قیل «لا یفتنون» ای - لا یعاملون معاملّة المختبر و ذلك انّ الله تعالی انما یجازی عباده علی ما یمظهر منهم لا علی ما یعلم منهم، فانّهم انما یمستحقّون الجزاء علی کسبهم و علم الله لیس من کسبهم. و فائدة اخبار الله تعالی بهذا ان یوطّن المکلّف نفسه علی ذلك المحن، فاذا نزل به الامر کان ذلك ایسر علیه.

در سبب نزول این هردو آیت خلافت میان علماء تفسیر: شعبی گفت: قومی بودند در مکه بظاهر اقرار دادند باسلام و هجرت نکردند بمدینه تا اصحاب رسول با ایشان نوشتند که اقرار مجرد باسلام شما را بکار نیاید، و نپذیرند تا آنکه که هجرت کنید و بر رسول خدا پیوندید. ایشان برخاستند و قصد مدینه کردند. مشرکان مکه بر پی ایشان رفتند تا بر هم رسیدند و جنگ کردند. قومی از ایشان کشته شدند و قومی برستند. این دو آیت در شأن ایشان فرو آمد، و آن آیت که در سورة النحل است: «ثم انّ ربّک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا و صبروا ان ربّک

من بعدها لغفور رحيم». مقاتل گفت در شأن مهجع بن عبدالله فرو آمد، مولى عمر - خطاب اول قتیلی از مسلمانان روز بدر او بود، رماه عامر بن الحضرمی بسهم فقتله. رسول خدا گفت آن روز: «سید الشهداء مهجع و هو اول من يدعى الى باب الجنة من هذه الامة» مادر و پدر و عیال وی زاری کردند چون خبر بایشان رسید رب العالمین در شأن ایشان این آیت فرستاد و ایشان را خبر کرد که: ناچار بمؤمنان رسد در دنیا بلا و مشقت در ذات الله جلّ جلاله و در کار دین. مجاهد گفت در شأن عمار یاسر فرو آمد که مشرکان او را تعذیب میکردند و میرنجانیدند. پس رب العالمین تعزیت و تسلیت ایشانرا آیت فرستاد:

«و لقد فتنا الذين من قبلهم» باز نمود و بیان کرد که امتحان ایشان نه چیزی بدیع است، که خود با ایشان میرود، بلکه پیشینیان را همین بود از انبیا و مؤمنان، فمنهم من نشر بالمنشار ومنهم من قتل. و ابتلى بنو اسرائيل فرعون فکان يسومهم سوء العذاب. «فليعلمن الله الذين صدقوا» فی ایمانهم «و ليعلمن الكاذبين» والله تعالى عالم بهم قبل الاختبار. مقاتل گفت: علم اینجا بمعنی رؤیت است و نظیر این در قرآن فراوانست و قال بعضهم معناه ليجازين الصادقين على صدقهم و الكاذبين على كذبهم و قيل ليميز الله الصادقين من الكاذبين كقوله: «ليميز الله الخبيث من الطيب». و قيل نزلت الآية في جماعة من المؤمنين و عدوا ان يجاهدوا مع النبي (ص)، فمنهم من انجز وعده و منهم من اخلف.

«ام حسب الذين يعملون السيئات» یعنی الشرك «ان يسبقونا» یعنی يعجزونا و يفوتونا فلا نقدر على الانتقام منهم «ساء ما يحكمون» بس ما حكموا حين ظنوا ذلك، و موضع «ما» نصب، ای - ساء حكما حكمهم كما تقول نعم رجالا زيد. و يجوز ان يكون رفعاً على معنى ساء الحكم حكمهم.

«من كان يرجو لقاء الله» یعنی - من كان يرجو الله في يوم لقاءه و يطمع في ثوابه «فان اجل الله» الذي اجله لبعث خلقه للجزاء من الثواب و العقاب «لات» قريباً. و

قيل معنى «يرجو» يخاف، اى - من كان يخاف الموت والمصير الى الله و الى موضع المحاسبة و المجازاة فليتقدم فى اصلاح اعماله بالتوبة، فان اجل الله و هو اجل الموت الذى كتبه على جميع عباده سيأتيه . وتلخيص الكلام ان من يخشى الله اويأمله فليستعد له و ليعمل لذلك اليوم كما قال تعالى : « فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً » . « و هو السميع » لقول من قال آمنت « عليهم » بصدقه فيه و كذبه . و اكثر ما ترى فى القرآن من ذكر لقاء الله و كذلك فى الحديث ، يراد به الساعة كقوله (ص) : « لقاءك حق » و كقوله : « لقي الله وما عليه خطيئة » ، و كقوله : « ما منكم من احد الا و هو يلقى الله ليس بينه و بينه ترجمان » ، هذا و امثاله .

« و من جاهد فانما يجاهد لنفسه » اى - من جاهد نفسه بالصبر على طاعة الله و جاهد الكفار بالسيف و جاهد الشيطان بدفع و ساوسه فانما يجاهد لنفسه ، له ثوابه و منفعته . « ان الله لغنى عن العالمين » لم يأمرهم بالطاعة لحاجة منه اليها ، ثم بين ان النفع فيها يرجع الى المطيع .

فقال تعالى : « والذين آمنوا و عملوا الصالحات لنكفرن عنهم سيئاتهم » ، يعنى - من آمن بالله و رسله و اطاع الله فيما امره به فان الله مع غناه عنه و عن اعماله يكافيه على اعماله بتكفير السيئات . و التكفير - اذهاب السيئة و ابطالها بالحسنة - ثم يتفضل عليه بالثواب فذلك قوله : « و لنجزينهم احسن الذى كانوا يعملون » ، يعنى - باحسن اعمالهم و هو طاعة الله و اداء الفرائض . و قيل معناه : و لنعطينهم اكثر ما عملوا و احسن ، اى - بالواحد عشر او بالواحد سبعين ، كما قال تعالى : « من جاء بالحسنة فله عشر امثالها » و انما قال « احسن » لان المباحات من الحسنات و لا يثاب عليها .

« و وصينا الانسان بوالديه حسناً » اى - برأبهما و عطفاً عليهما ، و المعنى - اوصيناه فيما انزلناه من الكتب على رسلنا ان يفعل بوالديه ما يحسن . و قيل وصينا الزمنا و نصب « حسناً » على المصدر ، تقديره بان يحسن حسناً .

«وانجاهداك لتشرك بى ما ليس لك به علم» اى - ما ليس لك به حجة ، لان الحجة طريق العلم، «فلا تطعهما». و جاء فى الحديث : «لا طاعة لمخلوق فى معصية الخالق». ثم اوعد بالمصير اليه فقال : «الى مرجعكم فانبتكم بما كنتم تعملون» اخبركم بصالح اعمالكم و سيئها فاجازيكم عليها . اين آيت در شأن سعد بن ابى وقاص فرو آمد و مادر وی: حمنة بنت ابى سفيان بن امية بن عبد شمس بن عبد مناف ؛ چون سعد مسلمان شد مادر وی سو کند ياد کرد که طعام و شراب نخورد و از آفتاب با سایه نشود تا آنکه که سعد از دين محمد باز گردد . پس سه روز بافتاب نشست و طعام و شراب نخورد تا سعد گفت : يا اقامه اگر ترا هفتاد جانست، يکان يکان بينم که بيرون همی آيد از کرسنگی و تشنگی، من از دين محمد باز نگردهم . سعد اين قصه با رسول خدا بگفت. جبرئيل آمد و اين آيت آورد. رسول خدا گفت الله تعالى چنین ميفرمايد که نفع دنيا از ايشان باز مگيريد اما بشرك ايشان را فرمان مبريد . اينست که رب العالمين گفت : «فلا تطعهما الى مرجعكم» ، معنى آنست که درشرك مادر و پدر را فرمان مبريد که شما را با ايشان بنخواهند گذاشت، شما را باز من بايد گشت. عن يهز بن حكيم عن ابيه عن جده ، قال قلت : يا رسول الله من ابر؟ قال: امك كشت. ثم من؟ قال: ثم امك. قلت: ثم من؟ قال: ثم امك. قلت: ثم من؟ قال: ثم اباك ثم الاقرب فالاقرب. و عن انس بن مالك قال: قال رسول الله (ص) : «الجنة تحت اقدام الامهات» .

«و الذين آمنوا وعملوا الصالحات لندخلنهم فى الصالحين» اى - فى زميرتهم و جملتهم ، و قيل فى مدخل الصالحين ، وهو الجنة . و گفته اند «فى» اينجا بمعنى مع امك و صالحين انبياء اند . و قد مدح الله عز وجل طائفة من الرسل فى القرآن بالصالح ، و هو من غاية ما يمدح به العباد. و نظير الآية قوله : «و من يطع الله و الرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين» الآية .

« و من الناس من يقول آمنا بالله فإذا أودى في الله » ای - اذا اصيب بمكروه في سبب اظهار دين الله « جعل فتنة الناس » كعذاب الله ، ای - ترك الايمان خوفاً من عذاب الناس كما ينبغي ان يترك الكفر خوفاً من عذاب الله ، فعذل عذاب الدنيا ، الذي هو ساعة ، بعذاب الله الذي هو باق و لا ينقطع . قال الزجاج : جزع من عذاب الناس و لم يصبر عليه فاطاع الناس كما يطيع الله من يخاف عذابه . معنی آنست که از مردمان قومی اند که بزبان میگویند : « آمنا بالله » ، اظهار ایمان بزبان می کنند اما ایمان در دل ایشان راسخ نگشته و ثابت نشده و ایشان منافقان اند که از عذاب مردم چنان ترسند که از عذاب الله باید ترسید . چون بلائی و رنجی از مردم بایشان رسد بسبب اظهار ایمان ، ایشان از ایمان باز پس آیند و با کفر شوند و ندانند که عذاب الله نه چون عذاب مردمان است : عذاب مردمان يك ساعت بود و آخر بسر آید و عذاب الله جاوید بود که بسر نیاید . و انگه این منافقان چون و اموئمان رسند و مؤمنان را فتحی و دولتی و غنیمتی بود گویند : « انّا کنا معکم » علی عدو کم و کنا مسلمین و انما اکر هنا علی ما قلنا فاعطونا نصيباً من الغنيمة . گویند نصیت غنیمت بما دهید که ما هم چون شما گروید کانیم و اگر بخلاف ایمان چیزی گفته ایم با کراه گفته ایم . رب العالمین ایشانرا دروغ زن کرد ، گفت : « اولیس الله با علم بما فی صدور العالمین » من الايمان و النفاق .

« و لیعلمنّ الله الذین آمنوا » صدقوا فثبتوا علی الاسلام عند البلاء ، و لیعلمنّ المنافقین بترك الاسلام عند البلاء . و قال ابن عباس نزلت فی المومنین الذی اخرجهم المشرکون معهم الی بدر فارتدوا و هم الذین نزلت فیهم : الذین تتوفیهم الملائكة ظالمی انفسهم » و قيل نزلت فی عیاش بن ابی ربيعة المخزومی حین اسلم فخاف علی نفسه و خرج فردّه اخواه لامه ابو جهل و الحارث ابنا هشام و لم یزال یعذبانه حتی رجع الی الکفر فلما نزل قوله : « جعل فتنة الناس كعذاب الله » ها جرمع رهط

كانوا يعتذبون فاسلم و حسن اسلامه و هم الذين كان رسول الله (ص) يدعو لهم اذا فنت ويقول : « اللهم نَجِّ المستضعفين بمكة » فانجاهم الله . و قال بعض العلماء نسخت هذه الآية قوله عزوجل : « من كفر بالله من بعد ايمانه الا من اكره » الآية .

« و قال الذين كفروا » من قریش « للذين آمنوا » منهم « اتبعوا سبيلنا » اى - كونوا على مثل ما نحن عليه من التكذيب بالبعث بعد الممات و جحود الثواب و العقاب على الاعمال فانكم ان اتبعتم سبيلنا فى ذلك فبعثتم و جوزيتم على الاعمال تتحمل آثام « خطاياكم » عنكم حينئذ قوله : « و لنحمل خطاياكم » لفظه امر و معناه جزاء ، والمعنى ان اتبعتم سبيلنا حملنا خطاياكم . و قيل هو جزم بالامر كانهم امروا انفسهم بذلك فاكذبهم الله عزوجل ، فقال و ما هم بحاملين من خطاياهم « من شئ » انهم لكاذبون ، فيما قالوا من حمل خطاياهم .

گفته اند اين سخن ابو سفيان گفت و امية بن خلف با عمر بن الخطاب گفتند اورا كه اگر در دين ابا و اجداد خود بودن و بر آن پائيدن تبعه اى خواهد بود ما آن تبعه از تو بر خود كيريم تا تو از ان برى شوى . رب العالمين ايشان را بران سخن دروغ زن كرد ، گفت : ايشان دروغ ميگويند و از گناهان و تبعات هيچكس هيچ چيز بر ندارند .

آنكه گفت : « و ليحملن اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم » يعنى ليحملن اثقال انفسهم و اثقال من اضلّوهم و لا ينقصون من اثقال المحمولين عنهم شيئاً و ذلك انهم يعاقبون على كفرهم و يزدون عذاباً لدعاء فيرهم الى الكفر لان الدعاء الى الكفر كفر ؛ لان احداً لا يعتذب لذنب غيره . فتأويل الآيتين : ان الكافر لا يحمل اثقال المريد حملاً يخفف ظهورهم منها و يبرىء رقابهم و لكن يحمل الكافر مثل اثقال من اضله و لا ينقص من اثقاله و هو قوله عزوجل : « ليحملوا اوزارهم » كاملة يوم القيمة و من اوزار الذين يضلّونهم بغير علم . و روى الحسن البصرى مرسلاً عن رسول الله (ص) قال :

ایما داع دعا الی هدی فاتبع علیه و عمل به فله اجور الذین اتبعوه و لاینقص ذلك من اجورهم شیئاً و ایما داع دعا الی ضلالة فاتبع علیها و عمل بها فعلیه مثل اوزار الذین اتبعوه لاینقص ذلك من اوزارهم شیئاً ثم قرأ الحصن : « و لیحملن اثقالهم و اثقالاً مع اثقالهم » . و قال (ص) : « من سنّ سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها لاینقص ذلك من اجورهم ، و من سنّ سنة سیئة فعلیه وزرها و وزر من عمل بها لاینقص ذلك من اوزارهم شیئاً » . « و لیستلنّ یوم القیمة عما كانوا یفترون » من دعائهم الی الکفر ای یسألون سؤال توبیخ و تقریع لم فعلوه و بائی حجة ارتکبوه ، كما قال تعالی « و قفوههم انهم مسئولون » .

« و لقد ارسلنا نوحاً الی قومه فلبث فیهم الف سنة الاّ خمسین عاماً » از ابن عباس روایت کرده اند که نوح (ع) چون نبوت و بعثت بوی پیوست چهل ساله بود و هزار سال کم پنجاه سال مدت بلاغ و دعوت بود و بعد از طوفان شصت سال بزیست تا از نژاد وی مردم بسیار شدند جمله عمروی هزار سال و پنجاه سال بود . و یروی عن ابن عباس ایضاً موقوفاً و مرفوعاً انّ نوحاً ارسل الی قومه و هو ابن مائین و خمسین سنة و عاش بعد الطوفان مائین و خمسین سنة . باین قول عمروی هزار و چهار صد و پنجاه سال بود و بقول عکرمه هزار و هفتصد سال عمروی بود ، و این آیت تحقیق آنست که ربّ العزّة گفت و لقد فتنا الذین من قبلهم یعنی و لقد بعثنا نوحاً من قبل بعثنا ایاک ، فافام فی قومه هذه المدة المدیة یدعوه الی دین الله . فلم یقبل منه ذلك الاّ القلیل الذین ذکرهم الله فی قوله : « وما آمن معه الاّ قلیل » . « فاخذهم الطوفان و هم ظالمون » الطوفان کل شرّعام یطیف بالناس من مطر دائم او موت جارف او طاعون او جذری او حصبة او معجاة ، و هو فی هذه الایة الفرق ، و قیل سماه طوفاناً لانّ الماء فی ذلك الیوم طاف فی جمیع الارض .

« فانجیناه و اصحاب السفینة » من الفرق « وجعلناها ، یعنی - السفینة » آیه

للعالمين « سفينة نوح كانت اول سفينة فى الدنيا فابقيت السفن آية و عبرة للخلق و علامة من سفينة نوح . و هو قوله عزوجل : « و لقد تر كنناها آية » و قيل معناه جعلنا نجاة من فى السفينة من الغرق دلالة يستدل بها على صدق نوح و قيل جعلنا العقوبة آية اى عظة للعالمين يعظون بها .

« و ابراهيم » يعنى و اذكر ابراهيم « اذ قال لقومه ، اعبدوا الله » و حده ، و حدوده و لاتعبدوا غيره . « و اتقوه » اى اتقوا عذابه فى مخالفة امرى « ذلكم خير لكم اى - ما امرتكم به خير لكم » ان كنتم تعلمون « الخير و المشر .

« انما تعبدون من دون الله اوثانا » « ما » فى قوله : « انما » كافة ، و ليست بمعنى « الذى » ، و الوثن - ما كان من الحجارة و مالا صورة له ، و الصنم - ما كان له صورة - « و تخلقون افكا » الافك - اسوء الكذب ، و الخلق يكون باللسان من قول الكذب او الصنعة باليد . يقال خلق و اختلق اى - افترى . خلق هم بر دروغ زبان افتد هم بر فعل دست . « و تخلقون افكاً » هر دو معنى احتمال كند : بر دروغ زبان معنى انست كه شما بر الله دروغ ميگوئيد كه ميگوئيد اوثان شر كاء خدا اند ، و بر معنى فعل دست قول مجاهد است كه : تصنعون اصناماً بايد يكى قستمونها آلهة و ذلك افك . و برين قول معنى آنست كه « انما تعبدون من دون الله اوثانا » و انتم تصنعونها و تنحتونها . خبر ميدهد رب العزة از ابراهيم خليل كه قوم خود را گفت شما فرود از الله بتانى را مى پرستيد كه خود ساخته ايد و تراشيده ايد همان است كه جائي ديگر گفت : « اتعبدون ما تنحتون » .

ثم قال : « ان الذين تعبدون من دون الله لا يملكون لكم رزقاً » اى - لا يقدرّون على ان يرزقوكم . يقال ملكت الشيء اذا قدرت عليه . و منه قول موسى : « لا املك الا نفسى و اخى » اى - لا اقدر الا على نفسى و اخى و منه قول بنى اسرائيل : « ما اخلفنا موعداك بملكنا » ، اى - بقدرتنا « فابتغوا عند الله الرزق » اى - سلوا الله حوائجكم

« و اعبدوه » و حدوده « و اشكروا له » على ما انعم عليكم و هو المستحق للشكر و اعلموا انكم اليه و الى حكمه صائرون فى عواقب اموركم .

« و ان تكذبوا فقد كذب امم من قبلكم » هذا تسليية للرسول (ص) و دعاء له الى الصبر و زجر لمخالفيه فيما فعلوه من التكذيب و الجحود . فقال ، « و ان تكذبوا » يا معشر المشركين رسولنا محمداً فيما دعاكم اليه فقد كذبت جماعات من قبلكم رسلها فيما دعاهم اليه من الحق فسييلكم فى استحقاق العذاب سبيلهم . « و ما على الرسول الاّ البلاغ المبين » ، اى ان تركهم ايمانهم ليس بنقص لك ولا ذنب لانه ليس عليك الا تبليغ ما اوحى اليك بلاغاً مفهوماً بيّناً . ثم ان لهم يومئذ غائلة كفرهم عائدة اليهم ، لا اليك . « و البلاغ المبين » الذى يبين لمن سمعه ما يرايه .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » ، بسم الله الملك المتعالى عن الحدود و الغايات ؛ المقدس عن الدرك و النهايات ، المنزه عن تجارف العبارات ، الباطن عن حصر الاحاطات ، الظاهر فى البينات و الايات . اول باران از ابر عنايات اين نام است اول نفس از صبح كرامت اين نامست ، اول جوهر از صدف معرفت اين نامست ، اول نشان از وجود حقيقت اين نامست . اول شاهد بر مشاهده روح اين نامست ، دل را فتح و جانرا فتوح اين . نامست معرفت را راه است حقيقت را درگاهست . انبساط

را در است ، صحبت را سر است . فرا وصال اشارتست ، از کمال حال عبارتست خائف
را امان است ، راجی را ضمان است . طالب را شرفست ، عارف را صلف است ، محب
را تلف است .

نام تو شنید بنده دل داد بتو چون دید رخ تو جان فرستاد بتو
« اَلَمْ اَلَفْ مِنْ اللّٰهِ وَ اللّٰم مِنْ جِبْرِیْل (ع) وَ الْمِیْم مِنْ مُحَمَّد (ص) . اَلْف
اشارتست فرا اللّٰه ، لام اشارتست فرا جبرئیل میم اشارتست فرا محمد (ص) . رَبّ
العزّة سو کنند یاد میکند با کلهیت خویش و بامانت جبرئیل و بصدقنبوت محمد که
وحی کننده منم و آورنده جبرئیل و پذیرنده محمد از حق جل جلاله میل روانه
از جبرئیل خیانت روانه از مصطفی محمد تهمت روانه . نا گرویدن از کجا و از
پذیرفتن حق روی گردانیدن چرا او فایده قسم ، بعد از آن که مردم دو گروه اند :
مومنان اند که پی قسم استوار دارند ، و کافرانند که با قسم استوار ندارند . آنست
که قرآن بر لغت و عادت عرب فرو آمد ، و عادت عرب آنست که سو کنند یاد کنند
و تحقیق راستی آنچه از خود خبر دهند .

« احسب الناس ان یترکوا » بمجرد الدعوی فی الایمان دون المطالبة بالبلوی
هذا لایکون ، و قيمة کل امری ببلواه ، فمن زاد قدر معناه زاد قدر بلواه . قال النبی
(ص) ، « انّ اشدّ الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل . فلا مثل . و قال (ص) : انّ اللّٰه
عزّوجلّ اذا اراد بقوم خیراً ابتلاهم » . مثال ربّانی از حضرت ربوبیت آنست که بلاء
از در که ما خلعت دوستانست ، هر که در مقام دوستی بر اغیار مرتبتی جوید در بوستان
نزهت دوستان گل بلا بیشتر بوید . خواهی که بدانی درنگر بحال سیّد ولد آدم ،
مقتدای اهل شریعت و مقدّم و سالار اهل حقیقت . چون آن مهتر قدم درین کوی
نهاد يك ساعت او را بی غم و بی اندوه نداشتند ؛ اگر یکساعت مربع نشست خطاب
آمد که بنده بی بنده وار نشین ؛ و اگر يك بار انگشتی در انگشت بگردانید

تازیانه عتاب فرو گذاشت که: «افحسبتم انما خلقناکم عبثاً؟» و اگر يك بار قدم به بستاخى بر زمین نهاد فرمان آمد که: «ولا تمش فى الارض مرحاً»، و اگر روزی گفت عايشه را دوست دارم دید آنچه دید. از گفت منافقان چون بلاش بکمال رسید بیاطن در حق نالید خطاب آمد که یا مهتر کسی که شاهد دل و جان وی ما باشیم از بلا بنالد؟ هرچه در خزائن غیب زهر بود در يك قدح کردند و بردست وی نهادند و پرده از سر وی برداشتند. گفتند یا محمد این زهرها بر مشاهده جمال ما نوش کن: «و اصبر لحکم ربك فانك باعیننا».

ولو بید الحبيب سقیتم سماً لكان السم من یده یطیب

دشنام توای دوست مرا مدح و ثناست جور تو مرا عدل و جفاى تو وفاست

«و لقد فتنّا الذین من قبلهم» تعزیت و تسلیت صحابه رسول است بآن رنجها

و بلیت‌ها که بایشان میرسید، در درویشی و بی‌کامی، و در غزاها و حربها. قومی که ضعیف ایمان بودند از آن بلاها می‌بنالیدند و گاه گاه شکوی نمودند ربّ العزّه گفت: یا محمد ایشانرا خبر ده که پیغامبران گذشته و نیک مردان سلف چه بار بلا کشیدند و چون بر بلاها و محنتها صبر کردند. اندیشه کن در کار آدم صفی که او را از نعیم بهشت چون بیرون آوردند و برهنه در خاک حسرت درین میدان بلیت بنشانند. صد سال نوحه کرد بزاری و بنالید از خواری تا از آب چشم وی درخت عود و قرنفل از زمین بر آمد. مرغان هوا و وحوش صحرا در زاریدن و گریستن با وی موافقت کردند. از بس که بگریست بجای اشک از چشم وی خون روان گشت و پوست روی وی بر روی وی خشک گشت. تا بجائی رسید تضرّع و زاری وی که نداء جبّاری بدو پیوست (۱) که: یا آدم ما هذه البلیة التى قد اخطت بك؟ ما هذا الکابة التى بوجهک وجهاً صنعته بیدی و صورته بنقش احدیتی و جعلته قدّاً سوياً اجریت

فيه روحاً كجرى الماء في العود . الطف و ارق من الهوآء و اندى مى الماء اروح من الروح و افيح من العطر . چنان دردی و اندوهی بیاید تا چنین نواختی و اکرامی پیش آید . چه باید نالیدن از دردی که درمانش اینست . بجان باید خریدن بلائی که سر انجامش چنین است . فرمان آمد که : یا آدم این همه بار حسرت و تضرع چرا بر خود نهاده ای ؟ این چه بلیت است که گرد تو بر آمده و دران بمانده ای ، این چه آب غم است که بر چهره خویش ریخته ای چهره ای که من در پرده عصمت « خلق الله آدم علی صورته » کشیده ام ، شخصی که تاج : « خلقت بیدی » بر سرش نهاده ام ، طینتی که بتخصیص : « خمر طینه آدم بیده » مشرف گردانیده ام ، قدی که حله « و نفخت فيه من روحي » در برش پوشانیده ام ، چه پنداری که آنرا بقر خود از برخویش برانم یا باتش قطیعت بسوزانم ؟ یا آدم ! اتهمنی و لست متهما . یا آدم در مهربانی منت تهمتی بود ؟ یا در دوستی منت شبهتی بود (۱) ؟ می ندانی که تو بدیع قدرت منی ، صنیع فطرت منی ، نسیع ارادت منی ، هیکل تدبیر منی ، دوست برگزیده و برگزیده منی ؟ لا تتهمني یا آدم فو عزتی لا عذرک الیک ولا جلسنک مجالس الملوك جلوساً لا یزول ولا یحول .

قوله : « من کان یرجوا لقاء الله فأنّ اجل الله لآت » من رجی العمر فی رجاء لقائنا فسوف نبیح له النظر الینا وسوف یتخلص من الغیبة و الفرقة و هو السميع لانین المشتاقین العلیم بحنین المحبّین الوالهین ، دیده (۲) دوست بهاء جان است ، گربصد هزار جان یابی ارزانست ، پیروز تر از آن بنده کیست که دوست اورا عیانست ، طمع دیدار دوست صفت مردان است .

عظمت همّة عین طمعت فی ان تراکا او ما یکفی لعین ان تری من قدر آکا باش تا فردا که بنده بر مائدة خلد بنشیند شراب وصل نوش کند طوبی و زلفی و حسنی

بیند، بسماع و شراب و دیدار رسد. همانست که ربّ العزّة گفت: «وچوہ یومئذ ناضرة الی ربّہا ناظرة، رویہای مؤمنان و مخلصان رویہای صدیقان و شہیدان چون ماہ درفشان، چون آفتاب رخشان، چون بنفشہ بوستانی چون یاسمین ریحانی» (۱) چون شقایق نعمانی، چون برق لامع، چون خورشید طالع، چون خلد جامع. این رویہا بکہ نگرند؟ الی ربّہا ناظرة، بخداوند خویش، بآفریدگار خویش. پیروردگار خویش. صفت آن روز چیست؟ - روز قرب و وصال، روز برّ و افضال، روز عطا و نوال روز نظر ذوالجلال. مشتاقان در آرزوی این مقام تن وقف کردند عاشقان از بہر این منزل حلقہ در گوش کردند. عارفان را در دیدار سہ دیدہ است: دیدہ سر بیند و آن لذّت را است؛ دیدہ دل بیند و آن معرفت را است؛ دیدہ جان بیند و آن مشاہدت را است. دیدہ سراز نور فضل پر کند، دیدہ دل از نور قرب پر کند؛ دیدہ جان از نور وجود پر کند؛ بندہ باین سہ دیدہ در حق مینگردد. اینست کہ در خبر آید: «تسلاہ الابصار من النظر فی وجہہ و یحدّثہم کما یحدّث الرّجل جلیسہ»، فردا در دیدار ہم چنان تفاوت است کہ امروز در شناخت. ہر کس او را بقدر شناخت خود بیند و بر بہرہ خویش دیدار بود کہ ذہول آرد. و بود کہ شکوہ آرد و بود کہ در دیدہ ور برسد.

پیر طریقت گفت: الہی ترا آنکس بیند کہ ترا در ازل دید، و وی ترا دید کہ دو گیتی او را نا بدید، و ترا او دید کہ نادیدہ پسندید.

عبدالعزیز بن عمیر گفت بما چنان رسید کہ ربّ العزہ گفت: اقدر تکم علی رؤیتی واسمعتم کلامی و اשמتمکم رائحتی. شمارا توانا کردم تا دیدار من بر تاوستید و اشناوا کردم تا سخن من بر تاوستید و بوی خویش بشما دمانیدم تا از من آگاہ شدید و با من بماندید.

۲- الذنوبه الاولى

قوله تعالى: «اولم يروا كيف يبدىء الله الخلق» نمی بینند که الله چون در می گیرد کار و چون می آفریند آفریده و از نیست هست میکند «ثم يعيده» آنکه [بروز رستاخیز] باز ایشان را از خاک بیرون آرد «ان ذلك على الله يسير» (۱۹) و آن بر خدای آسانست.

«قل سیروا فی الارض» کوی بروید در زمین «فانظروا کیف بدأ الخلق» و بنگرید که چون آفرید جهان و جهانیان را «ثم الله ینشیء النشأه الاخره» پس الله باز فردا بآفرینش پسین خلق را زنده کند «ان الله على کل شیء قدير» (۲۰) که الله بر همه چیز توانا است.

«يعذب من یشاء» عذاب کند او را که خواهد «و یرحم من یشاء» ببخشاید او را که خواهد «والیه تقلبون» (۲۱) و با او گرداند شما را.

«و ما اثم بمعجزین فی الارض ولا فی السماء» و شما پیش نشوید از او، نه در زمین و نه در آسمان، «و ما لکم من دون الله» و نیست شما را فروه از الله (۱) «من ولی ولا نصیر» (۲۲) نه خداوندی نه کار سازی نه یاری دهی.

«و الذین کفروا بآیات الله» و ایشان که کافر شدند بسخنان خدای «و لقائه» و نشانهای دیدن او و دیدن پاداش او «و اولئک یشوون رحمتی» ایشان اند که نوید ماندند از بخشایش من «و اولئک لهم عذاب الیم» (۲۳) و ایشان اند که

ایشانرا است عذابی درد نمای .

« فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ ، نَبُودَ بِاسْخِ قَوْمِىْ اَوْ رَا « اِلَا اِنْ قَالُوا ، مَكَرَ اَنْجِهْ كَقَتْنِدْ : « اَقْتُلُوْهُ اَوْ حَرِّقُوْهُ ، بِكْشِيْد اَوْ رَا بِآتَشِ سُوْزِيْد اَوْ رَا « فَانْجَاهُ اللّٰهُ مِنْ النَّارِ » ، تَابِرْ هَانِيْد اللّٰهُ اَوْ رَا اَزْ آتَشِ اِيْشَان « اِنْ فِىْ ذٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُوْنَ (۲۴) ، دَرِيْن نِشَانِهَائِيْ اسْتِ اَشْكَارَا كَرْوَهِيْ رَا كِه بَكَرْوَنْد .

« وَ قَالَ ، كَقْت [اِبْرَاهِيْم] : « اِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللّٰهِ اَوْثَانًا ، اَنْجِهْ كَرْقَتِيْد اَزْ بَتَانِ فَرْوَدِ اَزْ اللّٰهُ بِخَدَائِيْ « مُوْدَةُ يَنْكَمْ فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا » مَهْرِيْسْتِ مِيَانِ شَمَا دَرِيْن جِهَانِ « ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ ، پَسْ اَنَكِهْ رُوْزِ رَسْتَاخِيْزِ شَمَا بَايْشَانِ كَاْفَرْ شُوِيْدِ وَايْشَانِ بِشَمَا « وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا » ، وَ شَمَا بَرَايْشَانِ نَفْرِيْنِيْدِ وَايْشَانِ بِرْشَمَا « وَ مَا وِيَكَمْ النَّارُ » ، وَ پَسْ اَنَكِهْ جَايْگَاْهِ شَمَا آتَشِ اسْتِ « وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِيْنَ (۲۵) » ، وَ شَمَارَا فَرِيَادِ رَسِيْ نِهْ وَ يَارِيْ دِهِيْ .

« فَآمِنْ لَهُ لُوطٌ ، اِيْمَانِ آوَرْدِ بَاوْلُوطُ « وَ قَالَ اِنِّىْ مُهَاجِرٌ اِلَى رِبِّىْ » [لُوطُ] كَقْتِ مِنْ اَزْ هَرْ مَعْبُودِيْ فَرْوَدِ اَزْ اللّٰهُ بِاللّٰهِ بَرِيْدِمِ وَ اَزْ هَرْ كِيْشِيْ جَزَرْ تَوْحِيْدِ بَا اللّٰهُ بَرِيْدِمِ « اِنَّهُ هُوَ الْعَزِيْزُ الْحَكِيْمُ (۲۶) » ، كِه اللّٰهُ اَوْسْتِ كِه تَوَا نَاسْتِ دَانَايِ فَرَاخِ تَوَا نَ رَاسْتِ دَانِ .

« وَ وَهَبْنَا لَهُ اسْحَقَ وَ يَعْقُوبَ ، وَ اَوْ رَا اسْحَقُ بِخَشِيْدِيْمِ وَ يَعْقُوبُ « وَ جَعَلْنَا فِىْ ذُرِّيَّتِهِ النَّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ » ، وَ دَرْنَرَاْدِ اَوْ پِيْغَامْبَرِيْ نِهَادِيْمِ وَ حَكْمِ وَ دِيْنِ « وَ اَتَيْنَاهُ اَجْرَهُ فِى الدُّنْيَا » ، وَ مَزْدَاوِ بَاوِ دَاْدِيْمِ دَرِيْن جِهَانِ « وَ اِنَّهُ فِى الْآخِرَةِ لَمِنَ الصّٰلِحِيْنَ (۲۷) » ، وَ دَرِ اَنْ جِهَانِ اَزْ نِيْكَانِ وَ شَايِسْتِگَاْنِ اسْتِ .

« وَ لُوطًا » ، وَ فَرَسْتَاْدِيْمِ لُوطِ رَا « اِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ ، اَنَكِهْ كِه قَوْمِ خُوِيْشِ رَا كَقْتِ : « اَنْتُمْ لَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ » ، شَمَا اَنْ كَارْزَشْتِ مِيْكَنِيْدِ « مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ اَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِيْنَ (۲۸) » ، هِيْجِ كَسِ بِرْشَمَا پِيْشِيْ نَكْرَدِ بَا اَنْ اَزْ جِهَانِيَانِ .

«انکم لتأتون الرجال، شما با مردان میگردانید» و «تقطعون السبیل» و راه نسل و فرزندان می برید» و «تأتون فی نادیکم المنکر» و در انجمن ناپسندها و ناشایست ها می کنید. «فما کان جواب قومه» نبود پاسخ قوم او و او را «الا ان قالوا» مگر آنچه گفتند «اثننا بعذاب الله» عذاب خدای بما آر «ان کنت من الصادقین» (۳۹) اگر می راست گوئی که پیغامبری.

«قال رب انصرنی» گفت خداوند من یاری ده مراد علی القوم المفسدین (۴۰)، برین قوم تباہ کاران.

«و لما جاء ترسلنا ابرهیم» چون در آمد فرستادگان ما بر ابراهیم «بالبشری» بشارت دادن او را [باسحق و یعقوب] «قالوا» گفتند [ابراهیم را] «انا مهلكوا اهل هذه القرية» ما هلاک خواهیم کرد مردمان این شهر را «ان اهلها کانوا ظالمین» (۴۱)، که مردمان آن بر خویشتن ستمکاران اند و گناه ایشان را.

«قال ان فیها لوطاً» [ابراهیم] گفت لوط در آن [شارستان] است «قالوا» [فریشتگان] گفتند «نحن اعلم بمن فیها» ما از تو به دانیم که در آن [شارستان] کیست «لننجیه و اهله» برهانیم او را و کسان او را «الا امرأته» مگر زن او را «کانت من الغابرین» (۴۲)، آن زن از ایشان بود که می باز بایست ماند [از لوط و فرزندان او] باهلاک شدگان.

«و لما ان جاءت رسلنا لوطاً» و چون فرستادگان ما بلوط آمد «سوء بهم و ضاق بهم ذرعاً» رنج شد او و اندوهگین از قوم خویش [که اکنون فرستادگان را رنج نمایند] «و قالوا لا تخف ولا تحزن» [فریشتگان] گفتند [لوط را] مترس و اندوهگین مباش «انا منجوك و اهلك الا امرأتک» ما رهانده توئیم و کسان تو مگر زن تو «کانت من الغابرین» (۴۳)، آن زن از ایشان بود که از نجات باز

ماندند و در میان تباه شدگان بماند.

«**انما منزلون علی اهل هذه القرية**» ما فرو خواهیم آورد بر مردمان این شهر «**رجزا من السماء**» عذابی از آسمان «**بما كانوا یفسقون**» (۴۴)، بآن تباه کاری و بدی که میکردند.

«**و لقد ترکنا**» و آنکه باز گذاشتیم «**منها**» از آن [عقوبت که ایشانرا کردیم] «**آية یبنة**» نشانی روشن «**لقوم یعقلون**» (۴۵)، گروهانی را که خرد دارند و عبرت دریابند.

«**و الی مدین اخاهم شعیباً**» و فرستادیم باهل مدین مرد ایشان شعیب «**فقال یا قوم اعبدوا الله**» گفت ای قوم الله را پرستید «**و ارجوا الیوم الآخر**» و از روز پسین بترسید «**و لا تعنوا فی الارض مفسدین**» (۴۶)، و بگراف و تباهی در زمین مروید بدکاران.

«**فکذبوه**» دروغ زن گرفتند شعیب را «**فاخذتهم الرجفة**» زلزله ایشان را فرا گرفت «**فاصبحوا فی دارهم جائمین**» (۴۷)، تا هم در خان و مان خویش فراهم افتادند مرده.

«**و عاداً و ثموداً**» یاد کن عاد و ثمود را «**و قد تبین لکم من مساکنهم**» و شما را پیدا مانده است از خان و مان و نشستگاههای ایشان چیزی «**و زین لهم الشیطان اعمالهم**» و دیو بر آراست ایشان را کارهای ایشان «**فصدتهم عن السبیل**» و ایشانرا بر گردانید از راه راست «**و كانوا مستبصرین**» (۴۸)، گروهی بودند چست کار و باریک بین و زیرک دست.

«**و قارون و فرعون و هامان**» و یاد کن قارون را و فرعون را و هامان را «**و لقد جاءهم موسی بالبینات**» بایشان آمد موسی بپیغامها و نشانهای روشن «**فاستکبروا فی الارض**» گردن کشیدند در زمین «**و ما كانوا سابقین**» (۴۹)،

پیش نشدند از ما و با ما بر نیامدند و با ما نتاوستند .

«فَكَلَّا اخذنا بذنبه» همرا [که گرفتیم] بگناه ایشان گرفتیم «فمنهم من ارسلنا عليه حاصباً» از ایشان بود که برایشان باران سنگ فرو هشتیم «و منهم من اخذته الصيحة» و از ایشان بود که بانگ بگرفت ایشانرا تا زهره چکید «و منهم من خسفنا به الارض» و از ایشان بود که بزمین فرو بردیم «و منهم من اغرقنا» و از ایشان بود که بآب بکشتیم ، «وما كان الله ليظلمهم» ، والله بیداد گر نبود تا بر ایشان بیداد کند «و لكن كانوا انفسهم يظلمون» (۴۰) ، لیکن ایشان بر خود بیداد کردند .

« مثل الذين اتخذوا من دون الله اولياء» مثل و سان ایشان که فرود از الله خدایان گرفتند «كمثل العنكبوت اتخذت بيتا» چون مثل و سان عنكبوت است که خانه گرفت «و ان او هن البيوت لبیت العنكبوت» و سست تر همه خانه ها خانه عنكبوت است که نه کرما باز دارد نه سرما «لو كانوا يعلمون» (۴۱) ، اگر داندی [جنز (۱) الله را خدائی نخواندندی .]

« ان الله يعلم» الله میداند «ما يدعون من دونه من شيء» آنچه فرود از او خدای میخوانند «وهو العزيز الحكيم» (۴۲) ، و او توانا است [که با هر کس تاود دانا است] که داند که عقوبت چرا باز پس میدارد .

«و تلك الامثال نضر بها للناس» و این مثل ، و سانها می زنیم مردمانرا «و ما يعقلها الا العالمون» (۴۳) ، و در نیابد آنرا مگر دانایان .

«خلق الله السموات و الارض بالحق» الله بیافرید آسمانها و زمینها را «كن» و سخن روان «ان في ذلك لآية للمؤمنين» (۴۴) ، در آفرینش آن نشانی روشن است گرویدگان را .

«اتل ما اوحى اليك من الكتاب» میخوان آنچه پیغام دادند بتو ازین نامه

«واقم الصلوة» وپای دار نماز بهنگام «ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنکر» که نماز باز زند از زشتی و ناپسند «و لذكر الله اکبر» و یاد الله بزرگست و مه است از یاد رهی اورا «و الله يعلم ما تصنعون (۴۵)» و الله میداند آنچه میکنند.

الجزء الحادی والعشرون

«ولا تجادلوا اهل الكتاب» و بیکار مکنید، با اهل کتاب گزیت (۲)

پذیرفته اند «الا بالتي هي احسن» مگر بویا کردن ایشان را «الا الذين ظلموا منهم» لکن با اهل شرك میگوید و جنگ می پیوندید «و قولوا» و گوئید [اهل کتاب را که چیزی خوانند یا چیزی گوئید از کتاب خویش] «آمننا بالذين انزل الينا و انزل اليكم» بگرویدیم بآنچه فرو فرستادند بر ما و آنچه فرو فرستادند بر شما «و الهنا و الهكم واحد» و خداوند ما و خداوند شما یکیست «و نحن له مسلمون (۴۶)» و ما او را کردن نهاد گانیم.

«و كذلك انزلنا اليك الكتاب» و همچنان [بر موسی تورات فرستادیم] بر تو قرآن فرو فرستادیم «فالذين اتيناهم الكتاب يؤمنون به» ایشان که ایشان را تورات دادیم باین قرآن گرویده اند «و من هو لامن يؤمن به» و از اینان [که عرب اند] هم کس است که گرویده است بآن «و ما يجحد باياتنا الا الكافرون (۴۷)» و باز ننشینند از پذیرفتن سخن ما مگر نا گرویدگان.

النوبة لثانية

قوله تعالى - : «اولم يروا» حمزه و کسائی «اولم تروا» بقاء مخاطبه خوانند و معنی آنست که : قل يا أيها الکفار اولم تروا كيف يبدى الله الخلق . يبدأ بفتح یا

(۱) جزیت (ج)

خوانده اند ، و همالفتان: يقال بدأ الله الخلق و ابداء .

این آیت را دو تأویل گفته اند یکی آنست که نمی بینند این کافران که بعث را منکر اند که الله تعالی چون کارها در میگیرد و می آفریند و آنکه همان باز می آرد ، چون تابستان و زمستان و شب و روز فکما انّ اعادة فصول السنة سايغ في قدرته غير مستنكر ، فكذلك بعث الخلق ؛ معنى دیگر اولم یروا كيف خلقهم ، ابتداء نطفة ثم علقه ثم مضغه ثم يعيده في الاخرة عند البعث . از نخست خلق نبود ، بیا فرید و از نیست پدید آورد ، آنکه بروز رستاخیز باز ایشانرا از خاک بیرون آرد . آن خداوند که در اول خلق نبود و بیا فرید و بروی متعذر نبود قادر است که روز رستاخیز باز آفریند ، و بروی متعذر نباشد « انّ ذلك على الله يسير » ای - انّ ذلك الاعادة على الله سهل هتین لا نصب فيه .

« قل » یا محمد « سیروا فی الارض فانظروا كيف بدأ الخلق » علی کثرتهم و اختلاف احوالهم لتعرفوا عجائب فطرة الله بالمشاهدة و لقاء من هو اعلم منكم امرهم بالسیر فی الارض ليلقوا من هو اعلم منهم واحد نظراً فيخبرهم بالدقائق من العجائب ، و قيل امرهم بالسیر فی الارض لينظروا الى آثار من كان قبلهم و الى ما صار امرهم من الفناء فيعتبروا و يعلموا ان الله خلق الاشياء كما خلقهم و هو يميّتهم كما اماتهم ثم ينشئهم جميعاً في الاخرة ، فذلك قوله : « ثم الله ينشئ النشأة الاخرة » ، قرأ ابن كثير و ابو عمرو و النشأة بفتح الشين ممدودة - حيث وقعت - و قرأ الآخرون بسكون الشين مقصورة ، نظيره الرّافة و الرّافة ، « ان الله على كل شيء » من الابداء و الاعادة و النشأة « قدير » .

« يعذب من يشاء و يرحم من يشاء » فيه تقديم و تأخير : يعنى - اليه تعلقبون فيعذب من يشاء و يرحم من يشاء ، علق العذاب بالمشيئة دون الخطيئة ليعلم انه يعذب بحق ملكه و الخطيئة علامة لا لاجلها يعذب و لاهى علته . عذاب در مشيئت بست نه

در خطیئة تا معلوم شود که او جلّ جلاله عذاب که میکند بحق ملک میکند و خطیئة علامت آنست نه علت آن .

« و ما انتم بمعجزین فی الارض ولا فی السماء » قال ، الفرقاء معناه - و لا من فی السماء بمعجز . هذا کقول حسان بن ثابت :

فمن یهجوا رسول الله منکم
و یمدحه و ینصره سواء .

یعنی و من یمدحه و ینصره فاضر من . و الی هذا التأویل ذهب عبد الرحمن بن زید ، قال : معناه - لا یعجزه اهل الارض فی الارض ولا اهل السماء فی السماء ان عصوه . و قیل معناه لا تعجزوننا بان تهربوا الی الارض ام الی السماء ، « و ما لکم من دون الله من ولیّ ولا نصیر » الولیّ الذی یدفع المکروه عن الانسان ، و النصیر - الذی یأمر بدفعه عنه . یقول : « و ما لکم ، ایها الناس » من دون الله من ولیّ ، یلی امرکم « و لا نصیر » ینصرکم ، ای - ینصرکم من الله ان اراد بکم سوءاً .

« و انذین کفروا بآیات الله و لقائه » الآیة ، کلمات من کتاب الله ، و الجمع آیات و الادلة علی الله من خلقه آیات و اذا لم تضاف الی الکتاب تناولت الادلة دون آیات القرآن ، و الکفر بآیات الله الا یتدل بها علیه و تنسب الی غیر الله و یجحد موضع النعمة فیها ، و الکفر ب لقاء الله جحد الورد علیه ، و قیام الساعة و انکار الحساب و الجنة و النار . « اولئک یسؤوا من رحمتی » یوم القيامة و ذکر بلفظ الماضي لان اکثر الفاظ القيامة جاءت بلفظ الماضي لانه بمنزلة ما وقع اذلاشکک فی وقوعه . هذه الايات من قوله « و ان تکذبوا فقد کذب امم من قبلکم » الی قوله « فما کان جواب قومه » معترضة فیما بین القصة تذکیراً و تحذیراً لاهل مکة ان یحل بهم ما حل بمن قبلهم .

ثم عاد الی قصة ابرهیم (ع) فقال « فما کان جواب قومه الا ان قالوا اقتلوه ، یعنی - فما اجابوا عن قوله (۱) : « اعبدوا الله و اتقوه » الا ان قال بعضهم لبعض

(۱) در نسخ دیگر فما اجابوا ابرهیم عن قوله

« اقتلوه اوحرقوه ، ففعلوا ، فانجاه الله من النار ، ولم یسلطها علیه بل جعلها برداً و سلاماً . قال کعب ما احرق منہ الا وثاقه ، ان فی ذلك ، ای - فیما فعلوا به و فعلنا « لآیات ، علامات لهم علی ان العاقبة للمؤمنین .

« و قال انما اتخذتم من دون الله اوثاناً مودةً بینکم فی الحیوة الدنیا ، یعنی - انکم تعبدون هذه الاوثان لالحجة قامت بذلك ، بل لتتواذوا بها و تتحابوا علی عبادتها و تتواصلوا کما یتحاب المؤمنون علی عبادة الله . ابراهیم قوم خود را گفت - که بت پرستان بودند - شما این بتان را که می پرستید نه از آن می پرستید که شما را حجتی است و بینتی بر پرستش آن لکن میخواهید تا شمارا در عبادت آن بتان اجتماعی باشد و دوستی با یکدیگر ، تا یکدیگر را اتباع میکنند و بران اتباع دوست یکدیگر میشوند هم چنان که مؤمنان در عبادت الله با یکدیگر مهر دارند و دوستی آنکه گفت : « فی الحیوة الدنیا ثم یوم القيمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً ، این مهر و این دوستی شما در دنیا است و روز قیامت منقطع گردد و از آن دوستی هیچ نفع بشما باز نیاید بلکه باعداوت گردد ، و نه چون دوستی مؤمنان بود که در قیامت بماند و نفع آن پدید آید . همانست که جای دیگر گفت : « الا خلا یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین ،

... « مودةً بینکم » درین حروف سه قراءت است ابن کثیر و کسائی و یعقوب مودةً برفع خوانند بی تنوین . « بینکم » حفص بر معنی اضافت ، یعنی - هی مودةً بینکم کفوله : « لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ ، ای هذا بلاغ . حمزه و حفص « مودةً » بنصب خوانند بی تنوین « بینکم » بر اضافت ، یعنی اتخذتم مودةً بینکم . باقی « مودةً » منصوب خوانند بتنوین « بینکم » منصوب علی الظرف .

« ثم یوم القيمة یکفر بعضکم ببعض ویلعن بعضکم بعضاً ، تتبرأ الاوثان من عابديها و یشتتم عابدوا الاوثان الاوثان لکونها سبباً لهم الی العذاب . وقیل تتبرأ القادة من

الاتباع ویلعن الاتباع القادة، «و مأویکم النار و ما لکم من ناصرین، ای - مصیر کم جمیعاً الی النار، ولا یجد احد منکم ناصرأ ینصره ولا مانعاً یمنعه من عذاب الله.»
 «فآمن له لوط، آمن له و آمن به فی المعنی متقارب. ابراهیم (ع) بعد از آن که نجات یافت از آتش نمرود، لوط بوی ایمان آورد، از جمله قوم وی. و لوط گفت: «انی مهاجر الی ربی، ای - مهاجر من خلفی من قومی مقرباً الی ربی. و بیشتر مفسران بر آنند که: «انی مهاجر، سخن ابراهیم است، هجرت کرد ابراهیم و با وی لوط بود و ساره زن وی. گفته اند لوط ابن عم وی بود، و قیل هو ابن اخیه و ساره دختر عم وی بود، و قیل هی ابنة ملک حران. هاجر ابرهیم من کوئی سواد الکوفة الی الشام. و قیل هاجر من حران الی فلسطين. قال مقاتل هاجر ابرهیم و هو ابن خمس و سبعین سنة، و هو اول من هاجر فی الله، «انّه هو العزیز، لا یغلب من هاجر الیه، «الحکیم، فیما امر به من الهجرة.

«ووهبنا له اسحق، و لدا، «و یعقوب، و ادولدولم یذکر اسمعیل هاهنا لشهرته و عظم شأنه، «و جعلنا فی ذریته التوبة، ای - فی ذریة ابرهیم فانه شجرة الانبیاء. و قیل ان الله لم یبعث نبیاً بعد ابرهیم الا من نسله، «و الکتاب، لم یرد بالکتاب کتاباً و احداً انما هو للجنس لانه مصدر و المراد به التوریه و الانجیل و الزبور و الفرقان «و آتیناه اجره فی الدنیا، یعنی - الثناء الحسن و لسان الصدق و التولی من اهل الملك علی اختلافهم. و قیل الولد الصالح، و قیل بقا ضیافته عند قبره و لیس ذلك لغيره من الانبیاء، و قیل هو انه أرى مكانه فی الجنة، «و انه فی الاخرة لمن الصالحین، ای فی زمرة الصالحین، مثل آدم و نوح قاله ابن عباس.

«و لوطاً» منصوب بالارسال، ای - و ارسلنا لوطاً. و قیل و اذکر لوطاً، «اذ قال لقومه انکم لتأتون الفاحشة، قرأ ابو عمرو و حمزة و الکسائی و ابوبکر «انکم، بالاستفهام، و قرأ الباقون بالاستفهام و اتفقوا علی استفهام الثانية «لتأتون الفاحشة،

وهی اثیان الرجال ، « ما سبقکم بهامن احد من العالمین » .

« ائتکم لتأتون الرجال و تقطعون السبیل ، یعنی - تقطعون سبیل النسل بايثار الرجال علی النساء و قيل تقطعون السبیل بالقتل و اخذ الاموال . و قيل تقطعون السبیل باللواط بالغرباء حتی انقطع الناس عن طریقهم » و تأتون فی نادیکم المنکر ، التادی - مجمع القوم - للسمر و الانس ، و جمعه اذیة و التدی ایضاً و جمعه ندى و ندى .

۴۱ هانی بنت ابی طالب گفت از رسول خدا پرسیدم که این منکر چه بود که الله تعالی میگوید « و تأتون فی نادیکم المنکر » گفت افسوس میکردند بر مردمان و بسر انگشت سبابه و ناخن انگشت ستر سنک ب مردم می انداختند . و فی الحدیث عن النبی (ص) قال ایاکم و الخذف فانه لا یبلی عدواً و لا یقتل صیداً و لکن یفقاً العین و یکسر السن . و قيل كانوا يتضارطون فی مجالسهم ، در انجمن مردم باد رها میکردند . عبد الله سلام گفت : کان یبیزق بعضهم بعضاً خیو بریکدیگر می انداختند و قيل كانوا یجامعون فی المحافل فعل الحمیر . و عن مکحول قال : من اخلاق قوم لوط لعب الحمام و الصفیر و الجلاهق و الخذف و مضغ العلك و تطریف الاصابع بالحناء .

... « فما کان جواب قومه الا ان قالوا ائتنا بعذاب الله ان کنت من الصادقین » ان العذاب نازل بنا .

فعند ذاك « قال » لوط « رب انصرنی علی القوم المفسدین » بتحقیق قولی فی العذاب .

« و لقا جاءت رسلنا ابرهیم بالبشری » ای - جاؤه بپشارة اسحق و من وراء اسحق ، یعقوب . گفته اند معنی این آیت آنست که رب العالمین دعاء لوط اجابت کرد که گفته بود : « رب انصرنی علی القوم المفسدین » و فریشتگان فرستاد تا قوم

او را عذاب کنند، و ایشانرا فرمود که نخست بابراهم بر گذرید و او را بشارت دهید که الله تعالی دعاء لوط اجابت کرد و ما رافرستاد تا عذاب فرو گشائیم بر ایشان و لوط را و هر که بوی ایمان آورد برهائیم. اینست که رب العالمین گفت: «انّا مهلكوا اهل هذه القرية انّ اهلها كانوا ظالمين» مصرّین علی کفرهم.

ابراهم گفت «انّ فیها لوطاً» از آن که در کار لوط اندوهگین بود با ایشان جدال در گرفت، گفت: ارایتم ان کان فیها عشرة ابيات من المسلمين تهلكونهم، فقالت الملائكة: ليس فیها غیر بیت من المسلمين، فذلك قوله: «نحن اعلم بمن فیها» ای - نحن نعلم من فیها من المؤمنین و الکافرین. قال عبدالرحمن بن سمره: انّ قوم لوط كانوا اربع مائة الف «لننجیته»، قرأ حمزة و الکسائی و یعقوب «لننجیته» بالتخفیف و قرأ الباقون بالتشدید «و اهلہ الا امرأته كانت من الغابرين» ای - الباقین فی العذاب.

«ولما ان جاءت رسلنا» من الملائكة «لوطاً» وحسب انهم من الانس «سی بهم» ای - بالقوم «و ضاق بهم» ای - بالملائكة. يقال سی فلان بكذا اذا رأى برؤيته ما يسوءه و يقال ضقت بهذا الامر «زرعاً» وعجز عنه ذرعی و ذراعی اذا اشتد عليك وعجزت عنه. و قيل «سی بهم» ای - ساءه مجی الرسل لمّا طلبوا منه الضیافة لما يعلم من خبث قومه، و ذلك انه لم يعرف الملائكة انما رأى شبّاناً، مرداً حسناً بثیاب حسان و ریح طیّبة «و ضاق بهم زرعاً» ای - ضاق علیه الامر بسببهم «و قالوا» ای - قالت الرسل للوط «لا تخف» علینا من قومك «ولا تحزن» بسببنا «انّا منجّوك و اهلك الا امرأتك» قرأ ابن كثير و حمزة و الکسائی و ابوبكر و یعقوب منجوك بالتخفیف و قرأ الآخرون بالتشدید.

«انا منزلون» قرأ ابن عامر بالتشدید و الآخرون بالتخفیف «علی اهل هذه القرية» یعنی سدوم و كانت مشتملة علی سبع مائة الف رجل «رجزاً من السماء» ای - عذاباً من السماء «بما كانوا یفسقون» یعنی - بسبب فسقهم و خروجهم عن طاعة

الله ورسوله . فانتسف جبرئيل المدينة وما فيها باحد جناحيه فجعل عاليها سافلها
و تبعث الحجارة من كان غائباً .

« ولقد تركنا منها آية بينة » ، - من - هاهنا للتبيين لا للتبعيض ، فليس يعنى
انه بقى بعضهم آية ، و انما المعنى تركنا القرية بما فعلناها بها « آية » وعظة لمن تفكر
و عقل . ثم اختلفوا فى الاية البينة المتروكة ، فقال بعضهم ترك الله بعض الاحجار التى
امطرت عليهم على كل حجر اسم من اهلك به . فمن ذهب الى الشام و اتى على قرية
لوط رأى من تلك الحجارة . و قيل انها بقية الانهار التى كانت بارضهم و صار
ماؤها اسود منتناً يتأذى الناس برائحته من مسافة بعيدة . و قيل ترك بعض ديارهم منكوسة
عبرة وعظة للناس .

« و الى مدين ، اى - و ارسلنا الى مدين « اخاهم شعبياً » و كان مرسلنا الى
بنى مدين بن ابراهيم . قال قتادة ارسل شعيب الى ائمتين : الى اهل مدين و الى
اصحاب الايكة » فقال يا قوم اعبدوا الله وارجوا اليوم الاخر ، اى - خافوا اليوم الاخر
و احذروه . و قيل هو من الرجاء اى - اقرؤا به وصدّ قوه و تيقنوه ، لانّ الراجى للشيء
عالم به غير منكرو لانه لم يوجد الرجاء فى كلامهم بمعنى الخوف الا اذا قارنه الجحد
« ولا تعثوا فى الارض مفسدين » يعنى - لا تسعوا فى الارض بالفساد .

« فكذبوه ، اى - كذبوا شعبياً » فاخذتهم الرجفة ، اى - الزلزلة الشديدة حتى
تهدمت عليهم دورهم و ماتوا بذلك ، « فاصبحوا فى دارهم جائمين » ميتين ، باركين
على ركبهم ، مستقبلين بوجوههم الارض . و قيل الرجفة - زعزعة الارض تحت القدم -
و منه الارجاج وهو من الاخبار ما يضطرب الناس لاجله من غير تحقق به .

« و عاداً و ثموداً ، اى - و اهلكنا عاداً و ثموداً » و قد تبين لكم ، يا اهل مكة
« من مساكنهم » منازلهم بالحجر و اليمن ، « من هاهنا للتبعيض و الضمير راجع
الى ثمود بها بقية دورهم و بساتينهم و نخيلهم ، « و زين لهم الشيطان اعمالهم » من

الكفر والمعاصی «فصدّهم عن السبیل» الذی وجب علیهم سلوکه و هو الايمان بالله ورسله «وكانوا مستبصرين» ذوی بصائر یمكنهم تميز الحق من الباطل . و قيل «وكانوا مستبصرين» یعنی - ثمود و استبصارهم حدقهم فی جوب الصخر بالوادى بیوتاً، و قال فی موضع آخر : «فارهين» .

«و قارون و فرعون و هامان و لقد جاءهم موسى بالبینات» ای - بالواضحات من الآيات «فاستكبروا» فتكبروا و تعظموا علیها بترك الايمان و التصديق «وما كانوا سابقين» فائتين . بل ادر كههم العذاب . يقال لمن فات طالبه سبق والله تعالى طالب کلّ مكلف بجزاء عمله ان خيراً فخيراً و ان شراً فشرّاً . «فكلاً» اخذنا بذنبه فمنهم من ارسلنا علیه حاصباً ، و هم قوم لوط . و الحاصب الحجر : ای - ارسلنا علی قوم لوط حجارة من سجيل منضود . و قيل الحاصب - الریح العاصفة التى فيها الحصباء و هى حصی صغار سلّطها الله علی عاد فاهلكهم «و منهم من اخذته الصيحة» و هم ثمود صاح جبرئیل (ع) بهم صيحة فزهقت ارواحهم و كذلك قوم شعيب ، «و منهم من خسفناه الارض» یعنی قارون و قومه ، «و منهم من اغرقنا» یعنی فرعون و اصحابه و قوم نوح ، «و ما كان الله ليلظلمهم» ای لیضع عقوبته فی غیر موضعها ، «و لكن كانوا انفسهم يظلمون» بالكفر و التکذیب .

«مثل الذين اتّخذوا» ای - صفة الذين اتّخذوا ، و المثل و النظير واحد ، و المثل قول سائر و يشبه فيه حال الثانى بالاول یقول تعالى . «مثل الذين اتّخذوا من دون الله اولیاء» یعنی - الاصنام يرجون نصرها و نفعها عند حاجتهم اليها «كمثل العنكبوت اتّخذت بيتاً» لنفسها فيما (۱) یکتها فلم یغن عنها بناؤها شيئاً عند حاجتها اليه ؛ فکما انّ بیت العنكبوت لا یدفع عنها برداً و لا حرّاً ، كذلك هذه الاوثان لا تملك لعابديها نفعاً و لا ضرّاً و لا خيراً و لا شرّاً ، «و انّ اوهن البيوت» ای - اضعف البيوت «لبیت العنكبوت لو كانوا یعلمون» ای - لو كانوا یرجعون الى علم لعلّمو انّ

وثناً من حجارة لا يغنى عنهم من الله شيئاً ولم يتخذوا من دون الله ولياً . قال يزيد بن ميسرة العنكبوت شيطان مسخه الله عز وجل وقال علي بن ابي طالب (ع) «طهر و ابيوتكم من نسج العنكبوت فانّ تركه في البيوت يورث الفقر» .

« انّ الله يعلم ما يدعون من دونه من شيء » قرأ اهل البصرة و عاصم « يدعون » بالياء اى - يعلم ما يدعوا هؤلاء الكفار الذين اهلكناهم من الامم من دونه من شيء وثن اوصنم او ملك اوجن ، و قرأ الآخرون بالتاء خطاباً بالمشركى قريش ، اى - يعلم ما تدعون انتم من دونه من شيء ، والمعنى - انّ الله يعلم ايها القوم حال ما تدعون من دونه من شيء انه لا ينفعكم ولا ينصركم ان اراد الله بكم سوء . و فى هذا الكلام ضرب من الوعيد كقول القائل لمن يتهدده انى عالم بما تصنع و انه غير خاف على « و هو العزيز » فى انتقامه من اعدائه « الحكيم » فى تدبير خلقه .

« وتلك الامثال نضربها للناس » المثل - كلام يتضمن تشبيه الآخر بالاول ، يريد امثال القرآن التى شبه بها احوال كفار هذه الامة باحوال كفار الامم المتقدمة « نضربها » اى - نبينها للناس يستبدلوا بها وليتفكروا فى معانيها « و ما يعقلها » اى ما يعقل الامثال « آلاء العلماء الذين يعقلون عن الله . عن جابر بن عبد الله انّ النبى (ص) تلا هذه الآية ثم قال : « العالم من عقل عن الله فعمل بطاعته واجتنب سخطه » .

« خلق الله السموات و الارض بالحق » بقوله الحق ، و قيل للحق الذى اراد اقامته فى خلقه . و قيل لم يخلقها باطلا لغير شيء بل لامر « ما » انّ فى ذلك « اى - فى خلقها » لآية « لدلالة » للمؤمنين « على قدرته و توحيده و خص المؤمنين بالذكر لانتفاعهم بها .

« اتل ما اوحى اليك من الكتاب » اى - اقرأ القرآن و اتبعه . و قيل اقرأ على اهل مكة ما انزل الله من القرآن و عظم بما فيه من المواظ و كلّفهم ما فيه من الفرائض « و اقم الصلوة انّ الصلوة تنهى عن الفحشاء و المنكر » الفحشاء - ما قبح من الاعمال - ، و المنكر - ما لا يعرف فى الشرع - قال ابن مسعود و ابن عباس :

فى الصلوة منتهر مزدجر عن معاصى الله فمن لم تأمره صلوته بالمعروف و لم تنه عن المنكر لم يزد بصلوته من الله الاّ بعداً . و قال الحسن و قتادة من لم تنه صلوته عن الفحشاء و المنكر فصلاته و بال عليه . و عن انس قال : كان فتى من الانصار يصلى الصلوات الخمس مع رسول الله ص ثم لا يدع شيئاً من الفواحش الاّ ركه . فوصف لرسول الله (ص) حاله فقال انّ صلاته تنهاه يوماً فلم يلبث ان تاب و حسن حاله . و قال ابن عون معنى الآية : ان الصلوة تنهى صاحبها عن الفحشاء و المنكر مادام فيها . و قيل اراد الله يقرب القرآن فى الصلوة فالقرآن ينهاه عن الفحشاء و المنكر . وفى الخبر فى بعض الروايات قيل يا رسول الله انّ فلاناً يصلى بالنهار و يسرق بالليل . فقال انّ صلاته لتردعه . و قال النبى (ص) : « لا صلوة لمن لم يطع الصلوة ، و اطاعة الصلوة ان ينتهى عن الفحشاء و المنكر » . و لذكر الله اكبر « له معنيان ، احدهما ، انّ ذكر الله كبير ، كقوله عزّ و جلّ : « وهو اھون عليه » اى - هوهين عليه : و نظائره فى القرآن كثيرة ، و المعنى الثانى انّ ذكر الله للعبد اكبر من ذكر العبد اياه . و يروى هذا الكلام عن رسول الله (ص) قال : « ذكر الله اياكم اكبر من ذكركم اياه » . قالت الحكماء لانّ ذكر الله للمعبد على الاستغناء و ذكر العبد اياه على حدّ الافتقار و لانّ ذكر العبد لجرّ منفعة اولدفع مضرة ، و ذكر الله سبحانه اياه للفضل و الكرم . و قيل لانّ ذكره لك بلا علة و ذكر كمشوب بالعلل ، و قيل لانّ ذكر العبد مخلوق و ذكره جلّ جلاله غير مخلوق . و قال الحسن : معناه ، و لذكر الله نفسه اكبر من ذكر العبد له فيكون هذا تنبيهاً على انّ ذكره بما اختاره لنفسه اولى . و قيل و لذكر الله فى الصلوة اكبر من خارج الصلوة . و قيل و لذكر الله اكبر من ساير اركان الصلوة . و يحتمل ان تأويل ذكر الله - الصلوة - كانه قال : و الصلوة اكبر من سائر العبادات . و قال ابن عطاء « و لذكر الله اكبر » من ان تبقى معه المعصية . و فى بعض الاخبار : الدنيا ملعونة ملعون ما فيها الاّ ذكر الله عزّ و جلّ او عالماً او متعلماً . قالت الحكماء : و انما كان الذكر افضل الاشياء لانّ ثواب

الذکر الذکر . قال الله تعالى : « فاذكرونی اذ کرکم » و يشهد لذلك قول النبی (ص) يقول الله عزوجل : « انا عند ظن عبدي و انا معه حين یذکرنی ، فان ذکرنی فی نفسه ذکرته فی نفسی ، و ان ذکرنی فی مالا ذکرته فی مالا خیر منهم » . و قيل « و لذكر الله اکبر » ای ذکر الله افضل الطاعات بدلیل ما روی ابو الدرداء ، قال : قال رسول الله (ص) « الا انبئکم بخیر اعمالکم و ازکاهها عند ملیکم و ارفعها فی درجاتکم و خیر من اعطاء الذهب و الورق و ان تلقوا عدوکم فتضربوا اعناقهم و یضربوا اعناقکم قالوا : ما ذاک یا رسول الله ؟ قال : ذکر الله عزوجل و عن ابی سعید الخدری عن رسول الله (ص) انه سئل ای العباد افضل درجة عند الله عزوجل يوم القيامة ؟ فقال : الذاکرون الله کثیراً . قالوا : یا رسول الله و من الغازی فی سبیل الله ؟ فقال : لوضرب بسیفه الکفار و المشرکین حتی یکسر او یختضب دماً لکان الذاکرون الله کثیراً افضل منه درجة » و روی ان اعرابیاً قال یا رسول الله ای الاعمال افضل ؟ قال : « ان تفارق الدنيا و لسانک رطب من ذکر الله » . و روی انه قال (ص) « سیروا سبق المفردون » . قالوا ما المفردون یا رسول الله ؟ قال : « الذاکرون الله کثیراً و الذاکرات » قوله : « والله یعلم ما تصنعون » لا یخفی علیه شیء .

« ولا تجادلوا اهل الکتاب » مفسران درین آیت سه قول گفته اند : قتاده گفت این آیت منسوخ است و ناسخها قوله « قاتلوا الذین لا یؤمنون بالله ولا بالیوم الآخر » الایه ، قول دوم قول ابن زید است گفت : آیت محکم است منسوخ نیست و مراد مؤمنان اهل کتاب اند : عبد الله سلام و اصحاب وی . رب العالمین رسول را می فرماید که با ایشان بر وفق و لطف سخن گوی نه بجداً تا اسلام بدل ایشان شیرین شود و قرآن که نیکوترین سخنان است بر ایشان خوان آنکه کفار یهود که هم اهل کتاب اند مستثنی کرد ، گفت : « الا الذین ظلموا منهم » بالاقامة علی الکفر فانهم یجادلون مکر ایشان که بر کفر بایستند و مسلمان نشوند که با ایشان بجداً و خصومت و خشونت

سخن باید گفت چنان که رب العزه گفت : « جاهد الکفار والمنافقین و اغلظ علیهم ، وقال فی موضع آخر : « و لیجدوا فیکم غلظة . قول سوم مجاهد گفت : آیت محکم است و مراد اهل ذمت اند ، و المجادلة هی المجادلة بالسيف « بالتی هی حسن ، هی الوفاء بالنمة . میگوید با اهل ذمت که جزیت پذیرفته اند محاربت مکنید و با ایشان بوفاء ذمت باز آئید . « الا الذین ظلموا منهم ، مگر کسی که از جزیت دادن باز ایستد از ایشان . و قيل مجاز الاية « الا الذین ظلموکم ، لان جمیعهم ظالم بالکفر . قال بعضهم نزلت هذه الاية فی وفد نجران « و قولوا آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم ، یعنی اذا اخبرکم واحد منهم ممن قبل الجزية بشیء مما فی کتبهم فلا تجادلوهم علیه و لا تصدقوهم و لا تکذبوهم « و قولوا آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم . « و الینا و الیکم واحد و نحن له مسلمون . قال رسول الله (ص) ما حدّثکم اهل الكتاب عن شیء فلا تصدقوهم و لا تکذبوهم و قولوا آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و قال (ص) لا تسألوا اهل الكتاب عن شیء فانهم ان یهدوکم و قد ضلّوا . و قال عبد الله بن عباس تسألون اهل الكتاب عن کتبهم و عندکم القرآن احدث الکتاب عهداً بالرحمن محضاً لم یشب . و عن ابی هریره قال : اهل الکتاب یقرؤن التوریه بالعبرانیة و یفسرونها بالعربیة لاهل الاسلام ، فقال رسول الله (ص) : لا تصدّقوا اهل الکتاب و لا تکذبوهم « و قولوا آمنا بالذی انزل الینا و انزل الیکم و الینا و الیکم واحد و نحن له مسلمون . »

« و كذلك اترلنا ، ای - کما اترلنا الیهم الکتاب اترلنا « الیک الکتاب ، یعنی - القرآن « فالذین آتیناهم الکتاب یؤمنون به ، یعنی عبد الله بن سلام و اصحابه یؤمنون بمحمد و بالقرآن و « من هؤلاء ، یعنی - اهل مکه « من یؤمن به ، و هم مؤمنوا اهل مکه من العرب ، « و ما یجحد بآیاتنا الا الکافرون ، و ذلک انّ اليهود عرفوا انّ محمداً نبیّ و القرآن حق ، فجحدوا : و الجحد اکثر ما یقال فی انکار اللسان و القلب عارف .

النوبة الثالثة

قوله : « اولم يروا كيف يبدى الله الخلق ثم يعيده » ابداء و اعادت خلق از روی ظاهر نشأة اولی و نشأة اخرى است و از روی باطن اشارت است فرا تغیر اوقات و تکرر احوال ارباب القلوب ، گاهی در قبض باشند و گاهی در بسط ، گاهی در هیبت گاهی در انس ، ساعتی غیبت بر ایشان غالب ، ساعتی حضور ، ساعتی سرگرمی ، ساعتی صحو ، ساعتی بقا ، ساعتی فنا ، بنده آن ساعت که در قبض باشد و در هیبت حدوی در اظهار بندگی تا طمع مغفرت بود و خوف عقوبت ، چنانک رب العزّة گفت : « يدعوننا رغبا ورهبا » .

باز چون قدم در عالم بسط نهد و شواهد انس بیند از حول و قوت خویش محروم شود ، از ارادت و قصد خویش مجرّد گردد ، بفتوح تجریدزندگانی کند ، « تریدون وجهه » مقصد و قبله همت وی گردد .

نفس وی درین حال چنان باشد که شبلی گفت از سرمستی و بیخودی که : در قیامت هر کسی را خصمی خواهد بود و خصم آدم منم تا چرا برراء من عقبه کرد تا در گلزار او بماندم . گاهی که در بسط بود چنین میگفت و گاهی که در قبض بود میگفت : ذلّی عطّل ذلّ الیهود . باز دیگر باره او را با بسط و انس دادند تا میگفت : « این السموات والارضون حتی احملمها علی شعرة جفن عینی » . اینست معنی « تکرار احوال » که ابداء و اعادت بوی اشارت است و مصداق این از عزّت قرآن است که گفت جلّ جلاله « لئن کبرت طبقاً عن طبق » ، ای - حالا بعد حال و از سیرت و روش مصطفی (ص) آنست که روزی میگفت : « اناسید ولد آدم » باز در حال قبض میگفت : « ما ادری ما یفعل

بی و لا بکم لیت ربّ محمد لم یخلق محمداً، باز در حالت انس میگفت: «لست کا حد کم اظّل عند ربی یطعمنی و یسقینی».

پیر طریقت این معنی بر مرزی عجیب پیرون داده و گفته: «الهی بر هزاران عقبه بگذرانیدی و یکی ماند، دل من خجل ماند از بس که ترا خواند، الهی بهزاران آب بشتی تا آشنا کردی با دوستی و یک شستنی ماند، آن که مرا از من بشوی تا از پس خود بر خیزم و تومانی، الهی هر گز بینما روزی بی محنت خویش؟ تا چشم باز کنم و خود را نبینم در پیش.

«یعدّب من یشاء و یرحم من یشاء» آنرا که خواهد باوی عدل کند و از بر خویش براند و آنرا که خواهد باوی فضل کند و بلطف خویش بخواند. همه در مشیت ازلی بسته و بی علت آن حکم بر وی رانده، نه آنکس که با وی فضل کرد بعلت طاعت کرد و نه او که باوی عدل کرد از بهر معصیت کرد، کاری است در ازل ساخته و حکمی رفته چنان که الله خواسته.

پیر طریقت گفت: آه از قسمتی پیش از من رفته، فغان از گفتاری که خود رایی گفته، چه سود اگر شادیم یا آشفته، ترسان از آنم که آن قادر در ازل چه گفته: «یعدّب من یشاء» بالخذلان «و یرحم من یشاء» بتوفیق الاحسان. «یعدّب من یشاء» بالكفران «و یرحم من یشاء» بالایمان. «یعدّب من یشاء» بتفرقة القلب «و یرحم من یشاء» بجمع الهمم، «یعدّب من یشاء» بالقائه فی ظلمة التدبیر «و یرحم من یشاء» باشهاد جریان التقدیر، «یعدّب من یشاء» بحبّ الدنيا و بمنعها عنه «و یرحم من یشاء» بزهده فیها و بسطها علیه «یعدّب من یشاء» باعراضه عنه «و یرحم من یشاء» باقباله علیه.

«و ما انتم بمعجزین فی الارض و لافی السماء» بل تقلّب الجملة فی القبضة و یجری علیهم احکام التقدیر، جحدوا ام وحدوا، اقبلوا ام اعرضوا.

«والذين كفروا بآيات الله ولقاءه أولئك يؤسوا من رحمتي» کافران را در دنیا این عقوبت تمام است که از رحمت الله نومیداند و مؤمنان را میگوید هر چند گزاف کاران بودید و گناه کردید از رحمت الله نومید م باشید: «لا تقنطوا من رحمة الله» بدان که تأثیر رحمت الله در حق بندگان بیش از تأثیر غضب است و در قرآن ذکر صفات رحمت بیش از ذکر صفات غضب است. و در خبر است که: «سبقت رحمتی غضبی» این رحمت و غضب هر دو صفت حق است جل جلاله و روا نباشد که کوئی یکی پیش است و یکی پس یابکی بیش است و یکی کم زیرا که اگر یکی بیش گوئی دیگر را نقصان لازم آید و اگر یکی پیش گوئی دیگر را حدوث لازم آید. پس مراد ازین تأثیر رحمت است یعنی پیشی کرد تأثیر رحمت من بر تأثیر غضب من، تأثیر غضب اوست نومیدی کافران از رحمت او تا میگوید جل جلاله: «أولئك يؤسوا من رحمتي» و تأثیر رحمت اوست امید مؤمنان بمغفرت او، و دل نهادن بر رحمت او تا میگوید: «أولئك یرجون رحمت الله».

آن کافر که از رحمت الله نومید است و بت او را در پیش است مثل وی راست مثل عنکبوت است که خانه میسازد خانه‌یی سست بی حاصل، نه آنرا بنیادی که بر جای بدارد، نه دیواری که بوی پناه گیرد، نه سقفی که بپوشد، نه در سرما بکار آید نه در گرما، و انگه چنان سست و ضعیف بود که باندک بادی زیر و زبر گردد و خراب شود. اینست مثل بت پرست، می پندارد که در کاریست یا در پناهی «وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا» و یحسبون انهم علی شیء «و من امل السراب شراباً لم یلبث الا قليلاً حتی یعلم انه کان تخییلاً».

قوله «انّ الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر» یعنی من شأن المومن ان ینتهی عن الفحشاء والمنکر، كما قال: «و علی الله فتو کلوا ان کنتم مؤمنین» یعنی- ینبغی للمؤمن ان یتو کل علی الله، ثم لورأیت واحداً منهم لایتو کل لایخرج به عن الایمان،

کذلك من لم ينته عن الفحشاء والمنكر ليس يخرج صلواته عن كونها صلوة . و قيل
معناه الصلوة الحقيقية ما تنهى صاحبها عن الفحشاء والمنكر . فان كانت و الا فصورة
الصلوة لا حقيقتها . و قيل الفحشاء - الدنيا - والمنكر - النفس - و قيل الفحشاء -
المعاصي - و المنكر - الحظوظ - . و قيل الفحشاء - رؤية الاعمال - ، و المنكر -
طلب العوض عليها - ثم قال : « و لذكر الله اكبر » يعنى اكبر من ان يبقى معه
للفحشاء و المنكر سلطان ، بل لحرمة ذكره زلات الذاكر مغفورة و عيوبه مستورة .
نظيره قوله تعالى « و الذين اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا الذنوب بهم
ومن يغفر الذنوب الا الله » .

۳ - النوبة الاولى

قوله تعالى : « و ما كنت تتلوا من قبله من كتاب » ، توبیش از این [قرآن]
هیچ نامه ای نخواندی « و لا تخطه يمينك » ، و بدست خویش هر گز ننوشتی « اذا لا رتاب
المبطلون (۴۸) » ، اگر چنان بودی که تو نویسنده بودی [یا پیش از قرآن نامه ای
خوانده بودی] آنکه در گمان افتادندی (۱) کژراهان و کژروان .

« بل هو آیات یُنات » ، ساخته تو نیست [بل که این نامه سخنانی است روشن
پیدا بی گمان ، « فی صدور الذين اوتوا العلم » ، در دلهای ایشان که ایشانرا دانش
داده اند ، « و ما یجحد بآیاتنا الا الظالمون (۴۹) » ، و باز نه نشینند از پذیرفتن سخنان
ما مکر ستمکاران .

« و قالوا لولا انزل علیه آیات من ربّه » ، گفتند چرا برواز (۱) خداوند او

(۱) افتیدید (الف)

نشانهایی فرو نیاید « قل انما الايات عند الله » گوی (۱) نشانها بنزدیک الله است ،
 « و انما انا نذیر مبین (۵۰) » و من رساننده یم نمایم آشکارا .

« اولم ینفهم » بسنده نیست ایشانرا ، « انا انزلنا علیک الکتاب » که ما
 فرو فرستادیم بر تو این نامه ، « یتلى علیهم » تا میخوانند بر ایشان ، « ان فی ذلك
 لرحمة » درین نامه برستی که بخشایشی است [ازما] « و ذکرى لقوم یؤمنون (۵۱) »
 و یاد کاری گرویدگانرا .

« قل کفى بالله » بگو الله بسنده است ، « ینی و ینکم شهیداً » میان من و
 میان شما [که اهل کتاب اید] گواه راست ، « یعلم ما فی السموات و الارض »
 [و] میداند او که در آسمان و زمین [چه می بود] ، « و الذین آمنوا بالباطل »
 این مشرکان اند که بگرویدند بچیز ناچیز ، « و کفروا بالله » و بخدای کافر شدند
 « اولئک هم الخاسرون (۵۲) » ایشان آنند که زیان کاران اند .

« و یتعجلونک بالعذاب » می شتابانند ترا بعذاب آوردن [به ایشان] ،
 « و لولا اجل مسمی » و اگر نه هنگامی نامزد کرده اید [زندگانیهای ایشانرا]
 « لجائهم العذاب » عذاب آمدی بایشان ، « و لیا تیّنهم بفتة » و حقا که آخر بایشان
 آید [عذاب] ناگاه ، « و هم لا یשמعون (۵۳) » و ایشان نمیدانند [که عذاب آید بایشان
 و ایشان نا آگاه] .

« یتعجلونک بالعذاب » می شتابانند ترا بعذاب آوردن « و ان جهنم لمحیطة
 بالکافرین (۵۴) » و دوزخ [رسیدنی است] بکافران فرو گیرد کرد ایشان
 [روزی] .

« یوم یغشیهم العذاب » آن روز که در آید عذاب بر ایشان ، « من فوقهم
 و من تحت ارجلهم » و فرو گیرد ایشانرا از زبر ایشان و از زیر پایهای ایشان ،
 « و یقول ذوقوا ما کنتم تعملون (۵۵) » و گویند چشید [پاداش] آنچه میکردید .

«یا عبادى الذین آمنوا، ای رهبران (۱) من که گروید گانید،» ان ارضی واسعة فایای فاعبدون (۵۶)، زمین من فراخ است مرا پرستید.
 «کل نفس ذائقة الموت، هر تنی چشنده مرگ است، ثم الینا ترجعون (۵۷)،
 آنکه با ما خواهند آورد شما را همگان.

«والذین آمنوا و عملوا الصالحات، و ایشان که بگرویدند و کردارهای نیک کردند،» ثبوتهم من الجنة، براستی که ایشانرا جایگاه و درنگ گاه سازیم از بهشت، «غرفاً تجرى من تحتها الانهار، غرفه‌های زیر درختان آن جویها روان،» خالدین فیها، و ایشان جاویدان در آن، «نعم اجر العاملين (۵۸)، نیک مزدی کارگران را.

«الذین صبروا، آن کارگران که شکیبائی می کنند،» و علی ربهم یتوکلون (۵۹)، «و بر خداوند خود [در مهمها] توکل میکنند و کار باو (۲) می‌سپارند.

«و کابین من دابة لاتحمل رزقها، ای بساجانورا که روزی خود برنمیدارد
 «الله یرزقها وایاکم» الله روزی دهد ایشان را و شما را [که آدمیان اید]،
 «و هو السميع العليم (۶۰)، و اوست آن شنوای دانا.

«و لئن سألتهم، و اگر پرسى مشرکان را،» من خلق السموات والارض،
 که که آفرید آسمانها و زمینها را «وسخر الشمس و القمر، و که نرم کرد آفتاب و ماه را، «لیقولن الله، همه گویند که الله «فانی یوفکون (۶۱)، پس ایشانرا از راه راست چون می بر گردانند.

«الله یسط الرزق لمن یشاء من عباده، الله می گستراند فراخ روزی او را
 که خواهد از بندگان خویش «و یقدر له، و تنگ میدارد برایشان او را که خواهد
 «ان الله بکل شیء عليم (۶۲)،» الله به [جواب] همه چیز دانا است.

(۱) بندگان (ج) (۲) کار و بار (ج)

« و لئن سألتهم ، و اگر پرسى از ایشان [که مشرکان اند] ، « من نزل من السماء ماء ، کیست که فرو فرستاد از آسمان آبی ، « فاحياه الارض من بعد موتها ، تا زنده کرد بآن زمین را پس مرگ آن ، « ليقولن الله ، براستى که گویند که الله ، « قل الحمد لله ، کوی ستایش بسزا الله را « بل اکثر هم لا یعقلون (٦٣) ، بلکه بیشتر ایشان در نمی یابند .

« وما هذه الحیوة الدنیا ، نیست زندگانی این جهانی ، « الا لهو و لعب ، مگر ناکاری و بازی ، « وان الدار الآخرة لهی الحیوان ، و سرای پسین آن جهانی براستى که آن پاینده است و با زندگانی ، « لو كانوا یعلمون (٦٤) ، اگر ایشان دانندی ایشانرا به بودید (١) .

« فاذا ركبوا فى الفلك » چون در کشتی نشینند ، « دعوا الله » هم الله را خوانند ، « مخلصین له الدین » خواندنی از دل براستى و کسی دیگر را نخوانند « فلما نجاهم الى البر » چون ایشان را رها نید با خشک و دشت ، « اذا هم یشرکون (٦٥) » ایشان بالله انباز خواندن در گیرند .

« لیکفروا بما آتیناهم » تا کفر فزایند بآنچه ایشان را دادیم [و رها نیدیم] « و لیتمتعوا » و تاروز کاری گذارند درین جهان « فسوف یعلمون (٦٦) » آری آگاه شوند .

« اولم یروا انا جعلنا حرماً آمناً ، نمی بینند که ایشان را شهری را دادیم با آزریم بی بیم » و یتخطف الناس من حولهم « و مردمان میربایند کرد بر کرد ایشان « افبا لباطل یؤمنون ، بناراست و ناچیزی گروند ؟ « و بنعمة الله یتکفرون (٦٧) ، و بنعمت خدای کافر می شوند ؟

« ومن اظلم ممن افترى على الله کذباً ، آن کیست ستمکارتر از آن کس که بر خدای انباز سازد بدزوغ ، « او کذب بالحق لما جاءه ، یا دروغ زن گیرد

چیزی راست که آمد باو، « ایس فی جهنم مثوی للکافرین (۶۸) » در دوزخ جایگاهی بسنده نیست کافران را؟

« والذین جاهدوا فینا، وایشان که میکوشند از بهر ما [ودرجستن پسند ما] « لنهذینهم سبلنا، بر راستی که ایشان را راه نمائیم راههای خویش [و برسانیم ایشانرا به پسند خویش] « و ان الله لمع المحسنین (۶۹) » و بر راستی که الله با نیکو کاران است .

النوبة الثانية

قوله تعالى: « ما كنت تتلوا » یا محمد « من قبله »، ای - من قبل القرآن « من کتاب » کتاباً، من الکتب « ولا تخطه بيمينك »، ای - ولا تخط کتاباً بیدک، لانک اُمّی لا تکتب ولا تقرأ، و کذا صفة النبی (ص) فی التوریه و ذلك فضله (۱) . و ذکر الیمین فی الایة تحجیر للکلام، فان الخط بالشمال من ابعد النوادر . هذا من زیادات الکلام کقوله عز و حل: « ذلك قولهم بافواهم اذا لارتاب المبطلون » یعنی - لو كنت تقرأ الکتب او تکتب قبل الوحي لشك المبطلون المشركون - من اهل مكة - و قالوا انه يقرأه من كتب الاولين و ينسخه منها . و قال مقاتل المبطلون - هم اليهود - والمعنى: اذا لشك اليهود فيك و اتهموك و قالوا: ان الذي نجد نعته فی التوریه اُمّی لا یقرأ و لا یکتب، و لیس هذا علی ذلك النعت . روى عن الشعبي قال: مامات النبی (ص) حتی کتب و قرى . « ولا تخطه » بالفتح علی النهی و هو شاذو الصحیح انه لم یکن یکتب :

« بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم » مفسران رادین آیت سه قول است :

حسن گفت: بل القرآن «آیات بینات فی صدور» المؤمنین؛ جواب ایشان است که گفتند، «ان هذا الا افك افتريه» این قرآن دروغی است که محمد بر ساخته. رب العالمین گفت ساخته محمد نیست که سخنان خدای است روشن و پیدا بی گمان یاد گرفته و یاد داشته در دلهای مؤمنان، و این تخصیص این اقامت است که امتهای پیشینه را نبوده پیشینیان کتابهای خدا نظراً میخواندند و طاقت یاد گرفتن و حفظ آن نداشتند مگر پیغامبران، و از اینجا است که موسی (ع) در حضرت مناجات گفت: یا ربّ انی اجد فی التوریه امة انا جیلهم فی صدورهم یقرؤنه ظاهراً. وفی بعض الآثار. «ما حسدتکم الیهور والنصارى علی شیء کحفظ القرآن». قال ابو امامة: انّ الله لا یعذب بالنار قلباً وعی القرآن. وقال النبی (ص) «القلب الذی لیس فیہ شیء من القرآن کالبيت الخرب» وقال (ص): «تعاهدوا هذا القرآن فانه اشدّ تفسیاً من صدور الرجال من النعم من عقلها». قال بعض اهل السنّة: القرآن فی الصدر غیر ممزوج به فمن زعم انه فی الصدر ممزوج به فقد اخطا وذلک لانه باين عن الصدر غیر ممزوج به بل هو منسوب الیه لقوله تعالی: «بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم».

قول دوم آنست که این نامه یاد گرفته تو یا محمد از شگفتیهای آشکارا است که تو نویسنده و خواننده نه ای و صفت تو امی است و آنکه خبر میدهی از قصه های پیشینان و آئین رفتگان و نیک و بد جهان و جهانیان این دلیلهایی است روشن بر صحت نبوت تو و نشانهای آشکارا که الله در دلهای اهل علم نهاده از اقامت تو. گفته اند که این اهل علم صحابه رسول اند که قرآن حفظ داشتند و احکام آنرا معتقد بودند و بجان و دل بپذیرفتند و آنرا بی هیچ گمان کلام و سخن الله دانستند.

قول سوم آنست که بل هو یعنی محمد (ص) ذو «آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم» من اهل الکتاب لانهم یجدونه بنعته وصفته فی کتبهم یعنی نعمته (ص) مذکور فی الکتب الماضیه يعرفها اهل الکتاب. روى انّ المسيح عیسی بن مریم (ع) قال

للحواريين انا اذهب وسيأتىكم الفارقليط يعنى محمداً (ص) روح الحق الذى لا يتكلم من قبل نفسه ولا يقول من تلقاء نفسه شيئاً و لكنّه ما يسمع به يكلمكم و يسوسكم بالحق و - يخبركم بالحوادث و الغيوب و هو يشهدلى كما شهدت له، فاننى جئتكم بالامثال وهو يأتىكم بالتأويل و يفسر لكم كل شىء . قوله « يخبركم بالحوادث » يعنى ما يحدث فى الازمنة ، مثل خروج الدجال و ظهور الدابة و طلوع الشمس من مغربها و اشباه هذا ، و يعنى « بالغيوب » امر القيامة من الحساب و الجنة و النار ممّا لم يذكر فى التوراة و الانجيل و الزبور ، و ذكره نبينا (ص) .

« وما يجحد باياتنا الا الظالمون » ، اى - ما ينكر هذا الكتاب و لاهذه الحجج الا الظالمون انفسهم . تقول جحده و جحد به و كفره و كفره ، و الجحود فى الاية الاولى متعلق بالوحدانية و فى الاية الثانية متعلق بالنبوة .

« و قالوا لولا انزل عليه آية من ربه » ، قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائي و ابو بكر آية من ربه على التوحيد و قرأ الآخرون آيات من ربه لقوله عزّوجلّ : « قل انما الايات عند الله » ، و المعنى - قال كفار مكة هلا انزل عليه آية من ربه كما انزل على الانبياء من قبل كنافه صالح و مائدة عيسى و العصا و اليد البيضاء و فلق البحر لموسى . و قال بعضهم اراد به الايات المذكور فى قوله عزّوجلّ : « لن نؤمن لك حتى تفجر لنا من الارض ينبوعاً » الى آخر الايات . « قل » يا محمد « انما الايات عند الله » ، اى - فى حكم الله وهو القادر على ارسالها اذا شاء ارسالها و لست املك منها شيئاً و كان فى حكمته انّ الكتاب الذى انزله كاف لكم « انما انا نذير مبين » ، اى - انما انا رسول ارسلنى اليه اليكم لا خوفكم على كفركم و ابين لكم ما ارسلنى من امر دينه و الحكمة فى ترك اجابة الانبياء (ع) الى الايات المقترحة انه يودى الى مالا- يتناهى ، و ذلك انه سبحانه لو اجاب قوماً الى آية مقترحة طلب منه قوم

آخرون آية اخرى ، واذا اجابهم الى ذلك طلب كل واحد منهم آية مقترحة ثم آية بعد آية فيؤدّى الى ما لايتناهى ، و لآن هولاء طلبوا آيات تضطرّهم الى الايمان فلو اجابهم اليها لما استحقوا الثواب على ذلك .

« اولم يكفهم انّا انزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم » اين آيت جواب ايشانست كه گفتند : « لولا انزل عليه آية من ربّه » ، ميگويد ايشان كه اقتراح آيات ميكنند اين كتاب قرآن ايشانرا دليل نه ؟ پس بر صحت نبوّت تو كتابى بر لغت ايشان - نظم آن - معجزه ، لفظ آن فصيح ، عبارت آن بليغ ، حجّت آن روشن ، حكم آن پيدا - نظم آن زيبا - تو بزبان ايشان بر ايشان ميخوانى و ايشانرا بآن پند ميدهى و ايشان با فصاحت و بلاغت ايشان در ماندند از قبيل آن گفتن و يك سورت چنان آوردن ، و اين از همه معجزات بليغ تر است و از اسباب شك دورتر . نه بس ايشانرا اين چنين كتاب بدين صفت كه ديگرى ميخواهند ؟ آنكه گفت : « انّ فى ذلك » اى - فى القرآن « لرحمة و ذكرى » لمن همّه الايمان دون التّعنت .

گفته اند سبب نزول اين آيت آن بود كه رسول خدا در مدينه شد . قومى مسلمانان سخنها و مسألتها كه از **يهودان** شنيده بودند و نبشته بودند آن نبشتهها آوردند پيش **مصطفى (ص)** . رسول در آن نكرست و بر ايشان خشم گرفت و آن نبشتهها بيفكند و گفت : « كفى بقوم حمقاً او ضلالاً ان يريدوا عماً جاءهم به نبّيهم الى ما جاء به غير نبّيهم الى قوم غير هم ؛ و الذى نفس محمد بيده لو ادر كنى موسى و عيسى لاتبعاني و ما اتبعهما . فانزل الله هذه الاية » .

و گفته اند در شان **عمر بن الخطاب** فرو آمد كه بحضرت رسول خدا آمد و نبشته يى در دست وى . گفت يا رسول الله اين نبشته **يهودى** داد بمن بر خوانم ، رسول گفت اگر از آن **تورات** است كه حق تعالى بموسى فرستاد ، بر خوان . عمر ميخواند و رسول خدا متغيّر و متلّون همى گشت و عمر نميدانست تا عبد الله بن ثابت جوانى **انصاري** خادم رسول كه پيوسته بار رسول بودى دست بر پهلوى عمر زد گفت : ثكلتك

اَمَّا يَا عَمْرُ اَمَا تَرَى وَجْهَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) يَتَلَوْنَ؟ فَرَمَى عَمْرُ بِالرَّقَى، وَ نَزَلَتْ: «اَوَلَمْ يَكْفِهِمْ اَنَا اَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ، الْآيَةَ.

قوله « قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ شَهِيدًا » يشهدلى بالصدق بانّى رسوله و ذلك فى قوله: « وَ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا » مُحَمَّدٌ رَّسُولُ اللّٰهِ، وَ قِيلَ مَعْنَاهُ فِى الْقُرْآنِ الَّذِى بَيَّنَّ اللّٰهُ بِاعْجَازِهِ صَدَقَتِ كِفَايَةُ وَ شَهَادَةُ صَدَقَ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ لَمَنْ طَلَبَ الدَّلِيلَ « يَعْلَمُ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ »، اِى - اَنَّهُ يَعْلَمُ اِنْ الْاَصْلَحَ لَكُمْ اِنْ لَا تُؤْتُوا مَا تَقْتَرُ حَوْنَهُ مِنْ الْآيَاتِ وَ اَنَّ لَكُمْ فِى الْقُرْآنِ كِفَايَةً لَّأَنَّ مَنْ يَعْلَمُ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَ الْاَرْضِ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا فِىهِ مَصْلَحَتُكُمْ مِنْ مَفْسَدَتِكُمْ. « وَ الَّذِىْنَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ » الَّذِى لَا يَجُوزُ بِهِ الْإِيمَانُ وَهُوَ ابْلِيسُ وَ الصَّنَمُ، « وَ كَفَرُوا بِاللّٰهِ » الَّذِى يَجِبُ الْإِيمَانُ بِهِ وَ الشُّكْرُ عَلَى نِعْمِهِ « اُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ »، الْهَالِكُونَ.

« وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ » اَيْنَ آيَتِ دَر شَانِ النَّضْرَيْنِ الْحَارِثِ فَرُو آمَدَ كَهْ كَفَتْ: يَا مُحَمَّدُ « اِنْ كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَامْطَرْ عَلَيْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ ». رَبُّ الْعَالَمِينَ كَفَتْ جَلَّ جَلَالُهُ: « وَلَوْ لَا اَجَلَ مَسْقَى »، اِى - لَوْلَا مَا وَعَدْتِكَ اِنِّى لَا اَعَذِبُ قَوْمَكَ وَ لَا اَسْتَأْصِلُهُمْ وَ اَوْخِرْ عَذَابَهُمْ اِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ كَمَا قَالَ: « بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ » لِحَاجَّتِهِمُ الْعَذَابَ. وَ قَالَ بَعْضُهُمْ مَعْنَاهُ لَوْلَا الْمَوْتُ الَّذِى يُوْصِلُهُمْ اِلَى الْعَذَابِ لَعَجَلَ لَهُمُ الْعَذَابُ فِى الْحَالِ « وَ لِيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً » اِى لِيَأْتِيَنَّهُمُ الْمَوْتُ بَغْتَةً وَ اِذَا اتَاهُمُ الْمَوْتُ بَغْتَةً كَانَ ذَلِكَ اَشَقَّ عَلَيْهِمْ، « وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ » بِاْتِيَانِهِ بَغْتَةً. وَ فِى بَعْضِ الْاَثَارِ: « مَنْ مَاتَ مَصْحَبًا لَامَرَهُ مُسْتَعِدًّا لِمَوْتِهِ مَا كَانَ مَوْتُهُ فَجَاءَةً بَغْتَةً، وَ اِنْ قَبِضَ قَائِمًا؛ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ مَصْحَبًا لَامَرَهُ وَ لَا مُسْتَعِدًّا لِمَوْتِهِ فَمَوْتُهُ مَوْتُ فَجَاءَةٍ وَ اِنْ كَانَ صَاحِبَ الْفِرَاشِ سَنَةً.

قوله: يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ « اِعَادَةُ تَاكِيدًا » وَ اَنَّ جَهَنَّمَ لَمَحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ، جَامِعَةٌ لَهُمْ لَا يَبْقَى مِنْهُمْ اَحَدٌ اِلَّا دَخَلَهَا. وَ قِيلَ مَعْنَاهُ عَجَبٌ مِنْ جَهْلِهِمْ فِى اسْتَعْجَالِ الْعَذَابِ

وقد اعد الله لهم جهنم و انتها قد احاطت بهم وهم على شفير جهنم لم يبق الا ان يدخلوها. و قيل « لمحيطه » بهم فى الآخرة اى - محيط بهم هو عن قريب ، لآن ما هو آت قريب .

« يوم ينشيهم العذاب من فوقهم و من تحت ارجلهم » ، اى - من كل الجهات لانه محيط بهم ، « و نقول ذوقوا » و بال « ما كنتم تعملون » فى الدنيا من معاصى الله وذلك زيادة فى العقوبة و الايجاع . قرأ نافع و اهل الكوفة « و يقول » بالياء يعنى - يقول لهم الموكل بعذابهم « ذوقوا » . و قرأ الباقر بالتون لانه لما كان بامره نسب اليه .

« يا عبادى الذين آمنوا » بى و برسلى و لا يمكنكم اظهار دينكم و توحيدكم يمكنكم - يعنى بمكة - و كانوا يعذبون على الدين « ان ارضى واسعة » فانتقلوا منها الى حيث يمكنكم ان تعبدونى فيها . نزلت هذه الآية فى قوم من المؤمنين دعوا الى الهجرة فشق عليهم ذلك من جهة الطبع ، فقالوا : كيف يكون حالنا اذا انتقلنا الى دار العزبة و ليس بها احد يعرفنا فيواسينا و لا نعرف وجوه الاكتساب بها فانزل الله هذه الآية قطعاً لعذرهم فى ترك الهجرة بهذه العلة ، و قال مقاتل و الكلبي نزلت فى المستضعفين من المؤمنين يحشهم على الهجرة يقول ان كنتم فى ضيق بمكة من اظهار الايمان فاخرجوا منها ان ارضى المدينة واسعة آمنة . و قال عطاء اذا امرتم بالمعاصى فاهربوا فان ارضى واسعة ، وكذلك يجب على كل من كان فى بلد يعمل فيها بالمعاصى ، و لا يمكنه تغيير ذلك ، ان يهاجر الى حيث يتبهاً له العبادة . روى عن النبى (ص) قال : « من قر بدينه من ارض الى ارض و ان كان شبراً من الارض استوجب الجنة و كان رفيق ابراهيم و محمد صلى الله عليهما » . و قال مطرف بن عبد الله : ارضى واسعة ، معناه - رزق لكم واسع فاخرجوا . و قيل معناه - ارض الجنة واسعة فاعبدونى اعطكم .

« كل نفس ذائقة الموت » ، خوْفهم بالموت ليهوّن عليهم الهجرة ، اى - كل

احدمیت اینما کان فلا تقیموا بدار الشریک خوفاً من الموت «ثم الینا ترجعون» فنجزیکم باعمالکم . و قرأ ابو بکر «یرجعون» بالیاء .

والذین آمنوا و عملوا الصالحات لنبویئنهم ، قرأ حمزة و الکسائی : لنشویئنهم بالثاء ساکنه من غیر همز ، ای - نجعلهم ثاوین فیها ، مقیمین ، یقال : ثوی الرجل - اذا اقام ، و اثویته - اذا انزلته منزلاً یقیم فیہ . و قرأ الاخرون بالباء وفتحها و تشدید الواو و همز بعدها ، ای - لننزلنهم «من الجنة غرقاً» قصوراً علالی . و انما قال ذلك لان الجنة فی عالیة و الثار فی سافلة و لان النظر من الغرف الی المیاء و الخضر اشهی و الذ «تجرى من تحتها الانهار» ، ای - من تحت الغرف . و قیل من تحت اشجار الجنة الانهار من الماء و الخمر و اللبن و العسل و التسنیم «خالد بن (١) فیها» الی غیر غایة . «نعم اجر العالمین» .

«الذین صبروا» علی الشدائد و الاذی فی ذات الله و صبروا علی فرائض الله و جهاد اعدائه «و علی ربهم یتوکلون» ، ای - علی کفایة ربهم یعتمدون و بفضلہ یتقون و انما و صفهم بهذه الصفة لان الشیطان کان یوسوس لهم ان ترکتم ارضکم و اموالکم و صرتم الی دار لغزبة افتقرتم و هلكتم فوصفهم الله بالطاعة علی مخالفة الشیطان و الثقة بکفایة الرحمن ، لان ذلك من قوة الایمان .

«و کاتین من دابة لاتحمل رزقها» الدابة - کل حیوان علی الارض مما یعقل و ممثلاً یعقل ، لانها تدب علی الارض . این آیت هم در شأن ایشان آمد که هجرت برایشان سخت بود و دشخوار از بیم درویشی و می گفتند : مالنا بالمدينة مال ، فاین المعاش لنا هناك ؟ رب العالمین گفت : «کم من دابة ذات حاجة الی غذاء» لا تحمل رزقها ، ای ترفع رزقها معها و لا تدخر شیئاً لغد مثل البهائم و الطیر ، ای بسا جانورا که او را حاجت است بغذا چنان که شما را حاجت است ، و هرگز رزق خویش با خود

بر ندارد ، و فردا را آذخار نکند . و رب العزة او را و شما را باد رار روزی میدهد .
قال سفیان : لا یدخر من الدواب غیر الادمی و النملة و الفأرة .

ابن عمر گفت : یا رسول خدا بودم - در نخلستان مدینه - و رسول صلوات الله علیه رطب بدست مبارک خویش از زمین برمی گرفت و میخورد و مرا گفت : کل یا بن عمر تو نیز بخور ای پسر عمر . گفتم : یا رسول الله این ساعت مرا آرزوی خوردن نیست و طبع نمیخواهد . رسول خدا گفت : مرا آرزو هست و طبع می خواهد و امروز چهارم روز است که طعامی نخوردم و نیافتم . ابن عمر گفت : انّا لله الله المستعان . رسول گفت : یا بن عمر من اگر خواستمی از خدا مرا بدادی آنچه خواستمی و بر ملک کسری و قیصر افزون دادی ، لکن « اجوع يوماً و اشبع يوماً » انکه گفت فکیف بك یا بن عمر اذا عمرت و بقیة فی حثالة من الناس یخبئون رزق سنة و یضعف الیقین . قال فوالله ما برحنا حتی نزلت : « و کاین من دابة لا تحمل رزقها ، الله یرزقها و ایاکم » يوماً فیوماً من غیر طلب « و هو السميع العلیم » بحاجتکم الی الرزق ، فلا تهتقوا لاجل الرزق ولا تترکوا عبادة الله بسبب الرزق .

عن ابن عباس رضی الله عنه ، قال : قال رسول الله (ص) : « ایها الناس انّ الرزق مقسوم لن یعدوا مرءاً ما کتب له ، فاجملوا فی الطلب ایها الناس انّ فی القنوع لسعة و انّ فی الاقتصاد ، لبلغة ، و انّ فی الزهد لراحة ، و لکل عمل جزاء ، و کل ماهوآت قریب » .

و عن ابن مسعود قال : قال رسول الله (ص) : « یقول الله تعالی : یا بن آدم تؤتی کل یوم برزقک و انت تحزن و تنقص کل یوم من عمرک و انت تفرح انت فیما یکفیک و انت تطلب ما یطغیک ، لا بقلیل تقنع و لا من کثیر تشبع » .

و عن نافع عن ابن عمر قال : قال رسول الله (ص) لیس شیء یباعدکم من النار الاّ وقد ذکرته لکم و لا شیء یقرّبکم من الجنة الاّ و قد دلتکم علیه . انّ روح القدس نفث فی روعی انه لن یموت عبد حتی یتکمل رزقه فاجملوا فی الطلب ، ای - اختصروا فی الطلب و لا یحملنکم استبطاء الرزق علی ان تطلبوا شیئاً من فضل الله بمعصيته ، فانه لا ینال ما عند الله الاّ بطاعته ، الا و انّ لکل

امرى رزقاً هو يأتيه لا محالة فمن رضى به بورك له فيه فوسعه ، و من لم يرض به لم تبارك له فيه ولم يسهه ، ان الرزق ليطلب الرجل كما يطلبه اجله وروى ان النبي قال : « لو انكم يتوكلون على الله حق توكله لرزقتم كما يرزق الطير تغدوا خصاصاً وتروح بطاناً .

« ولئن سألتم » ، يعنى - كفار مكة « من خلق السموات والارض وسخر الشمس والقمر ، لمصالح العباد حتى يجرياً دائبين » « ليقولن الله ، فاني يؤفكون » ، يعنى - من اين يصرفون عن عبادة صانعها وخالقها الى عبادة جمادات لاتصرو ولا تنفع ، كانه قال مع علمهم بجلال صنع الله وشدّة عجز الاوثان ما الذي يحملهم على ان ينصرفوا عن توحيد الله الى الاشراك به .

« الله يبسط الرزق لمن يشاء من عباده و يقدر له » ، يعنى - يوسع الرزق على من يشاء من عباده ويضيق على من يشاء على ما يوجبه الحكمة . قال الحسن يبسط الرزق لعدوه مكرأ به و يقدر على وليه نظراً له فطوبى لمن نظر الله له « ان الله بكل شيء عليم » يعلم من يصلحه القبض و من يصلحه البسط . وفي حديث اني ذر عن رسول الله (ص) ، فيما يروى عن ربه عزوجل : « ان من عبادى من لا يصلح ايمانه الا الغنى ولو افقرته لافسده ذلك ، وان من عبادى من لا يصلح ايمانه الا الفقر ولو اغنيته لافسده ذلك ادبر عبادى بعلمى اننى بعبادى خبير بصير » .

« ولئن سألتم من نزل من السماء ماء فاحيا به الارض من بعد موتها » باخراج الزرع و الاشجار عنها و الارض الميتة التى ليست بمنبئة سميت ميتة لانه لا ينتفع بها كما لا ينتفع بالميتة ، « ليقولن الله » ، اى هم مقررون بذلك ، « قل الحمد لله » ، على قيام حجتى وصدق لهجتى ، قل الحمد لله على اقرارهم و لزوم الحجة عليهم ، « قل الحمد لله الذى هدانا لهذا » و اعاذنا من الجهل الذى اضل به هؤلاء الكفار « بل اكثرهم لا يعقلون » ما يلزمهم فى اقرارهم هذا من الحجة على ان يعبدوا الله وحده دون

غيره .

« وما هذه الحيوة الدنيا الآلهو ولعب » ، اللهو هو الاستماع (١) بلذات الدنيا ،
و اللعب - اللعب ، سميت بها لأنها فانية لا تدوم كما لا يدوم اللهو و اللعب . فان قيل
لم سماها لهواً و لعباً و قد خلقها حكمة و مصلحة ؟ - قلنا : انه سبحانه بنى الخطاب
على الاعم الاغلب ، و ذلك انّ غرض اكثر الناس من الدنيا اللهو و اللعب . « و انّ الدار
الآخرة لهى الحيوان » ، الحيوان و الحيوة - واحدة ، يقال حى يحى حيوة و حيواناً
فهو حى . و قيل : الحيوان - الحيوة الدائمة - التى لازوال لها . ولا انقطاع ولا موت .
و قيل معناه - انّ الدار الآخرة فيها الحيوة الدائمة « لو كانوا يعلمون » لكان خيراً .
و قيل معناه - لو علموا طيب حيوة الدار الآخرة لرغبوا فيها .

« فاذا ركبوا فى الفلك » ، يعنى - الكفار لتجاراتهم و تصرفاتهم و هاجت الرياح
و اضطربت الامواج و خافوا الغرق ، « دعوا الله مخلصين له الدين » يعنى يدعون الله وحده
و يخلصون له الدعوة للنجاة من دون الاصنام لعلمهم بانّها لا تقدر على النفع و الضر
على انجائهم منها . « فلما نجاهم الى البر اذاهم يشركون » عادوا الى شركهم جهلاً
و عناداً . قال عكرمة : كان اهل الجاهلية اذا ركبوا البحر حملوا معهم الاصنام ، فاذا
اشتدت بهم الرياح القوها فى البحر و قالوا : يا ربّ يا ربّ .

« ليكفروا بما آتيناهم » - هذا لام الامر و معناه التهديد و الوعيد كقوله :
« اعملوا ما شئتم » اى - ليجحدوا نعمة الله فى انجائهم اياهم « و ليتمتعوا » قرأ حمزة
و الكسائي ساكنة اللام ، و قرأ الباقر بكسرها نسقاً على قوله : « ليكفروا » ، و
قيل : من كسر اللام جعلها لام كى ، و كذلك فى « ليكفروا » و المعنى - انما خلصهم
الله من تلك الاهوال وردّهم الى سلامة البرّ « ليكفروا » نعم الله التى انعم بها عليهم فى
التجاء و الخلاص . و لكى يزدادوا كفرة بالله و تمرداً عليه و لكى يتمتعوا بها خولوا
فى دنياهم الى منتهى آجالهم من غير نصيب فى الآخرة « فسوف يعلمون » اذا وردوا
الآخرة و عاينوها حين يحلّ بهم العذاب انهم كانوا مستدرجين فى الدنيا زيادة فى

تعذيبهم : اتما نملى لهم ليزدادوا اثما .

«اولم يروا، يعنى - اهل مكة » انا جعلنا حراماً آمناً ويتخطف الناس من حولهم،
يعنى - العرب يسبى بعضهم بعضا و اهل مكة آمنون . وقيل ان اهل مكة كانوا غير
آمنين قبل خروج رسول الله (ص) فلما خرج آمنهم الله من الخوف واطعمهم من الجوع وذلك
قوله «اطعمهم من جوع و آمنهم من خوف، اى لا احد فعل ذلك غير الله، فكيف يكفرون
نعمتى التى هى حق و يصدقون الباطل فيجعلون الاوثان الهة . و قيل «افالباطل ، يعنى
بالاصنام «يؤمنون و بنعمة الله ، بمحمد و الاسلام « يكفرون » . و قيل كانت قريش
استكثبت من فارس فقصص ملو كههم و كانت تقرأها و تكفر بالرسول و القرآن
« و من اظلم ممن افترى على الله كذباً » اى - لا احد اظلم من الكاذب على الله
وهو الواصف له بما ليس من صفته « او كذب بالحق لما جاءه » على لسان الرسول و هو
القرآن او كذب بماورد من اوصافه فى كتابه كعلمه وقدرته ، « اليس فى جهنم مثوى
للكافرين » استفهام بمعنى التقرير ، معناه - اما لهذا الكافر المكذب ما وى فى جهنم؟
« و الذين جاهدوا فينا » ، اى - فى طاعتنا و عبادتنا ، « لنهدينهم سبلنا » ، اى - لنعرفتهم
سبيل ديننا و سبيل المعرفة بنا و سبيل الله دينه و سبيل الله الطريق المؤدى الى عبادته
و المعرفة به . و قيل « و الذين جاهدوا » المشركين لنصرة ديننا لنثيبنهم على ما
قاتل عليه . و قيل لنزيدنهم هدى كما قال تعالى: « و يزيد الله الذين اهتدوا هدى » ، و قيل
« و الذين جاهدوا فينا » اى - فى طلب العلم « لنهدينهم » سبل العمل به . وقال سهل بن عبد الله:
« و الذين جاهدوا » فى اقامة السنّة « لنهدينهم » سبل الجنّة . ثم قال : مثل السنّة فى الدنيا
كمثل الجنّة فى المقبى ، من دخل الجنّة فى العقبى سلم ، كذلك من لزم السنّة فى
الدنيا سلم . و قال سفيان بن عيينة : اذا اختلف الناس فانظروا ما عليه اهل الثغور ،
فان الله عزوجل يقول : « و الذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا » . و قال الحسين بن الفضل:
فيه تقديم وتأخير مجازه : « و الذين هديناهم سبلنا جاهدوا فينا » وان الله لمع المحسنين ،
بالنصرة و المعونة فى دنياهم و بالثواب و المغفرة فى عقباهم .

النوبة الثالثة

قوله تعالى « و ما كنت تتلوا من قبله من كتاب ، الاية » ، از روی ظاهر بر لسان تفسیر معنی آیت آنست که ما ترا پیغامبر اتمی کردیم ، نه خواننده نه نویسنده ، نه هرگز بهیچ کتاب رفته و نه هیچ معلم دیده ، تا عالمیان بدانند که آنچه میگوئی از احکام شریعت و اعلام حقیقت و خبر می دهی از قصه پیشینان و آئین گذشتگان و نیک و بد جهان و جهانیان ، همه از وحی پاک میگوئی و از کتاب منزل و پیغام راست و کلام حق دلالت بر صحت نبوت و تحقیق رسالت و انتفاء شبهت . اما اهل معرفت و جوانمردان طریقت رمزی دیگر دیده اند درین آیت ، و سری دیگر شناخته اند ، گفتند رب العالمین چون خواست که آن سید را بتخصیص قربت و تحقیق رسالت مخصوص گرداند و سینه پاک وی شایسته مکاشفات و ملاحظات خود کند از نخست شواهد الهیت لختی برو کشف کرد تا غوغای طبیعت و آرایش بشریت از نهاد وی رخت برداشت و سینه وی از اغیار پاک گشت و از معلومات و مرسومات آزاد ، فلما خلا قلبه و سره عن کل معلوم و مرسوم ورد علیه خطاب الحق و شاهد الصدق غیر مقرون بممازجة طبع و مشارکه کسب و تکلف بشریة و صار کما قیل :

اتانی هواها قبل ان اعرف الهوى فصادف قلباً فارغاً فتمكنا

همه پیغامبران را اول قاعده دولت و ترتیب ولایت که نهادند از روش ایشان نهادند ، آنکه از روش خویش بکشش حق رسیدند ، باز مصطفای عربی پیغامبر هاشمی ، نخست قاعده دولت وی از جذبه حق ساختند پیش از دور گل آدم بکمند کشش معتصم گشته بود تا همی گفت : « كنت نبیاً و آدم بین الماء و الطین » ، انبیاء هر یکی علی الانفراد

بحری بودند، چون علم نصرت این مهتر عالم پدید آمد همه در جنب بحر او بقطره‌ئی باز آمدند، برای آنکه همگان از بشریت به نبوت آمدند و آن مهتر از نبوت به بشریت خرامید کما قال: «كنت نبيا و آدم بين الماء و الطين» وقال (ص) «آدم و من دونه تحت لوائی» و همگان از دنیا بعقبی شوند و آن مهتر از عقبی بدنیآ آمد کما قال: «بعث انا و الساعة كهاتين» و اشار باصبعیه «فسبقها کما سبقتم هذه هذه» یعنی - کما سبقتم الوسطی المسبحة فی الطول، و هر یکی را يك امت بیش نبود و هر چه لم یکن ثم کان اند، همه امت او اند اما بحکم قهر و اما بحکم نواخت، کما قال: «بعثت الی الاحمر و الاسود و الی الخلق كافة» و همگان از تفرقت قدم در دائره جمع نهادند و این مهتر از دایره جمع برای نجات خلق بتفرقت آمد؛ و این را نه ترا جمع گویند بلکه تنزل گویند، تراجع از فترت افتد و تنزل از مکارم الاخلاق رود، کما قال: «بعثت لاتمم مکارم الاخلاق». و روی: «نزلت لاتمم مکارم الاخلاق».

«بل هو آیات بینهات فی صدور الذین اوتوا العلم» قلوب الخواص من العلماء بالله خزائن الغیب، فیها براهین حقّه و بینهات سرّه و دلایل توحیده و شواهد ربوبیته فقاانون الحقایق قلوبهم، و کل شیء یطلب من موطنه. هر چیزی را که جویند از معدن و موطن خود جویند، در شب افروز از صدف جویند که مسکن اوست، آفتاب رخشان از برج فلک جویند که مطلع اوست، غسل مصفی از نحل جویند که معدن اوست، نور معرفت و صف ذات احدیت از دل‌های عارفان جویند که دل‌های ایشان قانون معرفت است، و سرهای ایشان کان محبت.

ای جوانمرد! دل عارف بر هیئت پیرایه است که گُل در آن کنند، هر چند که گُل در پیرایه میکنند تا آتش در زیر آن نکنند گلاب بیرون ناید و بوی ندهد، همچنین تا آتش محبت در دل نزنند آب از دیده باران نشود و گُل معرفت بوی ندهد.

پیر طریقت گفت: آتشی که در دل زنند بی دود باشد نه زندگانی این جوانمرد را آخر است و نه آتش ویرا دود. زندگانی بمیخ بقا دوخته و جان بوايست دوست

مأخوذ.

«بل هو آیات بیّنات فی صدور الذین اوتوا العلم» درین آیت اشارتی است و در آن اشارت بشارتی. میگوید جلّ جلاله که قرآن در دل‌های دانایان و مؤمنان است. و مصطفی (ص) گفت: «لو کان القرآن فی اهاب مامسته النار» اگر این قرآن در پوست کاه نهاده بودی فردا آن پوست با آتش نه بسوختندی، پس چه کوئی مسلمانی را که این قرآن در دل وی نهاده اند با ایمان و معرفت بهم اولیتر که فردا با آتش بنسوزند. «یا عبادى الذین آمنوا انّ ارضی واسعة» بزبان اهل تفسیر کسی را که در دین بعذاب دارند ورنجانند یا در ضیق معیشت باشد، بحکم این آیت هجرت کند بجائی که از عذاب و رنج ایمن بود و فراخی معاش بیند. و بزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت هجرت که از عذاب و رنج ایمن بود و فراخی معاش بیند و بزبان اشارت بر ذوق اهل معرفت هجرت میفرماید، قومی را که بر جاه و قبول خلق آرام دارند و بر معلوم تکیه کنند، چنان که حکایت کنند از **بو سعید خراز** که در شهری شدم و نام من پی من آنجا معروف و مشهور شده و در کار ما عظیم برفتند چنانکه پوست خربزه کن دست ما بيفتاد برداشتند و از یکدیگر بصد دینار همی خریدند و بر آن همی افزودند. با خود گفتم این نه جای منست و نه بابت روزگار من. از آنجا هجرت کردم: بجائی افتادم که مرا زندیق همی گفتند و هر روز دو بار بر من سنگ باران همی کردند که شومی خویش ازین شهر و ولایت ما فرا پیش تربیر. من همان جای مقام ساختم و آن رنج و بلا همی کشیدم و خوش همی بودم.

و از **ابراهیم ادهم** حکایت کنند که: در همه عمر خویش در دنیا سه شادی بدلم رسید و بآن سه شادی نفس خویش را قهر کردم: در شهر **انطاکیه** شدم برهنه پای و برهنه سر میرفتم و هر کس طعنه‌ای بر من همی زد، یکی گفت: هذا عبد آبق من مولا- این بنده ایست از خداوند خود گریخته، مرا این سخن خوش آمد گفتم بانفس خویش ای گریخته و رمیده گاه آن نیامد بطریق صلح در آئی؟ دوم شادی آن بود

که در کشتی نشسته بودم مسخره ای در میان آن جماعت بود و هیچکس را از من حقیرتر و خوارتر نمی دید. هر ساعتی بیامدی و دست بر (۱) قفای من داشتی. سوم آن بود که در شهر مطیّه در مسجدی سر برزانوی حسرت نهاده بودم در وادی کم و کاست خود افتاده، بی حرمتی بیامد و بند میزر بکشد و آب بر من ریخت گفت یا شیخ خذ ماء الورد نفس من آن ساعت از آن حقارت خویش نیست گشت و دلم بدان شاد شد و آن شادی از بارگاه عزت در حق خود تحفه سعادت یافتم.

پیر طریقت گفت: بسامغرور درسترالله و مستدرج در نعمت الله و مفتون بثنای خلق، جائی که ترا فرا پوشد نگر مغرور نباشی و چون خلق ترا بستایند نگر مفتون نباشی و چون نعمت بر تو گشایند نگر مستدرج نباشی.

«کُلّ نفس ذائقة الموت» هر نفسی چشیده مرگ است و هر کسی را رهگذر بر مرگ است. راهی رفتنی و پلّی گذشتنی و شرابی آشامیدنی. سید (ص) پیوسته مزاحمت را این وصیت کردی که: «اکثر واذکر هادم اللذات» زنده مرگ را فراموش نکنید و از آمدن او غافل مباشید.

از ابراهیم ادهم سؤال کردند که ای قدوه اهل طریقت و ای مقدم زمره حقیقت آن چه معنی بود که در سویدای سینه تو پدید آمد تا تاج شاهی از سر بنهادی و لباس سلطانی از تن بر کشیدی و مرقع درویشی در پوشیدی و محنت و بینوائی اختیار کردی؟ گفت آری روزی بر تخت مملکت نشسته بودم و بر چهار بالش حشمت تکیه زده که ناگاه آئینه ای در پیش روی من داشتند. در آن آئینه نگه کردم منزل خود در خاک دیدم و مرا مونس نه. سفری دراز در پیش و مرا زاده نه، زندانی تافته دیدم و مرا طاقت نه، قاضی عدل دیدم و مرا حجت نه: ای مردی که اگر بساط امل تو گوشه ای باز کشند از قاف تا قاف بگیرد، باری بنگر که صاحب قاب قوسین چه میگوید:

«والله ما رفعت قدماً وظننت اننى وضعتها و ما اكلت لقمة و ظننت اننى ابتلعتها» ،
گفت بدان خدائی که مرا بخلق فرستاد که - هیچ قدمی از زمین برداشتم که گمان
بردم که پیش از مرگ من آنرا بر زمین باز توانم نهاد ، و هیچ لقمه‌ای در دهان ننهادم که
چنان پنداشتم که من آن لقمه را پیش از مرگ فرو توانم برد . او که سید اولین
و آخرین است و مقتدای اهل آسمان و زمین است چنین میگوید و تو مغرور غافل
امل دراز در پیش نهاده‌ای و صد ساله کار و بار ساخته و دل بر آن نهاده‌ای خبر نداری
که این دنیای غدار سرای غرور است نه سرای سرور ، سرای فرار است نه سرای
قرار .

تا کی از دارالغروری سوختن دارالسرور

تا کی از دارالفراری ساختن دارالقرار

ای خداوندان مال الاعتبار الاعتبار

وی خداوندان قال الاعتذار الاعتذار

پیش از آن کین جان عنر آور فروماند ز نطق

پیش از آن کین چشم عبرت بین فروماند ز کار

ای غافل بی‌حاصل ، تا چند شربت مراد آمیزی و تا کی دیک آرزو پزی . گاه
چون شیر هرچت پیش آید همی شکنی ، گاه چون گریه هرچه بینی همی دری ، گاه
چون کبک بر کوهسار مراد می پری ، گاه چون آهو در مرغزار آرزو می چری ،
خبر نداری که این دنیا که تو بدان همی نازی و ترا می فریبد و در دام غرور میکشد
لمبی و لهوی است . سرای بی سرمایه‌گان و سرمایه بی دولتان و بازیچه بیکاران .
«وما هذه الحیوة الدنیا الا لهو و لعب وان الدار الاخرة لاهی الحیوان لو كانوا یعلمون»
دنیا معشوقه‌ای فتن است و رعنائی بی سروسامان ، دوستی بی وفا دایه‌ای بی مهر ، دشمنی
پر گزند بلعجبی پر بند ، هر کرا با مهاد بنوازد شبانگاهش بگدازد ، هر کرا بکروز

دل بشادی بیفزود دیگر روزش با آتش هلاک بسوزد .

احلام نوم او کطل زائل انّ اللیب بمثلها لا یخدع

و فی بعض الآثار : انّ الدنیا دارمن لادار له و مال من لا مال له ، یجمع من لا عقل له و بها یفرح من لافهم له . همومها دائم و سرورها مائل ، و نعیمها زائل :

اگر در قصر مشتاقان ترا یک روز بارستی

ترا با اندهان عشق این جادو چه کارستی

و گر رنگی ز گلزار حدیث او ببینی تو

بچشم تو همه گلها که در باغست خارستی

.... « و ان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون » ، این حیات لعب و لهو

در چشم کسی آید که از حیات طیبیه و زندگانی مهر خبر ندارد ، خدایرا دوستانی اند که زندگانی ایشان امروز بذکر است و بمهر ، و فردا زندگانی ایشان بمشاهدت بود و معاینت . زندگانی ذکر را ثمره انس است و زندگانی مهر را ثمره فنا . ایشان اند که یک طرف ازو محجوب نه اند ، و رهیچ محجوب مانند زنده نمانند .

غم کی خورد او که شادمانیش توئی یا کی مرد او که زندگانش توئی

سیرت و صفت این جوانمردان چیست ؟ -

« و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا » ای- الذین زینوا ظواهرهم بالمجاهدات

زینا سرائرهم بالمجاهدات . شغلوا ظواهرهم بالوظائف لانّا اوصلنا الی سرائرهم

« جاهدوا » درین موضع بیان سه منزلت : یکی جهد اندر باطن باهوی و با

نفس ، دیگر جهد بظاهر با اعداء دین و کفار زمین ، سدیگر اجتهاد با قامت حجت

در بیان حق و حقیقت . هر چه برتن ظاهر شود در دفع کفار آنرا جهاد گویند ، و هر چه

در اقامت حجت و طلب حق و کشف شبهت باشد مر آنرا اجتهاد گویند ، و هر چه اندر

باطن بود اندر رعایت عهد الهی مر آنرا جهد گویند . این « جاهدوا فینا » بیان هر سه

حال است ، او که بظاهر جهاد کند رحمت نصیب وی ، او که با اجتهاد بود عصمت بهره
 وی ، او که اندر نعت جهد بود کرامت وصل نصیب وی ، و شرط هر سه کس آنست
 که آن جهد فی الله بود تا هدایت خلعت وی بود، آنکه گفت «وان الله لمع المحسنين» .
 چون هدایت دادم من با وی باشم و وی با من بود . زبان حال بنده میگوید : الهی
 بعنایت هدایت دادی بمعونت زرع خدمت رویانیدی ، به پیغام آب قبول دادی ، بنظر
 خویش میوه محبت و ارسانیدی . اکنون سزد که سموم مکر (۱) از آن باز داری و
 بنائی که خود افراشته ای بجرم ما خراب نکنی . الهی توضیعغان را پناهی ، قاصدانرا
 بر سر راهی واجدان را گواهی ، چپود که افزائی و نکاهی :

روضه روح من رضای تو باد	قبله گاهم در سرای تو باد
سرمه دیده جهان بینم	تا بود گرد خاک پای تو باد
گر همه رای تو فناء منست	کار من بر مراد رای تو باد
شددم ذره وار در هوست	دائم این ذره دز هوای تو باد

۳۰ - سورة الروم مکیة

۱ - النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم » بسم خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« الم (۱) » منم خدای دانا .

« غلبت الروم (۲) » ، فی ادنی الارض ، باز شکستند در نزدیکیترین زمین [که

از زمین عرب است بروم] « و هم من بعد غلبهم » و رومیان پس غلبه گبران

« سیغلبون (۳) » ، غلبه خواهند یافت [بر گبران] .

« فی بضع سنین » در اند سال ، « لله الامر » کار خدای دارد ، « من قبل »

[در غلبه پارس بر روم] از پیش (۱) « و من بعد » و [در غلبه روم بر پارس] از پس

« و یومئذ یفرح المؤمنون (۴) » ، و آن روز [که غلبه کند روم بر پارس] شاد شوند

مؤمنان .

« و بنصر الله » ، بیاری دادن الله [اهل کتاب را] « ینصر من یشاء » یاری میدهد

الله او را که خواهد « و هو العزيز الرحيم (۵) » ، و اوست آن توانای مهربان .

« و عد الله لا یخلف الله وعده » ، وعده الله است و الله وعده خویش کثر نکند ،

« و لكن اکثر الناس لا یعلمون (۶) » ، لیکن بیشتر مردمان نمیدانند .

« يعلمون ظاهراً » میدانند آنچه فرا دست است و بر چشم است « من الحيوة الدنيا » از کارهای این جهانی ، « وهم عن الآخرة هم غافلون (۷) » و ایشان از آن جهان بیخبرانند .

« اولم يتفكروا في انفسهم » نه باندیشند (۱) در دلهای خویش ؟ « ما خلق الله السموات و الارض و ما بينهما » که نیافرید الله آسمانها و زمینها و آنچه میان آنست « الا بالحق » مگر بتنهایی و فرمان روان ، « و اجل مسمى » و نیافرید آنرا تا مگر هر چیز تا آنکه بود که او خواهد « و ان كثيرا من الناس » و فراوانی از مردمان « بقاء ربهم لكافرون (۸) » برستاخیز و دیدار خداوند خویش کافرانند .

« اولم يسيرا في الارض » بنگردند (۲) در زمین ، « فينظروا كيف كان عاقبة الذين من قبلهم » تا در نگرند که چون بود سرانجام ایشان که پیش از ایشان بودند « كانوا اشد منهم قوّة » با نیروی تر از اینان بودند « و اثاروا الارض » و زمین شورانیدند [کشت را و درخت را] « و عمروها اكثر مما عمروها » و عمارت کردند ایشان پیش از اینان « و جاءتهم رسلهم بالبينات » و بایشان آمد فرستادگان الله بسخنان روشن و نشانهای راست « فما كان الله ليظلمهم » و الله بیداد کردن را بر ایشان نبود « و لكن كانوا انفسهم يظلمون (۹) » لیکن ایشان بر خویشتن ستم کردند .

« ثم كان عاقبة الذين اساؤا السوآى » پس آنچه سرانجام ایشان که بدی کردند بد بود . « ان كذبوا بايات الله » از بهر آن که دروغ زن گرفتند سخنان الله « و كانوا بها يستهزؤن (۱۰) » و بران افسوس می کردند .

« الله يبدؤا الخلق » الله آفریده آغاز میکند [درین جهان] « ثم يعيده » و فردا بیرون می آرد در آن جهان « ثم اليه ترجعون (۱۱) » و آنکه باز او برند

شمارا .

« و یوم تقوم الساعة » و آن روز که رستاخیز پبای شود ، « یلس المجرمون (۱۲) » کافران که خداوندان جرم اند فر ومانند [خاموش بنومیدی] .
 « ولم یکن لهم من شر کائنهم شفعا » و ایشانرا از آنچه انباز میخواندند شفیع نبود که ایشانرا از من بخواهد « و کانوا بشر کائنهم کافرین (۱۳) » و بانبازان خویش آن روز کافر باشند .

« و یوم تقوم الساعة » و آن روز که رستاخیز پبای شود « یومئذ یتفرقون (۱۴) » آن روز جدا میشوند از هم .

« فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات » اما ایشان که بگرویدند و کارهای نیک کردند « فهم فی روضة یحبرون (۱۵) » ایشانرا در مرغزاری شاد میدارند .
 « و اما الذین کفروا » و اما ایشان که کافر شدند ، « و کذبوا بآیاتنا » و دروغ زن گرفتند سخنان مارا ، « و لقاء الاخرة » و کافر شدند بدیدار رستاخیز « فاولئک فی العذاب محضرون (۱۶) » ایشان در عذاب حاضر کرد گانند .

« فسبحان الله » پاکی و بی عیبی خدایرا و حق پرستش « حین تمسون » در آن هنگام که در شبانگاه شوید [هنگام نماز دیگر] « و حین تصبحون (۱۷) » و آنگاه که در بام شوید [هنگام نماز بام] .

« و له الحمد فی السموات و الارض » و ستایش بسزا او را در آسمانها و زمینها [براستی او را خدای خوانند] ، « و عشیا » و شبانگاه [که هنگام نماز شام است و خفتن] « و حین تظهرون (۱۸) » و هنگام نماز پیشین [که در آن شوید] .
 « ینخرج الحی من المیت » بیرون می آرد زنده از مرده « و ینخرج المیت من الحی » و بیرون می آرد مرده از زنده « و یحیی الارض بعد موتها » و زنده میکند زمین را پس مرگی آن ، « و کذلک تخرجون (۱۹) » و فردا شما را همچنان [از

کور [بیرون آرند] که امروز نبات بیرون می آریم] .

النوبة الثانية

این سوره الروم مکی است سه هزار و پانصد و سی و چهار حرف . و هشتصد و نوزده کلمت ، و شصت آیت . جمله بمکه فرو آمده ، مگریک آیت : « فسلبحان الله حين تمسون ، الى آخر الآية . و درین سورت منسوخ نیست مگر يك آیت در آخر سورت : « فاصبر انّ وعد الله حق » نسختها آية السيف . و گفته اند : « فاصبر » این کلمه منسوخ است ، و « انّ وعد الله حق » محکم است ، باقی آیت : « و لا يستخفّنك الذين لا يوقنون » منسوخ است . و در فضیلت سورت ابی کعب گفت : قال رسول الله (ص) من قرأ سورة الروم كان له من الاجر عشر حسنات بعدد كل ملك سبح الله بين السماء و الارض و ادرك ما ضيّع في يومه و ليلته .

« اللهم » قسم و قد ذکرنا فيما سبق شرحه ، و جواب القسم « لقد » مضمّر فيه ، تقدیره : لقد « غلبت الروم » و قد مما يضمّر كما قال اوجاؤکم حصرت صدورهم ، و الغلبة الاستعلاء على القرن بما يبطل مقاومته في الحرب ، و الغلب مصدر - تقول : غلبت غلباً ، و طلبت طلباً . و الغلب و الغلبة واحد ، كقولك : جلباً و جلبه . و قيل هو الغلبة فحذفت التاء منه كما حذفت من قوله : « واقام الصلوة » و انما هو اقامة ؛ و الروم جمع رومي كفارسی و فرس . « في ادنى الارض » یعنی فی اقرب ارض الحجاز منهم و هي اذرعاء و بُصری فهي ادنى الشام الى ارض العرب . و البضع - اسم للثلاث . و الخمس و السبع و التسع . و معنى الآية - غلبت فارس الروم في اقرب ارض من ارض الشام

الی ارض العرب . وقیل الی ارض فارس و هی ارض الجزیره وقیل هی ارض الاردن و فلسطین ، « و هم من بعد غلبهم » ای - الروم من بعد غلبه فارس ایاهم ، « سیغلبون » فارس فیما دون عشر سنین .

سبب نزول این آیت بر قول جمهور مفسران آنست که میان اهل فارس (۱) و اهل روم قتالی رفت و مشرکان مکه میل داشتند بعجم که اهل پارس بودند و میخواستند همیشه که ایشانرا بر روم غلبه باشد و نصرت ، از بهر آن که ایشانرا کتاب نبود و اوئان پرست بودند ، هم چون ایشان اصنام پرست ، و مسلمانان غلبه و نصرت روم میخواستند بر پارس ، از بهر آن که اهل روم اهل کتاب بودند .

وقصه آن قتال که میان روم و پارس رفت آن بود که کسرای پارس لشکری انبوه فرستاد بر روم و مردی را بر ایشان سالار و مهتر کرد نام وی شهر براز ، وقیل شیر براز ، و قیصر روم لشکری نام زد کرد بقتال ایشان و مردی را بر ایشان امیر کرد ، نام وی بخشس ، هر دو لشکر به اذرعات بهم رسیدند یا بزمین جزیره یا بطرف شام ، بر اختلاف اقوال علما - و پارسیان بر رومیان در آن قتال غلبه کردند . آن خبر بمکه رسید مسلمانان را ناخوش آمد و دل تنگ گشتند و کافران شاد شدند و شماتت کردند و با مسلمانان گفتند - به شماتت - که اهل کتاب شما اید و ایمن نشستگان درخان و مان ما ایم ، بنگرید که برادران ما از عجم با رومیان چه کردند ؟ اگر شما باما قتال کنید ما همان کنیم و بر شما غلبه کنیم ، رب العالمین این آیت فرستاد : « غلبت الروم فی ادنی الارض و هم من بعد غلبهم سیغلبون » فی بضع سنین ، - میگوید : پارسیان بر رومیان غلبه کردند و تا نه پس روزگار رومیان بر پارسیان غلبه کنند . ابوبکر صدیق برخاست و در انجمن کفار گفت : شادی چه کنید و شماتت چه نمائید عن قریب بینید که رومیان بر پارسیان غلبه کنند و بر ایشان نصرت یابند

پیغامبر ما چنین گفت از وحی پاک و پیام راست. ای بنی خلف الجمحی گفت: کذب دروغ میگوئی، و این نتواند بود. بوبکر گفت: انت اکذب یا عدوّ الله، ای دشمن خدای دروغ تو گوئی و از هر کس دروغ زن تر تویی. آنکه گفتند تا کسرو بندیم بده شتر، عقد مرا هنت بیستند تا مدت سه سال. و در آن وقت عقد مرا هنت بستن و قمار باختن حلال بود، و آیت تحریم قمار از آسمان نیامده بود، پس ابوبکر صدیق آن قصه با رسول خدا بگفت. رسول (ص) گفت مرا چنین گفتند که تا بضع سنین و بضع از سه باشد تا بنه رو در مدت بیفزای و در مال بیفزای. بوبکر رفت و شتران بصد کرد تا بنه سال، و این عقد بیستند و هریکی را کفیلی فرا داشتند و در ضمان یکدیگر شدند. پس غزاه احد پیش آمد و ابی خلف بدست رسول خدا کشته شد و بعد از آن روز حدیبیه سال هفتم، از وقت مرا هنت خبر رسید بمکه که اهل روم غلبه کردند بر اهل پارس و دیار و اوطان ایشان بدست فرو گرفتند، و شهرستان رومیه آنکه بنا کردند و بوبکر صدیق آن صد شتر از ورثه ابی بستد و پیش مصطفی آورد رسول خدا گفت تصدّق به. ابوبکر آن همه بصدقه داد بفرمان رسول صلوات الله علیه بوسعید خدری گفت: روز بدر بود که روم بر پارس ظفر یافتند و ما که مسلمان بودیم بر مشرکان ظفر یافتیم. رب العزّه آن روز اهل کتاب را بر مجوس نصرت داد و اهل اسلام را بر مشرکان نصرت داد و بوبکر صدیق در آن يك روز هم مال غنیمت برداشت از مشرکان و هم مال مرا هنت از ورثه ابی خلف.

اما سبب غلبه رومیان بر پارسیان بر قول عکرمه و جماعتی مفسران آن بود که: شهر بر از بعد از آن که بر روم غلبه کرد پیوسته در دیار و بلاد روم خرابی میکرد و ایشانرا مقهور میداشت. فرخان برادر شهر بر از روزی نشسته بود در مجلس شراب و با حریفان خویش گفت: لقد رأيت کانتی جالس علی سریر کسری من یخواب چنان دیدم که بر سریر کسری نشسته بودم این سخن به کسری رسید، درخشم

شدو نامه نبشت به شهر براز که : چون نامه من بتورسد فرخان راسیاست کن و سروی بمن فرست . شهر براز جواب کسری نبشت که فرخان مردی است مبارز ، لشکر شکن و ترا هر وقت بکار آید ، خاصه در جنگ دشمن ، اگر دل با وی خوش کنی و قتل وی نپسندی مگر صواب باشد . کسری جواب وی نبشت که در لشکر من امثال وی بسیار است تو فرمان بردار باش و بتعجیل سر وی بمن فرست . شهر براز بعبارتی دیگر همان جواب نبشت و فرمان وی بقتل فرخان بکار نداشت . کسری را خشم بر خشم زیادت شد و بریدی فرستاد بر اهل پارس که شهر براز را معزول کردم و فرخان را بجای وی نشاندم ، او را والی خود دانید و طاعت دار باشید . و ملطفه ای داد به آن برید و گفته بود که چون فرخان بر تخت ملک نشیند و برادر او را منقاد شود ، این ملطفه بدوده . فرخان ملطفه بر خواند ، نبشته بود که : شهر براز را وقتی هلاک کن که ملطفه بر خوانی . فرخان ، شهر براز را حاضر کرد تا او را سیاست کند بفرمان کسری . شهر براز گفت یک ساعت مرا زمان ده تا وصیت نامه ای بنویسم . سقط بخواست و سه صحیفه بیرون آورد ، در معنی مراجعت وی با کسری بسبب قتل فرخان ، گفت : سه نوبت بقتل فرخان مرا فرمان آمد و هر بار مراجعت وی می کردم و تو بیک ملطفه مرا هلاک خواهی کرد ؟ فرخان آن ساعت از تخت ملک برخاست و ملک با شهر براز تسلیم کرد ، و آن حال و قصه پیوشیدند . و شهر براز نامه نبشت بقیصر روم که مرا بتو حاجتی است که به پیغام و نامه راست نمی آید و می خواهم که بنفس خود ترا بینم ، فلان روز فلان جایگاه حاضر شو ، تو با پنجاه مرد رومی و من با پنجاه مرد پارسی همچنان کردند ، و بر هم رسیدند و دو ترجمان در میان داشتند که سخن ایشان بر یکدیگر بیان میکردند . شهر براز گفت : هر چه از ما بشما رسید از غلبه و نصرت و تخریب دیار و بلاد همه سبب من بودم و برادرم فرخان و آن همه از کید و حیلت ما و از شجاعت و قوت ما بشما رفت و

کسری بما حسد برد و خواست که ما را بدست یکدیگر هلاک کند. اکنون ما از وی برگشتیم و او را خلع کردیم. و با تو دوست یکی خواهیم داشت تا بجنگ او رویم و او را مقهور و مخذول کنیم. قیصر آن حال به پسندید، و با وی عهد بست آنگه با یکدیگر گفتند که رازی که میان دو تن رود تا آنگه سر باشد که از دو شخص در نگذرد، چون از دو شخص در گذشت ناچاره آشکارا شود، یعنی که این دو ترجمان را هلاک باید کرد، و ایشانرا هلاک کردند. و از آنجا باز گشتند و بقتال اهل پارس شدند. و رب العالمین ایشانرا بر پارس نصرت داد و بر ایشان غلبه کردند. اینست که رب العزّه گفت: «و هم من بعد غلبهم سیغلبون، فی بضع سنین».

و فی هذه الآية دلالة على صحة نبوة النبي (ص) وان القرآن من عند الله عز وجل لانه اخبر عما سيكون، ثم وجدا لمخبر على ما اخبر به. «لله الامر من قبل و من بعد» هما مرفوعان على الغاية، و المعنى من قبل دولة الروم على فارس و من بعدها فای الفريقين كان لهم الغلبة فهو بامر الله و قضائه و قدره. و قيل لله المشيئة التامة و الارادة النافذة من قبل هذه الوقایع و من بعدها، فيرزق الظفر من شاء و يجعل الذبيرة على من شاء. و قيل لله الامر من قبل كل شيء و من بعد كل شيء «و يومئذ يفرح المؤمنون» یعنی - يوم يغلب الروم فارس «يفرح المؤمنون». «بنصر الله» لان ذلك وقع يوم بدر و كان المؤمنون في الغنیمة و الظفر بالاعداء و الاسر و الفداء. یعنی - آن روز که روم بر پارس غلبه کردند روز بدر بود که مؤمنان و مسلمانان بنصرت الله شاد بودند - که هم غنیمت بود و هم ظفر بر دشمن، و هم فداء اسیران - و قيل فرح المؤمنون انما كان بتحقيق الله ما وعدهم و تصديق رسوله (ص) لانه اخبرهم بما سيكون فكان كما اخبر و كان ذلك معجزة للنبي (ص). و قيل. يفرح المؤمنون بنصر الله تعالى النبي بقتل الكفار و بعضهم بعضاً فيكون فرحهم واقعاً بهلاك بعض الكفار لا بظهور

الكفار كما يفرح بقتل الظالمين بعضهم بعضاً . وقيل يفرح المؤمنون بغلبة اهل الكتاب المشركين و خروجهم من بيت المقدس وكان احدى آيات نبوته . وقيل تم الكلام على قوله « يفرح المؤمنون » ثم استأنف فقال :

بنصر الله ينصر من يشاء « يعنى اولياؤه ، فيكون الباء متصلاً بينصر ، وهو العزيز ، فى الانتقام من الكفار « الرحيم » فى التمكين و النصر للمؤمنين . قال رسول الله (ص) : « فارس نطحة او نطحتان ثم لافارس بعدها ابدأ و الروم ذات قرون كلما ذهب قرن خلف قرن هيات الى آخر الابد » .

« وعد الله » نصب على المصدر اى - وعد وعده ، فلا يخلفه ، وهو راجع الى قوله : « سيغلبون » ، يعنى - هذا الذى اخبرتك به ايتها النبىؐ من نصرة الروم على اهل فارس ، هو وعد وعد الله ذلك حقاً ، و هو ينجزه لهم . و يجوز ان يكون راجعاً الى قوله « يفرح المؤمنون بنصر الله » لانه وعد المؤمنين النصر على الكافرين « و لكن اكثر الناس لا يعلمون » صحة وعده و هم الكفار الذين لا يصدقون بان هذا الخبر من عند الله .

« يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا » اى - يعلمون ما يشاهدونه فعل الحيوانات ، « و هم عن الآخرة هم غافلون » ، لا يستدلون بما يشاهدونه على ما غاب عنهم فعل العاقل المميز ، وقيل « يعلمون » امر معاشهم وزراعاتهم وتجاراتهم وجوهر كتسابهم « و هم عن » امر آخرتهم ومالهم فيها من النجاة من عقاب الله « غافلون » لا يتفكرون فيها . فغفلة المؤمنين بترك الاستعداد لها و غفلة الكافرين بالجحود بها . قال الحصن : بلغ والله (١) من علم احدهم انه ينقر الدرهم بيده فيخبرك بوزنه و لا يحسن يصلى . « اولم يتفكروا فى انفسهم » هذا من بسط القرآن فان التفكير لا يكون الا فى النفس . و قيل معناه - « اولم يتفكروا فى » خلق « انفسهم » ليخرجوا عن الغفلة . وقيل « اولم يتفكروا » ليعلموا انهم « يعلمون ظاهراً من الحياة الدنيا و هم عن الآخرة

هم غافلون». و قيل «اولم يتفكروا فى انفسهم» فيعرفوا بدايع صنع الله فيها فيعلموا من ذلك ان الله عزوجل لم يخلق السموات و الارض و ما فيهما من العجائب عبثاً ، و انما خلقها بقوله الحق ولاقامة الحق يعنى لاقامة الثواب و العقاب على العمل . و قيل بالحق يعنى بالحكمة ليعتبر بها عباده و يستدلوا على وحدانيته و قدرته « و اجل مسعى » يعنى الى اجل مسمى اذا بلغ ذلك الاجل افناهما للجزاء فاعلم الله تعالى ان الذى خلقهم و لم يكونوا شيئاً ثم صرفهم احوالاً و ثارات حتى صاروا رجالاً ، قادر ان يعيدهم بعد فنائهم خلقاً جديداً، ثم يجازى المحسن منهم باحسانه و المسيء باساءته ، لانه العدل لاحيف فى حكمه ولا جور ، « و ان كثيراً من الناس » يعنى الكفار ، « بلبقاء ربهم لكافرون » ، اى - بالبعث بعد الموت لجاحدون .

« اولم يسيروا فى الارض » اولم يسافروا هؤلاء الكفار فى ارض الله « فينظروا » الى آثار من قبلهم من الامم ، فيعتبروا . و قيل معنى ينظروا يتعرفوا ، كقوله : « فلينظر ايها ازكى طعاماً » . و قيل معناه فيعلموا كقوله : « يوم ينظر المرء ما قدمت يداه » و انما امرهم بالمسير فى الارض لمشاهدة آثار المهلكين قبلهم لثما عصوا لينزل عنهم الشكك ، عن صدق ما يخبر عنهم ، والكلام عند قوله « من قبلهم » تام ثم استأنف الخبر عن صفاتهم فقال : « كانوا اشد منهم قوّة » اى - الامم الماضية كانوا اشد قوّة من قريش « و اثاروا الارض » اى - قلبوا وجه الارض لاستنباط المياه و استخراج المعادن و القاء البذور فيها للزراعة ، و الاثارة - تحريك الشئ حتى يرتفع ترا به « و عمروها اكثر ممّا عمروها » فيه ثلاثة اوجه : احدها من العمر ، اى - يقواهم فيها اكثر من بقاء هؤلاء ، و التقدير : عمروا فيها ؛ والثانى من العمرى ، اى - سكنوا فيها ، كقوله : « واستعمر كم فيها » ، اى - استسكنكم ؛ والثالث من العمارة ، اى - عمروا الارضين بالغراس و الزراعة . و انما قال ذلك لانه لم يكن لاهل مكة حرث و زرع . « و جاءتهم رسلهم بالبينات » فلم يؤمنوا فاهلكهم الله ، « فما كان الله ليظلمهم » ، للظلم

ثلاثة اوجه : وضع الشئ فى غير موضعه ، واخذ الشئ قبل وقته ، و النقصان . وقوله : « فما كان الله ليظلمهم » اجتمع فيه المعانى الثلاثة ، اى - لم يأخذهم قبل وقت اخذهم ولا ينقص عنهم شيئاً مما قدر من ارزاقهم ولا وضع العذاب فى غير موضعه ، « و لكن كانوا انفسهم يظلمون » بايرادها موارد الهلاك . ثم كان معطوف على خبر متروك ، اى - جاءتهم رسلهم فكذبوهم وامهلوا .

« ثم كان » عاقبتهم الهلاك . و « السوآى » . مصدر ، كالرجعى و البشرى . وهى تأنيث الاسواء كالاكبر و الكبرى . وهى الخلّة التى تسوء صاحبها عند ادراكه اياها وهى النار . وقيل السوآى اسم لجهنم ، كما ان الحسنى اسم للجنة . قرأ اهل الحجاز و البصرة « عاقبة » بالرفع ، اى - ثم كان آخر امر هم السوآى ، و قرأ الاخرون بالنصب ، على خبر كان و تقديره : ثم كان السوآى « عاقبة الذين اساءوا » . و معنى اساءوا اى - اشر كوا ، و معنى - ان كذبوا ، لان كذبوا اوبان كذبوا بآيات الله . وقيل تفسير السوآى بعده ، وهو قوله ، « ان كذبوا » يعنى ثم كان عاقبة المسيئين . التكذيب - حملهم تلك السيئات على « ان كذبوا بآيات الله و كانوا بها يستهزؤن » .

« الله يبدؤ الخلق » فى الدنيا « ثم يعيدهم » فى الآخرة . تقول بدأ يبدأ بدأ و ابتداء . يبتدى « ابتداء و الابتدا - نقيض الانتهاء - والبدؤ نقيض العود » ثم اليه ترجعون ، لفصل القضاء بينهم « وليجزى الذين اساءوا بما عملوا و يجزى الذين احسنوا بالحسنى » قرأ ابو بكر و ابو عمرو « يرجعون » بالياء و آخرون بالتاء .

« و يوم تقوم الساعة يبلس المجرمون » يئأس المشركون ، من جميع الخيرات و من شفاعة الشافعين : و قيل ينقطع كلامهم و حجتهم و يفتضحون .

« ولم يكن لهم من شر كآتهم » اضاف الشر كاء اليهم على معنى انهم كانوا يجعلون لها قسطاً من اموالهم ، و يرون بذلك لها حقاً فيما يملكون ، فنسبها الى انهم شر كآؤهم فى اموالهم و المعنى - لم يكن لهم من اصنامهم التى عبدوها ليشفعوا شفعاء ، « و كانوا » يعنى -

يكونون . وجاء بلفظ الماضي كما كثر الفاظ القيامة ، « بشر كائهم كافرين » اى -
 جاحدين متبرين يتبرؤن منها متبراً منهم كقوله : « اذ تبرء الذين اتبعوا من الذين اتبعوا » .
 « و يوم تقوم الساعة يومئذ يتفرقون » ، هذا التفرق مفسر فى قوله ، « فريق فى
 الجنة وفريق فى السعير » و هو تفسير قوله : « يصدعون » و جعلنا بينهم موبقاً
 « و امتازوا اليوم » . قال مقاتل : يتفرقون بعد الحساب الى الجنة والنار ، فلا يجتمعون ابداً ،
 ثم يبين على اى وجه يتفرقون .

فقال تعالى : « فاما الذين آمنوا وعملوا الصالحات فهم فى روضة » وهى البستان
 الذى فى غاية النظارة ، والخضرة . « يجبرون » . يسرون ، و الحبرة السرور - وقال
 ابن عباس : يكرمون ، تقول حبره اى - اكرمه . وقيل ينعمون . و الحبرة فى
 اللغة - كل نعمة حسنة و التحجير التحسين الذى يسر به ، و منه قيل للمداد حبر
 لانه يحسن به الاوراق ، و للعالم حبر لانه يتخلق بالاخلاق الحسنة . وقيل هو
 السماع فى الجنة يعنى يتنعمون و يثلثون بسماع الغناء . قال الاوزاعي : اذا اخذ
 فى السماع لم تبق فى الجنة شجرة الا وردت . وقال ليس احدمن خلق الله احسن صوتاً
 من اسرافيل فاذا اخذ فى السماع قطع على اهل سبع سموات صلواتهم و تسبيحهم . و
 انما قال « فى روضة » بالتنكير لان المراد كل واحد منهم بمنزلة رجل فى روضة موقفة
 لطيب ما فيه ، وحسنه وخص الروضة بالذكر لانه ليس عند العرب شىء احسن منظرأ
 ولا اطيب نشرأ من الرياض .

روى ابو هريرة قال : قال رسول الله (ص) : « الجنة مائة درجة ، ما بين كل درجتين
 منها كما بين السماء و الارض ، و الفردوس اعلاها سموأ ، و اوسطها محلاً و منها
 يتفجر انهار الجنة ، و عليها يوضع العرش يوم القيامة » ، فقام اليه رجل فقال يا رسول الله
 انى رجل حبيب الى الصوت فهل فى الجنة صوت حسن ؟ قال : « اى الذى نفسى بيده
 ان الله سبحانه ليوحى الى شجرة فى الجنة ان اسمعى عبادى الذين اشتغلوا بعبادتي و ذكرى عن

عزف البرابط والمزامير، فترفع صوتاً لم تسمع الخلائق مثله قط من تسبيح الرب وتقديسه.
و روى ان اعرابياً قال يا رسول الله هل فى الجنة من سماع؟ قال: نعم يا اعرابى
ان فى الجنة لنهر أحفاته الابكار من كل بيضاء خوصاً بيضاء يتغنين باصوات لم تسمع الخلائق
بمثلها قط، فذلك افضل نعيم اهل الجنة.

و سئل ابو هريرة هل لاهل الجنة من سماع؟ قال نعم شجرة اصلها من ذهب
و اغصانها فضة و ثمرتها اللؤلؤ و الزبرجد و الياقوت، يبعث الله سبحانه و تعالى ريحاً
فتحرك بعضها بعضاً فما سمع احد شيئاً احسن منه.

قوله تعالى: « و اما الذين كفروا و كذبوا بآياتنا و لقاء الاخرة » يعنى - بآيات
القرآن و البعث بعد الموت ، « فاولئك فى العذاب محضرون » الاحضار انما يكون
على اكراه فيجابه على كراهه . اى - يحضرون العذاب فى الوقت الذى يحبر فيه المؤمنون
فى الروضات من الجنان .

« فسبحان الله » اى - سبحوا الله ، ومعناه صلّوا لله فهو مصدر موضوع موضع الامر
كقوله : « ف ضرب الرقاب » و السبحة - الصلوة - و منه سبحة الضحى ، « فسبحان الله
حين تمسون » ، اى - صلّوا الله حين تدخلون فى المساء ، و هو صلوة المغرب و العشاء
« و حين تصبحون » اى - حين تدخلون فى الصباح و هو صلوة الصبح .

« وله الحمد فى السموات و الارض » قال ابن عباس : يحمده اهل السموات و الارض
و يصلّون ، « و عشياً » اى - صلّوا الله عشياً ، يعنى - صلوة العصر « و حين تظهرون » تدخلون
فى الظهر ، و هو صلوة الظهر . قال نافع بن الازرق لابن عباس : هل تجد الصلوات الخمس
فى القرآن قال نعم ، و قرأ هاتين الآيتين وقال جمعت الاية الصلوات الخمس و موافقتها ،
و حمل بعض المفسرين على التسبيح القولى ، فقالوا تفسير الاية : - قولوا سبحان الله فى
صلواتكم المفروضة فى هذه الاوقات . روى ابو هريرة قال : قال رسول الله (ص) : من
قال حين يصبح و حين يمسى : سبحان الله و بحمده مائة مرة ، لم يأت احد يوم القيمة

با فضل مما جاء به ألا احد قال اوزاد عليه وقال (ص): من قال سبحان الله و بحمده
 فى يوم مائة مرة حطّت خطاياہ وان كانت مثل زبد البحر . وقال (ص): « كلمتان خفیفتان
 على اللسان ثقيلتان فى الميزان حبيبتان الى الرحمن : » سبحان الله و بحمده ،
 سبحان الله العظيم ، وعن ابن عباس عن النبى (ص) قال : من قال حين يصبح : « فسبحان
 الله حين تمسون وحين تصبحون » الى قوله « و كذلك تخرجون » ادرك ما فاته فى يومه
 و من قالها حين يمسی ادراك ما فاته فى ليلته . و عن انس بن مالك قال : قال
 رسول الله : « من سرّه ان يكال له بالقفيز الاوفى فليقل : سبحان الله حين تمسون
 وحين تصبحون ، الى قوله : « و كذلك تخرجون » ، « سبحان ربك ربّ العزّة عما يصفون
 و سلام على المرسلين ، و الحمد لله ربّ العالمين » و عن ابن عباس قال : قال رسول الله
 (ص) : من قال : « سبحان الله حين تمسون و حين تصبحون » هذه الايات الثلاث من
 سورة الروم و آخر سورة الصافات دبر كل صلوة يصلّيها كتب له من الحسنات عدد
 نجوم السماء و قطر المطر و عدد ورق الشجر و عدد تراب الارض ، فاذا مات أُجرى
 له بكل حسنة عشر حسنات فى قبره و كان ابرهيم خليل الله يقولها فى كل يوم وليلة
 ست مرّات .

« يخرج الحيّ من الميت » اى - يخرج البشر الحيّ من النطفة الميتة ويخرج
 النطفة الميتة من البشر الحيّ . وقيل يخرج الكافر من المؤمن والمؤمن من الكافر .
 و فى بعض الاخبار يخرج النخلة من النواة والنواة من النخلة والحبة من السنبله والسنبله
 من الحبة ، « و يحيى الارض بعد موتها » فيخرج نباتها وزروعها و ثمارها و اشجارها
 بعد خرابها و جدوبها كذلك يحييكم بعد مماتكم فيخرجكم احياء من قبوركم
 الى موقف الحساب ، « و كذلك تخرجون » قرأ حمزة و الكسائي « تخرجون » بفتح
 التاء و ضم الرّاء و قرأ الباقر بضمّ التاء و فتح الرّاء .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « بسم الله الرحمن الرحيم » بنام او که جانرا جان است ودل راعیان است، بنام او که یاد اوزینت زبانهاست و مهر او راحت روانست ، بنام او که وصال او بدو عالم ارزانست ، و هر چه نه او ست همه عین تاوانست ، و هر چه نه یاد او تخم غمانست بنام او که وجود او را علت نه ، صنع او را حیلست نه ، اولیت او را بدایت نه ، آخریت او را نهایت نه . در حکم او ربیت نه در امر او شبهت نه . در قدر او ذلت نه در وجود او قلت نه . هر چه کند کس را بروحجت نه ، و او را بهیچ چیز و هیچ کس حاجت نه . بنام او که هر چه خواهد تواند و هر چه تواند داند . یکی را بخواند یکی را براند ، بهیچ حکم در نماند . نه کس باو ماند . نه او بکس ماند ، این معنی یقین داند او که : « لیس کمثله شیء » بر خواند .

پیر طریقت گفت : الهی تو آنی که از احاطت او هام بیرونی ، و از ادراک عقول مصونی . نه محاط ظنونی نه مدرك عیونی . کار ساز هر مفتون و فرح رسان هر محزون . در حکم بی چرا و در ذات بی چند و در صفات بی چونی .

جمالک جلّ عن درک العیون و قدرک فات تصویر الظنون

و خامرنی لخمیر هواک سکر فلا اصحو الی یوم المنون

تو لاله سرخ و لؤلؤ مکنونی من مجنونم تو لیلی مجنونی

تو مشتریان با بضاعت داری با مشتریان بی بضاعت چونی

«الم» الف بلاءنا من عرف کبریائنا و لزم بابنا ، من شهد جمالنا و مکتبنا

من قربتنا ، من اقام علی خدمتنا ، هر که جلال و عظمت ما و کبریاء عزت ما بشناخت او از

بلاء ما روی نگرداند ، هر که جمال و لطف ما بر نقطه دل او تجلی کرد از در گاه ما روی

نتابد و یک لحظه از صحبت ما نشکیند . هر که امروز در خدمت ما خو کرد فردا او

را از قربت و وصلت خود بی بهره نگردانیم. ای جوانمرد دل با توحید او سپار و جان با عشق و محبت او پرداز و بغیر او التفات مکن، که هر که بغیر او باز نگردد تیغ غیرت دمار از جان او بر آرد، و هر که از بلاء او بنالد در دعوی دوستی درست نیاید.

مردی بود در عهد پیشین مهتری از سلاطین دین. او را **عامر بن عبد القیس** می‌گفتند چنین می‌آید که در نماز نافله پایهای او خون سیاه بگرفت، گفتند پایها ببر تا این فساد زیادت نشود. گفت پسر **عبد القیس** که باشد که او را با اختیار حق اختیاری بود. پس چون در فرائض و نوافل وی خلل آمد روی سوی آسمان کرد، گفت: پادشاهها گرچه طاقت بلا دارم طاقت بازماندن از خدمت نمیدارم. پای می‌ببرم تا از خدمت باز نمانم. آنکه گفت کسی را بخوانید تا آیتی از قرآن بخواند، چون بینید که در وجود و سماع حال بر ما بگردد شما بکار خود مشغول باشید، پایها از وی جدا کردند و داغ نهادند و آن مهتر در وجد و سماع قرآن چنان برفته بود که از آن الم خبر نداشت، پس چون مقری خاموش شد و شیخ بحال خود باز آمد گفت: این پای بریده بگلاب بشوئید و بمشک و کافور معطر کنید که بر درگاه خدمت هرگز بر بیوفائی گامی نهاده است.

«لله الامر من قبل ومن بعد» قبل اینجا از لست و بعد ابد است، و معنی آنست که الامر الازلی لله و الامر الابدی لله لانّ الرب الازلی و السیّد الابدی لله. در ازل و ابد خداست که یگانه و یکتا است. در امر بی نهایت و در علم بی غایت و در حکم بی چراست، از کی پیش و پیش از جا بجاست. پیش از ما در ازل ما را بود و بی ما در ابد بهره ما ست. این آن رمز است که شب مهر اراج با مهتر عالم (ص) گفت: «یا محمد کن لی کما لم تکن فاكون لك کما لم ازل.»

پیر طریقت گفت: بقرب می‌نگر تا انس زاید. بعظمت می‌نگر تا حرمت فزاید، میان این و آن منتظر می‌باش تا سبق عنایت خود چه نماید، «لله الامر من قبل ومن بعد»

جای دیگر گفت: «الاله الخلق و الامر» عالم خلق را نهایت پیدا ست و عالم امر را نهایت نیست. عالم خلق جائز الزوال آمد و عالم امر واجب الدوام است و تا مرد از عالم خلق درنگند روا نبود که بعالم امر رسد از نهاد خود متعری باید شد و نسبت خلقت از فطرت معرفت باز باید برید. اگر میخواهی که ترا بعالم امر گذری بود و از نهاد کنودی برخاستن و از نسبت ظلومی و جهولی باز بریدن نتوان الا بدرنگی و روزگاری، همچنان که بوقت درآمدن در رنگی بکار باید بیرون شدن هم بدرنگ باشد. چنانکه نطفه مدتی باز دارند تا علقه گردد. و آنکه آن علقه روزگاری موقوف گردانند تا مضغه شود، همچنین از مضغه تا بعظام و از عظام تا به لحم، آنکه مدتی دیگرش بدارند تا در روش آید. هم چنین مرد بدان قدر که از دست خود بر میخیزد بامر حق آشنا میشود چون از صفات خود بتمامی در گذشت شایسته امر شد و بعد بلوغ رجولیت رسید. آنکه این رقم بروی زنند که: من المؤمنین رجال، و يومئذ یفرح المؤمنون، بنصر الله، اليوم ترح وغداً فرح، اليوم عبرة وغداً حيرة، اليوم اسف وغداً لطف، اليوم بکاء وغداً لقاء. هر چند که دوستان را امروز درین سرای بلا و عناهمه درد است و اندوه، همه حسرت و سوز، اما آن اندوه و سوز را بجان و دل خریدارند و هر چه معلوم ایشانست فداء آن درد میکنند چنانکه آن جوان مرد گفته:

اکنون باری بنقد در دی دارم کان درد بصد هزار درمان ندهم

داود پیغامبر چون آن زلت صغیره از وی برفت و از حق بدو عتاب آمد تا زنده بود سر بر آسمان نداشت و يك ساعت از تضرع نیاسود، با این همه خوش میگفت الهی خوش معجونی که اینست و خوش دردی که اینست. الهی تخمی از این گریه و اندوه در سینه من بنه تا هر گز ازین درد خالی نباشم.

ای مسکین تو همیشه بی درد بوده ای، از سوز درد زده گان خبر نداری، از آن گریه بر شادی و از آن خنده بر اندوه نشان ندیده ای:

من گریه بخنده در همی پیوندم پنهان کریم بآشکارا خندم
ای دوست گمان مبر که من خرسندم آگاه نه ای که چون نیاز و مندم
پیر طریقت گفت: الهی نصیب این بیچاره از این کار همه درد است، مبارک
باد که مرا این درد سخت در خورد است، بیچاره آنکس که ازین درد فرد است،
حقا که هر که بدین درد ننازد ناجوانمرد است.

« يعلمون ظاهراً من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون »، در خبر است
که فردا در انجمن رستاخیز و عرصه عظمی دنیا را بیارند - بصورت پیرزنی آراسته -
گوید: بارخدا یا امروز مراجزای کمتر بنده ای کن از بندگان خود. از درگاه عزّت
و جناب جبروت فرمان آید که ای ناچیز خسیس من راضی نباشم که کمترین بنده
خود را چون توئی جزاء وی دهم. آنکه گوید: کونی تراباً - خاک کرد و نیست شو.
چنان نیست شود که هیچ جای پدید نیاید.

و گفته اند طالبان دنیاسه گروه اند: گروهی دنیا از وجه حرام جمع کنند هر چون
که دست رسد بغصب و قهر بخود میکشند و از سرانجام و عاقبت آن نیندیشند. ایشان
اهل عقاب اند و سزای عذاب. مصطفی (ص) گفت: کسی که دنیای حلال جمع کند
از بهر تفاخر و تکاثر تا گردن کشد و بر مردم تطاول جوید ربّ العزه از وی اعراض
کند و در قیامت با وی بخشم بود او که دنیای حلال طلب کرد، بر تبت تفاخر،
حالش اینست پس او که حرام طلب کند و حرام گیرد و خورد حالش خود چون بود؟
گروه دوم دنیا بدست آرند از وجه مباح چون کسب و تجارت و وجوه معاملات
ایشان اهل حساب اند در مشیت حق، و در خبر است که: «من نوقش فی الحساب عذب». .
گروه سوم از دنیا بسدّ جوعت و ستر عورت فناعت کنند مصطفی (ص) گفت:
« لیس لابن آدم حق فیما سوی هذه الخصال بیت یُکِنّه و ثوب یواری عورته و جرف
الخبز و الماء » - یعنی کسر الخبز - ایشانرا نه حساب است و نه عتاب، اگر عورت

نپوشند و طعام نخورند از خدمت حق باز مانند پس نه بر نصیب خود میکوشند و نه بر مراد خود میروند که از بهر حق میکوشند و بر مراد حق میروند. **مصطفی (ص)** گفت: ایشانند که چون سراز خاک بر کنند رویهای ایشان چون ماه شب چهارده بود روز رستاخیز که خلق دو گروه شوند ایشان در گروه اهل وصلت باشند، و ذلك فی قوله تعالی «و یوم تقوم الساعة یومئذ یتفرقون»، فریق منهم اهل الوصلة و فریق منهم اهل الفرقة، فریق للجنة و المنة و فریق للعذاب و المحنة، فریق للفراق و فریق للتلاق. «فاما الذین آمنوا و عملوا الصالحات فهم فی روضة یحبرون»، میگویند دوستان خدا فردا در روضات بهشت در حظیره قدس میان ریاحین و یاسمین بشادی و طرب سماع کنند مزامیر انس فی مقاصیر قدس بالحن تحمید فی ریاض تحمید «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر». فرمان آید **بداود** پیغامبر که: یا **داود** بآن نعمت **داودی** و صوت شورانگیز و آواز دل ربای که ترا داده ام زبور برخوان، یا **اسرافیل** تو قرآن برخوان یا **موسی** تو تورات برخوان یا **عیسی** تو انجیل برخوان، ای درخت طوبی بتسبیح و تقدیس ما آواز خود بگشای، ای ماهرویان فردوس چه نشینید خیزید و دوستانرا استقبال کنید. ای تلهای مشک اذفر و کافور معنبر بر سر مشتاقان ما نثار شوید، ای درویشان که در دنیا غم خوردید و اندوه کشیدید، اندوه بسر آمد و درخت شادی ببر آمد، خیزید و طرب کنید در حظیره قدس و خلوتگاه انس بنازید و سر ببالین انس باز نهید، ای مستان مجلس مشاهدت، ای مخموران خمر عشق، ای عاشقان سوخته سحر گاهان در رکوع و سجود جوی خون از دیده ها روان کرده، و دلها بامید وصال ما تسکین داده، گاه آمد که در مشاهده ما بیاسائید، بار غم از خود فرو نهید و بشادی دم زنید، ای طالبان بنازید که نقد نزدیک است. ای شب روان آرام گیرید که صبح نزدیک است. ای تشنگان صبر کنید که چشمه نزدیک است. ای غریبان شاه زبید که میزبان نزدیک است. ای دوست جویان خوش باشید

که اجابت نزدیک است . ای مشتاقان طرب کنید که دیدار نزدیک است . فیکشف الحجاب و يتجلى لهم تبارك و تعالى فى روضة من رياض الجنة ، و يقول : انا الذى صدقتكم وعدى و اتممت عليكم نعمتى ، فهذا محل كرامتى فسلونى .

پیر طریقت در مناجات گفت ای خداوندی که در دل دوستان نور عنایت پیداست ، جانها در آرزوی وصال حیران و شیدا است ، چون تو مولی کر است ؟ چون تو دوست کجاست ؟ هر چه دادی نشانست و آئین فرداست . آنچه یافتیم پیغامست و خلعت بر جاست . الهی نشانت بیقراری دل و غارت جانست ، خلعت وصال در مشاهده جلال چگویم که چونست :

روزی که سر از پرده برون خواهی کرد

دانم که زمانهوا زبون خواهی کرد

گرمزب و جمال ازین فزون خواهی کرد

یارب چه جگهراست که خون خواهی کرد

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى: « و من آیاته ان خلقکم من تراب » و از نشانه‌های [توانائی و یگانگی] او آنست که بیافرید شمارا از خاکی « ثم اذا انتم بشر » پس اکنون شما مردمانید [آشکارا] « تنتشرون (۲۰) » [در زمین] می‌پراکنید و پراکنده (۱) می‌زیید . « و من آیاته » و از نشانه‌های [توانائی و یگانگی] اوست « ان خلقکم من انفسکم ازواجاً » که بیافرید شمارا هم از شما جفتانی ، « لتسكنوا اليها » تا با ایشان آرامید (۲) « وجعل بینکم مودةً ورحمةً » و میان شما مهری ساخت و مهربانی ، « ان فى ذلك لآيات » در آن نشانه‌های [روشن] است ، « لقوم يتفكرون (۲۱) »

(۱) برکنید و پرکنده (الف) (۲) آرامیدید (الف)

گروهی را که در اندیشند .

« و من آیاته ، و نشانه های [توانائی و یگانگی] اوست » خلق السموات و الارض ، آفرینش آسمانها و زمین « واختلاف الستکم والوائکم » و اختلاف (۱) زبانهای شما و گوناگون رنگهای (۲) شما . « ان فی ذلک لایات للعالمین » (۳۳) درین نشانه های [روشن] است جهانیان را .

« و من آیاته ، و از نشانه های [توانائی و یگانگی] اوست » منامکم باللیل و النهار ، خفتن شما شب و روز « و اجتفاؤکم من فضله ، و جستن شما از روزی او و بخشیده او » ان فی ذلک لایات لقوم یسمعون » (۳۴) در آن نشانه های [روشن] است ایشانرا که بشنوند .

« و من آیاته ، و از نشانه های توانائی و یگانگی اوست » یریکم البرق ، که مینماید شما را درخش « خوفاً وطمعاً ، بیم و امید را » و ينزل من السماء ماء ، و فرومیفروستند از آسمان آبی « فیحیی به الارض بعد موتها ، تا زنده میکند بآن زمین را پس مرک آن » ان فی ذلک لایات لقوم یعقلون » (۳۵) در آن نشانه های [روشن] است ایشانرا که دریابند .

« و من آیاته ، و از نشانه های [توانائی و دانائی] اوست » ان تقوم السماء و الارض بامرہ ، که آسمان و زمین می پاید ایستاده بفرمان او « ثم اذا دعاکم دعوة » پس آنکه که خواند شما را یک خواندن « من الارض اذا انتم تخرجون » (۳۶) ، آنکه شما می بیرون آئید از زمین .

« و له من فی السموات و الارض » و او راست هرچه در آسمانها و زمینها کس است « کل له قانتون » (۳۷) ، همه او را بفرمان است [که گوید باش میباشند] .

«و هو الذى يبدؤا الخلق ثم يهيده» اوست که آفریده می آرد از آغاز و [فردا] آنرا زنده کند باز، «و هو اھون علیہ» و آن [آوردن فردا] بروی آسانست «و له المثل الاعلی» و او راست آن صفت برتری و یگانگی «فی السموات والارض» در آسمانها و زمین «و هو العزیز الحکیم» (۲۷)، و اوست آن توانای دانا .
 «ضرب لکم مثلاً» مثلی زد شما را «من انفسکم» هم از شما «هل لکم ممّا ملک ایمانکم من شرکاء» شما را از بردگان شما هیچ انباز هست «فی ما رزقناکم» در آن که من شما را دادم از مال دنیا، «فانتم فیہ سوآء» که شما با بردگان شما در آن مال و نعمت انبازان باشید - یکسان - «تخافونھم» تا بترسید از بندگان خویش «کخیفتمکم انفسکم» چنان که آزاد ترسد از انباز آزاد «کذلک فصل الایات لقوم یعقلون» (۲۸)، چنین گشاده و روشن سخنان خویش میفرستیم ایشانرا که دریابند .

«بل اتبع الذین ظلموا اھواءهم بغیر علم» [انباز نیست الله را]، و ستمکاران بر پی دل آورد و خرد پرستیدن خود می روند بنادانی «فمن یمدی من اضلّ اللّٰه» پس کیست که راه نماید کم کرده الله را «و ما لھم من ناصرین» (۲۹)، و ایشانرا فریاد رسی و راه نمائی نیست .

«فاقم وجهک للدين» آهنگ خویش و روی خویش راست دار دین را «حنيفاً» پاک و یکتا گوی «فطرة اللّٰه التي فطر الناس علیها» نهاد خدای که مردمان را بران نهاد و آن آفرینش که ایشانرا بآن آفرید، «لا تبدیل لخلق اللّٰه» جدا کردن (۱) و بگردانیدن نیست دین خدا را «ذلک الدّین القیم» دین اسلام است دین پاک و کیش راست و بیای «و لکن اکثر الناس لا یعلمون» (۳۰)، لکن بیشتر مردمان نمیدانند .

« منبیین الیه » روی و آهنگ خویش این دین را راست دارید با کردید کان بدل با الله « و اتقوه » و بترسید از خشم اود « و اقموا الصلوة » و نماز بپای دارید [بهنگام]، « ولا تكونوا من المشرکین » (۳۱) ، و از انباز جویند کان میباشید (۱) الله را .
 « من الذین فرقوا دینهم » مباش از ایشان که از دین خود جدا شدند
 « و کانوا شیعاً ، وجوک جوک » (۲) کشتند پراکنده در دین ، « کل حزب بما لدیهم فرحون » (۳۲) ، هر جوکی (۳) بآنچه در دست ایشان است و پیش ایشانست از پسندیده خود شاداند و خرم .

« و اذا مسّ الناس ضرّاً » و هر گاه که بمردمان رسد گزند و رنجی
 « دعوا ربهم » خوانند خداوند خویش را « منبیین الیه » بازو گشته بدل « ثم اذا اذاقهم منه رحمة » پس ، آنکه که بچشاند ایشانرا بخشایشی از خویشتن « اذا فریق منهم برّ بهم یشر کون » (۳۳) ، آنکه گروهی از ایشان با خداوند خود انباز می آورند و آزادی بر اسباب میسازند .

لیکفرُوا بما آتیناهم ، تابآن نعمت که ایشانرا دادیم و فرج که نمودیم کافر می شوند « فتمتعوا » کوی بر خورید و روزگار فرا سر برید ، « فموف تعلمون » (۳۴) آری آگاه شوید .

« ا انزلنا علیهم سلطاناً » یا برایشان نامه فرستادیم که آنرا بحجت گیرند « فهو یتکلم » که آن نامه می سخن گوید و می گواهی دهد ، « بما کانوا به یشر کون » (۳۵) ، که آن انبازی که ایشان میگویند خدا را راست است یا چنان است .

« و اذا اذقنا الناس رحمة » و هر که که بچشانیم مردمان را بخشایشی « فرحوا بها » شاد شوند بآن « و ان تصبهم سیئة » و اگر بایشان رسد بدی « بما قدمت ایدیهم » بآنچه دستهای ایشان پیش فرا فرستاد [ایشانرا از بدی] « اذاهم

يقنطون (۳۸)، ایشان نومید می‌باشند.

« اولم یروا » نمی‌بینند « ان الله یسط الرزق لمن یشاء » که الله فراخ میکستراند روزی او را که خواهد « و یقدر » و باندازه فرو میکیرد [بر آن که خواهد] « ان فی ذلک لایات لقوم یؤمنون (۳۷) » در آن نشانه‌هایی [روشن] است ایشانرا که بکروند .

النوبة الثانية

قوله تعالى : « ومن آیاته ان خلقکم من تراب » ای - خلقکم فی اصل الانشاء من تراب ، لانکم بنو آدم و آدم خلق من تراب ، و اذا کان الاصل تراباً فالفرع كذلك . و قيل تقدیره - خلق ایاکم من تراب فحذف المضاف « ثم اذا انتم بشر » آدمیون عقلاء ، ناطقون « تنتشرون » ، تصرفون فیما فیہ قوام معاشکم ، و فیہ تقرب ما بین کونه تراباً و بین کونه بشراً علی وجه التمعب ؛ و لیس ثم لتراخی الزمان انما هو متعلق بالاخبار و فی بعض الآثار : ان الله سبحانه لما اراد ان یخلق آدم بعث جبرئیل لیاخذ من الارض قبضة ، فلما نزل الی الارض قالت له الارض : اسئلك بالذی ارسلک الی ان لاتأخذ منی الیوم شیئاً یکون فیہ غداً للنار نصیب ، فترکها ورجع . فارسل الله سبحانه میکائیل . فقالت له الارض مثل قولها لجبرئیل فرجع و لم يأخذ منها . و كذلك بعث اسرافیل فقالت له مثل ذلك ، فرجع و لم يأخذ منها . فبعث الله سبحانه عزرائیل - و هو ملک الموت - فقالت له الارض مثل ذلك ، فقال الذی ارسلنی احق ان اطیعه منک ، فاخذ من وجه الارض من طیبها وخبیثها ، و سهلها و وعرها ، قبضة . فعبثت الارض الی الله سبحانه ، فوعدها بان یعید الیها ما اخذ منها اطیب مما کان . فمن هاهنا امر بالدفن ، مع الطیب و الحنوط . فامر الله سبحانه حتی

صَبَّ عليه من ماء بحر تحت العرش يقال له بحر الاحزان ، فلذلك لا يتم لابن آدم سرور يوم ولا يخلو من وحشة . وانشد بعضهم لابي القاسم المغربي :

خلقت من التراب فصرت شخصاً بصيراً بالسؤال وبالجواب
وعدت الى التراب فصرت فيهِ كذاك ما برحت من التراب

« ومن آياته ان خلق لكم من انفسكم ازواجاً » ، قيل المراد به آدم وحواء لانها خلقت من ضلعه ، وقيل المراد به النساء ، خلقن من نطف الرجال . وقيل معناه خلق لكم من جنسكم و من مثل خلقتكم ازواجاً ، و لم يجعلهن من الجن « لتسكنوا اليها » . وانما قال ذلك لان استيناس الجنس بالجنس اكثر من استيناسه بغير جنسه . نظيره قوله : « وجعل منها زوجها » ، وقوله « وجعل منها زوجها ليسكن اليها » « وجعل بينكم مودة ورحمة » يود الرجل زوجته والمرأة زوجها « ورحمة » يعطف كل واحد منهما على صاحبه .

روى ان رجلاً اتى النبي (ص) فقال: يا نبي الله لقد عجبت من امر وانّه لعجب ان الرجل ليتزوج المرأة وما رآها وما رأتها قط حتى اذا ابتنى بها اصبحا وما شيء احبّ الي احدهما من الآخر فقال رسول الله (ص) : « وجعل بينكم مودة ورحمة » . وقيل مودة أيام الشباب ورحمة أيام المشيب ، وفي الخبر المقت من الله والفرك من الشيطان . قال ابن عباس : المودة للكبير والرحمة للصغير . وقال مجاهد المودة - الجماع - والرحمة الولد . (١) « ان في ذلك لآيات » اي - ان فيما فعل الله من ذلك لدلائل وشواهد على وحدانية الله وقدرته على ما يشاء ، « لقوم يتفكرون » ، فيعلمون ان قوام الدنيا بوقوع التناسل فيها .

« ومن آياته » ، الدالة على وحدانيته وربوبيته « خلق السموات والارض على الهيئة التي خلقهما عليها رفع السماء في الهواء من غير عمد وبسط الارض على وجه

الماء و اثقاله آياها بالرواسى من الجبال و كذلك خلقه اللغات المختلفة و الاصوات المتغايرة و قسمته ذلك بين الامم فى الافطار المتباعدة .

روى عن وهب قال : جميع الالسنه اثنان و سبعون لساناً منها فى ولد سام تسعة عشر لساناً و فى ولد حام سبعة عشر لساناً و فى ولد يافث ستة و ثلاثون لساناً و كذلك من دلائل وحدانيته و شواهد قدرته خلقه الالوان المختلفة ليقع التعارف و التفاهم وليتميز الاشخاص بعضها من بعض . و قيل فى الالوان المختلفة قولان : احدهما يريد به البياض و السواد و الادمه و الشقرة و غيرها ، و الثانى انه خلقهم جميعاً على صورة واحدة ، و فرق بينهم بامور لطيفة من صنعه حتى لا يلتبس احد على الناس من غيره ، مع كثرتهم ، بل يعرف كل واحد بما خصه الله به . ولو جهد الناس ان يقفوا على ما بان به كل واحد من الآخر لم يقفوا على كنه ذلك وهم كلهم بنواب واحد وام واحدة « انّ فى ذلك ، اى - فى جميع ما خلقه الله و فصله من ذلك ، « لايات للعالمين » من الانس و الجن ، و قرأ حفص « للعالمين » بكسر اللام ، و انما خص اهل العلم لانهم مخصوصون بمعرفة الدقائق .

« و من آياته منامكم بالليل و النهار و ابتغاءكم من فضله » ، المنام - مفعلة من النوم - كالمسغبة والمرحمة على وزن المقام ، وتأويل الآية : « منامكم بالليل و ابتغاءكم من فضله بالنهار ، و قديقع النوم بالنهار و ابتغاء الرزق بالليل لكنه نادر و الحكم للاغلب الاكثر . « انّ فى ذلك لايات لقوم يسمعون » اى ينتفعون بسمعه . « و من آياته يريكم البرق » ، يعنى - ان يريكم البرق ، فحذف « ان » لدلالة الكلام عليه ، « خوفاً » للمسافر من المواقف « و طمعاً » للمقيم فى المطر . و قيل « خوفاً » من السيل و الطوفان و الغرق ، « و طمعاً » فى المطر النافع ، و هما منصوبان لنزع اللام عنهما ، تقديره - للخوف وللطمع ، « وينزل من السماء » ، اى - من السحاب مطراً « فيحيى به الارض » الميتة فيخرج زروعها بعد جدوبها ودروسها « انّ فى ذلك لايات

لقوم يعقلون « عن الله حججه و ادلته .

« و من آياته ان تقوم السماء و الارض بامرہ ، ، یعنی - ثباتهما قائمتين بلا عمد بامرہ لهما بالقيام ، و قيل بفعله . قال ابن مسعود قائمات على غير عمد بامرہ ، « ثم اذا دعاكم دعوة » قيل هذا وقف تام . ثم ابتداء فقال : « من الارض اذا انتم تخرجون » فيه تقديم و تأخير : یعنی - اذا انتم تخرجون من الارض . قال ابن عباس تخرجون من القبور . و قيل الوقف عند قوله من الارض یعنی دعاكم و انتم في الارض ، ای - فی القبور و الدعوة فی الآیة هی النفخ فی الصور ، كذلك قوله : « يوم يدع الداعي الى شيء نكر » .

« و له من فی السموات » من الملائكة و من فی « الارض » من الانس و الجن « کلّ له قانتون » ، ای - مطيعون . و هذه الطاعة لیست بطاعة العبادة ، انما هی طاعة الظهور من عدم اذ قال المکون عزّ جلاله کونوا فکانوا . و قيل هی طاعة ارادة لا طاعة عبادة ، ای - خلقهم على ما ارادوهم منقادون لما یریده بهم من حیوة و موت و بعث و ضحّة و سقم و عزّ و ذلّ . و قيل « کلّ له قانتون » ای - قائمون فی القيامة و قيل « قانتون » ، ای مصلّون فیكون المراد به المؤمنین .

« و هو الذی یدبؤ الخلق » فی الدنيا « ثم یمیدهم فی الآخرة » و هو اهون . فيه قولان : احدهما ، و هو هین « علیه » فیكون افعل بمعنى : فعیل ، كقوله : « الله اکبر » بمعنى الکبیر . والثانی ان الاعادة اهون علیه فی تقدیر کم وز عمکم . وقيل و هو اهون علیه ، ای - على الخلق یقولون بصیحة واحدة ، فیكون اهون علیهم من ان یكونوا نطفاً ثم علماً ثم مضغاً الى ان یصیروا رجالاً و نساءً .

... قوله : « و له المثل الاعلی » ، مفسران ایمن سخن را دو معنی گفته اند یکی آنست که له الصفة الاعلی ، مثل بمعنى صفت است ، چنانکه : « مثل الجنة التي وعد

المتقون». و قال تعالى: «مثلهم في التوراة»، ای - صفتهم، و پارسى مثل سان است. میگوید: او را است صفت و حدائیت و فردا نیت؛ یکتائی و یگانگی و بی همتائی او را صفات ذات است، و برترین همه صفات است. کس را با وی در آن انبازی نه و چنو هیچکس و هیچ چیز نه. ابن عباس از اینجا گفت در تفسیر این کلمات: هی انّه «لیس کمثله شیء». و قيل هی انّه: «لا اله الا هو». و قيل هی الاحياء و الاماة لا یشار که فیها احد. معنی دیگر آنست که این سخن بساط آیت است که بر عقب می آید و بساط آن مثل که زد.

تاویل آنست که: «له المثل الاعلی» از «ضرب لکم مثلاً من انفسکم» او راست مثل برترین و سان بلند ترین در آن مثل که زد شما را هم از شما، «هل لکم» یا معشر من اشرك بالله «مما ملکت ایمانکم» من عبید و اماء «من شرکاء فیما» اعطینا کموه حتی تستووا فیسه فلا تجعلوا بعض خلقی شریکاً لی فی الالهة فانّی اعلى مثلاً و اجلّ قدراً «تعالی عما یقول الظالمون علواً کبیراً». و معنی. «تخافونهم کخیفتکم انفسکم» ای - تخافون ان یقاسمکم عبیدکم المال کما تخافون نظراءکم و امثالکم من الاحرار. حاصل این مثل آنست که چون در میان شما این نیست که بنده را با خداوند خویش در مال و ملک انبازی بود. «فلله المثل الاعلی» وهو بالتقدیس اولی. پس الله تعالی که در قدر و پاکی خویش از شما برتر است اولی تر که از انبازی بندگان خویش پاک بود و منزّه «کذلک نفصل الايات» نبین کما بیتت هذا المثل «لقوم یعقلون» یتد برون فی ضرب الامثال.

«بل اتبع الذين ظلموا هو آثم بغیر علم» یعنی لیس لهم فی الاشرک بالله شبهة لکنهم بنوا الامر فیہ علی الجهل و هو النفس، «فمن یرید من اضل الله»، ای - اضله الله «و ما لهم من ناصرین» مانعین یمنعونهم من عذاب الله الذی ینزل بهم

لکفرهم و شرکهم درین آیت اثبات اضلال از خداوند است جلّ جلاله و ببعضی آیات اثبات ضلال از بنده است، و ذلک فی قوله تعالی «قد ضلّوا من قبل»، قدریان منکراند مراضلال را از خداوند عزّ و جلّ و گویند همه از بنده است، و جبریان منکراندمر ضلال را از بنده که ایشان بنده را اختیار نکویند و گویند همه از الله است جلّ جلاله و اهل سنت هر دو اثبات کنند اضلال از خداوند عزّ و جلّ و اختیار ضلال از بنده. و هر چه در قرآن ذکر اضلال و ضلالست همه برین قاعده است که یاد کردیم.

«قام وجهک للّٰدین حنیفاً»، یعنی - اقم قصدک، کقول ابرهیم (ع): «انّی وجهت وجهی، و کقوله عزّ و جلّ: «و اقیموا وجوهکم عند کل مسجد» و کقوله: «و لکلّ وجهة». و الحنیف - اسم للمسلم الموحّد، و الحنفاء - المسلمون الموحّدون و الحنیفیه ملّة الاسلام؛ و قیل الحنیف - المستقیم - یقال رجل حنیف و دین حنیف ای - مستقیم و انتصب حنیفاً علی الحال. و معنی الآیة: اقم علی الدین المستقیم، «فطرة الله» نصب علی الاغراء ای - الزم «فطرة الله الّتی فطر النّاس علیها» فطرت را دو معنی است یکی خلقت، کقوله: «فطر السموات و الارض»، ای - خلق السموات و الارض، الذی فطرنی. ای - خلقنی، «فطرکم اول مرّة» ای - خلقکم، «فاطر السموات و الارض» خالقها و مبدئها. و منه سقی الفطیر من الخمیر، دیگر معنی فطرت ملّت است: کیش و منه قول رسول الله (ص) للبرّاء بن عازب فی الحدیث الصحیح حین علمه الدعاء عند النوم «ان متّ متّ علی الفطرة» ای - علی دین الاسلام و الملّة الحنیفیه. اگر کوئیم فطرت اینجا بمعنی دین اسلام است پس ناس اینجا مسلمانان اند بر خصوص، لقوله عزّ و جلّ «و المسجد الحرام الذی جعلناه للناس» یعنی - للمسلمین، و معنی آنست که دین اسلام را ملازم باش و بر پی آن رو، آن دین که مسلمانان را درازل بر آن آفرید و بفضل خود ایشانرا بآن دین گرامی کرد. آنکه گفت: «لا تبدل لخلق الله»، ای - لا تبدل لدین الله، بلفظ خبر است و بمعنی نهی، ای - الزموا دین الله و اتّبعوا

ولابدلوا التوحيد بالشرك «ذلك الدين القيم» المستقيم ، و محتمل است كه هم برين قول ناس بر عموم مردم نهند ، و معنى آنست كه الزموا دين الله و ملّته التى خلق الخلق على ان يدعوهم اليها ، كقوله : « و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون » يعنى الا لامرهم ان يعبدون ثم حَقَّق ذلك بقوله : « و ما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له الدين » و اكر كوئيم ، فطرت بمعنى خلقت است «فطرة الله» منصوب است بر مصدر ، اى - فطر فطرة الله ، اى - خلقه الله التى خلق الناس عليها، و اين فطرت آن عهد است كه روز ميثاق بر فرزند آدم گرفت و گفت : « الست بر بكم قالوا بلى » . اكنون هر فرزند كه درين عالم بوجود آيد بر حكم آن اقرار آوّل آيد و مقربا شد كه او را صانعى و مدبرى است ؛ و اگر چه او را بنامى ديگر ميخواند يا غير او را مى پرستد در اصل صانع خلاف نيست . و لهذا قال تعالى : « ولئن سألتهم من خلقهم ليقولن الله » ، « ولئن سألتهم من خلق السموات والارض وسخر الشمس والقمر ليقولن الله » ، « وقالوا ما نعبدكم الا ليقربونا الى الله زلفى » .

وفى الخبر ما روى ابو هريرة قال قال رسول الله (ص) : « من يولد يولد على الفطرة فابواه يهودانه او ينصرانه كما تنتجون البهيمة هل تجدون فيها من جدعاء حتى تكونوا انتم تجدعونها ؛ قالوا يا رسول الله افرأيت من يموت و هو صغير ؟ قال : الله اعلم بما كانوا عاملين ، ثم قرأ ابو هريرة اقرؤا ان شئتم : « فطرة الله التى فطر الناس عليها » قال المحققون من اهل العلم و السنة قوله : « من يولد يولد على الفطرة » يعنى على العهد الذى اخذ الله عليهم بقوله : « الست بر بكم قالوا بلى » و كل مولود فى العالم على ذلك الاقرار . و هو الحنيفية التى وقعت الخلقة عليها و ان عبد غيره و لكن لا عبرة بالايمان الفطرى فى احكام الدنيا و انما يعتبر الايمان الشرعى المأمور به المكتسب بالارادة و الفعل . الا ترى انه يقول : « فابواه يهودانه » فهو مع وجود الايمان الفطرى فيه محكوم له بحكم ابويه الكافرين . و هذا معنى قوله (ص) : « يقول

الله تعالی انّی خلقت عبادی حنفاء فاحتالتهن الشیاطین عن دینهم .

و قال عبد الله بن المبارك : فی قوله (ص) « کل مولود یولد علی الفطرة » قال علی الخلقة الّتی جبل علیها فی علم الله تعالی من سعادة او شقاوة ، فکل منهم صائر فی العاقبة الی ما فطر علیها و عامل فی الدّنیاء بالعمل المشاکل لها . فمن علم انّه یكون سعیداً اراد سعاداته و اخبر عن سعاداته و خلقه فی حکمه سعیداً ، و من علم شقاوته اراد ان یكون شقیّاً و اخبر عن شقاوته و خلقه فی حکمه شقیّاً . ثم قال : « لا تبدیل لخلق الله » ای - ما جیل علیہ الانسان من السعادة و الشقاوة لا یتبدّل فلا یصیر السعید شقیّاً ولا الشقیّ سعیداً . و قيل « لا تبدیل لخلق الله » ، ای - لا یقدر احدان یغیّر هذه الخلقة . و قيل هو نهی عن الخصاء و غیره ، ای - لا تغیر لخلق الله من البهائم ، بالخصاء و بتک الاذان و نحوه . « ذلك الدّین القیّم » المستقیم الذی لاعوج فیہ « ولكن اکثر الناس لا یعلمون » و هم الکفار لا عراضهم عن الدلائل الدّالة علیہ و الشواهد الشّاهدة له .

« منبیین الیه » منصوب علی الحال ، ای - اقم وجهک انت و اقتک منبیین الیه لانّ مخاطبة النبی (ص) یدخل معه فیها الامة کما قال : « یا ایّها النبی اذا طلقتم النساء منبیین الیه » ، ای - راجعین الیه بالتوبة مقبلین الیه بالطاعة ، « و اتّقوه » ای - اتقوا مخالفته « و اقیموا الصلوة » ادّوها فی اوقاتها علی شرائطها و حقوقها « ولا تكونوا من المشرکین » .

« من الذین » بدل من المشرکین « فرّقوا دینهم » حمزة و کسائی « فارّقوا » خوانند بالف ، ای - فارّقوا دینهم ، و هم الیهود و النصارى و طوائف اهل الشّرك . معنی آنست که از مشرکان مباحثید ایشان که از دین خویش جدا شدند و با دین بنمانند و اگر : « فرّقوا دینهم » خوانی ، بر قرآمت باقی ، مراد باین اصحاب اهواء اند و اهل بدعت . میگوید از ایشان مباحثید که دین خویش پاره پاره کردند بیاره ای بگرویدند

و پیاره ای نگر ویدند، پاره ای بپذیرفتند و پاره ای نپذیرفتند. همانست که جای دیگر گفت:
 «اقتؤمنون ببعض الكتاب و تكفرون ببعض»؛ «وكانوا شيعاً»، ای صاروا فرقاً. و
 اصل الشيعة - المعاونة، يقال شيع نارك: ای -، ضع عليها خطباً دقاً فأتحت الخطب
 الغلاظ، «كل حزب بما لديهم فرحون» راضون بما عندهم. و قيل كما أنّ المؤمنين
 فرحون بتوحيد الله فهو لاء الذين فرقوا دينهم فرحون بالدنيا. عن عمر بن الخطاب قال:
 قال رسول الله (ص) لعائشة: «يا عائشة إنّ الذين فارقوا دينهم و كانوا شيعاً هم اهل
 البدع والضلالة من هذه الامة، يا عائشة إنّ لكل صاحب ذنب توبة الا صاحب البدع
 و الاهواء (١) ليست لهم توبة، انا منهم برى وهم متنى برآء».

و عن انس بن مالك قال قال رسول الله (ص): «انّ الله حجز التوبة عن كلّ
 صاحب بدعة».

قال الاوزاعي: الذنوب اربعة: فذنب يأتيه صاحبه بجهالة، و ذنب يأتيه - و
 هو يعرفه - فليستغفر، و ذنب يصّر عليه، و ذنب يدين الله به، فهذا اعظمها؛ ثم الذي
 يصّر عليه. قال ابو حاتم يعنى بالذنب الذي يدين الله به البدعة. وعن ايوب السخيتاني
 قال ما از داد صاحب بدعة اجتهداً الاّ از داد من الله بعداً. و عن ابى هريرة قال:
 قال رسول الله (ص): «يجي قوم يميّتون السنّة ويدخلون في الدين، فعلى اولئك لعنة الله
 و لعنة اللاعنين، و الملائكة و الناس اجمعين».

«و اذا مسّ الناس» يعنى اهل مكة «ضرّ» سوء من الجوع و القحط و احتباس
 المطر و غير ذلك من انواع البلاء «دعوا ربّهم منيبين اليه» تائبين مقبلين بالدعاء
 اليه و تركوا الاصنام لعلمهم انّه لا فرج عندها و لا يقدر على كشف ذلك عنهم غير الله
 «ثم اذا اذاقهم منه» ای - من عنده، «رحمة» عافية من الضّرّ النازل بهم «اذا فريق
 منهم يرّبّهم يشرّكون، يعودون الى الشرك. و قيل الناس عام في المؤمنين و المشركين
 و اذا فريق هم المشركون.

« ليكفروا بما اتيناهم » هذه الآلام تسمى لام العاقبة ، وقيل لام الامر ، والمراد به التقرير والتهديد . كقوله : « اعملوا ما شئتم » ، وكذلك « فتمتعوا » امر تهديد ووعيد « فسوف تعلمون » عاقبة امركم ،

« ام انزلنا عليهم سلطاناً » السلطان - هاهنا الكتاب - قوله « يتكلم » اى - يتكلم به ، كقول القائل هذا الكتاب يشهد على فضل مصنفه ، و يتكلم بفضله . ومنه قوله تعالى : « سمعنا منادياً ينادى للإيمان » - يعنى القرآن . وقيل التكلم هاهنا مجاز و المراد به البيان - كقوله : « هذا كتابنا ينطق عليكم بالحق » اى يبين لكم ما عملتموه على الحقيقة ، ومنه (١) قول الشاعر :

و عظمتك اجدات صمت و نعتك ازمنة خفت
و ارتك قبرك فى القبور و انتحى لا (٢) تمت

« واذا اذقنا الناس رحمة » ، غنى و صحة و غيثاً و خصباً ، « فرحوا بها » فرح البطر « و ان تصبهم سيئة » جذب و قحط « اذاهم يقنطون » ، يأسون من رحمة الله و هذا خلاف وصف المؤمن ، فان المؤمن يشكر الله عند النعمة و يرجو ربه عند الشدة فراءبصرى و الكسائى « يقنطون » بكسر النون و الباقون بفتحها من قنط .

« اولم يروا ان الله يبسط الرزق لمن يشاء ويقدر » يعنى - اولم يعلموا ان الله قسم المعيشة بين الخلائق و هو الفعال لما يريد يوسع الرزق لمن يشاء من عباده امتحاناً لهم بالسراء والشكر عليها و يضيقه لمن يشاء من خلقه امتحاناً لهم بالقراء و الصبر عليها ليستخرج منهم بذلك معلومة من الشكر و الكفران و الصبر و الجزع ، « ان فى ذلك لايات لقوم يؤمنون » ، اى - ان فيما فعل الله من ذلك لدلالات صادقة وشواهد واضحة لمن صدق بحجج الله و اقر بها اذا عاينها ورآها .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « و من آیاته ان خلقکم من تراب » الآية، ای فرزند آدم اگر میخواهی که آیات و رایات وحدانیت الله بدانی و علامات فردانیت وی بشناسی، چشم عبرت باز کن، دیدۀ عقل بگشای، در عالم نفس خویش جولانی کن، باصل خلقت خویش نظری کن؛ مشتی خاک بودی نهادی تاریک در ظلمت نکرت خود بمانده، در تاریکی صفات متحیر شده، همی از آسمان اسرار باران انوار باریدن گرفت که : « ثم رش علیهم من نوره » آن خاک عبهر گشت و آن سنگ گهر شد، آن نهاد کثیف باین پیوند لطیف عزیز شد، خاک پاک شد، ظلمت نور شد، آری آراینده و نگارنده مائیم آنرا که خواهیم بنور خود بیارائیم، بهشت بدوستان آرائیم و دوستانرا بدل آرائیم و دل را بنور خود آرائیم، این بآن کنیم تا اگر بلاشۀ اذبار خود بسراوقات عزّت ما نرسید پیر تو اقبال نور جلال ما بما رسید.

پیری را پرسیدند که آن نور را چه نشان است؟ گفت نشانش آنست که بنده بآن نور حق را جلّ جلاله نا دریافته بشناسد، نادیده دوست دارد، از کار و یاد خود با کار و یاد او پردازد، آرام و قرارش در کوی او بود، راز و نازش همه با دوستان او بود، بروز در کار دین. شب در خمار بشریت یقین بود، بروز با خلق بخلاق، شب با حق بر قدم صدق بود.

« و من آیاته خلق السموات و الارض » دلائل قدرت و شواهد فطرت او جلّ جلاله یکی آسمانست که در هوا بقدرت معلق بداشت و هر آنرا بیروج و ستارگان بیاراست و بنگاشت، دیگر زمین است که بر سر آب بی حجابی بداشت و ز آب نکه

داشت . آسمان بامر خود گردان کرد زمین بجبر و قهر خود بساط و میدان کرد ، گردش اندر آسمان بامر و جبر او ، آرام اندر زمین بآسرو قهر او ، آسمان محدث اندر وی عرض گردش ؛ زمین محدث ، اندر وی صفت آرامش . این جمله بتقدیر خداوند قدیر پاک دانش . روزی بیاید که آسمان در نوردند ، بروج فلک فرو گشایند خورشید از مرکز خود درافتد ، ماه از جاه خود معزول شود ، جرم منورمکثور گردد حمل را عمل نماند ، ثور را دور نبود ، اجزاء جوزا از هم جدا شود ، سرطان از اوطان خود جدا گردد ، اسد را در روش سد قهر پیدا آید ، سنبله از سلسه برون آید ، خُزّان میزان دست از نگه داشت وی بکشدند ، عقرب از سیرا بعد و اقرب باز رهد ، قوس را حرکت و قوس نماند ، جدی را جری قاصر شود ، دلو از علو بسفل افتد ، حوت را قوت بقا نماند . چون این جمله را بعد از نشر آن طی کنند عزت اهل ایمان آشکارا شود ، عالم بنور الهی منور گردد ، فردوس از نقاب بیرون آید (۱) ، بجای ستارگان رویهای مؤمنان بود ، بجای ماه چهره انبیاء و رسل بود ، بجای خورشید جهان افروز جمال و کمال آن مهتر عالم وسّید ولد آدم بود ، آن روز خبرها عیان گردد ، وعدها نقد شود ، ابر لطف باران کرم ریزد .

پیر طریقت گفت : بس نماند که آنچه خبر است عیان شود ، همه آرزوهای نقد شود ، و زیادت بی کران شود ، خورشید وصال از مشرق یافت تابان شود ، آب مشاهدت در جوی ملاطفت روان شود ، قَصَّة آب و گل نهان شود ، و دوست ازلی عیان شود ، کارها همه چنان که دوست خواهد چنان شود ، دیده و دل و جان هر سه بدوست نگران شود .

«... و له المثل الاعلیٰ، ایـله الصفة العلیا فی الوجود بحق القدم ونعت الکرم و فی الجبروت بنعت العزّ والجلال والمجد والجمال .

پنج صفت است که در هفت آسمان و هفت زمین موصوف بآن خداست و در آن صفات یگانه و یکتا و بی همتاست: اول وحدانیت که حق و صفت اوست و نعت عزّت اوست: «و الهکم اله واحد لا اله الا هو» یکی است یگانه و یکتا، یکی در ذات و یگانه در صفات و یکتا در سزا، از همه کس جز (۱) وز همه چیز جدا، در ذات بی شبیه، در قدر بی نظیر، در صفات بی همتا؛ دیگر پاکی از عیب حق و صفت اوست، پاک از زاده و از زاینده، پاک از انباز و یاری دهنده، پاک از جفت و هم مانده (۲) پاک از کاستن و افزودن و از حال بگشتن و کردیدن و از کسی بدریافت وی رسیدن. هیچکس را نبینی که نه در وی نقصانی است یا از عیب نشانی، و حق جلّ جلاله از نقصان مقدّس و از عیب منزّه و از آفات بری، صفات او از حدوث و تغیر و منقصت متعالی. «فتعالی الله الملك الحق لا اله الا هو ربّ العرش العظيم». سه دیگر صفت بقا است که حق و نعت خدا است همه فانی گردند و او ماند؛ باقی زنده پاینده جاویدی، پیش از همه زندگان زنده، و از پس همه زندگان پاینده، و بر زندگی و زندگان خداوند. «کتل من علیها فان» و ببقی وجه ربّك ذوالجلال و الاکرام. چهارم علوّ و برتری صفت و حق خداوند اکبر است که بقدر از همه بر است و بذات و صفات زور است، «وهو القاهر فوق عباده» نه در صفت مشارک، نه در نعت مشابه، نه در ذات بسته آفات، نه در صفات شوب علات، سبّوح الذّات قدّوس الصفات. پنجم قدرت است که در آسمان و زمین الله را صفت است مخلوق بعضی تواند و بعضی نه و خالق بر همه چیز قادر است «وکان الله علی کلّ شیء مقتدراً» هر چه در عقل محال است الله بر آن قادر بر کمال است و قدرت او بی احتیال است، و در قیمومیت بی گشتن حال است، و در ملک ایمن از زوال است. و در ذات و نعت جاوید متعال است.

«فامّ وجهک للذّین حنیفاً» ای - اخلص قصّدک الی الله و احفظ عهدک مع الله

و افرد عملك فى سكناك و حرکاتك و جميع تصرفاتك لله حنیفاً مستقیماً فى دینه ،
مائلاً الیه ، معرضاً عن غیره .

ای مهتر عالم ای سید ولد آدم خود را يك سر بما سپار ، و قصد و همت سوى ما
دار و دل از خلق و اما (۱) پرداز ، از تقاضا خاموش و دو گیتی در جنب و ایست ما
فراموش . بحکم این خطاب عزّت که با آن مهتر عالم رفته بود شب معراج چون از
سدره منتهی قدم در بادیّه جبروت نهاد و روی بکعبه خاص خویش آورد و هرچه
سرمایه اولین و آخرین بود همه را کسوه جمال پوشیده و بر راه او نهاده . سید (ص) بر
گذشت و واهیچ چیز ملاطفت نکرد تالاجرم از جناب جبروت ندا آمد که : « ما زاغ
البصر » بادب چشم داشت که و (۲) هیچ چیز که دون حق بود ننگرست و ماطغی ،
و بهیچ چیز که وراء حدّ او بود طمع نکرد .

موسی علیه السلام قدم بر طور نهاد از آنچه حدّ بنی اسرائیل بود بقدمی
چند برتر آمد دماغ او در طمع « ارنی انظر اليك » بجوش آمد لاجرم بتازیانه « لن
ترانی » اورا ادب کردند و مهتر عالم را (ص) بمقامی رسانیدند که گرد قدم او
توتیای چشم جبرئیل بود و صفت وی این بود که : « ما زاغ البصر و ما طغی » زیرا
که موسی می رفت و آن مهتر عالم را می بردند . - « اسری بعبده » - و هرگز آمده
چون آورده نبود ، طوبی مر کسی را که در هام راهی (۳) حق بود که در يك نفس هزار
ساله راه باز برد ، شبی کت ما بریم چندان راه ببری که بهزار ماه که خود روی نبوی ،
و الیه الاشارة بقوله : « ليلة القدر خير من الف شهر » چون خود روی هر قدمی که
بر گیری مانده تر شوی ، چون ما بریم هر قدمی که بر گیری عاشق تر شوی ، چون
خود روی عیاران راحت بزنند ، چون ما بریم راه زنان غاشیه تو کشند :

(۱) فاما (ج)

(۲) با (ج) (۳) همراهی (ج)

چه کند عرش که او غاشیه من نکشد
چون بدل غاشیه حکم و رضای تو کشم

۳- النوبة الاولى

قوله تعالى: «فَاتِذَا الْفَرْجِ حَقَّهُ» حق خویشاوند [از مال خود] او را ده
«وَالْمَسْكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» ودرویش را و راه گزری را «ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ
وَجْهَ اللَّهِ» آن به است ایشانرا که خدا را می خواهند و پاداش او میجویند «وَأُولَئِكَ
هُمْ الْمفلحُونَ» (۴۸) و ایشانند که پیروز (۱) آمدگان جاویداند.

«وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رَبًّا» چیزی که دهید از ربا «لِيَرْبُوا فِي أَمْوَالِ النَّاسِ»
تا بپزاید در مال مردمان «فَلَا يَرْبُوا عِنْدَ اللَّهِ» آن بنزدیک خدای بنفراید «وَمَا
آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ» و آنچه بخشید و دهید از زکوة «تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ» که بآن
خدا را خواهید و پاداش او «فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْغَفُونَ» (۴۹) ایشان اند که بیکی اند
با و نایند.

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ» الله اوست که بیافرید شما را «ثُمَّ تَرْزُقُكُمْ» و پس روزی
داد شما را «ثُمَّ يَمِيتُكُمْ» و پس میراند شما را «ثُمَّ يُحْيِيكُمْ» و پس زنده کند شما
را «هَلْ مِنْ شَرِكَاكُمْ» کس هست از این که انبازان خوانید شما؟ «مَنْ يَفْعَلُ
مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ» که ازین هیچ چیز کند «سُبْحَانَ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۴۰)
پاکی و بی عیبی او را و برتری از آن انبازی که ویرا میگویند.

«ظهر الفساد فی البرّ و البحر، آشکارا گشت و فراوان تباهی در دشتها و شهرها» بما کسبت ایدی الناس، ببد کرده دستهای مردمان «لیذیقهم بعض الذی عملوا» تا بچشاند ایشانرا پاداش لختی از آنچه کردند «لعلّهم یرجعون» (۴۱)، تا مگر باز کردند.

«قل سیروا فی الارض» کوی بروید در زمین «فانظروا کیف کان عاقبة الذین من قبل» در نگرید چون بود سر انجام ایشان که ازین پیش بودند «کان اکثرهم مشرکین» (۴۲)، که بالله می انبازان گرفتند.

«فاقم وجهک» پس آهنگ و روی خود راست دار «للدّین الّقیم» این دین درست راست (۱) پاینده را «من قبل ان یأتی یوم» پیش از آن که روزی آید، «لامرّد له من اللّٰه» روزی که چون الله آنرا آورده بود با پس نبرد «یومئذ یصدّعون» (۴۳)، آن روز می باز پراکنند در دو راه.

«من کفر فعلیه کفره» هر که کافر شود گزند کفر او برو «ومن عمل صالحاً» و هر که نیکی کند «فلا نفسمهم یمهدون» (۴۴)، خویشان را می نشستگاه سازد و می بساط گستراند.

«لیجزی الذین آمنوا و عملوا الصالحات» تا پاداش دهد ایشانرا که بگرویدند و نیکیها کردند «من فضله» از بخشیده خویش «انه لا یحب الکافرین» (۴۵)، که او دوست ندارد ناگرویدگان را.

«و من آیاته» و از نشانههای [توانائی] اوست «ان یرسل الرّیاح مبشّرات» که میفرو گشاید از هوا بادهائی بشارت ده «و لیذیقکم من رحمته» و تا بچشاند شما را از بخشایش خویش «و لتجرى الفلک بامرّه» و تابان باد کشتی رود بفرمان او «و لتتغفوا من فضله» و بآن [باران] بجوئید روزی او «و لعلّکم تشکرون» (۴۶)

تا مگر شکر کنید .

« و لقد ارسلنا من قبلك ، و فرستادیم پیش از تو ، رسلاً الی قومهم ، فرستاد گانی بقوم ایشان « فجاءوهم بالبینات » . بایشان آوردند پیغامهای روشن « فانقمنا من الذین اجرموا » ، ما کین ستدیم از ایشان که کافر شدند « و کان حقاً علینا » و بر ما حق بود [و از گفت (۱) ما بر ما واجب و سزا] « نصر المؤمنین (۴۷) » ، یاری دادن کروید کان .

« الله الذی یرسل الریاح ، الله اوست که فرو می گشاید بادهای « فتثیر سحاباً » تا می انگیزند و فراهم میآرد میخ « فیبسطه فی السماء ، کیف یشاء » ، و می گستراند آنرا در هوا چنانکه میخواهد « و یرجعه کسفاً » و آنرا پاره پاره طبق طبق میکند ، « فتری الودق یرج من خلاله » ، تا باران بینی رگها که می بیرون آید از رشحهای آن « فاذا اصاب به » چون رساند آنرا ، « من یشاء من عباده » ، بآن که خواهد از بندگان خویش ، « اذا هم یستبشرون (۴۸) » ، ایشان بآن رامش می برند و شاد می باشند .

« و ان کانوا من قبل ان ینزل علیهم » ، و هر چند که پیش از آنکه بر ایشان فرو فرستادند باران « من قبله لم یلبسین (۴۹) » ، از پیش هنگام باران فرو مانده بودند نومید .

« فانظر الی اثار رحمة الله » ، در نگر درین نشانهای مهربانی الله . « کیف یحیی الارض بعد موتها » ، که چون زنده میکند زمین را پس مرگ آن « ان ذلک لمحیی الموتی » ، او که آن میفرستد [امروز] زنده کننده مردگان است [فردا] « و هو علی کل شیء قدیر (۵۰) » ، و او بر همه چیز تواناست .

« ولئن ارسلنا ریحاً » ، و اگر بادی گشائیم « فرأوه مصفراً » ، تا آن [بر]

را [بآن باد گرم] زرد کشته بینند ، **لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ (٥١)** ، پس آن که آن چنان دیدند به نسیاسی و بد اندیشی کافر میشوند .

فَأَنْتَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَى ، پس میدان که تون توانی مرد کانرا شنوانی ، **وَلَا تَسْمَعُ الصَّمَّ الدَّعَاةَ** ، و نتوانی که کران را شنوانی [آواز خواننده] **إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ (٥٢)** ، آنکه که بر کردند از خواننده و پشت کنند بر پیغام .

وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعَمَى ، و تو نایب نمایان را راه نماینده نیستی **عَنْ ضَلَالَتِهِمْ** ، تا ایشان را از گمراهی باز داری ، **إِنْ تَسْمَعُ إِلَّا مِنْ يَوْمِنَ بَأْيَاتِنَا** ، نشنوانی تو مگر آنکس که بگردد به پیغام و سخنان ما ، **فَهَمَّ مُسْلِمُونَ (٥٣)** ، ایشان اند که گردن نهادگان اند ما را .

إِلَّهِ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ، الله اوست که بیافرید شما را از چیزی سست **ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً** ، پس بعد آن جوانی داد و نیروی آفرید و کرد **ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً** ، پس بعد آن جوانی و نیروی سستی و پیری آفرید و کرد **يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ** ، می آفریند چنانکه خواهد و **هُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ (٥٤)** ، اوست آن توانای دانا .

وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ ، و آن روز که رستاخیز بیای شود **يَقْسَمُ الْمَجْرُمُونَ** ، سو گند خورند تا کروید کان **مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ** ، [که در گوز] جز از ساعتی نبودند **كَذَلِكَ** ، همچنان [که فردا دروغ میگویند و سو گند بدروغ میخورند] **كَانُوا يُؤْفَكُونَ (٥٥)** ، [ایشان را همچنان در دارد دنیا : راستی برمی گردانیدند و] در دروغ می افکندند .

وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ ، و ایشان گویند ، که الله ایشان را دانش داد و ایمان ، **لَقَدْ لَبِثْتُمْ** ، بودید در درنگ خویش **فِي كِتَابِ اللَّهِ** ، در حکم و دانش و خواست خدای **إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ** ، تا روز آنکیخت **فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ** ، اینک امروز

روز انگيخت «وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۵۶)» ، لكن شما قومی بودید که ندانستید .
 «فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا» آن روزی است سود ندارد ایشانرا که کافر
 شدند «مَعذِرَتِهِمْ» عذر گفتن ایشان «وَلَا هُمْ يَسْتَعْتَبُونَ (۵۷)» و از ایشان خشنود نشوند
 و عذر نپذیرند .

«وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي هَذَا الْقُرْآنِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ» وزدیم مردمان را درین
 قرآن از هر سائی «وَلِئِنْ جِئْتَهُمْ بِآيَةٍ» و اگر آری بایشان پیغامی و نشانی [که در
 خواهند از تو] ، «لَيَقُولُنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا» ناچاره کافران گویند «إِنْ أَنْتُمْ إِلَّا مَبْطُلُونَ (۵۸)»
 نیستید شما مگر کثر سخنان و دروغ سازان .

«كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ» هم چنین مهر بر نهد الله «عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ (۵۹)»
 بر دلهای ایشان که نمیدانند .

«فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» پس شکیبائی کن که وعده الله [ترا] راست است
 «وَلَا يَسْتَخَفُّنَكَ» و ترا سست خرد و نادان نیابند «الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰)» ایشان که
 ناگرویدگان اند و بر پی گمانی نمی افتند .

النوبة الثانية

قوله تعالى: «فَاتَ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» ، القربى - القرابة ، و ابن السبيل الضيف ، يقال
 حق الاقرباء منسوخ بآيات المواريث و البر الى المسكين و ابن السبيل محكم . عن
 ابى شريح الكعبي ان رسول الله (ص) قال : «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر

فليكرم ضيفه جائزنا يوم و ليلة والضيافة ثلاثة ايام فما بعد ذلك فهو صدقة . ولا يحل له ان يثوى عنده حتى يخرج منه ، وقال : « ان نزلتم بقوم فامروا لكم بما ينبغى للضيف فاقبلوا ، فان لم يفعلوا فخذوا منهم حق الضيف الذى ينبغى له » ، وقيل الخطاب للنبي (ص) : « وذا القريبى بنو هاشم وبنو المطلب يعطون حقوقهم من الغنيمة والفى » وقيل : « فات ذا القريبى » جواب و جزاء لما قبله ، اى - سعة الرزق و ضيقه من الله ، فاعط من مالك ان آمنت بذلك لان من علم ان غناه وفقره من الله لم يخف باداء الحقوق الفقر . ودخول الفاء لهذا المعنى . ثم قال : « ذلك » اى - اخراج الحقوق من الاموال « خير » لمن اخرجها مخلصاً لله غير قاصد به الرباء و السُّمعة ، « و اولئك هم المفلحون » فى الآخرة . و المعنى له فى الدنيا خير و هو البركة فى ماله لان اخراج الزكوة يزيد فى المال و فى الآخرة يصير بطاعة ربه فى اخراج ماله الى زكوته و غير ذلك من من المفلحين الفائزين بالجنة .

« و ما آتيتم من رباً » معنى الربا - الزيادة - و منه يقال للتل و البقاع رابية . و الربوا قسمان : احدهما ما يزاد فى البيع و هو حرام محرّم نطق بتغليظ تحريمه القرآن و السنة و سبق شرحه فى سورة البقرة . و على قول السدى نزلت هذه الاية فى ثقيف لانهم كانوا يعطون الربوا اعنى هذا القسم المحرّم ، فذلك « لا يربوا عند الله » اى - فى حكمه بل يمحقه و يذهب بركته كقوله : « يمحق الله الربوا » ، و الثانى ان يعطى الرجل العطية و يهدى الهدية ليثاب اكثر منها ، فهذا ربواً حلال جائز ولكن لا يثاب عليه فى القيامة و هو معنى قوله : « فلا يربوا عند الله » ، لانه لم يرد به وجه الله و هذا كان حراماً على النبي (ص) لقوله تعالى : « و لا تمنن تستكثر » اى لا تعط و تطلب اكثر مما اعطيت و هو المراد بالاية على قول اكثر المفسرين مثل سعيد بن جبير و مجاهد و قتاده و طاوس و الضحاك . قرأ ابن كثير « و ما آتيتم من ربواً »

مقصوراً ، اى - فعلتم . وقرأ الآخرون « آتيتم » ممدوداً اى اعطيتم لتربوا . قرأ نافع و يعقوب بضم التاء و سكون الواو على الخطاب ، اى - لتربوا انتم و تصيروا ذوى زيادة من اموال الناس وقرأ الآخرون « ليربوا » بالياء وفتحها و نصب الواو وجعلوا الفعل للربوا لقوله : « فلا يربوا عند الله » و ما آتيتم من زكوة . قيل هى الزكوة المفروضة ، و قال ابن عباس هى الصدقة سميت زكوة لانها تزكو و تنمو « تريدون وجه الله » ثوابه ورضاه « فاولئك هم المضعفون » يضاعف لهم الثواب فيعطون بالحسنة عشرة مثاليها و يضاعف الله لمن يشاء فالمضعف ذو الاضعاف من الحسنات كما يقال رجل مقو ، اى - صاحب قوة و موسر ، اى - صاحب يسار . و انما قال : « فاولئك هم المضعفون » فعدل عن الخطاب الى الاخبار ايماء الى انه لم يخص به المخاطبون بل هو عام فى جميع المكلفين .

« الله الذى خلقكم » اوجدكم من العدم ولم تكونوا شيئاً « ثم رزقكم » فى حياتكم الاموال و النعم « ثم يميتكم » عند انقضاء آجالكم « ثم يحييكم » للثواب والعقاب « هل من شر كائكم » اللاتى زعمتم انها شر كاء الله « من يفعل من ذلكم » الخلق و الرزق و الامانة و الاحياء « من شئ » يعنى - شيئاً و من صلة « سبحانه و تعالى عفا » يفتري المفترون و يشرك به هؤلاء المشركون .

« ظهر الفساد فى البرّ و البحر » الظهور على اربعة اوجه : وجود من عدم ، و خروج من وعاء ، و ظهور بالدليل ، و ظهور بالغلبة و الاستيلاء . و معنى الاية : وجود هذا البلاء و الجذب و القحط الذى يعده الناس فساداً فى البرّ و البحر انما هو بذنوب هذا الخلق و بما جنوا على انفسهم من عظام الذنوب و اراد بالبرّ البوادرى و المفاوز و بالبحر المدائن و القرى التى على المياه الجارية . قال الزجاج : كل بلد ذى ماء جار فهو بحر و العرب تسمى القرية و المدينة بحرة . و فساد البرّ الجذب و فساد المدينة القحط . و قيل المراد بالبرّ و البحر جميع الارض كقول القائل : هو معروف

فى البرّ و البحر ، يعنى هو معروف فى الدنيا . و قيل فساد البرّ قطع الطريق وفساد البحر غرق السفن . و قال عكرمة : البرّ ظهر الارض ، الامصار و غيرها . و البحر هو البحر المعروف . و قلّة المطر كما يؤثر فى البرّ يؤثر فى البحر فتخلوا جواف الاصداف لانّ الصدف اذا جاء المطر يرتفع الى وجه البحر و يفتح فاه فما يقع فى فيه من المطر صار لؤلؤاً . و قال ابن عباس و مجاهد : «الفساد فى البرّ» قتل احدا بنى آدم اخاه و فى البحر غصب الملك الجائر السفينة . قال الضحّاك : كانت الارض خضرة مونقة لا يأتى ابن آدم شجرة الاّ وجد عليها ثمرة و كان ماء البحر عذباّ و كان لا يقصد الاسد البقر و الغنم ، فلما قتل قاييل هايل افشعرت الارض و شاكلت الاشجار و صار ماء البحر ملحاّ ز عاقاّ و قصد الحيوان بعضها بعضاً « بما كسبت ايدي الناس » ذكر الابدى هاهنا و فى قوله بما قدّمت يداك كلام عربى يراد به اكتساب الذنب و ان لم يكن لليد فيه سعى ولا اثر . و فى الخبر : هذه يداى و ما جنيت بهما على نفسى ، « ليذيقهم بعض الذى عملوا » اى ليذيقهم بهذه المحن جزاء بعض ما عملوا من الذنوب وانما قال « بعض الذى عملوا » لانه لوجزاهم . بكلّ ما عملوا لاهلكهم جميعاً واستأصلهم لكنّه يعفو عن كثير تفضلاّ و يجازى بالبعض محنة و تنبّها كما قال : « ولوئوا خذ الله الناس بظلمهم ما ترك عليها من دابة » ، « لعلهم يرجعون » لكى يرجعوا عن كفرهم الى الايمان و عن المعصية الى الطاعة .

« قل » يا محمد لمشر كى قریش « سيروا فى الارض فانظروا » فى ديار المهلكين من الامم المنذرين و فيما صارت اليه عواقب امورهم لاجل انهم كانوا يشركون بالله ، فاعتبروا بها و علموا ان عواقب اموركم صائرة الى مثل ذلك ان اقمتم على كفركم و شركم .

« فاقم وجهك للدين القيم » اى - اقم قصدك و اجعله جهتك و استقم عليه و اعمل به . و الدين القيم - المستقيم و هو دين الاسلام « من قبل ان يأتى يوم »

يعنى - يوم الموت . و قيل يوم القيامة « لامرء له من الله » ، اى - اذا جاء الله به لم يرده
و قيل فيه تقديم و تأخير ، تقديره - يوم من الله ، اى - يوم من ايام الله ، « لامرء »
لمجيئه . « يومئذ يصدّعون » ، اى - يتفرقون « فريق فى الجنة و فريق فى السعير » اصله
يتصدّعون ، و الصدع - الشقّ و الصديق - الصبح - لانه ينشق من الليل يقال صدّعت
غنمى صدعتين و كل فرقة صدعة .

« من كفر فعليه كفره » . اى - وبال كفره « و من عمل صالحاً فلانفسهم
يمهدون » ، اى يوطّئون لانفسهم منازلهم فى الآخرة ليسلموا من عقاب ربهم . و قيل
يسوّون المضاجع فى القبور على ما يؤمنون به من عذاب الله فيها . و اصل المهد - اصلاح
المضجع للصبى - ثم استعير لغيره .

« ليجزى الذين آمنوا و عملوا الصالحات من فضله » هذه الاية منتظمة بقوله :
« يومئذ يصدّعون » و المعنى - انّ اهل الموقف يوم القيامة بعد محاسبة الله اياهم
يفرقهم فرقتين لكى يجزى الذين آمنوا به فى الدنيا و عملوا بطاعته ما يجزيهم
بفضله و هذا دليل على ان جزاء الاعمال الصالحة فضل من الله تعالى و هذا من الضرب
الذى يذكر فيه احد طرفى الشئ و يحذف الطرف الآخر اكتفاء بدلالة المذكور على
المحذوف . و ذلك انه ذكر انه يجزى المؤمنين و اراد و يعاقب الكافرين فحذف
ذكرهم لدلالة جزاء المؤمنين على عقاب الكافرين « انه لا يحب الكافرين » فيشوبهم
بالمؤمنين بل يفرق بينهم ،

« و من آياته » ، اى - و من آيات قدرته « ان يرسل الرياح » يعنى الجنائب
« مبشرات » ، بالمطر . و قيل تبشّر بصحة الابدان و خصب الزمان و كلّ ما فى القرآن
من الرياح بلفظ الجمع فهو الرحمة . و قيل الرّيح جسم رقيق يجرى فى الجو . و قيل
هواء متحرّك ، و قيل تموج الهواء بتأثير الكواكب ، و هذا من كلام الاوائل و الصحيح
ماورد به الخبر عن النبى (ص) : « الرّيح من روح الله عزّوجلّ تأتى بالرحمة و تأتى

بالعذاب فلا تسبّوها و سلّموا الله عزّوجلّ خيرها و استعيذوا بالله من شرّها. و قيل
 «مبشرات» يستبشر بها الخلق لأنّهم يرجون معها مجيء المطر. و قيل مهبّجات
 للسحاب ملقّحات للأشجار مسيرات للسفن. «و ليذيقكم من رحمته» عطف على
 «مبشرات» - يعنى- ليبشّر كم و ليذيقكم من رحمته الرحمة، هاهنا المطر. «و لتجرى
 الفلك بامرّه» منسوق على قوله: «يرسل الرياح» فالسفن تجرى بالرياح بامر الله فهى
 جارية بامرّه و لتبتغوا من فضله منسوق على قوله: «و ليذيقكم من رحمته». و قيل: «لتبتغوا
 من فضله». اى - لتطلبوا الريح من التجارة فى البحر. و قيل فى الذهاب فى البحر الى
 الجهاد «و لعلكم تشكرون» هذا النعم.

«و لقد ارسلنا من قبلك رسلاً الى قومهم فجاءوهم بالبينات»، الدلالات الواضحات
 على صدقهم، فكذبوهم كما كذبوك، «فانتقمنا من الذين اجرموا» اى- انتصرنا من الذين
 آتوا بالاجرم - بتكذيب الانبياء «و كان حقاً علينا نصر المؤمنين»، هذا كما يقال على
 فصل هذا الامر، اى - انا افعله. و نظيره: «انّ علينا للهدى - ان علمنا جمعه و
 قرآنه - ثم انّ علينا حسابهم» ففى هذا تبشير النبى (ص) بالظفر فى العاقبة و النصر
 على الاعداء عن ابى الدرداء قال: سمعت رسول الله (ص) يقول: «ما من مسلم يرد
 عن عرض اخيه الاّ كان حقاً على الله ان يرّدّ عنه نار جهنم يوم القيامة»؛ ثم تلا هذه الاية:
 «و كان حقاً علينا نصر المؤمنين».

«الله الذى يرسل الرياح» قرأ ابن كثير و حمزة و الكسائى: «الريح فتشير
 و قرأ الآخرون الرياح - بالجمع - «فتشير» اى - تهيج «سحاباً» جمع سحابة،
 يعنى - فتتهيج الريح السحاب من حيث اراد الله «فبيسطه»، اى - يبسط الله السحاب
 فى الهواء «كيف يشاء» مسيرة يوم او يومين او اكثر على ما يشاء من ناحية الجنوب
 او ناحية الشمال او الدّبور او الصباء، «و يجعله كسفاً» قطعاً يركب بعضه بعضاً. قرأ
 ابن عامر «كسفاً» ساكنة السين «فترى الودق» اى- المطر «يخرج من خلاله» -

وسطه . وقيل خلال الشئ مفاتحه المؤدية الى داخله ، يعنى - فترى قطر الامطار تخرج من فرج ذلك السحاب . وقيل السحاب كالغربال ولولا ذلك لافسد المطر الارض . روى عن وهب بن منبه قال : ان الارض شكت الى الله عز وجل ايام الطوفان لان الله عز وجل ارسل الماء بغير وزن ولا كيل فخرج الماء غضباً لله عز وجل فخذش الارض وخذدها ، فقالت يا رب ان الماء خدنى وخذشنى ، فقال الله عز وجل فيما بلغنى والله اعلم اننى ساجع للماء غربالاً لا يخذدك ولا يخذشك . فجعل السحاب غربال المطر « فاذا اصاب به » ، اى - بالمطر « من يشاء من عباده اذا هم يستبشرون » بمجى الخصب و زوال القحط .

« و ان كانوا من قبل » يعنى وقد كانوا من قبل نزول المطر « عليهم من قبله لمبلسين » يائسين قانطين من نزول القحط ، فلما انعمنا عليهم بذلك اقتصروا على الفرح ولم يشكروا . وقيل « و ان كانوا من قبل » يعنى - وما كانوا من قبله الا مبلسين . واعاد قوله من قبله تاكيداً ، وقيل الاول يرجع الى انزال المطر ، والثانى الى انشاء السحاب . وقيل الثانى يرجع الى الاستبشار ، وتقديره من قبل الانزال من قبل الاستبشار ، لانه قرنه بالابلاس ولان من عليهم بالمطر والاستبشار والله اعلم . « فانظر الى آثر رحمة الله » هكذا قرأ اهل الحجاز والبصرة وابوبكر ، وقرأ الآخرون « الى آثر رحمة الله » على الجمع و اراد برحمة الله المطر لانه انزل به رحمة على خلقه ، والخطاب - وان توجه نحو النبى - فالمراد به جميع المكلفين والمعنى - فانظر الى حسن تأثيره فى الارض كيف يخصب الارض بعد جد بها و قحطها ، اى من فعل هذا هو الذى يحيى الموتى يوم القيامة ، « وهو على كل شئ قدير » .

« ولئن ارسلنا ريحاً باردةً مضرةً فافسدت الزرع » فراوه مصفراً ، اى - رأوا الزرع مصفراً بعد الخضرة « لظلوا » صاروا « من بعده » اى - من بعد اصفرار الزرع « يكفرون » يجحدون ما سلف من النعمة . والمعنى - انهم لاثقة لهم ببرئهم

فان اصابهم خير لم يشكروا و ان نالهم اورأى (١) شئ يكرهونه ، جزعوا و كفروا .
 « فانك لاتسمع الموتى » ، اى - من كان كما وصفنا فلا تطمع فى قبوله منك
 لانه فى التشبيه كالميت والاصم الذى لاسبيل له الى السمع . وهم الذين علم الله قبل
 خلقهم انهم لا يؤمنون به و لا برسله « و لاتسمع الصم الدعاء » قرأ ابن كثير لا يسمع
 بالياء و فتحها ، الصم رفع ، و انما قال : « اذا و لو امدبرين » و الاصم لا يسمع مقبلاً
 و لامدبراً لانه حالة الاقبال ربما يفهم بالرمز والاشارة بتحريك الشفاه و ان لم يسمع
 باذنه ، و اذا و لى فلا يسمع و لا يفهم الاشارة و لاسبيل الى افهامه . و فى الآية دليل ان
 الاحياء قد تستمى امواتاً اذا لم يكن لهم منفعة الحيوه فان الله عز وجل سقام موتى و
 كانوا احياء على الحقيقة لكنهم لما لم يكن لهم منفعة الحيوه سقام موتى ، و قال
 امير المؤمنين على (ع) : مات خزّان الاموال و هم احياء والعلماء باقون ما بقى الدهر ،
 اجسادهم مفقودة و آثارهم بين الورى موجودة .

« و ما انت بهادى العمى عن ضلالتهم » قرأ حمزة تهدى العمى عن ضلالتهم
 يعنى - و لست بهادى الكفار الذين قد عمى قلوبهم عن الحق و لا تقدر على اسماع الايمان
 و الهدى احداً الا من قضى الله فى سابق علمه و نافذ حكمه ، انه يؤمن بالله و آياته اذا
 تليت عليه و يهتدى بهداه اذا هدى اليه . نظيره قوله : « فتول عنهم فما انت بملوم -
 و ذكر فان الذكرى تنفع المؤمنين » ، فهم مسلمون ، خاضعون لله بالطاعة .

« الله الذى خلقكم من ضعف » بفتح الضاد ثلثين قرأ حمزة و ابو بكر من ضعف ،
 يعنى من نطفة ، يريد من ذى ضعف ، اى - من ماء ذى ضعف ، كما قال : « الم نخلقكم
 من ماء مهين » ، ثم جعل من بعد ضعف قوة ، اى - من بعد ضعف الطفولية شباباً ،
 و هو وقت القوة « ثم جعل من بعد قوة ضعفاً » هراً « و شيبة يخلق ما يشاء »
 من الضعف والقوة والشباب و الشيبة « وهو العليم » بتدبير خلقه « القدير » على ما يشاء .

روى أنّ ابراهيم (ع) لما بدأ الشيب في رأسه و عارضيه قال : يا رب ما هذا ؟ فقال : وقار الشيب ، فقال : اللهم زدني وقاراً . و في الخبر عن النبي (ص) : من اجل الله اكرام ذى الشيبة المسلم وحامل القرآن و قال (ص) ثلاثة لا يستخف بهم الا منافق : امام مقسط ؛ وذو شيب في الاسلام ؛ و ذو علم . و قال (ص) : من شاب شيبة في الاسلام كانت له نوراً يوم القيامة ما لم يخضبها او ينتفها . و عن بعضهم قال : رأيت يحيى بن اكثم القاضى في المنام فقلت له ما فعل الله بك ؟ فقال غفرلى ، الا انه وبخنى ، ثم قال : يا يحيى خلطت علىّ في دار الدنيا ، فقلت اى رب ، انكلت على حديث حدثنى ابو معاوية الضرير عن الاعمش عن ابي صالح عن ابي هريرة قال : قال رسول الله (ص) : انك قلت اننى لاستحيى ان اعذب ذى شيبة بالنار ، فقال قد عفوت عنك يا يحيى وصدق نبى الا انك خلطت علىّ في دار الدنيا .

و عن واثلة بن الاسقع قال قال رسول الله (ص) : « خير شبابكم من تشبه بكهولكم و خير كهولكم من تشبه بشبابكم » . و قال (ص) : « اوصيكم بالشباب خيراً ثلاثاً ، فانهم ارق افئدة الا و أنّ الله ارسلنى شاهداً و مبشراً و نذيراً ، فخالصنى الشبان و خالفنى الشيوخ » .

« و يوم تقوم الساعة يقسم المجرمون » يحلف الكافرون « ما لبثوا غير ساعة » في قبورهم . و قيل ما لبثوا في الدنيا الا ساعة واحدة ، و ذلك لاستقلالهم مدة الدنيا و مدة البرزخ في جنب ما استقبلهم من الابد الذى لا انقطاع له ، نظيره قوله تعالى : « كانتهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الا ساعة من نهار » . « كذلك كانوا يؤفكون » اى - يصرفون عن الصدق فيأخذون في الافك . و ذلك انهم كانوا ينكرون البعث والنشور و يحلفون على بطلان ذلك كما اخبر سبحانه في قوله : « و اقساموا بالله جهد ايمانهم لا يبعث الله من يموت » ، المعنى - انهم يذهبون عن الحق في ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عن الحق في ذلك اليوم كما كانوا يذهبون عنه في الدنيا . و قيل اراد الله ان يفضحهم

فحلفوا على شيء يتبين لاهل الجمع انهم كاذبون فيه و كان ذلك بقضاء الله و قدره ،
بدليل قوله : « يؤفكون » اى - يصرفون عن الحق ثم ذكر انكار المؤمنين عليهم
كذبهم ، فقال :

« و قال الذين اوتوا العلم والايمان » وهم الانبياء و علماء المؤمنين - و قيل
الملائكة مجيبين لهم توبيخاً ، « لقد لبثتم فى كتاب الله » اى - فى حكم الله و علمه
المثبت فى اللوح المحفوظ. و قيل فيما كتب الله لكم فى سابق علمه ، و قيل فيه تقديم و
تأخير ، تقديره : و قال الذين اوتوا العلم فى كتاب الله و الايمان لقد لبثتم ، « الى يوم
البعث فهذا يوم البعث » الذى كنتم تنكرونه فى الدنيا ، « و لكنكم كنتم لاتعلمون »
ذلك فى الدنيا فحلفتهم على جهل و لا ينفعكم العلم به الاّن بدليل قوله :

« فيومئذ لاينفع الذين ظلموا معذرتهم » اى - عذرهم ، اخذ من المعذار ، وهو
الستر و قولهم من عذرى معناه من الذى يقوم تبين عذرى « ولاهم يستعتبون » ، اى -
لا يطلب منهم الاعتاب . والاعتاب - الخروج ممّا يوجب العتب - يريد انه لا يقبل منهم
توبة و يسألون الرجعة الى الدنيا لاستدراك الفئات فلا يجابون . قرأ اهل الكوفة :
« لاينفع » بالياء هاهنا ، و فى حم المؤمن و تابعهم نافع فى حم المؤمن و قرأ الباقون
بالتاء فيهما .

« و لقد ضربنا للناس فى هذا القرآن من كلّ مثل » ، يعنى - يتّناهلهم فيه من كلّ شبه
و من كلّ نوع ممّا يحتاجون اليه من امر الدين و الدنيا يهتدى به المتفكر و يعتبر
به الناظر المتدبر ، « ولئن جئتهم بآية » اخرى ، مع هذا القرآن على وضوحه و اصابة
امثاله و بيان حججه ، « ليقولن الذين كفروا ان انتم الا مبطلون » ما انتم الا على
باطل ، يعنى : انهم لا يهتدون بتلك الاية ايضاً و لم يعرفوا بها صحة دينك و حقيقة
امرك كما لم يهتدوا بهذا القرآن و لم يعلموا به شيئاً من ذلك .

« كذلك يطبع الله على قلوب الذين لا يعلمون » اى - كما اخبرناك عن هؤلاء

الكفار كذلك سبيل من يطبع الله على قلوبهم ، اء - يختم عليها بكفرهم فلا يعلمون حقيقة الدين كما لم يعلم هؤلاء .

« فاصبر انّ وعد الله حق » ، اى - اصبر على اذى المشركين اياك و اثبت على دينك و دم على تبليغ رسالات ربك « انّ وعد الله حق » من النصر على اعدائك و اظهار دينك على سائر الاديان . « ولا يستخفّنك » ، اى - لا يستحملتك ، معناه - لا يحملتك ، « الذين لا يوقنون » ، على الجهل و اتباعهم فى الفى . و قيل لا يستخفّن رأيك و حلمك الذين لا يؤمنون بالبعث و الحساب . و قيل لا يتداخلنك خفة و عجلة لشدة غضبك على الكفار فتفعل بخلاف ما امرك الله به من الصبر فليس لوعده خلف ولا تبديل . روى عن علي بن ربيعة قال : نادى رجل من الخوارج عليّاً (ع) و هو فى صلوة الفجر - فقال : و لقد اوحى اليك و الى الذين من قبلك : « لئن اشركت ليحبطن عملك و لتكوننّ من الشاكرين » فاجابه عليّ - و هو فى المصلاة : « فاصبر انّ وعد الله حق ولا يستخفّنك الذين لا يوقنون » اليقين - اخذ من اليقين و هو الماء الصافى .

النوبة الثالثة

قوله تعالى : « فات ذا القربى حقّه » قرابت دو قسم است : قرابت نسب و قرابت دين و قرابة الدين امسّ و بالمواساة احق ، قرابت دين سزا تر است بعراعات و مواسات از قرابت نسب مجرد ، زیرا که قرابت نسب بریده گردد ، و قرابت دين روا نيست که هر کز بریده گردد . اينست که مصطفى (ص) گفت : « کلّ نسب و سبب ينقطع الا نسبى و سببى » ، قرابت دين است که سيّد (ص) اضافت باخود کرد ، و دين داران را

از نزدیکیان و خویشان خود شمرد، بحکم این آیت ورد هر که روی بعبادت الله آرد و بر وظائف طاعات مواظبت نماید و بنعت مراقبت برسرورد و وقت نشنید چنان که با کسب و تجارت نپردازد و طلب معیشت نکند، كما قال تعالی: «لَا تَلْهِیْهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَیْعٌ عَنْ ذِکْرِ اللَّهِ»، او را بر مسلمانان حق مواساة واجب شود تا او را مراعات کنند و دل وی از ضرورت قوت فارغ دارند. چنان که رسول خدا کرد با اصحاب صفه: قومی درویشان بودند که در صفه پیغامبر وطن داشتند و صفه پیغامبر جائی است به مدینه که آنرا قبا خوانند از مدینه تا آنجا دو فرسنگ است. رسول خدا روزی ما حضری در پیش داشت و بعضی اهل بیت خویش را گفت لا اعطیکم و ادع اصحاب الصفه تطوی بطونهم من الجوع، این اصحاب صفه چهل تن بودند، از دنیا یکبار کی اعراض کرده و از طلب معیشت برخاسته، و واعبادت و ذکر الله پرداخته، و بر فتوح تجرید روز بسر آورده و بیشترین ایشان برهنه بودند خویشتن را در میان ریگ پنهان کرده. چون وقت نماز بودی آن گروه که جامه داشتند نماز کردند، آنکه جامه بدیگران دادندی و اهل مذهب تصوف از طریقت ایشان گرفته اند، از دنیا اعراض کردن و از راه خصومت برخاستن و بر تو کسل زیستن و بیافته قناعت کردن و آز و حرص و شره بگذاشتن.

آمد صفی با تمکن او در بهشت بیکبار که متابعت آز و شره خویش کرد مهجور بهشت گشت، تو ای مرد غافل شبانروزی در متابعت حرص و شره خویش هزار بار خاک جفا در روی دین خویش پاشی و آنکه کمان بری که فردا و اهل قناعت در بهشت هم زانو بنشینی این آنکه نبود (۱) و این آنکه نباشد، امروز درین پندار روزی فرا شب می آر، اما فردا که ارباب قناعت را بر تخت عزّ نشانند، اگر خواهی که قائمه تخت ایشان ببوسی راحت ندهند.

در خبراست که : اِنَّ الْجَنَّةَ لِيَرُونَ اهل عليّين كما ترون الكوكب الدرّی فی افق السماء و اِنَّ ابا بکر و عمر منهم و انعماء - اهل بهشت اهل عليّين را چنان بینند که شما ستاره را در افق آسمان ، و اهل عليّين بحقیقت اهل فناعت اند و ابو بکر و عمر از اهل عليّين اند و فراتر ؛ زیرا که ایشان را وراء فناعت کارها بود ، که چندان که از فناعت فراتر شدند از عليّين برتر شدند ، « ذلك خير للذين يريدون وجه الله المرید هو الذی یؤثر حق الله علی خطّ نفسه . میگوید سالکان راه طریقت را و مریدان حق و حقیقت را آن به که حق قرابت دین بگزارند و حق ایشان فرا پیش خطّ خویش دارند .

شاه طریقت جنید قدّس سرّه مریدی را وصیت میکرد گفت : چنان کن که خلق را رحمت باشی و خود را بلا که مؤمنان و دوستان الله از الله بر خلق رحمت اند و چنان کن که در سایه صفات خود ننشینی تا دیگران در سایه تو بیایند .

ذوالنون مصری را پرسیدند که مرید کیست و مراد کیست ؟ گفت : المرید یطلب و المراد یهرّب - مرید میطلبد باز و صد هزار نیاز ، و مراد میگریزد و او را صد هزار ناز . مرید با دلی سوزان ، مراد با مقصود بر بساط خندان ، مرید را شب و روز گوش بر آوازی ، مراد بستاخ وار با مقصود در رازی ، مرید در خبر آویخته ، مراد در عیان آمیخته .

پیر طریقت گفت : بخبر کفایت چون کند او که گرفتار عیان است . بامید فناعت چون کند او که نقد را جویان است .

پیری را پرسیدند که مرید مه یا مراد ؟ از حقیقت تفرید جواب داد که : لا مرید ولا مراد ولا خبر ولا استخبار ولا حدّ ولا رسم و هو الکل بالکل . این چنانست که گویند : این جای نه عشق است و نه معشوق و نه یار

خود جمله توئی خصومت از ره بردار

« الله الذی خلقکم ثم رزقکم » الله آن خداوند است که خلقت تو تمام کرد و روزی تو مقدر کرد ، چنان که تغیر خلقت در مکتت تو نیست ، تغیر روزی بکم و بیش در دست تو نیست . آنکه یکی را روزی وجود ارفاق است ، یکی را روزی شهود رزاق است . عامه خلق همه در بند روزی معده اند ، طعام و شراب میخواهند ، و اهل خصوص روزی دل خواهند . توفیق طاعات و اخلاص عبادات ، دون همت کسی باشد که همت وی همه تائی نان بود و شربتی آب . من کانت همته ما یا کل فقیمته ما یخرج منه .

نیکو سخنی که آن جوانمرد گفته :

ای توانگر بگنج خرسندی زین بخیلان کناره گیر کنار
کین نجیبان عهد ما همه باز راح خوارند و مستراح انبار
« ظهر الفساد فی البرّ و البحر » ، الاشارة من البرّ الی النفس و من البحر الی القلب . و فساد البرّ با کل الحرام و ارتکاب المحظورات ، و فساد البحر من الغفلة و الاصرار علی المخالفات . تباهی نفس در حرام خوردن است و بحرام رقتن و تباهی دل در اندیشه معصیت و دوام غفلت .

مصطفی (ص) گفت : خبردهم شما را که درد شما چیست و داروی شما چیست؟ گفتند بلی یا رسول الله : گفت : « انّ داء کم الذنوب و دواء کم الاستغفار » درد شما گناه است و دارو استغفار .

هر بیمار که امید بشفا دارد قول طبیب بشنود . آن خورد که طبیب فرماید . و آن کنند که طبیب گوید . و آنکس که او را امید شفا نبود قول طبیب نشنود تا بآن درد فرو شود . گفته اند عجب نه آنست که کسی از طعام حلال پرهیز کند از بیم درد و بیماری ، عجب آنست که از حرام و شبهت پرهیز نکنند از بیم قطعیت و بیزاری .

مردی بود در طبقات جوانمردان نام او ابو الخیر اقطع بیست سال
 نفس وی در آرزوی ماهی تازه بریانی همی بود و از بیم شبهت آن مراد نفس
 نمیداد. تاروژی که زیارت دوستی رفت از دوستان الله، آن عزیز از راه فراست بدانست
 که شیخ را چه آرزوی است رفت و ماهی تازه بریانی آورد و قرصی چند پیش وی
 بنهاد، گفت: یاشیخ دست فراز کن و این طعام بکار بر که حلال است و در آن شبهتی
 نه. شیخ دست فراز کرد خاری از آن ماهی در دست وی نشست دست با خود گرفت
 و برخاست، گفت: ناچار که درین سرّی است و تأدیبی از حق جلّ جلاله. آنکه بزفت
 و طهارت کرد و آن دست وی از آن خار مجروح گشته و آماس کرده تا بدان غایت
 که طبیب گفت اگر نبری همه تن سرایت کند و هلاک شوی. شیخ گفت اگر چنین
 است مجبمی سازید و خلق را جمع کنید تا آنچه گفتنی است بگویم. مردمان جمع
 آمدند و حجام را فرمود تا دست از وی جدا کرد. آنکه ندا کرد که: معاشر
 المسلمین هذا جزاء من اكل لقمة من الحلال بشهوة فكيف جزاء من اكل
 الحرام بمعصية.

« فانظر الى آثار رحمة الله، حق جل جلاله میگوید بنده من در وقت بهار دیده
 عقل بگشای چشم عبرت باز کن، در صنع ما نظر کن تا اهتزاز زمین بینی و کریه
 آسمان، خیز درختان، خریر میاه و شوق عاشقان، مرغان چون خطیبان، آهوان
 چون عطاران، هزار دستان بسان مستان در بوستان:

تأمل في نبات الارض و انظر	الى آثار ما صنع المليك
عيون من لجين فائرات	كان حذاقها ذهب سبيك
على قضب الزمرد شاهدات	بانّ الله ليس له شريك

« فانظر » در نگر در زمین که حله می پوشد، درخت عطر می فروشد، بلبل
 بر درخت می خروشد، هر مرغی در طلب یار میکوشد، آن خداوند که چنین صنع کند

سزد که دعای بنده بنیوشد و جرم عاصی پیوشد .

« فانظر الی آثار رحمة الله » درنگر در آثار رحمت او ، در امارات صنع او ، در دلالات وحدانیت او . خداوندی که در وقت بهار اشجار پر ثمار کند آبها در انهار کند ، دریاها گهر بار کند ، خاکها عنبر بار کند ، آن خداوند که این صنع نماید سزااست که طاعت خود بند گانرا شعار و دثار کند .

« فانظر الی آثار رحمة الله » گفته اند بهار سه است : بهاریست این جهانی ، آن در وقت شاد کامی است و جوانی . دیگر بهاریست آن جهانی ، نعیم باقی است و ملک جاودانی . سدیگر بهاریست نهانی اگر داری خود دانی و اگر نداری و پنداری که داری دراز حسرتی که در آنی . بهار زمین از سال تا سال يك ماهست ، سبب باران آسمان و باد شمال است ، زود فرقت و دیر وصالست ، پس دل برو نهادن محالست . در سال يك بار بهار آید ، از خاك گل روید ، و از سنگ آب رود ، و از بوی بهار جان ممتحنان بیاساید و هر بیدلی را دل رمیده باز آید . گل زرد گوئی طبیبی است بیمار ، شفای عالم و او خود بتیمار . گل سرخ گوئی مست است از دیدار ، همه هشیار گشته و او در خمار . گل سفید گوئی ستم رسیده ایست از دست روزگار ، جوانی بباد کرده و عمر رسیده بکنار .

« فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها » یحیی النفوس بعد فترتها بصدق الارادت ، و یحیی القلوب بعد غفلتها بانوار المحاضرات ، و یحیی الارواح بعد حجبیتها بدوام المشاهدات :

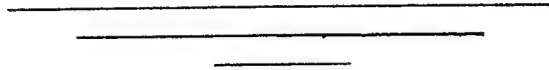
اموت اذا ذکر تک ثم احیا فکم احیا علیک و کم اموت

در وقت اعتدال سال دو آفتاب بر آید از مطلع غیب : یکی خورشید جمال فلکی یکی خورشید جلال ملکی ؛ آن یکی بر اجزاء زمین تابد ، این یکی بر اسرار عاشقان . آن یکی بر گل تابد گل شکفته گردد ، این یکی بر دل تابد دل افروخته گردد ؛ گل

چون شکفته شد بلبل برو عاشق شود، دل که افروخته شد نظر خالق درو حاضر بود .
 کل به آخر بریزد ، بلبل در هجر او ماتم گیرد ، دل گر بماند حق او را در کنف
 الطاف و کرم گیرد . قلب المؤمن لا يموت ابداً :

چشمی که ترا دید شد از درد معافا

جانی که ترا یافت شد از مرگ مسلم



۴۱- سورة لقمان مکیّة

۱- النوبة الاولى

« بسم الله الرحمن الرحيم » بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

« آمَنَ (۱) » سرّ خداوند است در قرآن .

« تلك آيات الكتاب الحكيم (۲) » این [حروف قرآن] آیتهای این نامه راست

و درست است .

« هدى و رحمة لله حسنين (۳) » [این نامه پاک] حکمت راست حکم راه

نمونی است و بخشایشی نیکوکاران را .

« الذين يقيمون الصلوة » ایشان که نماز پیای میدارند [بهنگام]

« و يؤتون الزكوة » و زکوة میدهند « و هم بالآخرة هم يوقنون (۴) » و ایشان

بروز رستاخیز بی گمان اند .

« اولئك على هدى من ربهم » ایشان آنند که بر راست راهی اند از راه

نمونی خداوند خویش « و اولئك هم المفلحون (۵) » و ایشانند که بر پیروزی

جاویدی بمانند .

« و من الناس من يشتري » و از مردمان کس است که میخرد « ليهو الحديث »

نابکار و بازی سخن و سخن سست تهی « لیضل عن سبیل الله بغير علم » تا گمراه
میگردد و میگرداند از راه خدای بنادانی « ویتخذها هزوا » و راه خدا را با فسوس
می فرا گیرد و می فرا دارد « اولئك لهم عذاب مهین (۶) » ایشان آنند که ایشانرا
است عذابی خوار کننده .

« و اذا تلقی علیه آیاتنا » و آنکه که می برو خوانند سخنان ما ، « ولیّ مستکبرا »
بر کرده کردن کش « کان لم یسمعها » هم چنان که نشنید آنرا « کان فی اذنیه
و قرأ » چنان که در دو گوش وی گوئی که گرانی است ، « فبشره بعذاب الیم (۷) »
بشارت ده او را بعذابی درد نمای .

« ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات » ایشان که بگرویدند و کارهای
نیک کردند « لهم جنات النعیم (۸) » ایشانراست بهشتهای باناز . (۲)

« خالدین فیها » و ایشان جاویدان در آن « وعد الله حقاً » این وعده خداست
براستی « و هو العزیز الحکیم (۹) » ، و اوست توانای دانا .

« خلق السموات بغير عمد » بیافرید آسمانها بی ستون « ترونها » آنکه
می بینید « و الفی فی الارض رواسی » و در افکند در زمین کوههای بلند
« ان تمیدبکم » تا بنجناند شما را [زمین] « و بثّ فیها من کل دابة » و در زمین
باز پرا کند از هر جانوری « و انزلنا من السماء ماء » و فرو فرستادیم از آسمان آبی
« فانبتنا فیها » تا برو یانیدیم در زمین « من کل زوج » از هر جفتی [درخت و نبات،
جفتی رنگ و جفتی بوی و جفتی طعم] « کریم » نیکو آزاده آسان یافت .

« هذا خلق الله » اینچه می بینید آفریده الله است « فارونی » پس با من
نمائید « ماذا خلق الذین من دونه » که آن چه چیزاند که ایشان آفریدند که فرود
از او اند « بل الظالمون فی ضلال مبین (۱۱) » [بنه آفریدند و بنه آفرینند (۱)]
که کافران در گمراهی آشکارا اند .

« و لقد آتینا لقمن الحکمة ، لقمان را حکمت دادیم [دانش راست و سخن درست] « ان اشکر لله ، [و او را گفتیم] آزادی کن الله را « و من یشکر ، و هر که آزادی کند خدایرا و نیکوئی ازو بیند « فانما یشکر لنفسه ، آن خود را کند و تن خود را سود می کند ، « و من کفر ، و هر که ناسپاسی کند نیکوئی نه ازو بیند « فان الله غنی حمید (۱۲) ، الله از همه بی نیاز است ستوده .

« و اذ قال لقمن لابنه ، لقمان گفت پسر خویش را ، « و هو یعظه ، و او پند میداد او را « یا بنی ، ای پسرک من « لا تشک بالله ، انباز مگیر ببا الله « ان الشک لظلم عظیم (۱۳) ، که انباز گرفتن با او بیدادی است [برخوشتن] بزرگ . « و وصینا الانسان بوالدیه ، وصیت کردیم مردم را بنیکوئی کردن با پدر و مادر « حملته امه ، برداشت مادر او را در شکم « و هنا علی و هن ، سستی بر بستنی « وفصاله فی عامین ، و شیر دادن او با باز کردن از شیر در دو سال « ان اشکری ، [وصیت کردیم او را] که آزادی کن مرا ، « و لو الدیک ، و دو زاینده خود را « الی المصیر (۱۴) ، باز آمد با منست .

« و ان جاهدک ، و [گفتیم مردم را] اگر با کوشد با تو پدر و مادر تو « علی ان تشک بی ، بر آن که انباز گیر با من « ما لیس لك به علم ، چیزی که تو آنرا [انباز] می ندانی « فلا تطعهما ، نگر فرمان ایشان نبوی [و بگفت ایشان نکنی] « و صاحبهما فی الدنیا معروفاً ، و با ایشان می زی و جهان میدار درین جهان باندام و بچم در کارهای این جهانی . « و اتبع سبیل من اناب الی ، و بر پی راه آن مرد رو که او را [در همه کار خویش] روی با من است « ثم الی مرجعکم ، آنکه باز گشت شما با من است « فانبتکم بما کنتم تعملون (۱۵) ، آگاه کنم شما را به پاداش از آن چیز که میکردید .

« یا بنی ، ای پسرک من « انها ان تک مثقال حبة من خردل ، اگر نیکبها (۱)

همسنگ يك دانه خردل بود «فتكن في صخرة» و آن خردل دانه در سنگ خاره بود «او في السموات او في الارض» يا در آسمانها يا در زمين [جائی بود و درو نهان] «يات بها الله» الله آنرا آورد [فردا بترازوی تو] «ان الله لطيف خبير» (۱۶) که الله باريك دان است و دربين از نهان آگاه .

«يا بني» ای پسرک من «اقم الصلوة» نماز [بهنگام] پيای دار «و أمر بالمعروف» و بنیکو کاری فرمای «وانه عن المنکر» و از ناپسند باز زن و از کار زشت داشته «و اصبر علی ما اصابك» و شکیبائی کن بر آن رنج که بتورسد [در امر معروف و نهی منکر] «ان ذلك من عزم الامور» (۱۷) «که آن از استواری کارها» [ی دین] است و درستی نشانهای آن .

«ولا تصغر خدك للناس» یکسو روی بیکسو مبر از مردمان بگردن کشی «ولا تمش في الارض مرحاً» و در زمین بخود کامهیی مرو «ان الله لا يحب» که الله دوست ندارد «كل مختال» ازین هر خرامنده ای خرامان ، «فخور» (۱۸) ، لافزنی خویشتن ستایی .

«واقصد في مشيك» و در رفتن خویش بچم باش «و اغضض من صوتك» و آواز خود فرود آر «ان انكر الاصوات لصوت الحمير» (۱۹) «که زشت تر آوازا آواز خران است .

النوبة الثانية

این سورة لقمان سی و چهار آیت است و پانصد و چهل و دو کلمت و دوهزار و

صدود ده حرف . جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت که بمدینه فرو آمد : « ولو انّ ما فی الارض من شجرة اقلام » تا آخر سه آیت . حسن گفت : جمله سورة مکی است مگر يك آیت : « الذين یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة » از بهر آنکه فرض نماز و فرض زکوة بمدینه فرو آمد ، و درین سورة منسوخ نیست مگر این کلمات : « ومن کفر فلا یحزنک کفره » این قدر از آیت منسوخ است بآیت سیف و باقی آیت محکم .

روی ابی بن کعب قال : قال رسول الله (ص) : « من قرأ سورة لقمان کان له لقمان رفیقاً یوم القيامة و اعطى من الحسنات عشراً بعد من عمل بالمعروف و عمل بالمنکر » .

قوله « الم ، تلك آیات الكتاب » یعنی تلك الحروف الثمانية والعشرون « آیات الكتاب الحکیم » . و قيل معناه هذه الايات تلك الايات التي و عدتم فی التوریه و يجوز ان يكون تلك اشارة الى الايات فی هذه السورة ای - هذه آیات الكتاب الحکیم ، ای - المحکم و هو الممنوع من الفساد و البطلان ، و قيل الحکیم هاهنا هو المتضمن للحکمة .

« هدی و رحمة » قرائة العامة بالنصب علی الحال و القطع و قرأ حمزة « و رحمة » بالرفع ، یعنی - هذا الكتاب « هدی و رحمة للمحسنین » سماء هدی لما فیہ من الدواعی الی الفلاح و اللطاف المؤدیة الی الخیرات و المحسن لا یقع مطلقاً الاّ مدحاً صفة للمؤمنین و فی تخصیص کتابه بالهدی و الرحمة للمحسنین دلیل علی انه لیس بهدی لغيرهم و قد قال تعالی : « و الذين لا یؤمنون فی آذانهم و قر و هو علیهم عمی » ، و قال تعالی : « و انه لحسرة علی الکافرین » هدی در قرآن بر هشد (١) وجه است و جمله این وجوه بدو معنی باز میگردد : یکی دعوت ، و دیگر شرح و توفیق .

اما آنچه بمعنی دعوت است بانبیاء و ائمه و شیاطین اضافت کرد ، انبیاء را گفت : « و لکل قوم هاد » ای - داع ، و ائمه را گفت : « و جعلناهم ائمة یهدون بامرنا » ای - یدعون بامرنا ،

و شیطان را گفت: «کتب علیه انه من تولیه فانه یضله و یهدیه الی عذاب السعیر»
ای - یدعوه .

و آنچه به معنی شرح و توفیق است حق تعالی بخود اضافت کرد که جزوی جلّ جلاله کس را روانیست و مخلوق را سزا نیست ، بند گان را خود توفیق ایمان دهد و دلها بمعرفت خود روشن گرداند ، و مر بنده را توحید خود کرامت کند و راه بخود خود نماید : «وان الله لهادی الذین آمنوا و ما انت بهادی العمی عن ضلالهم انک لاتهدی من احببت» و از روی لغت معنی هدی امالت است ، یقال : فلان یتهدی فی مشیته ای یتمایل ، فعلى هذا التأویل هدی الله یعنی امالة قلب الانسان من الکفر الی الايمان ومن الضلالة الی السنة .

آنکه محسنان را تفسیر کرد گفت : «الذین یقیمون الصلوة» یدیمونها بحقوقها و حدودها و شرائطها . شرائط نماز دو قسم است : قسمی شرائط جواز گویند یعنی فرائض و حدود و اوقات آن ، و قسمی شرائط قبول گویند یعنی تقوی و خشوع و اخلاص و تعظیم و حرمت آن . قال الله تعالی : «انما یتقبل الله من المتّقین» و تا این هر دو قسم بجای نیارد معنی اقامت درست نشود . ازینجا است که ربّ العزة در قرآن هر جای که بنده را نماز فرماید «اقیموا الصلوة» گوید و صلّوا نگوید و «یؤتون الزکوة» ای - یعطونها بشروطها الی مستحقّیها «وهم بالآخرة» ای - بالدار الآخرة و الجزاء علی الاعمال «هم یوقنون» فلا یشکّون فی البعث و الحساب . و انما اعاد لفظة «هم» للتوکید فی الیقین بالبعث و الحساب .

«اولئک علی هدی من ربّهم» - ، علی هدی - بیان عبودیت است ، - من ربّهم - بیان ربوبیت است ، بعد از گزارد معاملت و تحصیل عبادت ایشانرا بستود ، هم باعتقاد سنّت هم بگزارد عبودیت ، هم باقرار ربوبیت . و فی الایة دلیل انّ العبد لایهتدی بنفسه الا بهدایة الله تعالی . الاثری انه قال عزّوجلّ : «علی هدی من ربّهم» ردّ علی المعتزّلة فانهم یقولون : العبد یهتدی بنفسه .

«ومن الناس من يشتري لهو الحديث» یعنی بختار لهو الحديث . و قيل يشتري بماله كتباً فيها لهو الحديث . مقاتل گفت : در شأن النضر بن الحارث فرو آمد ، مردی کافر دل کافر کیش بود ، سخت خصومت با رسول خدا ، قتله رسول الله صبراً حين فرغ من وقعة بدر . مردی بازرگان بود سفر کردی بديار عجم و در زمين عجم اخبار پيشينيان : قصه رستم و اسفنديار و امثال ايشان بخريد و قریش را گفت محمد آنچه ميگويد از قصه پيشينيان چون عاد و ثمود هم چنان است که من بشما آوردم از اخبار رستم و اسفنديار و اکاسره . قریش استماع قرآن در باقی کردند و همه روی بوی آوردند و آن قصه های عجم می شنیدند اینست که رب العالمين گفت : «ليضلّ عن سبيل الله» یعنی - يضلّ بتلك الكتب عن تدبّر آيات الله . وقيل : ان قرائة كتب العجم يشكّكهم فيما جعله للنبي حجة من ذكر اخبار الامم الماضية . ثم قال « بغير علم » ای - لا يستحقّ ان يسمى عالماً من فعل هذا الفعل من اضلال نفسه و اضلال غيره . وقيل لم يعلم ما في عاقبة ذلك من الوزر . ابن عباس و مجاهد گفتند : « لهو الحديث » غناو سرود فاسقان است در مجلس فسق . و آيت دردم کسی فرو آمد که کنیز کان مغنیات خرد تا فاسقان را مطربى کنند ، فيكون المعنى يشتري ذات لهو الحديث . روى ابو امامة قال : قال رسول الله (ص) : « لا يحلّ تعليم المغنیات ولا بيعهن و ائمانهن حرام » . و فى مثل هذا نزلت الاية « و من الناس من يشتري لهو الحديث » . و ما من رجل يرفع صوته بالغنا الا بعث الله عليه شيطانين احدهما على هذا المنكب والاخر على هذا المنكب فلا يزالان يضرّانه بارجلهما حتى يكون هو الذى يسكت . و عن ابى هريرة انّ النبى (ص) نهى عن ثمن الكلب و كسب الزمارة . و قال مكحول : من اشترى جارية ضاربة ليمسكها لغنائها و ضربها مقيماً عليه حتى يموت لم اصل عليه ، ان الله يقول : « و من الناس من يشتري لهو الحديث » الاية . . . قال سعيد بن جبیر : « لهو الحديث » معناه يستبدل ويختار الغناء والمزامير والمعازف على

القرآن . وقال سبيل الله القرآن . « ليضلّ عن سبيل الله » يعنى ليضلّ غيره بذلك عن استماع القرآن . وقرأ ابن كثير و ابو عمرو « ليضلّ » بفتح الياء ، اى - ليضلّ هو بهذا الفعل عن سبيل الله . وعن ابي امامة قال : قال رسول الله (ص) . « انّ الله بعثنى هدى ورحمة للعالمين وامرنى بمحو المعازف والمزامير والاوثان والصلب (١) و امر الجاهلية و حلف ربّى بعزته لا يشرب عبد من عبيدى جرعة من خمر متعمداً الا سقيته من الصديد مثلها يوم القيامة مغفوراً له او معذباً ولا يسقيها صبيّاً صغيراً ضعيفاً مسلماً الا سقيته مثلها من الصديد يوم القيامة مغفوراً له او معذباً ولا يتر كها من مخافتى الا سقيته من حياض القدس يوم القيامة ، لا يحلّ بيعهنّ ولا شراهن ولا تعليمهنّ ولا التجارة بهن ، و ثمنهن حرام » يعنى - الضّوارب . وعن محمد بن المنكدر قال : بلغنى انّ الله عزّ وجلّ يقول يوم القيامة اين الذين كانوا ينزهون انفسهم و اسماعهم عن اللهو و مزامير الشيطان ادخلوهم رياض المسك ، ثم يقول للملائكة اسمعوا عبادى حمدى و ثنائى و تمجيدى . و اخبروهم ان : « لا خوف عليهم ولا هم يحزنون » . « و يتخذها هزواً » قرأ حمزة و الكسائي و يعقوب بنصب الذال عطفاً على قوله ليضلّ و قرأ الآخرون بضم الذال عطفاً على قوله يشتري ، و المعنى - و هو يتخذها هزواً اى يتخذ آيات الله هزواً ، يعنى يعيبها ويحقرها ويتسّفّه على من يقرأها « اولئك لهم عذاب مهين » مخز مذلّ .

« و اذا تتلى عليه آياتنا و لى مستكبراً » هذا دليل على انّ الاية السابقة نزلت فى النضر بن الحارث ، يعنى - و اذا قرى عليه آيات كتابنا اعرض عن تدبّر هامتكبراً رافعاً نفسه عن طاعة رسولنا و الاصغاء الى ما يتلوّه عليه من آياتنا « كان لم يسمعها » يعنى - لم يتدبّرّها ولم يفكّر حتى هو بمنزلة من لا يسمع لو قرء وصم « فى اذنيه » - يقال وقرت اذنه وقرها الله اللّهم قرّ اذنه « فبشره بعذاب اليم » .

« انّ الذين آمنوا و عملوا الصالحات » الايمان التصديق بالقلب وتحقيقه بالاعمال

الصالحة و لذلك قرن الله بينهما و جعل الجنة مستحقة بهما. قال الله تعالى : « اليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه ». وقيل استحقاق الجنة بالايمان واستحقاق الدرجات بالاعمال « لهم جنات النعيم » اضاف الجنات الى النعيم لتحقيق النعيم بتلك الجنات . وقيل جنات النعيم احدى الجنان السبع على ما روى وهب بن منبه عن ابن عباس : قال : خلق الله الجنان يوم خلقها فصلّى بعضها على بعض فهى سبع جنان : دار الجلال، و دار السلام، و جنة عدن وهى قصبة الجنة مشرفة على الجنان كلّها، و جنة المأوى، و جنة الخلد، و جنة الفردوس ، و جنات النعيم . قال : و الجنان كلّها مائة درجة ما بين الدرجتين مسيرة خمس مائة عام ، حيطانها لبنة من ذهب و لبنة من ياقوت و لبنة من زبرجد، ملاطها المسك و قصورها الياقوت و غرفها اللؤلؤ و مصاريعها الذهب و ارضها الفضة و حصباءها المرجان و ترابها المسك، اعد الله لاوليائه يقول تعالى : اوليائى جوزوا الصراط بعفوى و ادخلوا الجنة برحمتى .

« خالدين فيها وعد الله » نصب على المصدر و « حقاً » حال للوعد ، اى - وعد الله وعداً حقاً اى - من صفة وعد الله انه حق و حاله انه ينجز لا محالة « و هو العزيز » المنيع لا يغلب ولا يقهر « الحكيم » لا يسهو فى فعله ولا يغلط .

« خلق السموات بغير عمد ترونها » الهاء راجعة الى السموات لا غير يعنى خلق السموات السبع و امسكها بقدرته على غير عمد و انتم ترونها كذلك و - العمد - جمع عمود « و اتقى فى الارض رواسى ان تميد بكم » يعنى لان تميد بكم لقوله : « يبين الله لكم ان تضلّوا » يعنى لئلا تضلّوا ، « و بثّ فيها من كلّ دابة » مع كثرتها و اختلاف اجناسها . « و انزلنا من السماء » اى - من السحاب مطراً فى اوقات الحاجات اليها « فانبتنا فيها » اى - فى الارض « من كلّ زوج كريم » اى من كلّ صنف جنس من النبات حسن المنظر كثير المنافع ، وقيل : سماء كريماً لانه يكرم على العباد ما ينتفعون به .

« هذا خلق الله » اى - هذا الذى عتدته عليكم، خلق الله اى - مخلوقه فاقام الخلق

مقام المخلوق توسعاً بقولك : هذا درهم ضرب الامير اى - مضروب - « فارونى ماذا خلق الذين من دونه » عن آلهتكم التى تعبدونها، يعنى - ارونى ماذا خلقه الاصنام اى ليس يقدرّون على ذلك لانّها عاجزة عن الخلق وهى فى ذاتها مخلوقة، « بل الظالمون » اى - الكافرون ، « فى ضلال مبين » فى ذهاب عن الخلق بين واضح بان و ابان بمعنى واحد .

« ولقد آتينا لقمان الحكمة » لقمان مردى حكيم بود از نيكمردان بنى اسرائيل خلق را پند دادى و سخن حكمت گفتى و در عهد وى هيچ بشر را آن سخن حكمت نبود كه او را بود . و علماء تفسير متفق اند كه از اولياء بود نه از انبياء مكر عكرمة كه وى تنها ميگويد پيغامبر بود و اين خلاف قول مفسران است . و گفته اند پيغامبر نبود اما هزار پيغامبر را شاكردى كرده بود و هزار پيغامبر او را شاكرد بودند در سخن حكمت . و خلاف است كه حرفت وى چه بوده، قومى گفتند نجار بود، قومى گفتند خياط بود ، قومى گفتند شبان بود . روزى مردى بوى بگذشت و بنى اسرائيل او را جمع شده بودند و ايشانرا پند ميداد آن مرد گفت : تونه آن شبانى كه با من بفلان جا يكه گوسپند بچرا داشتى ؟ لقمان گفت : آرى من آن شبانم كه تو ديدى . آن مرد گفت : بچه خصلت باين پايگاه رسيدى ؟ گفت : بصدق الحديث و اداء الامانة و ترك مالا يعينى - بسخن راست گفتن و امانت برت كراردن و آنچه در دين بكار نيايد و از آن بسر شود بگذاشتن . و نسب وى بقول محمد بن اسحاق هو لقمان بن ناعور بن ناخور بن تارخ و هو آزر . و هب گفت : ابن اخت ايوب بود . مقاتل گفت : ابن خالة ايوب بود و بيشتريّن مفسران ميگويند غلامى سياه بود نوبى ستر لب ، بزرگ بينى ، زفت ساق ، ستر گردن ، بلند بالا ، ادبى تمام داشت و عبادت فراوان ، و سينه آبادان ، و دلى بنور حكمت روشن . بر مردمان مشفق و در ميان خلق مصلح و همواره ناصح . خود را پوشيده داشتى ، و بر مرگ فرزندان و هلاك مال غم نخوردى

و از تعلّم هیچ نیاسودی. حکیم بود و حلیم و رحیم و کریم. و در عصر داود بود، سی سال با داود همی بود بیکجای. و از پس داود زنده (۱) بود تا بعهد یونس بن متی و سبب عتق وی آن بود که مولی نعمت وی او را آزمونی کرد تا بداند که عقل وی چند است و حکمت و دانش وی کجا رسیده. گوسپندی بوی داد گفت این را قربانی کن و آنچه از جانور خوشتر و نیکوتر است بمن آر لقمان از آن گوسپند دل و زبان بیاورد. گوسپندی دیگر بوی داد که این را قربان کن و آنچه از جانور بتر است و خبیث تر بمن آر. لقمان همان دل و زبان بوی آورد، خواجه گفت این چه حکمت است که از هر دو یکی آوردی گفت: انّهما اطیب شیء اذا طابوا اخبث شیء اذا خبثا. خواجه آن حکمت از وی بیسندید و او را آزاد کرد. و عن نافع عن ابن عمر قال: سمعت رسول الله (ص) يقول حقاً اقول لم یکن لقمان نبیّاً و لکن کان عبداً کثیر التفکر حسن الیقین احبّ الله فاحبّه فمنّ علیه بالحکمة. و روی انه کان نائماً نصف النهار فنودی یا لقمان هل لك ان یجعلک الله خلیفة (۲) فی الارض فتحکم بین الناس بالحق؟ فاجاب الصوت فقال: ان خیرنی ربّی قبلت العافیة ولم اقبل البلاء و ان عزم علیّ فسمعاً و طاعة فانتی اعلم ان فعل بی ذلک اعاننی و عصمنی. فقالت الملائكة بصوت لا یراهم: لم یا لقمان؟ قال لاّ الحاکم باشد المنازل و اکد رهایغشاه الظلم من کلّ مکان ان یعن (۳) فبالحری ان ینجو وان اخطأ اخطأ طریق الجنّة و من یکن فی الدنیا ذلیلاً خیر من ان یكون شریفاً و من یختر الدنیا علی الآخرة تفته الدنیا ولا یصیب الآخرة فعجبت الملائكة من حسن منطقه فنام نومة فاعطی الحکمة فانته به. ثمّ نودی داود بعده فقبلها فلم یشرط ما اشترط لقمان فهو فی الخطیئة غیر مرّة کلّ ذلک یعفو الله عنه و کان لقمان یوازره بحکمته فقال له داود (۴) طوبی لک یا لقمان اعطیت الحکمة و صرفت عنک

(۱) زنده در (ج) نیست (۲) ان یجعلک خلیفة (الف) (۳) ان یعدل (الف) (۴) داود.

البلوى و اعطى داود الخلافة وابتلى بالبلية والفتنة .

« و لقد آتينا لقمن الحكمة ، رأس الحكمة الشكر لله ثم المخافة منه ثم القيام بطاعته . و قيل الحكمة هى الاصابة فى القول والعمل و الفقه فى الدين . « ان اشكر الله » قال الزجاج معناه آتينا لقمن الحكمة لان يشكر الله . و قيل هو بدل من الحكمة . و قيل : هو تفسير للحكمة ، « ومن يشكر فانما يشكر لنفسه » لان الشاكر يستحق المزيد ، من قوله : « لئن شكرتم لازيدنكم » اى - يعود منفعة شكره اليه . « ومن كفر » لن يضر الله « فانه غنى » عن العباد و شكرهم . « حميد » محمود فى صنعه .

« و اذ قال لقمن لابنه ، اى - اذ كراذ قال لقمن لابنه و اسم ابنه ثاران ، و قيل مشكم ، و قيل انعم ، « و هو يعظه يا بنى لا تشرك ، يا بنى انها ان تك ، يا بنى اقم . « قرأ حفص بفتح الياء فى ثلثهن و قرأ ابن كثير باسكان الياء فى الاولى و الثالثة و كسر الياء فى الثانية ، و قرأ الباقر بكسر الياء فى ثلثهن « يا بنى لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظيم ، هذا هو الظلم الذى حذر منه ابراهيم فى سورة الانعام : « الذين آمنوا و لم يلبسوا ايمانهم بظلم » و قال الشاعر :

الحمد لله لا شريك له من اباه فنفسه ظلما

و وقف بعض المفسرين على قوله : « لا تشرك » ثم ابتداء بالقسم فقال : « بالله ان الشرك لظلم عظيم ، اظلم الظلم .

« و وصيتنا الانسان بوالديه » اى - وصيتناه بالاحسان الى والديه ثم رجح الام و بين عظم حق الوالدة فقال : « حملته امه و هنا على و هن » اى - ضعفاً على ضعف و شدة بعد شدة . فالو هن - الاول ما ينوها من ثقل الحمل و الوهن الثانى ما يعترىها من الطلق ، و عبوء التربية و الرضاع . « و فصاله فى عامين » المراد بهذا الفصل الرضاع لان عاقبة الرضاع الفصل كقوله : « اعصر خمراً » و المعنى انها بعد الوضع ترضعه عامين . و ذلك مما يزيد بها ضعفاً . فلهذا وجب على الولد مراعاتها و القيام

بشكرها . و فى الحديث سئل رسول الله (ص) : من احق الناس بحسن الصحبة ؟ فقال
 اَمَّك . فقال : ثم من ؟ قال : اَمَّك . قال : ثم من ؟ قال ابو بكر .
 قال : ثم من ؟ قال : الاقرب فالاقرب . و قيل : رعاية حق الوالد من حيث الاحترام و
 رعاية حق الام من حيث الشفقة و الاكرام . و قرى فى الشواهد و فصله فى عامين ، اى -
 حد منتهى رضاعه فى انقضاء عامين ، قال هاهنا فى عامين . وقال فى سورة البقرة : « حولين
 كاملين » لان لايزاد عليهما . « ان اشكر لى » يعنى - و وصيتناه ان اشكر لى « ولو الديق
 الى المصير » اى مصيرك الى « و حسابك على » فلا تخالف طاعتي . و فى كلام لقمان
 لابنه ان الله رضى لى لك فلم يوصنى بك ولم يرضك لى فوصاك بى . و قال سفيان بن
 عيينة فى قوله تعالى : « ان اشكر لى و لو الديق » قال من صلى الصلوات
 الخمس فقد شكر الله و من دعا للوالدين فى ادبار الصلوات الخمس فقد
 شكر الوالدين .

« و انجاهداك على ان تشرك بى » يعنى - و مع ما اوصيك به من بر الوالدين
 ان حملاك على ان تشرك بى « فلا تطعهما » فان حقهما و ان عظم فليس با عظم من
 حقى . « و صاحبهما فى الدنيا معروفاً » يعنى - بالاتقان عليهما « و اتبع سبيل من
 اناب الى » يعنى - اتبع سبيل محمد (ص) فيما يدعوك اليه من طاعتي « ثم الى مرجعكم
 فانبئكم بما كنتم تعملون » هذه الاية و نظيرها فى سورة العنكبوت نزلت فى قوم
 اسلموا و لهم آباء و امهات مشركون يبطئونهم عن الاسلام و يرغبونهم عنه . و قيل
 نزلت فى ابي بكر الصديق و ذلك انه حين اسلم اتاه عثمان و طلحة و الزبير
 و سعد بن ابى وقاص و عبد الرحمن بن عوف قالوا له قد صدقت هذا الرجل و
 آمنت به ؟ قال نعم هو صادق فآمنوا به ثم حملهم الى النبى (ص) حتى اسلموا فهؤلاء
 لهم سابقة الاسلام اسلموا بارشاد ابي بكر ، قال الله تعالى : « و اتبع سبيل من اناب
 الى » يعنى - انابكم و قد تضمنت الاية النهى عن صحبة الكفار و الفساق و الترغيب فى

صحة الصالحين . ثم عاد الى عظة لقمان ابنه . فقال :

« يا بنى انّها ان تك مثقال حبة من خردل ، - انّها - انّث لمكان الحبة كقوله :
« فانّها لاتعمى الابصار » فانّث لمكان الابصار ويجوز ان يكون المراد بالتأنيث الحسنه يعنى - انّ
الحسنه ان تك مثقال حبة . قال مقاتل : انّ ابن لقمان قال لابيّه يا ابت : ان عملت
بالخطيئة لايرانى (١) احد كيف يعلمها الله فقال يا بنى ان الخطيئة ان تك
مثقال حبة . يقال مثقال الشئ ما يساويه فى الوزن و كثر فى الكلام فصار عبارة عن
مقدار الدينار . قرأ نافع مثقال حبة بالرفع على اسم كان و مجازة ان يقع مثقال حبة
و حينئذ لا خبر له « فتكن فى صخرة » قال اكثر المفسرين هى الصخرة التى عليها
الارض وهى التى تسمى السّجّين و ليست من الارض وهى التى يكتب فيها اعمال
الفجّار و خضرة السّماء منها وهى على الريح ليست فى السّماء و لا فى الارض ، ثم قال :
« او فى السموات او فى الارض » يعنى - فى اى موضع حصل من الامكنة التى هى
السموات و الارض لم يخف عليه مكانها فيأتى الله بها يوم القيامة و يجازى عليها ، « انّ
الله لطيف » باستخراجه « خبير » بمكانها . وفى بعض الكتب انّ هذه الكلمة آخر كلمة تكلم بها
لقمان . فانشقت مرارته من هيبتها فمات . وقال الحسن معنى الاية هو الاحاطة بالاشياء
صغيرها و كبيرها . وقيل المراد بها الرزق ، يعنى ان كان للانسان رزق مثقال حبة خردل
فى هذه المواضع جاء بها الله حتى يخرجها و يسوقها الى من هى رزقه . و فى الخبر :
انّ الرزق مقسوم لن يعدو امراً ما كتب له ، انّ الرزق ليطلب الرجل كما
يطلبه اجله .

« يا بنى اقم الصلوة وأمر بالمعروف و انه عن المنكر واصبر على ما اصابك »
فى ذات الله من المضرة فى الامر بالمعروف و النهى عن المنكر . و قيل : « واصبر على
ما اصابك » من شدائد الدّنيا من الامراض و الفقر و الهمم و الغم . « انّ ذلك من عزم

الامور ، اى - انّ الذى اوصيتك به ممّا عزم الله على عباده، اى - امرهم به امرأ حتماً «عزم الامور» مالا يشوبه شبهة ولا يدافعه ريبة . و فى الخبر من صلّى قبل العصر اربعاً غفر الله له مغفرة عظيماً اى - هذا الوعد صادق عزيز وثيق . وفى دعائه (ص) «اسئلك عزائم مغفرتك» اى - اسئلك ان توفقنى للاعمال التى تغفر لصاحبها لا محالة .

«ولا تصعّر خدّك للناس» قرأ ابن كثير و ابن عامر و عاصم و يعقوب لا تصعّر بتشديد العين و قرأ الآخرون لا تصاعر و معناهما واحد، يقال صعّر وجهه و صاعر اذا مال و اعرض تكبراً مثل ضعف و ضاعف . قال عكرمة : هو الذى اذا سلّم عليه لوى عنقه تكبراً و الصعر التواء و ميل فى العنق من خلقة او داء او كبر فى الانسان و فى الابل . تقول : رجل اصعر و اصيد و الصيد كالصعر، «ولا تمش فى الارض مرحاً» اى - لا تمش بالخيلاء و الكبير . مرحاً مصدر وقع موقع الحال . و المرح - اشدّ الفرح . «انّ الله لا يحب كل مختال فخور» فى مشيته، «فخور» الفخور الذى يعدّد مناقبه تطاولاً بها و احتقاراً لمن عدم مثلها . و قيل الفخور كثير الفخر ، عن ابن عمر قال : قال رسول الله (ص) : خرج رجل يتبختر فى الجاهلية عليه حلّة فامر الله عزّ وجلّ الارض فاخذته فهو يتجلجل فيها الى يوم القيامة .

«واقصد فى مشيك» القصد و الاقتصاد التوسط فى الامر، قال بعضهم : انّ للشيطان من ابن آدم نزعان بايتهما ظفر قنق : الافراط و التفريط . و قيل كلاطرى فى القصد مذموم . و منه قوله عزّ وجلّ : «و على الله قصد السبيل» و منهم مقتصد ، و تأويل الاية - «اقصد فى مشيك» لامرحاً و اختيالاً و لا خرقاً و استعجالاً . و قال ابن مسعود كانوا ينهون عن خيب اليهود و ديبب النصارى ولكن مشياً بين ذلك . وعن النبى (ص) : «سرعة المشى يذهب بهاء المؤمن» . «و اغضض من صوتك» يقال : غضّ صوته و غضّ بصره اذا خفض صوته و غمض بصره . و فى الحكمة حسبك من صوتك ما سمعت اهل مجلسك، «انّ انكر الاصوات» اى - اقبح الاصوات «لصوت الحمير»

اوله زفير و آخره شهيق وهما صوت اهل النار . وقال سفيان الثوري : صياح كل شيء تسبيحه الا الحمار فانه يصيح لرؤية الشيطان . و روى عن النبي (ص) قال : « ان الله يبغض ثلث اصوات : نهقة الحمير و نباح الكلب والداعية بالحرب » يعنى النائحة ، و قيل « لصوت الحمير » العطسة المنكرة حكاة اقضى القضاة الماوردي ووجه هذا القول انه جعل الحمير - فعلاً من قولهم طعنة حمراء - اى - شديدة و من قولهم حمارة القيط شدته و الحمار سُمي حماراً لشدته ، ثم لا تخصيص له بالعطسة دون غيرها من الاصوات .

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس : « بسم الله الرحمن الرحيم » بسم الله نور الاسرار و سرور الابرار ، بسم الله قهر الشيطان الغدار ، و سبب لمرضاة الملك الجبار . الله است آفريدگار جهان و جهانيان ، من قوله : « الله خالق كل شيء » . الله است روزى دهنده آفريدگان ، من قوله : « و ما من دابة فى الارض الا على الله رزقها » . الله است نگه دارنده زمين و آسمان ، من قوله : « ان الله يمسك السموات و الارض » . الله است كفایت كننده شغل بندگان ، من قوله : « اليس الله بكاف عبده » . الله است راه نمايندۀ مؤمنان ، من قوله : « و ان الله لهادى الذين آمنوا » . الله است غيب دان و نهان دان ، من قوله « يعلم السر و اخفى » . الله است آمرزنده گناهان ، من قوله : « ان الله يغفر الذنوب جميعاً » . الله است بخشاينده و مهربان بر مؤمنان ، من قوله : « و كان بالمؤمنين رحيماً » .

بسم الله در تحت هر حرفى اشارتى است و در آن اشارت بشارتى ، با اشارت است كه بصيرمى بينم كردار تو . سين اشارت است كه سميع ام مى شنوم گفتار تو ، ميم اشارت است

که مجیب می نیوشم دعاء تو. با اشارت است بپرّ او، سین اشارت است بسرّ او. میم اشارت است بمنتّ او کوئی قسم یاد میکند میگوید جلّ جلاله: پرّ من با بندگان من، بسرّ من با دوستان من، بمنتّ من بر مشتاقان من که عذاب نکنم بنده ای را که باخلاص گوید نام من و در هر کار ابتدا کند بنام من یا بقاء او، سین سناء او، میم مجد او، با بقاء بنده، سین سرور بنده، میم مقام بنده. میگوید عزّ جلاله: عبدی بقاء من بمن، بقاء تو زمن، سناء من صفت من، سرور تو صحبت من، مجد من جلال من، مقام تو بر درگاه من. اللهام که کافران را عذاب کنم اظهار حجّت را، رحمانم با مؤمنان فضل کنم اظهار منتّ را. رحیم ام عاصیان را عفو کنم اظهار رحمت را.

«اکم» الالف یشیر الی الایة و اللام یشیر الی لطفه و عطائه و المیم یشیر الی مجده و سنائه فبالآله رفع الجحد عن قلوب اولیائه و بلطف عطائه اثبت المحبّة فی اسرار اصفیائه و بمجده و سنائه مستغن عن جمیع خلقه بوصف کبریائه. الف اشارتست بآلاء و نعماء و لام اشارتست بلطف و عطاء او، میم اشارتست بمجد و سناء او. میگوید بآلاء و نعماء من، بلطف و عطاء من، بمجد و سناء من که این حروف قرآن کلام من.

«تلك آيات الكتاب الحکیم» ای - هذه آیات الكتاب المحکم المحروس عن التّغییر و التّبدیل. کتاب ربّانی، کلام یزدانی، نامه آسمانی، حبل الله المتین و نور المبین، حجّت رسالت و منشور نبوّت و معجز دعوت. نامه ای که تغیییر و تبدیل را درو راهی نه، حکم و امثال او را کوتاهی نه، معانی و احکام او را تناهی نه، رسم و نظم او را تباهی نه، متبّع او را گمراهی نه.

«هدی و رحمة للمحسنین» عابدان راهدی و رحمت است، عارفان را دلیل و حجّت است. هر که را قرآن طیب بود الله او را حبیب بود، هر کرا قرآن انیس بود

الله او را جلیس بود، هر کرا قرآن رفیق بود قرینش توفیق بود، هر کرا قرآن امام بود مقرّش دارالسلام بود. آدمیان دو گروه اند: آشنایان اند و بیگانگان. آشنایان را قرآن سبب هدایت است، بیگانگان را سبب ضلالت است، کما قال تعالی: «یضَلُّ به کثیراً و یهدی به کثیراً» بیگانگان چو قرآن شنوند پشت بر آن کنند و کردن کشند کافروار چنان که ربّ العزّه گفت: «و اذا تتلی علیه آیاتنا ولیّ مستکبراً» الاّیه. آشنایان چون قرآن شنوند بنده وار بسجود در افتند و با دلی تازه زنده در الله زارند چنان که الله گفت: «اذا یتلی علیهم یخروّن للاذقان سجّداً» آنکه سرانجام هر دو گروه پیدا کرد، دشمن راعقوبت که: «فبشره بعذاب الیم» و دوست را مثبت که: «لهم جنّات النعیم خالدين فیها وعد الله حقاً» الاّیه.

«ولقد آتینا لقمن الحکمة». بدان که حکمت فعلی است بر صواب یا نطقی بر صواب: فعل بر صواب و زن معاملت نگه داشتن است با خود میان بیم و امیدو با خلق میان شفقت و مدهانت و با حق میان هیبت و انس، و نطق بر صواب آنست که هزل در ذکر حق نیامیزی و تعظیم در آن نگه داری و آخر هر سخن باوّل آن پیوندی. حکیم اوست که هر چیز بر جای خود نهد و هر کار که کند بسزای آن کار کند و هر چیزی در همتای آن چیز بنده. و این حکمت از کسی بیاید که در دنیا زاهد شود و بر عبادت مواظبت نماید. مصطفی (ص) گفت: «من زهد فی الدنیا اسکن الله الحکمة قلبه و انطق بها لسانه» و قال علی بن ایطالب (ع): روّحوا هذه القلوب و اطلبوا لها ظرایف الحکمة فانّها تمَلّ كما تمَلّ الابدان. و قال الحسین بن منصور: الحکمة سهام و قلوب المؤمنین اهدافها و الرّامی اللهو الخطاء معدوم. و قيل: الحکمة - العلم اللدنی. و قيل هو النور المفرّق بین الالهام و الوسواس. و قيل لبعضهم من این یتولّد هذا النور فی القلب؟ فقال: من الفکرة و العبرة و هما من میراث الحزن و الجوع.

« و از قال لابنه وهویعظه ، الایة... لقمان پسر خویش را پند داد و وصیت کرد که ای پسر بسورها مرو که ترا رغبت در دنیا پدید آید و آخرت بر دل تو فراموش گردد. ای پسر اگر سعادت آخرت میخواهی و زهد در دنیا بتشییع جنازه‌ها بیرون شو و مرگ پیش چشم خویش دار و در دنیا چنان مباش که عیال و وبال مردم شوی از دنیا قوت ضرورتی بردار و فضول بگذار . ای پسر روزه که داری چنان دار که شهوت ببرد نه قوت ببرد و ضعیف کند تا از نماز بازمانی که بنزدیک الله نماز دوست تراز روزه . ای پسر از نیک زنان تا توانی برحذر باش و از زنان بد فریاد خواه با الله که ایشان دام شیطان اند و سبب فتنه . ای پسر چون قدرت یابی بر ظلم بندگان ، قدرت خدای بر عقوبت خود یاد کن و از انتقام وی بیندیش که او جلّ جلاله منتقم است ، دادستان از گردن کشان و کین خواه از ستمکاران و بحقیقت دان که ظلم تو از آن مظلوم فرا گذارد و عقوبت الله اندران ظلم بر تو بماند و پاینده بود . ای پسر و مبادا که ترا کاری پیش آید از محبوب و مکروه که نه در ضمیر خود چنان دانی که خیر و صلاح تو در آنست . پسر گفت : ای پدر من این عهد نتوانم داد تا آنکه که بدانم که آنچه تو گفتی چنانست که تو گفتی . پدر گفت : الله تعالی پیغامبری فرستادست و علم و بیان آنچه من گفتم با وی است تا هر دو بنزدیک وی شویم و از وی پرسیم هر دو بیرون آمدند و بر مرگوب نشستند و آنچه در بایست بود از توشه و زاد سفر برداشتند ، بیابانی در پیش بود مرگوب همی راندند تا روز بنماز پیشین رسید و کرما عظیم بود ، آب و توشه سپری گشت و هیچ نماند. هر دو از مرگوب فرو آمدند و پیاده بشتاب همی رفتند . ناگاه لقمان در پیش نگرست سیاهی دید و دود ، با دل خود گفت آن سیاهی درخت است و آن دود نشان آبادانی و مردمان که آنجا وطن گرفته‌اند ، همچنان همی رفتند بشتاب ، ناگاه پسر لقمان پای بر استخوانی نهاد. آن استخوان بزیر قدم وی برآمد و به پشت پای بیرون آمد ، پسر بیهوش گشت و بر

جای بیفتاد. **لقمان** در وی آویخت و آن استخوان بدن‌دان از پای وی بیرون کرد و عمامه‌ی وی پاره کرد و بر پای وی بست. **لقمان** آن ساعت بگریست و یک قطره آب چشم وی بر روی پسر افتاد، پسر روی فرا پدر کرد گفت: ای بابای من می بگرئی بچیزی که میگوئی بهی من و صلاح من در آنست. ای پدر چه بهتری است ما را اندرین حال، آب و توشه سپری شد و ماهر دو درین بیابان متحیر بماندیم، اگر تو بروی و مرا برین حال بجای مانی با غم و اندیشه روی و اگر با من اینجا مقام کنی برین حال هر دو بمیریم، درین چه بهتری است و چه خیرت. پدر گفت: اما گریستن من از آنست که من دوست داشتمی که بهر حظی که مرا از دنیاست من فدای تو کردمی که من پدرم و مهربانی پدران بر فرزندان معلوم است. و اما آنچه میگوئی که درین چه خیرت است تو چه دانی مگر آن بلا که از تو صرف کرده اند خود بزرگتر از این بلاست که بتو رسانیده اند، و باشد که این بلا که بتو رسانیده اند آسانتر از آنست که از تو صرف کرده اند، ایشان درین سخن بودند که **لقمان** فرا پیش نگرست و هیچ چیز ندید از آن سواد و دخان. با دل خویش گفت من آنجا چیزی میدیدم و اکنون نمی بینم ندانم تا آن چه بود. ناگاه شخصی دید که همی آمد بر اسبی نشسته و جامه‌ای سپید پوشیده، آواز داد که **لقمان** توئی؟ گفت آری، گفت: حکیم توئی؟ گفت چنین میگویند، گفت: آن پسر بی خرد چه گفت؟ اگر نه آن بودی که این بلا بوی رسید هر دورا بزمین فرو بردندی چنان که آن دیگران را فرو بردند. **لقمان** روی و پسر کرد گفت: دریافتی و بدانستی که هر چه بر بنده رسد از محبوب و مکروه خیرت و صلاح وی در آن است؟ پس هر دو برخاستند و رفتند. **عمر خطاب** از اینجا گفت: من باک ندارم که باهداد برخیزم بر هر حال که باشم بر محبوب یا بر مکروه، زیرا که من ندانم که خیرت من اندر چیست؟ **موسی** (ع) گفت: بارخدا یا از بندگان تو کیست بزرگ گناه‌تر؟ گفت:

آنکس که مرا متهم دارد. موسی گفت: بار خدایا آن کیست که ترا متهم دارد؟ گفت: آنکس که استخارت کند و از من بهتری خویش خواهد، آنکه بحکم من رضا ندهد، آنکه در آخر وصیت گفت:

«واقصد فی مشیک و اغضض من صوتک» ای - کن فانیاً عن شواهدک مأخوذاً عن حولک و قوتک منتسقاً بما استولی علیک من کشفات سرک و انظر من الذی یسمع صوتک حتی تستفیق من خمار غفلتک. «ان انکر الاصوات لصوت الحمیر» فی الاشارة انّه الذی یتکلم فی لسان المعرفة بغير اذن من الحق و قالوا هو الصوفی یتکلم قبل اوانه. و قيل: من تصدّر قبل اوانه تصدّی لهوانه.

۲ - النوبة الاولى

قوله تعالى: «الم تروا» نمی بینید؟ «ان الله سخر لکم» که الله شما را نرم کرد و فرمان، «ما فی السموات وما فی الارض» هر چه در آسمانها و زمینها چیز است «و اسبغ علیکم نعمه» و تمام کرد و فراخ بر شما نعمتهای خویش «ظاهرة» آشکارا [از آنچه ارزانی داشت از نیکیها] «و باطنة» و نهان [از آنچه بازداشت از بدها]، «و من الناس» و از مردمان کس است «من یجادل فی الله» که پیکار می کند در خدای و باو می پیچد [در هستی یگانگی و بی انبازی او] «بغير علم» بی هیچ دانشی «ولا هدی ولا کتاب منیر» (۲۰)، و بی هیچ نشان و بی هیچ نامه روشن. «واذا قيل لهم» و چون ایشانرا گویند «اتبعوا ما انزل الله» بر پی آن روید که الله فرو فرستاد «قالوا» ایشان گویند «بل تتبع ما وجدنا علیه آباءنا»

نه که برپی آن رویم که پدران خویش را بر آن یافتیم « اولو کان الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر (۲۱) » باش و اگر دیو ایشانرا با عذاب آتش میخواند بران باید رفت .

« و من یسلم وجهه الی الله » هر که روی خویش و سوی خویش و آهنگ خویش با الله سپارد « و هو محسن » و او نیکو کار بود و بی گمان « فقد استمسک بالعروة الوثقی » اودست دزد در استوارتر گوشه ای « و الی الله عاقبة الامور (۲۲) » و بالله گردد سرانجام همه کار [و چنان بود که او خواهد] .

« و من کفر » و هر که کافر شود و بسپاس نیندیشد (۱) « فلا یحزک کفره » اندوهگن مدار ترا نسیاسی و ناگرویدن او « الینا مرجعهم » با ماست باز گشت ایشان « فننبئهم بما عملوا » تا آگاه کنیم ایشانرا پیاداش دادن از آنچه میکردند « ان الله علیم بذات الصدور (۲۳) » که الله داناست بهر چه در دلهاست .

« نمتعهم قلیلاً » فرامیداریم ایشان را بیرخورداری این جهانی اندکی « ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ (۲۴) » پس ایشانرا فرا نیاریم ناچاره فرا عذابی بزرگ .

« و لئن سألنهم » و اگر پرسی ایشانرا من خلق السموات و الارض ، که که آفرید آسمانها و زمینها ؟ « لیقولن الله » گویند که الله « قل الحمد لله » بگو حمد و ستایش بسزا آن خدایرا [که دشمن بحق او معترف بزبان خویش و بر آفرید کاری او گواہ] « بل اکثرهم لا یعلمون (۲۵) » [نه چنانست که ایشان میگویند از حدیث انباز و انبازی] که بیشتر ایشان نادان اند .

« لله ما فی السموات و الارض » خدایراست هر چه در آسمان و زمین چین است « ان الله هو الفنی الحمید (۲۶) » که الله آنست که او بی نیاز است

نکو نام ستوده .

« و لو انّ ما فی الارض من شجرة ، اگر چنان بودی که هر چه در زمین درخت است » اقلام ، همه قلم بودی « و البحر یمده ، و دریا مداد بودی [می پیوندید آنرا و می کشید] « من بعده ، پس تهی شدن آن » سبعة ابحر ، هفت دریای دیگر [از مداد] « ما نفدت کلمات الله ، بسر نیاید سخنان الله » ان الله عزیز حکیم (۳۷) ، که الله توانائی است دانا .

« ما خلقکم ، نیست آفرینش شما [درین جهان] « ولا بعثکم ، و نه بر انگیختن شما [در آن جهان] « الا کنفس واحدة ، مگر چون [آفریدن و برانگیختن] یک تن » ان الله سمیع بصیر (۳۸) ، الله شنواست بینا .

« الم تر ، نمی بینی ؟ » ان الله یولج اللیل فی النهار ، که الله در می آرد شب [تابستانی] در روز « و یولج النهار فی اللیل ، و در می آرد روز [زمستانی] در شب » و سخر الشمس والقمر ، و روان کرد و بفرمان خورشید و ماه « کلّ یجری ، الی اجل مسمی ، هر یکی میرود تا آن زمان که نام زد کرده الله است که هر دو تباه و نیست شوند » و ان الله بما تعملون خبیر (۳۹) ، و نمی دانی که الله دانا است بهر چه می کنید و از آن آگاه .

« ذلك بان الله هو الحق ، آن [کردار و آفرینش و این گفتار] از بهر آنست تا بدانند که الله هست بسزا » و انّ ما یدعون من دونه الباطل ، و هر چه می خدای خوانید فرود از او کثر است و نیست » و انّ الله هو العلیّ الکبیر (۴۰) ، و الله اوست که زبر خلق است و مه از ایشان .

« الم تر انّ الفلك تجری فی البحر ، نمی بینی که می رود کشتیها در دریا » بنعمة الله ، بنعمتهای خدای [و نیک خدای او] « لیریکم من آیاته ، آنرا تا با شما نماید [آنچه نماید] از نشانهای [نیک خدائی] خویش » ان فی ذلك لآیات ،

در آن نشانهای پیدا است «لکل صبارشکور» (۴۱) «هر شکیبائی راسپاس شناس نیکو شکیب سپاس دار .

«و اذا غشيه موج» و آنکه که بزیر ایشان درآید موج دریا «کا لظلل» هم چون میغ بزرگ کران «دعوا الله» خوانند خدایرا [از دل] «مخلصین له الدین» پاک دارنده اورا دعا خواندن خویش [یکانه] «فلما نجیهم الی البر» و آنکه که ایشانرا رهاوند و بادشت و صحرا آرد «فمنهم مقتصد» از ایشان کس کس بود که میانه بود و بچم، نه دل آسا «و ما یجحد بآیاتنا» [و باز ننشیند از پذیرفتن پیغامهای ما] و منکر نیاید نشانهای ما را «الا کل ختار کفور» (۴۲) مکر ازین هر ناراستی کثر کاری پلید، آهنگی ناسپاس .

«یا ایها الناس» ای مردمان «اتقوا ربکم» بپرهیزید از [خشم و عذاب] خداوند خویش «واخشوا یوماً» و بترسید از روزی «لا یجزی والد عن ولده» که هیچ سود ندارد و بکار نیاید پدر پسر خویش را «و لا مولود هو جازع عن والده شیئاً» و نه هیچ فرزند بکار آید پدر خویش را هیچ «ان وعد الله حق» که وعده الله [و هنگام نهادن او] راست است «فلا تفر تکم الحیوة الدنیا» هان که زندگانی این جهانی شما را مفریاد (۱) «و لا یفر تکم بالله الغرور» (۴۳) و مفریاد (۲) شما را بخدای آن شیطان فریبنده (۳) .

«ان الله عنده علم الساعة» بنزدیک الله است دانش کی رستاخیز «وینزل الغیث» و او فرستد باران «و یعلم ما فی الارحام» و او داند که در رحم آبستنان چیست «و ما تدری نفس ماذا تکسب غداً» و نداند هیچکس که چه خواهد کرد فردا «و ما تدری نفس بای ارض تموت» و نداند هیچ کس که بکدام زمین خواهد مرد «ان الله علیم خبیر» (۴۴) الله دانائی است آگاه .

النوبة الثانية

قوله تعالى وتقدس : « اولم تروا معناه - الم تعلموا يا بنى آدم » ان الله سخر لكم ما فى السموات وما فى الارض ، اى - مكنكم من الانتفاع بما فى السماء من الشمس والقمر والنجوم وما فى الارض من الجبال والبحار والنبات والاشجار والدواب والرياح والسحاب وغير ذلك مما تنتفعون به فى اوقاتكم ومصالحكم . « واسبغ عليكم » اى - اتمم ووسع حتى فضل و السابغات فى قصة داود هى الدروع الطويلة « نعمه » قرأ نافع و ابو عمرو و حفص بفتح العين على الجمع و قرأ الآخرون متونة على الواحد و معناها الجمع ايضا كقوله : « و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها » . « ظاهرة و باطنة » قال عكرمة عن ابن عباس : النعمة الظاهرة - الاسلام و القرآن ، و الباطنة - ما ستر عليك من الذنوب و لم يعجل عليك بالنقمة . و قيل : الظاهرة ما يراها الناس من الجاه و المال و الخدم و الاولاد . و الباطنة - الخلق و العلم و القوة و سائر ما يعلمه العبد من نفسه . و قيل الظاهرة - ما يعلمه العبد من نفسه و الباطنة - ما يعلمه الله ولا يعلم العبد . و قيل لرسول الله (ص) : عرفنا النعم الظاهرة فما الباطنة ؟ فقال (ص) « هو ما لورآك الناس عليه لمقتوك » و عن جوير عن الضحاك قال سألت ابن عباس عن قول الله عز وجل : « و اسبغ عليكم نعمه ظاهرة و باطنة » فقال سألت رسول الله (ص) قلت يا رسول الله ما هذه النعمة الظاهرة و الباطنة ؟ قال : « اما الظاهرة فالاسلام و ما حسن من خلقك و ما افضل عليك من الرزق . و اما الباطنة فما ستر من سوء عملك يا ابن عباس » . يقول الله عز وجل « انى جعلت للمؤمن ثلاثا صلوة المؤمنين عليه بعد انقطاع عمله اكثر به عنه خطايا . و جعلت له ثلث ماله ليكفر به عنه خطايا »

و سترت عليه سوء عمله الذى لو قد ابديته للناس لنبذه اهله و ما سواهم
 وقال الحارث بن اسد المحاسبى : الظاهرة نعيم الدنيا و الباطنة نعيم العقبي .
 وقال سهل بن عبد الله : الظاهرة اتباع الرسول و الباطنة محبته . و قيل :
 الظاهرة قوله « و يبين آياته للناس » و الباطنة قوله : « وزينه فى قلوبكم » .
 و قيل : الظاهرة - الشهادة الناطقة و الباطنة - السعادة السابقة . و قيل الظاهرة - وضع
 الوزر و رفع الذكر و الباطنة - شرح الصدر . و قيل : الظاهرة قوله « وانتم الاعلون »
 و الباطنة قوله « اولئك المقربون » ؛ « و من الناس من يجادل فى الله » يعنى - ومع هذه
 النعم الظاهرة و الباطنة منهم من يخاصم فى دين الله و يجادل فى توحيد الله ويميل الى
 الشرك وهو النضر بن الحارث حين زعم ان الملائكة بنات الله . و قيل نزلت فى
 يهودى خاصم النبى (ص) فاخذته صاعقة فاهلكته ، « بغير علم » اى - جهلامنه لاعلم له بما
 يدعىه ، « ولا هدى ولا كتاب منير » اى - لا برهان له من سنة سنّها نبى او كتاب مبين
 انزل على نبى يعنى - انما يتبع هواه و وسوسة الشيطان .

« و اذا قيل لهم اتبعوا ما انزل الله » يعنى - ومتى قال لهم الرسول والمؤمنون
 « اتبعوا ما انزل الله » من الكتاب الواضح و النور البين اجابوا بان لا تتبع الا الذى
 وجدنا عليه آباءنا الماضين رضى منهم بتقليد الاسلاف و اتباع الرؤساء بغير حجة و
 برهان . و الالف فى « اولو » الالف الاستفهام دخلت على واو العطف على معنى الانكار
 و التعجب من التعلق بشبهة هى فى غاية البعد من مقتضى العقل اى - ان هذا الذى
 خيل اليكم من وجوب اتباع الاباء انما هو وسوسة الشيطان يدعوكم الى ما يؤدّبكم
 الى عذاب النار .

« و من يسلم وجهه الى الله » التأويل - ومن يسلم اخلاصه و قصده وطواعيته الى
 الله ، « و هو محسن » اى - مخلص موقن غير مر آى ولا منافق ، و قيل من يخلص دينه لله
 و يفوض امره اليه وهو محسن فى عمله ، « فقد استمسك بالعروة الوثقى » استمسك

و امسك و تمسك بمعنى واحد، اى - تعلّق بالعروة الوثقى وهى كلمة التوحيد: لا اله الا الله. وقيل: القرآن والاسلام قال الزجاج: من اسلم فقد استمسك واعتصم بقول لا اله الا الله وهى العروة الوثقى. ووجه كل شيء جهته ونحوه والوثقى تأنيث الاوثق كالصغرى تأنيث الاصغر، و الشيء الوثيق ما يأمّن صاحبه من السقوط، «و الى الله عاقبة الامور» يعنى - مصير الامور فى اواخرها الى الله وهو المجازى عليه.

«و من كفر» و لم يسلم وجهه، «فلا يحزنك كفره» فليس عليك منه تبعه، «الينا مرجعهم» يوم الحساب، «فننبئهم بما عملوا» نجازيهم على اعمالهم، «ان الله عليم بذات الصدور» بضائر القلوب. وقيل عليهم بما فى ضميرك من الحزن على كذبهم.

«نمتعهم قليلاً» انما وصف التمتع بالقلة لانه فى الدنيا التى لبثهم فيها قليل كما قال: «قل متاع الدنيا قليل» اى - زمانه يسير وان كان كثيراً والمعنى نمتعهم بمنافع هذه الدنيا يسيراً من الزمان، «ثم» نلجئهم بعد ذلك، «الى عذاب غليظ» شديد دائم.

«و لئن سألتهم من خلق السموات و الارض ليقولن الله» اى - مع كفرهم مقرّون بانّ خالق السموات و الارض هو الله. «قل الحمد لله» على انقطاع حجّتهم، وقيل: «قل الحمد» لمن خلق هذه الاشياء لا لمن لا يخلق وهم يخلقون. وقيل: «قل الحمد لله» على العلم والهداية، «بل اكثرهم» بل ردّ على قولهم «تتبع ما وجدنا عليه آباءنا»، «اكثرهم» اى - كلّهم، «لا يعلمون» ما فى ترك عبادة الله من العقاب والعذاب الاليم. وقيل: هو متصل بما بعده اى - لا يعلمون.

«لله ما فى السموات و الارض» فما منصوبة بيعلمون، ثم ابتداء فقال: «ان الله هو الغنى الحميد» الفنى عن ايمانهم وطاعتهم، الحميد الم محمود لا ينقطع حمده بكفرهم. «و لو انّ ما فى الارض» قال قتادة انّ المشركين قالوا انّ القرآن و ما يأتى

به محمد يوشك ان ينفذ فينقطع فنزلت: «ولو انّ ما في الارض من شجرة اقلام اى - برئت اقلاماً سقى فلماً لاند قط رأسه و الاقليم القطعة من الارض و تقليم الاظفار قطعها، «و البحر يمده» قرأ ابو عمرو و يعقوب و البحر بالنصب عطفأعلى ما، و الباقر بالرفع على الاستيناف، «يمده» اى يزيده وينصب منه، «من بعده» من خلفه، «سبعة ابهر ما نفذت كلمات الله» معنى الآية - لو برئت اشجار الارض اقلاماً و جعل ماء البحر مداداً و زادت فيه «سبعة ابهر» مثله و كتبت بتلك الاقلام و المداد كلمات الله انكسرت الاقلام و فنى المداد ولم ينفذ كلمات الله. وقيل: المراد بكلمات الله علم الله و سقى كلمات لانه لا يمكن كتابته الا اذا كانت كلمات. و قيل معنى الكلمات اسماء ما خلقه و ما يخلقه فى الآخرة لانّها غير متناهية. و قيل: ما قضاه الله فى اللوح المحفوظ، «انّ الله عزيز» اى - منيع لا يعجزه شىء يريد، «حكيم» لا يلحقه سهو ولا عيب فى جميع ما يقوله ويفعله وقيل انّ حى بن اخطب قال: يا محمد انك اوتيت الحكمة «و من يؤت الحكمة فقد اوتى خيراً كثيراً» تزعم انّهم نؤت من العلم الا قليلاً فكيف يجتمع هذان و هما ضدّان فنزلت هذه الآية اى - ما اعطاكم الله من العلم بالاضافة الى ما يعلمه قليل.

قوله: «ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس واحدة» اى - قدرة الله على خلق الجميع و بعثهم لقدرة على خلق نفس واحدة و بعثها ليلحقه نصب قلوا ام كثروا يقول لها كن فيكون لا حاجة الى آله ولا الى استعانة، «انّ الله سميع» لكلام من انكر بالبعث، «بصير» باحوال الاحياء و الاموات.

«الم تر انّ الله يولج الليل فى النهار» اى - يزيد من ساعات الليل فى ساعات النهار صيفاً و يزيد من ساعات النهار فى ساعات الليل شتاءً، «وسخر الشمس والقمر كلّ يجرى الى اجل مستقّى» يعنى - الى ان يأتى يوم تكويرها و تسويدها، «وانّ الله بما تعملون خبير» هذان هتد و وعيد، اى - اذا جاء ذلك الاجل الذى ينقطع فيه جريان الشمس و القمر جازاكم الله على اعمالكم كلّها.

« ذلك بان الله هو الحق » اى - ذلك الذى خلق وصنع بسبب انه هو الله حقاً
 ولتعلموا ان الله هو الحق يدعوا الى الحق و يأمر بالحق ، « وان ما يدعون من دونه
 الباطل ، اى - ما تدعون من الاصنام وتسمونهم آلهة هو الباطل ، « وان الله هو العلى »
 على كل شىء ، « الكبير » عن ان يكون له نظيره او شبيه مشتق من الكبرياء .
 « الم تر » اى - الم تعلم يا محمد ، « ان الفلك تجري فى البحر بنعمة الله »
 اى - برحمته على خلقه . وقيل ان ذلك من نعمة الله عليكم ، « ليرىكم من آياته » اى -
 من علامات صنعه و عجائب قدرته فى البحر اذا ركبتموها ، « ان فى ذلك لآيات لكل
 صبار » على امر الله ، « شكور » لنعمه . وقيل معناه لآيات للمؤمنين فان الايمان نصفان
 نصف صبر و نصف شكر .

« و اذا غشيهم موج كالظلل » كل ما اظلك من شىء فهو الظلة و الجمع
 ظلل شبه بها الموج فى كثرتها و ارتفاعها وجعل الموج وهو واحد كالظلل وهى جمع
 لان الموج يأتى منه شىء بعد شىء . يقول تعالى : « و اذا علا راكب البحر موج كالظلل » .
 قال مقاتل اى - كالجبال ، وقال الكلبي : كالسحاب ، « دعوا الله مخلصين له الدين » الذين هاهنا
 الدعاء اى - يخلصون له الدعاء ولا يدعون معه احداً سواء ولا يستعقبون بغيره .
 و الاخلاص افراد الشىء من الشوائب . « فلما نجاهم الى البر فمذهم مقتصد » قال ابن عباس
 اى - عدل موف بما عاهد الله عليه فى البحر من التوحيد له ، يعنى - ثبت على ايمانه و
 المراد به عكرمة بن ابى جهل هرب عام الفتح الى البحر فجاءهم ريح عاصف فقال
 عكرمة : لئن انجانا الله من هذه لارجعن الى محمد ولاضعن يدي فى يده ، فسكنت
 الرياح فرجع عكرمة الى مكة فاسلم و حسن اسلامه . و قال مجاهد « فممنهم مقتصد »
 فى القول مضمحل للكفر فعاد بعد النجاة الى كفره ، « و ما يبحد بآياتنا الا كل ختار ،
 بدينه » ، « كفور » لربه و الختر اسواء الغدر و افحشه .

« يا ايها الناس اتقوا ربكم و اخشوا يوماً لا يجزى والد عن ولده » اى - لا

يفنى عنه شيئاً ولا يدفع عنه مضرةً ومعنى يجزى يقضى يقال : جزاه دينه اذا قضاؤه والتقدير لا يجزى فيه الا انه حذف لان اليوم يدل عليه ، « ولا مولود هو جبار » مغن ولا قاض ، « عن والده شيئاً » والمعنى لا يحمل شيئاً من سيئاته ولا يعطيه شيئاً من طاعاته ، وخص الوالد والولد بالذكر تنبيهاً على غيرهما . « ان وعد الله حق » اى - الساعة آتية لا ريب فيها وما وعد من الثواب والعقاب كائن لامحالة ، « فلا تغرنكم الحياة الدنيا » زينتها وغضارتها وآمالها . وقيل لا تشغلنكم الدنيا عن طاعة الله ، « ولا يغرنكم بالله الغرور » يعنى - الشيطان والفرقة بالله حسن الظن مع سوء العمل . قال سعيد بن جبير : هو ان يعمل المعصية ويتمنى المغفرة . وفى الخبر : الكيس من دان نفسه وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنى على الله المغفرة .

« ان الله عنده علم الساعة » هذه الآية نزلت فى عبد الوارث بن عمرو بن حارثة رجل من اهل البادية ، اتى النبى (ص) فسأله عن الساعة ووقتها ، وقال : ان ارضا اجذبت فمتى ينزل الغيث وتركت امرأتى حبلى فما تلد وانى اعلم ما عملت امس فما عمل غداً ، وقد علمت اين ولدت فباى ارض اموت ، فانزل الله هذه الآية . وعن ابن عمر قال : قال رسول الله (س) : « مفاتيح الغيب خمس لا يعلمهن الا الله : لا يعلم متى تقوم الساعة الا الله ، ولا يعلم ما تغيض الارحام الا الله ، ولا يعلم ما فى غد الا الله ، ولا تعلم نفس باى ارض تموت الا الله ، ولا يعلم متى ينزل الغيث الا الله » . قوله تعالى وتقدس : « علم الساعة » اى - علم قيام الساعة ، « وينزل الغيث » اى - ويعلم متى ينزل الغيث . سقى المطر غيثاً لانه غياث الخلق به رزقهم وعليه بقاؤهم ، « وما تدرى نفس باى ارض تموت » فى حضر او سفر ، بر او بحر . وقيل : « باى ارض تموت » من قدم لاق كل قدم يقع على ارض غير الاولى فى المشى . وقيل معناه باى قدم من الشقاوة والسعادة حكاه النقاش . « ان الله عليم » بهذه الاشياء ، « خبير » بها فمن ادعى علم شئ من هذه الخمسة فهو كافر بالله سبحانه وتعالى .

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس: «الم تروا انّ الله سخر لكم ما فى السموات و ما فى الارض و اسبغ عليكم نعمة ظاهرة و باطنة» بدان که عالمیان سه گروه اند: گروهی ابناء دنیا اند به نعمت ظاهر مشغول شده، گروهی ابناء آخرت اند در نعمت باطن آویخته. سیومین (۱) ابناء ازل اند که در شهود منعم و راز ولی نعمت با نعمت نپرداختند. نه صید دنیا شدند، نه قید عقبی گشتند، صورت ایشان نقاب صفت ایشان، و هر موی که بر اندام ایشان صدفی از صدفهای اسرار و گنجی از خزائن انوار نه از گراف.

بویزید بسطامی رحمه الله گفت: لو قلعتم شعرة من جسدی لزالتم الدنيا بما فيها و لو قسمت انوار شعرة من جسدی على جميع کفار الدنيا لو سعتهم و لا امنوا بالله و رسله و ملائکته و کتبه.

سعید قطان از کبار مشایخ بوده حق را جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه بخواب دید که گفت: یا سعید کُلّ الناس يطلبون منی الا بایزید فانه يطلبنی - همه مردمان از ماچیری خواهند مگر بویزید که او از ما را میخواهد. بوبکر شبلی گفت: مدخل راه حسین منصور از حسین پرسیدم گفتم: کیف الطريق اليک؟ فقال خطوتین، و قد وصلت - یا حسین این راه که تو در آن و می روی چه باید کرد تا بتو رسم؟ حسین گفت دو قدم است آن دو قدم بر گیر و بما رسیدی، دنیا بر روی عاشقان دنیا زن و در معشوقه ایشان با ایشان منازعت مکن و آخرت بطلبان آن تسلیم کن و مناقشت خود از ایشان دور دار و بنده در گاه عزت باش بی تصرف در دنیا و آخرت، یعنی که اگر همراه مائی از عالم جعلیت بیرون آیی و قدم صدق در

فضاء مشاهدت نه که در آن فضا نه وحشت دنیا بود نه زینت آخرت .

در خبر است که عیسی (ع) به قومی از مجتهدان عباد بر گذشت گفت : این مجاهدت و عبادت شما از چیست و برای چیست ؟ گفتند : خشية من النار، فقال مخلوقاً خشيتم ، و به قومی دیگر بگذشت از ایشان بی قرارتر و مجاهد تر گفت : این عبادت و مجاهدت به چه امید می کنید و چه امید دارید ؟ گفتند : نرجوا من الله الجنة ، عیسی (ع) گفت : هلا رجوتم الله فحسب ، « و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنة » سر این آیت آنست که عالیشان جمله در حق دعوی کردند هیچ کس نبود که نخواست که بر درگاه او کسی باشد ، حق جلّ جلاله و عمّ نواله و عظم شأنه ایشان را بر محک ابتلا زدا ایشان را با ایشان نماید بدون خود . در هر یکی چیزی انداخت : در یکی دنیا انداخت ، در یکی عقبی ، در یکی نعمت ظاهر ، در یکی نعمت باطن . خلق همه به نعمت مشغول شدند ، نیز کسی حدیث او نکرد و از نعمت با منعم نگشت تا راه طلب او از خلق خالی گشت ، و الیه الاشارة بقوله : « و للبسنا علیهم ما یلبسون » .

پیر طریقت گفت : هر دیده که از دنیا پر شد صفت عقبی در وی نکنجد ، و هر دیده که صفات عقبی در وی قرار گرفت آن دیده از جمال احدیت بی نصیب ماند .

« یا ایّها الناس اتقوا ربکم و اخشوا یوماً » الایة . . . یکبار ایشان را بافعال خود ترساند که : « اخشوا یوماً لا یجزی و الدعن ولده » جای دیگر گفت : « و اتقوا یوماً ترجعون فیهِ الی الله » . یکبار ایشان را بصفات خود ترساند که : « الم یعلم بانّ الله یری » . یک بار ایشانرا بذات خود ترساند که : « و یحدّر کم الله نفسه » . گفته اند خوف سه باب است : یکی بیم فعل . دیگر بیم زیان وقت . سه دیگر بنام خوف است . اما حقیقت آن اجلال است چنان که آن شاعر گفت :

اها بک اجلالاً و ما بک قدرة

علی و لکن ملیء عینی حبیبها

قومی در بیم فعل بد خویش اند این ترسی است که ایمان آبادان دارد، يقول الله تعالی: «و اعینهم تفیض من الدمع حزنا» دیگر بیم حکیمان است، يقول الله تعالی و تقدس: «لا معقب لحکمہ» سه دیگر هیبت اجلال است خاصگیان را که در هر وقت که بود با ملوک دلیری کردن خطر است. يقول الله تعالی و تقدس: «فلما حضروه قالوا انصتوا». بیم اول بدر مرک بریده شود. بیم دیگر روز حشر بسر آید. بیم سه دیگر جاوید بنه برد و هرگز بسر نیاید. باران انس می بارد و آن بیم بر جای، آفتاب لطف می تابد و آن هیبت بر جای، آن عزت اوست و این مسکنت تو، فاقت یا عزت چه پای دارد، آب و خاک در جنب عظمت او کی وادید آید (۱).

«ان الله عنده علم الساعة» خبر درست است که اعرابی پیش مصطفی (ص) آمد گفت: یا رسول الله متى الساعة؟ اعرابی آن ساعت از محبت حق جل جلاله می سوخت و دریای عشق در باطن وی ب موج آمده می دانست که علم هنگام رستاخیز به نزدیک مصطفی (ص) نیست که این آیت آمده بود که: «ان الله عنده علم الساعة» اما میخواست که از سر درد و سوز عشق خویش در آرزوی دیدار حق نفسی بر آرد، گفت یا رسول الله شربتی که چندین سال است تا بر دست نیاز خویش نهاده ایم و وعده نوشیدن آن به قیامت می دهند، کی باشد آن هنگام که ما این شربت را نوش کنیم و در مشاهده جمال با کمال بی نهایت بی بدایت بیاسائیم؟ مصطفی (ص) دانست که درد وی از کجاست و شفای وی چیست گفت: چه ساخته ای آن منزل را که می پرسی و به چه طمع میداری؟ اعرابی گفت: نماز و روزه بسیار نساخته ام، لکن خدا و رسول را دوست دارم، حضرت مصطفی (ص) فرمود که: «المرء مع من احب» فردا هر کسی با او آن بود که امروز او را دوست می دارد.

پیر طریقت گفت : دلیل یافت دوستی، دو گیتی بدریا انداختن است، نشان
تحقیق دوستی با غیر حق نپرداختن است ، اول دوستی داغ است و آخر چراغ ، اول
دوستی اضطرار است و میانه انتظار و آخر دیدار :

چه باشد گر خوری صد سال تیمار چوبینی دوست را یک روز دیدار
قال الشاعر :

عسی الکرب الذی امسیت فیه یکون و رائه فرج قریب (۱)

با دل گفتم که هیچ اندیشه مدار بگشاید کار ما گشاینده کار

۳۲ - سورة المضاجع و يقال سورة السجدة - مكية

۱ - النوبة الاولى

«بسم الله الرحمن الرحيم» بنام خداوند فراخ بخشایش مهربان .

«آلَمْ» (۱) تنزیل کتاب ، این حروف تهجی فرو فرستادن این نامه .

«لا ريب فيه من رب العالمين» (۲) شك نیست در آن که از خداوند جهانیانست .

«ام يقولون افتريه» میگویند [محمد این نامه] از خویشتن فرا نهاده ،

«بل هو الحق من ربك» [نیست فرا نهاده] که سخن درست است و نامه راست از

خداوندتو ، «لتنذر قوماً» تا آگاه کنی و بترسانی گروهی را ، «ما اتيهم من نذير

من قبلك» که نیامد بایشان هیچ آگاه کننده پیش از تو ، «لعلهم يهتدون» (۳) تا

مگر راه راست یابند .

«الله الذي خلق السموات و الارض و ما بينهما» الله آن کس است

که آفرید هفت آسمان و [هفت] زمین و آنچه میان آن ، «في ستة ايام» در شش

روز [هر روزی از آن هزار سال] ، «ثم استوى على العرش» پس مستوی شد بر

عرش : «ما لكم من دونه» نیست شما را جز او ، «من ولي ولا شفيع» نه یاری و نه

شفیعی ، «افلا تتذكرون» (۴) هیچ در نیابید و پند نپذیرید .

«يدبر الامر من السماء الى الارض» کار میراند و میسازد پس یکدیگر
 فرامی دارد از آسمان بزمین، «ثم يعرج اليه» و آنکه پس بسوی او بر می شود
 «في يوم» در روزی، «كان مقداره» که اندازه آن در شمار، «الف سنة مما تعدون (۵)»
 هزار سال است از آنچه شما می شمارید [سالی دوازده ماه و ماهی سی روز].

«ذلك عالم الغيب و الشهادة» آنکس که آن میکند و میسازد دانای نهان
 و آشکارا است، «العزيز الرحيم (۶)» آن توانای مهربان.

«الذي احسن كل شيء خلقه» آنکس که نیکو کرد آفرینش هر چیز و نیکو
 کرد هر چیز که آفرید آنرا، «وبدا خلق الانسان من طين (۷)» و نخست مردم که
 آفرید از گل آفرید.

«ثم جعل نسله» پس کرد و آفرید فرزندان او را، «من سلالة من ماء مهين (۸)»
 از بیرون آورده ای از آب سست خوار.

«ثم سوّيه» آنکه بالای او راست کرد «و نفخ فيه من روحه» و درو دمید
 از روح خویش، «و جعل لكم السمع و الابصار و الافئدة» و شما را گوشها کرد
 و چشمها و دلها، «قليلًا» ما تشکرون (۹)، چون اندک سپاس میدارید.

«و قالوا» و گفتند، «انذاضلنا في الارض» ما که بریزیم و گم شویم در زمین
 «انا لفي خلق جديد» باش ما را آفرینش نو خواهند گرفت، «بل» نه چنان است
 که میگویند و جای انکار نیست، «هم بلقاء ربهم كافرون (۱۰)» ایشان بخداوند
 خویش و انگیختن بر ستاخیز کافران اند.

«قل يتوفايكم ملك الموت» گوی بمیراند شما را و سپری کند شما را
 [زندگانی و روزی شما] فریشته مرگ، «الذي و كل بكم» آنکه بر گماشته اند بر

شما، «ثم الي ربكم ترجعون (۱۱)» و آنکه شما را با خداوند شما برند.

«ولو ترى اذ المجرمون» و اگر تو بینی آنکه که کافران، «ناكسوا

رؤسهم عند ربهم، سرها فرو شکسته بود نزدیک خداوند خویش، «ربنا ابصرنا و سمعنا، میگویند خداوند ما [رستاخیز] بدیدیم [و آواز صور] بشنیدیم، «فارجعنا لعمل صالحاً، باز بر ما را [با جهان پیشین] تانیکی کنیم، «اتامو قنون (۱۴) ما امروز بی گمانانیم.

«و لو شئنا لاتیناکل نفس هدیها، و اگر خواستیم ما هر تنی را راست - راهی آن بدادیم، «ولکن حق القول منی، لکن از من بیش شد سخن بر راستی و داد، «لاملئن جهنم، که ناچاره بر کنم دوزخ، «من الجنة والناس اجمعین (۱۴)، از پری و آدمی از دوزخیان ایشان همه.

«فذوقوا بما نسیتم، بچشید بآنچه فرو گذاشتید، «لقاء يومکم هذا، دیدار این روز را، «اتنا نیناکم، که ما شما را هم امروز فرو گذاشتیم «وذوقوا عذاب الخلد بما کنتم تعملون (۱۴)، چشید عذاب جاویدی بآنچه میکردید.

«انما یؤمن بآیاتنا الذین اذا ذکرُوا بها، بسخنان ما ایشان بگروند که چون پند دهند ایشان را بآن، «خرّوا سجّداً +، بسجود افتند، «و سبحوا بحمد ربهم، و بپاکی بستايند خداوند خویش را، «و هم لا یتکبرون (۱۵)، و ایشان کردن نکشند از پذیرفتن حق.

النوبة الثانية

این سورة تنزیل السجده گویند و سورة المضاجع گویند. سی آیت است و سیصد و هشتاد کلمه و هزار و پانصد و هزده (۱) حرف. جمله بمکه فرو آمد مگر سه آیت که بمدینه فرو آمد در شأن علی بن ابی طالب (ع) و در شأن ولید بن عقیبه -

+ سجده واجب (۱) مجده (ج)

بن ابی معیط، بعضی مفسران گفتند: «تتجافى جنوبهم» تا آخر پنج آیت مدنی است و باقی مکتبی و درین سوره منسوخ يك آیت است در آخر سوره «فاعرض عنهم» و انتظار انهم منتظرون، بآیت سیف منسوخ گشت. و در بیان فضیلت سوره ابی بن کعب روایت کرد از رسول خدا (ص) قال: «من قرأ الم تنزیل اعطى من الاجر كأنما احيا ليلة القدر» و روی جابر ان رسول الله (ص) كان لا ينام حتى يقرأ الم تنزیل السجدة و «تبارك الذى بيده الملك» و يقولهما تفضلان كل سورة فى القرآن سبعين حسنة فمن قرأهما كتبت له سبعون حسنة و محى عنه سبعون سيئة و رفع له سبعون درجة.

«الم تنزیل الكتاب» ای - هذه الحروف تنزیل الكتاب، یعنی - منزل من رب العالمین لاشك فيه. قومی گفتند «الم» سخنی است بنفس خویش مستقل از ما بعد منفصل، مدح است و ثنا از خداوند عز و جلّ مر خود را در ابتداء سوره: الف اشارتست به انا و لام اشارتست بالله و میم اشارتست با علم ای - انا الله اعلم. و ابن عباس تفسیر کرده و برین نیفزوده. قومی گفتند «الم» قسم است از خداوند جلّ جلاله بجملة حروف تهجی و اختصار را این سه حرف گفت و مراد همه حروف است چنانکه كودك را گویند الف با تا نوشت و مراد همه حروف است نه این سه حرف تنها. قسم است از خداوند جلّ جلاله، بجواب کافران ورد طعن ایشان که گفتند این قرآن فرا نهاده و ساخته محمد است. الله سوگند یاد فرمود بحروف که کلام اوست و نامهای او که: الذى يتلو محمد تنزیل الكتاب لاشك فيه عند اهل الاعتبار انه من رب العالمین. و روا باشد که نفی بمعنی نهی باشد ای - لاترتابوا فيه «كقوله: فلا رفث ولا فسوق» و قيل معنی «لاریب فيه» ای - لا كهانة ولا سحر ولا شعر فيه.

«ام يقولون افتريه» ام ابتداء کلام تجد تکراره فی مواضع من القرآن. وقيل هو متصل و تقدیره ایصدقون انه تنزیل من رب العالمین «ام يقولون افتريه» ای - اختلفه محمد من تلقاء نفسه. کافران میگویند این قرآن ساخته و فرا نهاده محمد

است از خویشان، ربّ العالمین فرمود: «بل هو الحق من ربّك» ای ایس کما زعموا -
 نچنان است که ایشان گفتند بلکه این سخن خداوند است، سخنی راست درست بآن
 فرستاد بتو ای محمد تا تو قریش را بآن آگاه کنی که پیش از تو هیچ آگاه
 کننده بایشان نیامد، یعنی بعد رفع عیسی و پیش از بعثت محمد و الناس کانوا
 محجوجین بعیسی لزمتهم حجة الله حتی بعث محمد (ص)، نظیره قوله: «و ما ارسلنا
 اليهم قبلك من نذیر» ، «لعلّهم یهدون» ، الی الرّشاد بانذار کویر تدعون (۱) عن کفرهم .
 «الله الذی خلق» ای - الله الذی انزل علیک هذا الکتاب هو الذی خلق السموات
 السبع و الارضین السبع ، «و ما بینهما فی سّة ایّام» کّل یوم الف سنة ، وقیل : فی سّة
 ایّام هی الاّیّام المعتادة ، «ثم استوی علی العرش» یعنی - فی الیوم السابع و الاستواء
 فی اللغة العلوّ والاستقرار و قد ذکرنا و جوهه فیما سبق ، «مالکم من دونه من ولیّ»
 ولا شفیع ، ای - لا احد یتولّى تدبیر کم فی الدنیا سواء ولا احد یدفع عذابه عن العصاة
 فی الآخرة لا قویّ بقوته ولا شفیع بمسألته ، «افلا تتذکّرون» افلا تتعظون و تعتبرون .
 وقیل افلا تعرفونه بعقولکم .

«یدبّر الامر من السماء الی الارض» ای - یقضی الله ما یرید ان یقضیه فی السماء
 فینزل الملائکة به الی الارض . وقیل ینزل الوحی مع جبرئیل من السماء الی الارض ،
 «ثم یمرج» ای - یصعد ، «الیه» جبرئیل ، «فی یوم» یعنی فی مسافة یوم ، «مقداره الف سنة»
 ناز لاو صاعداً مما یعد الناس من ایام الدنیا - میان آسمان و زمین پانصد سال راهست
 بسال این جهانی ، فرشته چون فرو آید و بر شود در نزول و در صعود هزار ساله راه
 باز باید برید . معنی آیت آنست که ربّ العزّه وحی پاک و فرمان روان از آسمان بزمین
 میفرستد بزبان جبرئیل و جبرئیل بعد از گزارد وحی و رسانیدن پیغام باز بر
 آسمان میشود ، آن نزول و این صعود و بریدن این مسافت هزار ساله در روزی

است از روزهای این جهانی ، اگر یکی از بنی آدم خواهد که این مسافت باز برد بهزار سال باز تواند برید و فریشته بیک روز باز می برد و این مقدار از زمین است تا با آسمان . اما آنچه گفت در سورة **المعارج** : « تعرج الملائكة و الروح الیه فی يوم کان مقداره خمسين الف سنة » آن مقدار مسافت است از زمین تا بسدره منتهی که مقام جبرئیل است یعنی که جبرئیل و فریشتگان که مقام معلوم ایشان سدره منتهی است مسافت پنجاه هزار ساله از زمین تا بسدره منتهی بیک روز از روزهای این جهانی باز می برند و برین تأویل « الیه » بامکان ملك شود یعنی الی المكان الذی امره الله عزّو جلّ ان يعرج الیه . وقيل « فی يوم » هو ظرف لقوله « يدبر » لا لقوله « يعرج » والمعنى يدبر امر السماء والارض فی يوم کالف سنة من ایامکم - الله کار آسمان و زمین میسازد و حکم میکند در روزی که اندازه آن در شمار هزار سال است ، یعنی یقضى امر کلّ شیء الف سنة الی الملائكة ثم كذلك ابدأ فسمى ما یقضى الی الملائكة الف سنة يوماً كما شاء . خلاصه این قول آنست که **مجاهد** گفت : یقضى قضاء الف سنة فینزل به الملك ثم يعرج لالف آخر اذا مضی الالف . و قال بعضهم : الف سنة فی هذه الاية و خمسون الف سنة فی سورة **المعارج** کلّها فی القيامة و المراد باليوم الوقت و اوقات القيامة مختلفة تكون على بعضهم اطول و على بعضهم اقصر . و معنى الاية « يدبر الامر من السماء الی الارض » مدّة ایّام الدنيا الی ان تقوم الساعة و یبعث الناس للحساب ، ثم يعرج الیه « ای - یرجع الامر والتدبیر الیه بعد فناء الدنيا وانقطاع امر الامر آء و حکم الحکّام ، « فی يوم کان مقداره الف سنة » و هو يوم القيامة . و اما قوله « خمسين الف سنة » فانه اراد على الکافر يجعل الله ذلك اليوم علیه مقدار خمسين الف سنة وعلى المؤمن کقدر صلوة مكتوبة صلاها فی الدنيا . هكذا ورد به الخبر ، وقال **ابرهیم التیمی** لا يكون على المؤمن الا كما بین الظهر و العصر . و قال بعضهم ليس لیوم القيامة آخر وفيه اوقات شتی بعضها الف سنة و بعضها خمسون الف سنة على

قدر منازل الناس فی الکفر و الایمان و العیاد و الفساد ثم لا ینتهی الیوم الی لیل بل یرد النهار الی اهل الجنة مخلّداً و اللیل الی اهل النار مخلّداً . و قال بعضهم . « فی یوم کان مقداره الف سنة » متصل بقوله « ثم استوی علی العرش » ای - استوی علی العرش « فی یوم کان مقداره الف سنة » و هو الیوم السابع و دلیل هذا الوجه قوله فی صدر سورة یونس : « ثم استوی علی العرش یدبر الامر . و سئل عن ابن عباس و سعید بن المسیب عن هذه الآیة و عن قوله : « خمسين الف سنة » فقالا لا ندري ما هی و نكره ان نقول فی کتاب الله ما لا نعلم .

« ذلك عالم الغیب و الشهادة » ای - ذلك الذى صنع ما ذكر من خلق السموات و الارض ، عالم الغیب و الشهادة ، الغیب - الآخرة ، و الشهادة - الدنيا . و قيل الغیب - ما غاب عن الخلق و الشهادة - ما ظهر لكم . و قيل الغیب - ما سیوجد و الشهادة - الموجود . و قيل الغیب - خفاء الشئ عن الادراك و الشهادة - ظهوره للادراك ، « العزیز » علی اعدائه ، « الرحیم » باولیائه .

« الذى احسن كل شئ خلقه » بفتح لام قراءت نافع است و عاصم و حمزه و کسائی و معنى آنست که نیکو آفرید هر چه آفرید ، باقی بسکون لام خوانند ، یعنی که نیکو کرد آفرینش هر چیز . و قيل معناه علم کلّ شئ قبل خلقه فخلق به بعد علمه به و منه قول علی بن ایطالب (ع) : قيمة کلّ امرئ ما یحسنه ای - یعلمه . و قال مقاتل : علم کیف یخلق کلّ شئ و الله عزّوجلّ خالق الحسن و القبیح لکن القبیح کان فی علمه ان تكون قبیحاً فلما کان ینبغی تقبیحه کان الاحسن و الاصول فی خلقته تقبیحه علی ما ینبغی فی علم الله عزّوجلّ فيه لانّ المستحسنات انما حسنت فی مقابلة المستقبحات ، فلما احتاج الحسن الی قبیح یقابله لیظهر حسنه کان تقبیحه حسناً ، « و بدأ خلق الانسان من طین » یعنی - آدم و هو اّول حیّ خلق من طین .

« ثم جعل نسله » ذریته ، « من سلالة » ای - قطعة ، سمیت سلالة لانّها تسل من

الانسان « من ماء مهين » اى - ضعيف و هو نطفة الرجل .

« ثم سويّه » اى - سوى خلقه . « ونفخ فيه من روحه » ثم عاد الى ذريته فقال :
« وجعل لكم » بعد ان كنتم نطفاً ، « السمع والابصار والافئدة » لتسمعوا وتبصروا و
تعقلوا « قليلاً ما تشكرون » اى - لا تشكرون ربّ هذه النعم فتوحّدونه .

« وقالوا » يعنى - منكري البعث ، « اذا ضللنا » على الخبر « ائنا » بالاستفهام
شامى وضده نافع والكسائى و يعقوب . الباقر بالاستفهام فيهما جميعاً والمعنى
« اذا ضللنا » اى - بلينا و هلكت اجسادنا ، « فى الارض » وصرنا تراباً و ذهبنا عن عين
الناس كما يضلّ الماء فى اللبن ، « انا لفى خلق جديد » نحيا كما كنا قبل موتنا يعنى -
هذا عجب منك ، فقال تعالى : « بل هم بلبقاء ربهم كافرون » اى - بالبعث و النشور
جاحدون ، و قرى « فى الشواذ : « اذا ضللنا » بالصاد المهملة معناه انتنا من قولهم صل
اللحم اذا انتن .

« قل يتوفيكم ملك الموت » التوفى استيفاء العدد ، يقال مائة وافية و الف
واف . قال الله تعالى : « فوفيه حسابه » اى - اعطاه جزاءه وافياً ، و منه قوله عز وجل
عن قول عيسى (ع) : « فلما توفيتنى » يعنى - سلّمت الىّ رزقى فى الدنيا و افاً ، فقوله
« يتوفيكم ملك الموت » اى - يتم ارزاقكم بقبض ارواحكم . و قيل معناه : يقبض
ارواحكم حتى لا يبقى احداً من العدد الذى كتب عليهم الموت . و روى انّ ملك الموت
جعلت له الدنيا مثل راحة اليد يأخذ منها صاحبها ما احبّ من غير مشقة فهو
يقبض انفس الخلق فى مشارق الارض و مغاربها وله اعوان من ملائكة الرحمة و ملائكة
العذاب . و قال ابن عباس : انّ خطوة ملك الموت ما بين المشرق و المغرب . و قال
مجاهد : جعلت له الارض مثل طست (١) يتناول منها حيث يشاء . و فى بعض الاخبار
انّ ملك الموت على معراج بين السماء و الارض فينزع اعوانه روح الانسان فاذا بلغ

ثغرة نحره قبضه ملك الموت . وعن معاذ بن جبل قال : انّ لملك الموت حريرة تبلغ ما بين المشرق و المغرب و هو يتصفّح وجوه الناس ، فما من اهل بيت الا و ملك الموت يتصفّحهم فى كلّ يوم مرتين ، فاذا رأى انساناً قد انقضى اجله ضرب رأسه بملك الحريرة . و قال الآن يزار بك عسكر الاموات و قد اضاف الله تعالى توفى الانفس تارة الى ملك الموت فقال « يتوفىكم ملك الموت » و الى الملائكة مرة ، فقال « الذين تتوفىهم الملائكة » و الى نفسه جلّ جلاله مرة فقال : « الله يتوفى الانفس حين موتها » و معنى الايات كلّها انّ القادر على الاماة هو الله وحده لا شريك له و لامعين . ثم جعل قبض الارواح الى ملك الموت عند القضاء الآجال التى آجلها الله لا يقدر ملك الموت على تقديم ذلك و لا تأخير به بل يقبض الارواح على ما اطلقه الله عليه من غير تفریط و لا افراط . ثم جعل الملائكة اعوانا لملك الموت ينزعون الارواح من الاجساد و يقبضها ملك الموت و كلّهم متعبّدون بذلك ، « ثم الى ربكم ترجعون » عند البعث للثواب و العقاب .

« و لو ترى اذ المجرمون ناكسوا رؤسهم عند ربهم . . لو - هاهنا للتعظيم لا للشرط و المعنى و لو ترى يا محمّد هؤلاء الكافرين بالبعث و هم وقوف بين يدى الله يوم القيامة » ناكسوا رؤسهم « اى - مطرقون خاضعون لا يرفعون طرفاً من شدة ما هم فيه من الغم و الحزن و الندم و الخزي ، « ربنا ابصرنا ، القول فيه مضمّر يعنى يقولون « ربنا ابصرنا » ما كنا نكذب به من عقابك ، « و سمعنا » منك تصديق ما كانت رسلك تامرنا به فى الدنيا ، « فارجعنا » رجع اذا صرف و رجع اذا انصرف ، قال الله تعالى : « فان رجعتك الله » اى - صرفك الله ، « فارجعنا » اى - فاردهنا الى الدنيا ، « نعمل ، بطاعتك » انّا موقنون ، الآن .

« ولو، ترى (۱) « شئنا لا تينا كلّ نفس، فى الدنيا « هديها » اى - رشدنا و توفيقها

للايمان وما يهتدون به الى النجاة . وقيل : لارشادنا كل نفس الى طريق الجنة ، ولكن حق القول منى ، اى - سبق وعدى ووجب القول منى ، « لاملان جهنم من الجنة و الناس اجمعين » اى - من كفره الجن والانس و ذلك قوله لابليس : « لاملان جهنم منك و مقن تبعك منهم اجمعين » . و قيل سبق الحكم منى باذخال اهل الجنة الجنة و اهل النار النار . ثم يقال لاهل النار :

« فذوقوا بما نسيتم » قال ههنا قل اذا دخلوا النار قال لهم الخزنة : « فذوقوا بما نسيتم » يعنى - فذوقوا العذاب بما تركتم ، لقاء يومكم هذا « فلم تعملوا له . وقيل : تركتم الايمان به فى الدنيا ، « اننا نسيناكم » تركناكم فى النار ، وقوله عز وجل : « فنى » اى - ترك الطاعة ، وقوله : « نسوا الله فنسيتهم » اى - تركوهم (١) فتركهم و النسي المنسى ، الشئ الملقى المتروك ، و ذوقوا عذاب الخلد بما كنتم تعملون ، من الكفر و تكذيب الرسل . وعن كعب الجبر قال : اذا كان يوم القيامة تقوم الملائكة فيشفعون ثم يقوم الانبياء فيشفعون ، ثم يقوم الشهداء فيشفعون ثم يقوم المؤمنون فيشفعون ، حتى اذا انصرفت الشفاعة كلها خرجت الرحمة فتشفع حتى لا يبقى فى النار احد يعبد الله به شيئاً ثم يعظم اهلها ثم يؤمر بالباب فيقبض عليهم فلا يدخل فيها روح و لا يخرج منها غم ابداً . « انما يؤمن بآياتنا الذين اذا ذكروا بها ، اى - وعظوا بها ، « خرّوا سجداً » سقطوا على وجوههم ساجدين خوفاً من عذاب الله و لقاءه . وقيل : « اذا ذكروا بها خرّوا سجداً » اى - اذا دعو الى الصلوات الخمس بالاذان اجابوا ، و سبحوا بحمد ربهم ، اى - صلّوا بامر ربهم . و قيل : « سبحوا بحمد ربهم » اى - قالوا سبحان الله و بحمده . روى عن ابى هريرة رضى الله عنه قال قال رسول الله (ص) : « كلمتان خفيفتان على اللسان ثقيلتان فى الميزان حبيبتان الى الرحمن : سبحان الله و بحمده ، سبحان الله العظيم » . « و هم لا يستكبرون » اى - لا يستكفون عن اتباع اوامره بل يتقربون اليه بالايمان به

والسجود له وقيل في الآية تقديم وتأخير والمعنى انما يعزّ ساجداً مسبّحاً اذا ذكر
بآياتنا من يؤمن بها ولا يستكبر . روى أنّ بعض المنافقين كانوا اذا نودوا بالصلاة و
خفوا عن اعين المسلمين تركوها فقال الله تعالى : « المؤمن اذا دعى الى الصلاة
اتى و ركع وسجد و لم يستكبر » .

النوبة الثالثة

« بسم الله الرحمن الرحيم » نام خداوندی که دانای هر ضمیر و سرمايه هر
فقییر است ، دلکشای هر غمگین و بند کشای هر اسیر است ، عاصیانرا عذر پذیر ،
و افتادگان را دست گیر است ، در صنع بی نظیر ، و در حکم بی مشیر است ، در
خداوندی بی شبیه ، و در پادشاهی بی وزیر است ، علیم وخبیر ، سمیع و بصیر ، قادر
و مقتدر و قدیر است :

جمالک فائق^(۱) البدر المنیر و ریحک دونه نشر العبیر
و حبک خاهر الاحشاء^(۲) حتی جرى مجرى السرائر فی الضمیر

ای خداوندی که فلك و ملك را نگارنده توئی ، ای عظیمی که از ماه تا
ماه دارنده توئی ، ای کریمی که دعا را نیوشنده و جفا را پوشنده توئی ، ای لطیفی
که عطا را دهنده و خطا را بر دارنده توئی ، ای یکتائی که در صفت جلال و جمال
پاینده توئی ، عاصیانرا شوینده و طالبانرا جوینده توئی :

بنمای رهی که ره نماینده توئی بکشای دری که در کشاینده توئی
زنکار غمان گرفت دل در بر من بزدای دلم که دل زداینده توئی

«الم، تنزيل الكتاب لا ريب فيه من رب العالمين»، گفته اند که ربّ العزه جلّ جلاله چون نور فطرت مصطفی بیا فرید آنرا بحضرت عزّت خود بداشت چنانکه خود خواست. فبقی بین یدی الله مائة الف عام، و قيل: الفی عام ينظر الیه فی کلّ يوم سبعین الف نظرة یکسوه فی کل نظرة نوراً جديداً و کرامةً جديدةً. هزاران سال آن نور فطرت در حضرت خود بداشت و هر روزی هفتاد هزار نظر بنعت ممت بوی میکرد هر نظری را سّری دیگر و رازی دیگر، نواختی و لطفی دیگر، علمی و فهمی دیگر او را حاصل می آمد، و در آن نظرها با سرّ فطرت او گفته بودند که عزت قرآن مرتبت دار عصمت تو خواهد بود. آن خبر در فطرت او راسخ گشته بود چون عین طینت او با سرّ فطرت او باین عالم آوردند، و از درگاه عزت وحی منزل روی بوی آورد، او میگفت ارجو که این تحقیق آن وعداست که مرا آن وقت دادند، ربّ العالمین تسکین دل وی را و تصدیق اندیشه ویرا آیت فرستاد که: «الم، الف اشارتست بالله، لام اشارت است به جبرئیل، میم اشارت است به محمد-میگوید بالهیت من و بقدس جبرئیل و بمجد تو یا محمد که این وحی آن قرآن است که ترا وعده داده بودیم که مرتبت دار نبوت و معجز دولت تو خواهد بود، «لا ريب فيه من رب العالمين» شکی نیست در آن که نامه ماست ببندگان ما، خطاب ماست با دوستان ما، ما را در هر گوشه ای سوخته ای که میسوزد در آرزوی دیدار ما، در هر زاویه ای شوریده ای که دارد دل در بند مهر ما و زبان در یاد و ذکر ما، نیاز درویشان بر درگاه ما، نهیب مشتاقان بدیدار ما.

شهری همه بنده و رهیکان داری عالم همه پر ز آشنایان داری

من خود چه کسم چه آید از خدمت من تو سوخته در جهان فراوان داری

«الله الذی خلق السموات و الارض و ما بینهما» الله است که آسمان و زمین

آفرید و آنچه میان آسمان و زمین است تا لطف خود فرا خلق نماید، و نعمت خود

بر بندگان تمام کند . او جلّ جلاله هر چه آفرید برای خلق آفرید که خود بی نیاز است ، و با بی نیازی کار ساز است . جای دیگر فرمود : « خلق لکم ما فی الارض جمیعاً » نعیم دنیا و طئیبات رزق که آفرید از بهر مؤمنان آفرید چنانکه فرمود : « قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنّیا » کافر که در دنیا روزی میخورد ، بطفیل مؤمن میخورد . آنکه فرمود : « خالصة یوم القیمة » روز قیامت خالص مر مؤمن را بود و کافر را یک شربت آب نبود ، كما قال الله تعالی : « و نادى اصحاب النار اصحاب الجنة ان افيضوا علينا من الماء او ممّا رزقکم الله قالوا انّ الله حرّمهما علی الکافرین » . نظیری دیگر خوان : « و سخر لکم ما فی السموات و ما فی الارض جمیعاً منه » الله تعالی مسخر کردانید شما را آنچه در آسمان و زمین است . گر آسمان است سقف تو ، و ر آفتاب است چراغ تو ، و ماه است روشنائی تو ، و ستاره است راه بر تو ، و زمین است قرارگاه و بساط تو ، و حبوب و ثمارست رزق تو ، « و الانعام خلقها لکم » طعمه تو ، « و الخیل و البغال و الحمیر » مرکب تو ، « لباساً یواری سواتکم » عورت پوش تو ، این همه آفرید از بهر شما تا بدان منفعت گیرید ، و خدایرا شکر کنید ، و شما را آفرید تا او را پرستید و بندگی کنید ، كما قال الله تعالی : « و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون » .

« الذی احسن کلّ شیء خلقه و بدأ خلق الانسان من طین » . پیری رامی آید از عزیزان طریقت که این آیت خواندی و گفتمی : « خلق الانسان من طین » ، و لکن « یحبّهم و یحبّونه » . « خلق الانسان من طین » ، و لکن « رضی الله عنهم و رضوا عنه » . « خلق الانسان من طین » ، و لکن « اذ کرونی اذ کرکم » . چه زیان دارد این جوهر حرمت را که نهاده وی از گل بوده چون کمال وی در دل نهاده ، قیمت او که هست از روی تربیت است نه از روی تربت ، شرف او که هست از لطف قدم الاهی است نه از رفت قدم بندگی . حق جلّ جلاله همه عالم بیافرید فلک و ملک ، عرش و کرسی ،

لوح و قلم ، بهشت و دوزخ ، آسمان و زمین ، و باین آفرید ها هیچ نظر مهر و محبت نکرد ، رسول بایشان نفرستاد و پیغام بایشان نداد ، و چون نوبت بخاکیان رسید که بر کشیدگان لطف بودند و نواختگان فضل و معادن انوار اسرار ، بلطف و کرم خویش ایشانرا محل نظر خود کرد ، پیغامبران بایشان فرستاد ، فرشتگانرا رقیبان ایشان کرد ، سوز مهر در سینه ها نهاد ، آتش عشق در دلها افکند ، خطوط ایمان بر صفحه های دلهاشان نبشت که : « کتب فی قلوبهم الایمان » . رقم محبت بر ضمیرهاشان کشید که یحبسهم و یحبونه ، آن سر که او را جلّ جلاله با آدمیان بود نه باعرش بود نه با کرسی ، نه با فلک نه با ملک ، زیرا که همه بندگان مجرّد بودند و آدمیان هم بندگان بودند و هم دوستان . « نحن اولیاءکم فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة » .

« قل یتوفیکم ملک الموت الذی و کل بکم » ، لولاغفلة قلوبهم ما احالقبض ارواحهم علی ملک الموت فلما غفلوا عن شهود الحقایق خاطبهم علی مقدار فهمهم و علق بالاغیار قلوبهم ، « و کسل » ، یخاطبه بما احتمل علی قدر قوّته و ضعفه . این خطاب بر قدر فهم ارباب رسوم و عادات است که از غفلت راه بحقائق حق نمی برند و لطائف اسرار ازل می در نیابند ، لاجرم شربت ایشان بر قدر حوصله ایشان آمد و گرنه از آنجا که حقیقت است و خطاب با جوانمردان طریقت است ، **ملک الموت** خاک بیز مملکت است . در خاک معدن میجوید و در معدن گوهر میجوید . « الناس معادن کمعادن الذهب و الفضة » . خاک می بیزد تا تو در خاک چه پرورده ای : یاقوتی ، لعلی ، پیروزه ای ، یا نه که نفطی ، قیری ، سنگ ریزه ای ، کلمه خبیثه ای یا کلمه طیبه ای ، خاکی بیزد ، رگی بیپچد ، استخوانی بشکند ، او را بر آن ودیعت پاک چه دست بود ، و باوی چه کار دارد ، که نه او نهاده تا او بر گیرد . « الله یتوفی الانفس حین موتها » .

خیر نماج بیمار بود **ملک الموت** خواست که جان او بر دارد مؤذن گفت وقت نمازشام که **الله اکبر الله اکبر** ، خیر گفت : **یا ملک الموت** باش تا فریضه نمازشام

بگزارم که این فرمان بر من فوت می شود و فرمان تو فوت نمی شود، چون نماز بگزارد سر بر سجود نهاد گفت: الهی آن روز که این ودیعت می نهادی زحمت ملك الموت در میان نبود چه باشد که امروز بی زحمت او برداری؟

یا رب از فانی کنی ما را بتینغ دوستی
مر فرشته مرگ را با ما نباشد هیچ کار
هر که از جام توروزی شربت شوق تو خورد

چون نماند آن شراب او داند آن رنج خمار

خبر درست است که آدم (ع) روز میثاق در عهد بلی که ذرّه های انبیاء از صلب وی بیرون کردند و بر دیده اشراف وی عرضه کردند عمر داود (ع) اندک دید، گفت بار خدایا از عمر خود چهل سال بوی دادم، ربّ العزه قبول کرد. پس باخر عمر چون ملك الموت آمد گفت ای آدم جان تسلیم کن، گفت عمر روش راه است اگر جان تسلیم کنم راه نافرته چون بود. ملك الموت گفت: عمر بدادی لاجرم راه تمام نافرته ماند. آدم گفت رجوع کنم که پدرم و مرا بعمر حاجت است و بی عمر راه نتوان کرد. در خبرست که: «جحد آدم فجدت ذرّیه»، چون مدت بسر آمد گفت: یا آدم جان تسلیم کن گفت بتو تسلیم نکنم که نه تو نهاده ای تا تو برداری، آن روز که جلال عزّت و نفخت فیه من روحی، در قالب ما آمد تو کجا بودی؟ امروز اگر باز میخواهند تو در میانه چه کنی؟ ربّ العالمین فرمود یا آدم خصومت در باقی کن. یا عزرائیل تو دور شو و زحمت خویش دور دار، ای جان پاك بلطف من آرمیده و بمهر من آسوده. «یا ايتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربك راضية مرضية»

۲- النوبة الاولى

قوله تعالى و تقدّس: «تتجا فی جنوبهم عن المضاجع»، باز می خیزد

پهلوهای ایشان از خواب گاههای ایشان، «يَدْعُونَ رَبَّهُمْ» خداوند خویش را میخوانند، «خَوْفًا وَ طَمَعًا» بیم و امید، «و مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (۱۶)» و از آنچه ایشان را روزی دادیم نفقه میکنند.

«فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ» نداند هیچ کس، «مَا أُخْفِيَ لَهُم» که آن چه چیزست که پنهان کردند و پوشیده ایشان را. «مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ» از روشنائی چشم، «جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۷)» پاداش آنچه میکردند.

«اَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا» آنکس که گرویده بود، «كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا» چون آنکس است که از فرمان برداری بیرون بود؟ «لَا يَسْتَوُونَ (۱۸)» هر گز یکسان نباشند. «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ» اما ایشان که بگرویدند و نیکیها کردند، «فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى» ایشانراست بهشتها [در باز گشتنگاه ایشان] «نَزَلَا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۱۹)» آن پاداش ایشان است بآنچه میکردند.

«وَالَّذِينَ فَسَقُوا» و اما ایشان که بیرون شدند از فرمان، «فَمَا وَهُمْ اِلَّا النَّارُ» باز گشتن گاه ایشان آتش است، «كَلِمًا ارَادُوا انْ يَخْرُجُوا مِنْهَا» هر که که خواهند از آن بیرون آیند، «اعيدوا فِيهَا» ایشانرا بآن می برند (۱) «وَقِيلَ لَهُمْ» و ایشانرا گویند، «ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ» چشید عذاب از آتش، «الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَكْتَبُونَ (۲۰)» که آنرا بدروغ می داشتید و می گفتید که دروغ است.

«وَلَنَذِقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْاَدْنَى» و می چشانیم ایشانرا از عذاب این جهانی «دُونَ الْعَذَابِ الْاَكْبَرِ» فرود از عذاب مهین، «لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (۲۱)» تا مگر باز گردند.

«وَمَنْ اَظْلَمُ مِمَّنْ ذَكَرَ بآيَاتِ رَبِّهِ» و کیست ستمکارتر از او که پند دهند او را بسخنان خداوند او؟ «ثُمَّ اَعْرَضَ عَنْهَا» آنکه پس روی گرداند از آن، «وَالَّذِينَ

من المجرمین منتقمون (۲۲) « ما از ناگرویدگان کین کشانیم .

« و لقد آتینا موسی الكتاب ، موسی را نامه دادیم ، « فلا تکن فی مریة من لقائه » ، نگر که در گمان نباشی از دیدار او [که اوست که شب معراج در آسمان دیدی] ، « و جعلناه هدی لبنی اسرائیل (۲۳) » ، و او را نشانی کردیم راه شناختن را از بهر بنی اسرائیل .

« و جعلنا منهم ائمة » و ازیشان پیشوایان کردیم ، « یهدون بامرنا » که راه می نمودند [خلق را بخیر] بفرمان ما ، « لما صبروا » ، آنکه که شکیبائی کردند [بر عذاب فرعون] « و کانوا بآیاتنا یوقنون (۲۴) » و بسخنان ما بی گمانان بودند . « ان ربک هو یفضل ینهم یوم القیمة » خداونو تو اوست که کار بر گارد میان ایشان روز رستاخیز ، « فیما کانوا فیہ یختلفون (۲۵) » در آنچه ایشان جدا جدا میگویند و جدا جدا میروند (۲) .

« اولم یهد لهم » باز ننمود با ایشان [و بیدار نکرد (۳) ایشان را] ، « کم اهلکنا من قبلهم » ، که چند هلاک کردیم و کشتیم پیش از ایشان ، « من القرون » از گروه گروه ، « یمشون فی مساکنهم » آنک میروند در نشستنگاههای ایشان ، « ان فی ذلک لآیات » در آن نشانهای روشن است ، « افلا یسمعون (۲۶) » ، بنمی شنوند .

« اولم یروا » نمی بینند ، « اننا نسوق الماء » ، که ما آب [در ابر] میرانیم ، « الی الارض الجرز » در زمین تهی از نبات ، « فنخرج به زرعاً » بیرون می آریم بآن آب کشت را ، « تا کسل منه » تا میخورد از آن ، « انعامهم و انفسهم » ستوران ایشان و ایشان خویشتن ، « افلا یبصرون (۲۷) » ، نمی بینند ؟

« و یقولون متی هذا الفتح » و میگویند کی است این روز داوری ، « ان کنتم صادقین (۲۸) » ، باز نمائید اگر راست میگوئید .

« قل يوم الفتح » بگو در روز داوری، « لا ينفع الذين كفروا ايمانهم » سود ندارد نما گرویدگان را گرویدن ایشان، « و لا هم ينظرون (۳۹) » و نه بر ایشان [رحمت کنند و نه توبه و عذر را] مهلت دهند.

« فاعرض عنهم » روی گردان از ایشان، « و انتظر انهم منتظرون (۴۰) » و چشم میدار که ایشان چشم می‌دارند.

النوبة الثانية

قوله : « تتجافى جنوبهم عن المضاجع » یعنی - يجافون جنوبهم عن مضاجعهم للمتجعد و التجافى - التجنب عن الشيء اخذ من الجفاء من لم يوافقك فقد جافاك . قال عبد الله بن رواحه :

اذا انشق معروف من الصبح ساطع	وفينا رسول الله يتلو كتابه
به موقنات انّ ما قال واقع	اتى بالهدى بعد العمى فقلوبنا
اذا استقلت (۱) بالمشر كين مضاجع	يبیت يجافى جنبه عن فراشه

در سبب نزول این آیت سه قول گفته اند : قول حسن و مجاهد آنست که در شأن متعبدان فرو آمد، ایشان که در میانه شب از خوابگاه بر خیزند و نماز شب کنند، و دلیل برین قول خبر مصطفی است (ص) روی معاذ بن جبل قال : كنت مع رسول الله (ص) فى سفر فاصبحت يوما قريبا منه و هو يسير ، فقلت يا رسول الله اخبرنى بعمل يدخلنى الجنة و يباعدنى من النار قال : قد سألت عن عظيم و انه ليسير على من يسره الله عليه، تعبد الله و لا تشرك به شيئا

و تقيم الصلوة و تؤتى الزكوة و تصوم رمضان و تحج البيت ، ثم قال الادلك على ابواب الخير : الصوم الجنة و الصدقة تطفيء الخطيئة كما يطفىء الماء النار ، و صلوة الرجل في جوف الليل . ثم قرأ « تتجافى جنوبهم عن المضاجع ، حتى بلغ جزاء بما كانوا يعملون » ، ثم قال : الا اخبرك برأس الامر و عموده و ذروة سنامه ، قلت بلى يا رسول الله قال : رأس الامر الاسلام و عموده الصلوة و ذروة سنامه الجهاد ، ثم قال : الا اخبرك بملاك ذلك كله ، قلت بلى يا نبى الله قال فاخذ بلسانه و قال : اكف عليك هذا . فقلت يا رسول الله و انا لمؤاخذون بما نتكلم به ؟ فقال : ثكلتك امك يا معاذ وهل يكب الناس في النار على وجوههم او قال على مناخرهم الا حصائد السنتهم ؟ و عن ابى امامة الباهلي عن رسول الله (ص) قال : عليكم بقيام الليل فانه دأب الصالحين قبلكم و قرينة لكم الى ربكم و مكفرة للسيئات و منهاة عن الاثم . و عن ابن مسعود قال قال رسول الله (ص) : « عجب ربنا من رجلين : رجل ثار عن وطائه و لحافه من بين حبه و اهله الى صلاته فيقول الله تعالى لملائكته انظروا الى عبدى ثار عن فراشه و وطائه من بين حبه و اهله الى صلاته رغبة فيما عندى و شفقاً مما عندى ، و رجل غزا في سبيل الله فانهزم مع اصحابه فعلم ما عليه من الانهزام و ما له في الرجوع فرجع حتى هريق دمه فيقول الله لملائكته انظروا الى عبدى رجع رغبة فيما عندى و شفقاً مما عندى حتى هريق دمه » . و عن ابى هريرة قال قال رسول الله (ص) : « افضل الصيام بعد شهر رمضان ، المحرم و افضل الصلوة بعد الفريضة صلاة الليل » . و عن ابى مالك الاشعري قال قال رسول الله (ص) : « ان في الجنة غرفاً يرى ظاهرها من باطنها و باطنها من ظاهرها اعدّها الله لمن البين الكلام و اطعم الطعام و تابع الصيام و صلى بالليل و الناس نيام » . و عن اسماء بنت يزيد قالت سمعت رسول الله (ص) يقول : اذا جمع الله الاولين و الآخرين يوم القيامة جاء مناد ينادى بصوت يسمع الخلائق كلهم سيعلم اهل الجمع اليوم من اولى بالكرم . ثم يرجع فينادى ليقم الذين كانت « تتجافى

جنوبهم عن المضاجع « فيقومون و هم قليل ثم يرجع فينادى ليقم الذين كانوا يحمدون الله في البأساء و الضراء فيقومون و هم قليل فيسرحون جميعاً الى الجنة ثم يحاسب سائر الناس .

قول ديگر آنست که آیت در شأن جماعتی از انصار آمد که میان شام و خفتن بنماز پیوسته داشتند و آن صلاة الاوابين گویند . مالك دينار گفت : از انس مالك پرسیدم که این آیت در شأن که فرو آمد ؟ گفت در شأن ما فرو آمد معاشر الانصار که بعد از نماز شام بخانه‌ها باز نرفتیم و همچنان نماز می‌کردیم تا بوقت خفتیدن (۱) که نماز خفتیدن با رسول خدا بگزاردیم . وعن ابن عمر قال قال رسول الله (ص) : « من عقب ما بين المغرب والعشاء بنى له في الجنة قصران من مسيرة عام و هي صلاة الاوابين و ان من الدعاء المستجاب الذي لا يرد الدعاء ما بين المغرب والعشاء » . وعن عائشة عن النبي (ص) : « من صلى بعد المغرب عشرين ركعة بنى الله بيتاً في الجنة » و قال (ص) : « من صلى بعد المغرب ست ركعات لم يتكلم فيما بينهما بسوء عدلن له بعبادة ثنتي عشرة سنة » . و قال ابن عباس : ان الملائكة لتحف بالذين يصلون بين المغرب والعشاء .

قول سوم آنست که این آیت در مدح ایشان آمد که نماز خفتن و نماز بامداد بجماعت بگزارند . و فی الخبر ان النبي (ص) قال : « من صلى العشاء في جماعة كان كقيام نصف ليلة و من صلى الفجر في جماعة كان كقيام ليلة » . و عن ابی هريرة ان رسول الله (ص) : « قال لو يعلم الناس ما في النداء والصف الاول ثم لم يجدوا الا ان يستهموا عليه لاستهموا عليه و لو يعلمون ما في التهجير لاستبقوا اليه ولو يعلمون ما في العتمة والصبح لاتوهما ولو حبوا » . « يدعون ربهم خوفاً وطمعاً » قال ابن عباس خوفاً من النار و طمعاً في الجنة ، « و ممّا رزقناهم ينفقون » قيل اراد به الزكاة المفروضة،

و قيل عام من الواجب والتطوع و ذلك على ثلاثة اضرب : زكاة من نصاب ومواساة من فضل و ايثار من قوت ، قوله : « و مما رزقناهم ينفقون » مذهب اهل سنت و جماعت آن است که روزی داشت است از خداوند جلّ جلاله خواهد بغذا دارد و خواهد بلطف خود سیر دارد . و مذهب معتزله آنست که روزی ملک است لا غیر و گویند که خداوند تعالی بندگان را روزی حرام ندهد . و بدان که حقیقت حرامی بر فعل بنده افتد نه بر آن عین و آن عین را که حرام گویند بر سبیل مجاز گویند ، بنصب ملک غاصب نکشت لکن چون خورده غذا و قوت در آن حرامی بوی رساند روزی وی گردد ، و بمذهب ایشان حرام و شبهت ملک حلال نگردد ، لاجرم بنزد ایشان روزی نبرد ، و چون خداوند تعالی رازق وی نگردد ، حرام را رازقی دیگر لازم آید و این کفر بود از ایشان ، و حجّت ما برایشان آن است که حق جلّ جلاله رازق همه خلایق است و بسیار خلق است که روزی میخورند و ایشانرا ملک نیست و از اهل ملک نهاند و هم الدواب والطيور والعبيد و نحوها . اگر سؤال کنند که ربّ العزّة فرمود : « و مما رزقناهم ينفقون » اگر رزق غذا و داشت است از غذا و داشت نفقه کردن چون صورت بندد ؟ جواب آنست که اسم رزق در قرآن بر وجوه است : یجىء بمعنى الاعطاء كقوله : « و اذا حضر القسمة اولوا القربى والیتامى و المساکین فارزقوهم » ای - اعطوهم . و یجىء بمعنى المأکول والغذاء كقوله : « کَلَّمَا دَخَلَ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا » ، و قال تعالی : « کَلَّمَا رَزَقُوا مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ رِزْقًا » ، و یجىء بمعنى المطر كقوله : « و ما انزل الله من السماء من رزق » ای - ماء ، فقوله « و مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ » . و یجىء بمعنى معناه - و مِمَّا اعْطَيْنَاهُمْ يُتَصَدَّقُونَ . « فلا تعلم نفس ما اخفى لهم » درین کلمه سه قرائت است : « ما اخفى لهم » بفتح یا قرائت عامّه قراء است مگر حمزه و یعقوب بر فعل ماضی مجهول و معنی آنست که هیچ کس نداند که آن چه چیز است که پنهان کردند ایشان را از ثواب . « ما

اخفى، بسكون يا بر فعل مستقبل قراءت حمزه ويعقوب است ومعنى أنست كه نداند
 هيچ كس كه چه چیز پنهان دارم ایشانرا از پاداش . « ما اخفى لهم » بر فعل ماضی
 معروف قراءت شاذ است یعنی هیچ كس نداند كه الله ایشانرا چه چیز پنهان كرد،
 « من قرءة عين ، اى - مما تقرّ به اعينهم ، « جز آء بما كانوا يعملون » قال الحسن
 نزلت فى قوم اخفوا لله اعمالاً فاخفى لهم ثواباً . عن ابى هريرة عن النبى (ص) يقول الله
 تبارك و تعالى « اعددت لعبادى الصالحين ما لا عين رأت و لا اذن سمعت ولا خطر على
 قلب بشر ذخرأ بله ما اطلعتم عليه » ثم قرأ :

« فلا تعلم نفس ما اخفى لهم من قرءة عين جزآء بما كانوا يعملون » ، قال
 ابن عباس : هذا ما لا تفسير له لانّ الله تعالى يقول : « فلا تعلم نفس »

قوله : « افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً » نزلت فى على بن ابيطالب (ع) و
 عقبه بن ابى معيط ، وقيل الوليد بن عقبه بن ابى معيط فقال الوليد لعلى اسكت
 يا صبى فوالله لانا احدّ منك سنناً و ابسط منك لساناً و اشجع منك جنناً و أملاً
 منك حشواً فى الكتيبة ، فقال له على - اسكت فانك فاسق فانزل الله تعالى : « افمن كان
 مؤمناً ، يعنى - علياً » كمن كان « فاسقاً يعنى - الوليد بن عقبه » لا يستون ، و لم
 يقل لا يستويان لانه لم يرد قوماً واحداً و فاسقاً واحداً بل المراد جميع المؤمنين
 و جميع الفاسقين ، و الفاسق ها هنا الكافر لانّ الله سبحانه و تعالى اخبر انه يخلّده فى
 النار ولا يستحق التخليد فى النار الا الكافر و لانه قابل به الدؤمن و دخل « كان » فى
 اللفظ لانه نفى استواهما فى الآخرة فكانه قال : ايستوى حال من كان مؤمناً فى الدنيا و
 حال من كان كافراً فيها ؟ و هذا الاستفهام بمعنى التقرير اى - ليس هذا كذاك فى الجزاء
 والمحل ثم ذكر مآل الفريقين فقال :

« اما الذين آمنوا و عملوا الصالحات فلهم جنّات المأوى » يأوون اليها فى
 الآخرة و لا ينتقلون عنها . فهى موضع سكون و قرار كقوله : جنّات عدن « نزلاً ، اى

منزلاً، و قيل : هو ما يعد للنازل، وقيل هو اسم لاؤل ما ينزل عليه النازل، و قيل : «نزلًا» بما كانوا يعملون، ای - عطاء لهم على اعمالهم .

«و اما الذين فسقوا، ای - كفروا، «فماؤيهم النار كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا فيها»، المراد بهذا الكلام انهم لا يخرجون منها كقوله : «كلما خبت زدنهم سعيراً»، نار جهنم لا تخبوا یعنی - كلما قال قائلهم قد خبت زيد فيها، و قيل : انّ الخزنة تطعمهم في الخروج منها فاذا هموا بذلك ردّهم الخزنة الى قعرها ويكون ذلك نوعاً ممّا يعدّون به فيها، «و قيل لهم ذوقوا عذاب النار الذي كنتم به تكذبون، و تقولون لاجنة ولا نار .

«و لنذيقنهم من العذاب الادنى، یعنی - مصائب الدنيا و استقامها و بلاها» ممّا يبتلى الله به العباد حتى يتوبوا . و قال مقاتل : العذاب الادنى هو الجوع سبع سنين ؛ : «هكة حتى اكلوا الجيف والعظام والكلاب» و قال ابن مسعود : هو القتل بالسيف يوم بدر «دون العذاب الاكبر، یعنی - عذاب الآخرة، «لعلهم يرجعون، الى الايمان یعنی - من بقى منهم بعد بدر و بعد الفحط، وقيل : العذاب الادنى - عذاب القبر وهو افسد الاقاويل، لقوله «يرجعون»، والرجوع بعد الموت الى الايمان غير مقبول .

«و من اظلم ممن ذكر بآيات ربه ثم اعرض عنها، فلم يقبلها ولم يتدبّرّها و لم يعمل بموجبها . و قيل : ذكر ابتداء خلقه الى انتهائه و تقلّب الاحوال به من جهة ربه فلم يحمله ذلك على الايمان به، «انا من المجرمين منتقمون، ای - من الذين اجترحوا السيئات و هم الكفار، كقوله : «فانتقمنا من الذين اجرموا». و قال زيد بن ربيع : عنى بالمجرمين هاهنا اصحاب القدر، ثم قرأ انّ المجرمين في ضلال وسعير الى قوله : «انا كلّ شئ خلقناه بقدر» و قال النبی (ص) : «ثلاث من فعلهن فقد اجرم : من اعتقد لواء في غير حق، او عقى والديه، او مشى مع ظالم لينصره . يقول الله عزوجل : «انا من المجرمين منتقمون» .

« و لقد آتينا موسى الكتاب ، يعنى - التوريه » فلا تكن فى مريه من لقائه ،
 اى - لا تكن فى شك انه هو موسى الذى رأيت فى السماء الليله التى اسرى بك ، عن
 ابن عباس قال قال رسول الله (ص) : رأيت ليلة اسرى بى موسى رجلاً آدم طوالاً
 جعداً كأنه من رجال شنوءه و رأيت عيسى رجلاً مربع الخلق الى الحمرة و البياض
 سبط الرأس . و عن انس قال قال رسول الله (ص) : « لما اسرى بى الى السماء رأيت موسى
 يصلى فى قبره » . و روى فى المعراج انه رآه فى السماء السادسة و راجعه فى امر الصلوات . وقال
 السدى « فلا تكن فى مريه من لقائه ، اى - من تلقى موسى كتاب الله بالرضاء والقبول
 اى - لا شك فى انه اعطى الكتاب كما اعطيته وقيل « فلا تكن فى مريه من لقائه ،
 موسى ربّه فى الآخرة بعد ما قيل له « لن ترانى ، فى الدنيا ، و جعلناه هدى لبنى -
 اسر آئيل ، يعنى - الكتاب و هو التوريه و قيل جعلنا موسى هدى لبنى اسر آئيل .

« و جعلنا منهم » اى - من بنى اسر آئيل « ائمة » قادة فى الخير يقتدى بهم
 يعنى - الانبياء الذين كانوا فيهم ، و قيل هم العلماء و اتباع الانبياء ، « يهدون » اى -
 يدعون ، « بامرنا » و يدلّونهم على الطريق المستقيم . و قيل يدعون بامرنا ايّاهم بذلك
 « لقا صبروا » قرأ حمزة و الكسائي « لما » بكسر اللام و تخفيف الميم و قرأ الباقر
 « لقا » بفتح اللام و تشديد الميم اى - حين صبروا على دينهم و على البلاء من عدوّهم
 : مصر ، « و كانوا بآياتنا » التى آتيناها موسى ، « يوقنون » لا يشكّون انها من عندنا .
 « ان ربك هو يفصل بينهم يوم القيمة فيما كانوا فيه يختلفون » اى - يحكم
 بين الانبياء و اممهم فيما اختلفوا . و قيل : يقضى بين المؤمنين و المشركين فيظهر
 المحق من المبطل ، و قيل « يفصل » اى - يفرق بين المؤمنين و الكافرين بالمنازل
 فالمؤمنون فى الجنة و الكافرين فى النار .

« اولم يهد لهم » يعنى - اولم يتبين لهم ، « كم اهلكنا من قبلهم من القرون ،
 القرن اسم لسكان الارض عسراً و القرون سكّانها على الاعاصير ، « يمشون فى مساكنهم »

فى اسفارهم فلا يخفى عليهم ما حلّ بهم، « افلا يسمعون » ما يوعظون به يعنى - قريشاً .
 « اولم يروا أننا نسوق الماء الى الارض الجرز و فنخرج به زرعاً ، يعنى - اولم
 ينظروا الى سوقنا السحاب ذات المطر الى الارض الملساء التى لانبات فيها ، وفى بعض
 التفاسير انها ارض با ليمى بعينها لانقطاع الامطار عنها وهى فى اللغة الارض التى لاتنبت
 شيئاً و كان اصلها انها تأكل نباتها ، يقال : امرأة جروز اذا كانت اكولاً ، تأكل منه
 انعامهم و انفسهم ، يعنى - فياً كلون من حبوبها و يعلفون انعامهم من اوراقها وتبنيها ،
 « افلا يبصرون » ذلك باعينهم فيعلموا ان من قدر على هذا لايتعذر عليه احياء الموتى .
 « و يقولون متى هذا الفتح » ايتوا به ، « ان كنتم صادقين » قيل : الفتح القضاء
 و المراد بيوم الفتح يوم القيامة الذى فيه الحكم بين العباد ، قال قتادة : قال اصحاب
 النبى (ص) ان لنا يوماً ننعّم فيه و نستريح و يحكم بيننا و بينكم فقالوا استهزاء
 متى هذا الفتح اى - متى هذا القضاء و الحكم ، وقال الكلبي يعنى فتح مكة و قال
 السدى يوم بدر لان اصحاب النبى (ص) كانوا يقولون لهم ان الله ناصرنا و مظهرنا
 عليكم فيقولون متى هذا الفتح ؟

« قل يوم الفتح لاينفع الذين كفروا ايمانهم ولاهم ينظرون » هذا غاية الوعيد
 لا يأتى فى القرآن الا للكافر لان الكافر هو الذى لا ينظر الله اليه و معنى «لاينظرون»
 لايرحمون و لا يبرّ بهم . و من حمل الفتح على فتح مكة والقتل يوم بدر قال معناه
 «لاينفع الذين كفروا ايمانهم » اذ جاءهم العذاب و قتلوا ، ولاهم ينظرون ، لايمهلون
 ليتوبوا او يعتذروا .

« فاعرض عنهم » قال ابن عباس : نسختها آية السيف «وانتظروا انهم منتظرون» قيل :
 انتظر موعدى لك بالنصر ، «انهم منتظرون» بك حوادث الزمان . وقيل انتظر اذن الله لك
 فى قتالهم ، « انهم منتظرون » ما يظنونونه من بطلان امرك « والله يحق الحق ولو كره
 المجرمون » . عن ابى هريرة قال : كان النبى (ص) يقرأ فى الفجر يوم الجمعة « الم

تنزیل و هل اتي على الانسان. و عن جابر قال كان النبی (ص) لا ینام حتی یقرأ تبارک و الم تنزیل .

النوبة الثالثة

قوله: « تتجافى جنوبهم عن المضاجع » الآية. . رب العالمین جلّ جلاله و تقدست اسماءه و تعالت صفاته اندرین آیت دوستان خود را جلوه میکند و ایشان را بر فریشتگان عرضه میکند، که همه روز آفتاب را مینگردند تا کی فرو شود، و پرده شب فرو گذارند، و جهانیان در خواب غفلت شوند، ایشان بستر نرم و گرم بجای مانند، و قدم بدم باز نهند. تا با ما راز گویند. فمن بین صارخ و باک و متأوه چشمه‌هاشان چون ابر بهاران، دلهایشان چون خورشید تابان، رویه‌هاشان از بی خوابی برنگ زعفران. او ایس قرنی قدس سره چون شب در آمدی گفتی: هذه ليلة الرکوع، هذه ليلة السجود، یا بر کوعی یا بسجودی شب باخر آوردی (۱)، گفتند ای او ایس چون طاق میداری شبی بدین درازی بر یک حال؟ گفت کجاست شب دراز؟ کاشکی ازل و ابد یک شب بودی، تا ما سجودی باخر آوردیمی (۲) نه سه بار در سجودی سبحان ربی الاعلی سنت است، ما هنوز یکبار نگفته باشیم که روز آید.

شبهای فراق تو کمانکش باشد صبح از بر او چو تیر آرش باشد
وان شب که مرا با تو بتا خوش باشد گوئی شب را قدم در آتش باشد
ای جوانمرد در میانه شب سحر گاهی باز نشین وضوئی بر آر، روی فرا قبله کن و دو رکعت برار و نیاز بگزار، تا هرچه او ایس قرنی را در حوصله نوش آمد

زَلّهای از آن بجان تو فرستند. و جهد آن کن که در خواب نروی مگر که خوابت ببوکند (۱) در میان ذکر. در خبر است که هر که در خواب رود در میان عبادت ربّ العزّه بمکان او وافریشندگان مباحثات کند، که این گدا را می بینید بتن در خدمت و بدل در حضرت؟

چه وقت خفتن است ای دوست برخیز ترا زین پس که خواهد داشت معذور بوقت صبح خوش خفتن نه شرط است مرا بگذاشتن سر مست و مخمور ... یدعون ربّهم خوفاً وطمعاً، خوفاً من الفراق و القطيعة، وطمعاً فی اللقاء والوصلة. همه ما را خوانند، همه ما را دانند، گهی از بیم فراق بسوزند، گهی بامید وصال بیفزوزند.

پیر طریقت گفت: خواب بر دوستان حرام در دو جهان، در عقبی از شادی وصال، و در دنیا از غم فراق، در بهشت با شادی مشاهدت خواب نه، و در دنیا با غم حجاب خواب نه. به داود (ع) وحی آمد که یا داود کذب من ادعی محبتی فاذا جنّه اللیل نام عنی الیس کل حبیب یحبّ خلوة حبیبه؟ بی خوابی و بیداری در شب نشان قرب حق است، و دلیل کمال محبت، زیرا که اول درجه در محبت طلب موافقت است. و صفت حقّ جلّ جلاله آنست که «لا تأخذہ سنة و لانوم» آدمی را از خواب و مرگ چاره نیست لکن بان مقدار که بتکلف خواب از خود دفع کند و صفت بیخوابی خود را کسب کند طلب موافقت کرده باشد بقدر امکان و این از وی جهد المقل باشد. و کریمان از عاجزان اندک به بسیار بردارند و تکلف بحقیقت بینکارند، و مصطفی (ص) چون بمحل قرب رسید صفت نوم از خویشتن اندر محل قرب نفی کرد گفت: «تنام عینای و لاینام قلبی» چشم که با خلق است می بخسبد اما دلم با حق است و نخسبد. و در خبرست که بهشتیان را خواب روا نیست زیرا که

در محل قرب اند، و در جوار حضرت عزّت. و نیز گفته اند که خواب استراحت است از تعب و نصب، در بهشت تعب و نصب نیست. قال الله تعالى: «لایمسنّا فیها نصب و لایمسنّا فیها لغوب». در خبرست که روز رستاخیز چون خلق اولین و آخرین جمع شوند در آن انجمن کبری و عرصه عظمی منادی ندا کند: سیعلم اهل الجمع من اولی بالکرم؟ آری بدانند اهل جمع امروز که به نیکوکاری و بزرگواری که سزاوارتر؟ آنکه ندا آید که: لایقم الذین کانت «تتجا فی جنوبهم عن المضاجع یدعون ربهم خوفاً و طمعاً» شب خیزان باین ندا از خلق جدا شوند، و هم قلیل - و اندکی باشند. باز ندا آید که این الذین کانوا «لایلهیهم تجارة و لایبیع عن ذکر الله» فیقومون و هم قلیل. سه دیگر بار ندا آید (۱) که این الذین کانوا «یحمدون الله فی السراء و الضراء» فیقومون و هم قلیل. ثم یحاسب الناس. و قال النبی (س): «اشراف ائمتی حملة القرآن و اصحاب اللیل» ای مسکین بوقت سحر غافل مباش که آن ساعت وقت نیاز دوستان بود، ساعت راز مشتاقان بود، هنگام ناز عاشقان بود، بر بساط «و نحن اقرب» در خلوت «و هو معکم» سرّاً بسر شراب انا جلیس من ذکر فی، بی زحمت اغیار بدوستان خود می‌رساند. آن ساعت نسیم سحری از بطنان عرش مجید می‌آید، و بردل عنایتیان حضرت می‌گنجد، و بر مزی باریک و برازی عجیب می‌گوید: ای درویش برخیز و تضرعی بیار و نیاز خود عرضه کن که دست کرم فرو گشاده، و ندا در داده از بهر درویشان، که من یقرض غیر عدوم و لا ظلوم، چه عجب اگر آن ساعت بگوش دل بنده فرو گوید که عبیدی لا تخف انک من الامنین. داود (ع) از جبرئیل سؤال کرد که در روز و شب کدام ساعت فاضل‌تر؟ گفت در هفته روز آدینه آن ساعت که خطیب بر منبر شود تا نماز را سلام دهند. و در شب بوقت سحر گاه آن ساعت که دوستان و مشتاقان در مناجات شوند و سرّاً

بسر شراب وصل انا جلیس من ذکر نی می نوشند ، و ذر اثر اطباق کونین زبانهای تعطش از عین شوق گشاده ، که : وللارض من کأس الکرام نصیب . اگر سحر گاه نه عزیزترین ساعات بودی کلام مجید در حق آن عزیزان این بشارت کجا فرستادی که : « قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا » فرزندان یعقوب (ع) پیش پدر شدند گفتند ای پدر ما را از خداوند خویش بخواه بجرمی که کرده ایم یعقوب (ع) بوقت سحر گاه قصد بارگاه اعظم کرد و روی بکعبه دعا آورد و بعد از فرزندان مشغول شد . از حضرت جلال نداشتید که ای یعقوب حرمت این وقت را و شرف این ساعت را از فرزندان تو راضی شدیم . آن خداوند مقننه را می آید رابعة العدویه چون نماز خفتن بگزاردی پاس دل داشتی تا وقت صبح صادق با خود میگفتی :

یا نفس قومی فلقد نام الوری ان تفعلى خیراً فذو العرش یری
وانت یا عین اهجرى طیب الکرى عند الصباح یحمد القوم السرى

« فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرّة اعین » جلیل صفتی است ، و عزیز حالی ، و بزرگوار کرامتی ، که الله میفرماید : « فلا تعلم نفس » کس نداند و هیچ و هم و فهم بدریافت آن نرسد که من ساختم و پرداخته از بهر دوستان خود ، اگر ایشان خدمتهای نهانی فرا پیش داشتند ، من نیز خلعتهای نهانی فرا دست نهادم ، اینت روشنائی چشم که ایشانرا خواهد بود چون خلعتهای نهانی بینند و کرامتهای ربّانی آن عیش روحانی با صد هزار طبل نهانی و آن سور و سرور جاودانی ، خورشید شهود از افق عیان بر آمده ، نسیم صحبت از جانب قرب دمیده ، گل کرامت از شاخ وصلت شکفته .

پیر طریقت گفت ای درویش دل ریش ، ای سوخته مهر ازل ، ای غارتیده عشق دل خوش دار و اندوه مدار ، که وقتی خواهد بود که پرده عتاب از روی فضل برخیزد و ابر لطف باران کرم ریزد ، و جوی بر در جوی قرب آمیزد ، و حد حساب

از شأن جود بگریزد، منتظر دست در دامن وعده آویزد، و تأخیر و درنگ از پای عطف برخیزد، و از افق تجلی باد شادی وزد و از اکرم الاکرمین آن بینی که ازو سزد، مولی میگوید و رهی می نیوشد که ای درویش سزای تو ببرید و سزای من آمد.

و فی الخبر الصحيح عن ابن مسعود أنّ النبی (ص) قال: آخر من یدخل الجنة رجل یمشی مرّة و یکبو مرّة و تسفحه النار مرّة، فاذا جاوزها التفت الیها فقال تبارک الذی نجانی منک لقد اعطانی الله شیئاً ما اعطاه احداً من الاولین و الاخرین فترفع له شجرة فيقول ای ربّ ادننی من هذه الشجرة فلا استظلّ بظلّها و اشرب من مائها فيقول الله یا بن آدم لعلی ان اعطیتكما سألتنی غیرها فيقول لا یا رب و يعاهده ان لا یسأله غیرها فیدنیه منها فیستظل بظلّها و یشرب من مائها ثم ترفع له شجرة هی احسن من الاولى فيقول ای رب ادننی من هذه الشجرة لاشرب من مائها و استظل بظلّها فيقول یا بن آدم ألم تعاهدنی ان لا تسألنی غیرها؟ لعلی ان ادنیتک منها سألتنی غیرها فیهاده ان لا یسأله غیرها فیدنیه منها فیستظل بظلّها و یشرب من مائها ثم ترفع له شجرة عند باب الجنة هی احسن من الاولین، فيقول ای ربّ ادننی من هذه فلا استظلّ بظلّها و اشرب من مائها فيقول یا بن آدم ألم تعاهدنی لا تسألنی غیرها؟ قال بلی یا رب هذه لا اسئلك غیرها و ربّه یعذره لانه یرى ما لاصبر له علیه فیدنیه منها فاذا ادناه منها سمع اصوات اهل الجنة فيقول ای ربّ ادخلینها فيقول یا بن آدم ایرضیک ان اعطیک الدنيا و مثلها معها؟ قال ای ربّ استهزی منی و انت ربّ العالمین؟ فضحك ابن مسعود، فقالوا ممّ تضحک؟ قال هكذا ضحك رسول الله (ص) فقالوا ممّ تضحک یا رسول الله؟ قال من ضحك ربّ العالمین حین قال استهزی، منی انت ربّ العالمین؟ فيقول انی لا استهزی منک و لکنی علی ما اشاء قدیر.

وفی رواية اخرى فاذا بلغ العبد باب الجنة رأى زهرتها وما فیها من النضرة و السرور فسکت ما شاء الله ان یسکت، فيقول یارب ادخلنی الجنة، فيقول الله تبارک و تعالی:

ويلك يا بن آدم ما اغدرك اليس قد اعطيت العهود والمواثيق ان لاتسأل غير الذي اعطيت؟
 فيقول يا رب لاتجعلنى اشقى خلقك ، فلا يزال يدعو حتى يضحك الله منه ، فاذا ضحك
 اذن له فى دخول الجنة ، فيقول : تمنّ فيتمنى حتى اذا انقطع امنّيته . قال الله تعالى :
 تمنّ كذا وكذا قبل يذكرك ربّه حتى اذا انتهت به الامانى ، قال الله لك ذلك ومثله
 معه . وفى رواية : قال الله لك ذلك وعشرة امثاله .

« افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستون ، افمن كان فى حلة الوصال تجرّ
 اذياله كمن هو فى مذلة الفراق يقاسى وباله ؟ افمن كان فى روح القرية ونسيم الزلفة
 كمن هو فى هول العقوبة يعانى مشقة الكفة ؟ افمن ايد بنور البرهان وطلعت عليه
 شمس العرفان كمن ربط بالخذلان ووسم بالحرمان ؟ لا يستويان ولا يلتقيان .

ايها المنكح الثريا سهيلا	عمرك الله كيف يلتقيان
هى شامية اذا ما استقلت	وسهيل اذا استقلّ يمان

پایان جلد هفتم تفسیر كشف الاسرار

فهرست سور و آیات

از

ترجمه و تفسیر و تأویل

— . —

مجلد هفتم

٢٥ - سورة الفرقان (٢٧ آية)

صفحة

النوبة الثالثة

- تأويل > بسم الله الرحمن الرحيم > ومناجات ١٤
تأويل > تبارك الذي ... > ١٥
سخن بهر طريقت در باره دل کی خوش بود ؟ ١٦
تأويل > الذي نزل الفرقان على عبده > نعمت و
سهره رسول اکرم (س) و تعبيرات کفار ١٦

٣ - النوبة الاولى

- ترجمه آية ٢٥ از سورة الفرقان ١٨
الجزء التاسع عشر
ترجمه آيات ٢١ تا ٤٤ از سورة الفرقان

١٨-٢٢

النوبة الثانية

- تفسير آية (٢٠) : > وما ارسلنا قبلك من
المرسلين < ٢٢
تفسير آية (٢١) : > وقال الذين لا يرجون
لقاءنا < ٢٣
تفسير آية (٢٢) : > يوم يرون الملائكة .. ٢٤
تفسير آية (٢٣) : > وقد منا الى ما
عملوا .. < ٢٤
تفسير آية (٢٤) : > اصحاب الجنة يومئذ .. < ٢٤
تفسير آية (٢٥) : > و يوم تشقق السماء
بالنمام < ٢٥
تفسير آية (٢٦) : > الملك يومئذ الحق .. < ٢٧
تفسير آية (٢٧) : > ويوم يضى الظالم .. < ٢٧
تفسير آية (٢٨) : > يا ويلتى ليتنى .. < ٢٨
تفسير آية (٢٩) : > لقد اضلنى عن الذكر .. < ٢٨
تفسير آية (٣٠) : > وقال الرسول
يا رب .. < ٢٩
تفسير آية (٣١) : > وكذلك جعلنا لكل نبي .. ٢٩<

صفحة

الف

مقدمه

١ - النوبة الاولى

- ترجمه آيات ١ تا ١٩ از سورة الفرقان ٤-١
النوبة الثانية

- محل نزول و عدد حروف و آيات ٤
تفسير آية (١) : > تبارك الذي نزل الفرقان... < ٤
تفسير آية (٢) : > الذي له ملك السموات ... < ٥
تفسير آية (٣) : > واتخذوا من دونه آلهة... < ٦
تفسير آية (٤) : > وقال الذين كفروا ... < ٦
تفسير آية (٥) : > وقالوا اساطير الاولين ... ٦
تفسير آية (٦) : > قل انزله الذي ... < ٧
تفسير آية (٧) : > وقالوا ما لهذا الرسول ... ٧<
تفسير آية (٨) : > او يلقي اليه كنز ... < ٧
تفسير آية (٩) : > انظر كيف ضربوا لك ... ٧<
تفسير آية (١٠) : > تبارك الذي ان شاء ... < ٨
تفسير آية (١١) : > بل كذبوا بالساعة ... < ٩
تفسير آية (١٢) : > اذا رأتهم من مكان
بعيد ... < ٩
تفسير آية (١٣) : > واذا لقوا منها مكانا ... ١٠<
تفسير آية (١٤) : > لا تمدحوا اليوم ثبورا ... < ١٠
تفسير آية (١٥) : > قل اذلك خير ام جنة... < ١١
تفسير آية (١٦) : > لهم فيها ما يشاؤون ... < ١١
تفسير آية (١٧) : > و يوم يحشرهم ... < ١١
تفسير آية (١٨) : > قالوا امحجانك ما كان... < ١١
تفسير آية (١٩) : > فقد كذبوكم بما
تقولون ... < ١٣

صفحه

- تفسير آية (٢٩) : « لينحى به بلدة .. » ٤٧
- تفسير آية (٥٠) : « و لقد صرفناه بينهم .. » ٤٧
- تفسير آية (٥١) : « ولو شئنا لبعثنا فى كل قرية .. » ٤٨
- تفسير آية (٥٢) : « فلا تطع الكافرين .. » ٤٨
- تفسير آية (٥٣) : « و هو الذى مرج البحرين .. » ٤٨
- تفسير آية (٥٤) : « و هو الذى خلق من الماء .. »
- تفسير آية (٥٥) : « و يعبدون من دون الله .. » ٥١
- تفسير آية (٥٦) : « و ما ارسلناك الا مبشراً .. » ٥١
- تفسير آية (٥٧) : « قل ما اسئلكم عليه من اجر .. » ٥١
- تفسير آية (٥٨) : « و موكل على الحى الذى لا يموت .. » ٥١
- تفسير آية (٥٩) : « الذى خلق السموات و الارض .. » ٥١
- تفسير آية (٦٠) : « و اذا قيل لهم اسجدوا للرحمن .. » ٥٢
- النوبة الثالثة**
- تأويل « الم تر الى ربك كيف مد الظل .. » ٥٢
- تأويل « ثم قبضناه اليها قبضاً .. » ٥٤
- تأويل : « و هو الذى ارسل الرياح .. » ٥٤
- تأويل : « ولو شئنا لبعثنا فى كل قرية .. » ٥٥
- تأويل : « و هو الذى مرج البحرين .. » ٥٥
- ٤ - النوبة الاولى**
- ترجمة آيات ٦١ تا ٧٧ از سورة الفرقان ٦٠-٥٧
- النوبة الثانية :**
- تفسير آية (٦١) : « تبارك الذى جعل فى السماء .. » ٦٠

صفحه

- تفسير آية (٣٢) : « و قال الذين كفروا ... » ٢٩
- تفسير آية (٣٣) : « ولا يا عورتك بمثل ... » ٣٠
- تفسير آية (٣٤) : « الذين يحشرون على وجوههم ... » ٣١
- تفسير آية (٣٥) : « و لقد آتينا موسى الكتاب ... » ٣١
- تفسير آية (٣٦) : « فقلنا اذهب الى قوم ... » ٣٢
- تفسير آية (٣٧) : « و قوم نوح لما كذبوا الرسل ... » ٣٢
- تفسير آية (٣٨) : « و عاداً و ثمود واصحاب الرس .. » ٣٢
- شرح اصحاب رس ٣٣
- تفسير آية (٣٩) : « كلا ضربنا الامثال ... » ٣٦
- تفسير آية (٤٠) : « و لقد اتوا على القرية .. » ٣٦
- تفسير آية (٤١) : « و اذا راؤك ان يتخذونك .. » ٣٦
- تفسير آية (٤٢) : « ان كاد ليهلكنا عن آلهتنا ... » ٣٧
- تفسير آية (٤٣) : « ارايت من اتخذ الهه .. » ٣٧
- تفسير آية (٤٤) : « ام تحسب اكثرهم يسمعون .. » ٣٧
- النوبة الثالثة**
- تأويل « و ما ارسلنا قبلك من المرسلين .. » ٣٨
- تأويل « يوم يرون الملكة لابشرى .. » ٣٩
- تأويل « و قدما الى ما عملوا من عمل .. » ٤٠
- سخن يمر طريقت در مناجات ٤١
- ٣ - النوبة الاولى**
- ترجمة آيات ٤٥ تا ٦٠ از سورة الفرقان ٤٣-٤١
- النوبة الثانية**
- تفسير آية (٤٥) : « الم تر الى ربك .. » ٤٤
- تفسير آية (٤٦) : « ثم قبضناه اليها .. » ٤٤
- تفسير آية (٤٧) : « و هو الذى جعل لكم .. » ٤٥
- تفسير آية (٤٨) : « و هو الذى ارسل الرياح .. » ٤٥

صفحه	
١٠١	ارسل .. >
	تفسير آية (٢٨): > قال رب المشرق و
١٠١	المغرب .. >
	تفسير آية (٢٩): > قال لئن اتخذت الهيا
١٠١	غیری >
	تفسير آية (٣٠): > قال اولو جثتك بشی.
١٠١	مبین >
	تفسير آية (٣١): > قال فأت به ان كنت
١٠٢	من الصادقين >
	تفسير آية (٣٢): > قالقی صاهفاذا
١٠٢	هی .. >
	تفسير آية (٣٣): > و نزع یدہ فاذا هی
١٠٢	بیضاء .. >
	تفسير آية (٣٤): > قال للملاء حوله .. >
١٠٢	تفسير آیه (٣٥): > یریدان یخرحکم
١٠٣	من ارضکم .. >
	تفسير آية (٣٦): > قالوا ارجه واخاه
١٠٣	وابت >
١٠٣	تفسير آية (٣٧): > یاأتوک بكل مسحار علیهم
	تفسير آیه (٣٨): > فجمع الحجرة لمیقات
١٠٣	یوم .. >
	تفسير آية (٣٩): > و قیل للناس هل انتم
١٠٤	مجتمعون >
	تفسير آية (٤٠): > «لعلنا نتبع السحرة ان
١٠٤	كانوا .. >
	تفسير آية (٤١): > فلما جاء السحرة
١٠٤	قالوا الفرعون .. >
	تفسير آية (٤٢): > قال نعم و انکم اذا لمن
١٠٤	المقربين >
	تفسير آية (٤٣): > قال لهم موسى القوا ما
١٠٤	انتم .. >
	تفسير آية (٤٤): > قالقوا حیالهم و
١٠٤	عصیهم .. >

صفحة	
٨٨	اسرائیل .. >
	تفسير آية (١٨): > قال الم نربک فهنا
٨٩	ولیداً .. >
	تفسير آية (١٩): > وفعلتک فعلتها التي .. >
٨٩	تفسير آية (٢٠): > قال فعلتها اذا .. >
٩٠	تفسير آية (٢١): > قهرت منکم لما .. >
	النوبة الثالثة :
٩٠	تأویل : > بسم الله الرحمن الرحیم >
٩١	تأویل : > طسم >
٩١	تأویل : > لعلک باخع نفسك .. >
	تأویل : > و ما یأییهم من ذکر من
٩٢	الرحمن .. >
٩٢	سخن پیر طریقت در ذم خود پسندی
	تأویل : > اولم یروا الى الارض کم
٩٢	انبتنا .. >
٩٣	تأویل : > و اذ نادى ربک موسى .. >
	٣ - النوبة الاولى
	ترجمه آیات ٢٦ تا ٦٨ از سوره
٩٨ - ٩٤	الشعراء
	النوبة الثانية :
	تفسير آية (٢٢): > و تلك نعمة تمنها
٩٩	علی .. >
	تفسير آية (٢٣): > قال فرعون و ما رب
١٠٠	المالین >
	تفسير آية (٢٤): > قال رب السموات
١٠٠	و الارض .. >
	تفسير آية (٢٥): > قال لمن حوله الا
١٠٠	تستمعون >
	تفسير آية (٢٦): > قال ربکم و رب اباؤکم
١٠٠	الاولین
	تفسير آية (٢٧): > قال ان رسولکم الذی

صفحة	تفسير آية (٦٩): > و از لقنا ثم
١٠٩	الآخرين ... <
١٠٩	تفسير آية (٦٥): > و انجينا موسى ومن معه ... <
١٠٩	تفسير آية (٦٦): > ثم افرقنا الآخرين ... <
١١٠	تفسير آية (٦٧): > ان في ذلك لاية ... <
١١٠	تفسير آية (٦٨): > و ان ربك ليهو العزيز الرحيم ... <
١١٠	النوبة الثالثة
١١٠	تأويل : > و تلك نعمة تمنها ... <
١١١	تأويل : > قال فرعون و مارب العالمين <
١١١	تأويل : > قال رب السموات و الارض ... <
١١٢	تأويل : > قال كلا ان معي ربي سيهدين ... <
١١٢ - ١١٣	٣ - النوبة الاولى
١١٦	ترجمة آيات ٦٩ تا ١٠٤ از سورة الشعراء
١١٦	النوبة الثانية:
١١٦	تفسير آية (٦٩): > و امل عليهم بنا ابراهيم ... <
١١٦	تفسير آية (٧٠): > اذ قال لايهموقومه ... <
١١٦	تفسير آية (٧١): > قالوا نعبد اسناماً ... <
١١٦	تفسير آية (٧٢): > قال هل يسمعونكم اذ تدعون ... <
١١٦	تفسير آية (٧٣): > او ينفعونكم او يضرون ... <
١١٦	تفسير آية (٧٤): > قالوا بل وجدنا ابائنا ... <
١١٦	تفسير آية (٧٥): > قال افرايتم ما كنتم تعبدون ... <
١١٦	تفسير آية (٧٦): > انتم و ابائكم الاقدمون ... <
١١٦	تفسير آية (٧٧): > فانهم يدعولي الآلهة
١٠٥	تفسير آية (٦٥): > فالتقى موسى عصاه فاذا هي .. <
١٠٥	تفسير آية (٦٦): > فالتقى السحرة ساجدين <
١٠٥	تفسير آية (٦٧): > قالوا امنا برب العالمين <
١٠٥	تفسير آية (٦٨): > رب موسى و هرون <
١٠٥	تفسير آية (٦٩): > قال امنتم له قبل ان اذن .. <
١٠٥	تفسير آية (٥٠): > قالوا لاضير انا الى ربنا ... <
١٠٥	تفسير آية (٥١): > انا نطمع ان يغفر لنا ربنا .. <
١٠٦	تفسير آية (٥٢): > و اوحينا الى موسى ان اسر ... <
١٠٦	تفسير آية (٥٣): > فارسل فرعون في المدائن حاشرين ... <
١٠٦	تفسير آية (٥٤): > ان هؤلاء لشر ذمة قليلون ... <
١٠٦	تفسير آية (٥٥): > و انهم لنا لغانظون ... <
١٠٧	تفسير آية (٥٦): > و انا لجميع حاذرون <
١٠٧	تفسير آية (٥٧): > فاناخر جناهم من جنات و عيون ... <
١٠٧	تفسير آية (٥٨): > و كتوز و مقام كريم ... <
١٠٧	تفسير آية (٥٩): > كذلك اورثناها بنى اسرائيل ... <
١٠٧	تفسير آية (٦٠): > فاتبهمهم مشرقين ... <
١٠٧	تفسير آية (٦١): > فلما تراء الجمعان قال اصحاب ... <
١٠٧	تفسير آية (٦٢): > قال كلا ان معي ربي سيهدين ... <
١٠٨	تفسير آية (٦٣): > فاوحينا الى موسى ان اضرب ... <
١٠٨	

صفحه	المالین	صفحه	والفان
١٢١	تفسیر آیه (٧٨): «الذی خلقنی	١١٦	تفسیر آیه (٩٥) «و جنود ابلیس
١٢١	فهو یمیدین	١١٧	اجمعون
١٢١	تفسیر آیه (٧٩): «والذی هو یطعمنی	١١٧	تفسیر آیه (٩٦) «قالوا وهم فیها
١٢١	و یسقین	١١٧	یختصمون
١٢٢	تفسیر آیه (٨٠): «واذا مرضت فهو	١١٧	تفسیر آیه (٩٧) «قاله ان کافی
١٢٢	یشفین	١١٧	مبین
١٢٢	تفسیر آیه (٨١): «والذی یمیتنی ثم	١١٧	تفسیر آیه (٩٨) «ان نسویکم برب
١٢٢	یحیین	١١٧	المالین
١٢٢	تفسیر آیه (٨٢): «والذی اطعمان	١١٨	تفسیر آیه (٩٩) «وما اضللنا الا
١٢٢	یفقر لی ...	١١٨	المجرمون
١٢٢	تفسیر آیه (٨٣): «رب هب لی حکماً ...	١١٨	تفسیر آیه (١٠٠) «فما لنا من
١٢٢	تفسیر آیه (٨٤): «واجعل لی لسان	١١٨	شافعین
١٢٢	صدق ...	١١٩	تفسیر آیه (١٠١) «ولا صدیق حمیم
١٢٣	تفسیر آیه (٨٥): «واجعلنی من ورثة	١١٩	تفسیر آیه (١٠٢) «فلو ان لنا کرة فنکون
١٢٣	جنة ...	١١٩	من المؤمنین
١٢٤	تفسیر آیه (٨٦): «واغفر لابی انه کان	١١٩	تفسیر آیه (١٠٣) «ان فی ذلك لایة وما
١٢٤	من الضالین	١١٩	کان ...
١٢٤	تفسیر آیه (٨٧): «ولا تحزنی یوم	١٢٠	تفسیر آیه (١٠٤) «وان ربک لهو العزیز
١٢٤	یمشون	١٢٠	الرحیم
١٢٤	تفسیر آیه (٨٨): «یوم لا ینفع مال	١٢٠	التوبة الثالثة
١٢٥	ولا ینون	١٢٠	تأویل «و اتل علیهم نباه ابرهیم
١٢٥	تفسیر آیه (٨٩): «الامن ائی الله	١٢٠	تأویل «الذی خلقنی فهو یمیدین
١٢٥	بقلب سلیم	١٢٠	سخن پیر طریقت در مناجات
١٢٦	تفسیر آیه (٩٠): «وازلت الجنة	١٢١	تأویل «والذی هو یطعمنی و
١٢٦	للمتقین	١٢١	یسقین
١٢٦	تفسیر آیه (٩١): «وبرزت الجحیم	١٢١	تأویل «و اذا مرضت فهو یشفین
١٢٦	للفانین	١٢١	تأویل «والذی یمیتنی ثم
١٢٦	تفسیر آیه (٩٢): «وقیل لهم این ما کتم	١٢١	یحیین
١٢٦	تعبدون	١٢١	در مناجات
١٢٦	تفسیر آیه (٩٣): «من دون الله هل	١٢١	سخن پیر طریقت در استغراق
١٢٦	ینصرونکم ...	١٢١	تأویل «الامن ائی الله بقلب
١٢٦	تفسیر آیه (٩٤): «فکفکبوا فیها هم	١٢٦	سلیم

صفحه

- تفسير آية (۱۱۸): > فافتح بيني وبينهم
 ۱۳۹ فتعاً ونجنى ... <
 تفسير آية (۱۱۹): > فانبئناه و من معه
 ۱۳۹ فى القلک ... <
 تفسير آية (۱۲۰): > ثم افرقنا بعد
 ۱۳۹ الباقيين <
 تفسير آية (۱۲۱): > ان فى ذلك لاية
 ۱۳۹ و ما كان اكثر ... <
 تفسير آية (۱۲۲): > و ان ربك لهو العزيز
 ۱۴۰ الرحيم <
 تفسير آية (۱۲۳): > كذبت عاد المرسلين <
 ۱۴۰ تفسير آية (۱۲۴): > ان قال لهم
 ۱۴۰ اخوهم هود ... <
 تفسير آية (۱۲۵): > انى لكم رسول
 ۱۴۰ مبین <
 تفسير آية (۱۲۶): > فأتقوا الله و
 ۱۴۰ اطيعون <
 تفسير آية (۱۲۷): > و ما اسئلكم عليه من
 ۱۴۰ اجر ان اجرى ... <
 تفسير آية (۱۲۸): > اتبنون بكل ريع
 ۱۴۰ آية ... <
 تفسير آية (۱۲۹): > و تتخونون مصانع
 ۱۴۱ لملکم تخلصون <
 تفسير آية (۱۳۰): > و اذا بطشتم بطشتم
 ۱۴۱ جبارين <
 تفسير آية (۱۳۱): > فأتقوا الله و
 ۱۴۱ اطيعون <
 تفسير آية (۱۳۲): > و اتقوا الذى امدکم
 ۱۴۱ بما تعملون <
 تفسير آية (۱۳۳): > امدکم بانعام و
 ۱۴۱ بنين <
 تفسير آية (۱۳۴): > و جنات و عيون <
 ۱۴۱

صفحه

- سخن جرير بغدادی در اینکه دلهاست
 ۱۲۸ قسم است
 ۴ - النبوة الاولى
 ترجمه آیات ۱۰۵ تا ۱۹۱ از
 ۱۳۶-۱۲۹ سورة الشعراء.
 النبوة الثانية:
 تفسير آية (۱۰۵): > كذبت قوم نوح
 ۱۳۶ المرسلين <
 تفسير آية (۱۰۶): > ان قال لهم
 ۱۳۷ اخوهم ... <
 تفسير آية (۱۰۷): > انى لكم رسول
 ۱۳۷ امين <
 تفسير آية (۱۰۸): > فأتقوا الله
 ۱۳۷ و اطيعون <
 تفسير آية (۱۰۹): > و ما اسئلكم عليه
 ۱۳۷ من اجر ... <
 تفسير آية (۱۱۰): > فأتقوا الله و
 ۱۳۷ اطيعون ... <
 تفسير آية (۱۱۱): > قالوا انؤمن لك
 ۱۳۷ و اتبعك ... <
 تفسير آية (۱۱۲): > قال و ما علمى بما
 ۱۳۸ كانوا ... <
 تفسير آية (۱۱۳): > ان حسابهم الا على
 ۱۳۸ ربى ... <
 تفسير آية (۱۱۴): > و ما انا بطارد
 ۱۳۹ المومنين <
 تفسير آية (۱۱۵): > ان انا الا نذير
 ۱۳۹ مبین <
 تفسير آية (۱۱۶): > قالوا لئن لم تنته
 ۱۳۹ يا نوح ... <
 تفسير آية (۱۱۷): > قال رب ان قومى
 ۱۳۹ كذبون <

صفحه	تفسير آية (١٣٥): «انى اخاف عليكم عذاب يوم عظيم»	صفحه	تفسير آية (١٣٥): «انى اخاف عليكم عذاب يوم عظيم»
١٤٣	تفسير آية (١٣٥): «انى اخاف عليكم عذاب يوم عظيم»	١٤١	تفسير آية (١٣٦): «قالوا سوء آء علينا او غلظت ...»
١٤٣	تفسير آية (١٣٦): «قالوا سوء آء علينا او غلظت ...»	١٤١	تفسير آية (١٣٧): «ان هذا الا خلق الاولين ...»
١٤٤	تفسير آية (١٣٧): «ان هذا الا خلق الاولين ...»	١٤٢	تفسير آية (١٣٨): «و ما نحن بمعذبين ...»
١٤٤	تفسير آية (١٣٨): «و ما نحن بمعذبين ...»	١٤٢	تفسير آية (١٣٩): «فكذبوه فاهلكناهم ...»
١٤٤	تفسير آية (١٣٩): «فكذبوه فاهلكناهم ...»	١٤٢	تفسير آية (١٤٠): «و ان ربك لهو العزيز الرحيم»
١٤٤	تفسير آية (١٤٠): «و ان ربك لهو العزيز الرحيم»	١٤٢	تفسير آية (١٤١): «كذبت نمود المرسلين»
١٤٥	تفسير آية (١٤١): «كذبت نمود المرسلين»	١٤٢	تفسير آية (١٤٢): «اذ قال لهم اخوهم صالح ...»
١٤٥	تفسير آية (١٤٢): «اذ قال لهم اخوهم صالح ...»	١٤٣	تفسير آية (١٤٣): «انى لكم رسول امين»
١٤٥	تفسير آية (١٤٣): «انى لكم رسول امين»	١٤٣	تفسير آية (١٤٤): «فانقوا الله اطيعون»
١٤٥	تفسير آية (١٤٤): «فانقوا الله اطيعون»	١٤٣	تفسير آية (١٤٥): «وما استلکم عليه من اجر ...»
١٤٥	تفسير آية (١٤٥): «وما استلکم عليه من اجر ...»	١٤٣	تفسير آية (١٤٦): «اتتركون فى ما هاهنا آمنين»
١٤٥	تفسير آية (١٤٦): «اتتركون فى ما هاهنا آمنين»	١٤٣	تفسير آية (١٤٧): «فى جنات و عيون»
١٤٥	تفسير آية (١٤٧): «فى جنات و عيون»	١٤٣	تفسير آية (١٤٨): «و زروع و نخل خلما هنيئ»
١٤٥	تفسير آية (١٤٨): «و زروع و نخل خلما هنيئ»	١٤٣	تفسير آية (١٤٩): «و تمتعون من الجبال بيوتاً ...»
١٤٥	تفسير آية (١٤٩): «و تمتعون من الجبال بيوتاً ...»	١٤٣	

صفحه	صفحه
۱۴۷	تفسير آية (۱۶۶): «و تذكرون ما خلق لكم ربكم ...»
۱۴۷	تفسير آية (۱۶۷): «قالوا لئن لم تنته يا لوط ...»
۱۴۸	تفسير آية (۱۶۸): «قال اني لمملككم اقالين»
۱۴۸	تفسير آية (۱۶۹): «رب نجني واعلى مما يعملون»
۱۴۸	تفسير آية (۱۷۰): «فنجيناه و اهلكه اجمعين»
۱۴۸	تفسير آية (۱۷۱): «الا صجوزاً في الغابرين»
۱۴۸	تفسير آية (۱۷۲): «دمرنا الاخرين»
۱۴۸	تفسير آية (۱۷۳): «وامطرنا عليهم مطراً ...»
۱۴۹	تفسير آية (۱۷۴): «ان في ذلك لاية وما كان اكثرهم ...»
۱۴۹	تفسير آية (۱۸۵): «و ان ربك لهو العزيز الرحيم»
۱۴۹	النوبة الثالثة:
۱۴۹	تأويل «كذبت قوم نوح المرسلين»
۱۴۹	تأويل «... الاتقون»
۱۵۰	در فضيلت تقوى و متقى
۱۵۱	تأويل «انى لكم رسول امين»
۱۵۲	تأويل «و ما اسألكم عليه من اجر ...»
۱۵۲	سخن پير طريقت در باره مزدور و عارف .
۱۵۳ - ۱۵۶	۵ - النوبة الاولى
	ترجمه آیات ۱۹۳ تا ۲۲۷ از سورة الشمر آ.
	تفسير آية (۱۸۱): «او فوالكيل ولا تكونوا من المخسرين»
	تفسير آية (۱۸۲): «وزنوا بالقسطاس

صفحة	تفسير آية (٢١١): «وما ينبغي لهم وما يستطيعون»
١٦١	تفسير آية (٢١٢): «انهم عن السمع لمعزولون»
١٦٢	تفسير آية (٢١٣): «فلا تدع مع الله الهاً اخر...»
١٦٢	تفسير آية (٢١٤): «وانذر عشيرتاك الاقربين»
١٦٢	تفسير آية (٢١٥): «واخفض جناحك لمن...»
١٦٤	تفسير آية (٢١٦): «فان صورك فقل...»
١٦٤	تفسير آية (٢١٧): «وتوكل على العزيز الرحيم»
١٦٥	تفسير آية (٢١٨): «الذى يريك حين تقوم»
١٦٥	تفسير آية (٢١٩): «وتقلبك فى الساجدين»
١٦٦	تفسير آية (٢٢٠): «انه هو السميع العليم»
١٦٦	تفسير آية (٢٢١): «هل انيثكم على من تنزل...»
١٦٦	تفسير آية (٢٢٢): «تنزل على كل افاك انهم»
١٦٦	تفسير آية (٢٢٣): «يلقون السمع واكثرهم...»
١٦٦	تفسير آية (٢٢٤): «والشر آء يتبعهم الفاون»
١٦٨	تفسير آية (٢٢٥): «الم تر انهم فى كل واديهيمون»
١٦٩	تفسير آية (٢٢٦): «وانهم يقولون مالا يفعلون»
١٦٩	تفسير آية (٢٢٧): «الا الذين امنوا وعملوا الصالحات...»
١٦٩	النوبة الثالثة
١٧٠	تأويل: «وانه لتنزىل رب العالمين»

صفحة	النوبة الثانية:
١٥٦	تفسير آية (١٩٢): «وانه لتنزىل رب العالمين»
١٥٦	تفسير آية (١٩٣): «نزل به روح الامين»
١٥٦	تفسير آية (١٩٤): «على قلبك لتكون من المنذرين»
١٥٧	تفسير آية (١٩٥): «بلسان عربى مبين»
١٥٧	تفسير آية (١٩٦): «وانه لفى زبر الاولين»
١٩٨	تفسير آية (١٩٧): «ولم يكن لهم آية...»
١٩٨	تفسير آية (١٩٨): «ولونزلنا على بعض الاصحمين»
١٩٨	تفسير آية (١٩٩): «اقرأ عليهم ما كانوا به مؤمنين»
١٥٨	تفسير آية (٢٠٠): «كذلك سلكناه فى قلوب المجرمين»
١٥٩	تفسير آية (٢٠١): «لا يومنون به حتى يروا المذابح...»
١٥٩	تفسير آية (٢٠٢): «فيا تبهم بغتة وهم لا يشعرون»
١٦٠	تفسير آية (٢٠٣): «فيقولوا هل نحن منظرون»
١٦٠	تفسير آية (٢٠٤): «افيعذابنا يستعجلون»
١٦٠	تفسير آية (٢٠٥): «افرايت ان متعاهم منين»
١٦٠	تفسير آية (٢٠٦): «ثم جاءهم ما كانوا يوعدون»
١٦٠	تفسير آية (٢٠٧): «ما اغنى عنهم ما كانوا يمتعون»
١٦١	تفسير آية (٢٠٨): «وما اهلكنا من قرية...»
١٦١	تفسير آية (٢٠٩): «ذكرى وكاظمين»
١٦١	تفسير آية (٢١٠): «وما تنزلت به الشياطين»

صفحة	صفحة
١٧٤	تأويل : «نزل به الروح الامين» ١٧٢
١٧٥	تأويل : «وانذر عشيرتك الاقربين» ١٧٣
	تأويل : «وتوكل على العزيز الرحيم» ١٧٤

٢٧- سورة النمل - مكية (٩٣ آية)

١ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ١ تا ١٤ از سورة النمل.

النوبة الثانية:

محل نزول وآيات ناسخ ومنسوخ وعدد حروف و
آيات ١٧٨

روايات مختلف درباره طس ١٧٨

تفسير آية (١) : «تلك آيات القرآن...» ١٧٨

تفسير آية (٢) : «هدى وبشرى للمؤمنين» ١٧٩

تفسير آية (٣) : «الذين يقيمون الصلوة...» ١٧٩

تفسير آية (٤) : «ان الذين لا يؤمنون

بالآخرة...»

١٨٩

تفسير آية (٥) «اولئك الذين لهم سوء

العذاب...»

١٨٠

تفسير آية (٦) : «وانك لتلقى اهران...» ١٨٠

تفسير آية (٧) : «اذ قال موسى لاهله...» ١٨٠

تفسير آية (٨) : «فلما جاءها نودى ان

بورك...»

١٨١

تفسير آية (٩) «ياموسى انه انا الله

العزيز...»

١٨٢

تفسير آية (١٠) : «والق صاكا فلما راهله...» ١٨٢

تفسير آية (١١) : «الامن ظلم ثم بدل

حسنا...»

١٨٢

تفسير آية (١٢) : «وادخل يدك فى

جيبك...»

١٨٢

تفسير آية (١٣) : «فلما جاءهم اياتنا

مبصرة...»

١٨٣

تفسير آية (١٤) : «وجحدوا بها

واستيقنتها...»

١٨٣

النوبة الثالثة:

تأويل : «بسم الله الرحمن الرحيم» ١٨٣

تأويل : «طس» ١٨٤

تأويل : «هدى وبشرى للمؤمنين» ١٨٥

تأويل : «الذين يقيمون الصلوة» ١٨٥

تأويل : «واذ قال موسى لاهله...» ١٨٥

تأويل : «انى آنتست ناراً...» ١٨٦

٢ - النوبة الاولى

ترجمة آيات ١٥ تا ١٩ از سورة النمل ١٨٨-١٨٧

النوبة الثانية:

تفسير آية (١٥) : «وقهد اتينا داود

وسليمان...»

١٨٨

تفسير آية (١٦) : «وورث سليمان داود

وقال..»

١٨٩

تفسير آية (١٧) : «وحشر لسليمان جنوده

من الجن...»

١٩١

تفسير آية (١٨) : «حتى اذا اتوا على

واد النمل...»

١٩٣

تفسير آية (١٩) : «فتيسم ضاحكا من

قولها...»

١٩٣

النوبة الثالثة:

تأويل : «وقهد اتينا داود وسليمان...» ١٩٥

سخن يطريرقت وحلاج دوباره نورايان ١٩٦

صفحه	تفسير آية (٢٤) : «قالت ان الملوك
٢١٠	اذ ادخلوا قرية ...
٢١٠	تفسير آية (٢٥) : «وانى مرسله اليهم
	بهديه فناظرة...»
	تفسير آية (٢٦) : «فلما جاء سليمان قال
٢١٣	اتمدون بمال ...»
	تفسير آية (٢٧) : «ارجع اليهم فلنأتينهم
٢١٣	بجنود...»
النوبة الثالثة	
٢١٣	تأويل : «وتفقد الطير فقال ...»
٢١٤	داستان عمر خطاب وپرستارى پيرزن
٢١٤	تأويل : «لاعذبه عذاباً شديداً»
٢١٤	داستان حضرت سليمان وهدد
٢١٦	تأويل : «انى وجدت امرأة تملكهم...»
	تأويل : «وجدتها وقومها يسجدون
٢١٦	للسمس...»
٢١٦	تأويل : «انه من سليمان وانه بسم الله...»
٤ - النوبة الاولى	
	ترجمة آيات ٣٨ تا ٥٥ ازسورة
٢١٧-٢٢٠	النمل
الجزء العشرون	
٢٢٠	ترجمة آيات ٥٦ تا ٥٨ ازسورة النمل
النوبة الثانية :	
	تفسير آية (٢٨) : «قال يا ايها الملا ايكم
٢٢٠	يا تينى...»
	تفسير آية (٢٩) : «قال عفريت من
٢٢٢	الجن...»
	تفسير آية (٣٠) : «قال الذى عنده علم من
٢٢٢	الكتاب...»
	تفسير آية (٣١) : «قال نكروا لها عرشها
٢٢٣	تنظر...»

صفحه	تأويل : «وحشر لسليمن جنوده...»
١٩٧	تأويل : «حتى اذا اتوا على وادى
١٩٨	النمل...»
٣- النوبة الاولى	
	ترجمة آيات ٢٠ تا ٣٧ ازسورة النمل ١١٩-٢٠٢
النوبة الثانية:	
٢٠٢	تفسير آية (٢٠) : «وتفقد الطير فقال...»
٢٠٢	تفسير آية (٢١) : «لاعذبه عذاباً شديداً...»
٢٠٣	تفسير آية (٢٢) : «فمكث غير بعيد...»
٢٠٣	داستان حضرت سليمان وهدد وشهرسا
	تفسير آية (٢٣) : «انى وجدت امرأة
٢٠٦	تملكهم...»
	تفسير آية (٢٤) : «وجدتها وقومها
٢٠٧	يسجدون للشمس...»
	تفسير آية (٢٥) : «الا يسجد والله الذى
٢٠٧	يخرج...»
٢٠٧	تفسير آية (٢٦) : «الله لا اله الا هو رب...»
	تفسير آية (٢٧) : «قال سننظر اصدقت ام
٢٠٧	كنت من الكاذبين»
	تفسير آية (٢٨) : «اذهب بكتابى هذا
٢٠٨	فالقه...»
٢٠٨	تفسير آية (٢٩) : «قالت يا ايها الملا...»
	تفسير آية (٣٠) : «انه من سليمان وانه
٢٠٨	بسم الله...»
	تفسير آية (٣١) : «الا تملوا على واتونى
٢٠٨	مسلمين»
٢٠٨	داستان حضرت سليمان وبلقيس
	تفسير آية (٣٢) : «قالت يا ايها الملا
٢٠٩	اقتونى...»
	تفسير آية (٣٣) : «قالوا نحن اولوا اوقه
٢٠٩	واولوا بأس...»

صفحة

النوبة الثالثة

تأويل : « قال يا ايها الملاة ايكم يا تينى... » ٢٣١
 فرق بين معجزات وكرامات وكراماتى از
 اولياء ٢٣٢

٥ - النوبة الاولى

ترجمه آيات ٥٩ تا ٧٩ از سورة النمل

٢٣٥-٢٣٨

النوبة الثانية

تفسير آية (٥٩) : « قل الحمد لله وسلام على
 عباده... » ٢٣٨
 تفسير آية (٦٠) : « امن خلق السموات
 والارض... » ٢٤٠
 تفسير آية (٦١) : « امن جعل الارض
 قراراً... » ٢٤٠
 تفسير آية (٦٢) : « امن يجيب المنظر
 اذا دعاه... » ٢٤٠
 تفسير آية (٦٣) : « امن يهديكم فى ظلمات
 البر... » ٢٤١
 تفسير آية (٦٤) : « امن يبدوا الخلق ثم
 يعيده... » ٢٤١
 تفسير آية (٦٥) : « قل لا يعلم من فى
 السموات... » ٢٤٢
 داستان منجم وحجاج ٢٤٢
 تفسير آية (٦٦) : « بل ادرك علمهم فى
 الآخرة... » ٢٤٢
 تفسير آية (٦٧) : « وقال الذين
 كفروا... » ٢٤٣
 تفسير آية (٦٨) : « لقد وعدنا هذا... » ٢٤٣
 تفسير آية (٦٩) : « قل سيروا فى الارض
 فانظروا... » ٢٤٣

صفحة

تفسير آية (٦٢) : « فلما جاءت قيل اهكذا
 عرشك... » ٢٢٤
 تفسير آية (٦٣) : « وصدها ما كانت تميد
 من دون الله... » ٢٢٤
 تفسير آية (٦٤) : « قيل لها ادخلى
 الصرح... » ٢٢٥
 داستان حضرت سليمان وبلقيس ٢٢٥
 تفسير آية (٦٥) : « ولقد ارسلنا الى
 ثمود... » ٢٢٧
 تفسير آية (٦٦) : « قال يا قوم لم
 تستعجلون... » ٢٢٧
 تفسير آية (٦٧) : « قالوا طير نابتك وبمن
 معك... » ٢٢٨
 تفسير آية (٦٨) : « وكان فى المدينة تسعة
 رهط... » ٢٢٨
 تفسير آية (٦٩) : « قالوا تقاسموا بالله... » ٢٢٩
 تفسير آية (٧٠) : « ومكروا مكراً ومكرنا
 مكراً... » ٢٢٩
 تفسير آية (٧١) : « فانظر كيف كان عاقبة
 مكروهم... » ٢٢٩
 تفسير آية (٧٢) : « فتلك بيوتهم خاوية... » ٢٢٩
 تفسير آية (٧٣) : « وانجيننا الذين امنوا... » ٢٣٠
 تفسير آية (٧٤) : « ولوطاً اذ قال لقومه
 اتقون... » ٢٣٠
 تفسير آية (٧٥) : « انكم لتأتون الرجال
 شهوة... » ٢٣٠
 تفسير آية (٧٦) : « فما كان جواب قومه الا
 ان قالوا... » ٢٣٠
 تفسير آية (٧٧) : « فانجيناه واهله الا
 امراته... » ٢٣٠
 تفسير آية (٧٨) : « وامطرنا عليهم مطراً... » ٢٣١

صفحة	صفحة
تفسير آية (٧٠) : «ولا تحزن عليهم ولا تكن...»	٢٤٣
تفسير آية (٧١) : «ويقولون متى هذا الوعد...»	٢٤٤
تفسير آية (٧٢) : «قل عسى ان يكون ردف...»	٢٤٤
تفسير آية (٧٣) : «وان ربك لذو فضل...»	٢٤٤
تفسير آية (٧٤) : «وان ربك ليعلم ما تكن...»	٢٤٤
تفسير آية (٧٥) : «وما من غائبة في السماء...»	٢٤٤
تفسير آية (٧٦) : «ان هذا القرآن يفض...»	٢٤٤
تفسير آية (٧٧) : «وانه لهدى ورحمة للمؤمنين»	٢٤٥
تفسير آية (٧٨) : «ان ربك يفض بينهم بحكمه...»	٢٤٥
تفسير آية (٧٩) : «فتوكل على الله انك على الحق...»	٢٤٥
النوبة الثالثة :	
تأويل : «قل الحمد لله...»	٢٤٥
تأويل : «امن خلق السموات والارض...»	٢٤٧
تأويل : «امن جعل الارض قرارا...»	٢٤٨
تأويل : «امن يجيب المضطر اذا دعاه...»	٢٤٩
سخن يحي معاذو بوبكر واسطى در مناجات	٢٥٠
٦ - النوبة الاولى	
ترجمه آیات ٨٠ تا ٩٣ از سورة النمل ٢٥٣-٢٥١	
النوبة الثانية	
تفسير آية (٨٠) : «انك لاتسع الموتى...»	٢٥٣
تفسير آية (٨١) : «وما انت بهادى العمى عن ضلالتهم...»	٢٥٤
داستان زاهدی از بنی اسرائیل	٢٥٥
تفسير آية (٨٢) : «واذا وقع القول عليهم اخرجنا...»	٢٥٦
شرح دابة الارض	٢٥٦
تفسير آية (٨٣) : «ويوم نحشر من كل امة...»	٢٥٨
تفسير آية (٨٤) : «حتى اذا جاؤا قال اكذبتم...»	٢٥٨
تفسير آية (٨٥) : «ووقع القول عليهم بما ظلموا...»	٢٥٩
تفسير آية (٨٦) : «الم يروا انا جعلنا الليل...»	٢٥٩
تفسير آية (٨٧) : «ويوم ينفخ في الصور...»	٢٥٩
تفسير آية (٨٨) : «وترى الجبال تحسبها جامدة...»	٢٦٢
تفسير آية (٨٩) : «من جاء بالحسنة فله خير...»	٢٦٢
تفسير آية (٩٠) : «ومن جاء بالسيئة فكبت...»	٢٦٢
تفسير آية (٩١) : «انما امرت ان اعبد رب...»	٢٦٣
تفسير آية (٩٢) : «وان اتلوا القرآن فمَن اهتدى...»	٢٦٤
تفسير آية (٩٣) : «وقل الحمد لله سيريكم...»	٢٦٤
النوبة الثالثة :	
تأويل : «انك لاتسع الموتى...»	٢٦٥
تأويل : «واذا وقع القول عليهم...»	٢٦٥

صفحة	صفحة
٢٦٦	تأويل : «ويوم ينفع في الصور ففرع...»
٢٦٧	تأويل: «انما امرت ان اعبد رب...»
٢٦٨	نرسیده

٢٨ - سورة القصص - مكية (٨٨ آية)

٢٧٨	تفسير آية (١٤) : «فرددناه الى امه كى تقرعنيها...»
٢٧٩	تفسير آية (١٤) : «ولما بلغ اشدّه واستوى...»
٢٨٠	تفسير آية (١٥) : «ودخل المدينة على حين غفلة...»
٢٨١	تفسير آية (١٦) : «قال رب انى ظلمت نفسى...»
٢٨١	تفسير آية (١٧) : «قال رب بما انعمت على...»
٢٨٢	تفسير آية (١٨) : «فاصبح فى المدينة...»
٢٨٢	تفسير آية (١٩) : «فلما ان اراد ان يهبط...»
٢٨٣	تفسير آية (٢٠) : «وجاء رجل من اقصى المدينة...»
٢٨٣	تفسير آية (٢١) : «فخرج منها خائفاً يتربص...»

النوبة الثالثة :

٢٨٣	تأويل : «بسم الله الرحمن الرحيم»
٢٨٤	تأويل: «طسم»
٢٨٥	تأويل: «نتلوا عليك من نبأ موسى...»

٣- النوبة الاولى

٢٨٧-٢٦٢	ترجمه آیات ٢٢ تا ٤٣ ازسورة القصص
	النوبة الثانية :
٢٩٢	تفسير آية (٣٣) : «ولما توجه تلقاء مدین...»

١- النوبة الاولى

ترجمه آیات ١ تا ٢١ ازسورة القصص.

٢٧٣-٢٦٩

النوبة الثانية :

٢٧٣	محل نزول سورة القصص وآيات ناسخ ومنسوخ وشمارة حروف وآيات
٢٧٤	تفسير «طسم» (١) وآية (٢) : «تلك ايات الكتاب المبين»
٢٧٤	تفسير آية (٣) : «نتلوا عليك من نبأ موسى...»
٢٧٤	تفسير آية (٤) : «ان فرعون علا فى الارض...»
٢٧٤	تفسير آية (٥) : «ونريد ان نمن على الذين استضعفوا...»
٢٧٥	تفسير آية (٦) : «ونمكن لهم فى الارض...»

تفسير آية : (٧) : «واوحينا الى امّ

٢٧٥	موسى...»
٢٧٦	تفسير آية (٨) : «فالتقطه آل فرعون...»
٢٧٦	تفسير آية (٩) : «وقالت امرات فرعون قوت عين...»
٢٧٦	تفسير آية (١٠) : «واصبح فوآداً موسى فارغاً...»
٢٧٧	تفسير آية (١١) : «وقالت لاخته قصيه...»
٢٧٨	تفسير آية (١٢) : «وحرمانا عليه المراضع...»

صلحه

- تفسير آية (٤١) : «وجعلناهم ائمة يمدحون...» ٣٠٦
 تفسير آية (٤٢) : «واتبعناهم في هذه الدنيا...» ٣٠٦
 تفسير آية (٤٣) : «ولقد اتينا موسى الكتاب...» ٣٠٧

النوبة الثالثة :

- تأويل : ولما توجه تلقاء مدين ... ٣٠٧
 سخن پیر طریقت در اینکه همه خلق را محنت از دوری است و این پیچا را از نزدیکی . ٣١٠
 تأویل : «فلما قضی موسى الاجل ...» ٣١٠
 تأویل : «ياموسى الق صاك...» ٣١١

٣ - النوبة الاولى

ترجمه آیات ٢٥٤ تا ٢٥٨ از سورة القصص ٣١٨-٣١٢

النوبة الثانية :

- تفسير آية (٤٤) : «وما كنت بجانب الغربى ...» ٣١٩
 تفسير آية (٤٥) : «ولكننا انشأنا قروناً...» ٣١٩
 تفسير آية (٤٦) : «وما كنت بجانب الطور...» ٣٢٠
 تفسير آية (٤٧) : «ولولا ان تصيبهم مصيبة...» ٣٢١
 تفسير آية (٤٨) : «فلما جاءهم الحق من عندنا...» ٣٢١
 تفسير آية (٤٩) : «قل فاتوا بكتاب من عند الله...» ٣٢٢
 تفسير آية (٥٠) : «فان لم يستجيبوا لك...» ٣٢٢
 تفسير آية (٥١) : «ولقد وصلنا لهم القول...» ٣٢٣
 تفسير آية (٥٢) : «الذين اتيناهم الكتاب...» ٣٢٣
 تفسير آية (٥٣) : «واذا يتلى عليهم قالوا امنا...» ٣٢٣
 تفسير آية (٥٤) : « \gg اولئك يؤتون اجرهم مرتين...» ٣٢٣
 تفسير آية (٥٥) : «واذا سمعوا للغو اعرضوا عنه...» ٣٢٤
 تفسير آية (٥٦) : «انك لا تمهدى من احببت...» ٣٢٥
 تفسير آية (٥٧) : «وقالوا ان تتبع الهدى...» ٣٢٦
 تفسير آية (٥٨) : «وكم اهلكنا من قرية بطرت...» ٣٢٧

صلحه

- تفسير آية (٢٣) : «ولما ورد ماء مدين...» ٢٩٣
 تفسير آية (٢٤) : «فسقى لهم اثم تولى الى الظل...» ٢٩٤
 تفسير آية (٢٥) : «فجاءته احديهما تمشى...» ٢٩٤
 تفسير آية (٢٦) : «فالت احديهما يا ايت استأجره...» ٢٩٥
 تفسير آية (٢٧) : «قال انى اريد ان انكحك احدى ابنتى...» ٢٩٥
 تفسير آية (٢٨) : «قال ذلك بينى وبينك...» ٢٩٦
 تفسير آية (٢٩) : «فلما قضى موسى الاجل...» ٢٩٨
 تفسير آية (٣٠) : «فلما اتياها نودى من شاطئ الواد...» ٢٩٩
 تفسير آية (٣١) : «وان الق صاك فلما راها...» ٣٠٠
 تفسير آية (٣٢) : «اسلك يدك فى جيبك...» ٣٠٠
 تفسير آية (٣٣) : «قال رب انى قتلت منهم نفساً...» ٣٠١
 تفسير آية (٣٤) : «واخى هرون هو افصح منى...» ٣٠١
 تفسير آية (٣٥) : «قال سنشد عضدك باخيك...» ٣٠١
 داستان حضرت موسى ٣٠٢
 تفسير آية (٣٦) : «فلما جاءهم موسى يا اتينا بئناً...» ٣٠٤
 تفسير آية (٣٧) : «وقال موسى ربى اعلم بمن جاء...» ٣٠٥
 تفسير آية (٣٨) : «وقال فرعون يا ايها الملأ...» ٣٠٥
 تفسير آية (٣٩) : «واستكبر هو و جنوده فى الارض...» ٣٠٦
 تفسير آية (٤٠) : «فاخذناه و جنوده فنهضناهم...» ٣٠٦

صفحة

تأویل : « انك لا تهدي من احببت... » ۳۳۷
 سخن پیر طریقت در کار و عمل ۳۳۷

۴- النوبة الاولى

ترجمه آیات ۷۶ تا ۸۸ از سورة القصص .

۳۳۹-۳۴۲

النوبة الثانية

تفسیر آیه (۷۶) : « ان قارون كان من قوم موسى ... » ۳۴۲
 تفسیر آیه (۷۷) : « و ابتغ فيما اتيك الله ... » ۳۴۴
 تفسیر آیه (۷۸) : « قال انما اوتيته على علم... » ۳۴۵
 تفسیر آیه (۷۹) : « فخرج على قومه في زينته ... » ۳۴۶
 تفسیر آیه (۸۰) : « وقال الذين اوتوا العلم ويلكم... » ۳۴۶
 تفسیر آیه (۸۱) : « فخسفنا به وبداره الارض... » ۳۴۷
 داستان قارون و حضرت موسی ۳۴۷
 تفسیر آیه (۸۲) : « واصبح الذين تمنوا مكانه ... » ۳۵۲
 تفسیر آیه (۸۳) : « تلك الدار الآخرة نجعلها... » ۳۵۴
 تفسیر (۸۴) : « من جاء بالحسنة فله خير ... » ۳۵۴
 تفسیر آیه (۸۵) : « ان الذي فرض عليك القرآن... » ۳۵۵
 تفسیر آیه (۸۶) : « و ما كنت ترجوا ان يلقى اليك ... » ۳۵۶
 تفسیر آیه (۸۷) : « و لا يصدك عن آيات الله... » ۳۵۶

صفحة

تفسیر آیه (۵۹) : « و ما كان ربك مهلك القرى... » ۳۲۷
 تفسیر آیه (۶۰) : « و ما اوتيتهم من شيء... » ۳۲۷
 تفسیر آیه (۶۱) : « افمن وعدناه وعداً... » ۳۲۷
 تفسیر آیه (۶۲) : « و يوم يناديهم فيقول... » ۳۲۸
 تفسیر آیه (۶۳) : « قال الذين حق عليهم القول... » ۳۲۸
 تفسیر آیه (۶۴) : « و قيل ادعوا شركاءكم... » ۳۲۹
 تفسیر آیه (۶۵) : « و يوم يناديهم فيقول ما ذا... » ۳۲۹
 تفسیر آیه (۶۶) : « فعميت عليهم الانباء... » ۳۲۹
 تفسیر آیه (۶۷) : « فاما من تاب و امن و عمل صالحاً... » ۳۳۰
 تفسیر آیه (۶۸) : « و ربك يخلق ما يشاء... » ۳۳۰
 تفسیر آیه (۶۹) : « و ربك يعلم ما تكن صدورهم... » ۳۳۱
 تفسیر آیه (۷۰) : « و هو الله لا اله الا هو له الحمد... » ۳۳۱
 تفسیر آیه (۷۱) : « قل ارايتم ان جعل الله عليكم الليل... » ۳۳۱
 تفسیر آیه (۷۲) : « قل ارايتم ان جعل الله عليكم النهار... » ۳۳۲
 تفسیر آیه (۷۳) : « و من رحمته جعل لكم الليل... » ۳۳۲
 تفسیر آیه (۷۴) : « و يوم يناديهم فيقول... » ۳۳۲
 تفسیر آیه (۷۵) : « و نزعنا من كل امة شهيداً... » ۳۳۳

النوبة الثالثة

 تأویل : « و ما كنت بجانب الغربي... » ۳۳۴
 سخن پیر طریقت در مناجات . ۳۳۴
 تأویل : « و ما كنت بجانب الطور... » ۳۳۴

صفحة	صفحة
تأویل : « فخصفنا به وبداره الارض ... » ٣٥٨	تفسير آية (٨٨) : « ولا تدع مع الله الهاً
تأویل : « تلك الدار الآخرة نجعلها ... » ٣٥٩	آخر... » ٣٥٦
تأویل : « ان الذين فرض عليك القرآن... » ٣٥٩	النوبة الثالثة :
سخن پير طريقت در جمع و تفرقت . ٣٦٠	تأویل : « ان قارون كان من قوم موسى ... » ٤٥٧
سخن پير طريقت در مناجات . ٣٦٠	

٢٩ - سورة العنكبوت - مكية (٦٩ آيه)

تفسير آية (١٢) : « وقال الذين كفروا... » ٣٨١	تفسير آية (١٣) : « و ليحملن اثقالهم
٣٧١	واثقالا ... »
تفسير آية (١٤) : « و لقد ارسلنا نوحا الى	قومه ... »
٣٧٢	تفسير آية (١٥) : « فانجيناه و اصحاب
٣٧٢	السفينة ... »
تفسير آية (١٦) : « و ابراهيم اذ قال	لقومه ... »
٣٧٣	تفسير آية (١٧) : « انما تعبدون من دون
٣٧٣	الله ... »
تفسير آية (١٨) : « وان تكذبوا فقد	كذب ... »
٣٧٤	

النوبة الثالثة

تأویل : « بسم الله الرحمن الرحيم » ٣٧٤	تأویل : « آلم » ٣٧٥
تأویل : « احسب الناس ان يتركوا ... » ٣٧٥	تأویل : « ولقد فتنا الذين من قبلهم ... » ٣٧٦
تأویل : « من كان يرجوا لقاء الله ... » ٣٧٧	سخن پير طريقت در مناجات . ٣٧٨
٣٧٨	سخن عبدالعزیز بن عمیر ٣٧٨

٢ - النوبة الاولى

ترجمه آیات ١٩ تا ٤٥ از	سورة العنكبوت ٣٨٤ - ٣٧٩
------------------------	-------------------------

١ - النوبة الاولى	ترجمة آیات ١ تا ٨ از سورة العنكبوت ٣٦٣
النوبة الثانية :	محل نزول سورة و آیات ناسخ و منسوخ و عدد
	آیات و کلمات و حروف و فضیلت و اجر قرائت
	آن ٣٦٦
تفسير آية (١) : « ألم » ٣٦٦	تفسير آية (٢) : « احسب الناس ان
	يتركوا ... » ٣٦٦
تفسير آية (٣) : « و لقد فتنا الذين من	قبلهم... » ٣٦٧
تفسير آية (٤) : « ام حسب الذين يعلمون... » ٣٦٧	تفسير آية (٥) : « من كان يرجو لقاء الله... » ٣٦٧
تفسير آية (٦) : « ومن جاهد فانما يجاهد ... » ٣٦٨	تفسير آية (٧) : « والذين آمنوا و عملوا
	الصالحات ... » ٣٦٨
تفسير آية (٨) : « و وصينا الانسان	بوالديه ... » ٣٦٨
تفسير آية (٩) : « و الذين آمنوا و عملوا	الصالحات ... » ٣٦٩
تفسير آية (١٠) : « و من الناس من يقول	آمنوا... » ٣٧٠
تفسير آية (١١) : « و ليعلمن الله الذين	آمنوا ... » ٣٧٠

صفحة

تفسير آية (٣٦) : > و الى مدين اخاهم

٤٩١

شعبياً ... <

تفسير آية (٣٧) : > فكذبوه فاخذتهم

٣٩١

الرجفة ... <

تفسير آية (٣٨) : > و عاداً وثمود و قد

٣٩١

تبين ... <

تفسير آية (٣٩) : > و قارون وفرعون و

٣٩٢

هامان ... <

تفسير آية (٤٠) : > فكلما اخذنا بذنبه ... >

٣٩٢

تفسير آية (٤١) : > مثل الذين اتخذوا من

٣٩٢

دون الله ... <

تفسير آية (٤٢) : > ان الله يعلم ما يدعون

٣٩٣

من دونه ... <

تفسير آية (٤٣) : > وتلك الامثال نضربها

٣٩٣

للناس ... <

تفسير آية (٤٤) : > خلق الله السموات و

٣٩٣

الارض ... <

تفسير آية (٤٥) : > اتل ما اوحى اليك من

٣٩٣

الكتاب ... <

تفسير آية (٤٦) : > ولا تعجلوا اهل

٣٩٥

الكتاب. - <

تفسير آية (٤٧) : > وكذلك انزلنا اليك

٣٩٦

الكتاب ... <

النوبة الثالثة

تأويل : > اولم يروا كيف يبدى الله ... <

٣٩٧

سخن بير طريقت در مناجات

٣٩٨

سخن بير طريقت

٣٩٨

تأويل : > و ما انتم بمعجزين في الارض ... <

٣٩٩

تأويل : > والذين كفروا بآيات الله ... <

٣٩٩

تأويل : > ان الصلوة تنهى عن الفحشاء ...

٣ - النوبة الاولى

ترجمه آيات ٤٨ تا ٦٩ از

٤٠٠ -

سورة العنكبوت

صفحة

الجزء الحادى والعشرون

ترجمه آيات ٤٦ و ٤٧ از سورة العنكبوت . ٣٨٤

النوبة الثانية:

تفسير آية (١٩) : > او لم يروا كيف يبدى

٣٨٤

الله ... <

تفسير آية (٢٠) : > قل سيروا فى الارض

٣٨٥

فانظروا ... >

تفسير آية (٢١) : > يعذب من يشاء و

٣٨٥

يرحم ... <

تفسير آية (٢٢) : > و ما انتم بمعجزين فى

٣٨٦

الارض ... <

تفسير آية (٢٣) : > و الذين كفروا بآيات

٣٨٦

الله ... >

تفسير آية (٢٤) : > فما كان جواب قومه

٣٨٦

تفسير آية (٢٥) : > و قال انما اتخذتم من

٣٧٨

دون الله ... <

تفسير آية (٢٦) : > فامن له لوط و قال انى

٣٨٨

مهاجر ... <

تفسير آية (٢٧) : > و هبنا له اسحق و

٣٨٨

يعقوب ... <

تفسير آية (٢٨) : > ولوطاً اذ قال لقومه ... <

٣٨٨

تفسير آية (١٩) : > ائتكم لتأتون

٣٨٩

الرجال ... <

تفسير آية (٢٠) : > قال رب انصرنى على

٣٨٩

القوم ... >

تفسير آية (٢١) : > و لما جاءت رسلنا

٣٨٩

ابراهيم ... <

تفسير آية (٢٢) : > قال ان فيها لوطاً ... <

٣٩٠

تفسير آية (٢٣) : > و لما ان جاءت رسلنا

٣٩٠

لوطاً ... <

تفسير آية (٢٤) : > انا منزلون على اهل ... <

٣٩٠

تفسير آية (٢٥) : > ولقد نر كنّا منها آية ... <

٣٩١

صفحه

- تفسير آية (۶۱) : « ولئن سألتهم من خلق السموات ... » ۴۱۲
- تفسير آية (۶۲) : « وما هذه الحياة الدنيا الا ... » ۴۱۳
- تفسير آية (۶۳) : « فاذا ركبوا في الفلك دعوا الله ... » ۴۱۳
- تفسير آية (۶۴) : « ليكفروا بما اتيناهم ... » ۴۱۳
- تفسير آية (۶۵) : « او لم يروا انا جملنا حرماً ... » ۴۱۴
- تفسير آية (۶۶) : « ومن اظلم ممن افترى على الله ... » ۴۱۴
- تفسير آية (۶۷) : « والذين جاهدوا فينا ... » ۴۱۴
- النوبة الثالثة :**
- تأويل : « و ما كنت تتلو من قبله ... » ۴۱۵
- تأويل : « بل هو آيات بينات ... » ۴۱۶
- سخن پير طريقت درباره آتش دل . ۴۱۶
- تأويل : « يا عبادى الذين آمنوا ان ارضى واسعة ... » ۴۱۷
- داستان بوسعيد خراز . ۴۱۷
- داستان ابراهيم ادهم . ۴۱۷
- سخن پير طريقت درباره مفرور درسترالله . ۴۱۸
- داستانى ديگر از ابراهيم ادهم . ۴۱۸
- تأويل : « ... و ان الدار الاخرة لهى الحيوان » ۴۲۰
- تأويل : « والذين جاهدوا فينا ... » ۴۲۰

صفحه

النوبة الثانية:

- تفسير آية (۶۸) : « و ما كنت تتلو من قبله ... » ۴۰۴
- تفسير آية (۶۹) : « بل هو آيات بينات ... » ۴۰۴
- تفسير آية (۷۰) : « و قالوا لو لا انزل عليه ... » ۴۰۶
- تفسير آية (۷۱) : « اولم يكفهم انا انزلنا ... » ۴۰۷
- تفسير آية (۷۲) : « قل كفى بالله بينى وبينكم ... » ۴۰۸
- تفسير آية (۷۳) : « ويستجلونك بالعذاب ولو لا اجل ... » ۴۰۸
- تفسير آية (۷۴) : « يستجلونك بالعذاب ان جهنم ... » ۴۰۸
- تفسير آية (۷۵) : « يوم يفشيهم العذاب من فوقهم ... » ۴۰۹
- تفسير آية (۷۶) : « يا عبادى الذين آمنوا ان ارضى ... » ۴۰۹
- تفسير آية (۷۷) : « كل نفس ذائقة الموت ... » ۴۰۹
- تفسير آية (۷۸) : « و الذين آمنوا وعملوا الصالحات ... » ۴۱۰
- تفسير آية (۷۹) : « الذين صبروا على ربهم ... » ۴۱۰
- تفسير آية (۸۰) : « و كايين من دابة لا تحمل ... » ۴۱۰

۳۰- سورة الروم - مكية (۶۰ آية)**۱- النوبة الاولى**

ترجمه آیات ۱ تا ۱۹ از سورة الروم .

۴۲۴ - ۴۲۲

النوبة الثالثة

محل نزول سورة وعدد حروف و كلمات و

آيات وناسخ ومنسوخ و فضيلت واجز قرائت

سوره . ۴۲۵

تفسير آية (۱) : «الم» ۴۲۵

تفسير آية (۲) : « غلبت الروم » ۴۲۵

تفسير آية (۳) : « فى احدى الارض ... » ۴۲۵

صفحه

- تفسير آية (٣٩) : «مبين اليه واقفوه...» ٤٥٢
تفسير آية (٣٩) : «من الذين فرقوا دينهم ...» ٤٥٢
تفسير آية (٣٣) : «واذا من الناس ضر...» ٤٥٣
تفسير آية (٣٤) : «ليكفروا بما آتيناهم...» ٤٥٤
تفسير آية (٣٥) : «ام انزلنا عليهم سلطاناً ...» ٤٥٤
تفسير آية (٣٦) : «واذا قننا للناس رحمة..» ٤٥٤
تفسير آية (٣٧) : «او لم يروا ان الله يبسط الرزق ...» ٤٥٤
النوبة الثالثة:
تأويل : «ومن آياته ان خلقكم...» ٤٥٥
تأويل : «ومن آياته خلق السموات والارض...» ٤٥٥
سخن پير طريقت در باره قيامت . ٤٥٦
تأويل : «... وله المثل الاعلى» ٤٥٦
تأويل : «قام وجهك للدين حنيفاً ...» ٤٥٧
٣ - النوبة الاولى
ترجمة آيات ٣٨ تا ٦٠ از سورة الروم ٤٦٣-٤٥٩
النوبة الثانية :
تفسير آية (٣٨) : «فات ذا القربى حقه و المسكين ...» ٤٦٣
تفسير آية (٣٩) : «و ما آتيتم من رباً ليربوا ...» ٤٦٤
تفسير آية (٤٠) : «الله الذى خلقكم ثم رزقكم ...» ٤٦٥
تفسير آية (٤١) : «ظهر الفساد فى البر و البحر ...» ٤٦٥
تفسير آية (٤٢) : «قل سيروا فى الارض فانظروا...» ٤٦٦
تفسير آية (٤٣) : «قام وجهك للدين القيم ...» ٤٦٦
تفسير آية (٤٤) : «من كفر فمليه كفره...» ٤٦٧
تفسير آية (٤٥) : «لبيجزى الذين آمنوا و عملوا ...» ٤٦٧
تفسير آية (٤٦) : «ومن آياته ان يرسل الرياح ...» ٤٦٧
تفسير آية (٤٧) : «ولقد ارسلنا من قبلك رسلاً ...» ٤٦٨
تفسير آية (٤٨) : «الله الذى يرسل الرياح...» ٤٦٨
تفسير آية (٤٩) : «وان كانوا من قبل ان ينزل ...» ٤٦٩
تفسير آية (٥٠) : «فانظر الى آثار رحمة الله ...» ٤٦٩
تفسير آية (٥١) : «و لئن ارسلنا ريحاً فراؤه مصفراً ...» ٤٦٩
تفسير آية (٥٢) : «فانك لا تسمع الموتى ...» ٤٧٠
تفسير آية (٥٣) : «وما انت بهاد العمى عن ضلالتهم...» ٤٧٠
تفسير آية (٥٤) : «الله الذى خلقكم من ضعف...» ٤٧٠
تفسير آية (٥٥) : «و يوم تقوم الساعة يقسم المجرمون ...» ٤٧١
تفسير آية (٥٦) : «و قال الذين اوتوا العلم و الايمان ...» ٤٧٢
تفسير آية (٥٧) : «فيومئذ لا ينفع الذين ظلموا ...» ٤٧٢
تفسير آية (٥٨) : «و لقد ضربنا للناس فى هذا القرآن ...» ٤٧٢
تفسير آية (٥٩) : «كذلك نطبع الله على قلوبهم ...» ٤٧٢
تفسير آية (٦٠) : «فاصبر ان وعد الله حق...» ٤٧٢

صفحه

- تفسير آية (٣٩) : «مبين اليه واقفوه...» ٤٥٢
تفسير آية (٣٩) : «من الذين فرقوا دينهم ...» ٤٥٢
تفسير آية (٣٣) : «واذا من الناس ضر...» ٤٥٣
تفسير آية (٣٤) : «ليكفروا بما آتيناهم...» ٤٥٤
تفسير آية (٣٥) : «ام انزلنا عليهم سلطاناً ...» ٤٥٤
تفسير آية (٣٦) : «واذا قننا للناس رحمة..» ٤٥٤
تفسير آية (٣٧) : «او لم يروا ان الله يبسط الرزق ...» ٤٥٤
النوبة الثالثة:
تأويل : «ومن آياته ان خلقكم...» ٤٥٥
تأويل : «ومن آياته خلق السموات والارض...» ٤٥٥
سخن پير طريقت در باره قيامت . ٤٥٦
تأويل : «... وله المثل الاعلى» ٤٥٦
تأويل : «قام وجهك للدين حنيفاً ...» ٤٥٧
٣ - النوبة الاولى
ترجمة آيات ٣٨ تا ٦٠ از سورة الروم ٤٦٣-٤٥٩
النوبة الثانية :
تفسير آية (٣٨) : «فات ذا القربى حقه و المسكين ...» ٤٦٣
تفسير آية (٣٩) : «و ما آتيتم من رباً ليربوا ...» ٤٦٤
تفسير آية (٤٠) : «الله الذى خلقكم ثم رزقكم ...» ٤٦٥
تفسير آية (٤١) : «ظهر الفساد فى البر و البحر ...» ٤٦٥
تفسير آية (٤٢) : «قل سيروا فى الارض فانظروا...» ٤٦٦
تفسير آية (٤٣) : «قام وجهك للدين القيم ...» ٤٦٦

صفحه

سخن پیر طریقت
 ٤٧٥ تأویل : < الله الذی خلقکم ثم رزقکم ... >
 ٤٧٦ تأویل : < فانظر الى آثار رحمة الله ... >
 ٤٧٧

صفحه

النوبة الثالثة :
 تأویل : < فات ذا القربى حقه ... >
 ٤٧٣ سخن شاه طریقت جنید قدس سره .
 ٤٧٥

٣١ - سورة لقمان - مكية (٣٣ آية)

تفسير آية (١٣) : < واذا قال لقمن لابنه

و هو ... >
 ٤٩١

تفسير آية (١٤) : < ووصينا الانسان

بوالديه ... >
 ٤٩١

تفسير آية (١٥) : < و ان جاهدك على ان

تشارك ... >
 ٤٩٢

تفسير آية (١٦) : < يا بني انك

مثقال ... >
 ٤٩٣

تفسير آية (١٧) : < يا بني اقم الصلوة

وامر ... >
 ٤٩٣

تفسير آية (١٨) : < ولا تصرّخدك للناس ... >
 ٤٩٤

تفسير آية (١٩) : < واقصد في مشيك ... >
 ٤٩٥

النوبة الثالثة :

تأویل : < بسم الله الرحمن الرحيم >
 ٤٩٥

تأویل : < الم >
 ٤٩٦

تأویل : < تلك آيات الكتاب الحكيم >
 ٤٩٦

تأویل : < هدى ورحمة للمحسنين >
 ٤٩٦

تأویل : < ولقد آتينا لقمن الحكمة >
 ٤٩٧

تأویل : < واذا قال لقمن لابنه وهو ... >
 ٤٩٨

تأویل : < واقصد في مشيك واخضض ... >
 ٥٠٠

٣٢ - النوبة الاولى

ترجمه آیات ٢٠ تا ٣٤ از سورة

لقمان . ٥٠٣ - ٥٠٠

١ - النوبة الاولى

ترجمه آیات ١ تا ١٩ از سورة لقمان .

٤٨٣ - ٤٨٠

النوبة الثانية :

عدد آیات و كلمات وحروف ومحل نزول ٤٨٣

آیات ناسخ ومنسوخ . ٤٨٤

تفسير آية (٢-١) : < ألم - تلك آيات

الكتاب ... > ٤٨٤

تفسير آية (٣) : < هدى ورحمة للمحسنين > ٤٨٤

تفسير آية (٤) : < الذين يقيمون الصلوة ... > ٤٨٥

تفسير آية (٥) : < اولئك على هدى من

ربهم ... > ٤٨٥

تفسير آية (٦) : < ومن الناس من يشتري

لهو الحديث ... > ٤٨٦

تفسير آية (٧) : < واذا تتلى عليه

آياتنا ... > ٤٨٧

تفسير آية (٨) : < ان الذين آمنوا و

عملوا ... > ٤٨٧

تفسير آية (٩) : < خالدين فيها وعد

الله ... > ٤٨٨

تفسير آية (١٠) : < خلق السموات وبهر

عد ... > ٤٨٨

تفسير آية (١١) : < هذا خلق الله فاروئي ... > ٤٨٨

تفسير آية (١٢) : < ولقد آتينا لقمن

الحكمة ... > ٤٨٩

صفحه	تفسير آية (٢٠) : > اولم تروا ان الله...	صفحه
٥٠٤	تفسير آية (٢١) : > واذا قيل لهم اتبعوا...	٥٠٥
٥٠٨	الحق .. >	٥٠٥
٥٠٨	تفسير آية (٢٢) : > ومن يسلم وجهه الى الله .. >	٥٠٥
٥٠٨	تفسير آية (٢٣) : > و من كفر فلا يحزنك .. >	٥٠٦
٥٠٨	تفسير آية (٢٤) : > نعمتهم قليلا ثم نضطر .. >	٥٠٦
٥٠٨	تفسير آية (٢٥) : > ولئن سألتهم من خلق .. >	٥٠٦
٥٠٩	تفسير آية (٢٦) : > الله مافى السموات والارض .. >	٥٠٦
	تفسير آية (٢٧) : > ولو ان ما فى الارض من شجرة .. >	٥٠٦
	تفسير آية (٢٨) : > ما خلقكم ولا بعثكم الا كنفس .. >	٥٠٧
	تفسير آية (٢٩) : > الم تر ان الله يولج .. >	٥٠٧
	النوبة الثالثة :	
٥١٠	تأويل : > الم تروا ان الله سخر .. >	
٥١٠	سخن بايزيد بسطامى	
٥١١	سخن پيرطريق	
٥١٢	تأويل : > ان الله عنده علم الساعة .. >	
٥١٣	سخن پيرطريق درباره دليل يافت دوستى	

٣٢ - سورة المضاجع و يقال سورة السجدة

مكية (٣٠ آيه)

١ - النوبة الاولى

ترجمه آیات ١ تا ١٥ از سورة

السجدة .

٥١٦ - ٥١٤

سجده واجب

٥١٦

النوبة الثانية :

نام سورة و شماره آیات و كلمات و حروف

ومحل نزول، آیات ناسخ و منسوخ و فضيلت

قرائت سورة

تفسير آية (٢-١) : > الم تنزيل الكتاب .. >

٥١٧	تفسير آية (٣) : > ام يقولون افتره .. >
٥١٨	تفسير آية (٤) : > الله الذى خلق السموات .. >
٥١٨	تفسير آية (٥) : > يدبر الامر من السماء الى الارض .. >
٥٢٠	تفسير آية (٦) : > ذلك عالم الغيب و الشهادة .. >
٥٢٠	تفسير آية (٧) : > الذى احسن كل شىء خلقه .. >
٥٢٠	تفسير آية (٨) : > ثم جعل نسله من سلالة .. >

صفحه

- تفسير آية (۴۰) : « واما الذين فسقوا .. » ۵۳۶
تفسير آية (۴۱) : « لنذيقهم من العذاب
الادنى .. » ۵۳۶
تفسير آية (۴۲) : « ومن اظلم ممن ذكر
بآيات ربه .. » ۵۳۶
تفسير آية (۴۳) : « ولقد اتينا موسى
الكتاب .. » ۵۳۷
تفسير آية (۴۴) : « و جعلنا منهم ائمة يهدون
بامرنا .. » ۵۳۷
تفسير آية (۴۵) : « ان ربك هو يفعل
بينهم .. » ۵۳۷
تفسير آية (۴۶) : « او لم يهد لهم كم
اهلكنا .. » ۵۳۷
تفسير آية (۴۷) : « او لم يروا انا نسوق
الما .. » ۵۳۸
تفسير آية (۴۸) : « و يقولون متى هذا
الفتح .. » ۵۳۸
تفسير آية (۴۹) : « قل يوم الفتح لا ينفع
الذين .. » ۵۳۸
تفسير آية (۵۰) : « فاعرض عنهم وانتظر .. » ۵۳۸

النوبة الثانية :

- تأويل : « تتجافى جنوبهم عن المضاجع .. » ۵۳۹
سخن پير طريقت در باره خواب بردوستان
حرام ۵۴۰
تأويل : « فلا تعلم نفس ما اخفى .. » ۵۴۲
سخن پير طريقت در باره روز پاداش
و آسایش ۵۴۲
تأويل : « افمن كان مؤمناً كمن كان
فاسقاً .. » ۵۴۴

صفحة

- تفسير آية (۹) : « ثم سويهو نفخ فيه .. » ۵۲۱
تفسير آية (۱۰) : « وقالوا اذا اضللتنا في
الارض .. » ۵۲۱
تفسير آية (۱۱) : « قل يتوفيكم ملك
الموت .. » ۵۲۱
تفسير آية (۱۲) : « ولوترى اذا المجرمون
ناكسوا .. » ۵۲۲
تفسير آية (۱۳) : « ولو شئنا لاتينا كل
نفس .. » ۵۲۲
تفسير آية (۱۴) : « فذوقوا بما نسيتم
لقاء .. » ۵۲۳
تفسير آية (۱۵) : « انما يؤمن بآياتنا
الذين .. » ۵۲۳

النوبة الثالثة

- تأويل : « بسم الله الرحمن الرحيم » ۵۲۴
تأويل : « ألم » ۵۲۵
تأويل : « الله الذى خلق السموات .. » ۵۲۵
تأويل : « الذى احسن كل شئ .. » ۵۲۶
تأويل : « قل يتوفيكم الموت .. » ۵۲۷

۳- النوبة الاولى

ترجمة آیات ۱۶ تا ۳۰ از سوره

۵۲۸- ۵۳۱

سجده

النوبة الثانية :

- تفسير آية (۱۶) : « تتجافى جنوبهم عن
المضاجع .. » ۵۳۱
تفسير آية (۱۷) : « فلا تعلم نفس ما
اخفى .. » ۵۳۵
تفسير آية (۱۸) : « افمن كان مؤمناً
كمن .. » ۵۳۵
تفسير آية (۱۹) : « اما الذين امنوا وعملوا
الصالحات .. » ۵۳۵

خلاصه فهرست

صفحه

۵۴۶

۵۴۸

۵۵۶

۵۶۵

۵۶۳

۵۶۵

۶۶۸

۵۶۹

۲۵ - سورة الفرقان

۲۶ - سورة الشعراء

۲۷ - سورة النمل

۲۸ - سورة القصص

۲۹ - سورة النكيات

۳۰ - سورة الروم

۳۱ - سورة لقمان

۳۲ - سورة السجدة

پایان فهرست مجلد هفتم